هذا

كتاب كلمه طيبه

ودمهرين صـ[illegible] للفاضل الفريد في عصره واوانه ومن

[illegible]يق علوم رازي الحق على لسانه واشرقت انوار الحقيقة ببيانه

[illegible]تن استنفق المحقق الحقائق ومستخرج الدقائق زين المسلمين وعمدة

[illegible]ب الفضلاء [illegible] منين غواص بحار الاخبار المروية عن النبي والائمة ٧

انام والكا[illegible] عليهم صلوات الله ما تلاحق الليل والنهار ممدوح

وصفت[illegible] نخا ال[illegible] المنزه من كل شين والمتحلى بكل زين سراج اهل الحق

ح ميـ[illegible] النوري الطبرسي متع الله المسلمين بكتابه وحياته وطول

[illegible] وقد ربي بلطف لطف ربه الخفي والجلي اقل ابناء العلماء الحاج

شيخ علي المحلاتي الحائري وكان شروعه في اليوم الثاني

من العشر الثالث من الشهر الثالث من ٧

النصف الاول من السنة الثالثة من العشر

٧ الاول من المائة الثالثة من الالف

الثاني من الهجرة النبوية على

صاحبها الف الف تحية

١٣٠٣

در سبب تالیف این کتاب مستطاب

بودن در نظار رسجه یکه پاره از مجالست و مکالمه بلکه از نظر و مشاهدهٔ ایشان متنفر و گریزان و بوده بودشان
مساوی و یکسان و نزدیک شدن علوم حقه و سنن احمدیه و سیرهٔ علویه و آثار ائمه هدی ع بانهدام
و پسپردگی چه قوام و استحکام آنها بقوام حاملین و حافظین آنها است و فرو گرفتن شبهات ملحدین و زخارف
زنادقه و دهریین ضعفا و بطالین را و رغبت نکردن ایشان در دفع شبهات بر راسخین در علوم دین و ظاهر نکردن
علما حقایق علوم را و غیر اینها از خرابی و مفاسد که از آثار پریشانی و اختلال امور اهل دین است چنان دیدم که
باید داشتن استعداد مالی و بدنی و تعذر رفع هم و پریشانی از این فرقهٔ ناجیه و عصابهٔ مهتدیه اگر چنانچه
شرح بی بضاعتی و پراکندگی اسباب تحصیل اهل علم و بیان شأن و مقام و وجوب تعظیم و احترام حملهٔ علوم
خیر الانام و تکالیف حالیه و مالیه و بدنیه خلایق را نسبت با ایشان بنحو اختصار داده میشد با اشاره بمقطوعات
کتاب و سنت و شواهد و [illegible] درایت و اجتناب از کلام جزاف و اخبار ضعاف شاید بمطالعه و تامل
در آن طالبین احسان و تابعین امناء رحمن را رغبت و میلی پیدا شده هر کس بقدر قوه و استعداد در مقام اصلاح
این فساد و برداشتن توشه از برای معاد بر آیند و باین سبب حقیر را در سلک یاری کنندگان شرع قویم
و راه نمایان صراط مستقیم در آورده در روز پسین در صفوف اصحاب یمین جای دهند متوقع از ناظرین که
از مطالعه این اوراق بنظر انصاف مضایقه نکنند شاید از رسیدن بفواید آن از ناصرین دین شمارند و نام
این کتاب را **کلمهٔ طیبه** گذاشتم و در بستان شریعت احمدی نخل امیدی کاشتم و آن مشتمل است
بر مقدمه و نوزده باب **مقدمه** در فهرست مطالب ابواب بنحو اجمال **باب اول** در ذکر
عنایت اهل هر مذهبی در ترویج دین و اعانت مروجین ملت و آئین خود و حراست آن بقدر امکان بمال و بدن
و زبان **باب دویم** در ذکر خرابی ملت بیضا و ضعف شریعت غرا و نزدیک شدن حملهٔ آن
بانهدام و رفتن همه اعانت حفظهٔ اسلام از میان کافهٔ انام و پریشانی حال طالبین علوم سیما در مشاهد
شریفه **باب سیم** در ذکر بلاها و مصائب که از آثار مفاسد مذکوره است و خلق بآنها معذب و مبتلایند **باب
چهارم** در بیان لزوم احترام علماء و مؤمنین و شرح حقیقت معنی تعظیم و کیفیت آن بالنسبه باهل علم و لزوم
[illegible] و استیناس با ایشان و فواید آن و در آن چهار فصل است **اول** در لزوم احترام و توقیر و ذم توهین و تحقیر
دویم در بیان حقیقت معنی تعظیم و اقسام آن **سیم** در تفصیل تعظیم علماء و شرح سلوک با ایشان **چهارم**
در بیان اهتمام در معاشرت اهل علم و تحریص بر مراوده با ایشان **باب پنجم** در ذکر سایر صفات و جهات موجوده در اهل علم خصوصا
قاطنین ایشان در عتبات عالیات که بملاحظهٔ هر یک خود کافی در لزوم احترام و اعانت است و آن هشت
جهت **اول** آنکه اینطایفه از مجاهدین اند و بیان علت فضل جهاد نفس که جهاد اکبر است بر دادن جان که
جهاد اصغر است **دویم** آنکه اینگروه زوار ائمهٔ دین اند **سیم** آنکه این فرقه از مرابطین اند **چهارم**

در بیان فهرست این کتاب مستطاب بر سبیل اجمال

آنکه اینقوم مجاورین اند و ذکر پارهٔ از الطاف خاصه به مجاورین که سبب مزید یقین است **پنجم** آنکه
این زمره آباد کننده کان خانهای خدا اند **ششم** آنکه اینجا عمّا از مهاجرین اند **هفتم** آنکه
این عصابه از فقرا محمد و حسین محسوب اند **هشتم** آنکه اینجا دسته در سلسلهٔ غربا در شمار اند **باب ششم**
در تدبیر صلاح امور این طائفه بنحو اجمال و بیان تکلیف هر کس در هر جا بالنسبه بایشان و ذکر موانع اعانت
این طائفه و رفع آن **باب هفتم** در مدح صدقه و انفاق به بیان کلی و آنچه از آیهٔ شریفه خذ
من اموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم وصل علیهم ان صلوتک سکن لهم
توان استنباط کرد و در آن سه فصل است **اوّل** در فائده اول که تطهیر است **دوّیم** در فائده دوّیم
که تزکیه است و ذکر اجمالی از کیفیت تزکیه کردن پیغمبر صلی الله علیه وآله است همه عالم را و خواص غذای حلال
سیّم در فائده سیّم که سکون و اطمینان است که ثمر دعای پیغمبر است برای صدقه دهنده **باب**
هشتم در شروط و آداب صدقه و انفاق که از تشکر کردن خداوند آنرا از زرع بیرون می آید مطابق اخبار
اهلبیت علیهم السلام و آن پانزده چیز است **باب نهم** در اقسام صدقه بملاحظه غرض که برای چه باید داد
و بکی باید داد و چه باید داد و در آن سه مقام است **اوّل** در اقسام آن بملاحظه اغراض و آن سی و یکچیز است
و در آخر آن ذکر شده پارهٔ حکایات و کرامات که از دادن صدقه دیده شده **دوّیم** در اقسام آن بملاحظه
آنچه میشود داد و خیر آن رساند بعباد و آن پنج چیز است **اوّل** حالات قلبیه **دوّیم** اعانت بجوارح و اعضا
سیّم خیرات زبان **چهارم** مال **پنجم** ترک آنچه را متمکن است از کردن آن و عفو از جرائم
و عصیان **سیّم** در اقسام آن بملاحظه گیرنده از خود و والدین و علماء و اموات و مساکین و همسایه و حاضرین
و حیوانات و نباتات و جمادات و در اینجا ذکر شده بعضی مطالب شریفه و حکایات لطیفه و سر بزرگی
حق همسایه و اذکار حیوانات **باب دهم** در آنکه خیر انفاق و صدقه گاهی خاص و گاهی عام و اشاره
بنفع آن **باب یازدهم** در حکم دادن صدقه بدست خود و بتوسط دیگران **باب دوازدهم** در اینکه
صدقه را باید برای حفظ وجود مبارک امام عصر روحنا و روح العالمین فداه داد و مقدم داشت آنرا بر
صدقه از برای نفس خود و هر عزیزی **باب سیزدهم** در شمهٔ از حاصل فضائل صدقه بکلامی شیرین و مختصر
باب چهاردهم در فضل اعانت سلسلهٔ سادات عظیم الشان و ذکر اخبار و حکایات وارده در دیدن خیرها
در اعانت بایشان **باب پانزدهم** در مدح و ترغیب بر شرکت در صدقه و انفاقات باهل خیر
و سعادت و در آخر آن بمناسبتی ذکر شده حکایت بنای مسجد جمکران که در یک فرسخی قم است بامر امام عجل الله
تعالی فرجه و رسیدن حسن مثله خدمت آنجناب **باب شانزدهم** در شمهٔ از حال آنهائیکه از آنچه دارند
و توانند چیزی در راه خداوند ندهند و از خدا تعالی مال تازه خواهند که از آن صدقه کنند و عقوبت

باب اول در ذکر اعانت و رعایت اهل هر ملتی علمای مذهب خود را

این تمنی و معاهده چنانچه خداوند در قرآن مجید ذکر فرموده **باب هفدهم** در شرح حال فقراء
و مساکین و بیان سؤال از خالق و حکم سؤال از مخلوق و اقسام آن از واجب و مستحب و حرام و مباح
و مکروه و مفاسد آن که سبب کراهت است و آن بیست و سه مفسده بزرگ است **باب هیجدهم**
در شمه از تکلیف مسئولین و آداب ایشان با سائل که آن چهل چهار است و بیان محل وجوب و استحباب و
حرام و مکروه و مباح از اجابت سؤال **باب نوزدهم** در ذکر بعضی از ازمنه و امکنه که امتیازی
دارند و در انفاق کردن در آنها **باب اول** در ذکر اعانت و رعایت اهل هر ملتی علمای دین و مروجین
مذهب و آئین خود را و این مطلب بر ناظرین تواریخ و سیر گذشتگان و طریقه اهل زمان در نهایت
وضوح و ظهور است چه پست ترین مذهب و باطل ترین آنها مذهب بت پرستان و عبادت
کنندگان چوب و سنگ و طلا و نقره است که حال از خطه هند تا صد و چین دائر و شایع است
و احترام و توقیر و بذل مال آنها برا همه و علما خود فوق تقریر است و از برای اهل علم آنطائفه لباس
مخصوصی است برنگ زرد و چون کسی او را پوشید بقصد دخول در آن زمره و تحصیل مزخرفات آنها
فی الفور لوازم احترام را با او معمول میدارند حتی آنکه اگر پسر پوشید دفعه پدر می ایستد و دیگر در مقابل
او نمی نشیند و اینجماعت را مکانهای معینه است بمنزله مدارس متصل به بلد و هر روز از آنجا یک نفر
داخل در بلد می شود و بر سر تن صینی است که در آن ظرفهای متعدده است و از میان کوچها عبور میکند
بدون سؤال و تکدی و هر کس در خانه بحسب اندازه خود غذائی مرغوب جهت اینها مهیا کرده و در در خانه
حاضر و با نتظار آن نشسته چون آن شخص را به بیند نزدیک او آید و در ظرفها بریزد و اگر غذای دو خانه
متفق شد در یک ظرف و گرنه در دیگری تا آنکه مقدار کفایت حاصل شود مراجعت کند تا روز
دیگر و از اینجهت هر گز در هم تحصیل غذا نیفتند و فارغ البال مشغول کار خود باشند و اما مخارج آنها
بجهت بتها و تکیه ها و زوارها پس از اندازه حساب بیرون است چنانچه از تجار و مترددین شنیده میشود
و ایشانرا در هر سال موسمی است قریب به پانزده روز که مردکان خود حلوا میسازند و باید به اشوران
و برا همنهای خود بخورانند و چون حلوا زیاد خورند آتش کم با عانت و وسیله پول هر چه لقمه باشد
بخورانند و گاه شد از برای یک لقمه هزار روپیه که قریب بدویست و پنجاه تومانست دهند و از
قوانین مرسومه برهما ئیطائفه آنکه چون مال کسی زیاد شود بذل آنرا بر فقرا مایه فخر و سبب عزت خود
دانند و بسیار دیده اند و چنین کرده اند که امروز فلان تاجر بیست با سرمایه گزاف و باختیار خود
فرداداخل میشود در پست ترین اصناف و باین عمل بر طائفه و قبیله خود مباهات میکند و در انظار
معظم و محترم میشود اما نصاری و عیسویان که حال تمام دول فرنگ و جمله از جاهائی دیگر را فرو گرفته

بیان احترام ملل باطله علماء و مروجین مذهب خود را ۷

پس برادنی خبیری پوشیده نیست رفتار و کردار آنها با کشیشها و پادریها و پاپها و رهبانها و کلیسیا
و بانچه ترویج مذهب ایشان کند و با آنجاها که مردم را بسوی کیش ایشان بخوانند حتی آنکه در جمیع شهرهای
هند مخصوصا اشخاصی که در مذهب کاملند گذاشته اند که هر روز بر سر کوچه که معبر عام است می ایستند
و با آواز بلند مردم را بسوی کیش نصاری میخوانند و هر کس مایل بصحبت با اینها شود مضائقه نکنند و
با او بملایمت محاجه کنند و هیچ نا ملایمی و آزاری متالم دیگران نشوند هر چند دشنام دهند و اکثر آزار
کنند و خیو بصورت انداز ندا بدا در حال او تغییری نکنند و بهمین روش هر ساله جمعی از اوباش هر شهری
بدین نصاری در آیند و پاپ بزرگ که در کلیسای روما است و او را خلیفه خاص حضرت عیسی علیه السلم
میدانند چندان معظم و مکرم است که تا چندی قبل عزل و نصب تمام سلاطین فرنگستان با او بود
که هر کسرا خواست عزل کند معزول و هر کسرا برای سلطنت معین کرد منصوب بود و باید بانجا رود و پاپ
بدست خود تاج بر سرش نهد و این یک شغل را سلطان فرانسه از او گرفت و باقی احترام و اعزازش
باقی است و عجائب این کلیسا که یکی از هفت بنای عجیب دنیا است بزعم ایشان و موقوفات
و خدام و رهبانان و رهبانات که در آنجا ساکنند و از هم معاش بالمره فارغ و آسوده اند زیاده
از آنست که در این مختصر بگنجد و تمام اینها از شعبه ترویج مذهب است و هم چنین است عملشان با
کلیساها که در روی زمین است و پیوسته توریت و انجیل و سائر کتب مقدسه خود را وقف کرده
بانجاها میفرستند و اهل اسلام نباید فراموش کرده باشند آوردن ایشان آن کتب را به بلاد ایران
و دادن آنها را در اوائل امر مجانا بهر کسی بلکه وجهی هم بران می افزودند مخصوص استمالة و ترغیب بمذهب
عیسوی و اگر کسی ردی بر اهل اسلام بنویسد غایت جهد را در اعزاز و ترویج آن کتاب بعمل می آورند
بنحویکه سائرین را رغبتی تمام پیدا شود در اینکار و عجب از همه حال ملاحده ملقب بخوجیه که جامع خبائث
هر مذهب باطل است و حال در غایت کثرت و انتشار اند در اطراف هندوستان و حدود شرق
و در دادن خمس و وجوهات بر پیر مذهب خود چندان اهتمام دارند که بر جمیع فرائض و واجبات
ایشان مقدم است بلکه در هر اتفاق و مصرفی سهمی بجهة او معین میکنند و در ضیافات و تزویج دختران و غیر آن
تا از طعام حاضر حصه بجهة او معین نکنند احدی دست بالغذاء نمیزنند و پس از تعیین آنرا در همان مجلس در
معرض بیع در آورده بقیمت گزاف میخرند و از این رشته هر ساله مبلغی خطیری باو میرسانند و در
بسیاری از بلاد پدر و مادر اولاد خود را نذر او کرده در بازار میفروشند و قیمت آنرا برای او میفرستند
و نظیر این طائفه طائفه ضاله و زنادقه بابیه اند که در بی پایی و بی اصلی مذهب و خبث طریقت یکسان اند
هر جا متاعی مرغوب و چیزی محبوب قابل النقل بدست آید اوباش اتباع این طائفه بکد یمین و عرق جبین

اعانت و رعایت ملل باطله علماء مذهب خود را

به مخاطره جان بقدر امکان بر وسائل دین شان میرسانند بلکه خود را مالک مال و منتها به اهل و عیال خود
نمیدانند واما جماعت اهل سنت و معرضین از خانواده رسالت پس بر هر ناقدی هویداست جد و جهد
سلاطین و متمولین آنها در ترویج علما و طلاب و کتب مصنفات و اخبار مجعوله و احادیث موضوعه
که در ان تزیین دین و تشیید آئین ایشانست و در شهرهای معروفه خصوص مقر سلطنت و حرمین بلکه در اکثر
شهرهای بزرگ کتابخانهای معتبر ساخته و از هر صنف کتاب وقف کرده در آنجا گذاشته اند
و محصلین را از تفتیش و تفحص آن مستغنی دارند و بجهت احاد طلاب وظائف و مقرری بقدر حاجت
معین کرده و در هر ماه بدون زحمت و دوندگی بایشان میرسانند و در احترام حرمین شریفین مکه و مدینه
و مجاورین آن دو بقعه مطهره نهایت اهتمام را دارند و از برای جمیع طبقات اهل علم آنجا بلکه مؤذن و
معلم اطفال و سائر منتسبین بامور دین و خدمت شعائر مسلمین وظیفه و مستمری معین که هر ساله با امین سلطان
برای ایشان حمل می شود ولی زحمت و منت و کم کردن حق سعی تسلیم ایشان میکنند و موقوفات و
صلات و نذورات از نقد و جنس که از اطراف خصوص مصر بآنجا حمل می شود زیاده از تحریر است و در
مسجد ازهر که در مصر است خود مشاهده کردم طلاب زیاد که از قرار نقل بعضی چند هزار می شوند و همه صاحب
وظیفه و مقرری و امر این طائفه در اسلامبول اضعاف اینهاست بهمه جهت و شیخ الاسلام آنجا در نهایت
جلالت و شان و در احترام و ملاحظه قدر و مقام در درجه صدر اعظم ایشانست و در سنه گذشته که چون
دولت عثمانیه سلطان عبد العزیز را عزل کردند تا از او استفتا نکردند و او حکم بانعزال نکرد اقدام نکردند
و صورت استفتا و جواب آنرا دیدم و بهتر از اسلامبول در مراعات حال طلاب علم و اهتمام در ترقی
و آسودگی مشتغلین ولایت بخارا است چنانچه متواتر از تجار مترددین بآنجا شنیده شده و آنقدر از
کثرت مدارس و طلاب آنجا و مواظبت امیر بخارا در امور آنها و رفتن خود شخص بمدارس و تفقد از حال ایشان
و امتحان نمودن از مقام تحصیل ایشان و رسانیدن ماهانه آنها نقل کرده اند که انسان متعجب می شود و داعی
بر شرح آنها نیست چه مقصود آگاه کردن فرقه ناجیه اثنا عشریه کثرهم الله است بر مواظبت و مراقبت
ملل باطله و مذاهب فاسده در حفظ و حراست و تزئین طریقه و مذهب خویش و اعانت و حمایت و
ترقی دادن مروجین و رؤسای خود را بقدر امکان بمال و زبان و جوارح و هر کس طالب تفصیل باشد راه آن
در غایت آسانی است چه در این ازمنه که اکثر کتب مطبوعه دایر و شایع و تردد ببلاد بعیده و دول خارجه بسیار
و رسیدن اخبار از هر جا بتوسط روزنامه ها متصل اطلاع بر این قسم مطالب سهل و آسانست و از برای
تنبیه و برخواستن غیرت دین و تعصب ملت در آنچه گفتیم کفایتست آنرا که در دل ذره از درد دین باشد
بلکه اگر کسی بتواریخ و سیر رجوع نماید و در رفتار شجره خبیثه بنی امیه و بنی عباس نظر کند که تا چه حد سعی

وکوشش داشتند و مصارف کلّی میکردند در ترویج مذهب و مدح مبغوضین خداوند متعجب ماند ۷
باب دویم در ذکر اختلال ملّت بیضا و خرابی شریعت غرّا و اشراف حلّال آن بانهدام و نزدیک
شدن اساس الاسلام و قواعد دین مبین بانهدام و برگشتن اسلام بحال غربت اوّل چنانچه حضرت ختمی
مآب صلی الله علیه و آله وسلم خبر داده که بدأ الاسلام غریبا و سیعود غریبا اسلام در اوّل امر
غریب بود و زود است که بهمان حالت برگردد پوشیده نماند که پس از ارتحال آنجناب بعالم بقا و
برداشتن نظر ظاهری از اهل دنیا اگرچه منافقان امّت بانواع مکر و خدیعت آتش مخالفت افروختند
و خانهٔ رسالت و امامت را سوختند و برد خلافت را از دوش اهل آن ربودند و بر سریر خلافت
نشستند و خلق را در تیه گمراهی و ضلالت انداختند و لوای امارت و سلطنت افراختند ولیکن کثرت
بدی رفتار و کفتار و قلّت علم باحکام و آثار شیوع اقسام منکرات و انواع بدعت و بروز قصد
تخریب شریعت و ارادهٔ سلطنت و ریاست که از آنقوم روز بروز ظاهر و هویدا می شد خود
وافی و کافی بود در بی وثوقی ارباب دیانت بدعاوی کاذبه و آرای فاسدهٔ آنجماعت و زوال اعتقاد
بستن ایمان آنقوم از دلها چه رسد بتوهّم صحّت ریاست و خلافت آنها و چگونه ممکن بود جمع شدن
اقرار بنبوّت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله وسلم و صدق کتاب خداوند با اعتقاد بحسن کردار
جماعتیکه هرگز کاری از ایشان سر نمیزد که توان آنرا بظاهر کتاب و سنّت مطابق نمود و اگر باین حال
مانده بود کم کم اباطیل و بدع ایشان از میان رفته رخسار حق بی آلودگی بغبار اغیار در میان خلایق پیدا
و آشکار میشد امّا چه سود که ارباب تالیف و صاحبان تصنیف خلق را بانحراف طبع اصلی خود باقی
نگذاشتند و باعانت قلم و استمداد اخبار موضوعه و آثار مجعوله و شبهات شیطانیه و تلبیسات
ابلیسیّه که مبدع و مؤسّس آن دبال المؤمنین معویة بن ابی سفیان بود راه نجات ربستند و از برای
کردارهای زشت و کفتارهای منکره تا توانستند راه صحیح پیدا کردند و چون از آن عاجز شدند دست بدامن
انکار زدند و بتمسّک بظواهر بعضی از سنن شرع و آداب صوریّه خود را در لباس متشکّلین باصل دین درآوردند
و آرا و اقوال و احادیث خود را جلوه دادند و بقوّت و قهر سلاطین و انعام و جوائز امراء و ظالمین امر
تصنیف دائر و شایع و بازار شبهات و ایراد بر یکدیگر که منشاء آن تحاسد و تباغض و تنافس در قرب
بخلفا و حلفا و حبّ جاه در قلوب ابناء دنیا بود رواج گرفت تا آنکه آراء مختلفه و مذاهب متشتّته
در انتشار و کثرت بجائی رسید که ظاهر شد صدق کلام الهی که میفرماید فتقطّعوا امرهم بینهم
زبرا کل حزب بما لدیهم فرحون چه سبب کلّی تشتّت دین اسلام و تفرّق شریعت سیّد الانام
صلی الله علیه و آله وسلم زیادی زبر و تصانیف و تزیین کلمات اشاره و تمویه آراء سخیفه باستمداد قلم بیاره

بیان انهدام دین مبین و برگشتن اسلام بحال اوّل غربت خود

از سخنان حق شده چنانچه بر مسند بر پیرایه و طریقه خلف پوشیده نیست و کار تالیف بجای رسید که از برای عذر افعال شنیعه بنی امیه و حرکات قبیحه بنی عباس کتابها تصنیف شد چه رسد بمقدّمین بر ایشان بلکه از برای مفاخره بنی امیه بر بنی هاشم کتاب نوشتند و عائکه دختر یزید را بجهت آنکه پدرش یزید و جدش معویه و شوهرش عبد الملک و پدر شوهرش مروان و پسرش ولید خلیفه بودند در مقابله فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در مقام مفاخرت شمرده‌اند و از این روش پی توان برد که بزور قلم چه حقها را پوشانده‌اند و چه باطلها را رواج داده‌اند و با جمله فرق دین مبین حسب وعده حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله بهفتاد و سه رسید چنانچه از جناب اهل اسلام روایت نموده‌اند که فرمود زود است متفرق شوند امّت من به هفتاد و سه فرقه و یکی از آنها ناجی و رستگار و تتمه مخلّد در نار و شاید در این عدد ملاحظه اصول فرق و اساس شعبها شده و گرنه در هر طائفه و مذهب چندان طریقه و ملل جداگانه پیدا شده که ضبط و احصاء آن در قوه کسی نباشد و همه بر یکدیگر طعن زنند و لعن کنند و جمله بکفر غیر خود فتوی دهند و بر یکدیگر رد نویسند و شاید بخیال اظهار کردن باطل او دست از قواعد و آئین خود کشند و از افترا بستن و دروغ بر دیگری و نسبت دادن بانچه در او نیست از آنچه خلاف او ضروری است پروا نکنند و قلت و کثرت هر فرقه در هر قرنی و ضعف و قوت هر طائفه از روی مجانبت سیره و آئین طریقه مخالف آن و تحفظ از مداخله قواعد دیگران در نظم امور معاد و معاش ... و محافظت بر سنت و آداب مواظبت بر قواعد محققه یا مخترعه خود است و اینده معین مبین و دو بار ... دین هر فرقه از فرق مسلمین در فرقه ناجیه اثنا عشریه که یکی از آن هفتاد و سه است و هیچ فرقه غیر او را نتوان حکم بنجات او کرد چه حکم بنجات هر فرقه غیر از طائفه اثنا عشریه مستلزم نجات تمام یا بیشتر آن فرقها است بسبب اشتراک آنها در اغلب اصول مذهب ... ت و عدم نجات بسته بصحت و فساد است و این با صدق کلام نبوی نسازد و مشارکت در اصول مذهب و انفراد اثنا عشریه در بین مسلمین در کتب امامت مشرح شده با ادله واضحه و براهین ساطعه بر بطلان آن فرق و نجات این جماعت در این اعصار در غایت ضعف و پستی و قلت و سستی است بسبب امور چند که عمده آن کثرت تردد و آمد و شد کفار است ببلاد مقدسه ایران که حال مرکز ایمان و بیضه حقیقت اسلام است و شدت مراوده و تحبب مسلمین با ایشان و فرو گرفتن امتعه و اقمشه و آلات اثاث البیت و مشروبات و ماکولات اهل کفر و شرک هر شهر و دهکده را و تزیین و ترغیب مترفین خوشگذرانها و جماعت بیعار و ننگ که از بی قیدی بمذهب و بی اعتنائی بدین هرگز بفکر صدق آن و حقیقت معاد نیفتاده‌اند و از برای وقات عمر خود ساعتی از برای اینکار نگذاشته‌اند و این

بیان آنکہ بغض کفار و ملحدین از ارکان دین است

و آئین و رسوم کفرہ و ملحدین را تا آنکہ نماند چیزی از ضروریات زندگی و اسباب راحت بدن و
آسودگی جز آنکہ از انہا در آن نشانہ و اسمی و یادگار و رسمی است بلکہ لباس و گفتار و ہیئت بدن و طرز
کردار مشابہ مشرکین و از قواعد و رسوم آنہا گرفتہ شدہ و نتایج ایں کار و آثار این رفتار مفاسدیست و مضار
بیشمار کہ در دین احمد مختار صلی اللہ علیہ و آلہ پیدا شدہ و زیاد خواہد شد بنا چار و باشارہ بعضی از انہا قناعت
می شود **اوّل** آنکہ بغض قلبی کفار و ملحدین کہ از ارکان دین و اجزاء ایمانست از دل بردہ محبت و دوستی
آنہا را کہ در منافضت با دوستی خداوند و اولیائش چون آب و آتش است آوردہ بلکہ مراودہ و آمیزش
با آنہا مایہ افتخار و سبب مباہات شدہ و حال آنکہ خداوند میفرماید **لا تجد قوما یؤمنون باللہ
والیوم الآخر یوادّون من حادّ اللہ و رسولہ ولو کانوا آباءھم او ابناءھم او اخوانھم
او عشیرتھم** نمییابی قومیرا کہ ایمان آوردند بخداوند و روز بازپسین دوست دارند کسیرا کہ دشمنی
و مخالفت کند خدا و رسول و را ہرچند آنہا پدران یا پسران یا برادران یا عشیرہ او باشند چہ رسد بہ بیگانہ
پس دوست ایشان را خطی از ایمان نباشد و ایضا میفرماید **یا ایھا الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی و
عدوکم اولیاء تلقون الیھم بالمودۃ وقد کفروا بما جاءکم من الحق** ای کسانیکہ ایمان
آوردید نگیرید دشمن من و دشمن خود را دوستان و متولی امور خود ملاقات میکنید ایشان را یا می اندازید
بسوی ایشان دوستی را و حال آنکہ کافر شدہ اند بآنچہ رسیدہ از حق چگونہ دوستی میکنید با آنکہ
حق شمار منکر شدہ و از این قسم آیات بسیار است **و در** من لا یحضرہ الفقیہ از جناب صادق
علیہ السلام روایت کردہ کہ خداوند وحی فرستاد بسوی پیغمبری از پیغمبران خود کہ بگو مومنین
نپوشند لباس اعدای مرا و نخورند غذای اعدای مرا و نروند بہ راہہای اعدای من پس می شوید از
دشمنان من چنانچہ ایشان دشمنان منند **و در کتاب** جعفریات بہمین مضمون از
حضرت امیر المومنین علیہ السلام نقل کردہ و در آخر آن فرمودہ و متشکل نشوند بشکلہای اعدای.
من **و در** امالی صدوق مرویست کہ جناب صادق علیہ السلام فرمود کسیکہ دوست دارد
کافر را دشمن داشتہ خداوند را و کسی کہ دشمن شود کافر را دوست داشتہ خدا را آنگاہ فرمود دوست
دشمن خدا دشمن خدا است **و در** صفات الشیعہ از جناب رضا علیہ السلام روایت کردہ کہ
فرمود بدرستیکہ از کسانیکہ بخود بستند محبت ما اہل بیت را کسانی اند کہ فتنہ ایشان سخت تر است
بر شیعیان ما از دجال راوی گفت بچہ سبب فرمود بدوست داشتن دشمنان ما و دشمن داشتن
دوستان ما زیراکہ چون چنین شود مختلط می شود حق بباطل و مشتبہ می شود پس شناختہ نمی شود
مؤمن از منافق **و نیز** آنجناب دربارہ اہل جبر و تشبیہ و غلات فرمود چنانچہ **در** خصال

افعالیکه باعث است بغض علماء و صلحاء را

مرویست که هر کس دوست دارد ایشانرا دشمن داشته ما را و کسیکه دشمن دارد ایشانرا دوست داشته
ما را و کسیکه مواصلت کند ایشانرا بریده است با ما و کسیکه بریده از ایشان مواصلت کرده با ما و کسیکه
بیازارد ایشانرا نیکی کرده است با ما و کسیکه نیکی کند ایشانرا آزرده است ما را و کسیکه اکرام کند
ایشانرا اهانت کرده ما را و کسی که اهانت کرده ایشانرا اکرام نموده ما را و کسیکه رد کند ایشانرا پذیرفته
از ما و کسیکه بپذیرد از ایشان رد نموده ما را و کسیکه احسان کند ایشانرا بدی نموده با ما و کسیکه بدی
کند با ایشان احسان نموده با ما و کسیکه تصدیق کند ایشانرا ما را تکذیب نموده و کسی که تکذیب کند
ایشانرا تصدیق کرده ما را و کسیکه عطیه دهد ایشانرا محروم کرده ما را و کسیکه محروم کرده ایشانرا عطیه
داده ما را ای پسر خالد هر که از شیعیان ماست نگیرد از ایشان دوستی و ناصری و چون حال این قسم
کفره چنین باشد حال سایر کفار اگر بدتر نباشد کمتر نخواهد بود **دوم** آنکه در دل بغض دین و
طریقهٔ مسلمین و عداوت متدینین و علماء و صالحین که متادب اند بآداب شریعت داشته اند
بقلب و زبان معاشرت و مشابهت باینجماعت را کم کم ثابت و برقرار شود چه هر کس بحسب
فطرت متنفر است از مخالف طریقه و منکر رسوم خویش که آنها را از روی محبت و خیال التذاذ و
منفعت اختیار کرده خصوص اگر آن مخالف ناهی و رادع باشد بقدر امکان او را از پیروی آن طریقه
و شیوع و بروز این مفسده بمقامی رسیده که نزدیک شد معامله کنند با اهل علم و ارباب دین معامله
با یهود و مسکین که از دیدنش قلب منضجر و صورت عبوس شده و آنرا که تمکن رساندن اذیتی است باو
در صدد آن بر آمده بلکه از دیدن صاحب عمامه که وجودش منغص عیش و مانع لهو و طرب است تنفر
بیش و انضجار و استهزاء و سخریه و اشاره بچشم و دست بنحو استخفاف زیاده از دیگران بلکه حکایت
حرکات و سکنات اهل علم را در اوقات تحصیل و عبادت از اسباب مضحکهٔ مجالس لهو و زینت محافل
طرب خود کرده اند و گاهی در لباس شعر و مضامین نظم در آورند و همان کارها که کفار هنگام دیدن
مؤمنین میکردند از استهزاء بزبان و اشاره بابرو و چشم و استحقار و استخفاف بمقدار میشود و خداوند در
مواضع متعدده حکایت فرموده و وعدهٔ عذاب دنیا و آخرت بآن داده بهمان روش فساق و فجار
باینجماعت در این اعصار چنین کنند و این بغض و منافرت با لزوم تعظیم و احترام ایشان چنانچه باید
نهایت مناقضت و کمال مباینت دارد و هرگز با یکدیگر جمع نشود و در اخبار بسیار دایرهٔ ایمانرا
منحصر فرموده اند بحب فی الله و بغض فی الله و فرمودند ایمان نیست مگر حب و بغض حب خداوند و آنچه را
پسندیده دوست دارد و بغض اعدای خداوند و آنچه را دوست دارنده **و در** نهج البلاغه
مذکور است که امیر المومنین علیه السلام فرمودند اگر نبود در ما مگر دوست داشتن آنچه را خداوند

دشمن دارد و تعظیم کردن ما آنچه را که خدا حقیر کرده هر آینه کفایت میکرد ما را در مخالفت ما خدا را و رو
گرداندن از امر او سیم آنکه مخارج و مصارف اجتماعات خارج از اندازه و زیاده از مدخل
و شأن متعارف شده و بر آلات فضول معاش و اسباب لهو و زینت و انواع جامهای
نفیسه و مأکولات خبیثه و مشروبات نجسه چندان فزوده شده که تمام محصول حلال و حرام
و زحمات لیالی و ایام از برای تحصیل اندکی از آنها وفا نکند قیمت صورتهای منقوشه کفار که بعضی
از زینتهای یکی از حجرهای شخصی از مترفین شده به چند هزار تومان برسد چنانچه مسموع و محقق
شده مخارج سائر زینتها را از اینها که جزئیست از سائر لوازم تعیش چه خواهد بود و این اعمال و سیره
در امر زندگی علاوه بر آنکه پارهٔ از آنها تبذیر است که خداوند صاحب آنرا برادر شیطان شمرده ان
المبذرین کانوا اخوان الشیاطین وکان الشیطان لربه کفورا و پارهٔ اسراف
از کبائر است بنص کلام جبار و ان المسرفین هم اصحاب النار و سبب احتیاج دائم و
برانگیختن انسانست بر کسب حرام و ظلم انام چه محصول حلال با ملاحظهٔ تکالیف البته که در صرف آنها
است هرگز باین پایه و مقدار نرسد چنانچه خواهد آمد که ده هزار درهم یا بیست هزار درهم هرگز از
حلال جمع نشود و بمقدار وافی عشری از معشار آن مخارج نیست مانع است صاحبش را از تشیید بانی
دین و اعانت علماء و مشتغلین و ترویج شرایع و تعظیم شعائر مسلمین است چه بسیاری از صاحبان
ثروت مال و ارباب الوف از عقار و منال دیده می شود مقروض و پریشان و بجهت مخارج یومیه
محتاج باین و آن علاوه بر آن استیصال انفاق در راه خدا ضد بعد مال دانسته اسباب ترقی دین
و حفظ آن چنانچه مشروح خواهد شد دیگر چه جای توقع اعانت است و بر صاحب انصاف و بصیرت
پوشیده نیست که تحصیل علم دین بنحو کمال و تمام و تهذیب شرایع اسلام و دفع شبهات از السنهٔ
انام بی استغراق وقت و اجتماع فکر در آن و مساعدت اسباب خصوص اقسام کتاب و اصناف
مصنفات در هر باب میسر نباشد پس در بدایت امر طالب علم را احراز دو شرط لازم اول اعراض
از کسب معاش و فراغت از شواغل و عوائق لوازم زندگی دوم وجود محتاج باجتماع مقدار
کفایت گذران روز و شب و سائر اسباب لازمه و پس از اعراض یا عجز اغنیا بجهت مفسده مذکوره
در اصلاح این شرط که عمده و اصل و از تکالیف عینیهٔ ایشانست ناچار بازار علم کساد
امر شرع مختل و اساس دین منهدم چنانچه مشاهده و محسوس است که اولاً طالب علم بالنسبة
باحتیاج بلاد اسلام بوجود ایشان در هر مجمع و مکان اندک و غیر وافی چه بعد از نداشتن مقدار
کفایت با کفیل رساندن آن اقدام در اینکار غیر مقدور خصوص از آنانکه پایهٔ ایشانرا بمقام عالی

نرسانده چنانچه مفروض سخن است زیرا که غرض بیان حال عامه و تکالیف ظاهره است و ثانیا
برخی که بامید اعانت دخل شده آنگاه مأیوس یا بدون معاشی از ملک و عقار داشت و از جور حکام و ستم ظلام
بغصب رفت یا از کثرت خوارج و زیادتی و ثقل عوارض دیوان از دست داد یا از آبادی و نفع افتاد
و هنوز بمقام عالی از درجات علم نرسیده ناچار بجهت بپا داشتن مراسم زندگی و ملاحظه شأن
و اعتبار متمسک باسباب مختلفه شده بعضی بعمل نیابت صوم و صلوة که مزد سال آن از ناچاری
بپانزده قران رسیده و متعارف آن بیست و پنج قران الی چهار تومان و اگر کسی هر روزه روزه
بگیرد و روزی ده روز نماز کند بلوازم تعیش شخصی خود نرسد چه رسد بعیال و اطفال و حال آنکه
این رشته نیز برای ایشان همیشه میسر نیست بعضی بمعلمی اطفال برخی بمنصب ملاباشی که یکی از
مناصب ظلمه است و پاره بخیال گرفتن مستمری و وظیفه خود را ذلیل فجره لئام و محتاج بهرزه و ابواب
فسقه انام و تملق از ناکسان و تحمل ناملایم و دیدن منکرات و معاونت بر ظلم کرده پس از صرف و هتک
پاره از عرض و ناموس و اعتبار و مال و دین و عمر غالبا مأیوس و مطرود و منکوس و بر فرض قبول استقرار
غالبا بی اعتبار و وصول بآن بغایت دشوار یا حواله بمأخوذ از گمرک و داروغه بازار و اشباه آن
از حرام که بمحیط العلم پاک نشود و بعضی که فی الجمله رعایتی از قدر علم کرده و آن مقدار اندک از علم
مانع شد ایشان را از چنگ زدن بدامان ستمکاران یا در نخست از ایشان مأیوس بخیال خام رسیده
بوجوه بریه از خمس و زکوة و مظالم و کفارات در در خانه تجار و ارباب عقار معتکف و مقیم گاهی
بهزار منت بعضی از آنها از پست ترین مال خود مقدار قلیلی که وافی بعشر مخارج سائل که سیادت و
دیانت و خطوط علماء ثلث را شفاعت آورده میدهد و گمان دارد در قیامت بر شافع روحی فدا
خاتم رسل صلی الله علیه و آله حقی عظیم دارد که اولاد روحانی و جسمانی او را از مهالک عظیمه
نجات داده و بعضی بخیال روضه خوانی و ذکر فضائل و نشر مسائل بلا اتقان مبادی و مأخذ صحیح
و فهم مستقیم و اطلاع کامل و قوت تمیز زشت از زیبا ببلاد و قری پراکنده شده بمناهی قلیل از
آثار ائمه هدی علیهم السلام و اکاذیب بی شمار و ایمان ضعیف مستعار مشغول تجارت و خریدن
دنیا بآخرت و بعضی بجهت تسخیر عوام از مردان و زنان کالانعام پاره از اذکار و اوراد و ختوم و
مناتر و طلسمات بدست آورده بازاری با رواج و دکانی مرغوب و با رونق در گوشها و
خلوات باز کرده باقی مانده قلیلی که شوق تحصیل و نور علم مانع ایشانست از انس بغیر آن و ازبسته
طرق معاش و ابواب خیر و اعانت خصوص با ابتلا ببلاد غربت واله و سرگردان و اکثر ایشان
در این اعصار که حسب تقدیر حضرت احدیت مرکز علم بملاحظه جمع اسباب و مصاحبت توفیق

دشمن دارد و تعظیم کردن ما آنچه را که خدا حقیر کرده مهر آینه کفایت میکرد ما را در مخالفت ما خدا را و رد
گرداندن از امر او **سیم** آنکه مخارج و مصارف اینجماعت خارج از اندازه و زیاده از مدخل
و شان متعارف شده و برآلات فضول معاش و اسباب لهو و زینت و انواع جامهای
نفیسه و ماکولات خبیثه و مشروبات نجسه چندان افزوده شده که تمام محصول حلال و حرام
و رحمات لیالی و ایام از برای تحصیل اندکی از آنها و فا نکند قیمت صور تهای منقوشه کفار که بعضی
از بیتهای یکی از حجره های شخصی از مترفین شده بچند هزار تومان برسد چنانچه مسموع و محقق
شده مخارج سایر بیتها و اطاقها که جزئیست از سایر لوازم تعیش چه خواهد بود و این اعمال و سیره
در امر زندگی علاوه بر آنکه پاره از آنها تبذیر است که خداوند صاحب آنرا برادر شیطان شمرده ان
المبذرین کانوا اخوان الشیاطین وکان الشیطان لربه کفورا و پاره اسراف
از کبائر است بنص کلام جبار و ان المسرفین هم اصحاب النار و سبب احتیاج دائم و
برانگیختن انسانست بر کسب حرام و ظلم انام چه محصول حلال با ملاحظه تکالیف البته که در صرف آنها
است هرگز باین پایه و مقدار نرسد چنانچه خواهد آمد که ده هزار درهم یا بیست هزار درهم هرگز از
حلال جمع نشود و بمقدار وافی عشری از معشار آن مخارج نیست مانع است صاحبش را از تشیید مبانی
دین و اعانت علماء و مشتغلین و ترویج شرایع و تعظیم شعائر مسلمین است چه بسیاری از صاحبان
ثروت مال و ارباب الوف از عقار و منال دیده می شود مقروض و پریشان و بجهت مخارج یومیه
محتاج باین و آن علاوه بر آن استیصال انفاق در راه خدا ضرر مال دانسته نه اسباب ترقی و نمو
و حفظ آن چنانچه مشروح خواهد شد دیگر چه جای توقع اعانت است و بر صاحب انصاف و بصیرت
پوشیده نیست که تحصیل علم دین بنحو کمال و تمام و تهذیب شرایع اسلام و دفع شبهات باطله
انام بی استغراق وقت و اجتماع فکر در آن و مساعدت اسباب بخصوص اقسام کتاب و اصناف
مصنفات در هر باب میسر نباشد پس در بدایت مر طالب علم را احراز دو شرط لازم **اول** اعراض
از کسب معاش و فراغت از شواغل و عوائق لوازم زندگی **دوم** با وجود احتیاج باجتماع مقدار
کفایت گذران روز و شب و سائر اسباب لازمه و پس از اعراض با عجز اغنیا بجهت مفسده مذکوره
در اصلاح این شرط که عمده و اصل   و از تکالیف عینیه ایشانست ناچار بازار علم کساد
امر شرع مختل و اساس دین منهدم چنانچه مشاهده و محسوس است که **اولا** طالب علم بالنسبة
باحتیاج بلاد اسلام بوجود ایشان در هر مجمع و مکان اندک و غیر وافی چه بعد از نداشتن مقدار
کفایت با کفیل رسانیدن آن اقدام در اینکار غیر مقدور خصوص از آنانکه پایه ایمانها بمقام عالی

زرسانی

رسانده چنانچه مفروض سخن است زیرا که غرض بیان حال عامه و تکالیف ظاهره است و ثانیاً
برخی که بامید اعانت داخل شده‌اند نگاه مأیوس یا مدد معاشی از ملک و عقار و ثروت و از جور حکام و ستم ظلام
بغصب رفت یا از کثرت خوارج و زیادتی و ثقل عوارض دیوان از دست داد یا از آبادی و نفع افتاد
و هنوز بمقام عالی از درجات علم نرسیده ناچار بجهت بپا داشتن مراسم زندگی و ملاحظه شان
و اعتبار متمسک باسباب مختلفه شده بعضی بعمل نیابت صوم و صلوة که مزد سال آن از ناچاری
بپانزده قران رسیده و متعارف آن بیست و پنج قران الی چهار تومان و اگر کسی هر روزه روزه
بگیرد و در روزی ده روز نماز کند بلوازم تعیش شخصی خود نرسد چه رسد بعیال و اطفال و حال آنکه
این رشته نیز برای ایشان همیشه میسر نیست بعضی بتعلیم اطفال برخی بمنصب ملاباشی که یکی از
مناصب ظلمه است و پاره بخیال گرفتن مستمری و وظیفه خود را ذلیل فقیر لئام و محتاج بتردد ابواب
فسقه انام و تملق از ناکسان و تحمل ناملایم و دیدن منکرات و معاونت بر ظلم کرده پس از صرف و هتک
پاره از عرض و ناموس و اعتبار و مال و دین و عمر غالباً مأیوس و مطرود و منکوس و بر فرض قبول استقرار
غالباً بی اعتبار و وصول بآن بغایت دشوار یا حواله بمأخوذ از گمرک و داروغه بازار و اشباه آن
از حرام که بمحیط اعظم پاک نشود و بعضی که فی الجمله رعایتی از قدر علم کرده و آن مقدار اندک از علم
مانع شد ایشان را از چنگ زدن بدامان ستمکاران یا درنجست از ایشان مأیوس بخیال جامع رسید
بوجوه بریه از خمس و زکوة و مظالم و کفارات در در خانه تجار و ارباب عقار معتکف و مقیم گاهی
بهزار منت بعضی از ایشان از پست ترین مال خود مقدار قلیلی که وافی بعشر مخارج سائل که سیادت و
دیانت و خطوط علما ملت را بشفاعت آورده میدهد و کاندارد در قیامت بر شافع رو و جزا
خاتم رسل صلی الله علیه و آله حقی عظیم دارد که اولاد روحانی و جسمانی او را از مهالک عظیمه
نجات داده و بعضی بخیال روضه خوانی و ذکر فضائل و نشر مسائل بلا اتقان مبادی و مأخذ صحیح
و فهم مستقیم و اطلاع کامل و قوت تمیز زشت از زیبا ببلاد و قری پراکنده شده بتناهی قلیل از
آثار ائمه هدی علیهم السلام و اکاذیب بی شمار و ایمان ضعیف مستعار مشغول تجارت و خریدن
دنیا بآخرت و بعضی بجهت تسخیر عوام از مردان و زنان کالانعام پاره از اذکار و اوراد و ختوم و
مناتر و طلسمات بدست آورده بازاری با رواج و دکانی مرغوب و با رونق در گوشه‌ها و
خلوات باز کرده باقی ماند قلیلی که شوق تحصیل و نور علم مانع ایشانست از نفس بغیر آن و از بستن
طرق معاش و ابواب خیر و اعانت خصوص با ابتلا ببلاد غربت و الم و سرگردان و اکثر ایشان
در این اعصار که حسب تقدیر حضرت احدیت مرکز علم بملاحظه جمیع اسباب و مصاحبت توفیق

وظهور برکت و ترقی در عتبات عالیات قرار گرفته و لهذا اغلب علمای کاملین و فقهای
راسخین که در اطراف بلاد ایمان منتشر و متفرق اند تمام ایام اشتغال یا اغلب آنرا در این بقاع
مطهره بسر برده و در جوار ائمه اطهار علیهم السلام امانت نیابت و مقام ریاست بایشان
سپرده شده مجتمع شده و بمرارت فقر و پریشانی و تلخی عیش و زندگانی مبتلا و بدرد غربت
و جور خلاف ملت گرفتار چه بسیار سادات ذی شان که آسمان از نور شان روشن شب
از بی روشنائی چراغ مهموم و از فیض مطالعه و نوشتن محروم و از سوزش گرسنگی در پیچ
و تاب و از آه و ناله اطفال خورد کباب و ممنوع از لذت خواب نه در وقت حدت گرما قدرت
بر میوه و آبی و توانائی تعیش در بام و سردابی و نه در زمان شدت سرما قوت لباس نافعی و کثرت
اسباب و مکان واقعی و بسا علمای اعلام و فقهای ذوی الاحترام که راه نمایان دین و خلفای
خاتم النبیین اند روزها پس از فراغت از تعلیم و تعلم در گوشهای صحن مقدس بجهت تحصیل قرص نان
متحیر و از اندیشه مطالبه دیان متفکر چه بسیار اصناف ماکول و مشروب و انواع فواکه فصول بیاید
و برود که حظ شان از آنها جز دیدن نه و چه شبها و روزها بگذرد بر آنها که سهم شان از قوت غیر
از مقدار نمردن نیست چه دلها که از حسرت نداشتن کتاب سوخته و کباب و چه چشمها که از
تصور عجز از اکتساب شبها بیدار و پرآب سالکان راه خدا که پناه بقبور ائمه علیهم السلام آورده اند
در اوقات زیارات مخصوصه از ظلم اعدا در میان خار و خاشاک پنهان و واقفان اسرار
الهیه که از برکت وجود شان مور صحرا و ماهی دریا روزی خورند اذل طوائف انسان تاجران
دین که بر تارک شان افسر هدایت گذاشتند از کثرت کهنگی جامه و قذارت لباس بهانه
بی پول استغنا و تعفف کنند و پیشوایان دین که از قلوب شان زنگ جهالت را برداشتند
نه آنقدر در انظار خار که ایشان را بقدر فاجر با ثروت و تاجر بی ملتی اعتنا کنند هر یک از وطن
اصلی خود بمراحل دور و باندازه قوت لایموت شاکر و مسرور نه اهل بلد و غربا در صدد تکفل
این عشر با و نه زوار متمول در فکر رعایت امثال اینها چه اگر گاهی از ارباب دیوان و اعوان
سلطان و تجار با ثروت و شان بزیارت آیند و در مقام بذل مال و اصلاح حال مجاورین
افتند از ندانستن رسوم انفاق و شرائط آن با فساد نیت و حرمت مال شان چندان عیار و
اشرار بلباس اخیار بمیان درآمده و واسطه رساندن شوند که حبه و دیناری بمحل محبوب خداوند
نرسد و بالجمله شرع نبوی و دین احمدی از نصرت این جماعت بملاحظه این موانع مایوس و
خائب و ثالثاً شرذمه قلیلی اگرچه بمساعدت اسباب و مرافقت توفیق و موافقت

همت باری بمنزل رسانده از تحصیل واکتساب فارغ ولوای ترویج ونشر دین را در اطراف
واکناف بلاد افراختند وایتام آل محمد علیهم السلام را سرپرستی ودلهای مرده را زنده ساختند لیکن
چه سود که از کثرت جور متغلبین وتعدی اراذل وطغام ونشر قوانین کفره ومشرکین وعدم قدرت
علما بر کفالت امور مشتغلین ودفع ظلم از محصلین که بتوسط آنها شرایع منتشر واحکام خداوند در میان
خلایق دایر شود ورواج گیرد بلکه رسیدن ناملایمات از ضرر مالی وعرضی بنفوس مقدسه ایشان از
جانب اشرار برکت وانتفاع بوجود این چراغان راه هدایت از میان خلق برداشته شده بعضی
در زاویه خمول محتجب وخموش وبعضی بسعایت مفسدین ممنوع ومحبوس وبعضی از مستقر ووطن
خود آواره ومطرود وبعضی از شکستن شیشه صبر وتحمل هجرت ببلاد غربت کرده بعلم وایمان خود
مانوس وقلیلی که قوت هجرت ندارند یا ضرر رفتن را پیش از توقف دانند غالب ایام در
مجادله ومخاصمه با حکام ودفع تعدی از انام پس باقی نماند از برای نصرت دین ورسانیدن
احکام وآداب شریعت سید المرسلین وتعظیم شعائر وتعلیم علوم حقه یاور ومعینی وحافظ و
امینی آنانکه مقام تکمیل نفس وتهذیب قلب را بجایی رسانند که ابواب علوم غیبیه بر
قلبشان باز وقابل گرفتن اسرار وتحمل راز شدند بالهامات وسائر طرق انکشافات فائز
وواقف اند برلب قفل خموشی زدند وخود را در لباس نادان نمایند دست خلایق از فیض ایشان
خالی وبضلالت وجهالت خود باقی پس منکشف شد که نتیجه این دو رکن اعظم فساد دین ودو
باب بزرگ اغوای شیاطین که یکی تزئین ورواج قواعد وآداب کفر است در ملت اسلام ودیگری
تقویت نکردن دین باعانت علما وحملهٔ کتاب وسنت وانهدام اساس اسلام واختلال امور
معاد انام نباشد چنانچه دیده می شود که عظم دین وشدت حاجت باحکام آنچنان از میان مردم
برداشته شده که بمقدار سگی باو رفتار نکنند چه اگر در دهی که در او ده خانه دار باشند سگ گله یا
حافظ خانه ایشان تلف شود البته در صدد تحصیل بدل آن در همان روز برآیند وصلاح امور معاش
خود را متوقف بر وجود او دانند وسالها میگذرد بر قریه وقصبها که مشتمل است بر مرد وزن
بسیار ودر ایشان نیست کسیکه مقدار واجب از اصول دین وفروع را که همهٔ آنها در هر آن
بالکل آن محتاج ومبتلا یند تعلیم کند وهرگز در فکر آوردن کسی از خارج یا فرستادن کسی از
خود که تحصیل کند وبایشان برساند نیفتادند بلکه اگر گاهی بنعمت وجودش فائز شوند از بی اعتنائی
وبی اعانتی ناچار بتعلیم اطفال مبتلا شود یا بسبب اشتغال بکسب وزراعت علم آموخته را
از دست دهد یا از آنجا فرار کند ورشتهٔ کار امت پیغمبر آخر الزمان بجایی رسیده که غالب عوام

از ضروریات مسائل بیخبر اند بلکه از تردد و مجالست و انس با نصاری و زنادقه و دهریین چندان کلمات
کفر و سخنان منکرانه که مورث ارتداد است در میان مردم شایع شده که فوج فوج از دین
بیرون رفته‌اند و ندانسته‌اند و اگر دانسته‌اند از هم خود نشمارند اکابر و اعیان بمعاصی بزرگ چون خوردن روزه
شهر رمضان در محضر خلایق مفتخر اند و بر پیروان دین خنده زنند و سخریه و استهزا کنند و ایشان را
بی‌شعور و ادراک دانند و در سلک بیخبران و بی‌ذوقان شمارند و گاهی ایشان را خشک و مقدس
نامند و بر افعال خداوند عزّ و جلّ پیوسته اعتراض کنند و ایراد گیرند و مدایح و توصیف حسن کیاست
و اهل صنایع فرنگ و کثرت عقل و هوش ایشان را ورد زبان و زینت مجالس نمایند و صنایع ایشان
را که نتیجهٔ فی الجمله تکمیلی است در علم طبیعی و ریاضی از قوت بشر بیرون دانند و با معاجز و خوارق
عادات انبیا و اوصیا علیهم السلام برابر سازند و از مجالس علما گریزان و از صحبت علم دین و ذکر
معاد ملول و منزجر شوند و اگر در مجلسی گرفتار شوند بخواب روند یا دل را بجای دیگر فرستند و رعایت
فقرا و اهل دین را لغو و بیفایده انگارند و از اموال نجسه که از چندین راه حرام و از خون اراذل و ایتام
بدست آورده و در مصارف حرام و معاصی عظام خرج می‌کنند خود را غنی و معظم و لازم الاحترام
شمرند و علما و اتقیا را خورندهٔ مال مردم و حلوائی و گدا و ذلیل شمارند و ظروف استعمال از نقره و
طلا و لباس مردان زری و دیبا شعار ایشان و از ریشها تراشیده بهیئت بنی مروان و بنی امیه سخن
محبوب و زبان مرغوب لسان فرانسه و انگلیس و بدل کتاب خداوند و آثار ائمه اطهار علیهم السلام
کتب ضلال و مؤلفات کفره انیس و جلیس یهودان که سالها در بلاد فرنگ با عیسوی محشور اند
رسوم مذهب و کیش خود را از دست نداده‌اند و مسلمانان از سفر چند ماهه با نصوب دل از مسلمانی
کشیده‌اند لباس کفره بلکه دوخته ایشان متداول و ممدوح و عمامه و ردا که تاج ملائکه و لباس انبیا
است قبیح و مطروح کمتر معصیتی مانده که شایع نشده و فحش آن از انظار برداشته نیست و کمتر طاعتی
و عبادتی باقی است که از آن جز صورت و اسمی و دوران از چندین راه خلل و فسادی براه نیافته
اهل حق از اقامه معروف و نهی منکر عاجز با قدرت از تاثیر آن مأیوس و در خلوات بر
ضعف ایمان و غربت اسلام و شیوع منکر گریان و مغموم والحمد لله که ظاهر
شد صدق اخبار حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله بوقوع این مفاسد و غیر آن در امت او
چنانچه شیخ جلیل علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود از ابن عباس روایت کرده که گفت
حج کردیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس گرفت حلقه در کعبه را پس روی مبارک را
متوجه نمود بما و فرمود آیا خبر ندهم شما را بعلامات قیامت و بود نزدیکترین مردم در آن روز

در علامات قیامت منقول از حضرت سلمان

بآنجناب سلمان رضی الله عنه پس گفت بلی یا رسول الله پس فرمود از علامات قیامت ضایع کردن
نماز است و پیروی شهوات و میل بآراء باطله و تعظیم ارباب مال و فروختن دین بدنیا پس درآنوقت
آب می شود قلب مؤمن در جوفش چنانچه آب می شود نمک در آب از آنچه می بیند از منکرات
پس قدرت ندارد بر تغییر آن سلمان گفت بدرستی اینها هر آینه خواهد شد یا رسول الله فرمود
آری قسم بآنکه جانم در دست اوست ای سلمان پس درآنگاه منکر معروف می شود و معروف
منکر و امین می شود خائن و خیانت میکند امین و تصدیق کرده می شود دروغگو و تکذیب کرده
می شود صادق سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه جانم در دست
اوست ای سلمان میشود درآنزمان ریاست زنان و مشارکت کنیزان و نشستن اطفال بر منبرها
و میشود دروغ ظرافت و زکوة غرامت یعنی دادن آنرا ضرر در مال خود دانند و مال کفار را که بغلبه گیرند
غنیمت خود کنند یعنی در مصارف مسلمین صرف نکنند و جفا میکند مرد پدر و مادر خود را و بیزاری
میجوید از صدیق و طلوع میکند ستاره دنباله دار سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود
آری قسم بآنکه جانم در دست اوست بدرستیکه درآنوقت شریک می شود زن با شوهرش در
تجارت و باران در تابستان آید و جوان مردان تمام شوند و حقیر می شود مرد فقیر پس درآنوقت بازارها
نزدیک یکدیگر شود که ناگاه این گوید نفروختم چیزی و این گوید نفعی نکردم بچیزی پس نمی بینی
مگر مذمت کننده برای خدا سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه جانم
در دست اوست ای سلمان پس درآنزمان والی شود بر آنها کسانیکه اگر سخنی بگویند بکشند ایشانرا
و اگر سکوت کنند ایشانرا هر آینه بر گیرند غنیمت ایشانرا و پایمال کنند حرمت ایشانرا
و بریزند خونهای ایشانرا و هر آینه پر شود دلهای ایشان از فساد و ترس پس نمی بینی ایشانرا
مگر ترسان و هراسان سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه جانم در دست
اوست بدرستیکه درآنزمان آورده شود چیزی از مشرق و چیزی از مغرب و برنگها و زینتهای
مختلفه درآید پس وای بر ضعفای امت من از آنها و وای بر آنها از خداوند رحم نمیکنند صغیر را
و توقیر نمینمایند بزرگ را و نمیگذرند از بدکاران جثه ایشان جثه آدمیان است و دل شان دل
شیاطین سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه جانم در دست اوست
ای سلمان درآنوقت اکتفا کنند مردان بمردان و زنان بزنان و رشک برند بر امردان چنانچه
رشک برده می شود بر دختران و مردان شبیه بزنان و زنان شبیه بمردان شوند و سوار شوند زنان
بر زین پس بر این زنان از امت باد لعنت خداوند سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله

علامات قیامت مطابق خبر سلمان رح

فرمود آری قسم بآنکه جانم در دست اوست بدرستیکه در آنوقت نقش و طلاکاری کنند مسجدها را
چنانچه نقش و تذهیب کنند معبد یهود و نصاری را و زینت داده می شود قرآنها و دراز میشود منارها
و بسیار می شود صف ها و دلشان با یکدیگر کینه و عداوت دارد و زبانهای شان مختلف است
سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه جانم در دست اوست و در آنوقت
آرایش کنند مردها آلت اسپها بطلا و بپوشند حریر و دیباج و بگیرند پوست پلنگ جهت جامه زیردیع
سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه جانم در دست اوست ای سلمان
در آنوقت ظاهر می شود ربوا و معامله حیله کنند یعنی متاعی را بفروشند بوعده بقیمت معین بعد
آن متاع را بایع از مشتری بخرد به کمتر از آن قیمت و این نوعی است از حیله تحلیل ربوا و داد و ستد
رشوه و پست شود دین و بلند شود دنیا سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه
جانم در دست اوست ای سلمان و در آنوقت طلاق بسیار شود و جاری نشود حدی برای خداوند
و هرگز ضرری نرساند بخدا این همه سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه
جانم در دست اوست و در آنوقت ظاهر شوند کنیزان خواننده و آلات لهو که حکایت مقامات
آواز کنند چون عود و طنبور و والی شود بر ایشان شرار امت سلمان گفت اینها خواهد شد یا
رسول الله فرمود آری قسم بآنکه جانم در دست اوست ای سلمان و در آنوقت حج می کنند اغنیا
برای نزهت و متوسطین ایشان برای تجارت و فقرای ایشان برای ریا و سمعه پس در آنوقت
پیدا شود قومیکه یاد گیرند قرآن را برای غیر خداوند و او را برای خود خواننده بگیرند و پیدا شود
قومیکه علم دین آموزند برای غیر خدا و بسیار شود اولاد زنا و خوانند کسانیکه قرآن را و بر زند
یکدیگر برپزند برای دنیا سلمان گفت اینها واقع خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه جانم
در دست اوست ای سلمان این در وقتی است که دریده شود حرمتها و کسب کرده شود معاصی
و مسلط شوند بدان بر خوبان و منتشر شود دروغ و ظاهر شود لجاجت و شایع شود فقر و
احتیاج و افتخار کنند بلباس و بیارد بر ایشان باران در غیر وقت باران و نیکو دانند و شمرند
و گیرند نرد و شطرنج و طبل و آلات ساز را و قبیح دانند امر بمعروف و نهی از منکر را تا آنکه می شود
مؤمن در آنوقت خوارتر از کنیز و ملامت میان قرار و عباد فاش می شود پس آنها خوانده شوند
در ملکوت آسمانها ارجاس و انجاس سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم
بآنکه جانم در دست قدرت اوست ای سلمان پس در آنوقت نترسد غنی بر فقیر تا آنکه سائل
سوال کند از جمعه تا جمعه پس نمی یابد احدی را که بگذارد در کف او چیزی سلمان گفت اینها خواهد

بی اعتنائی خلق بدین مبین

یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه جانم در دست وست انتهی الخبر و بالجمله غیرت در دین و عصبیت در
مذهب چنان از خلق برداشته شده که اگر از کافری یا مخالفی ضربهای کلی بدین او برسد
اندوهگین نشود بمقدار همیکه از ضرر جزئی مالی که از برادر مسلم باو رسیده پیدا می شود واگر
دسته دسته مردم از دین برگردند هرگز غمگین نشوند و از امور عجیبه که کاشف است از
نهایت بی اعتنائی و بی غیرتی و خذلان الهی مردم شان آنکه در تمام چاپ خانهای شهرهای دولت
عثمانی مثل اسلامبول و مصر و بیروت و شام و بغداد باتفاق دولت و ملت کتابیکه
معلوم شود مصنف آن شیعه است و باصطلاح شان رافضی نمیگذارند چاپ شود و در
ایران خصوص طهران چه بسیار کتب اهل سنت چاپ شده که در آن طعنها و فحشها بشیعه
و بی ادبی باعیان علماء مذکور است بلکه در اول کتاب محض ترویج بازار مصنف کتاب با القاب
بسیار ذکر کنند غافل از آنکه چه قدر دین خود را بدنیا فروختند و دشمنان خدا را محبوب
مردم کردند و بسا هست که از همان نسخ کتاب بهتر و مکرر از امامیه در دست هست و اعتنائی
ندارند یا فرقی نگذارند پس وای بر آن کاتب و صاحب چاپ و چاپچی و فروشنده
و مادح از غضب خدای جبار و مخاصمه رسول مختار و حیدر کرار و ائمه اطهار و علمای اخیار

باب سیم در ذکر بلاها و مصائب که از آثار مفاسده سابقه و نتایج اعمال گذشته
و غیر آنها است و خلایق بآنها در دنیا معذب و مبتلا هستند و مبدأ تمام آنها اعراض ایشان
است از اخبار علماء و سرکشی از طاعت و فرمان ایشان بر ارباب بصیرت و بینش هویداست
که از اعظم آیات الهیه که در دلالت کردن بر وجود ذات مقدس الهی و صدق رسالت حضرت
ختمی مآبی بی نظیر دارند نقمت های خفیه سببیه که در ترسانیدن خلایق از بدی عاقبت کردار زشت
و مانع شدن ایشان از اقدام بر جرم اثم و هتک محارم بهتر از هر وعظ و تذکیر ظهور صدق
وعیدهای الهی است که در دار دنیا بر اعمال قبیحه داده و فوج فوج مردم را بجزای کارهای
بد معاقب ساخته و بانواع نکال و تعذیب ایشان اعبرت دیگران نموده و باندک تامل صادق
و نظر درست در افعال و کردار خلایق و آنچه بر آنها مترتب می شود از بلاها و مصائب این باب
عظیم و جلیل در ابواب معرفت حضرت احدیت و ناجراز تکالیف بزرگ و کوچک معصیت
مفتوح و مدعا مکشوف و مبین شود و در کتاب خداوند و سنت نبوی و آثار ائمه علیهم الصلوة
والسلام تصریح باین در مواضع بسیار شده چنانچه در کتاب دارالسلام مشروحا ذکر نمودم و در
اینجا بذکر بعضی از آن قناعت میکنیم خداوند فرموده ولنذیقنهم من العذاب الادنی

دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ هرآینه بچشانیم ایشان از عذاب نزدیکتر
و پایینتر یعنی یا غیر از عذاب بزرگتر باشد که ایشان برگردند از کردارهای بد و روی آورند بسوی
خداوند و نیز فرمود وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُم بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا
يَتَضَرَّعُونَ و بتحقیق که گرفتیم ایشان را بعذاب پس فروتنی و خواری نکردند برای پروردگار
خود و زاری ننمودند و نیز فرمود قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَن يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّن
فَوْقِكُمْ أَوْ مِن تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُم بَأْسَ بَعْضٍ انظُرْ
كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ بگو ای محمد که اوست توانا که بفرستد
بر شما عذابی از بالای شما مانند عذاب قوم لوط و اصحاب فیل و طوفان یا مراد دود و صیحه
است چنانچه شیخ عیاشی از جناب باقر علیه السلام روایت نموده یا مراد ظلم سلاطین
است که در رتبه ظاهری فوق رعایایند چنانچه شیخ طبرسی از جناب صادق علیه السلام
روایت نموده یا از زیر شما مانند عذاب فرعون و قارون که بغرق و فرو رفتن بزمین بود یا از
بندگان بد آنانکه در ایشان خیری نیست چنانچه در خبر دویم مذکور است یا شما را بیامیزد یا
بکدیگر در حالیکه گروههای متفرق باشید در رای و هوای نفس هر فرقه تابع رئیسی و مراد
از آمیزش اختلاط است و در هم شدن هنگام جنگ یا مخالفت در دین و طعن بعضی بر
بعضی در آن یا زدن بعضی بعضی را بسبب آنچه در میان ایشانست از دشمنی و عصبیت چنانچه در
خبر عیاشی است یا بچشاندن بعضی از شما سختی جمعی دیگر که مراد کشتن بعضی است بعضی را یا
اذیت همسایه چنانچه در خبر دوم است و حضرت باقر علیه السلام فرمود جمیع اینها بجهت
اهل قبله است یعنی مسلمین بنگر چگونه میگردانیم دلیلها و علامات را بتقریرات و انواع گوناگون
تا مگر ایشان دریابند و بفهمند و چون این آیه نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و...
بجبرئیل فرمود بقای امت من با این عذابها چه خواهد بود و از برای این آیه زیاده از این...
توضیح بیاید انشاء الله تعالی و نیز فرمود أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ
أَن يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ
أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُم بِمُعْجِزِينَ أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَىٰ تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ
لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ آیا پس ایمن شدند آنانکه مکر کردند بدیها را یعنی بمکر و حیله گناه کردند اینکه
فرو برد خدای تعالی ایشان را بزمین یا بیاید ایشان را عذاب از جائیکه ندانند یا بگیرد ایشان را
در حال گردیدن ایشان در سفرها و در کارهای خویش و غیر آن پس نیستند ایشان عاجز کنندگان

[illegible]

اشاره بمعنی مکر و حیله در معاصی

اشاره بمعنی حیله و مکر در معصیت

که از خود دور کنند آنچه را که بایشان اراده شده از عذاب یا بگیرد ایشانرا در حالت ترس ایشان از
آمدن بلا بجهت هلاک شدن قومی پیش از ایشان بچیزی که ایشان نیز بهمان مشغولند
پس منتظر باشند بلا را یا اندک اندک از ایشان کم کند تا تمام مال و دیار و جانهای ایشانرا
بگیرد پس بدرستیکه پروردگار شما هرآینه مهربان و بخشاینده است که مهلت میدهد
گناهکاران را و زود نمیگیرد و یا ایمنی ایشان بجهة دانستن رأفت و مهربانی خداوند است
و کردن معصیت بحیله و مکر که در این آیهٔ شریفه و در مواضع دیگر اشاره بآن شده یا
بالنسبة بخلق است چنانچه بسیاری بآن گرفتارند که صورت طاعاتی از واجب یا مستحب
کنند و در آن جز جذب قلوب بیننده یا شنونده و محبت آنها غرضی و مقصدی
ندارند و بایشان چنان بنمایانند که ما در این طاعت جز رضای خداوند و فرمانبرداری
امر او مقصدی نداریم و حال آنکه در دل مقدار خردلی از خلوص و قربت نباشد و این
خود از معاصی کبیره و در حدود شرک ولیکن در لباس طاعت و صورت عبادت که
بندگان بآن مغرور شوند و فریب خورند و یا بالنسبة بخالق جل و علا چه بسیاری
از خلق باشند که شیطان از اغوا و انداختن ایشان بمعاصی کبار که علاوه بر قبح
ذاتی در انظار نیز مستهجن و قبیح اند مأیوس و نا امید ناچار از راه مباحات و
طاعات که گاهی مقدمه شوند از برای معصیتی یا خود بجهة نداشتن پاره شروط که
بی آن نه مباح شود نه طاعت بلکه شمرده می شود از اقسام معصیت پیش آید و
وسوسه نماید چنانچه در بشارة المصطفی صلی الله علیه وآله و تحف العقول
مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود به کمیل ای کمیل از برای شیاطین
مکرها و بانگها و زینتها و وسوسها و کبرها است بر هر کسی بقدر منزلت او در طاعت
و معصیت پس بحسب آن مستولی می شود بر او بغلبه ای کمیل بدرستیکه ایشان فریب
میدهند شما را بخویشتن پس اگر اجابت نکردی ایشانرا مکر میکنند تا تو و نفس تو
به محجوب نمودن یا نیکو نماندن ایشان خواهشهای نفسانیه ترا بسوی تو و دادن تورا
آرزوها و مقصودهای تورا و به بیراهه اندازند تورا و ببرند از خاطر تو و نهی کنند تورا
و امر کنند تورا و نیکو نمایند گمان تورا به خداوند تا امیدوار شوی باو پس باین مغرور
شوی و گناه کنی او را و جزای گناهکار دوزخ است ای کمیل حفظ کن قول خداوند
عز و جل را که الشیطان سوّل لهم و املی لهم پس تسویل کننده شیطان

ومهلت دهد خدای کمیل بیاد آر قول خداوند را به ابلیس لعنه الله واجلب علیهم
بخیلک ورجلک وشارکهم فی الاموال والاولاد وعدهم وما یعدهم
الشیطان الا غرورا و بانگ زن بر ایشان یا جمع کن بر ایشان آنچه توانی از
فریب با سواران و پیادگانت و شریک ایشان شو در اموال و اولاد و وعده ده ایشانرا
و وعده نمیدهد شیطان ایشانرا مگر فریب ای کمیل بدرستیکه شیطان وعده نمیدهد
ایشانرا از جانب خود بلکه وعده میدهد ایشانرا از جانب پروردگار خود تا اینکه وادارد ایشانرا
بمعصیت او پس هلاک نماید ایشانرا ای کمیل بدرستیکه شیطان می آید بسوی تو با آن مکر
دقیق و امر میکند ترا بچیزیکه میداند که تو انس داری با و از طاعتیکه ترک نمیکنی او را پس
گمان میکنی که او است ملکی کریم یعنی اینکه در دل تو را ترغیب و تحریص میکند باین عبادت
وجز این نه که او شیطانیست رجیم پس همین که آرامی گرفتی بسوی او و مطمئن شدی و مایل
ترا بمهلکه های بزرگ که بجائی نیست با آنها ای کمیل برای او دامهائیست که گسترده آنها را
پس بترس از آنکه بیندازد ترا در آنها و از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود
که مغرور نکند ترا زینت دادن شیطان طاعت را برای تو که او بامر میکند بر تو نود و نه در
از خیر تا آنکه ظفر بیابد بر تو در صدمین و غرض ازین دو خبر و امثال آن که ذکر نشد مخفی شدن
معصیت است بر ایشان تا آنجا که او را طاعت پندارد و بجهت تقصیر در مقدمات عاری
باشد مثلا از پاره شروط واجزا یا دارا باشد جمله از موانع را که از آنها است خواستن بآن عمل
در مکنون خاطر و سویدای قلب خوشنودی غیر خداوند را هر چند خود باین مفسد شرک آمیز
ملتفت نباشد ولیکن بمحک جزئی و میزان الهی معلوم میشود و گاه شود که در تقصیر در مقدمات
علمیه و داخل شدن در آن از غیر بابش خود را قابل فهمیدن کتاب و سنت داند و از آنها چیزی را
دلیل و حجت میان خود و خالق پندارد پس بآن بسیاری از آنچه حرام است حلال و واجب
است مستحب شمارد و باین جهت در عمرش زیاد از شماره بمکر و حیله گناه کرده و گاه شود کار
بجائی رسد که احتمال دهد یا اعتقاد کند که خدای تعالی از نهانی دلش آگاه نیست یا غفلت نموده
که عین کفر است و مکر و خدعه که در گناه بکار برده میشود چه با خالق یا با مخلوق گاه در دین است
گاه در عرض و گاه در مال و گاه در نفس و باقسام آن خلایق مبتلا چه بسیار اند که اعتراف
کنند در نزد خداوند یا خلق که من معتقدم بفلان چیز که واجب است اعتقاد بآن و نیست
یا گویند محبتم و نیست و با ائمه خود علیهم السلام گویند سلم لمن سالمکم وحرب لمن حاربکم

و در دل و عمل بعکس اند و باطل را بلباس حق پوشانند و بمردم القا کنند و در لباس محبت جویای خفیات امور شوند و غرض‌شان تجسس از معایب است که در انظار خوارش نمایند و عیب پوشیده را شایع سازند و بالجمله بل الانسان علی نفسه بصیرة هر کس در حال خود نگرد و در کار خود تفتیش نماید آنقدر خدعه از این رقم پیدا کند که خود متحیر ماند و این مقام گنجایش شرح زیاده از این نیست و نیز فرمودند ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم خدا تعالی تبدیل نکند و تغییر ندهد آنچه عطا فرموده بقومی از نعمت و عافیت تا آنکه آنها تغییر دهند از حالتهای نیکو بحالتهای بد چنانچه طبرسی از امیر المومنین علیه السلام و عیاشی از جناب باقر علیه السلام روایت نموده‌اند که خداوند در تقدیر حتمی قرار داده که هیچ نعمتی ندهد بهبندهٔ پس آنرا از او بگیرد پیش از آنکه بنده معصیتی کند که مستحق شود بان جرم گرفتن آن نعمت را از او و نیز فرموده ءامنتم من فی السماء ان یخسف بکم الارض فاذا هی تمور ام امنتم من فی السماء ان یرسل علیکم حاصبا فستعلمون کیف نذیر آیا ایمن شدید از انکه در آسمانست ملکوت و سلطنت و امراو اینکه فرو برد شما را بزمین پس انگاه حرکت کند باضطراب آیا ایمن شدید از انکه در آسمانست تدبیر و قهر او اینکه فرستد بر شما باد تندی که در او سنگریزه باشد پس خواهید دانست که چگونه است عاقبت ترساندن شما بکتاب و رسول صادق یا چگونه است صدق رسول که تحذیر نموده در حالیکه شما سود ندهد چنانچه ظاهر آیه است و نیز فرمود و ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر آنچه رسد شما از مصائب و بلاها و نکبات زمان پس بسبب آنچیزیست که کسب کرده دستهای شما و عفو میکند از بسیاری یا آنکه از بسیاری در گذشته آنقدر ما فرمانی کنند در آنچه بلا شدند همه از محصول بزجر نیست که گشتند و نیز فرمود و لو ان اهل القری امنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض و لکن کذبوا فاخذناهم بما کانوا یکسبون افامن اهل القری ان یاتیهم باسنا بیاتا و هم نائمون او امن اهل القری ان یاتیهم باسنا ضحی و هم یلعبون ترجمه این آیه با دیگر آیات مناسبه آن بیاید در اخر فصل دویم از باب ششم و نیز در مقام سرزنش و توبیخ و عبرت نگرفتن بعقابهای خداوندی مر ظالمین را با ظهور و تبیین آن میفرماید و سکنتم فی مساکن الذین ظلموا

انفسهم وتبیّن لکم کیف فعلنا بهم وضربنا لکم الامثال و منزل
گرفتید در جایگاه آنهائی که ستم کردند بر نفسهای خویش و ظاهر شد مر شما را که چگونه رفتار
کردیم با ایشان و زدیم از برای شما مثلها و بمشاهده و عیان و بیان بر شما هویدا شد که
چه کردیم با آنها از عقوبت و صفات آنچه کردند و آنچه کردیم به ایشان بیان نمودیم یا از جهة
دلیل بر توانائی عذاب دنیا مثلها آوردیم و در امالی شیخ صدوق مرویست که
حضرت سجاد هر روز جمعه باین کلمات در مسجد رسول خدا موعظه میکرد و آن طولانیست
و بعضی از فقراتش اینست که نباشید از غافلین که مایل اند بزینت زندگی دنیا پس خواهید
از آنانکه بحیله معصیت کردند و حال آنکه خدای فرموده افامن الذین مکروا السیئات
تا آخر آیه که گذشت پس بترسید از چیزیکه ترسانده خداوند شما را از او و پند گیرید از آنچه بستمکاران
کرده چنانچه در کتاب خود فرموده و ایمن نباشید از آنکه فرود آمد بشما بعضی از آنچه
ترساند بآن قوم ظالمین را در قرآن قسم بخداوند که پند داده شدید بغیر خود پس
بدرستیکه سعادتمند آنست که پند گیرد بغیر خود و بتحقیق که شنوانید شما را خداوند در کتاب
خود آنچه بظالمان کرده از اهل بلاد پیش از شما چنانچه فرموده وکم قصمنا من قریة
کانت ظالمة و انشانا بعدها قوما آخرین فلما احسوا بأسنا اذا هم
منها یرکضون لا ترکضوا و ارجعوا الی ما اترفتم فیه و مساکنکم
لعلکم تسئلون قالوا یا ویلنا انّا کنّا ظالمین فما زالت تلک دعویهم
حتی جعلناهم حصیدا خامدین و چه بسیار که تباه کردیم از اهل ده یا شهریکه
ستمکار بودند و آفریدیم پس از ایشان گروهی دیگر پس چون مشاهده کردند عذاب و
شکنجه ما را آنگاه میدیدند از آنها گریزان مگریزید و بازگردید بسوی آنچه نازپرورده
شدید بآن و بجایهای خودتان شاید که شما پرسیده شوید گفتند ایوای که ما بودیم
ستمکاران پس پیوسته همین خواندن شان بود تا اینکه گردانیدیم ایشانرا درو شده
پژمرده و قسم بخدای بدرستیکه این کلام پند است برای شما و ترساندن اگر پند بگیرید و
بترسید آنگاه برگشت خداوند بسوی سخن در کتاب خود بسوی اهل معاصی و گناه پس
فرمود و لئن مستهم نفحة من عذاب ربک لیقولن یا ویلنا انّا کنّا
ظالمین و اگر برسد بایشان پارهٔ از عذاب پروردگار تو هر آینه میگویند ایوای بر ما
که بودیم ما ستمکاران پس اگر بگوئید ای مردم که خداوند اراده فرموده از این کلام نهان

مشرکین این چگونه باشد این یعنی چنین نیست و حال آنکه میفرماید بعد از آن ونضع الموازین
القسط لیوم القیمة فلا تظلم نفس شیئا وان کان مثقال حبة من خردل
اتینا بها وکفی بنا حاسبین ونصب فرمائیم ترازوهای دادخواهی را برای روز رستخیز
پس ستم کرده نشود نفسی بچیزی هرچند مقدار حبه باشد از خردل که بیاوریم آنرا یا جزا
دهیم وبس باشیم برای رسیدن حساب بر اینها ای بندگان خدا بدرستیکه نصب نکنند
برای اهل شرک ترازوها را و باز نکنند برای ایشان دفترها را و جز این نه که باز کنند
دفترها را برای اهل اسلام و در قرآن در مواضع بسیار و در اخبار ائمه اطهار علیهم السلم
امر شده بتأمل و نظر در قصه امت های گذشته و چگونگی گرفتن خداوند آنها را بانواع
شکنجها و عذابها و شناختن سبب آن عقوبت تا آنکه ترک نمایند و مبتلا نشوند
و دانستن سبب نجات دیگران تا عمل نمایند بآن و خلاص شوند و در خطبه قاصعه امیر المؤمنین
علیه السلام که در نهج البلاغه است مذکور است واحذروا ما نزل بالامم قبلکم
من المثلات بسوء الافعال وذمیم الاعمال فتذکروا فی الخیر والشر
احوالهم واحذروا ان تکونوا امثالهم بترسید از آنچه نازل شده بامتها
که پیش از شما بودند از عقوبتها بجهت بدی کردار و زشتی اعمال پس بخاطر آرید در حال
خوبی و بدی و عافیت و بلا و شدت و رخا حالات ایشان را و بترسید از آنکه بشوید
مانند ایشان و در جای دیگر فرموده فاعتبروا بما اصاب المستکبرین من
قبلکم من بأس الله وصولاته ووقایعه ومثلاته واتعظوا بمثاوی
خدودهم ومصارع جنوبهم عبرت گیرید بآنچه رسید ایشان گردنکشان
پیش از شما را از عذاب خداوند وگرفتن های او و پند گیرید به جایگاه چهره های شان و
محل افتادن پهلوهای شان یعنی قبورشان که در آنجا بخواری و ذلت خوابیده اند و در
امالی صدوق وغیره مرویست از جناب باقر علیه السلام که فرمود هیچ سالی بارانش
کمتر از سالی نیست ولیکن خداوند میدهد آنرا هرجا که خواهد بدرستیکه خداوند چون قومی معصیت
کنند برگرداند از ایشان آنچه را مقدر کرده است برایشان از باران در این سال بسوی غیر شان
بسوی صحراها و دریاها وکوهها و بدرستیکه خداوند هر آینه عذاب میکند جعل را در سوراخش بسبب
حبس باران از زمینی که در آن معصیت کنند بجهة معاصی کسانیکه نزد او یند بتحقیق که خداوند
قرار داده برای او راه بسوی مکانی غیر از محله اهل معاصی یعنی سبب عذاب کردن جعل کناره

نگرفتن از زمین تا عاصیان است که محل ترقب نزول عذاب است از آسمان پس کناره نگرفتن از اهل
خود جرمی باشد که شریک نماید صاحبش را با آنجماعت در عذاب پس آنحضرت فرمود عبرت گیرید
ای صاحبان بصیرت آگاه فرمود یافتیم در کتاب علی علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه
آله فرمود هرگاه زنا ظاهر شود مرگ فجأة زیاد و هرگاه کم داده شود کیل در معامله بگیرد خداوند
ایشانرا بقحط و نقص در اموال و هرگاه منع کنند زکوة را منع کند زمین برکات خود را از زرع و
میوه و معدن و هرگاه در حکم جور کنند اعانت کنند یکدیگر را بر ظلم و عدوان و هرگاه بشکنند
عهد و پیمانها مسلط کند بر ایشان خداوند دشمن ایشانرا و هرگاه قطع کنند رحم را اموال در دست
بدان افتد و هرگاه امر نکنند بمعروف و نهی نکنند از منکر و پیروی نکنند خوبان از اهلبیت
مرا مسلط میکند خداوند بر ایشان بدان ایشانرا پس دعا کنند در آنوقت خوبان ایشان پس
مستجاب نشود پوشیده نماند که تحصیل بغض و معاصی و کراهت قلبی و نفرت
از آن بالطبع پس از معرفت نواهی الٰهیه معرفت مفاسد و آثار زشت آنها است و بعد
از آن معرفت مترتب شدن آن آثار بر آنها و دیدن یا شنیدن از ثقات گویان که فلان
چنین کرد پس با و چنان کردند و پس از آن مشاهده آن در خویشتن و تجربه آن تاثیر کردار خود
و بعد از آن فهمیدن مناسبت هر عملی مر عقوبتی را چنانچه به پاره از آن در این خبر شریف
اشاره شده و این باب بزرگیست در معارف احمدیه که آخر آن منتهی شود بعصمت و
دست هر کسی بدامن وصالش نرسد و مراد از شکستن عهد یا عهد و پیمانیست که با خدای
خود بسته در ضمن ایمان که او را طاعت و بندگی کند و خدای نیز او را اجابت کند هرگاه او را
بخواند چنانچه میفرماید اوفوا بعهدی اوف بعهدکم پس نکردن عبادت شکستن عهد
باشد یا عهد و پیمانیست که با امام خود بسته در وقت بیعت کردن که جان و مال خود را در راه
او باوامر و فرمان او نثار کند و خواهش او را بر خواهش خویشتن مقدم دارد پس در روز رزم فرار کند
و مالی را که فرمود بکسی بدهد یا در محلی صرف نماید بخل ورزد یا عهد و پیمانیست که با خلق بسته در ضمن
معاملاتیکه با ایشان میکند و در معانی الاخبار مرویست از جناب سجاد علیه السلام که
فرمود آن گناهان که نعمتها را تغییر دهد ظلم است بر مردم و ترک عادت خود در خیر و ترک نیکی
یعنی آن چیزیرا که عادت داشت و اکذاو و کفران نعمتها و ترک شکر و آنچه نازل کند نقمتها
عصیان آنکه بغی و ستم راند یعنی عالم با اوامر و نواهی الٰهی بودن و سرکشی کردن بر مردم و استهزا
بایشان و سخریه کردن و گناهانیکه روزی مقسوم را برگرداند اظهار بی چیزی کردن و خواب ماندن

در عقوبت گناهان دنیوی

ونماز عشا و صبح از دست دادن و نعمت الٰهی را کوچک شمردن و از معبود خود شکایت داشتن
وگناهانیکه پرده را پاره کند شراب خواری و قمار بازی و گردن کاری که مردم را بخندانند از لغو و
شوخی و ذکر عیب مردم و نشستن با آنها که متهم اند و گناهانیکه فرود آرد بلا را بفریاد درمانده
نرسیدن و نکردن اعانت بمظلوم و ضایع کردن امر بمعروف و نهی از منکر و گناهانیکه چیره و
غالب کند دشمن را آشکار ظلم کردن و علانیه فجور کردن و مباح کردانیدن حرامها و عصیان
نیکان و اطاعت بدان و گناهانیکه اجل را نزدیک سازد قطع رحم و قسم دروغ و سخنان کذب
و زنا و بستن راه مسلمانان و دعوی امامت باطله و گناهانیکه پرده را از کار آدمی برمیدارد
قرض کردن است به نیت پس ندادن و اسراف در نفقهٔ بیهوده و بخل بر اهل و اولاد و خویشان
و بدی خلق و کم صبری و ملالت و کسالت پیشه کردن و سبک شمردن اهل دین و گناهانیکه
دعا را رد کند بدی نیت و ناپاکی سریرت و نفاق با برادران و تصدیق نداشتن مستجاب شدن
دعا و تاخیر نماز واجب تا آنکه وقتش بگذرد و ترک تقرب بسوی خداوند به نیکی و صدقه و گفتن
بیهوده و فحش گفتن و گناهانیکه حبس کند باران آسمانرا جور حکام است در حکم و شهادت دروغ
و کتمان شهادت و منع زکوة و قرض و سایر منافع خیریه و سخت دلی بر فقراء و نیازمندان و ستم
بر یتیم و مردان و زنان بی پرستار و راندن سائل و برگردانیدن او در شب مخفی نماند
که مراد از نفقهٔ بیهوده مقدار زیادی از اندازه مخارج بجا است که بملاحظهٔ حرمت بیهوده شد
چه هر مصرفیکه انسان مال خود را در آن صرف میکند یا مصرفیست که در آن فائده و نفعی عقلائی
هست یا خیالی است از آن خرج کردن در محل دوم تبذیر باشد که آن خرج مال است بیهوده
و لغو و آنچه در شرع حرام شد داخل در این قسم باشد چه شارع مقدس آن منافع را حرام کرده و
آنرا فائده آنچیز قرار نداده پس محل داخل شود در آنچه بالاصل فائده ندارد و مثل طلا کاری خانه
و بسیاری از اقسام آتش بازی و شکستن ظروف و تلف کردن مال و نظائر آن و قسم
اول بر دو قسم است زیرا که از برای هر کسی در مصرفی حدیست معین بحسب حالت و شخص و زمان
و مکان که از آن حد نباید بگذرد پس اگر یکنفر صرف در آن بحق و ممدوح باشد و اگر از آن حد
تجاوز نمود اسراف باشد پس اسراف بحسب اشخاص مختلف شود و ممکن باشد کسی از برای نان
یکخورش حاضر کند مسرف باشد و دیگری چندین رنگ و مسرف نباشد الا ملاحظه شان او و غنی و فقر و
هم چنین در سایر لوازم از خانه و لباس و مرکوب و زن و امثال آن و اما تبذیر پس مختلف نشود
باختلاف آنها و اسراف و تبذیر دو نوع اند از گناهان کبیره و اما بدی نیت و خبث سریره که در

در مفاسد عاجله گناهان

ر قسم هفتم گناهان ذکر فرمودند پس مخفی نماند که آدمی گاهی با خبث فطرت و سوء نیت باشد که هرچه
از او ظاهر او د شر و آزار عباد و افساد بلاد باشد هرچند که خیری در آن شر برای او نباشد و قصد نفع و صلاحی
در آن از نیت برای خویش نکرده باشد بلکه می شود که با این فطرت زشت قصد رسیدن شر از آن کار
بغیری نداشته باشد ولیکن بالطبع نخواهد و نکند مگر بدی را و گاهی بحسب فطرت چنین نباشد و شری بغیر احدی
بالطبع دوست نداشته باشد ولیکن بحسب پاره از مقاصد و اغراض قصدش بد شود و در کارش اراده بدی کند
و گاه شود از داشتن چنین نیت خود کاره باشد لیکن آن غرض خارجی و نفع خیالی او را بآن وادارد و لهذا چنین شخص بحیل
تعجب شود که فلان با فطرت نیک و سلامتی ذات و پاکی طینت نبایست چنین کند و گاه شود که اینده با هم جمع شود
و این نهایت شقاوت است و گاه از هر دو خالص باشد نه در فطرت شر کسی طالب باشد و نه در کاری اراده
بدی کند هرچند هزار ها خیر او در او باشد و این نهایت سعادت است و این چهار قسم تواند بیکدیگر متبدل شود خصوصاً با
و در باب ششم اشاره باین خواهد شد و در کتاب تمحیص ابو علی محمد بن همام مرویست از معتب غلام حضرت
صادق علیه السلام که اسمعیل پسر آنجناب تب شدیدی کرد پس حضرت را از تب او خبر کردند پس فرمود برو
بنزد او و سؤال کن چه کرده هر دو از بدی پس تحقیقا تعجیل فرمود عقوبت را گفت پس آمدم و جانی که تب
پس سؤال کردم از او آنچه را که کرده بود پس ساکت شد و کسی گفت بمن که او دختر زلفی را بدستش زد پس
افتاد بالای عتبه در پس خراشیده شد رویش پس آمدم نزد حضرت و خبر دادم آنجناب را بآنچه گذشت
پس فرمود الحمد لله بدرستیکه ما اهل بیتیم که تعجیل میکند خداوند برای اولاد ما عقوبت را در دنیا پس
طلبید آن کنیزک را و فرمود اسمعیل را حلال کن از اینکه ترا زده است پس گفت او را حلال کردم پس حضرت
چیزی باو بخشید آنگاه بمن فرمود برو ببین چگونه است حال او معتب گفت پس آمدم نزد او و تب
از او کناره کرده بود و در این خبر شریف قانون و دستور العملی است الهی برای عاصیان مبتلا بعقوبات جسدی
و عرضی و مالی و دنیوی معصیت که پس از ابتلا اولا تفحص در رفتار و گفتار و نیات گذشته خود کنند
تا سبب آن بلا را بدست آورد چه دانستی که هرچه برسد از بلاها آثار گناهی است که مرتکب آن شده و بسا
شود که از روی لطف بلا را مختص بآن عضو کنند که گناه از او سرزده چون درد چشم بچشم نظر کننده بحرام
و درد گوش بگوش دهنده بگفتار غیبت و فحش حرام و نظایر آنها و بدین قیاس درد را بهمان عضو دهند
که بد و معصیت نموده تا زود متنبه شود و در صدد تدارک برآید و اگر چنین نشد خود فکر کند و در کردهای
ذمیمه گذشته خود جستجو کند تا آنرا پیدا کند پس اولا اصل درد را چاره کند و از میان بردارد و اگر مشغول
است بآن ترک نماید و ثانیا آنچه خرابی کرده و افساد نموده اصلاح نماید چنانچه در این خبر اول از دختر
زلفی استحلال کردند که صاحب حق بود و آن نیز نه هر گلو دالکه از طرف قلب شکسته و صورت

خراشیده‌ها و بجناب اسماعیل رسید پس عفو کرد انگاه شکستگی دل او را که بآن آزار آمد و با عفو که همان دست
برداشتن و گذشتن از حق خویش است نرود بلکه باحسان و بخشیدن مال اصلاح فرمودند و اورا
بحالت اولی خود برگردانند تا نعمت صحت و عافیت بجای خود آمد و اگر توهم رود که مجرد
گذشت کافی و رضای قلبی لازم نباشد جوابش آنکه برگشتن نعمت صحت که تفضل محض بود نیز
واجب نباشد و اگر ازین باب داخل نشد نباهست توبه کند و سالها صدقه دهد و عبادتهای بسیار
بجای آرد و سالها بگذرد که همان درد مبتلا باشد چه آن دل شکسته که از وی عقوبت باز رسیده
بحال خود باقی هرگز در صدد پیدا کردن و استرضای وی نیاید پس هر چه کند اگرچه نیک است اما
علاج درد و شفای مرض او نباشد و شاید اشاره باینمقام باشد آنچه در قصص الانبیاء از جناب
صادق علیه السلام مرویست که جناب موسی علی نبینا و علیه السلام گذشت بر مردیکه بلند کرده بود
دست خود را بسوی آسمان و دعا میکرد پس جناب موسی بطلب حاجت خود رفت و هفت روز
از و غائب شد انگاه برگشت بسوی او و او دستهای خود را هنوز بلند داشت و دعا میکرد و زاری
مینمود و حاجت خود را میخواست پس خدا یتعالی وحی فرستاد که ای موسی اگر بخواند مرا تا آنکه زبانش
از کار بیافتد اجابت نخواهم کرد اورا مگر آنکه بیاید بسوی من از ان دریکه امرش کردم که از ان در
داخل شود و دعا کند. و در دارالسلام این مطلب را شرح وافی ذکر نمودم و در عقاب الاعمال
و علل الشرایع مرویست از جناب صادق علیه السلام که عیسی بن مریم در سیاحت خود گذشت
بقریه پس یافت اهل او را مرده در راهها و خانها پس گفت اینها مردند بغضب خداوند و اگر مرده بودند
بسبب دیگر یکدیگر را دفن میکردند پس اصحاب او گفتند دوست داریم مطلع شویم بر قصه ایشان
پس به آنجناب گفته شد که ایشانرا ندا کن پس فرمود ای اهل قریه پس یکی از آنها جواب داد لبیک
یا روح الله فرمود چیست حال شما و قصه شما گفت صبح کرده بودیم در عافیت و شب را بسر
آوردیم در هاویه فرمود چیست هاویه گفت دریای آتش که در او است کوهها از آتش فرمود چه رسید
شما را باینچه می بینم گفت حب دنیا و بندگی پیشوایان گمراه فرمود بکجا رسیده بود محبت دنیای
شما گفت مثل محبت کودک مادر خود را که چون مادر رو کند باو مسرور می شود و چون پشت کند باو
محزون شود پس فرمود بکجا رسیده بود بندگی شما پیشوایان گمراه را گفت هرگاه امر میکردند طاعت
میکردیم ایشانرا فرمود چگونه شد که تو در میان ایشان جواب دادی مرا گفت زیرا که همه آنها را
لجام کرده اند بلجامهای از آتش و موکل اند بر ایشان ملئکه غلاظ شداد و من بودم در میان ایشان
و نبودم مثل ایشان چون رسید عذاب بایشان مرا نیز گرفت من معلقم بر جسری و در بعضی نسخ بموی

که میترسم بر دو رفتیم پس علی علیه السلام باصحاب خود فرمود خوابیدن برجای ناهموار و زبله
و خوردن نان جو کم است بسلامتی دین و در کافی مرویست از امام علی نقی علیه السلام که
خداوند قرار داد بعضی از زمین خود را بقعه ها که نامیده شده مرحومات دوست دارد که دعا کرده شود
در آن پس اجابت فرماید و بدرستیکه قرار داد خداوند بعضی از زمین خود را که نامیده شده منتقمات پس هرگاه
کسی کسب کرد مالی از غیر مال حلال مسلط میکند بر آن شخص یکی از آنها را پس خرج میکند آنها را
در آن بقعه مخفی نماند که زمین را از کردن معصیت در آن ظلمتی و ملکه را از آن نفرتی و شیاطین را
به آنجا انس و الفتی بهم رسد که خیر و برکت و رحمت از آنجا منقطع شود و بعذاب و لعنت نزدیک
گردد و چون هر جا که تردد بنی آدم در آنجا بیشتر گناه نیز در او بیشتر شود و لهذا در شرع برای عبادت جاها
مخصوص چون مساجد و مشاهد معین فرموده اند بلکه مقرر شده هر کس در خانه خود مصلای مخصوص
بمنزله مسجد داشته باشد که در آنجا عبادت کند و کارهای دیگر خود را در جاهای دیگر کند و در آداب
خواب از جناب صادق علیه السلام رسیده که نخوابد بر فرشی که بر آن مقاربت کرده باشد در آن بحلال
یا حرام پس اگر مقاربت حلال چنین تاثیر کند که خیر خواب را از دیدن ملائکه و مطالب صادقه ببرد
پس تاثیر حرام اضعاف آن باشد و شاید سر بیرون رفتن ائمه علیهم السلام و خلص اصحاب ایشان
بسیاری از اوقات بصحرا و عبادت کردن در آنجا تحصیل مکان پاک از گناه بوده چه در بلد کمتر چنین
مکانی بدست آید و در حرمت نشستن بر سر سفره طعامیکه در آن خمر خورند بلکه هر معصیتی اگر کرده شود
چنانچه بعضی فرموده اند شاهدیست برای مقصود که حرام چگونه تاثیر میکند در مکان و اگر در مکان چنین
تاثیر کرد پس در جسد و قلب و روح چه خواهد کرد و در عقاب الاعمال مرویست از جناب باقر علیه السلام که
فرمود در کتاب علی علیه السلام است که سه خصلت است که نمیمیرد صاحبش هرگز تا آنکه می بیند
وبال آنها را ظلم و قطع رحم و قسم دروغ که تعجیل میکند خدای عقوبت آنها را و نیز از جناب
صادق علیه السلام روایت کرده که در آن کتاب است که خورنده مال یتیم بظلم زود است که ببیند
وبال این خوردن در ذریه او بعد او در دنیا پوشیده نماند که بارضایت آنها بظلم مقید شد چه معلم
بهم نمیرسد که ترکه پدر از مال ایتام است و رسیدن وبال ایشان [illegible] بلکه کسی دیگر از آنها گرفته باشد
و نیز از آنجناب روایت نموده [illegible] که هیچ تا ضایع نشده در بر [illegible] که بدهد
زکوة و در کافی از جناب رضا علیه السلام مرویست که فرمود [illegible]
چهار نفر بودند از مؤمنین پس [illegible] آمد [illegible]
پس در خانه را کوبید غلامی بیرون آمد [illegible]

مولا از غلام پرسید که کی بود در را میکوبید گفت فلان من با و گفتم که تو در منزل نیستی پس صاحب خانه ساکت شد و اعتنائی نکرد و غلام را ملامت ننمود و هیچیک از ایشان مفهوم نشد بجهت رجوع او از در خانه و مشغول بصحبت خود شدند چون روز دیگر شد بامداد آنمرد بسوی ایشان رفت در حالیکه ایشان بیرون آمده بودند بعزم رفتن بقریه که از یکی از آنها بوده پس سلام کرد بر ایشان و گفت من نیز با شما هستم گفتند آری و از او معذرت نخواستند و آنمرد محتاج و پریشان بود و چون قدری راه رفتند ناگاه ابری بر سر ایشان سایه انداخت گمان کردند که آن ابر باران است پس شتاب کردند چون ابر بر سر ایشان استوار شد منادی ندا کرد از میان ابر که ای آتش بگیر اینها را و منم جبرئیل رسول خدا تعالی پس آتشی در آمد از میان ابر و گرفت آن نفر را و باقی ماندند یکنفر هراسان و متعجب از آنچه نازل شد با آن قوم و سبب آنرا نمیدانست پس نزد جناب یوشع بن نون آمد قصه را نقل کرد و هر چه دید و شنید پس یوشع فرمود آیا ندانستی که خداوند غضب کرد بر ایشان بعد از آنکه راضی شده بود بکار یکه با تو کردند گفت چه بود کار ایشان بمن پس یوشع او را خبر داد بکار آنها پس آنمرد گفت من ایشانرا حلال کردم و عفو نمودم فرمود اگر این عفو پیش بود نفع می بخشید و اما حال نفع ندارد و شاید بعد نفع دهد ایشانرا بعد از این **و در** امالی شیخ طوسی مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود در بنی اسرائیل مرد عابدی وقتی نماز میکرد مشغول عبادت بود که نظرش افتاد بدو پسر کوچک که خروسی را گرفته و پر او را میکندند پس مشغول کرد خود را بعبادت و نهی ننمود ایشانرا از آنکار پس خداوند وحی فرمود بزمین که فرو بر بنده مرا پس زمین فرو برد او را و هنوز فرو میرود و باو تا آخر دهر **و در** تفسیر عیاشی مرویست از سلیمان بن عبد الله که گفت نشسته بودم خدمت جناب کاظم علیه السلام که زنی را آوردند و صورت او برگشته بود به پشت پس حضرت دست راست را گذاشت در بغل او و دست دیگر را در پشت سر او آنگاه فشار داد روی او را از طرف راست پس فرمود خداوند تغییر نمیدهد آنچه بقومی داده تا آنکه تغییر دهند آنچه را که در ایشانست پس برگشت صورت بحال اوّل پس فرمود بترس از آنکه بکنی کاری را که کرده بودی گفتند ای فرزند رسول خدا چه کرده بود فرمود این پوشیدنی است مگر اینکه خودش بگوید آنرا پس پرسیدند از او گفت شوهر مرا زنی بود و من برخواستم بنماز کردن پس گمان کردم که شوهرم با او است پس چون ملتفت شدم دیدم که نشسته است و شوهرم با او نیست **و در** عقاب الاعمال مرویست از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم که فرمود جستجو نکنید عیبهای مؤمنین را زیرا که هر کس جستجو کند عیبهای مؤمنین را خداوند طلب میکند یعنی میجوید عیوب او را و هر که خداوند جویای معایبش باشد رسوا شود هر چند در جوف خانه خود پنهان باشد **و نیز** از جناب صادق علیه السلام روایت کردند که

هیچ کس سؤال نمیکند از چیزی با حاجت مگر اینکه پیش از مردن خداوند محتاج کند او را بآن چیز و نیز
فرمود نزدیک است شوند قومی بمنکری که در میان ایشان است و دیده شود و بخوانند که پرکنده کنند و نکنند
مگر اینکه خداوند تعالی عقاب خود را شامل آنجا نیز فرماید باکسانیکه مرتکب بودند منکر را و در کافی مرویست از
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود بدرستیکه خداوند حکم حتمی فرموده که نعمتی نه دهد به بنده پس بگیرد آنرا
از او تا آنکه گناه تازه کند که مستحق شود بآن نقمت را و از جناب رضا علیه السلام روایت کرده که هرگاه بندگان
گناه تازه کنند که پیش نمیکردند او را خداوند نیز تازه کند برای ایشان بلائی که نمی‌شناختند و را و در امالی
شیخ صدوق مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود کسانیکه میمیرند بسبب گناه بیشتر اند از آنها که
میمیرند باجل ها و کسانیکه زندگی میکنند بسبب نکوئی کردن بیشتر اند از آنها که زندگی میکنند بعمرهای
خودشان و در محاسن مرویست از آنجناب که فرمود کار بد نافذتر است در صاحبش از کارد
در گوشت و نیز فرمود بدرستیکه مرد هر آینه قصد میکند گناهی را پس محروم می شود از
روزی خود و در امالی شیخ مفید است که آنجناب فرمود بترسید از سطوتهای خداوند در شب و روز
پس راوی گفت چیست سطوت خدا فرمود گرفتن بر گناهان و در نهج است که قسم بخدا نبودند قومی هرگز
در غضارت نعمتی از زندگی پس زائل شود از ایشان مگر بسبب گناهانیکه کردند زیرا نیست خداوند ستمکار مر بندگان را
و در امالی شیخ طوسی از جناب رضا علیه السلام مرویست که فرمود هرگاه قاضیان دروغ گویند باران حبس شود و هرگاه
سلطان ستم کند دولت سست شود و هرگاه زکوة حبس شود چهار پایان بمیرند و شیخ قمی در تفسیر خود
از جناب صادق علیه السلام نقل فرموده در آیه ظهر الفساد فی البر والبحر بما کسبت ایدی
الناس ظاهر شد فساد در صحرا و دریا بسبب آنچه کسب کرده دستهای مردم یعنی بد آنچه کردند از معاصی فرمود
فساد حیوانات در صحرا وقتی است که باران نبارد و همچنین هلاک شدن حیوانات دریا فرمود
حیات حیوانات دریا باران است پس هرگاه باران ایستاد ظاهر می شود فساد در بر و بحر
و این در وقتی است که زیاد شود گناهها و معاصی و چون از خبر اختصاص بخیه معلوم و مستفاد میشود
پس میشود گفت که فساد بر هلاک حیوان باشد و غیر آن از نباتات و بی ثمر شدن درخت و حاصل
بر آوردن آن چنانچه باید و ظاهر نکردن زمین گنجهای خود را و بی نفع شدن آبها و هلاک بحر شوری
آبش است یا تلف شدن و بدست نیامدن حیوانات حلال آن و زیاد شدن جسام و سباع
او و کم شدن یا بدست نیامدن لولو و مرجان و سایر نفایس و وقت مخالف شدن بادهای او
که غرق کند یا مانع شود کشتیها را از سیر در آن پس بیافتد از مسخر بودنش مر بنی آدم را چنانکه خدای
فرموده و سخر لکم البحر و باز ماندن دریا از صعود بخار آتش که مبدأ صنفی است از باران

فقیه مرویست که رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود زنی که سؤال نمود از آنجناب که مرا شوهریست و با من درشتی است و من
کاری کردم که دل او را مهربان کنم بر خود پس رسول خدا با او فرمود تیره کردی دریاها را و تیره کردی خاک را و لعنت کردند ملائکه اخیار
و ملائکه آسمان و زمین فقه کافی مرویست که هر که فحش دهد برادر مسلم خود را میبرد خداوند از او برکت رزق او را و وامی
گذارد او را بخودش و فاسد میکند بر او معیشتش را فقه عقاب الأعمال از رسول خدا صلّی الله علیه وآله مرویست که فرمود
پنج چیز است که هرگاه یافت شد اینها را پس پناه برید بسوی خدای عزّ وجلّ از اینها پیدا نشود فاحشه هرگز در قومی که آشکار کنند
مگر آنکه ظاهر شود طاعون در ایشان و دردهائی که نبود در گذشتگان ایشان و کم نمیکنند کیلها و ترازوها را مگر اینکه گرفته میشوند
بقحطی و سختی و جور سلطان و منع نمیکنند زکوة را مگر آنکه منع میشود از ایشان باران آسمان و اگر نبودند بهایم نمی بارید باران
بر ایشان و نمی شکنند پیمان خدا را و پیمان رسول را مگر آنکه مسلّط میکند خداوند بر ایشان دشمن ایشان را پس بگیرد پاره
از آنچه در دستشان است و حکم نمیکنند بغیر آنچه خداوند نازل کرده مگر آنکه میگرداند عذاب ایشان را در خودشان یعنی در
میانشان اختلاف میاندازد که بروی یکدیگر در آیند و دشمنی کنند و فرمود از برای زنا کننده شش خصلت است سه
در دنیا و سه در آخرت سه در دنیا اینکه نور رخسار را می برد و فقر می آرد و بشتاب با هلاکت و فرمود هرگاه بکری زنند
امّت من خویش را از سائلها یعنی گوش ندهند سخنان ایشان و اجابت ننمایند مسئولشان را و بروند با تخم قسم خورده پروردگار
من عزّ وجلّ بعزّت خود پس فرمود قسم بعزت خود که هر آینه عذاب میکنم بعضی از ایشان را ببعضی فقه کتاب جعفریات
مرویست از علی علیه السلام که فرمود وقتی نازل شد عذاب بر بنی اسرائیل پس صبح کرده بودند بحالیکه چهار طایفه از ایشان
مفقود بودند طبّالان و خوانندگان و حبس کنندگان طعام و صرّافانی که ربا خورند فقه تهذیب شیخ طوسی مرویست
از جناب صادق علیه السلام فرمود بعد از شنیدن حکمی از بعضی بر خلاف فرمودهٔ خدا که بجهت این حکم و مانند او حبس میکند
آسمان باران خود را و منع میکند زمین برکات خود را فقه ثواب الأعمال مرویست از علی علیه السلام که فرمود
هرگاه خداوند غضب کند بر شهری یا امّتی و نازل نکرد بر ایشان عذاب را یعنی عذاب استیصال را گران میشود نرخهای
او و کوتاه میشود عمرهای او و نفع نمیکنند کسبهای او و پاکیزه نمیشود میوه های او و جاری نشود نهرهای او و حبس میشود
بارانهای او و مسلّط میشود بر او اشرار او فقه کامل الزیاره از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که
فرمود در ضمن مدایح آب فرات که اگر نه آن بود که داخل میشدند در او گناهکاران فرو نمیرفت در او صاحب دردی
مگر آنکه شفا می یافت و مراد از گناهکاران یا همین فسقه موجودین اند از کفّار و مسلمین که در آن آب غوطه میخورند و
غسل میکنند یا مراد عصاة بنی آدم است که بجهت عصیان مسخ شدند و جمله از ایشان را در دریا ریختند پس
نشان برکت را از جایجاهشان برد فقه علل الشرایع مرویست از رسول خدا که فرمود در ذکر
حجر الأسود که اگر مس نمیکرد او را پلیدهای جاهلیّت مس نمیکرد او را صاحب المی مگر اینکه عافیت می یافت و خواهد آمد در ذکر
فضل صدقه و انفاق که هیچ روزی نبود که بنی آدم بر زد او نیاید مگر آنکه منفعتی از او میبرند تا آنکه تکلم کرد بنی آدم بکلمه عظیمه که گفت

خداوند برای خود فرزند گرفته است پس زمین بخود لرزید و منفعت درختان رفت فکر خبر دیگر چون این را گفت
نصف ثمر درختان رفت و چون از برای خداوند شریک گرفت درختان خار برآوردند فکر خبر دیگر درخت
سوز ثمرش چون ترنج و ثمر درخت سدر مانند خربزه بود چون یهود گفتند دست خدا بسته است بار و ثمر آنها کوچک
شد و هسته برآورد و چون نصاری گفتند مسیح فرزند خداست ترسیدند پس بیرون آمد بر ایشان خار و بار ایشان
کوچک شد و ابن شهرآشوب در مناقب روایت کرده از امالی شیخ جلیل ابی المفضل شیبانی که او روایت
نموده از ابی حازم عبد الغفار بن حسن که گفت ابراهیم بن ادهم وارد کوفه شد و من با او بودم در عهد منصور و وارد
کوفه شد جعفر بن محمد علوی علیهم السلام پس بیرون رفت جعفر علیه السلام بقصد مراجعت بسوی مدینه پس مشایعت
کردند او را علما و اهل فضل از کوفه که بود از آنها سفیان ثوری و ابراهیم بن ادهم پس پیش افتادند آنان که مشایعت
کردند آنجناب را پس ناگاه شیری را دیدند در میان راه پس ابراهیم ادهم بآنها گفت بایستید تا جعفر بیاید پس
ببینیم چه میکند پس جعفر علیه السلام آمد و ذکر کردند برای او شیر را پس روی آورد تا نزدیک شد بشیر و گرفت گوش او را و دور
کرد او را از راه آنگاه رو کرد بایشان و فرمود هان که مردم اگر اطاعت میکردند خداوند را حق اطاعت او هر آینه بار می
کردند بر او بارهای خود را یعنی چون سرکشی و نافرمانی کردند از این فایده محروم شدند چنانچه از خیر و برکت آب فرات و
حجر الأسود و درختان و امثال آنها بجهت گناه محروم شدند و از این خبر حال ابراهیم معلوم شد که چه قدر مباینت
داشت و بی اعتنا و بی اعتقاد بود بآن جناب پس حقیقت سزاوار است آن کرامات و مقامات را که دزدان
داخلی دین برای او نقل کردند و شیخ طبرسی و دیگران نقل کردند در قصه عمالقه و جنگ جناب موسی علیه السلام
با ایشان که بلعم امر کرد آنها را که زینت کنند زنها را و بفرستند با ایشان متاعی و بفرستند ایشان را بسوی عسکر موسی
و هیچ زن امتناع نکند از کسی که با او میل کند و گفت اگر یک نفر از ایشان زنا کند کافی است شما را برای دفع ایشان
پس چنین کردند و زنان داخل شدند در عسکر بنی اسرائیل پس گرفت زمری ابن شلوم سرکرده سبط شمعون بن یعقوب بود
زنی را و آورد نزد جناب موسی ع پس با او گفت گمان میکنم که این حرام است پس قسم بخدا که اطاعت نمیکنم ترا آنگاه او را داخل
کرد در خیمه خود پس با او مضاجعت کرد پس خداوند فرستاد بر ایشان طاعون را و فنحاص بن العیزار پسر جناب هرون که
سرکرده عسکر بود حاضر نبود چون آمد و طاعون را دید که مستقر شده است در بنی اسرائیل مطلع شد بر قضیه و شجاع
دلیری بود پس بسوی زمری رفت و او را دید که با آن زن در یک بستر است پس هر دو را بیک حربه بهم دوخت پس طاعون
برخاست و در این یک ساعت بیست هزار و بروایتی هفتاد هزار هلاک شدند بجهت آن یک زنا و خداوند
در چهار سوره اشاره بقصه اصحاب سبت فرموده در سوره بقره میفرماید که ایشان را عبرت قرار دادیم برای امت
و جماعتی که پیش از هلاک ایشان بودند و گناهی کردند و آنان که پس از ایشان باشند و پند و نصیحت از برای پرهیزکاران و اجمال
قصه و گناه ایشان آن بود که خداوند روز جمعه را برای تعظیم و عبادت و امساک آنها مقرر فرمود چون این امت مرحوم پس

تغییر دادند و جمعه را بدل شنبه نمودند پس خداوند بجهة این تغییر و نافرمانی صید ماهی را در روز شنبه برایشان حرام کرد و انجا
ایشان را امتحان فرمود باینکه در غیر شنبه ماهی بکنار دریا نمی آمد اصلاً و در روز شنبه انقدر ماهیان بزرگ فربه که شکم ایشان
مانند شکم شتر بود بدریا ظاهر میشد که روی دریا را می پوشید و بر روی یکدیگر می افتادند مدّتی جرأت نکردند و بحسرت گذرانیدند
تا آنکه باغوای شیطان در حلال کردن این حرام حیله بکار بردند که حوضها و نهرها و گودال بسیار در کنار دریا کندند
و از دریا راهی بسوی آن باز کردند چون شنبه میشد ماهیان در آن جا پر میشدند پس در شب یا روز یکشنبه راه را می بستند
و آنها را صید میکردند و بآن سرمایه تجارت بزرگی کردند و با مال شدند پس فرقهٔ ایشان را نهی کردند و دستهٔ ساکت شدند
و منع ننمودند و خود هم صید ننمودند گروه اوّل بصورت میمون شدند گروه دوّم نجات یافتند و در سیّم مفسّرین
خلاف کردند فقیر کافی از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که انها نیز مسخ شدند بصورت مورچه بجهة تقصیرشان
در نهی از منکر و در میان مسلمانان تا آخر مسخ جبلّهٔ اکروه در حلال کردن حرام خصوص بجهة خوردن ربا و مسامحه کردن در نهی
از منکر بسیار است و گرفتن خداوند این جماعت را بجو گرفتن انها باینکه یکدفعه همه را مسخ یا خسف یا بصاعقه و صیحه
یا دو صرصر هلاک کند بسبب اعتزاز و تجری زمرهٔ اسلامیه نتوان شد با اینکه عذاب استیصال در حیوة دنیا بجهة احترام
وجود مبارک حضرت خاتم النبیّین صلّی الله علیه و آله و سلّم بظاهر برداشته شد که مانند سایر امم رسوا و مفتضح نشوند
و فی الحقیقه حدود الهیه محفوظ و جزاء کردار بدرسیده و میرسد از چند راه اوّل آنکه عقاب این عمل را ذخیره میکنند
برای او در روز قیامت که شدّت او چندین برابر عذاب دنیا است چنانچه در قران تصریح بان شده که فانّ
لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذَنُوبًا مِثْلَ ذَنُوبِ أَصْحَابِهِمْ فَلَا يَسْتَعْجِلُونَ شیخ طبرسی فرموده برای آنانکه ستم کنند
نفسهای خود را بکفر یا معاصی سهم و نصیبی است از عذاب مانند نصیب رفقای ایشان که پیش هلاک شدند چون
قوم نوح و عاد و ثمود پس مستعجل تعجیل حلول عذاب نباشند و این دلالت میکند که ایشان را تاخیر انداخته تا روز
قیامت و تعجیل در عذاب اگرچه در ردّ و منع از معصیت بهتر است ولی فایده رفع عذاب عاجل در اینحال بجهة توبه و انابه
زمان توبه است تَحَنُّنًا مِنْهُ وَرَحْمَةً پس امید آنست که عذاب اخروی نیز برداشته شود و اگر این فایده
نبود حال و بدتر بود از حال آنانکه معذّب شدند در دنیا بسبب گناه چه عذاب دنیا را مقداری نباشد در
جنب عذاب آخرت دوّم آنکه اگرچه عذاب استیصال برداشته شد امّا عذابهای دیگر برای آحاد هست و موجود
و پیوسته گرفته میشوند چنانچه گذشت قول امیر المؤمنین علیه السلام که چون از امّتی غضب کند و عذاب نکند
نرخها را گران و عمرها را کم و کسبها را بی خیر و میوه را خبیث و والی را ظالم کند فقیر کافی مرویست
که چون نازل شد آیهٔ شریفهٔ قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ تَحْتِ
أَرْجُلِكُمْ وَيَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ برخواست پیغمبر صلّی الله علیه و آله و وضو ساخت
و نماز کرد و نماز را نیکو گذارد انگاه درخواست از خدا تعالی که نفرستد بر امّت او عذابی از بالای سرشان

در فرقه کی بہت عقوبات عاجلہ [illegible]
بعقوبات عاجلہ ایک بار مبتلا [illegible]

خداوند
سرگشت در اول باب [illegible]

واز زیر پاهای ایشان و بپوشاند بر ایشان پراکندگی و اختلاف را و بچشاند بعضی را سختی بعضی یا آنکه بکشند بعضی ابعضی بشمشیر پس
جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد خدای تعالی شنید سخن ترا و بدرستیکه پناه داد ایشان را از دو خصلت پناه داد ایشان را
از آنکه بفرستد بر ایشان عذاب از بالای سرشان یا از زیر پاهایشان و پناه نداد ایشان را از دو خصلت آخری و در
تفسیر شیخ ابو الفتوح قریب باین مضمون مرویست و در آخر آن فرمود و نیز خواستم تا بأس ایشان در میان ایشان
نیفکند این دعا را اجابت نکرد و جبرئیل عرض کرد فناء امّت تو به تیغ خواهد شد و خصلت اوّل که اختلاف کلمه
و تشتت آرا و مباینت اهوا است سبب باشد از برای خصلت دوّیم که کشتن بعضی باشد مر بعضی را علاوه برآنکه فوت
شود بسبب او جمیع خیرات و قربات و واجبات و سنن که برپا داشتن اینها میسر نباشد الّا باتفاق کلمه و اجتماع قلوب
و اتحاد آرا و این خود از اعظم عقوبات و اشد بلاها است که هیچ امّتی مانند این امّت مبتلا و معاقب نشده اند
چنانچه ظاهر است بر هر که نظر کند در اختلاف این امّت در اصول و فروع و آحاد ایشان در احکامات جزئیّه چنانچه
دو نفر را نمی‌بینی که در رفتار و کردار و گفتار با هم موافق و مصدّق یکدیگر باشند بلکه یکدیگر را یا بفسق یا به کفر یا بخطا
و نادانی نسبت دهند و کمتر منکریست که بنحوی کشتن او را جایز ندانند و امّا کشتن و آزار بعضی بعضی را این در کتب سیر و تواریخ
موجود و مشحون و بگوش و چشم اینقدر شنیده و دیده که ظاهر و هویدا شد صدق مقال خداوند و اخبار رسول
او و در سورهٔ فرقان میفرماید وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ قرار دادیم بعضی از شما را اسباب
امتحان و اختبار بعضی آیا صبر میکنید و در آیه مطالب بسیار است که مقام مقتضی ذکر آنها نیست و از جملهٔ اخبار
ظاهر میشود که آنچه برداشته شد از آن عذابها آن قسم است که در ساعتی امّتی را فنا کند و امّا گرفتن بعضی را
بجهت پارهٔ از گناهان در بعضی اوقات پس برداشته نشده چنانچه در امالی صدوق مرویست در خبر بهلول نباش که
پس از چند سال شغل نباشی قبر دختری از انصار را نبش نمود و کفن او را گرفت و با او مواقعه کرد و در حال مراجعت ندا
شنید که این دختر او را نفرین کرد و چون بخدمت رسول خدا صلّی الله علیه و آله رسید و گناه خود را ذکر کرد آن
حضرت با و فرمود دور شو از من ای فاسق زیرا که میترسم بسوزم از آتش تو که چه قدر نزدیک کرده است آن
گناه تو ترا با آتش پس پیوسته میفرمود و بدست نیز اشاره میکرد تا از نظر مبارکش دور شد و در کافی و
فقیه مرویست که چون باد سرخی یا زردی یا سیاهی میوزید رنگ مبارک آنحضرت متغیّر میشد و زرد میگردید
و چون ترسان و هراسان بود تا وقتی که قطرهٔ از آسمان فرود آید پس رنگ مبارکش بحال خود برمیگشت و میفرمود
رحمت آمد بسوی شما و نیز روایت نموده از مسعده که شخصی بجناب صادق علیه السّلام عرض کرد فدای تو شوم
من میگذرم بگروه ناصبی در حالتی که نماز ایشان برپا شده و من وضو ندارم و اگر داخل نشوم با ایشان
در نماز میگویند آنچه میخواهند که بگویند پس نماز میکنم با ایشان آنگاه وضو میگیرم و چون مراجعت نمایم نماز
میکنم پس حضرت فرمود سبحان الله آیا نمیترسد کسیکه نماز میکند بی وضو که زمین او را فرو برد و در جملهٔ از اخبار ذکر

شده مسخ بنی امیّه بصورت سوسمار و رجال مردن و مسخ بعضی باعجاز امیر المؤمنین علیه السّلام و هلاک پارهٔ از کشندگان
ابی عبد الله الحسین علیه السلام بصاعقه و امثال آن سیّم آنکه تبدیل شود عقاب خارجی بداخلی و
جسمانی به نفسانی و ظاهری بباطنی پس بسزای آن گناه که کرده دلش را مهر کنند بنحویکه چیزی را نفهمد از حق و کور
و کر و لال شود پس هیچ حقّی را نه بیند و حق را نشنود و در دلش تأثیر نکند و سخنی از حق نگوید و فرو رود در زمین شهوات
و لذّات دنیا از خوردن و نوشیدن و پوشیدن و خوابیدن و نکاح کردن و غرق شود در این دریای
تاریک که فرا گرفته او را موجهای شبهات و شهوات و بیرون رود بالمرّه از مراتب انسانیّت و داخل شود
در فرقهٔ بهائم و درّندگان چنانچه شهید ثانی روایت کرده از رسول خدا صلّی الله علیه و آله که فرمود آیا
نمیترسد کسی که بر می‌گرداند روی خود را در نماز اینکه بگرداند خداوند روی او را بروی خر پس شهید فرموده
مراد از روی قلب او است فـد عقاب الأعمال مرویست از جناب صادق علیه السّلام که فرمود چون
بنده بایستد بنماز خداوند اقبال میکند بسوی او بوجه خود یعنی بروی لطف خود پس پیوسته اقبال دارد باو
تا آنکه آن نماز گذار سه مرتبه ملتفت شود یعنی رو تابد از خدا و توجّه کند بغیر او و چون سه مرتبه چنین کند رو بر
میگرداند از او خداوند فـنهج از رسول خدا صلّی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود مخالفت کنید
که خداوند خلاف میاندازد میان دلهای شما فـنهج فرمود چون علم ظاهر شود و از عمل احتراز کنند
و زبانها با هم الفت گیرد و دلها از هم نفرت نماید و ارحام قطع شود پس آنگاه خدا لعن کند ایشان را یعنی دور
کند از رحمت خود پس کر نماید و کور نماید دیدهٔ ایشان را فـنهج فرمود زنهار از در خانهٔ پادشاهان
و حواشی ایشان زیرا که نزدیک ترین شما بدر خانهٔ سلاطین و حواشی ایشان دورترین شما است از خدای عزّ و جلّ
و کسی که برگزیند سلطان را بر خداوند ورع را میبرد از او خداوند و او را حیران میکند و از جناب باقر علیه السّلام
روایت کرده که هر کس افطار کند یک روز از ماه رمضان را بیرون رود روح ایمان از دل او فـکافی
از آنجناب مرویست که فرمود نیست چیزی که خراب و تباه کننده تر باشد مر قلب را مثل گناه بدرستیکه
قلب با گناه در افتد و جدال نماید و گناه نیز پیوسته با او در آمیزد تا آنکه زیادتی کند و بر او غالب آید پس
کشور دل زیر و زبر میشود و سرنگون میگردد بنحویکه در او دیگر جای قرار گرفتن حقّی نمیماند و نیز فرمود هیچ بنده
نیست مگر آنکه در دل او نقطهٔ سفیدیست پس اگر گناهی کرد بیرون می‌آید در میان آن نقطه نقطهٔ سیاهی پس اگر توبه
کرد زایل میشود آن سیاهی و اگر اصرار نمود در معصیت زیاد میشود آن سیاهی تا آنکه فرا میگیرد آن سفیدی را
پس آن سفیدی چون پوشیده شد هرگز بر نمیگردد صاحبش بسوی خیری و اینست قول خداوند کَلّا بَلْ رانَ
عَلیٰ قُلُوبِهِمْ ما کانُوا یَکْسِبُونَ فـد خصال مرویست از رسول خدا صلّی الله علیه و آله که فرمود
چهار چیز است دل را میمیراند گناه بر روی گناه و زیاد همدمی کردن با زنان یعنی صحبت کردن با ایشان و مجادله

با احمق که بگوید و بگوئی و بزرگرد و هر که بسوی خوبی و همنشینی با مردگان پس کسی گفت یا رسول الله کیست مردگان فرمود هر
غنی خوش گذران فقه فرمود که چهار چیز است که فاسد میکند دل را و میرویاند نفاق را در دل چنانچه میرویاند آب
درخت را اوّل شنیدن لهویّات یعنی غنا و آلات لهو و طرب دوم دشنام سوم رفتن در خانه سلاطین و طلب صید
یعنی شکار فقه عدة الداعی مرویست از آنحضرت که فرمود بدرستیکه گاه مرتکب میشود بنده گناهی را پس فراموش
میکند بسبب او علمی را که آموخته بود فقه در کتاب جعفریات مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که نمیکند
احدی از شما ها را که فراموش کند چیزی از امر دین خود را مگر بجهت گناهی که بجا آورده از آن فقه در عدة الداعی مرویست
گروه که خداوند وحی کرد بداود علیه السلام که من کمتر چیزی که خواهم کرد به بنده که عمل نمیکند بآنچه میداند از هفتاد
عقوبت باطنیه آنست که برمیدارم از دل او حلاوت ذکر خود را فقه امالی صدوق مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود بالای منبر سؤال کنید از من پیش از آنکه مرا نیابید پس اشعث بن قیس برخواست یا امیر المؤمنین چگونه جزیه میگیری
از مجوس و بر ایشان کتابی نازل نشده فرمود چنین است بتحقیق که خداوند فرستاد بر ایشان کتابی و مبعوث
کرد بر ایشان پیغمبری و ایشان را پادشاهی بود شبی مست شد پس دختر خود را طلبید بفراش خود و با او مقاربت
کرد چون صبح شد قومش شنیدند بر در خانه او جمع شدند و گفتند ای پادشاه کثیف کردی دین ما را و او را تباه
نمودی بیا تا حدّ بر تو جاری کنیم پس با ایشان گفت جمع شوید و سخن مرا بشنوید پس اگر عذری ظاهر شد برای آنچه
کردم فبها و الّا هر چه خواهید بکنید پس نزد او جمع شدند پس با ایشان گفت آیا میدانید که خداوند نیافریده خلقی
بزرگوارتر از پدر ما آدم و مادر ما حوّا گفتند راست گفتی ای پادشاه گفت آیا تزویج نکرد پسران خود را با دختران
خود و دختران خود را به پسران خود گفتند راست گفتی این است دین پس بر همین پیمان بستند پس خداوند محو کرد
آنچه در سینه شان بود از علم و کتاب خدا و برداشته شد از میان ایشان پس ایشان کفّاری اند که داخل میشوند در
دوزخ بی حساب یعنی بی پرسش و چون و چرا و حال منافقان سخت تر است از ایشان و در قصه بلعم نیز
تصریح شده باین نوع از عذاب فقه علل الشرایع مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود خشک
نمیشود اشک مگر بجهت سختی و قساوت دل و سخت نمیشود دلها مگر بجهت معاصی و در جمله از اخبار رسیده که دور
ترین مردم از خداوند صاحب قلب قاسی است فقه غرر از آن جناب مرویست که از بزرگترین شقاوتست
قساوت فقه تنبیه الخاطر شیخ ورّام مرویست که خشکی چشم و قساوت قلب و حرص بر دنیا از علامات
نفاق است بلکه فقه تحفة العقول مرویست از جناب باقر علیه السلام که فرمود نگرفته خداوند بنده را به
عقوبتی که بزرگتر باشد از قساوت قلب و نیز در بحار مرویست از جناب کاظم علیه السلام که فرمود حق تعالی
وحی کرد بداود علیه السلام که بگو بندگان مرا که قرار ندهند واسطه میان من و خود عالمی را که فریفته
شده بدنیا که خواهد باز داشت ایشان را از ذکر من و از طریقه محبت من و مناجات من ایشانند دزدان راه

۲ و گفت

بندگان من بدرستیکه نیست ترجیحی که من خواهم کرد با ایشان اگر برسد ارم شیرینی عبادت و مناجات خود را از دلهای
ایشان فصل در امالی صدوق مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود چون این آیه نازل شد
وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ بالا رفت
شیطان بکوهی در مکه که اثر ثور میگویند پس به بلندترین آوازها فریاد کرد عفریتهای خود را پس بگرد او جمع شدند
و گفتند ای آقای ما برای چه ما را خواندی گفت نازل شد این آیه پس کیست برای او یعنی ضایع کردن آثار او
پس عفریتی از شیاطین برخواست و گفت منم برای او چنین و چنان گفت تو قابل او نیستی پس دیگری برخواست
و گفت مثل سخن او پس باو نیز همان جواب را داد پس وسواس خناس گفت منم برای او گفت بچه گفت وعده
میدهم ایشان را و آرزومند میکنم ایشان را تا اینکه مرتکب شوند گناه را چون مرتکب گناه شوند استغفار
از خاطر ایشان میبرم پس ابلیس گفت توئی قابل پس او را موکل کرد تا روز قیامت و چند جا خداوند اشاره باین
رسم عقاب فرموده فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا و ایضا در جای دیگر فرموده فَأَمَّا الَّذِينَ
فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ و جای دیگر فرمود فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ
قُلُوبَهُمْ خلاصه مفاد این آیات و اخبار گذشته اینکه آدم نادان از روی جهالت و متابعت خواهش نفس
و هوا باختیار خود بد را پسندد و گناه کند که یکی از آثار ان مرض قلب است و سزای این مرض نیز مرضی است
دیگر که خداوند او را بان مبتلا میکند بحسب استحقاق و آن نیز باعث و محرک شود گناهی را بیشتر و بزرگتر از ان
گناه سابق و چون مرتکب آن شد باز مرض دیگر از سوء کردار خود و مرضی از روی عقوبت خدائی باو رسد
یعنی افزوده شود و بهمین نسق هر درجهٔ از مرض گناهی بالاتر و بزرگتر طلبد و چون افزوده شد گناه تازه بر امراض
سابقه چیزی افزاید تا انکاه که در دل سد ریان و مهر شود بر قلب انسان و از حد و شفاعت انبیا
و داخل شود در زمرهٔ وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ چنانچه در مقابل اگر کسی
عمل کند بانچه آموخته ان عمل نیز برای او علمی تازه آرد که بیفزاید بر شوق و رغبت او بر عمل زیاده و بهتر از انچه میکرد
پس علمی تازه کند ان نیز علمی تازه آرد و بهمین نحو هر درجهٔ از علم مقدمه شود از برای عملی بالاتر که او مقدمه شود
از برای علمی دیگر چنانچه خداوند میفرماید وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ از خداوند بپرهیزید بکردن انچه واجب
نموده و نکردن انچه حرام کرده که خداوند شما را علم آموزد و فرمود وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ
هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ آنانکه هدایت یافتند و براه ایمانیکه نماندند رفتند خدا ایشان را هدایت شان را
بیفزاید یعنی بقوت و یقین و نمادن آیات و شرح صدر و اعانت فرماید ایشان را در تقوای ایشان و حضرت صادق
علیه السلام فرمود هر که عمل کند بانچه آموخته بی نیاز کند او را خداوند از انچه نیاموخته و مثال طایفهٔ اولی مثال
جمعی است که از راه راست روشن فراخ نزدیک بی خطر اعراض کنند و منحرف شوند و براه تاریک باریک

ایشان را [2]

بخطري خود را اندازند كه چون هر قدمي بردارند از مقصد دورتر و در ظلمت و خطري تازه افتند بخيال سرعت سير و قرب
وصول بمقصود و گمان نجات از آن مهلكه پس هر قدر پيش افتند از مقصود دورتر شوند چندانكه پي دارند يا در تيه ظلمت
و گمراهي و خطرناكي را تا آنگاه كه راه مقصود بسته و از مراجعت مأيوس و در آن وادي حيران لاجرم بدست دزدان
راه زن و يا بچنگ درندگان خونخوار يا در چاه و گودال برو افتند و هلاك شوند و مثال طايفه ديگر چون گروهي
كه با چراغ در آن جاده مستقيمه افتند و سير كنند كه در هر مرحله از آن چراغي و نشاني از مقصد و نوري تازه باشد كه بر
روشني چراغ خودشان بيفزايد پس چراغ علم اين طايفه را وا دارد كه بر آن راه مستقيم افتند و سير نمايند و بديدن آن
نشانها و علامتها يقين و وثوقشان برسانند كه اين راه بسوي مقصد نزديك شود و هر قدر افزون علم و يقين زياد
شود در سير مشتبه بهمت گمارند و جهد كنند تا بمقامي رسند كه آن چراغ درخشنده نوري گردد كه بتابش او مقصد منظر
در آيد كه اگر تمام جهانيان به خلاف جاده او سير كنند هيچ در خواطر و خيالش شبهه خلافي خطور نكند پس ظاهر شد كه فرق
باين دو فرقه منتهي گردد از اسباب قرب بحق يا بعد از حق همه از روي نتيجه كردار خودشان است پس در خذلان و اهانت و
در توفيق و هدايت از جبر و اكراه اثري و نشاني نباشد بصريحه وَمَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا
أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ چون في الجمله بر ناظرين مكشوف شد كه آنچه عامه ناس گرفتار شده اند از
بلاها و رفع نعمت و ساير امراض قلبيه و محرومي از فيوض نعمتهاي الهيه همه از نتايج گناهان و بدي كردار و نيات ايشانست
پس گوييم آنچه مرتكب شوند از معاصي همه از روي جهل است كه از مقدمات ترك عمل باشد كه ذكر شد چه انسان عاصي و مرتكب
مبغوضات الهي نشود مگر اينكه انكار كند بوجود صانعي يا بوجود حجتها و وسايط الهيه از انبيا و اوصيا يا انكار كند معاد و جنت
و نار را يا بوجود حرامي در دين معتقد نباشد چنانچه بعضي از اسماعيليه و غير ايشان را اعتقاد اينكه آنچه در شرع رسيده
از محرمات همه اشارات است باشخاص معهوده و مراد از حرمت بيزاريست از آنها و يا مست كبر و امر او نهيهاي خدا غير را
يا گو حكمت شمرد عذابها را كه وعده داده يا باداشتن اعتقاد بحرام در دين هنوز حرامي از حلال تميز نداده يا باميد
خوردن ترياق توبه در آخر از ضرر حاليه زهر گناه ايمن گشته يا از براي آن چندان ضرري اعتقاد نكرده و غير آن از
مراتب جهالت كه في تحقيق تمام آن يا بعضي از آن كس پيرامون گناهي نگردد مگر اندكي پس آن را كه علم بصانع و حجج عليهم السلام
و معاد باشد و حرام را از حلال جدا نموده و بر سختي كار و شدت عذاب و گرفتن خداوند صاحبان گناه را
در دنيا و آخرت از روي بصيرت و شنيدن از راست گويان آگاه گشته چون كسي باشد كه در سبزه زندگي و طريقه
معاش بر زهري قاتل واقف شود با احتمال رسيدن به ترياق آن كه در نهايت معلوم خورد متيقن حاليرا
با احتمال رسيدن برافع پس از آن مرتكب نشود مگر اندكي در گلي از اوقات كه كثرت شوق بنفع و لذت قليلي كه سعود دست
دران غافل كند صاحبش را از تصور مفاسد دنيوي و اخروي و گرفتاري به وبال آن و از اينجا معلوم شد وجه
معلق كردن خداوند قبول توبه را با آنكه گناهش از روي جهالت چنانچه ميفرمايد إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ

يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ جز این نیست که قبول توبه بر خدای تعالی برای آنان است که گناه کنند به نادانی مراد
ندانستن شخص گناه است چه جهل باو عصیان بیارد بلکه مراد ندانستن عقوبت او است و یا شدت آن یا جهل برجحان لذت
باقی بر لذت زائل و غیر آن که گذشت فقد در تفسیر عیاشی مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود
هر گناه که بنده کند هر چند عالم باشد او جاهل است که در خطر انداخته جان خود را بمعصیت پروردگار خود و تحقیق
که خداوند حکایت کرده قول یوسف را به برادران خود که هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ
جَاهِلُونَ پس نسبت داد یوسف برادران را بجهالت بجهت افکندن نفسهای خود در خطرات نافرمانی خدا و
و نیز در انعام میفرماید إِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى
نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

۲ ربع

چون نزد تو آیند آنان که ایمان آورده اند به آیات ما پس بگو سلام باد بر شما واجب گردانید پروردگار شما
بر ذات خود که هر که کرده باشد از شما بدی را به نادانی پس توبه کند و اصلاح نماید آنچه بگناه فاسد نموده
پس بتحقیق او آمرزنده و بخشاینده است و در نحل فرموده ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ
ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ فی الحقیقه چون اعظم
اسباب ابتلای بمعاصی جهالت است انبیای عظیم القدر با علو قدر و شان بخدای پناه برند و استغاثه
نمایند چنانچه از قصه بقره توان یافت که چون قوم حضرت موسی گفتند به آنجناب أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا یعنی ما را
سخریه و بازیچه گرفتی فرمود أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ پناه میبرم بخدا و ازاینکه باشم از
نادانان که سخریه و استهزاء از نادانی و جناب یوسف میفرماید إِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ
أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ اگر تو برنگردانی از من کید زنان را میل کنم بسوی ایشان و محسوب
شوم از جاهلان و خداوند بجناب نوح میفرماید إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ بدرستیکه پند
دهم ترا که مباد از جاهلان باشی یعنی از آنها که نسبت دهند قبح یا صفت جهالت را از روی عدم معرفت و بجناب پیغمبر
صلی الله علیه و آله فرمود وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ
اگر خواستی خدای تعالی هر آینه هم آوردی اینها را براه راست پس مباش از جاهلان یعنی از آنها که بستر قدر ندانند
و حکمت و مصالح معتقد نباشند پس ظاهر شد از این کلمات که اول معصیتی که از هر مکلف سر زند پس از اجتماع شرایط
تکلیف در او جهل است و هر معصیتی که از هر مکلفی سر زند سببش اعراض و سرکشی و نافرمانی و بی اعتنائی او است
به اینکه حجتی هست از جانب خدای تعالی بر او از نبی یا وصی یا عالم یا جانشین او که باید حکم تمام امور معادیه و معاشیه
از حرکات و سکنات و خطرات و حالات و معاشرات و عبادات خود را از او یاد بگیرد و عمل نماید و نشود
که خداوند خلق آفرید و از اینها چیزی خواهد از کردنیها و نکردنیها و مع هذا نفرماید کسی را که مردم از او بیاموزند

آنگاه عمل نمایند و در روز پسین عذری بدست نداشته باشند بلکه در روز نخست اول حجّت خود آفریده و خاصه دانش و تبلیغ و رسالت و صفوت باو بخشیده آنگاه رعیّت را از اول زمان تکلیف دمی بی حجّت را و نکذارد که نفس غرضی از آفرینش پدید آید و آنچه از و مطلوبست شواند بر آورد چنانچه در آخر کار و زمان انقراض عالم اول باسلسله رعیّت منقرض شود آنگاه حجّت از دنیا بیرون شود در علل الشرایع مرویست از حضرت صادق علیه السلام که فرمود اگر از مردم دو نفر باقی باشند یکی از آن دو امام است ف فرمود آخرین کسیکه میمیرد امام است تا آنکه حجّت نگیرد احدی از خلق بر خدای عزّ و جلّ که واگذاشت او را بی حجّت و در اخبار بسیار است که از ابتدای خلق عالم تا انقضای آن ساعتی نگذشته که خالی مانده از حجّت ف فرمودند اگر حجّت نباشد ارکان او از هم بپاشد بالجمله اعراض و سرکشی سبب بقای جهالت فطریه است اگر رفع نشود بر افکند صاحبش را در بدترین گردابهای معاصی و رفع آن منحصر است به در آمدن بزیر بار اطاعت و انقیاد و متابعت چراغان راه هدایت و سداد چنانچه اول معصیت هر کسی رو تافتن و نافرمانی اوست از نخبش پس اوّل معصیتی که از بنی آدم در سلسله غیبت بر روی زمین پدید آید همین باشد و باقی ابتلاهای انسان از قبیل معاصی قلبیّه و تخویف و قتل نفس پس از آن باشد و این همان عقوق است که از اعظم کبائر شمرده شده و از آن گناهانیست که فرا میگیرد تمام جوارح و اعضا و قوای داخلی و خارجی را نه چون بعضی گناهان که مختصّ است به جوارحی چون غیبت به زبان و نظر بنا محرم بچشم و زنا بفرج و شنیدن غنا بگوش و نیز از رقم گناهانی است که پیوسته با صاحبش قرین است در هر کاری و هر حالی که در اوست از خوردن و خوابیدن و عبادت و سیر و غیر آن مثل نشوز و فرار عبد از مولا و غیره ف فرمودند بزرگترین کبائر هفت است و عقوق یکی از آنها است و خداوند عاق را جبّار شقی شمرده و با شرک عقوق را یکجا آورده چنانکه احسان و برّ والدین را با بندگی خویش در یک قطار انداخته و مراد از والدین نه همان پدر و مادر جسمانیست بلکه پدران حقیقی انبیا و اوصیا و علما باشند و آنچه از برای این والدین مقرّر فرمودند از احترام و توقیر و احسان چندین برابر او برای ایشان مقرّر شده چنانچه مشروحاً بیاید خصوصاً در ذکر محلّ صدقه و ذکر فضایل سادات ف مفتاح الکرام مطلبان شهر پدران حقیقی سالیقه شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب روایت کرده از جناب صادق علیه السلام که فرمود بزرگترین کبائر هفت است شرک بخداوند عظیم و کشتن نفسی که خداوند حرام کرده مگر بحق و خوردن مال یتیم و عقوق والدین و قذف زنان عفیفه و فرار از جهاد و انکار چیزی که خدا وند نازل کرده امّا شرک بخداوند عظیم پس شنیده شما آنچه را خداوند در شان ما نازل کرده و رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرموده پس رد کردند یعنی دشمنان ایشان را بر خدا و رسولش ف امّا قتل نفس بحرام پس کشتن حسین علیه السلام و اصحاب او و امّا خوردن اموال یتیمان بظلم و جور پس غصب کردند فیئ ما را و از ما بردند ف امّا عقوق والدین پس خداوند عزّ و جلّ فرموده در کتاب خود

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَهُوَ أَبٌ لَهُمْ

پیغمبر سزاوارتر است بمؤمنین از خود ایشان و زنان او مادران اند ایشان را و خود آنجناب پدر است برای ایشان پس عاق
گردیدن جناب مادر خصوص ذریه و خویشان او تمام شد مقصود از خبر که منحصر نبودن عقوق است بوالدین **فکر**
فقد ارتضینا مذکور است بعد از ذکر پاره‌ای از آداب معاشرت با والد و امکان عقوق در حیات و پس از مردن که معلم
خیر و دین قائم مقام پدر است و واجب میشود برای او آنچه واجب میشود برای پدر پس بشناس حق او را و تمام این کلام
در محل خود بیاید انشاء الله پس عقوق از آنجا که اول عصیان بنی آدم بود مر خدای تعالی را و این خود امر بسیار بزرگ
که از و گشوده شد باب جرأت بسرکشی و طغیان پس عذاب او چنین برابر سایر معاصی دیگران باشد چنانچه
رسیده و اول عصیان هر مکلف و سبب مبتلا شدن بسائر گناهها و چشیدن عذابهای آخروی و دیدن شقاء
و بلاهای دنیوی که اشاره بانها گردیده باشد اعظم کبائر باشد پس از شرک و اعظم اقسام او همین عقوق والدین
روحانی و معلمین خیر است باعراض و مجانبت و دوری و مغایرت از مجالس ایشان و نرفتن در زیر بار اطاعت و
فرمان ایشان و نبودن در صدد ترویج و تقویت و کثرت ایشان چه رسد به اهانت و اذیت و تحقیر و اعانت در
خواری و ذلت و ضعف و قلت ایشان بانچه برآید از دست و قلم و زبان

باب چهارم

در بیان لزوم احترام و تعظیم علماء و مؤمنین و طالبین معالم دین خاتم النبیین ص و بیان حقیقت
معنی تعظیم و کیفیت آن بالنسبه باهل علم و ذکر لزوم معاشرت و استیناس بانها و فوائد آن و در آن چند فصل است

فصل اول در لزوم احترام و توقیر و قبح توهین و تحقیر اهل علم بر ارباب بصیرت پوشیده نیست
که فهمیدن و دانستن قدر بزرگواران و لازم الاحترام پنداشتن شخصی یا طائفه از اهل دانش یا غیر ایشان را
از دو طریق میتوان دریافت اگرچه گاهی بقابلیت فطری و موهبت الهی نیز پیدا شود ولی تحصیل قابلیت آن
بسیار دشوار **اول** از دیدن و شنیدن گفتار و رفتار و آداب جلال و تعظیم و احترام اشخاصی که
گفتارشان سنجیده و مطاع و رفتارشان پسندیده و لازم الاتباع و سیره و سلوکشان حکیمانه و طریقه و آئین‌شان
عاقلانه است هر شخصی یا طائفه را توان یافت بزرگی و عظمت انجماعت را هر چند در صفات و افعال مجهول باشند
و هر قدر شخص با دیده بصیرت بجهت نظر در احترامات قولی و فعلی و سلوک رؤسای دین یا دنیا نماید جلالت
قدر و عظمت شأن ایشان در قلبش جلوه کند پس هر قسم که انها بانها تعظیم کنند او نیز کند و اگر واقف نشد بر آنچه آنها
واقف شدند از سر تعظیم و علت احترام اقلاً از متابعت ایشان تخلف ننماید چه میداند که قول و فعل عقلاء
بی غرض صحیح معقول نیست و این راهی است مرکب و آسان برای کسب اکثر صفات پسندیده **ثانی**
دریافتن سبب بزرگواری شخص لازم التکریم و تدبر در صفات کامله کامنه در او و چه بجز و التفات بوی بزرگی و
وقار او در قلب جای گیرد و قهراً بر انگیزاند شخص را بر تعظیم و توقیر بنحویکه خواهد آمد و این محتاج است بدانستن چیزهائیکه
موجب تعظیم است و یافتن موجبات در آن شخص و این راه از هر جهت بهتر و برتر و محکمتر از اول است و

وبزودی از دست بزود امّا طریق اوّل در اینجا پس مراجعت کردن در کلام ملک علام است و اخبار حضرت خیر الانام و ائمهٔ هدی علیهم السلام و ملاحظه نمودن در اداب و رفتار و امر فرمودنشان بتوقیر و تعظیم در موارد بسیار بمقداری که روشن گردد که دانشوران خدا پرست در نظر ایشان چه قدر قدر داشته و بچه اندازه محترم بوده و با اینها قولاً و فعلاً چه نوع تعظیم میفرمودند پس اگر ایمان شخص بخدا ثابت و به حجیّت او و تمام و کردار و گفتارشان را منزّه از عیب و مبرّا از عبث و فساد دانست پس متابعت دستورالعمل و اطاعت فرمانشان لازم و متحتّم و الّا با جاهل لاابالی باک سخنی نیست چه کلام از تکالیف جزئیه اتّفاقی است که از ایمان بهره برده اند پس میگوئیم که خداوند میفرماید یَرۡفَعِ اللّٰهُ الَّذِيۡنَ اٰمَنُوۡا مِنۡكُمۡ وَالَّذِيۡنَ اُوۡتُوا الۡعِلۡمَ دَرَجٰتٍ بلند میکند خداوند آنانرا که ایمان آوردند از شما و کسانیکه داده شد علم بایشان درجات یعنی بلندی مراتب پس علماء از میان مؤمنین به درجاتی بلند در قیامت چنانچه از جملهٔ اخبار روز حشر معلوم میشود یا بلند کرده در اصل خلقت و در دنیا و آخرت نظیر آنچه فرموده در حق اهل البیت علیهم السلام وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيۡرًا که مراد آفریدن خداست ایشانرا پاک از لوث معاصی و رذایل و قبایح هر چند قدرت بر فعل و ترک آن داشته نه اینکه گاهی بر ایشان گذشته که ذیل دامنشان والعیاذ بالله به آن کثافات ملوّث شده و خداوند بعد از آن وعدهٔ تطهیر بایشان داده پس خداوند علمائی را که مؤمن کامل اند در اصل خلقت مدرجه بلند کرد چنانچه در بصائر از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمودند بدرستیکه خداوند آفرید مؤمن را از طینت جنّت و هرگاه بخواهد خداوند خیری را برای بنده اش پاکیزه کند روح او را و جسد او را پس نمیشنود از خیر چیزی را مگر اینکه میشناسد حقّ او را و نمیشنود چیزی از منکر مگر انکار میکند او را و ظاهر است که این صفت صفت عالم عامل است چه غیر او یا اصلا خبر آن نشنیده و یا شنیده و نشناخته و معتقد نشده یا آنکه منکر را انکار نکرده و همچنین بلند کرده بحسب صفات چنانچه فرموده اِنَّمَا يَخۡشَى اللّٰهَ مِنۡ عِبَادِهِ الۡعُلَمٰٓؤُا یعنی جز این نیست که بندگان خدا ترس آنانند که علما هستند و خشیت خداوند از اعظم صفات حسنهٔ نفسانیّه است و ذکر الحکیم در معدن الجواهر از ائمّه روایت نموده که اصل دنیا و آخرت یک چیز است و آن خوف از خدای تعالی است و اکثر صفات حمیده از ناشی و منبعث است چون زهد و تواضع و ورع و اخلاص و خشوع و صبر بر تکلیف طاعت و ترک معصیت و شبهات و صبر بر بلا و امثال آن و همچنین غیر خوف از سایر صفات نفسانیه چنانچه خواهی دانست و همچنین بلند کرده ایشانرا با فعالشان که اِنَّ الَّذِيۡنَ اُوۡتُوا الۡعِلۡمَ مِنۡ قَبۡلِهٖۤ اِذَا يُتۡلٰى عَلَيۡهِمۡ يَخِرُّوۡنَ لِلۡاَذۡقَانِ سُجَّدًا وَّيَقُوۡلُوۡنَ سُبۡحٰنَ رَبِّنَاۤ اِنۡ كَانَ وَعۡدُ رَبِّنَا لَمَفۡعُوۡلًا وَيَخِرُّوۡنَ لِلۡاَذۡقَانِ يَبۡكُوۡنَ وَيَزِيۡدُهُمۡ خُشُوۡعًا و بلند کرده درجهٔ تشریف و احترامشان را در دنیا و آخرت چنانچه در تفسیر عسکری علیه السلام مذکور است که عرض شد خدمت امام علی النقی علیه السلام که مردی از فقهای شیعه صحبت کرد با بعضی از ناصبها پس فقیه او را عاجز و لال کرد بدلیل و برهان قوی که مفتضح و رسوا شد پس آن فاضل شد بر آنجناب و در صدر مجلس تشریف مسند بزرگی که نشسته بودند و آنحضرت نشسته بودند خارج از آن وسیع و در محضر ایشان بودن

در مراتب بلندی و برتری درجات علما | بلندی در قیامت | بلندی در اصل خلقت | بلندی در صفات | بلندی در افعال

جماعتی بودند

در وجوب تعظیم علماء

جماعتی بودند از علویین و بنی هاشم پس پیوسته آن حضرت آن فقیه را بالا می برد تا آنکه نشاندش بر مسند و رو فرمود بسوی او پس گران آمد
اینگونه احترام بر آن اشراف اما علویین پس آنجناب را بزرگتر از آن دانستند که سرزنش کنند اما هاشمیین پس پیرشان
گفت یا ابن رسول الله این چنین مقدم میداری عامی را بر سادات بنی هاشم از طالبیین و عباسیین حضرت فرمود زنهار بپائید
از اینها که فرمود خداوند در حق شان أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَىٰ
كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ آیا نظر نمیکنی بکسانیکه داده شد با ایشان سهمی
از کتاب خدا که خوانده میشوند بسوی کتاب خدا تا حکم کند میان ایشان پس پشت دهند فرقه از اینها و روی گردان
باشند بقلب پس فرمود آیا راضی میشوید به کتاب خدا عزوجل حکم باشد گفتند بلی فرمود آیا نه خدا میفرماید يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انْشُزُوا فَانْشُزُوا يَرْفَعِ اللَّهُ
الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ پس راضی نشد از برای عالم مؤمن مگر اینکه بلند شود درجه اش
بر عالم غیر مؤمن همچنانکه راضی نشد برای مؤمن مگر اینکه بلند شود بر کسی که مؤمن نیست آیا فرمود بلند میکند خدا کسانی را که داده شد
با ایشان علم چندین درجه یا فرمود بلند میکند خدا کسانی را که داده شد به ایشان شرف نسب چندین درجه آیا خدا نفرمود
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ آیا برابر و در یک رتبه اند دانایان و نادانان پس چگونه
منکر شدید بلند کردن من قدر شخص را چنانچه بلندش نمود خداوند بدرستیکه شکستن او صولت فلان ناصبی را به
براهین الهیه که تعلیم کرده بودم باو هر آینه افضل است برای او از هر شرفی در نسب فی خبر اختصاص شیخ مفید
مرویست که روزی سلمان فارسی داخل شد در مسجد رسول صلی الله علیه و آله پس تعظیم کردند او را و مقدم داشتند و در
صدر نشانیدند بجهة اجلال و ادای حق پیری او و اختصاصش بمصطفی و آل او صلوات الله علیهم پس داخل شد عمر و نظر کرد بسوی
او و گفت کیست این عجمی که در صدر نشسته بر عربها پس حضرت بمنبر برآمدند و خطبه خواندند و فرمودند بدرستیکه مردم از عهد آدم
تا امروز مثل دندانهای شانه اند فضلی ندارد عربی بر عجمی و سرخ چهره بر سیاه مگر بتقوی و سلمان دریائی است که از او چیزی
گرفته نمیشود و گنجی است که تمام نمیشود و سلمان از ما اهل بیت است و مانند نهریست که عطا میکند حکمت و افاضه مینماید
برهان ق از تشریفات الهیه است که ملائکه بالهای خود را بر زمین میگسترند برای طالب علم از روی رضا و خوشنودی
چنانچه در اخبار بسیار وارد شده و همچنین شفاعت کردن ایشان است در روز قیامت بعد از انبیا علیهم السلام
چنانچه در تفسیر امام مذکور است که حضرت امیر علیه السلام فرمود که هر که از شیعیان ما دانا باشد بشریعت ما و ضعفای
شیعیان ما را از ظلمت جهل بنور علمی که باو رسیده برساند بیاید در روز قیامت و تاجی بر سر او باشد که روشن کند
جمیع اهل عرصات را و حله پوشیده باشد که برابری نکند با یک تار آن تمام دنیا پس منادی از جانب حق تعالی
ندا کند که ای بندگان خدا این عالمی است از شاگردان آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم پس هر کس را که این عالم
در دنیا از حیرت جهل بیرون آورده در این روز بنور او چنگ زند تا او را از حیرت و ظلمت عرصات بنزهت گاه

جنات رساند پس هر که از او هدایتی یافته باشد با او در بهشت در آید و حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که از پدرم شنیدم
که فرمود علمای شیعیان ما چون محشور در آیند بقدر علوم و ارشادشان خلایق را حله‌های کرامتشان بپوشانند حتی اینکه
گاه باشد بر یکی از ایشان هزار هزار حله از نور بپوشانند و منادی از جانب خداوند ندا کند که ای جماعتی که تکفل کردید یتیمان
آل محمد را و ایشان را خوش برداشت نمودید و رعایت و هدایت کردید وقتی که از پدران حقیقی که پیشوایان
ایشانند جدا مانده بودند آن یتیمان را که شاگردان شما بودند بقدر آنچه از شما علم آموختند ایشان را خلعت بپوشانید
پس بقصد تعلیمشان خلعت بر ایشان پوشانند تا اینکه یکی را شود که صد هزار خلعت دهند و همچنین ایشان خلعت
پوشانند جمعی دیگر را که از ایشان یاد گرفته‌اند پس ندا رسد که خلعتهائی که بخشیده‌اند با ایشان عوض کنید و مضاعف کنید پس حضرت
فاطمه علیها السلام فرمود که هر تاری از آنها بهتر است از آنچه آفتاب بر آنها می‌تابد هزار هزار مرتبه و حضرت علی بن موسی علیهما السلام
فرمودند که میگویند بعابد روز قیامت چه خوب مردی بودی همتت برای نفس خودت که مردم را از مزاحمت خود آسوده کردی
و بدرستیکه فقیه آنست که بریزد بر مردم خیر خود را و نجات دهد ایشان را از دشمنان ایشان و زیاد کند بر ایشان نعمتهای بهشت
خدا را و تفضل کند بر ایشان خوشنودی خدا را پس با این فقیه میگویند ای آنکسیکه کفالت یتیمان آل محمد میکردی و ضعیفان شیعیان را
هدایت مینمودی باش تا شفاعت کنی کسانیرا که از تو علمی اخذ کرده‌اند پس بایستد و بشفاعت او داخل بهشت شوند فئامی و فئامی
تا ده فئام که هر فئامی صد هزار کس باشد که بعضی از او کسب علم کرده‌اند و بعضی از شاگردان او و بعضی از شاگردان شاگردان او و
همچنین تا روز قیامت پس ببینید چه قدر فرق است میان این دو منزلت و در بصائر از جناب صادق علیه السلام
مرویست که چون روز قیامت شود برانگیزاند خدای عز و جل عالم و عابد را پس چون بایستند هر دو در محضر خداوند فرماید به
عابد برو به بهشت و بگو عالم را شفاعت کن از برای مردم بجزای حسن تعلیم ایشان را و از جمله تشریفات الهیه آنکه نظر کردن
بروی عالم عبادت قرار داد چنانچه در من لا یحضره الفقیه روایت کرده که نظر بسوی کعبه عبادت است و نظر بسوی والدین
عبادت است و نظر بسوی قرآن بدون قرائت نیز عبادت است و نظر بسوی روی عالم عبادت است و نظر بسوی آل محمد
علیهم السلام عبادت است و نشستن نزد ایشان عبادت قرار داده چنانچه در امالی از جناب صادق علیه السلام روایت
کرده که هیچ مؤمنی نمی‌نشیند نزد عالم ساعتی مگر اینکه ندا میکند او را پروردگار او که نشستی پیش حبیب من قسم بعزت و جلال
من که هر آینه بنشانم ترا در بهشت با او و باکی ندارم و نیز خانهای ایشان را معظم داشته و امر فرموده به احترام و بلند
کردن آن فرموده فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ و در اکمال الدین از جناب باقر
علیه السلام مرویست که مراد از بیوت خانهای انبیا و رسل و حکما و ائمه هدی علیهم السلام است و در تفسیر عیاشی
از جناب صادق علیه السلام مرویست که حکمت معرفت است و فقه در دین پس هر کس از شما فقیه شد پس حکیم است و مرگ
احدی از مؤمنین محبوبتر نیست نزد شیطان از فقیه و کیفیت بلند کردن آن خانه‌ها در باب آینده خواهد آمد و نیز
خواب عالم را عبادت قرار داد چنانچه در نهج البلاغه است و در عیون و غیره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله

مرویست

۱ در وجوب توقیر علما

از تشریفات الهیه بودن نظر کردن بر علما عبادت است

نشستن نزد علما را عبادت قرار داده

بیان تعظیم خانهای علما

خواب علما را عبادت قرار داده

مرویست که سه مرتبه فرمودند بار خدایا رحم کن خلفای مرا کسی عرض کرد کیست خلفای شما یا رسول الله فرمودند کسانیکه روایت میکنند احادیث مرا و سنت مرا پس یاد میدهند آنها را بامّت من و مقتضای این خبر شریف آنست که باید رفتار کرد با علما در مقام تعظیم و احترام بنحویکه رفتار باید کرد با خود آن جناب چه ایشان را جانشین خود خوانده و جانشین شریک است با کسی که در او در جایش نشانده در اجرای احکام مگر در آنچه معلوم شود که از خصایص او است و کیفیت تعظیم آنجناب که در قرآن ذکر شده پاره ازان خواهد آمد **فی** شیخ کشی در رجال خود از جناب صادق علیه السّلام روایت نموده که فرمودند بشناسید مقام و منزلت شیعیان ما را بقدر آنچه میدانند از روایات ما و بروایت دیگر فرمودند بشناسید منازل مردم را در نزد ما بقدر روایت شان از ما **وایضا** از ابی الجارود نقل کرده که گفت گفتم باصبغ بن نباته چه اندازه بود مقام این مرد یعنی حضرت امیر ع در نزد شما گفت نمیدانم چه میگوئی جز اینکه شمشیرهای ما بر دوش ما بود و پس هر کس اشاره میکرد میزدیم او را بآن شمشیر و میفرمود بما تعهد کنید تعهد کنید پس قسم بخدا که تعهد شما برای طلا و نقره نیست تعهد شما نیست مگر از برای مرگ بدرستیکه قومی پیش از شما از بنی اسرائیل معاهده کردند با یکدیگر از برای مرگ پس نمرد احدی از ایشان تا آنکه پیغمبر قوم خود شد یا پیغمبر قریه خود یا پیغمبر نفس خود شد و بدرستیکه شما بمنزله ایشانید جز اینکه پیغمبر نیستید **فی** علامه حلّی در اوّل کتاب تحریر روایت نموده از حضرت رسول صلّی الله علیه و آله که علمای امّت من بمنزله انبیای بنی اسرائیل اند پس هرچه معلوم شود که از خصایص خاصّه انبیا است چون عصمت فطری و نزول وحی و مثل اینها علما ازان بهره نیست و در باقی فضایل و احکام و آداب متعلّق بایشان شریک اند و ازین قبیل است آنچه رسیده که ایشان وارث انبیاء و نوّاب ائمه اند و حجّه اند بر خلایق از جانب ایشان چنانچه **فی** کافی از جناب خیر مآب روایت کرده که علما هر آینه ورثه انبیا اند و بدرستیکه انبیا میراث نگذاشتند دینار و درهمی بلکه میراث گذاشتند علم را پس هر که گرفت چیزی از آنها تحقیق که گرفته بهرهٔ تامی **وایضا** از عمر بن حنظله روایت کرده که از جناب صادق علیه السّلام سؤال کرد که میان دو نفر از اصحاب ما منازعه شده در دینی یا میراثی چه کنند فرمود نظر کنند بیکی از شما ها از کسانیکه روایت کنند احادیث ما را و تأمل نمایند در حلال و حرام ما و شناسند احکام ما را پس راضی باشند بحکومت او بدرستیکه من او را حاکم گردانیدم بر شما ها پس هرگاه حکم کند و ازو قبول ننمایند استخفاف کردند حکم الهی را و ردّ کردند بر ما و ردّ کننده بر ما ردّ کننده بر خداست و ان در حدّ شرک بخداوند است **فی** تهذیب مرویست که آن حضرت ابو خدیجه را فرستادند بسوی اصحاب خود و فرمودند بگو با آنها مردی را میان خود قرار دهید که شناخته باشد حلال و حرام ما را پس بدرستیکه من او را بر شما قاضی کردم **فی** اکمال الدّین مرویست که حضرت حجّة علیه السّلام در جواب توقیع اسحق بن یعقوب نوشتند امّا حوادث واقعه پس رجوع کنید در آنها بسوی رُواة حدیث ما پس البته از جانب ما حجّتند بر شما و من حجّت خدایم **فی** احتجاج مرویست که حضرت صادق علیه السّلام بحسن بصری فرمودند در تفسیر آیهٔ شریفه وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ که مائیم آن قریه ها که برکت داده خداوند در آنها و قری ظاهره رسولان و نقل

در وجوب احترام علما

در کیفیت توقیر و احترام ائمه علیهم السلام علما را

کنند کان از ما بید بسوی شیعیان ما و شیعیان ما بسوی شیعیان ما و در احتجاج طبرسی مذکور است که حضرت عسکری علیه السلام نامه نوشت بشیخ جلیل علی بن بابویه و در اول آن بعد از حمد و صلوة چنین است أَمَّا بَعْدُ يَا شَيْخِي وَمُعْتَمَدِي يَا أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ الْقُمِّيَّ وَفَّقَكَ اللّٰهُ لِمَرْضَاتِهِ وَجَعَلَ مِنْ صُلْبِكَ أَوْلَادًا صَالِحِينَ بِرَحْمَتِهِ و در آخر آن است يَا شَيْخِي وَأْمُرْ جَمِيعَ شِيعَتِي بِالصَّبْرِ زهی شرافت علم که صاحبش را بدرجه رساند که امام علیه السلام او را چنین مخاطبه کند و هم در آن کتاب است صورت توقیعاتی که حضرت حجت بشیخ مفید علیه الرحمه نوشته و در اول یکی از آنها چنین است بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ سَلَامٌ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّاصِرُ لِلْحَقِّ الدَّاعِي إِلَيْهِ بِكَلِمَةِ الصِّدْقِ و در عنوان دیگری چنین است لِلشَّيْخِ السَّدِيدِ وَالْمَوْلَى الرَّشِيدِ الشَّيْخِ الْمُفِيدِ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ أَدَامَ اللّٰهُ إِعْزَازَهُ مِنْ مُسْتَوْدَعِ الْعَهْدِ الْمَأْخُوذِ عَلَى الْعِبَادِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ سَلَامٌ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُخْلِصُ فِي الدِّينِ الْمَخْصُوصُ فِينَا بِالْيَقِينِ فَإِنَّا نَحْمَدُ إِلَيْكَ اللّٰهَ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ وَنَسْأَلُهُ الصَّلٰوةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَنُعْلِمُكَ أَدَامَ اللّٰهُ تَوْفِيقَكَ لِنُصْرَةِ الْحَقِّ وَأَجْزَلَ مَثُوبَتَكَ عَلَى نُطْقِكَ عَنَّا بِالصِّدْقِ أَنَّهُ قَدْ أُذِنَ لَنَا فِي تَشْرِيفِكَ بِالْمُكَاتَبَةِ وَتَكْلِيفِكَ مَا تُؤَدِّيهِ عَنَّا إِلَى مَوَالِينَا قِبَلَكَ و در اول سومی چنین است هٰذَا كِتَابُنَا إِلَيْكَ أَيُّهَا الْأَخُ الْوَلِيُّ وَالْمُخْلِصُ فِي وُدِّنَا الصَّفِيُّ وَالنَّاصِرُ لَنَا الْوَفِيُّ حَرَسَكَ اللّٰهُ بِعَيْنِهِ الَّتِي لَا تَنَامُ و در اول چهارم چنین است هٰذَا كِتَابُنَا إِلَيْكَ أَيُّهَا الْوَلِيُّ الْمُلْهَمُ لِلْحَقِّ الْعَلِيُّ و در مجالس المؤمنین مذکور است که این چند بیت منسوب است بآن حضرت که در مرثیه شیخ علیه الرحمه فرموده اند که بر قبرشان نوشته دیدند لَا صَوَّتَ النَّاعِي بِفَقْدِكَ إِنَّهُ يَوْمٌ عَلَى آلِ الرَّسُولِ عَظِيمُ إِنْ كُنْتَ قَدْ غُيِّبْتَ فِي جَدَثِ الثَّرَى فَالْعَدْلُ وَالتَّوْحِيدُ فِيكَ مُقِيمُ وَالْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ يَفْرَحُ كُلَّمَا تُلِيَتْ عَلَيْكَ مِنَ الدُّرُوسِ عُلُومُ و در کتاب فصول سید مرتضی مذکور است که علو مرتبه هشام بن الحکم بجائی رسید در خدمت جناب صادق علیه السلام که در منی بخدمت آنحضرت رفت و در آن زمان جوان تازه خط بود و جمعی کثیر از مشایخ شیعه در مجلس آنحضرت نشسته بودند پس آنحضرت او را بالاتر از همه جا داد با آنکه اینها کهن سال بودند و چون آنحضرت از قراین حال استنباط نمود که این جماعت را تقدیم هشام دشوار آمد روی باصحاب نمود و فرمود این یاور ما است بدل و زبان و شیخ صدوق روایت کرده از احمد بن محمد بن ابی نصر که از اجلای فقهای شیعه است که گفت حضرت رضا علیه السلام حماری برای من فرستاد پس سوارش شدم و بخدمت آنحضرت مشرف شدم و آن شب در خدمت ایشان ماندم تا آنکه گذشت از شب آنقدر که خدا خواست پس چون خواست برخیزد فرمود بمن نمی بینم ترا قادر بر مراجعت بمدینه گفتم بلی فدای تو شوم فرمود پس شب را بسر بر نزد ما و صبح کن ببرکت خدای عز و جل گفتم چنین کنم فدای تو شوم فرمود ای کنیز فرش کن از برای او فرش مرا و بینداز برای او لحاف مرا که در آن میخوابم و بگذار زیر سرش متکای مرا پس من در نفس خود گفتم که رسید باینچه من رسیدم در امشب تحقیق که قرار داد از برای من از منزلت در نزد او و عطا فرمود از فخر چیزی که نداد آن را باحدی از اصحاب ما عمار نمود و را فرستاد برای من و فرش کرد فرش خود را

براي من وشب رابسر ميبرم در لحاف او وكذاشته شده در زير سر من متكاي او نرسيده باينچنين مقام احدي از اصحاب ما جز
كويد من در نفس خود چنين ميكفتم وحضرت نشسته بود پس فرمود اي احمد بپرور نزا النفس بسوي اين فخر تذلل كن براي خدا عزّ وجلّ
ق س رجال كشي مرويست كه حضرت صادق عليه السلام به ابان بن تغلب فرمودند با اهل مدينه بنشين بدرستيكه من دوست
ميدارم اينكه ديده شود در شيعيان مثل تو ق نجاشي روايت نموده كه حضرت باقر عليه السلام باو فرمودند بنشين در
مسجد مدينه وفتوي بكو براي مردم كه من دوست ميدارم كه ديده شود در شيعه مثل تو ق ابن شهرآشوب در مناقب روايت
كرده كه عبد الرحمن سلمي تعليم كرد فرزند امام حسين عليه السلام را سورهٔ فاتحه پس چون خواند آنرا بر پدر بزركوار عطا كرد بعبد الرحمن
هزار اشرفي وهزار حلّه وپر كرد دهنش را از در پس كسي از جهالت اعتراض كرد بر اين موهبت فرمودند كجا اين عطاي با مقابله ميكند
با عطاي او يعني تعليم اوان طفل را ق س نهج البلاغه در عهدنامه كه حضرت امير عليه السلام براي مالك اشتر نوشته اند در ضمن
كيفيّت تكليف او با قضاة وحكّام شرع مذكور است كه وسعت بده در عطاي ايشان بقدريكه حاجتشان را از مردم بردارد وايشانرا
در نزد خود رتبه ومنزلتي بده كه طمع نكنند در آن احدي از خاصه تو ق س كافي از آنجناب مرويست چون عدي بن حاتم بر
حضرت رسول صلّي الله عليه وآله وارد شد آنحضرت داخل خانه خود نمودش ونبود در خانه جز بليلي ومتكائي از پوست دباغي
كرده پس حضرت آن متكا را جهة عدي كذاشتند وديكران نقل كرده اند كه خود آنحضرت بر زمين نشستند ق س تفسير امام
عليه السلام مذكور است كه شخصي آورد كسي را در خدمت حضرت سجّاد عليه السلام باعتقاد اينكه او كشندهٔ پدر او است پس اقرار نمود آن
كرد پس حكم فرمودند به ثبوت قصاص بر او وخواهش كردند كه از او دركذرد تا خداوند اجر او را زياد كند پس كويا نفس او راضي نبود
پس حضرت فرمودند بمدّعي خون خواه اكر بخاطر داري براي اين مرد حقّي بر خود پس ببخش او را اين جنايت را ودركذر از اين كناهش عرض
كرد يا بن رسول الله او را حقّي بر من است اما نه بحدّيكه از خون پدرم بكذرم فرمودند پس چه قصد داري عرض كرد بعوض خون
پدرم ميخواهم او را بكشم واكر ميخواهد آن حقير اكه بر من دارد مصالحه كند به ديه مصالحه ميكنم واز او ميكذرم حضرت فرمود چيست حقّ
او عرض كرد يا بن رسول الله آموخت مرا توحيد خداوند ونبوّت پيغمبر صلّي الله عليه وآله وامامت علي عليه السلام پس حضرت فرمود
پس اين آيا وفا نميكند بخون پدر تو بلي والله وفا ميكند اين خونهاي تمام اهل زمين را از اوّلين تا آخرين سواي ائمّه عليهم السلام اكر
كشته شوند وفا نميكند بخون ايشان هيچ چيز آيا قانع ميشوي از او به ديه يعني خون بها كفت آري حضرت فرمود بقاتل آيا ميكرداني
براي من ثواب تعليم تو او را تا ببخشم بتو ديه را پس بآن نجات بيابي از قتل عرض كرد يا بن رسول الله من محتاجم بآن وتو بي نيازي
پس بدرستيكه معاصي بزركست ودين من ميان من واين مقتول است نه ميان من واين وليش حضرت فرمود پس آيا خود را
تسليم كني از براي كشتن محبوب تر است در نزد تو از ثواب تعليم كفت آري پس حضرت فرمود به وليّ مقتول معادل كن جز
جنايت اين مرد را با انعامش بتو اما كشتن پدرت پس محروم كرد او را از لذّت دنيا وتو را نيز محروم كرد از انتفاع از او پس خود
بسنج اين معني را اكر صبر كني وتسليم نمائي پس رفيق بهشت خواهي بود در بهشت وچون آموخت بتو ايمان را واجب كرد براي
تو بهشت دائمي خدا را ونجات داد ترا از عذاب دائمي پس احسانش بتو چندين برابر بيشتر از جنايت او است پس يا اكر مي بخشي

صورت عهدنامهٔ حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله برای سلمان

او را بجزای احسان او برتو آگاه کنمت بحدیثی از فضایل رسول صلی الله علیه و آله که بهتر است برای تو از دنیا و آنچه در او ست
و باکر دریغ نمائی از اینکه به بخشی او را پس بهم بشود پیش ما تا تو مصالحه کنی او را بر آن پس برای او نقل کنیم آن حدیث را نه برای تو چه
از دوست تو برآید از این حدیث بهتر است از دنیا و آنچه در او است اگر عبرت بگیری یا و پسران مرد گفت یا بن رسول الله
بخشیدم او را بی دیه و چیزی دیگر مگر طلب رضای خدا وند و بجهة فرمودن شما پس بیان فرما یا بن رسول الله آن خبر را پس حضرت
بیان فرمود قدری از آن در تفسیر هست و بقیهٔ آن از اصل ما قطع شده **و در** تحف العقول منقول است که حضرت کاظم
علیه السلام به هشام فرمود ای هشام یاد بگیر از علم آنچه را ندانی و تعلیم کن بجاهل آنچه بدانی و تعظیم کن عالم را بجهة علمش و بگذار
منازعه با او و کوچک کن جاهل را و مران او را از خود بلکه نزدیک خود بیاورش و بیاموزش علم را **و در** کافی از عبدالله بن عجلان
سکونی روایت کرده که گفت عرض کردم بخدمت حضرت باقر علیه السلام بدرستیکه من بسا هست قسمت میکنم چیزی را میان اصحاب
خود که بان مواصلت کنم با ایشان پس چگونه بدهم ایشان را فرمود عطا کن بایشان بموجب هجرت در دین و فقه و عقل و چون در
سلسلهٔ علمای این امت رئیس و مقدم جناب سلمان فارسی است و در صورت عهدیکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای
اقارب و عشایر او که از کفر بود نوشته اند نهایت تعظیم و تجلیل از آنجناب بود و قدری از آن را ابن شهر آشوب در مناقب
و صاحب تاریخ گزیده نقل نموده چنانچه در کتاب نفس الرحمن ذکر نمودیم و در سال تالیف این کتاب میمون ذریهٔ منسوب بآن
جناب از اهل شیراز بساعرهٔ مشرف شدند و با ایشان طوماری بود که بخط خوش و جدول طلا بود و در آن بود عهد نبوی
و عهدی دیگر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که بخط حضرت امام حسین علیه السلام است و مهر و از روی نسخه بود که از نسخهٔ جلیل
نوشته شده بود و ترجمهٔ اول بین سطور دویم پس از اتمام ذکر عهد نوشته بود و در آخر آن ثبت بود و اسامی شهود بر صحت
نسبت خط عهد دویم بآنحضرت از سادات و غیرهم که تاریخ شهادت پارهٔ از آن در سنه چهار صد و بیست و نه بود
و چون نسخهٔ آن کمیاب و نشر آن لازم و مقداری از آن مناسب کتاب لهذا تمام آن را نقل کرده با ترجمهٔ آن و اسامی
شهود مختصرا عَهْدٌ وَثِيقٌ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِلْوَابِذَةِ وَالْمَرَابِعِ وَ
عَشِيرَتِهِمْ وَذَرَارِيهِمْ نسخهٔ منسوبة بخط امیر المؤمنین علیه السلام هٰذَا كِتَابٌ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ إِلَى حَيِّ
فَرُّوخَ الْفَارِسِيِّ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رَضِيَ اللّٰهُ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَعَقِبِهِ وَمَا تَنَاسَلُوا مَنْ أَسْلَمَ
مِنْهُمْ أَوْ أَقَامَ سَلَامُ اللّٰهِ أَحْمَدُ إِلَيْكَ إِنَّ اللّٰهَ أَمَرَنِي أَنْ أَقُولَ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ
أَقُولُهَا وَآمُرُ النَّاسَ بِهَا وَالْخَلْقُ خَلْقُ اللّٰهِ وَالْأَمْرُ كُلُّهُ لِلّٰهِ خَلَقَهُمْ وَأَحْيَاهُمْ وَأَمَاتَهُمْ وَهُوَ
يَنْشُرُهُمْ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ وَكُلُّ أَمْرٍ يَزُولُ وَيَنْفَدُ وَيَفْنَىٰ وَكُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَلَا مَرَدَّ
لِأَمْرِ اللّٰهِ وَلَا نُقْصَانَ لِسُلْطَانِهِ وَلَا نِهَايَةَ لِعَظَمَتِهِ وَلَا شَرِيكَ لَهُ فِي مُلْكِهِ سُبْحَانَ مَالِكِ
السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ يُقَلِّبُ الْأُمُورَ وَيُدَبِّرُ الْخَلْقَ كَمَا يَشَاءُ سُبْحَانَ الَّذِي لَا يُحِيطُ بِهِ صِفَةُ
قَائِلٍ وَلَا يَبْلُغُهُ وَهْمُ مُتَفَكِّرٍ وَلَا يُدْرِكُهُ بَصَرُ الَّذِي افْتَتَحَ بِالْحَمْدِ كِتَابَهُ وَجَعَلَهُ ذِكْرًا

صورت عهدنامهٔ رسولخدا برای قبیلهٔ سلمان رضی الله عنه

لا یحصیها ذو الکلاءة

ورضي به من عباده شكراً أحمده على نعمه التي أحد عدد من حمد الله وأشهد أن لا إله إلا الله
هو في العلن والسر والكلاءة والعصمة يا أيها الناس اتقوا ربكم واذكروا يوم ضغطة الأرض
ونفخ نار الجحيم والفزع الأكبر والندامة والوقوف بين يدي رب العالمين إذ تذكركما ذكر المرسلون
لتسئلن عن النبأ العظيم ولتعلمن نبأه بعد حين فمن آمن به وصدق بما جاءني من وحي ربي له
ما لنا وعليه ما علينا وله العصمة في الدنيا والسرور في جنات النعيم مع الملائكة المقربين
والأنبياء المرسلين والأمن والخلاص من عذاب الجحيم هذا ما وعد المؤمنين وإن الله
يرحم من يشاء وهو الحكيم العليم شديد العقاب لمن عصى وهو الغفور الرحيم ولو أنزل
هذا القرآن على جبل لرأيته خاشعاً متصدعاً من خشية الله فمن لم يؤمن به فهو من الضالين
ومن آمن بالله وبدينه وبرسوله فهو في درجات الفائزين وهذا كتابي أن لهم ذمة الله
وذمة رسول الله صلى الله عليه وسلم وعلى أبنائه وعلى دمائهم وأموالهم في الأرض التي أقاموا
عليها سهلها وجبلها وعيونها ومراعيها غير مظلومين ولا مضيق عليهم فمن قرأ عليه كتابي هذا
من جميع المؤمنين فليحفظهم وبرهم ويحوطهم ويمنع الظلم عنهم لا يتعرضهم بالأذى والمكاره وقد
رفعت عنهم من الناصية والزنارة والجزية إلى الخمس والعشر وسائر المؤن والكلف وأيديهم طلقة
على بيوت النيران وضياعها وأموالها ولا يمنعوهم من اللباس الفاخر والركوب وبناء الدور
والاصطبل وحمل الجنائز واتخاذ ما يجدون في دينهم ومذاهبهم ويفضلونهم على سائر الملل
من أهل الذمة بأن حق سلمان رضي الله عنه واجب على جميع المؤمنين يرحمهم الله
فإنه أنزل إلي بالوحي أن الجنة إلى سلمان أشوق من سلمان إلى الجنة وهو ثقتي وأميني وناصح
لرسول الله والمؤمنين وسلمان منا فلا يخالفن أحد هذه الوصية فيما أمرت به
من الحفظ والبر لأهل بيت سلمان وذراريهم من أسلم منهم وقام على دينه ومن خالف
فقد خالف الله ورسوله وعليه اللعنة إلى يوم الدين ومن أكرمهم فقد أكرمني وله عند الله
خير وثواب ومن آذاهم فقد آذاني وأنا خصمه يوم القيامة جزاؤه جهنم وبرئت منه ذمتي و
والسلام عليكم وليحبكم ربكم وكتب علي بن أبي طالب بأمر رسول الله صلى الله عليه
وسلم بحنون

٢ فیها اهـ

وأقام اصح

ترجمه

پیمانیست استوار از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله از برای دانشمندان
ورؤسا وحکام دین ومجاوران یا خادمان یا دانایان آتشکده یا قاضیان گبران و قبیله و تبار و فرزندان ایشان

نسخهٔ فرمانی است بخط امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام

این نامه ایست از پیغمبر خدا السعدی بقبیله فروخ پاسی سلمان فارسی که خداوند ازاو خشنود باد و اهل بیت او و هر که در پس او آید و آنچه از نسل ایشان

ترجمهٔ عهدنامهٔ رسولخدا صلّی الله علیه و آله

آنچه کسانیکه از ایشان اسلام آرند یا بر کیش خود بمانند درود ایزد یکتا بسوی تو باد بدرستیکه خداوند فرموده مرا که بگویم نیست
سزاوار پرستشی جز خدای یکتای که نیست مر او را همتا خود میگویم آن را و امر میکنم مردم را بگفتن آن و آفریدگان
آفریدهٔ ایزدند و تمام کارها مر خدا راست که آفریده ایشان را و میمیراند ایشان را و زنده کند ایشان را پس از مردن و بسوی
اوست بازگشت و هر چیزی تباه گردد و نابود و نیست شود و هر تنی بچشد مرگ را و بازگشتن نیست مر فرمان خدا را و کمی
نباشد برای پادشاهی او و پایانی نیست برای بزرگی او و انباز نبود مر او را در ملکش پاکست از هر زشتی دارای آسمانها و زمین که
بر میگرداند کارها را بهر سو که میخواهد پاکست آن کسیکه احاطه نمیکند باو وصف گوینده و نمیرسد باو اندیشهٔ فکر کننده و درک
نمیکند او را دیده ابتدا فرموده بستایش خویش کتاب خود را و قرار داده آن را برای خود ذکر که باو یاد کنند جنابش را یا قرار داد
برای الکتاب سر افتتاح و راضی شده بان ستایش شکر از بندگان خود یعنی بعوض شکر نعمت به حمد کردن راضی شد ستایش میکنیم او را
بر نعمتهای او که بشمار در نیاید و آن را احدی بعد و آنکس که حمد کند خدا را و گواهی میدهیم که نیست سزاوار پرستشی جز خداوند
پس او است حاضر و ناظر در نهانی و آشکار و شایستهٔ هر است و نگاهدار هر چیز ای گروه مردم بپرهیزید از پروردگار خویش و
بیاد آرید روز فشار دادن زمین را و دمیدن آتش دوزخ و در وزیدن بزرگ و پشیمانی و ایستادن در حضور پروردگار
عالمیان اعلام کردم شما را چنانچه اعلام نمود شما را پیمبران هر آئینه پرسند شما را از خبر بزرگ هر آئینه خواهید دانست خبر او را
پس از زمانی پس هر که بگرود باو و باور کند آنچه را که رسیده بمن از وحی پروردگار من برای او است آنچه برای ما است و بر
اوست آنچه بر ما است و برای اوست سلامتی مال و جان در سرای دنیا و خورسندی در بوستانهای نعمت یعنی بهشت
با ملائکه مقربین و پیمبران و رسولان و ایمنی و رستگاری از عذاب دوزخ این چیزیست که وعده داده مؤمنان را و بدرستیکه
خداوند می بخشد هر که را که بخواهد و او است دانای بحکم که سخت است عقابش مر آن را که سرکشی کند و او است آمرزندهٔ
مهربان و اگر فرود آید این قرآن بر کوهی هر آئینه خواهی دید او را فروتن و در هم شکسته از بیم خداوند پس هر که ایمان بیاورد
باو پس او است از کرامان و هر که ایمان بیاورد بخداوند و بدین او و به پیغمبر او پس او در درجات رستگاران است
و این فرمان من است بدرستیکه برای ایشانست امان خدا و امان رسول خدا که رحمت یزدان بر او و سلام بر او و دیگر
پیمبران باد بر خونهای ایشان و مالهای ایشان در منزلی که اقامت کردند در آن از نرم و هموار و کوهش و چشمها و چراگاه
که ستم دیده نشوند و شکنجه گرفته نشوند پس هر کس که خوانده شود بر او این نامهٔ من از مسلمین پس باید که حفظ کند ایشان را
و نیکوئی نماید با ایشان و پاس ایشان نماید و [illegible] ستم را از ایشان و دوری [illegible] آزار و صدمات [illegible] باشد و من
برداشتم از ایشان تراشیدن موی پیشانی [illegible]
زحمتها و دستهاشان رها است بر آتشکدها و دهات و اموال و [illegible]
و سواری و ساختن خانها و اصطبل [illegible]
ایشان را برساند [illegible] از اهل ذمه [illegible] سلمان رضی الله تعالی عنه [illegible]

برای قبیلهٔ سلمان رضی الله عنه

(۴۵)

ایشان را رحمت کند و نازل شده بر من در وحی که بدرستیکه بهشت مشتاق تر است بسوی سلمان از سلمان بسوی بهشت
و او ثقه و امین من است و ناصح است برای رسول خدا و مؤمنین و سلمان از ما است پس البته مخالفت نکند احدی این
وصیت را از آنچه امر کردم با و از نگاهداری و نیکوئی برای اهل بیت سلمان و وارث ایشان هر که اسلام آورده از ایشان
یا بر دین خود مانده و هر کس خلاف کند پس بتحقیق که مخالفت کرده خدا و رسول او را و بر او باد لعنت تا روز قیامت و هر که اکرام
کند ایشان را پس بتحقیق که مرا اکرام کرده و برای او است نزد خدا نیکی و مزد و هر که بیازارد ایشان را پس بتحقیق که مرا آزرده
و منم خصم او در روز قیامت و پاداش او دوزخ است و بیزار است از او ذمهٔ من و رحمت باد بر شما و هر آینه سلام خواهد بود
بر شما پروردگار شما و نوشت این عهد را علی بن ابی طالب بامر رسول خدا صلی الله علیه و آله در حضور شهود و ذکر تاریخ
کرده بعد از سلام المؤمن والکلف نیز است ثم ان سألوکم فاعطوهم وان استغاثوا بکم فاغیثوهم
وان استجاروا بکم فاجیروهم وان اساؤوا فاغفروا لهم وان ابی الیهم فامنعوا عنهم ولهم ان یعطوا من
بیت المال فی کل سنة مائة حلة فی شهر رجب ومائة فی الاضحیة فقد استحق سلمان ذلک
منا ولان فضل سلمان علی کثیر من المؤمنین وانزل الی فی الوحی الخ یعنی پس اگر ایشان یعنی عشیرهٔ
خویشان سلمان از شما سؤال کنند عطا کنید بایشان و اگر خواهش فریادرسی کنند در حال درماندگی بفریادشان برسید و اگر
پناه آورند بشما ایشان را پناه دهید و اگر بدی کنند پس بپوشانید از ایشان و اگر بایشان بدی کنند ممانعت کنید از جانب
ایشان و مقرر است بر ایشان که عطا کنند بایشان از بیت المال هر سال صد حله در ماه رجب و صد در عید قربان پس بتحقیق که
مستحق شده سلمان این را از ما و بجهة آنکه فضیلت دارد سلمان بر بسیاری از مؤمنین و در آخر عهد چنین نقل کرده و کتب
رسول الله صلی الله علیه واله فی رجب سنة تسع من الهجرة وشهد علی ذلک سلمان و
ابا ذر وعمار وبلال والمقداد وجماعة اخری من المؤمنین نسخهٔ عهد دوم که ظاهرا
آنهم برای عشیرهٔ جناب سلمان باشد اگرچه در اینجا ذکر نشده اسم ایشان ولکن این همه احترام و رعایت از مجوس شاید جهت
ملاحظهٔ تعلق با جناب هذه نسخة اخری عهد وثیق من امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
علیه السلام للمؤابذة وعشیرتهم هذا کتاب من امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه
السلام لبهرام شاه ابن حوروزاد راس الجوس والمتولی امر دینهم واهل بیته المنسوبین
الی فرباد ابن ماراسفندان وذمته وذمة رسول الله صلی الله علیه وسلم وامرت
اهل طاعة الله ورسوله من جماعة المؤمنین والمسلمین المتقلدین اعمال النواحی والمجاهدین
فی سبیل الله فی ثغورهم بحفظکم وحیاطتکم والوقف عنکم والاحسان الیکم ودفع
الظلم عنکم ورفعت عنکم جزیة رؤسکم ورؤس اولادکم ومن تناسل منکم وصدقات
مواشیکم وبقرکم واطلقت ایدیکم فی بیوت نیرانکم واموالها وارضها والضیاع الموقوفة

عهدنامهٔ امیر المؤمنین علیه السّلام برای بزرگان گبران

عليها وهدايا ها وجميع موافقها وبناء ما استهدم منها وثبت رسم الجاري لكم على كل رجل ممن يتمسك بدين المجوسية ويؤدي الجزية في ملتكم درهم في كل سنة لمن بال الرواية من اهل بيتكم عليهم لما سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول اهل ملتين لا يتوارثون فقلت ذلك لكم لما انتهى الي من منزلتكم في دينكم ورياستكم عليهم وقيامكم بامرهم صالح امرهم ولما وقفت عليه من مناصحتكم وطاعتكم وحثكم اهل دينكم على النصح والطاعة و والمسلمين كافة فعلى المؤمنين والمؤمنات والمسلمين والمسلمات ان يحفظوا بهرام شاد ابن حوزاد راس المجوسي على ما جرى برسمهم وبان لا يغير به حقا من حقوقهم ولا شرطا من شروطهم وان يكرموا كرامهم ويعفوا عن مسيئهم ولا يطالبوا بالجزية رؤسهم ابدا ما تناسلوا وان لا يكرهوا على الدين لقول الله تبارك وتعالى لا اكراه في الدين قد تبين الرشد من الغي فليعلم جميع المسلمين ذلك من امري وارعوا وصيتي فيهم وفي ذراريهم من اسلم منهم ومن اقام على دينه ومن قبل امري فيهم ومن اسيء اليهم فهو رضا الله ورضا رسوله ومن خالف وتعدى الى غيري فهو في سخط الله ورسوله وقد خالفني وناصبني فيكون العداوة والبغضا الى يوم الدين والسلام عليكم ورحمة وكتب العبد حسين بن علي ابن ابي طالب في رجب سنة تسع وثلاثين من هجرة النبي العربي

یعنی این نامه وعهد امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب است برای بهرام شاه ابن حوزاد و سرکردهٔ مجوسان و مباشر امر دین ایشان و از بهر خاندان او که منسوبند به آذرباد بن مار اسفیدان که من شما را ایمن کردانیدم و عهد خدای عز وجل و امان رسول خدای صلی الله علیه وآله و امان خویش شما را دادم چنانچه ریاست و مهتری که همگان خاندان شما را بود بر شما و فرزندان شما ارزانی داشتم و امر نمودم مرجمله امت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله از زنان و از مردان جماعت مؤمنان و مسلمانان و والیان شهرها و پادشاهان و غازیان و صاحب طرقات را بحفظ شما و نگهداری شما و بیداری از شما دور دارند و نیکوئی کنند با شما و ستم از شما منع کنند و فرزندان شما را نیکو دارند و جزیه از شما نخواهند و ریاست و مهتری بر شما و بر فرزندان شما نگاه دارند و بر داشتم از شما جزیه سرهای شما و سرهای فرزندان شما را و انچه از نسل شما بهم رسانید و زکوة گوسفندان و گاوان شما را و رها کردم دستهای شما بر آتشکده های شما و اموال او و زمینهای او و قریهای موقوفه بر او و بهاهای او و جاهای آب و برف نداختن او و بستانها انچه خراب شود از او و مقرر و مرسوم شده از برای شما بر هر مردیکه متمسک است بدین مجوسیه و جزیه داده است در کیش شما یکدرهم سیم در هر سال برای انکه ریاست دارد و بر شما نوادهٔ شما بر شما چونکه شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله میفرمود که اهل دو ملت از یکدیگر ارث نمی برند پس من گفتم این را یعنی قرار دادم این مرسوم را بجهت آنکه رسیده بمن از منزلت و قدر شما در دین شما و ریاست شما بر ایشان و رسیدگی با نچه صلاح امر ایشان است و بجهت انچه واقف شدم بر ان از

ترجمهٔ عهدنامهٔ امیر المؤمنین برای بزرگان مجوس

پند کردن شما و تحریص شما اهل کیش خود را بر نصیحت و طاعت تمامی مسلمانان پس لازم است بر مردان و زنان اهل ایمان و زنان و
مردان مسلمانان که نگاهداری کنند بهرام شاه بن حورزاد رئیس کبران و خانوادهٔ او و فرزندان آذرباد بن مارا سفید و فرزندان
ایشان را و بر طرف نشود حقوق انبار ایشان و ریاست و مهتری ایشان بر کبران بران نحو که رسم شان بود و تغییر ندهند
حقی از حقوق ایشانرا و نه شرطی از شروط ایشان را و اینکه اکرام کنند جوانمردان ایشان را و درگذرند از بدکاران و مطالبه نکنند
جزیهٔ سرهای ایشان را هرگز و اینکه اکراه نکنند ایشان را بر قبول دین اسلام زیرا که خداوند تبارک و تعالی میفرماید اکراهی نیست
در دین بتحقیق که پدیدار شد حق از باطل پس باید بدانند همهٔ مسلمانان این را از فرمان من و مراعات کنند وصیت مرا در
بارهٔ ایشان و در بارهٔ فرزندان ایشان کسانیکه اسلام آورند از ایشان یا باقی مانند بر کیش خود و هر که فرمان پذیرد و پند
من در حق ایشان نگاه دارد پس آن خشنودی خدا و خشنودی پیمبر او است و هر که خلاف کند و از فرمان من سرکشی کند
پس او در خشم و سخط خدا و رسول او است و بتحقیق که مر اخلاف نموده و دشمنی کرده پس خواهد بود دشمنی و کینه تا روز قیامت
و درود خدا بر شما باد و خدا شما را رحمت کند تمام شد ترجمهٔ عهد و اگر فی الجمله مخالفتی دیده شود معذور دارند که ترجمه رعایت
اصل و ترجمهٔ موجود در طومار بود و ثبت اسامی شهود بجوی که در آخر نسخهٔ عهد دوم بود و در طومار نقل کرده بود با تمام سجلات
که مضمون بعضی از آنها چنین بود هذه نسخة عهد بخط سيد الشهداء الحسين بن امير المؤمنين علي بن ابي
ابي طالب صلوات الله عليهما وهذه النسخة قوبلت بالاصل كتبه فلان با فی الجملہ اختلافی در
القاب و بجهت اختصار بهمان اسامی شهود قناعت کردیم رضا بن ابی الحسن ابن علی بن طاهر الحسنی ابراهيم بن ناصر بن
طباطبا النسابة بخطه باصبهان فی ذی القعدة سنه ۴۷۹ تسع وسبعين واربعمأة محمد بن بن الحسين بن علي
بن طاهر بن علي بن محمد بن الحسين بن القاسم بن محمد بن القاسم بن الحسين بن زيد بن الحسن بن علي بن ابي طالب صلوات الله
عليهما الحسين بن علي بن الحسين الحسيني عباد بن علي بن حمزة طباطبا احمد بن اسمعيل بن الحسين الحسيني اليزدي
عباد بن الحسين بن احمد طباطبا علي بن ناصر بن الحسين طباطبا ابو علي بن محمد بن حيدر الحسن الحسيني حيدر
بن حمزة بن الحسين العلوي الحسيني هاشم بن محمد بن احمد بن طباطبا محمد بن هاشم بن محمد بن طباطبا ابو المناقب
بن ابي العباس بن طباطبا السيد مجتبا د بن ابي طاهر بن مجتبا الحسيني علي بن محمد بن سعد بن احمد بن محمد بن احمد بن
حمزة بن محمد بن طاهر سنه ۴۷۹ تسع وسبعين واربعمأة حمزة بن ناصر بن ابي طاهر طباطبا الحسيني اسمعيل بن احمد بن
طباطبا فی ذی القعدة سنه ۴۷۹ تسع وسبعين واربعمأة احمد وعمر بن ابي الحسن بن شهراهنک مرتضى بن الحسن
العلوي علي بن ابي طباطبا الفضل بن ابي الفتوح بن ابي الفضل العلوي الحسن بن ابي الفتوح بن ابي الفضل العريضي
ابي طالب بن العلقمي الحسين بن مجتبا ابن ابي طاهر الحسيني چون ظاهر و هویدا شد چگونگی رفتار و کردار و توقیر
و احترام خداوند و رسول و ائمه صلوات الله علیهم حاملین علوم و راویان آثار و اخبار خویش را و اینکه نبود این عمل مگر از
بزرگی مقام علم و حسن آن پس هر که مدعی محبت ایشان است باید جهد و کوشش نماید تا بدست آرد محبت الخ اگر ایشان را

دوست پیدا شد تا از روی آن محبت رفتار کند با او و آن قسم که ایشان رفتار میکردند و کرده‌اند در دعوای خود کاذب است
و باید پیوسته بر نفس خویش بگرید چه هنوز داخل نشده در آیه شریفه وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ
فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ
وَنِعْمَةً پس نه راشد خواهد بود و نه بنعمت فضل خداوند سرافراز شده و بسا باشد که از محبت بمقام کراهت و بغض
رسد و داخل شود در آیه شریفه ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ کفار چونکه کراهت داشتند
چیزی را که خداوند فرستاد پس خداوند کردار ایشان را نابود کرده و ایضا میفرماید فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى
يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا نه چنین نیست
که ایشان گمان کرده‌اند قسم به پروردگار تو که بحقیقت ایمان نیاورده‌اند تا اینکه حکم نکنند ترا در آنچه نزاع و خلاف شده میان
ایشان پس نیابند در قلب خود تنگی در آنچه حکم کردی یعنی دلتنگ نشوند بحکم تو از روی آنکه خلاف میل ایشانست و انقیاد
کنند و بنا گذارند بر اطاعت حاصل آنکه باید بآنچه خدا و خلفایش گفتند و کردند و امر نمودند راضی شد و محبت پیدا کرد و بنا بر
عمل کردن بآن باید گذارد تا ایمان درست پیدا شود و دعوی محبت خدا و رسول صادق آید و محبت ایشان از محبت
بطالین خوب رویان را که سرایت میکند محبت بانها محبت به آنچه منسوب و متعلق بایشانست از خانه و لباس و
خادم و اقوام و غیر اینها کمتر نشود و چنانچه این مقام بدست نیاید بطریقی که خواهد آمد بایست اهتمام کرد که اقلا در عمل و رفتار
خلاف نشود چه میشود از تکلف و بی میلی و کراهت کاری را کرد بجهت تحصیل ثواب یا رفع بعضی از ناملائمات یا بجهة اقتدا و متابعت
دوست بدکم کم همین رشته او را بمقام اول برساند و ما در کتاب دار السلام ثابت کردیم که یکی از اسباب تحصیل محبت داشتن
بخداوند و نوابش عمل کردن بفرموده‌های ایشانست فی شیخ کلینی از یونس بن ظبیان روایت کرده که گفت عرض
کردم خدمت جناب صادق علیه السلام آیا نمی‌بینی این دو مرد را از این مردم [illegible] آن مرد و [illegible]
گفتم آیا نمی‌بینی حجر بن زائده و عامر بن جذاعه را از مفضل بن عمر فرمود ای یونس تحقیق که سؤال کردم از آن دو که از و
دست بردارند پس قبول نکردند پس خواندم ایشان را و خواهش کردم [illegible] و نوشتم [illegible] حاجت خود
قرار دادم نزد اینها پس دست بر نداشتند و پس بیامرزد خدا ایشان را پس قسم بخداوند هرآینه کثیر عزه [illegible] که در دست
در دوستی خود یعنی عزه را که معشوقه او بود از این دو نفر [illegible] اندازه [illegible] آَلَا
زَعَمَتْ بِالْغَيْبِ أَلَّا أُحِبَّهَا إِذَا أَنَا لَمْ يُكْرِمْ عَلَيَّ كَرِيمُهَا ان که عزه اعتقاد کرده در غیب
که من او را دوست ندارم در وقتی که کریم او دوست او کریم نباشد [illegible]
نداشته باشم پس فرمود قسم بخدا اگر [illegible] دارم
و شیخ کشی این خبر را با اختلافی در کلمات نقل کرده و بیت را چنین نقل کرده لَقَدْ عَلِمَتْ بِالْغَيْبِ الخ
پس فرمود قسم بخدا اگر کریم [illegible] ایشان یعنی معظم و محترم [illegible]

پهلوی [illegible]

در بزرگی صفت علم

بخود و بر دیگران اختیار کردم و این خبر مؤید بوجدان بر اینست تمام بر اینکه از علامات محبّت داشتن با ائمه علیهم السّلام محبّت
داشتن بجمیع چیزهائیست که ایشان دوست میداشتند از عبادات و خوردنیها و آشامیدنیها و مکانها و اوقات و اشخاص
صنایع و حالات و مجالسها و شنیدنیها و دیدنیها و غیر اینها پس محبّت ایشان را گزیری نیست از تفحّص تمام در آثار و اخبار
تا آنکه بدست آورد محبوبات ایشان را از آنها پس از آن سعی کند در تحصیل محبّت آنها و با کوتاهی همّت لامحاله خود را شبیه کند بمحبّین
رفتار و عمل کردن بمحبوبات ایشان و بپرهیزد و از آنکه اختیار کند از آنها آنچه را مبغوض داشتند و از سیره و رسم دشمنان ایشان
بود تا آنکه کردار او سبب محشور شدن با اعدای ایشان نشود نعوذ باللّه من سوء الخاتمة و امّا طریق
ثانی پس بدانکه اسباب معظّم بودن و بزرگ و محبوب شدن شخص از چند جهة است و ما دو وجه آن را ذکر میکنیم اوّل
وجود صفات نیکو و خصال پسندیده در آن و دارا بودن او چیزهائی را که خود فی نفسه مرغوب و مطلوب و نفوس بآن
مایل و شایق باشند و هر چه آن خصلت در نظر انسان بزرگتر و وقعش بیشتر صاحبش در نزد او محترمتر است و از اینجهة مختلف
شود معظّمها به اختلاف آراء و نظرها در بزرگی آن خصلت و حقارت آن مثل آنکه متاع دنیا در نظر بصیرتان در نهایت بزرگی
و وقع است هر که از آن بیشتر جمع نموده بزرگی و احترامش در نزد ایشان بیشتر است هر چند مأیوس باشند از رسیدن چیزی از
آنها با یشان و هر سلطان که مملکتش وسیع تر و جندش زیادتر است عظمتش در قلوبشان بیشتر است و امّا آنکه میفرمایند تمام
دنیا حقیر و خوارتر است در نزد ما از عطسه بزی یا عداوت دارند با او و بجهة باز داشتن او صاحبش را از خداوند پس صاحب
گنج قارون در نزد ایشان با سائل پریشان یکسان یا خوارتر و مبغوض تر باشد چنانکه بر خلاف آن قرآن در نزد اهل الله و ایمان
در نهایت عظمت و بزرگیست چه آن اشرف و اعظم هدایا و تحفی است که غنیّ مطلق به اشرف رسل و اقرب بندگانش
بخشیده و اگر در خزینه قدرتش به از آن بود از او دریغ نمیفرمود پس هر که حظّش از آن بیشتر عظمتش زیادتر است و در
کافی از حضرت رسول صلّی الله علیه و آله مرویست که فرمود اهل قرآن در اعلی درجه از آدمیین اند سوی انبیا و مرسلین
پس ضعیف نشمرید حقوق اهل قرآن را بدرستیکه برای ایشان از جانب خداوند عزیز جبّار هر آینه مکانیست عالی و در
روایت دیگر فرمودند کسی که داده شد با و قرآن پس گمان کند که کسی از مردم هست که داده شده بآن افضل از آنچه داده شده
با و پس بتحقیق که بزرگ شمرده چیزی را که خداوند کوچک کرده او را و کوچک شمرده چیزی را که بزرگ کرده او را خداوند چون
دانستی این مقدمه را پس میگوئیم علمای دین که عارفند بعقاید حقّه از روی براهین و آیات و عالمند اسباب رضا و غضب
خداوند و منافع و مضارّ عباد و راههای قرب و بعد شان را و آراینده بزرگترین خصلتها و بهترین صفتها را و این دعوی را واضح
و هویدا کنند اندک تأمّلی در منافع علم و فوائد دانائی و شواهد کتاب و سنّت مؤیّد بوجدان حسّی و برهان عقلی و بذکر بعضی از آن
قناعت میکنیم اوّل آنکه خداوند عالم بندگان خود را در کلام مجید بحسب حالات قلبیّه و افعال جوارحیّه و اقوال
مختلفه و کثرت منفعت و مضرّت و قلّت آن و حسن عاقبت و بدی آن و نجات در آخرت و گرفتاری در آن دو تقسیم
فرموده و برای هر قسمت بحسب اختلاف مراد اسامی و القاب و تشبیه و کنایات بسیاری ذکر فرموده و پس از تأمّل ظاهر

در مدح دانش و معرفت

(۵)

میشود که تمام القاب و صفات خیریه انسان دانا یانست و همه اسماء و کنایات نیز متعلق بجاهلانند چنانچه در حق و اطایفه
میفرماید احیاء و بصیر و سمیع و با نور و اولوا الالباب و شاکر و عاقل و حق و بلد طیب و قریه ظاهره و جنت
و مصباح در زجاجه و علوم را به حب و عنب و زیتون و نخل و فاکهه و یقین و شجره طیبه و نور تعبیر فرموده و در
حق آن گروه فرموده میت و کر و کور و لال و ظلمت و بی عقل و انعام بلکه گمراه تر از آن و کشته و باطل و مفسد
و امثال اینها و کذا در تفسیر عیاشی از جناب باقر علیه السلام مرویست در آیه أَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ که میت
کسی است که نشناخته این امر یعنی امامت را و کذا روایت دیگر از جناب صادق علیه السلام است که میت جاهل
از حق و ولایت است و در آیه أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ فرموده کفار غیر مؤمنین و در آیه يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ
وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ فرموده حی که از میت بیرون می آید مؤمنی است که بیرون می آید از طینت کافر و میتی که از حی
بیرون می آید کافریست که بیرون می آید از طینت مؤمن و کذا در تفسیر قمی است در آیه هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ
وَالْبَصِيرُ یعنی مؤمن و کافر و در آیه شریفه أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ
أَعْمَىٰ و آیه مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصَمِّ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ صریح است و تأویل مذکور و کذا در
تفسیر مذکور از جناب صادق علیه السلام مرویست در آیه نور که مشکوة جوف مؤمن است و قندیل یعنی زجاجه قلب
اوست و مصباح نوریست که خداوند قرار داده آن را در او و غیر این از اخبار که ذکر آن موجب تطویل است پس
انسان که بمقتضای آیه وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ از سایر موجودات چون حیوان و نبات و جماد ممتاز و باین
خلعت تکریم مخلع و سرافراز شده بود از نوشیدن شربت علم زنده و بینا و شنوا شود و از زندگی او مرده ها زنده
شوند و از نور او مستحق از ظلمتها روشن شود پس گوهری گردد گرانمایه و درختی شود پر شاخ و میوه **شعر**

علم سوی در اله برد ٭ نه سوی نفس و مال و جاه برد ٭ جان بی علم تن بمیراند ٭ شاخ بی بار دل بگیراند ٭ مرد بی علم
الف در و بود ٭ قدر او گر بزرگ خورد بود ٭ هر که را علم نیست گمراهست ٭ دست او زان سرای کوتاهست
مرد را علم ره دهد بنعیم ٭ مرد بی علم ره دهد بجحیم ٭ علم باشد دلیل نعمت و ناز ٭ خنک آنکه علم شد دمساز
روزگار اهل علم و هنر ٭ سینه شان چرخ و نکته شان اختر ٭ عالم علم عالمیست شگرف ٭ نیست آن [illegible] و حرف
عالم علم عالمی است فراخ ٭ بیخ بیخ از که شد در او گستاخ ٭ چون ترا جهل از میان [illegible] ٭ [illegible] آدمی [illegible] آید
علم خوان گر تن آدمیست بکی ٭ نه کشد خاصیت ابلهی ٭ بنده دارد بسی جهان [illegible] ٭ لیک عالم از آدمی جاهل
علم دین بام گلشن جانست ٭ [illegible] عقل و نقل [illegible] ٭ نیست [illegible] ٭ [illegible]
[illegible]
[illegible]
علم حق [illegible] ٭ [illegible]

در فضیلت خصلت علم

اعتدال امر زندگی و رسیدن بمرتبه حاجتی مقصود خویش از روی علم و دانش و معرفت بمصالح و مفاسد و قدرت
و توانائی بر بنا بر این آنست که به چراغ علم پی برند بانچه در آن قوام تعیش و مایه آسودگی و راحت است و بنور هدایت
علم پی ببرند که اسباب جلب منافع و امور دافع مضار را و بتوسط آن رشتها متصل و خلق بیکدیگر بسته شوند پس اگر تصور
شود که در یک روز بلکه یک ساعت از هر کسی مقدار دانشش از او گرفته شود و مصالح و مفاسد در نظر یکسان و ارباب صنایع
و حرف با جاهلان و دیگران مساوی شوند عالم منقلب شود و وضعها بهم خورد و چنان هرج و مرجی شود که احدی زنده نماند
چه فرو رفتن یک لقمه نان در دهان متوقف است بر کار کردن بیش از هزار نفر و کارها از روی علم با اصل آن کار و کیفیت
او و علم بصلاح کردن آن کار است و با جهل بهر دو کارها باطل پس لقمه نان پیدا نشود و از این رقم است سایر احتیاج
از لباس و مسکن و اثاث البیت و غیر اینها و اموال و فروج و نفوس همه در معرض تلف و تضییع و هلاکت در آید
چه با بقای حاجت به اکل و شرب و نکاح و لباس و تمیز ندادن زشت از زیبا و نبودن رادعی از خارج غیر از فساد
کلی و تمام شدن نوع انسانی نتیجه نمیدهد و با هلاکت ایشان سایر اشیا را مدد بقا نمیدهد چه اینها بطفیل وجود انسان خلعت
وجود پوشیده اند و بجهة منافع و راحت ایشان پای در عالم نهاده اند چنانچه خداوند میفرماید خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ
جَمِيعًا و نیز میفرماید بعد از ذکر فواکه و اشجار و چراگاه مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ بلکه مدار تعیش اینها نیز بجهة مقدار
دانشی است که دارند با آنچه ایشان را نفع دهد از مأکولات و با آنچه بآن دفع کنند از خود مضرت و اذیت دشمنان
خود را و با گرفتن این معرفت از ایشان ساعتی زنده نمانند و از وجه اول ظاهر میشود سر استغفار هر چیز برای طالب علم چنانچه در اخبار
متواتر است و سر اینکه پاره از حیوانات با نهایت حقارت و خواری و پستی رتبه و مقام بسبب اندکی از علم و قلیلی از
معرفت و عمل محترم و معتبر شده اند بلکه از انسان جاهل که مقامش اعلی بود بمراتب مقدم و اشرف شوند چنانچه سگ که با
خباثت فطری و نجاست ذاتی بجهة یاد گرفتن دو سه چیزی که رفتن بسوی شکار باشد هر گاه او را بفرستند و برگشتن بسوی
صاحبش هر وقت که او را بخواند و نخوردن از شکاری که گرفته تا صاحبش برسد با قیمت شود و کشته اش پاک و حلال گردد بلکه
بعضی از فقهاء گفتند جای گزیدن او را هم لازم نیست بشویند با جمع نبودن شرایط ذبح و ذبیحه انسان که جاهل باشد بشرایط آن
مردار و نجس است ع ببین تفاوت ره از کجا است تا بکجا فی در کافی از جناب رضا علیه السلام مرویست که
فرمود نخورید قبره را و فحش ندهید او را و نزنید او را با طفال که بازی کنند با او بجهة اینکه زیاد تسبیح میفرستد و تسبیح او این
لَعَنَ اللهُ مُبْغِضِي آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فی ذکر روایت دیگر فرمودند که میگوید در آخر تسبیحش این را
وَاَيْضًا در آن کتاب و کتاب خصال از داود رقی مرویست که گفت نشسته بودیم خدمت جناب صادق علیه السلام
که گذشت مردی و در دستش پرستوکی بود که کشته بود پس حضرت بسرعت برخواست بسوی او تا آنکه گرفت آنرا از دستش
پس انداخت آنرا بر زمین و فرمود آیا عالم شما امر کرد شما را باین یا فقیه شما خبر داد مرا پدرم از جدم که رسول خدا
صلی الله علیه و آله نهی فرمود از کشتن شش چیز زنبور عسل و ضفدع و هدهد و صرد و پرستوک اما مگس عسل

قبره چکاوک است

غوک و بترکی قورباغه گویند

در ستایش دانش و نعت علم و معرفت

پس او میخورد و پاکیزه و میگذارد پاکیزه و او است که خدای وحی کرده باو که نداء من است و نداء انس و آله و نیز پس بدرستیکه مردم بقحطی
افتادند در عهد سلیمان ع پس برای استسقاء بیرون رفتند پس دیدند موری را که بر پا ایستاده و دستها باسمان بلند کرده
و میگوید بار خلقیم از آفریده های تو و بی نیاز نیستیم از فضل تو پس روزی بده ما را از نزد خود و نگیر ما را بمعاصی سفهاء بنی آدم
پس حضرت فرمود برگردید که باران داده شد شما را خداوند بدعای غیر از شما و اما ضفدع پس چون آتش شعله گرفت بر جناب
ابراهیم علیه السلام حشرات زمین شکایت کردند بخداوند و اذن خواستند در ریختن آب بر آن پس خداوند اذن نداد مگر بضفدعها
پس دو ثلث او را آتش سوزاند و یک ثلث او باقی ماند و اما هدهد پس دلیل آن جناب بود بسوی ملک بلقیس و اما صرد
پس راهنمای جناب آدم ع بود از بلاد سراندیب تا بلاد جده و اما پرستوک پس بدرستیکه چرخ گرفتنش در هوا بجهت حسرتی است که آل
بر اینچه کردند با اهل بیت محمد علیهم السلام و تسبیح او خواندن الحمد لله رب العالمین است آیا نمی بینید او را که میگوید و لا الضالین
و ایضاً از آنجناب از پدرش روایت نموده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود وصیت کنید برای پرستوک
خوبی را پس بدرستیکه او مأنوس ترین مرغان است بانسان پس فرمود آیا میدانید چه میگوید پرستوک هنگامیکه میکند ترنم
میگوید بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین تا اینکه خواند فاتحه را پس چون بآخرش برسد ترنم کند
با و میگوید و لا الضالین و حضرت و لا الضالین را با مد حکایت فرمود و ایضاً از داود رقی روایت کرده که
گفت نشسته بودم در خانه ابی عبدالله علیه السلام پس نظر کردم بسوی کبوتر راعبی که میخواند مدتی دراز پس نظر کرد بسوی من
ابو عبدالله علیه السلام و فرمود ای داود آیا میدانی چه میگوید این طیر عرض کردم نه فدای تو شوم فرمود نفرین میکند بر
قتله حسین علیه السلام پس نگاه دارید او را در خانهای خود و فیه از آنجناب روایت نموده که هر که خواهد مرغی در
خانه نگاه دارد پس نگاهدارد ورشان را پس بدرستیکه او ذکر خدا از همه بیشتر کند و تسبیح بیشتر فرستد و او مرغیست که دوست
میدارد ما اهل بیت را و در اخبار بسیار مدح خروس سفید و امر بنگاهداشتن او در خانه وارد شده بجهت معرفت او باوقات
نماز و آگاه کردن او انسان را در آن زمان و گفتن او در ذکرش اذکروا الله یا غافلین و نیز قباحت جهل که آدمی را
از سگی پست کند و تعلم از خروسی و آوازه و شرح شعور و معرفت و اذکار حیوانات در مقام خود از باب ششم خواهد شد
ان شاء الله تعالی **چهارم** جمله از آیات شریفه مثل آیه مبارکه اَللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمٰوٰاتٍ وَمِنَ
الْاَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْاَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَاَنَّ اللّٰهَ قَدْ اَحَاطَ
بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا خدا آنکه آفرید هفت آسمان را و از زمین مانند آن به تنزل فرود می آید امر خود را میان آنها تا بدانید
که خداوند بر همه چیزی توانا است و بدانید که هر آینه خداوند احاطه دارد به همه چیز از راه دانش و علمش فرو گرفته همه چیزی را
از ظاهر این کلام مستفاد میشود که غرض از خلقت آسمانها و زمینها [illegible] معرفت قدرت و علم
الهی است و چون برگشت تمام صفات [illegible] غایت
خلقت علم توحید و معرفت حضرت ربانی است [illegible] کنت کنزا مخفیا

در فضیلت صفت علم ودانائی ومدح عالم

فأحببت أن أعرف فخلقت الخلق لكي أعرف من گنجی نهانی بودم پس خوش داشتم که شناخته شوم پس آفریدم جهانیان را
تا شناخته شوم واز برای شرافت علم همین آیه کافی است و آیه دیگر اول سوره علق که اول سوره ایست که نازل شده
اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ
عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ بخوان بنام پروردگارت یا نام پروردگارت آنکه آفرید آفرید انسان را از خون بسته
از نطفه گندیده بخوان وحال آنکه پروردگار تو کریم تر است از همه آنکه آموخت آدمی را علم یعنی نوشتن یا بتوسط قلم او را
بیان آموخت آموخت انسان را چیزی که نمیدانست واز چند وجه اشاره بشرافت علم شده اول آنکه بمقام
شمردن نعمتها پس از نعمت وجود نعمت علم را بیان فرموده واگر اشرف از او نعمتی بود سزاوارتر بود بذکر بعد از او دوم
آنکه در این آیات ذکر از اول مرتبهٔ انسان شده که پست ترین مراتب او است واز آخر حالش که مقام دانائی باشد
پس بایست بالاترین مراتب او باشد نظر بمقابل انداختن این دو چه گویا فرمود تو در بدایت امر در چنین مقام پستی بودی
وحال بچنین مقام عالی رسیدی واگر فوق آن درجه بود ذکرش مناسب تر بود سیم آنکه در بخشیدن گوهر علم ذات
مقدس خود را بصفت اکرمیت یاد فرموده اشاره باینکه این صفت از روی آن موهبت است پس ناچار نعمت
علم از همه نعم اعلی باشد وگرنه اکرمیت بغیر او متحقق شود چون ذکر نشده باینها شد چهارم آنکه بذکر نعمت وجود وعلم
اکتفا فرموده اشاره باینکه با وجود آمدن این دو نعمت تمام ودر جنب آن سایر نعم را وقعی نه ونظیرش آیه مبارکه
الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ از ابتدا کردن سوره باسم شریف الرحمن دانسته میشود که
در مقام ذکر نعمتهاست ومصدق این تکرار آیه مبارکه فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ تا آخر سوره وتعلیم قرآن را که اشرف
وانفع واکمل وجامع طرق علوم است بر همه مقدم داشت وپس از ذکر نعمت خلقت تعلیم بیان را که معرفت منافع
ومضار دنیا وآخرت است ذکر فرموده وبر ناقد مخفی نیست که در این ترتیب چه مقدار اعتناء بشأن علم شده و آیه
مبارکه إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ ودر جای دیگر است سَيَذَّكَّرُ مَنْ يَخْشَى هر که از خدای ترسد
پند گیرد ونصیحت را اثر کند وجز علما کسی نترسد پس تذکر که مفتاح راه نجاتست مخصوص ایشان خواهد بود وآیات
که دلالت میکند بر امر بسؤال زیادتی علم وتعلم از علماء ومذمت جهل وپناه بردن انبیاء بخداوند از دخول در زمرهٔ
جاهلین وسرزنش کردن ایشان مکذبین خود را بجهل که سبب تکذیب ایشان شده وصورت نگرفتن معصیتی مگر بعد از
جهل بیکی از امور که با یقین بآنها هرگز متحقق نشود وچنانچه گذشت بسیار است پنجم اخبار بسیار وبذکر بعضی قناعت
کنیم کافی امالی شیخ طوسی ره وغیره مرویست از جناب رضا علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمودند
طلب علم واجب است بر هر مسلمانی پس طلب نمائید علم را از محلش واقتباس نمائید آن را از اهلش بدرستیکه برای
خداوند علم را یاد دادن حسنه است وطلب نمودنش عبادت است ومذاکره نمودنش ثواب تسبیح دارد وعمل
کردن باو جهاد است در راه خدا وتعلیمش بآنکه نداند صدقه است وباهلش عطا نمودن موجب قرب بخداست

دربزرگی خصلت علم و دانش

زیراکه بعلم دانسته میشود حلال و حرام الهی و هویدا میکردد راه بسوی بهشت و او است مونس در وحشت و همراه
غربت و وحدت و همزبان در تنهائی و خلوت و راهنما در حال شادی و کربت و سپر برای دفع دشمنان و زینت نزد
دوستان خداوند جمعی ابرای علم بلند مرتبه خواهد کرد و میکرداند ایشان را پیشوایان در خیر که مردم به ایشان [illegible]
هدایت یابند و به رای ایشان عمل نمایند و ملائکه رغبت کنند در دوستی ایشان و بال خود را بر ایشان مالند و در نمازها
بر ایشان برکت فرستند و بر ایشان استغفار نمایند هر تری و خشکی حتی ماهیان و حیوانات دریا و درندگان [illegible]
صحراها و بدرستیکه علم زندگانی دلها است از جهالت و نور دیدها است از ظلمت و قوت بدنها است [illegible]
بنده را بمنازل برگزیدگان و در می آورد شان در مجالس نیکوکاران و در درجات عالیه در دنیا و آخرت و تفکر [illegible]
برابر است با روزه داشتن و مدارسه و مباحثه اش ثواب نماز گذاردن دارد به علم اطاعت و بندگی خدا میشود و [illegible]
صله رحم کرده میشود و حلال و حرام دانسته میشود و علم پیشوای عمل است و عمل تابع او است علم را الهام مینماید بسعدا [illegible]
و محروم میکرداند او بدبختان پس خوشا حال آنکه بهره خود را از او گرفته و محروم نشده باشد **ق** فرمود عالم در میان جهال [illegible]
زنده است در میان مردگان **ف ک د** امالی صدوق از آنجناب مرویست که فرمود چون مؤمن بمیرد و بگذارد [illegible]
که در آن علمی باشد میکردد آن ورقه در روز قیامت پرده میان او و آتش و عطا فرماید او را خداوند به هر حرفی [illegible]
در آن شهری وسیع تر است از دنیا به هفت مرتبه **ف ک د** بصائر الدرجات از آن جناب مرویست که فرمود [illegible] عالم [illegible]
مثل فضل ماه است بر سایر نجوم **ف ک د** روایت دیگر فرمود مثل فضل آفتاب است بر ستارها و فضل [illegible] بر غیر عابد مثل فضل
ماه است بر ستارها **و از** جناب باقر علیه السلام روایت نموده که عالمی که منتفع شوند بعلم او بهتر است از [illegible]
عابد **و از** جناب صادق علیه السلام روایت نموده که می آید عالم پیش از عابد در مکانی رفیع بمسافت پانصد سال
ف فاپز از آن جناب روایت نموده که یک عالم افضل است از هزار عابد و هزار زاهد **ف فاپز** فرمود یک رکعت
نمازی که میکند فقیه بهتر است از هفتاد هزار رکعتی که عابد میکند **و ایضا** از معویة بن وهب روایت نموده
گفت از آن جناب سؤال کردم از دو مرد که یکی از آن دو فقیه است و روایت کننده اخبار و دیگری عابد و نیست
برای او مانند احادیث آن عالم فرمود راوی حدیث که با بصیرت باشد در دین بهتر است از هزار عابدی که [illegible]
در روایت **و از** جناب سجاد علیه السلام روایت نموده که یک [illegible] با بصیرت در دین [illegible] است [illegible]
از هزار عابد **ف** حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر شریف خود روایت کرده که [illegible] صلی الله علیه و آله فرمود
که خدای عز و جل تحریص کرده بر نیکی یتیمان بجهت جدا بودن ایشان از پدران خود پس کسی که محافظت کند ایشان را
محافظت کند او را خداوند و هر که اکرام کند ایشان را اکرام کند او را خداوند و هر که دست کشد بر سر یتیمی [illegible]
خدا برای او در بهشت بهر موئیکه از زیر دستش میل رود قصری وسیع تر از دنیا [illegible]
مایل است باو نفوس و لذت میبرد از او چشمها و ایشان [illegible] و امام علیه السلام [illegible] جاهل [illegible]

[illegible] و دعا میکنند و برای [illegible] عالم [illegible]

در شرافت صفت علم

یتیم یتیمی است که جدا شود از امام خود و قادر نباشد بر رسیدن بخدمتش و نداند که حکم خود را در آنچه مبتلا میشود باو از احکام دین
هان که هر که از شیعیان ما دانا است بعلوم ما این جاهل بشریعت ما که جدا شده از مشاهده ما یتیمی است در دامن او پس هر که
او را هدایت کند و ارشاد نماید و یاد دهد باو احکام ما را با ما است در رفیق اعلی خبر داد مرا این پدرم از پدرانش از رسول خدا
صلی الله علیه و آله ق امام ع فرمود حاضر شد زنی در نزد صدیقه فاطمه زهرا علیها السلام و گفت مادری دارم ناتوان
و چیزی از امر نماز بر او مشتبه شده و مرا فرستاده بسوی شما که بپرسم پس حضرت جواب آن را گفت پس سؤال دیگر کرد
جواب داد پس سؤال سیم کرد جواب داد تا اگر سؤال را بده رساند جواب داد پس آن زن از زیادی سؤال شرمنده شد
و گفت گران نشوم بر تو ای دختر رسول خدا فرمود سؤال کن از آنچه خواهی آیا دیدی کسی را که خود را کرایه دهد یکروز برای بالا
رفتن به بامی با بار سنگین و کرایه او صد هزار اشرفی است آیا سنگینی دارد بر او عرض کرد نه فرمود کرایه کردم من برای هر مسئله
به بیشتر از پر شدن از زمین تا عرش از لؤلؤ پس سزاوارترم باینکه گران نشود بر من ق حضرت امام حسن علیه السلام فرمود
فضیلت کسی که تکفل کند جاهلان شیعیان ما را و امور مشتبه را بر ایشان واضح گرداند بر کسیکه یتیمان دیگر را آب و طعام ده
دهد مثل فضیلت ماه است بر سها که مخفی ترین ستارها است ق حضرت حسین بن علی علیهما السلام فرمود هر که متکفل یا
یکی از شیعیان ما شود در غیبت ما و از علوم ما که باو رسیده او را هدایت کند و در علوم ما با او مواسات کند خداوند عالمیان
او را ندا کند که ای بنده کریم که مواسات کردی من سزاوارترم بکرم کردن از تو ای ملائکه در بهشت بهر حرفی که تعلیم کرده هزار
هزار قصر باو دهید و در آن قصرها آنچه مناسب آنها است از نعمتها برای او مقرر سازید ق حضرت علی بن الحسین
علیهما السلام فرمود که حق تعالی وحی نمود بحضرت موسی که ای موسی مردم را دوست من گردان و مرا دوست ایشان کن
گفت خداوندا چه کنم که ایشان چنین شوند فرمود که بیاد ایشان آور نعمتهای مرا تا مرا دوست دارند بدرستیکه اگر یک کس از آنکه
از درگاه من گریخته باشد یا از ساحت عزت من گمشده باشد بسوی من برگردانی بهتر است برای تو از صد ساله عبادت
که روزها روزه باشی و شبها بر پا ایستاده باشی موسی ع گفت این بنده گریخته کدام است فرمود گناهکاران و آنانکه
که فرمان من نمی برند پرسید که گمشده کیست فرمود جاهل به امام زمانش پس بشناسانند باو امامش را یا غایب از
امامش بعد از شناختن که جاهل باشد بشریعت دین او پس بشناسانند باو شریعت را و آنچه باو عبادت کند پروردگار
خود و برسد بسبب آن بخشنودی او ق حضرت سجاد علیه السلام فرمود بشارت دهید علمای شیعیان ما را به
ثواب عظیم و جزای فراوان ق حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود یک فقیه که نجات دهد یتیمی از یتیمان ما را
که جدا شده اند از ما و از مشاهده ما به یاد دادن او آنچه را محتاج است باو گرانتر است بر شیطان از هزار عابد زیرا که
همت [illegible] نجات نفس خود است و عالم با داشتن همت نفس خود همت نفوس بندگان و کنیزان خدا را دارد که از دست
[illegible] ایشان اتباع او نجات دهد و از اینجهت افضل است از هزار هزار عابد ق حضرت امام محمد تقی علیه السلام
فرمود اگر متکفل شود ایتام آل محمد را که جدا شده اند از امام خود و افتاده اند در حیرت جهل و گرفتارند در دست

در منقبت صفت علم و دانش

شیاطین و در دست ناصبیهای از دشمنان ما پس نجات دهد ایشان را از آنها و بیرون آورد ایشان را از حیرتشان
و غالب شود بر شیاطین به برگردانیدن وسوسه‌شان و مقهور کند ناصبیها را به براهین پروردگار و ادلهٔ ائمهٔ ایشان هر آینه
برتری کنند در نزد خداوند بر بندگان به مقامهای اعلی که بیشتر است از فضل آسمان بر زمین و عرش بر کرسی و حجب بر آسمان و فضلشان
بر عابد مانند فضل ماه است بر مخفی‌ترین ستاره‌ها که در آسمان است ق حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود
می‌آیند علمای شیعیان که رسیدگی میکنند امور ضعفای دوستان و اهل ولایت ما را روز قیامت نورها میدرخشد
از تاجهای ایشان بر سر هر یک تاج کرامتی است که پراکنده کرده نورها را در عرصات قیامت و مسافت دوری از عرصات
سیصد هزار سال است و شعاع تاجهای ایشان پراکنده است در تمام آنها پس باقی نمی‌ماند در آنجا یتیمی که متکفل
شده اند او را و از تاریکی جهل وا نمودند او را و از حیرت گمراهی بیرون آوردند او را مگر اینکه در آویزد به شعبه از نورهای آنها
پس بلند کند ایشان را بسوی بالا تا اینکه ایشان را محاذی اعلای بهشت کنند پس فرود آرد ایشان را در منزلهایی که مهیا
ایشان مهیا شده در همسایگی استادان و معلمان ایشان و در محضر ائمهٔ ایشان که میخواندند علما ایشان را بسوی ایشان و نمی‌ماند
احدی از ناصبیان که برسد با و شعاع آن تاجها مگر اینکه کور شود چشمانش و کر شود گوشهایش و لال شود زبانش و سخت‌تر شود بر
ایشان از شعله‌های آتش پس بردارد ایشان را تا برساند بزبانیه پس بیندازد ایشان را در قعر دوزخ ق و ایضاً در آن کتاب
شریف است که روزی جمعی از موالیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام در خدمت آن جناب حاضر شدند و عرض کردند
یا ابن رسول الله همسایه داریم ناصبی اذیت میکند ما را و محاجه میکند با ما در تفضیل اولی و دومی و سیمی بر امیر المؤمنین علیه السلام
و برای ما ادله میآورد که نمیدانیم چگونه است جواب و بیرون رفتن از عهدهٔ آنها فرمود من میفرستم بسوی شما کسی را که عاجز
کند او را و کوچک کند قدرش را در نزد شما پس خواند یکی از شاگردان خود را و فرمود مرور کن با این جماعت در جایی که جمع شوند
و سخن میگویند پس گوش کن کلام ایشان را پس از تو خواهش کنند سخن گفتن را پس تکلم نما و ساکت کن آن شخص را و باقی نگذار
برای او چیزی باقی نگذار پس آن مرد رفت و حاضر شد در آن موضع و حاضر شدند تا ناوقتی که گفت با آن مرد و او را عاجز کرد
چنانکه ندانست در آسمان است یا زمین آن جماعت گفتند که چنان سروری بر ما رو داد که نداند آن را بجز خداوند و داخل شد بر آن مرد
و متعصبین برای او از حزن و غم بقدر سرور ما پس چون برگشتیم و نزد امام علیه السلام فرمود آنچه در آسمانها پیدا شد از طرب و فرح
بشکستن این دشمن خدا بیشتر است از آنچه در نزد شما بود و آنچه در محضر شیطان و سرکشان اتباع او پیدا شد از غم و اندوه
بدتر بود از آنچه در محضر آنها پیدا شده و تحقیق که رحمت فرستادند و ثنا گفتند بر این بندهٔ شکننده او ملائکه سموات و حجب و کرسی
و قبول کرد خداوند دعای ایشان را و بزرگ کرد ثواب او را ق شیخ شهید ره در منیة المرید روایت کرده که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود ای مردم بدانید کمال دین طلب علم است و عمل بآن بدرستیکه طلب علم واجب‌تر است از طلب
مال بدرستیکه مال تقسیم شده و برای شما در عهده گرفته تقسیم کرده آن را عادلی میان شما و ضمانت کرده برای شما و وفا
خواهد کرد برای شما و علم ذخیره است در نزد اهلش پس طلب کنید او را ق ایضاً فرمود کفایت میکند در شرف علم اینکه

در بزرگی صفت علم و معرفت

ادّعا میکند او را کسیکه پیدا اندا او را و مسرور میشود اگر با او نسبت دهند و کفایت میکند در مذمّت جهل اینکه بیزاری میجوید از او
کسیکه دارا او است **وایضاً** فرمود به کمیل بن زیاد ای کمیل علم بهتر است از مال علم ترا محافظت میکند و تو محافظت میکنی
مال را و علم حاکم است و مال محکوم و مال را خرج کردن کم میکند و علم زیاد میشود به انفاق **وایضاً** فرمود علم بهتر است
از مال به هفت جهة اوّل آنکه علم میراث انبیا است و مال میراث فرعونها دوّم علم کم نمیشود بدادن و مال کم میشود سیّم
مال محتاج است بحافظ و علم صاحبش را حفظ میکند چهارم علم در کفن داخل میشود یعنی با صاحبش هست و مال باقی
میماند پنجم مال پیدا میشود برای مؤمن و کافر و علم جز برای مؤمن نباشد ششم جمیع مردم محتاجند بعالم در امر دین خود و هم
محتاج نیستند بصاحب مال هفتم علم قوّت میدهد صاحبش را بر مرور بر صراط و مال مانع میشود او را از گذشتن **وایضاً**
فرمود قیمت هر کس مقدار دانائی او است **ف** شیخ محدث جلیل شیخ یوسف بحرینی در کتاب انیس المسافر روایت نموده
که چون خوارج شنیدند که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرموده من مدینهٔ علم و علی علیه السّلام باب او است رشک بردند بآن
جناب پس ده نفر از رؤسای ایشان جمع شدند و گفتند سؤال میکنیم هر یکی از ما از علی علیه السّلام یک مسئله تا به بینیم که چگونه جواب
میدهد ما را پس اگر جواب داد همهٔ ما را به یک جواب میدانیم علمی ندارد پس یکی از ایشان وارد شد بر آن حضرت و گفت یا علی علم
افضل است یا مال فرمود علم افضل است عرض کرد چرا فرمود زیرا که علم میراث انبیا است و مال میراث قارون و
هامان و فرعون و عاد و شدّاد پس رفت و اینجواب را برفقا گفت دوّمی آمد همان عرض را کرد همان جواب را شنید از
دلیل پرسید فرمود چونکه مال را تو محارست میکنی و علم ترا محارست میکند رفت و سیّمی آمد و همان قسم سؤال کرد
فرمود بجهة آنکه برای صاحب مال دشمن بسیار است و برای صاحب علم دوست فراوان است چهارمی آمد در جوابش
فرمود مال را اگر تصرّف کنی کم میشود و علم به تصرّف زیاد میشود و در جواب پنجمی فرمود صاحب مال خوانده میشود باسم لئامت
و بخل و صاحب علم نام برده میشود باعظام و تکریم و در جواب ششمی فرمود بر مال خوف بردن دزد است و علم از این خوف
ایمن است و در جواب هفتمی فرمود مال بمرور زمان مندرس میشود و برای علم اندراس و کهنگی نیست جواب هشتمی از
نسخه ساقط بود و در جواب نهمی فرمود مال قلب را سخت میکند و بعلم دل منوّر میشود و در جواب دهمی فرمود صاحب مال
تکبّر میکند و خود را بزرگ میشمارد و بسا هست مدّعی ربوبیّت میشود و علم صاحبش را ذلیل و مسکین و خاشع میکند
پس آن جماعت گفتند راست فرموده خدا و رسولش شکّ نیست در اینکه علی علیه السّلام باب تمام علوم است پس
حضرت فرمود والله اگر سؤال میکردند از من جمیع خلایق مادامیکه زنده بودم ملول نمی شدم و هر آینه جواب میدادم هر یک
از ایشان را بجوابی غیر از جواب دیگری تا آخر دهر **ف** در کتاب منیه از حضرت سجّاد علیه السّلام روایت نموده که فرمود
اگر بدانند مردم که چه چیز است در طلب علم هر آینه طلب میکنند او را هر چند به ریختن خونها و فرو رفتن در گردابها باشد
بدرستیکه خدا وحی نمود بدانیال که مبغوض ترین بندگان نزد من جاهلی است که سبک شمارد حقّ اهل علم را و ترک
کند پیروی ایشان را و محبوب ترین بندگان نزد من پرهیزکار طالب ثواب ملازم علماء تابع حکما است **ف** از

ومنفعت مال تمام میشود و بتمام شدن مال و عالم حاکم است و مال محکوم ای کمیل مردند خزینه دارهای اموال با آنکه زنده‌اند
و علما باقیند مادامیکه دنیا باقی است جثه‌شان ناپیداست اما امثال ایشان در دلها موجود فی کتاب خصال
از آن جناب مرویست که قوام دین و دنیا بچهار نفر است به عالمی که علمش را استعمال کند و به غنی که بخل نورزد به زیادی مالش
بر اهل دین خدا و به فقیری که نفروشد آخرتش را بدنیا و به جاهلی که تکبر نکند از طلب علم پس اگر عالم کتمان کرد علم خود را و بخل
ورزد غنی بمالش و فروخت فقیر آخرت را بدنیا و تکبر کرد جاهل از طلب علم دنیا واپس گردد بسوی پشت خود فی آن از جناب
سجاد علیه السلام روایت نموده که چون طالب علم نزدش می‌آمد میفرمود مرحبا بوصیّهٔ رسول خدا صلّی الله علیه و آله آنگاه
میفرمود طالب علم هرگاه از منزلش بیرون رود نمیگذارد پایش را بر هیچ خشک و تری از زمین مگر آنکه تسبیح میکنند برای او
تا زمین هفتم فی منیهٔ شهید ثانی ره از حضرت رسول صلّی الله علیه و آله مرویست که فرمود هرکه میخواهد نظر کند
به آزادکردهای خداوند از آتش پس نظر کند بطالبین علم قسم بآنکه جانم بکف قدرت اوست هیچ متعلمی تردد نمیکند در در خانهٔ
عالمی مگر آنکه بنویسد خدای تعالی برای او بهر قدمی شهری در بهشت و راه میرود بر زمین و او استغفار میکند برایش و صبح میکند
و شام میکند در حالتیکه آمرزیده است و شهادت میدهند ملائکه که او از آزادکردهای خداست از آتش فی ایضا فرمود
هرکه علم طلب کند چنانست که در روز روزه دارد و در شب بپا ایستد و یک باب از علم را که آموخت بهتر است برای او از
اینکه کوه ابوقبیس طلا باشد و آن را در راه خدا انفاق کند و ایضا فرمود کسی را که مرگش در رسد و او در طلب علمی باشد که
زنده کند بآن اسلام را میان او و انبیاء یک درجه است در بهشت و ایضا فرمود فضل عالم بر عابد به هفتاد درجه است
که میان هر دو درجه بقدر دویدن اسب باشد هفتاد سال زیرا که شیطان بدعت میگذارد بجهت مردم عالم آن را می‌بیند
و نهی میکند و عابد روی آورده بعبادت خود و ایضا فرمود فضل عالم بر عابد مثل فضل من است بر ادنای شما
بدرستیکه خداوند و ملائکه‌اش و اهل آسمانها و زمین حتی مورچه در سوراخش و حتی ماهی در دریا رحمت میفرستند بر یاددهندهٔ مردم
خیر را و ایضا فرمود کسیکه بجهت طلب علم بیرون میرود در سبیل خداست تا برگردد ف فرمود کسی که بیرون میرود
بجهت طلب تحصیل بابی از علم که برگرداند بآن باطلی را بسوی حق یا گمراهی را براه هدایت این علم او مانند عبادت چهل ساله
اوست و ایضا حضرت امیر علیه السلام فرمود اگر خداوند هدایت کند بدست تو یک نفر را بهتر است برای
تو از دنیا و آنچه در آنست و ایضا فرمود رشک نتوان برد مگر بدو نفر یکی آنکه خداوند باو مالی داده و مسلط کرده
او را بر آن که در راه حق تمامش کند و دیگری آنکه خداوند باو حکمت عطا فرموده بآن حکم میکند و بمردم می‌آموزد
و ایضا فرمود خواب عالم بهتر است از نماز با جهل و ایضا فرمود یک فقیه سخت‌تر است بر شیطان
از هزار عابد و ایضا فرمود هرکه در علم و عبادت نشو و نما کند تا بزرگ شود خداوند در قیامت باو ثواب
هفتاد و دو صدیق میدهد و ایضا فرمود هیچ کس صدقه نداده بمثل علمی که او را نشر کرده ف فرمود هدیه
نفرستاده مسلم بسوی برادرش هدیهٔ بهتر از کلمهٔ حکمت که بآن زیاد کند خداوند هدایت او را و برگرداند او را از هلاکت

در فوائد وجود علماء و اهل دانش

کننده ق فرمود هر که صبح بمسجد رود و اراده نکند مگر آنکه یاد گیرد خیری را یا یاد دهد آن را برای او است اجر یک عمره
کننده که عمره اش تمام باشد و هر که شام بمسجد رود بهمان قصد برای او است اجر یک حاجی که حجش تمام باشد و از
صفوان بن غسّان روایت کرده که بخدمت آنحضرت مشرف شدم و آن جناب در مسجد تکیه کرده بود بر برد قرمزی پس
گفتم یا رسول الله آمدم بجهة طلب علم فرمود مرحبا بطالب علم بدرستیکه طالب علم را ملائکه ببالهای خود می پوشند آنگاه
پاره از آنها بال خود را بابال بعضی ترکیب میکنند تا اینکه میرسند باسمان دنیا بجهة محبت ایشان بآن چیزیکه او طلب کند
ق فرمود بهترین صدقه آنست که مرد علمی تحصیل کند آنگاه ببرادرش تعلیم کند ق فرمود عالم و متعلم شریکند در اجر
و خیری در سایر مردم نیست د وم هر از اسباب بزرگ شدن شخص در نظر انسان رسیدن نفع و احسان آن
از آن شخص به ناظر و فرو گرفتن نعم و فوائد آنست مراین را و بزرگی آن نعمت و فایده و کوچکی او و کثرت نفع و کمی او
و استدامه احسان و انقطاع او متفاوت شود عظمت و بزرگی در نظر پس هر که احسانش بزرگتر و زیادتر و با دوام تر با
عظمت و بزرگیش در نظر آنکه مورد احسان او است بیشتر باشد و اگر این مراتب در دنیا و برزخ و آخرت هر سه باشد عظمت
بالا رود و بجهة آنکه انسان در خود قوه بیرون آمدن از عهده لوازم احترام و تعظیم او نه بیند و بالفطره مردم مجبولند در سلوک با یکدیگر در
معاشرات خود از روی این قانون و اگر گاهی تخلف شود از روی نادانی بآن نفع یا قدر و مقدار او است و از مثل معروف
الْإِنْسَانُ عَبِيدُ الْإِحْسَانِ و از کلمات حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است که احْتَجْ إِلَى مَنْ شِئْتَ فَكُنْ
أَسِيرَهُ وَاسْتَغْنِ عَمَّنْ شِئْتَ فَكُنْ نَظِيرَهُ وَأَفْضِلْ عَلَى مَنْ شِئْتَ فَكُنْ أَمِيرَهُ خود را محتاج هر کس کردی اسیر
او ئی و از هر کس بی نیاز شدی مانند او ئی و بهر کس احسان کردی امیر او ئی و مشاهد است که محتاج بتوهم رسیدن نفع جزئی او
صاحب مال و ثروت را تعظیم کند و اگر بآن منفعت برسد بر تعظیم بیفزاید و بزیادی او زیاد کند و نفس خویش را در جنب او
خوار و حقیر شمارد و خود را در احترام او بی اختیار بیند بلکه آنانکه فی الجمله ربط و انتسابی بآن منعم دارند در نظر او بزرگ نمایند و بر اهل
انصاف واضح است که احسان هیچ کس در رتبه احسان علماء نرسد و هیچ نفعی به بزرگی نفع ایشان نشود اما در امر دین پس واضح آ
که پیوسته روزی خور خوان نعمت ایشانند و اما در آخرت پس گذشت که ایشان بعد از انبیاء علیهم السلام اند شفاعت نمایند و اما در امر
معاش پس دانستی که مدار آن بر مقدار دانش ارباب صنایع و حرف است که بی آن زندگی صورت نگیرد و هر آنچه علماء از زبان
شرع انور دستور العمل دهند از قانونها که در آن حفظ مال و نفس و ناموس و عقل است و همیشه در شدائد و بلاها گشودن
عقدها و رفع ابتلا بدست ایشان بوده چنانچه قوم جناب یونس ع با نزول عذاب بسبب وجود یک عالم و نه پیراو از آن بلای
عظیم رستند و مختصر آن قصه بروایت عیاشی از حضرت ختمی مآب صلّی الله علیه و آله چنانست که فرمود جناب
یونس ع درنگ کرد در میان امت خود و میخواند ایشان را به ایمان بخدا و تصدیق و پیروی او سی و سه سال پس ایمان
نیاوردند باو و متابعت نکردند او را از قومش مگر دو مرد یکی روبیل دیگری تنوخا و روبیل از اهل بیت علم و حکمت و خانواده
نبوت بود و با آن جناب رفیق بود از آن زمان که هنوز به پیغمبری مبعوث نشده بود و تنوخا مردی ضعیف و عابد و زاهد

و در عبادت خود فرو رفته بود و از علم و حکمت بهره نداشت روبیل صاحب گوسفند بود انها را میچرانید و از انها قوت میخورد
و تنوخا حطابی میکرد و از آن روزی میخورد و روبیل را در نزد یونس منزلتی بود غیر از منزلهٔ تنوخا بجهة علم و حکمتی که داشت
پس چون یونس از ایمان قوم خود مأیوس و ملول شد از خداوند عذاب خواست و خداوند اجابت نمود و بعد از مواعظ
و حکم بسیار وعده داد که عذاب در شوال روز چهارشنبه وسط شهر وقت طلوع آفتاب خواهد رسید پس قوم خود را
خبر ده پس آن جناب مسرور شد و ندانست عاقبت امر را پس تنوخای عابد را ملاقات کرد و از نزول عذاب خبر داد و فرمود
برو و قوم را خبر کن بانچه خداوند وعده فرموده تنوخا گفت بگذار ایشان را در گمراهی و معصیت خودشان تا خداوند هلاک
کند ایشان را پس حضرت فرمود باید برویم و از روبیل مشورت کنیم که او مردی است عالم حکیم از خانوادهٔ نبوت پس رفتند نزد
او و حضرت او را خبر داد بانچه با و وحی شده بود و فرمود ببر ما را تا ایشان را خبر کنیم روبیل گفت برگرد بسوی پروردگار
خود برگشتن پیغمبر حکیم و رسول کریم و خواهش کن عذاب را بردارد از قوم بدرستیکه خداوند از عذاب ایشان مستغنی است و دوستدار
مدارات با بندگان را و این دعوت ترا ضرری نرساند و از مقامت نزد او نکاهد و شاید این قوم با این کفر و انکار روزی ایمان آورند
پس تنوخا گفت وای بر تو ای روبیل بر آنچه اشاره کردی با و و امر نمودی با این کفرشان و انکار پیغمبر خود و نسبت دادن او را
بدروغ و بیرون کردن او را از منزلش و عزم بر سنگسار کردنش روبیل گفت ساکت شو تو مردی عابدی از علم خبر نداری و رو
کرد بآن جناب و گفت اگر خداوند عذاب را نازل کرد بر قوم تو آیا همه را هلاک میکند یا بعضی را و بعضی را باقی میگذارد فرمود بلکه
همه را هلاک میکند و چنین خواستم و در دلم رحمی بر آنها داخل نشده که مراجعت نمایم و مسئلت کنم رد عذاب را از ایشان
روبیل گفت شاید هنگامیکه آثار عذاب پیدا شد توبه و استغفار کنند پس رحم کند ایشان را چونکه ارحم الراحمین است و
عذاب را از ایشان بردارد و پس از آنکه خبر دادی ایشان را از جانب خداوند که در روز چهارشنبه عذاب میفرستد پس در نزد
ایشان کذاب محسوب شوی پس تنوخا گفت وای بر تو کلام عظیمی گفتی پیغمبر مرسل ترا خبر میدهد که خدا با و وحی کرده که
عذاب میفرستد و تو رد میکنی قول خداوند را و شک میکنی در آن و در قول پیغمبر او برو که عملت حبط شد روبیل گفت
رأیت فاسد است پس بآن جناب گفت که اگر عذاب نازل شد و قوم هلاک شدند پیغمبری تو تمام میشود و یکی از آحاد مردم
خواهی شد و صد هزار نفر بدست تو هلاک شوند پس آن حضرت وصیت روبیل را قبول ننمود و با تنوخا بقریه در آمد و قوم را
از آمدن عذاب در وقت مذکور خبر کرد پس قبول نکردند او را و تکذیب نمودند و از قریهٔ خود بیرون کردند آنجناب را بعنف
پس با تنوخا بیرون رفت از قریه و اندکی دور شدند و ماندند در آنجا بانتظار عذاب و روبیل با قوم ماند در قریه تا اگر شوال
داخل شد روبیل بر بالای کوهی بر آمد و با آواز بلند فریاد کرد منم روبیل مهربان بر شما نزد پروردگار خود این شوال است
که داخل شده بر شما پیغمبر شما یونس ع خبر داد که وحی شده که در چهارشنبه وسط شوال عذاب بر شما نازل میشود در وقت
طلوع آفتاب و وعدهٔ که خداوند به پیغمبران میدهد تخلف نمیشود هرگز پس تأمل کنید که چه خواهید کرد پس این کلام
ایشان را ترسانید و در دلشان جا کرد و راسی نزول عذاب پس شتافتند بسوی او و گفتند بچه امر میفرمائی ما را ای

در فوائد وجود علماء

آنحضرت کیست عرض کردم کیستند ایشان فرمود برایشان باد صلوات خدا و رحمتش در حال مرگی و زندگی بُرَید عجلی و زراره وابو بصیر و محمّد بن مسلم **واز** فوائد وجود علماء آنکه ایشانند اسباب دوست داشتن خداوند بندگان را و دوست داشتن ایشان خداوند را و این دو محبّت نهایت سیر سالکین و آخر مراحل رجوع کنندگان بسوی خداوندست **ضبط** شیخ طبرسی ره در کتاب مشکوة الانوار روایت نموده که شخصی خدمت رسول خدا صلّی الله علیه وآله عرض کرد هرگاه حاضر شود جنازه و حاضر شود مجلس عالمی کدام یک محبوبتر است نزد شما که من حاضر شوم بانجا فرمود اگر هست برای جنازه کسی که بروید با او و دفن کنند او را پس بدرستیکه حضور مجلس عالم افضل است از حضور هزار جنازه و از عیادت هزار مریض و از بپا ایستادن بجهة عبادت در هزار شب و از روزه هزار روز و از هزار درهم صدقه دادن بمساکین و از هزار حج سوای حج واجب و از هزار جهاد سوای جهاد واجب که در راه خدا جهاد کنی بمال و جان خود و کجا میرسد این مقامات بحضور عالم آیا نمیدانی که خداوند اطاعت کرده میشود بسبب علم و خیر دنیا و آخرت با علم است و شر دنیا و آخرت با جهل است آیا خبر ندهم شما را از جماعتی که نه انبیا اند و نه شهداء غبطه میبرند در روز قیامت بمنزلت ایشان در نزد خداوند که بر منبرهای نور اند کسی عرض کرد کیستند ایشان یا رسول الله فرمود ایشان آنانند که محبوب میکنند بندگان را در نزد خداوند و محبوب میکنند خداوند را در نزد بندگان عرض کردیم اینکه خدا را محبوب میکنند نزد بندگان دانستیم پس چگونه بندگان را محبوب میکنند نزد خداوند فرمود امر میکنند ایشان را بانچه خداوند دوست دارد و نهی میکنند ایشان را از انچه خداوند مکروه دارد پس هرگاه اطاعت کردند ایشان را دوست میدارد خداوند ایشان را **واز فوائد** وجود علماء مضاعف شدن ثواب نماز است با ایشان چنانچه **شیخ شهید** ره روایت نموده که نماز با عالم در غیر مسجد جامع مقابل هزار رکعت است و در مسجد جامع مقابل صد هزار رکعت **و** همچنین مضاعف شدن ثواب صدقه است بر آنها چنانچه **علامه** طاب ثراه در رسالهٔ سعدیه و ابن ابی جمهور در عوالی اللئالی روایت کرده اند از رسول خدا صلّی الله علیه وآله که صدقه بر عالم باداء آوردی هفت هزار است **و** همچنین رسیدن خیر و رحمت به همنشین ایشان چنانچه در کتاب دعوات بطریق صحیح از جناب صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود خداوند پیغمبران را ملائکه ایست غیر فرشتگان همنشین اهل علم بغیر اهل خود و ملکیست هرچه میبینند از اعمال ایشان پس می نویسند برای هر ثواب عملش را و دوامیکه ایشانند بعضی باکه حاضر شده بود با ایشان و نمی نویسند او را پس پیغمبران خداوند عزّ و جلّ چرا نه نوشتید فلان را با بود با ایشان و حاضر نشد نزد شان پس میگویند ای پروردگار ما بدرستیکه او شریک نشده با ایشان در خیر و سخن نگفت با ایشان بیک کلمه پس خداوند جلیل جلّ جلاله پیغمبران را ای همنشین ایشان نبود پس عرض میکنند آری پس پیغمبران بنویسید او را با ایشان بدرستیکه ایشان قومی اند که محروم نمیشود همنشینشان پس می نویسند او را با ایشان پس پیغمبران بنویسید برای او ثوابی مثل ثواب یکی از آنها **فصل** امالی از آن جناب مرویست که هیچ مؤمنی نمی نشیند نزد عالمی یک ساعت مگر آنکه ندا میکند او را پروردگار نشستی نزد حبیب من قسم بعزت و جلالم که هر آینه بنشانم تو را در بهشت با او و باکی ندارم **فصل** عدة الداعی مرویست از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام که نشستن یک

در فوائد دنیوی و برزخی و اخروی وجود علماء شیعه

ساعت نزد علماء محبوبتر است نزد خداوند از عبادت هزار سال ف ی در کافی و غیره از رسول خدا صلی الله علیه و آله
مرویست که فرمود علما ساداتند و نشستن با ایشان عبادت است ف ی در پارهٔ اخبار نهی رسیده از مجالست
با قاضی عامه مجسمه انگشت ید لعنت او را در رسد پس همنشین او را فرو گیرد و از این معلوم میشود که نشستن با آنکه محل
رحمت است سبب شراکت در آن موهبت است ف ی مرویست که مثل عالم مثل عطرفروش است که در
ملاقاتش اگر از عطرش نخریدی از بوی عطرش معطر خواهی شد ف همچنین رسیدن فیض به نگاه کنندگان با ایشان چنانچه
گذشت از کتاب من لا یحضر که نظر کردن بروی عالم عبادت است ف ی در جامع الاخبار از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله روایت نموده که یک نظر بروی عالم محبوبتر است نزد خداوند از عبادت شصت سال ف ی
عدة الداعی از حضرت امیر علیه السلام روایت کرده که نظر بسوی عالم محبوبتر است نزد خداوند از اعتکاف یکسال
در بیت الله الحرام ف همچنین نظر به در خانهٔ ایشان چنانچه در کتاب مذکور مرویست که خداوند نظر کردن به در خانهٔ
عالم را عبادت قرار داده ف همچنین زیارت ایشان چنانچه در آن کتاب از آن جناب مرویست که زیارت علماء
محبوبتر است نزد خدا از هفتاد طواف دور خانهٔ خدا و بهتر است از هفتاد حج و عمرهٔ پسندیده قبول شده و بلند
میکند خداوند برای او هفتاد درجه و نازل میکند بر او رحمت را و گواهی میدهند برای او ملائکه که بهشت برای او واجب
شده بلکه زیارت ایشان را بدل زیارت ائمه علیهم السلام قرار داده با همه اجرها و خیرها که در آنست چنانچه در کافی
از جناب کاظم علیه السلام روایت کرده که هر کس قدرت ندارد بر زیارت قبور ما پس زیارت کند صلحاء برادران ما را
ف همچنین برداشته شدن عذاب دنیا و برزخ از گناهکاران بسبب وجود علماء چنانچه در مشکوة الانوار شیخ
طبرسی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که هرگاه خداوند نظر کند بسوی اهل قریه که در معاصی اسراف
کردند و در ایشان باشد سه نفر از مؤمنین ندا کند ایشان را که ای اهل معصیت من اگر نبود در شما از مؤمنین دوستی
کنندگان با یکدیگر بسبب جلال من یا برای من یا بجلال الهای من و آباد کنندگان بنماز خود زمین مرا و مساجد مرا
و استغفار کنندگان در سحر از بیم من هر آینه میفرستادم بر شما عذاب خود را پس باکی نداشتم ف ی در کتاب
اثنا عشریه سید محمد عاملی شهیر بابن قاسم معاصر شیخ حر مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که هیچ
عالمی و متعلمی نیست که بگذرد بقریهٔ از قریهای مسلمین یا شهری از شهرهای مسلمین و نخورد از طعام ایشان و نشود
از شهر ایشان و داخل شود از جانبی و بیرون رود از جانب دیگر مگر آنکه بر میدارد خداوند عذاب قبور ایشان را
چهل روز **تنبیه** بر نقادان با بصیرت مخفی نماند که اگرچه از کلمات سابقه معلوم شد که منشاء خیرات نافعه
به بندگان در دنیا و آخرت و سبب رسیدن بمصالح دنیویه و منافع دینیه نعمت علم است که به بنی آدم عطا
شده هرچند پارهٔ از آن که متعلق بامر معاش است در کفار باشد ولکن ممدوح از علم متعلق به زندگی ما بعد الموت است
که زندگی بی آن صورت نگیرد و غیر آن از علم صناعات و حرفها که محصولش اصلاح فضول معاش و بهم آمدن انواع

لذائذ و مشتهیات اکل و شرب و لباس و مسکن و مرکوب و سایر اسباب لهو و طرب است مرغوب و محبوب نیست بلکه
جمله از آن مبغوض و مذموم است و از سیر در احوال انبیاء و اوصیاء علیهم السلام میتوان بدست آورد قسم اوّل را و عمدهٔ آن
علم زراعت و فلاحی و حرفهٔ شبانی است که هیچ پیغمبری نباشد که یکی از این دو شغل مشغول نباشد و مثل نجّاری که شغل جناب
نوح و خیّاطی که شغل جناب ادریس و بنّائی که شغل جناب ابراهیم و زره سازی که شغل جناب داود علیهم السلام بود و غیر
اینها که بر متتبّع پوشیده نیست و چون منفعت عائده به عباد از صاحبان این علوم محدود و موقّت و دنیوی و بی ثبات
و مقدّمه از برای تحصیل معرفت و علم به تکالیف و عمل بآنها است بلکه در مقابل عوض و مزد است پس احترام آنها از آنچه
بمقدار آن منفعت است و امّا نفعی که از علماء دین میرسد پس خود بنفسه مطلوب و محبوب و ثابت و باقی و سبب
نجات از مهالک دنیوی و برزخی و اخروی و مایهٔ نجات از آتش و دخول بهشت و بلندی درجات و رسیدن بمقامات عالیه
و مناصب جلیله و دخول در زمرهٔ شفعاء و صفوف خلّص انبیاء و اوصیاء علیهم السلام است پس آنچه از ایشان میرسد
چیزی است که تمام احتیاج همهٔ خلایق در همهٔ اوقات باو است و بی آن نمیتوان در گروه انسان محسوب شد بلکه دانستن رشتهٔ
تعیّش و زندگی بی آن کسب است و بعد از تدبّر در این و دانستن اکثر وجود ایشان سبب صرف بلاهای عظیمه و رسیدن
الطاف خفیّه و جلیّهٔ الهیّه است معلوم خواهد شد بزرگی مقام و عظمت قدر و منزلت علماء چه اگر خبر پادشاهان و اعاظم و مشاهیر
ابناء زمان را که از روی آن معظّم و محترم و بزرگ و با شأن شده اند با خبر علماء سنجیده شود بقدر محسوس و مقام نسبت
نخواهد رسید پس چگونه روا است که باندازهٔ آن جماعت معظّم و محترم نباشند خداوند شعور و بینشی عطا فرماید که توان میان
نفع و ضرر و خیر و شرّ فرق گذاشت **فصل دوّم** در بیان حقیقت معنی تعظیم و شرح آن و اقسام
احترام و توقیر و هر جا که از جانب شرع انور تکلیف بآن شده و بایست از عهدهٔ آن بر آمد بدانکه تعظیم را چهار مرتبه
و محل است و در هر یکی از آن مراتب برای او احکام و لوازمی است که بایست آن را معمول داشت و گرنه حقیقت
تعظیم صورت نگیرد بلکه در بعضی از اقسام قرین نفاق و مصداق شقاق خواهد بود **اوّل** تعظیم بمال بمقدار استحقاق و
قابلیّت معظَّم و مراد از آن بذل موجود از مال و صرف آنست در آنچه متعلّق بمعظَّم است بنحوی که شایستهٔ او است
و احترام و توقیر در آن باشد از قبیل هدایا و تحف که رعایا و زیر دستان برای سلاطین و اشراف میبرند و در آن ملاحظهٔ
اندازهٔ خود و شأن و مقام آنکه نزد او میفرستند میکنند و مثل خلعتها و جایزها و نشان که حال معمول سلاطین است
از جانب آنها با اهل قلم و سیف بمقدار خدمت و زحمت آنها که بسبب آن مستحق تعظیم شدند پس اگر شخصی از رعایا با قدرت
بر آوردن طبقی از میوهٔ مرغوب برسم هدیه برای سلطان چند عدد میوهٔ گندیده و کرم خورده را در دست گرفته بطرف
سلطان بیندازد مستحق تنبیه و تأدیب خواهد شد پس در تعظیم بمال بایستی ملاحظه شود مقدار مال از کمی و زیادی و
کیفیّت آن از بدی و خوبی و کیفیّت دادن و استعداد خود و اندازهٔ مقام شخص معظّم که باختلال یکی از این
ارکان با تمکّن دادن مال اهانت و تحقیر است و تمیز موارد آن از غیرش در غایت وضوح است و در اخبار

تقسیم زکوة اشاره باین مقام شده که از قبیل جو و گندم و مویز و خرما را بفقرا و مساکین دهند و شتر و گاو و گوسفند را باهل حیا و تعفف **قسم دوم** تعظیم بجوارح بدنیه چون استقبال در هنگام دخول بلد و مشایعت در حال خروج و برخواستن در وقت ورود و مراجعت و ننشستن بی اذن و پیش نیفتادن از او و زبان بسیر و بلند نکردن صدا در نزد او و پیشی نگرفتن در وقت تکلم چنانچه ببعضی از اینها اشاره شده در کتاب و سنت و در فصل آینده خواهد آمد و این نوع از تعظیم بحسب اوقات و اشخاص و بلاد و احوال مختلف میشود و آنچه در هر عصر دایر و شایع شده متبع است مادامیکه مخصوصا در شرع از آن نهی نشده باشد چون رکوع و سجود و تحیة انسانی بقصد تعظیم او بلی اگر ترک این قسم سبب هتک عرض و ریختن آبروی شخص شود باید ترک نشود چه حفظ عرض مثل حفظ دم است در لزوم مراعات آن بقدر امکان و در اینجا تفصیلی است که ذکر آن مناسب کتاب نیست **قسم سیم** تعظیم بزبان و توقیر در بیان بذکر صفات جمیله و افعال حمیده موجوده در معظم با ملاحظه بیرون نرفتن از اندازه که شیوهٔ غلات است و نکاستن از مقدار موجود از آن که سجیهٔ و عادت مقصرین و تبعهٔ عرفی و سنات است در مجالس و محافل که شایسته و سزاوار و سبب برانگیختن فتنه و زیادی عناد و حسد نخواهد شد چه چیز جزئی که مورث شر و راست قبیح و مذموم است و از این نوع است بردن نام او بتعظیم در حضور و غیبت **فی** کافی از جناب کاظم علیه السلام مرویست که چون مرد حاضر است او را بکنیه اسم ببر و چون غایب است اسم او را ذکر کن و همچنین در عنوان مراسلات و در مقام شرح حال یا نقل کلام او در تصانیف چه قلم نایب زبان و ترجمان جنان است **قسم چهارم** تعظیم در قلب یعنی بزرگ دانستن و بزرگ دیدن و به بزرگی یاد کردن و به بزرگی یاد گرفتن شخص معظم را در سویدای قلب و مطمورهٔ دل که از روی آن جوارح خاشع و اعضا متحرک شده و در غایت سهولت در مقام ادای تکالیف گذشته خود برآیند و از بهترین احوال باسانی دست بردارند پس اگر بزرگ دید او را بالنسبة بغیر یعنی دید آثار بزرگی و عزت او را و در غیر مشاهده کند خضوع و ذلت و مقهوریت غیر را در نزد جلال او و به بینایی پی بردن زبون ذلت و خواری خود و بزرگی و قهاری آن برا و مثل آنکه کسی تصور کند شوکت و جلالت پادشاهی که از عظمت و اقتدار و قدرت و قلم رو حکم او بیرون نیست یا اگر بیست سلطان را عالم باحوال و اطوار خود نداند یا اگر داند در خود چیزی نه بیند که سبب رنجش خواطرش باشد یا آنکه بزرگی او گاهی چون برق خاطف از قلبش بگذرد بلی استقرار و ثبات با آنکه بیفا و تمکن نیافته بزرگ گرفتن او در نزد خود و تن زیر بار عظمت او در آوردن چه در جای خود مقرر است که اقرار و تصدیق قلبی بتوحید یا نبوت یا ولایت یا امثال اینها غیر از تسلیم و گردن نهادن در زیر حکم آنست که یکی از چهار ارکان ایمان قلبی است در تشیع این مراتب آثار عظمت از قلب ظاهر نشود و با اجتماع این درجات از تذکر شخص قلب خاضع و بدن خاشع بلکه بزرگی گاهی بجائی رسد که از تصور آن اعضا مرتعش و رنگ زرد و دیده گریان شود و خصوص این مقام از تعظیم در نهایت دشوار است چه آن متوقف است بر علم به بزرگی و عظمت او از روی برهان تمام و شاهد صدق و حیا

واین برای

در شرح تعظیم و اقسام آن

واین برآی آنان که مبانی دین وایمان و پایهٔ امر سلوکشان با ابنآء زمان بر کلمات ناقصهٔ این وآن و مدار حرکات و سکناتشان
برخلاف طریقه و میزانست هرگز میسّر نشود و چنانچه مشاهد است که اکثر خلایق اسم مبارک خداوند و رسول و آئمه علیهم السّلام را
در هر مقام لغو و پست و بر هر چیز خوار و زشتی میبرند بلکه در ذکر آن اسامی در جای مطلوب اصلا تغییری در حالتشان پیدا نمیشود
با آنکه در کلام مجید است که مؤمنین آنانند که چون نام خداوند برده میشود قلبشان هراسان شود ق حضرت رسول
صلّی الله علیه وآله به ابوذر فرمود ای ابوذر باید که در سینهٔ تو جلال و بزرگواری خداوند عظیم باشد و خداوند را سبک
یاد نکنی چون نادانان که چون سگ را بینند میگویند خدایا او را خوار کن و چون خوک بر خورند میگویند خدایا او را خوار کن
و در تغییر حالات ائمه علیهم السّلام هنگام ذکر خدا اخبار بسیار وارد شده بلکه رسیده که چون جناب صادق علیه السّلام اسم
حضرت رسول صلّی الله علیه وآله میبرد گاهی سرخ میشد و گاهی زرد و سر مبارک را بجانب زمین میل میداد تا محاذی که
نزدیک میشد که با او برسد ق وبالجمله بی تحصیل این مرتبه از تعظیم بالنّسبة بهر کس که امر بتعظیم او شده سایر مراتب
تعظیم بیفایده و لغو است بلکه صاحبش در زمرهٔ منافقان محسوب است چه کسی را به بزرگی یاد کردن بزبان با کوچک
دانستن و حقیر شمردن او در دل حقیقت معنی نفاق است چنانچه خدای تعالی میفرماید يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ
فِي قُلُوبِهِمْ میگویند بزبانهای خود چیزی را که در دل ایشان نیست و رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود که اگر
خشوع اعضا بیش از خشوع قلب شد پس او در نزد ما منافق است و صاحب این مقام از تعظیم دارای تقوای
قلب است که خداوند بان اشاره فرموده که وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ
چه قلب را بی ملاحظهٔ جوارح و نظر بتکالیف انها تقوائیست خاص چون پرهیزکاری از کفر و شرک و نفاق و حسد
و ریا و عجب و غرور و کبر و قساوت و حبّ دنیا و ریاست و جاه و حرص و طمع و آراستگی باضداد اینها از ایمان
و تواضع و اخلاص و رقّت و زهد حقیقی و بغض دنیا و ریاست و یأس و نرمی و امثال اینها و تعظیم شعائر خداوند
از جملهٔ اینها است یعنی تعظیم آن از تکالیف قلبیّه است نه مجرّد خشوع اعضاء و ثنا و نیکو و بذل مال اگرچه اینها از
تعظیم بقلب منفک نشوند غالبا پس مقدّم بر همه پیدا کردن این مقام است و گرنه تحصیل سایر مراتب سهل و
آسان است و به بعضی از راههای تحصیل آن اشاره شد و از جملهٔ اینها است مواظبت بر بجا آوردن مراتب سابقه
بعزم تحصیل این مقام چنانچه در اخبار بسیار اشاره بان شده برای تحصیل اخلاق پسندیده چنانچه حضرت امیرالمؤمنین
علیه السّلام میفرماید هر کس حلم را بجوید به بندد یعنی بلوازم آن بمشقّت و تکلّف رفتار کند نزدیک میشود که حلیم گردد و در
باب زهد نیز چنین فرموده و شاید مدح تباکی بر جناب سیّد الشّهداء علیه السّلام نیز از اینجهة باشد اگرچه در آن احتمال دیگر
میرود و از این کلمات ظاهر شد مراتب توهین و تحقیر و اینکه او را نیز چهار درجه است چه اگر بزرگی مستحقّ خلعت نفیس را جامهٔ
کهنه دهد تحقیر او کرده یا بان خادم که مهمّات عظیمه او را انجام داده فحش گوید توهین کرده یا در نزد بزرگی پای خود را دراز
کند یا بجواهر تضییع حقّ او کرده یا در قلب بزرگ را کوچک شمرد تصغیر کرده او را پس اقسام توقیر و تحقیر و تعظیم و تصغیر بملاحظهٔ

انفراد انها واجتماع بعضی با بعضی بشما نرده رسد وبا تأمل درانچه گفتیم مراتب بزرگی وکوچکی وخوبی وبدی وحکم هریک
ازآنها فی الجمله ظاهر میشود وبرای مقصود زیاده ازاین محل شرح وتفصیل نیست **فصل سیم**
در تفصیل تعظیم علماء ومؤمنین وشرح سلوک ومعاشرت با ایشان بدانکه طریق معرفت کیفیت سلوک با جماعت
اهل علم از چند راه است **اوّل** بدست آوردن انچه معمول ومتداول است در میان مردم در رسوم مراوده
زیردستان با بزرگان واعیان در هر بلد ودر هر عصر با ملاحظهٔ مخالف نبودن آن با قوانین شرع وچون در تحت میزان
معیّنی نیست پس در صدد ضبط وجمع آن برآمدن شایسته نیست بلکه خالی از تعذّر نیست حصر وتعداد آن امدا موکول
میشود بر ملاحظهٔ طریقهٔ عقلاء وارباب کمال وآداب که هرچند درامثال این که ازشرع تکلیف بآن شده بیان کیفیت تفصیل
آن واگر شده از بابت ذکر بعضی از اقسام است نه انکه در مقام استقصاء وحصر جمیع انها برآمده **دوّم** پیدا
کردن انچه در کتاب وسنّت است در کیفیت سلوک مردم با انبیاء واوصیاء علیهم السّلام وچگونگی تعظیم ایشان پس از
اخبار متواتره که به بعضی از آنها اشاره شد ظاهر میشود که علماء خلفاء ونوّاب وجانشین ایشانند پس در هر حکم که معلوم
نشد که از خصائص ایشان است علماء شریکند وهمچنین انچه درباب کعبهٔ مشرّفه وارد شده زیرا که فرموده مؤمن حرمتش
بیش از کعبه است پس لا محاله در لوازم احترام وآداب تعظیم با او شریک خواهد بود **سیّم** تفحّص نمودن درانچه در کتاب
وسنّت است در بیان آداب معاشرت فرزندان با پدران چه فرموده اند که معلّم خیر مثل والد است وقائم مقام
او است چنانچه مشروحا بیاید **چهارم** اخبار مخصوصه که در آن ذکر آداب معاشرت با ایشان شده وبا آنچه
از این سه راه بدست آوردیم اشاره میکنیم اگرچه از اسباب این کار اندکی بدست داریم پس میگوئیم که عمدهٔ آن سی
ادب است **اوّل** پیش نیفتادن از علماء است در مقامی که نبایست از خدا ورسول پیش افتاد چنانچه در کلام
مجید است یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ واین تقدّم گاهی در احکام
بانیکه اطاعت نکنند امر ونهی خدا ورسول را یا انکه بغیر فرموده عمل کنند وگاهی درآنست که هنگام مشورت که نبایست
پیش از منکشف شدن رای مبارک اظهار رأی واعتقاد کنند وبیان صلاح وفساد نمایند چنانچه عادت جماعتی از منافقین
بود که در وقت پیش آمدن حادثه از قبیل رفتن بجهاد وکشتن اسیر وحرکت بجائی پیش از ظهور رای نبوی فضولی میکردند
وخیالات شیطانیهٔ خود را اظهار مینمودند وگاهی درصورتست که بایست زمان مرافقت در سیر در رفتن پیش افتند
واین هرسه قسم از تقدّم منهی است وارباب عقول آنرا ملاحظه میکنند بالنسبه باشراف واعیان خود **فائده**
تفسیر عیّاشی از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام مرویست که چون حضرت ابراهیم خواست که از ملک پادشاه قبطی ا
بیرون رود پادشاه برای مشایعت با او بیرون آمد ... عقب انجناب ... بحسب ملاحظهٔ تعظیم واحترام وهیبتی که از
آن حضرت بر دلش افتاد پس وحی رسید که در پیش روی سلطان ... راه مرو وملک را ... قدم بدار و در پشت
سر او راه برو واورا معظّم بدار پس حضرت ایستاد وگفت ... خدای من ... وحی

کرده که تورا معظّم بدارم و در پیش روی خود بنیدازم و خود در عقب راه روم بجهة تعظیم تو ملک گفت چنین وحی کرده فرمود
آری گفت شهادت میدهم که خدای تو مهربان و حلیم و کریم است تنبیه از جناب صادق علیه السّلام روایت
کرده در تفسیر و بالوالدین احسانا که فرمود پیش نیفت در پیش روی والدین و لکن در بعضی اخبار وارد شده که
حضرت رسول صلّی الله علیه و آله صحابه را پیش می انداختند زمان راه رفتن و میفرمود بگذارید پشت سر را برای ملائکه و این
منافاتی با حکم سابق ندارد چه پیش افتادن بامر آنجناب بملاحظه مصلحت مذکوره عین ادب و پیشی نگرفتن در امر و نهی است
که رعایت آن مقدّم بر جمیع است ف سید مرتضی ره در کتاب غرر نقل کرده که کسی دید که کثیّر عزّه که یکی از شعرای
محبّین اهل بیت علیهم السّلام بود سواره میرفت و جناب باقر علیه السّلام پیاده سیر مینمود پس با و گفت آیا
سوار میشوی و حال انکه ابو جعفر علیه السّلام پیاده است گفت آنجناب مرا باین امر کرده است و من در طاعت
او باشم در سواری بهتر است از معصیت کردن من آن جناب را به پیادگی تتمّه بلند نکردن صدا در نزد او
چنانچه خداوند میفرماید یا ایها الذین امنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و لا تجهروا
له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم و انتم لا تشعرون ان الذین یغضون
اصواتهم عند رسول الله اولئک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی لهم مغفرة و اجر
عظیم خلاصه ترجمه انکه ای گروه گروندگان بلند نکنید آواز خود را بالای آواز پیغمبر و به آواز بلند با او سخن مگوئید
یا او را ندا نکنید چون بلند گفتن بعضی از شما با بعضی تا نابود نشود کردار شما و حال انکه ملتفت نیستید بدرستیکه انها
که پست میکنند آواز خود را در نزد آن جناب کسانیند که اختبار نموده خداوند دلهای ایشان را برای تقوی برای ایشانست
آمرزش و مزد بزرگ و شاید فقره اوّل ذکر ادبست در مقام سخن گفتن آن جناب و سؤال و جواب با ایشان که باید
کرو مقدار بلندی آواز آنحضرت را تا انکه هنگام جواب بدرجهٔ آواز خود را پست نماید و فقرهٔ دوّم در مقام ذکر ادبست
با حضرت نبوی هر چند ساکت باشد که باید پست از میزان بلندی صدا که متعارف است در میان خلق هنگام گفتگو
با یکدیگر یا ندا کردن بعضی بعضی را پست تر باشد و حاصل این دو نهی انکه در مجلس مقدّس نبوی باید آواز خود را از
آواز آن جناب و از آواز دیگران پست تر کرد چه انکه سخن گوید یا نگوید بلکه اگر مقام گفتن نیز نباشد مثل انکه کسی در
روضهٔ مطهّرهٔ نبی یا یکی از اوصیاء او علیهم السّلام حاضر شود که باید همین ادب را در مخاطبه با ایشان بسلام و غیر
آن ملاحظه نماید چنانچه کلینی ره روایت نموده از جناب باقر علیه السّلام که چون عائشه مانع شد که حضرت
مجتبی علیه السّلام را در روضهٔ مطهّره دفن کنند و گفت نمیگذارم او در خانهٔ من دفن شود و پردهٔ رسول خدا
صلّی الله علیه و آله دریده شود حضرت ابی عبد الله علیه السّلام در جواب او کلامی فرمود که از جملهٔ آنها انکه
خداوند نهی کرده از انکه آواز در خدمت آن حضرت بلند کنند و فرموده یا ایها الذین امنوا الخ و سوگند
یاد میکنم که برای پدر تو و عمر نزدیک گوش حضرت رسول صلّی الله علیه و آله کلنگها بر زمین زدید و حال انکه

حقتعالی میفرماید ان الذین یغضّون الآیة و تحقیق که اذیّت رسانید پدر تو و فاروق او بحضرت رسالت
بسبب نزدیکی خود باو و رعایت نکردند در حق ان حضرت انچه خدا امر کرده بود ایشان را باو و بر زبان پیغمبر جاری نمود زیرا که
خدا حرام گردانیده از مؤمنان بعد از مردن ایشان انچه حرام گردانیده از ایشان در حیاتشان ق شیخ صدوق رضه
در کتاب من لا یحضره و خصال از جناب سجاد علیه السلام روایت مبسوطی نقل کرده در بیان صاحبان حقوق بر انسان
و کیفیت ادای هر صاحب حقی و در انجا مذکور است که از جمله حق معلم علم تعظیم و توقیر او است در مجلس او و انکه
بلند نکنی بر او آواز خود را و چون از خبر سابق و غیر آن معلوم میشود که حرمت مؤمن بعد از وفات مثل حرمت او است
در زمان حیات پس مراعات این در نزد قبور شان نیز باید کرده شود ق دوم کافی مرویست از حکم بن عیینه که
گفت پدرم خانه بر من وقف کرد پس آن را قبض کردم انگاه از برای او فرزندانی شد بعد از ان پس خواست ان خانه
را از من بگیرد و وقف کند بر آنها پس پرسیدم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام از حکم این مسئله و او را خبر دادم از واقعه
پس فرمود خانه را باو مده گفتم پس پدرم با من مخاصمه خواهد کرد فرمود تو هم باو مخاصمه بکن و آواز خود را بلند مکن بر آواز
او ق شیخ عیاشی و دیگران روایت کرده اند از جناب صادق علیه السلام که فرمود آواز خود را بلند نکنید بر آواز
پدر و مادر خود سیم انکه چون بر عالم وارد شود و در نزد او جماعتی باشند او را در تحیّت امتیاز دهد چنانچه
کلینی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که از حق عالم آنست که هرگاه بر او داخل شدی و
نزد او جماعتی است پس سلام کن بر همه آنها و او را به تحیّت امتیاز ده و قریب باین مضمون در خصال از آن جناب
روایت کرده چهارم انکه با طهارت داخل خانه ایشان شود چه گذشت که خانه علماء از خانهائیست که
خداوند امر فرموده باحترام و تعظیم انها در کلام خود فی بیوتٍ اذن الله ان ترفع و بی طهارت تعظیم خانه نشده
نکرده و در اخبار استحباب وضوء برای دخول مسجد بجهة انکه خانه خداست نیز اشعاریست باین مطلب و همچنین برای تعظیم
و احترام کعبه که مؤمن افضل است از او بلکه ابن حمزه تصریح فرموده که هر مکان شریفی ملحق است بمسجد و فقیه جلیل
شیخ جعفر نجفی ره فرموده که قویست قول برجحان وضوء برای دخول در هر مکان شریفی با اختلاف مراتب شان تعظیمه
شعائر مثل مقبرهای شهدا و محل علماء و صلحاء مرده و زنده و گذشت که ملائکه در محضر علماء بالهای خود را پهن میکنند
و بالهای ایشان از انجا تا آسمان بهم پیوسته و بی طهارت شایسته نیست ملاقات ایشان چه ایشان از بوی دهن و چرک
زیر ناخن متأذّی میشوند چه رسد بنجاست باطنی از قبیل جنابت و حیض و امثال اینها بلکه گذشت که مجلس علماء روضه
از روضهای بهشت است و با قذارت نفسانی سزاوار نیست حضور در انجا ق شیخ مفید و صفار و کشی روایت
کرده اند که ابو بصیر در حالت جنابت داخل شد بر حضرت صادق علیه السلام پس حضرت به تندی باو نگاه کرد و فرمود
آیا ندانستی که خانهای پیغمبران و اولاد پیغمبران را داخل نباید شد جنب و ظاهر است که علماء اولاد حقیقی پیغمبرانند چه دانسته
شد که میراث ایشان باینها رسیده پنجم انکه در محضر عالم بی اذن او ننشیند و این ادب در اصحاب ائمه

علیهم السّلام شایع و مرسوم بود چنانچه مخفی نیست بر کسیکه سیر در احوال ایشان کرده باشد بلکه **صدوق** در عیون از
ابو الحسن علی بن هیثم که در حقّ او گفته کسی دانا تر نبود از امر آئمّه علیهم السّلام و اخبار ایشان از او روایت کرده که حمیدهٔ
مصفّاة مادر جناب کاظم علیه السّلام کنیزی از اشراف عجم خرید که اسمش تکتم بود و او بهترین زنها بود در عقل و دین
و تعظیم سیّدهٔ خود حمیدهٔ مصفّاة حتّی آنکه نه نشست در نزد او از زمانیکه مالک شد او را بجهة احترام و اجلال او و او
مادر جناب رضا علیه السّلام است و اگر این قسم ادب پسندیده نبود البتّه او را منع میکرد **و در** علل الشرایع
در خبری طولانی مذکور است که ابو حنیفه داخل شد بر جناب صادق علیه السّلام پس سلام کرد و حضرت جواب داد
پس عرض کرد اصلحک الله آیا اذن میدهی بنشینم پس حضرت رو کرد با صحاب خود و حدیث بر ایشان نقل میکرد و باو
التفاتی نفرمود پس مرتبهٔ دوّیم و سیّم اذن خواست پس اعتنائی نکرد باو پس بی اذن نشست پس میان او و
حضرت سخنان بسیاری گذشت و در آخر کلام خواهش کرد که بنویسید با صحاب خود که در کوفه اند در بد نگفتن بفلان و فلان
فرمود میان من و کوفه چه قدر راست از فرسخ عرض کرد پی احصاء فرمود میان من و تو چه قدر راست عرض کرد هیچ فرمود
تو داخل شدی بر من در منزل من پس اذن خواستی از من در نشستن سه مرتبه و اذن ندادم پس نشستی بی اذن من بجهة
خلاف کردن با من چگونه اطاعت میکنند انها امر او حال آنکه ایشان در آنجا نید و من در اینجا **و سیّد فضل الله**
راوندی در دعوات خود روایت کرده از امام محمّد تقی علیه السّلام که شخصی از اصحاب رضا علیه السلام مریض شد
پس جناب او را عیادت کرد پس باو فرمود چگونه مییابی خود را گفت مرگ را بعد از تو دیدم و غرض از آن شدّت مرضش بود
که دید پس حضرت فرمود چگونه دیدی او را گفت سخت و دردناک فرمود ملاقات نکردی مرگ را آنچه دیدی چیزیست
که مرگ بسبب آن خود را بتو نشان داده و شناسانده بتو پارهٔ از حالات خود را جز این نیست که مردم دو نفرند
راحت شده بسبب مردن یا دیگران بجهة مردن او براحت افتادند پس تازه کن ایمان خود را بخدا وند و ولایت تا راحت
شوی پس چنین کرد آن مرد پس گفت یا ابن رسول الله اینک ملائکه پروردگار منند و با تحیّت و تحفها سلام
میکنند بر تو و ایشان ایستاده اند پیش روی تو پس رخصت ده ایشان را در نشستن پس حضرت فرمود آیا آمدند ملائکه پروردگار
من پس مریض فرمود بپرس از ایشان که مامورند با یستادن در حضور من پس مریض گفت پرسیدم پس چنین اعتقاد دارند
که اگر حاضر شوند در نزد تو هر چه خداوند آفریده از ملائکه هر آئینه می ایستند در محضر تو و نمی نشینند تا ایشان را رخصت دهی
چنین امر کرده ایشان را خداوند عزّ و جلّ پس آن مرد چشمهای خود را بهم گذاشت و گفت السّلام علیک یا ابن رسول الله
همچنین شخص جناب تو مصوّر است برای من با اشخاص محمّد و آئمّه بعد از او صلوات الله علیهم و جان را تسلیم نمود
ششم آنکه در پیش روی او ننشیند چنانچه **کلینی** و صدوق در کافی و خصال از حضرت امیر علیه السلام
روایت کرده اند که از جملهٔ حقوق عالم آنست که ننشینی در پیش روی او و ننشینی در پشت سر او **هفتم**
آنکه زیاد سؤال نکند از او چنانچه در آن حدیث مذکور است که فرمود زیاد سؤال مکنید از او **هشتم**

انکه چون اعراض کند اصرار نکنی چنانچه در همان خبر است **نهم** انکه چون از بیان و سخن گفتن کسل و فرسوده شود جامه او را نگیر و چنانچه در الحدیث مذکور است و شاید گرفتن جامه کنایه از الحاح در گفتن باشد یا نظر بانچه مرسوم است که صاحب حاجت دامن انکه حاجتش باو است میگیرد اگر خواست از او کناره کند و از مجلس برخیزد و اما استحباب تعلق و چنگ زدن بجامه کعبه و خواندن دعا در انحال پس منافاتی با این ادب ندارد چه الحاح و مبالغه در دعا و مسئلت و انچه از لوازم او است از اعمال دست و چشم و سایر جوارح که همه از آثار بندگی و اعتراف بذلت است محبوب و مرغوب است و در اخبار معتبره است که خداوند ناخوش دارد الحاح کردن بعضی مردم مر بعضی را در مسئلت و دوست دارد الحاح را در سؤال برای نفس مقدس خود **دهم** انچه در الخبر است که بچشم و دست باو اشاره نکن یعنی در مقام فهماندن مقصود چه فهماندن مطالب ابتداء یا در مقام جواب گاهی بگفتن است و گاهی باشاره بچشم و دست و سر که اگر مقام انکار است ابرو اندکی بالا میکنند و اگر مقام تصدیق است اندکی فرود میآورند و از کوچک به بزرگ جز تقریر بزبان خلاف ادب است مگر انکه معذور باشد مثل انکه در نماز باشد یا از او بزرگتر کسی در مجلس باشد که سخن گفتن در نزد او روا نباشد و اشاره بچشم در اینمقام غیر آن قسمی است که بر حضرت رسول صلّی الله علیه و آله حرام بود و از خصایص انجناب بود چه مراد از آن اشاره کردن بچشم است بمباحی مثل زدن و کشتن بنحویکه مخالف باشد با انچه از آن ظاهر میشود یعنی در دل گیرد خلاف انچه را که از اشاره ظاهر میشود و این را نوعی از خیانت دانستند که با منصب نبوّت مناسبتی ندارد **یازدهم** انچه در الحدیث شریف است که مگو یا یاد مکو که فلان چنین گفته و فلان چنین گفته بخلاف قول او و ظاهر است که در این سخن اشاره است ببطلان و ضعف قول عالم و نسبت او بخطا **دوازدهم** انچه در خبر خصال است که سرّ او را افشا نکنی و مراد از سرّ انچیزیست که از او بشنود که اظهار نکند چه از مباحات باشد یا معایب یا مناقب بجهة بیم مفسده بر آشکار شدن آن یا بجهة شکسته نفسی و میشود که او نشنید اما آن چیز خود از اموریست که بنای آن بر ستر و اخفا است در نزد هر که باشد **سیزدهم** انچه در آن خبر و حدیث ذکر حقوق حضرت سجّاد علیه السلام که در نزد او کسیرا غیبت نکنی و معلوم است که اگرچه غیبت از محرّمات است ولکن در ارتکاب آن در محضر عالم مخالفت فرموده او خواهد شد چه حرمت آن بتوسط و نهی او معلوم شده چنانچه ارتکاب معاصی تضییع حقوق ائمه علیهم السلام است **چهاردهم** انچه در حدیث حقوق است که با کسی در محضر او سخن مگو **پانزدهم** انچه در انجا است که چون کسی از عالم سؤالی کند تو جواب مده تا انکه همان او جواب بگوید و در اخبار وارد شده که از علامات حمق مرد آنست که کسی از کسی سؤالی کند او جواب بگوید **شانزدهم** انکه در محضر او با کسی نجوی نکن چنانچه در خبر خصال است و در مجمع البیان از حضرت رسول صلّی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود اگر سه نفر باشید دو نفر بدون رفیق سیّم نجوی نکنند که این او را محزون میکند **هفدهم** انچه در [illegible] است که [illegible] معایب او نباشد **هیجدهم** انچه در [illegible] حقوق است [illegible] عالم را [illegible] در نزد تو ذکر کنند آن [illegible]

در آداب معاشرت با علماء

وابن مبتنی نیست مگر بدانستن جهات خوبی و بدی افعال تا انکه انچه کویند بعد از فرض راست بودن حمل بر قسم اول شود
و دانستن او از مهمات است برای هر کس چه بیشتر دشمنیها و حسدها و کینه‌ها از ندانستن آنست **نوزدهم** انچه در آن
خبر است که عیبهای او را بپوشانی یعنی اگر خود بر عیبها و مطلع شدی افشا مکن بلکه برای او جهات حسن پیدا کن
بتأمل تا بر خودت نیز پوشیده شود **بیستم** انچه در خبر خصال است که حفظ بکن او را در حضور و غیاب او
و شاید حفظ حفظ دین و عقل و مال و عرض و بدن او باشد پس اگر مطلع شد در حضور یا غیاب او بر چیزیکه در آن ضرر بدنه
یا هتک عرض یا تضییع مال یا فساد عقل یا نقص دین او است بایست شر آن را از او برگرداند و شهید رحمه الله
در منیة المرید میفرماید که چون شب با عالم بجائی میروی در پیش روی او برو و روز در عقب و متعین است پیش
رفتن در جائیکه حالش معلوم نباشد مثل زمین گل و باطلاق و حوض و مکانهای خطرناک و اگر با او سخن میگوید در حال
رفتن بایست پهلوی او باشد و ملاحظه سایه و آفتاب بشود در هر زمان که یکی از آنها مطلوب است و از این قبیل زیاد
فرموده‌اند چون مستند بخبر نبود ذکر نکردم ولکن از مراعات حق مذکور همهٔ آنها صورت خواهد گرفت **بیست و یکم**
انکه مدایح و مناقب او را ظاهر کنی **بیست و دوم** انکه با دشمن او همنشینی **بیست و سیم** انکه با دوست
او دشمنی نکنی و این هر سه در حدیث حقوق حضرت سجاد علیه السلام است **بیست و چهارم** انچه در خبر خصال است
که اگر عالم را حاجتی پیدا شد از جماعت حاضرین پیشی گیری بجهة انجام آن خدمت **بیست و پنجم** انچه در خبر کافی
و خصال است که ملول نشو از طول صحبت او پس بدرستیکه مثل عالم مثل نخل خرما است که منتظر میشوی کدام وقت
از او چیزی می افتد بر تو بدانکه سخن یا داسیکه موافق طبع و بر طبق غرض و مقصود باشد نفس از شنیدن آن کلال نگیرد و
عالم کامل هر زمان که بسخن گفتن در آید البته در آن فایدهٔ بسیاری در نظر گرفته حتی در نقل کردن حکایات و امثال و چون
اثر بعضی از انها گاهی در آخر کلام ظاهر میشود بی خبر از رسوم گمان کند که سخنان بیهوده است پس منضجر شود و اگر مقام عالم را
بدست آورد و بداند که به نتیجهٔ آخر خواهد رسید البته در کمال شوق گوش دهد و هرگز از طول سخنش رنجش پیدا نکند
بیست و ششم انچه در حدیث حقوق است که بسخنان او نیک گوش دهی و نیک توجه و اقبال کنی
بسوی او **بیست و هفتم** انکه چون عالم وارد شود در مجلس او برخیزد چنانچه در محاسن برقی از اسحق بن عمار
روایت کرده که گفت گفتم بجناب صادق علیه السلام کسی که از جای برخیزد برای تعظیم مردی یعنی حکم آن چیست
فرمود مکروه است مگر از برای مردی برای دین او **بیست و هشتم** انکه در شستن دست بعد از طعام عالم را
مقدم دارند چنانچه در کتاب تعریف محمد بن احمد صفوانی که از خط شهید اول نقل شده مرویست که فرمودند
اول کسیکه دست خود را باید بشوید از چرک غذا سزاوارترین کسی است که حاضر میشود نزد تو و داناترین ایشان
بیست و نهم انکه در گفتار با او مخاصمه و مجادله نکند و معلومات خود را باو خرج ندهد چنانچه در نهج البلاغه است
که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود لَا تَجْعَلَنَّ ذَرَبَ لِسَانِكَ عَلَى مَنْ اَنْطَقَكَ وَ بَلَاغَةَ قَوْلِكَ عَلَى

۲ مراد از

در شروط اشفاع بکلام حق

متی سددک قرار مده تیزی زبان خود را برانکه تو را سخنوری آموخت و بلاغت گفتار خود برانکه تو را مستقیم و براه راست وا داشت سی اهر انچه در کتاب تحف العقول در خبر حقوق حضرت سجّاد علیه السّلام است در ضمن حقّ معرّفی علم که بدانی که تو در انچه او بتو القا میکند رسول اوئی بسوی کسیکه تو را ملاقات میکند از اهل جهل پس لازم میشود تو را نیکو رسانیدن از جانب او بایشان و خیانت نکردن در ادای رسالت باینکه کتمان یا زیاده و کم و تحریف کند و پا داری کند در این رسالت هرگاه بگردن گرفته پوشیده نماند که چون غرض از توقیر و تعظیم علما بانچه گفته شد زیاده برادای حقوق ایشان خیر بردن از ایشان است و آن خیر یا از کردارشان بدست آید و یا از گفتار واوّل شروط اشفاع بگفتار برداشتن موانع رسیدن کلام است بگوش دوّم اصغا یعنی گوش دادن و دل را حاضر داشتن در وقت رسیدن کلام بگوش تا داند که چه گفته سیّم ضبط آن در گنجینهٔ دل و خزانهٔ خیال چهارم حفظ آن از زوال و نسیان ذاکر متکلّم غیر از انبیاء و اوصیاء علیهم السّلام و آنانکه بایستی سخن ایشان را تعبّداً شنید باشد شرط پنجم نقّادی کردن آن کلام است بموازینی که برای صحّت و سقم و حقیّت و بطلان کلام در دست وارد و ان ششم ضعف است بحسب اختلاف اراء و مذاهب و حالات اشخاص و اوقات زمان ششم بنا گذاشتن بر عمل بآن است و کلام نافع را در هر یکی از این مراحل موانعیست که تا برداشته نشود بثمر نخواهد رسید و شرح آن مناسب مقام نیست و منتفع نشدن اکثر انام از کلام حقّ بجهة نبودن آن شروط و رفع نکردن موانع است چه بسیارند که میشنوند و گوش فرا میدهند و چون از مجلس بیرون روند چنانند که خداوند فرموده حَتّیٰ إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا مَاذَا قَالَ آنِفاً منافقین از محضر نبوی چون بیرون میرفتند بیکدیگر میگفتند که آن جناب چه گفته بود و در محاسن برقی مرویست از جناب امیر علیه السّلام که فرمود یاد گیر نیکو گوش فرا دادن را چنانچه یاد میگیری نیکو گفتن را و در تحف العقول در حدیث حقوق سجّاد علیه السّلام مرویست که فرمود در ضمن حقّ عالم که عقل خود را فارغ کنی برای او و فهم خود را حاضر کنی برای او و تیز کنی هوش خود را برای او و چشم خود را جلا دهی برای او بترک لذّات و شکستن بسولت شهوات و اگر گوش دهند بجهت بی اعتنائی و بی وقعی کلام در نزد ایشان و نداشتن اعتقاد نفع در آن در دل نسپرند تا چون از آن محضر دور شوند گویا چیزی نشنیده‌اند و اگر بسپرند در مقام حفظ آن بر نیایند بدستور العمل اطبّای دین تا دزدان خطرات از بربایند و اگر حفظ کنند مقصد از آن را عمل بآن نکنند بلکه جمله از اغراض فاسده و خیالات شیطانیّه قرار دهند و این علم خود ظلمتی شود که دل را فرو گیرد و از ساحت قرب براند دیگر چه جای امید نورانی شدن ... یافتن از او دیگران و بسا باشد که همین علم سبب ... رسیده و ... اعتنائی بان نکرده و این همان کبریست که اگر خردلی از او در دل ...

و خداوند میفرماید إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولٰئِكَ ... مسئولاً ... گوش و چشم و دل

همه اینها باشد که از او پرسش کنند از گوش از انچه شنیده از حق یا باطل ... از دل ... جا داده

وبالله

و بالجمله طالب علم و راغب خیر علماء پیش از سؤال یا حضور مجلس عالم باید اوّل تضرّع کند و از خداوند بخواهد که آنچه خیر و صلاح او در آنست عالم از او مضایقه نکند و دل او را با او مهربان کند یا آن را از خاطر او نبرد هرچند مایل باشد بگفتن او یا اگر نداند بطریق الهام و غیر آن خیر او را بقلب عالم بیندازد و بر زبان او جاری نماید چه گاهی شقاوت و خذلان طالب سبب میشود که قلب عالم را از او برگردانند یا در وقت سؤال از خاطرش محو نمایند تا آن خیر باو نرسد و گاهی استعداد و قابلیّت سائل باعث آن شود که عالم از او فیض برد و بی مشقّت صلاح سائل را برای او مکشوف دارند تا باو برسانند و ثانیاً توفیق انتفاع و عمل بآن را بخواهد که همان خیر او شرّ نشود و آنچه تریاق زهرها بود خود زهر نگردد و شفیع او باو خصمی نکند و حاشا پس از علم بدتر از زمان جهالت نگردد

فصل چهارم در بیان اهتمام در معاشرت اهل علم

و تحریص در همراهی با ایشان و منافع و فوائد آن بدانکه هر حیوان غیر بنی آدم در ایام زندگی خود تواند تعیّش نماید شهوتی ز جفت و انیس چه از مأکول جز گوشت خام یا گیاه صحرا و دانه بیابان که خود بقدر حاجت هر روز تواند تحصیل کند چیزی نطلبد و اعانت کسی را نجوید و از لباس جز پر و موئی که در بر دارد حاجت بچیزی نخواهد و از منزل بشاخ درخت و غار کوه و سوراخ زمین قناعت کند پس او را کاری با اهل صنعت و حرفه نیست و از همه آنها بی نیاز و مستغنی است و امّا بنی آدم پس خداوند بحکمت بالغه و مصالح عامه ایشان را مدنی آفریده در تعیّش محتاج بیکدیگر و جمع شدن در محلّ و مکانی اند تا از اشتغال هر یک بکاری که در زندگی دنیا و اصلاح امر آخرت بآن نشاید اسباب تعیّش مهیّا گردد چه یکنفر نتوانند تمام آنچه بآن محتاج است فراهم آورد بلکه اگر تمام وقت را صرف تحصیل یک لقمه نان یا یک ذرع کرباس کند هرگز بدستش نیاید و تمامت این علوم را خداوند در نزد یک نفر بودیعه نگذاشت تا همه باو محتاج و در نزد او خوار و ذلیل شوند و او از همه بی نیاز و بر همه برتری جوید و علوم خود را اگر خواهد دهد و اگر خواهد ندهد و رشته زندگی را برهم زند بلکه آن علوم را تقسیم فرمود در میان ایشان و نفس هر کسی را بقسمی از آن مایل فرمود بنحوی که تمام آن در میان انام موجود و همه بهمه محتاج پس ناچار هر کس از دانش خود بکل نورزد و به ثمرهٔ علم دیگران برسد و چون رسیدن فائده هر یک بدیگران محتاج بمعاشرت و آمیزش است پس انسان را چارهٔ از آن نیست ولکن مقدار آن باندازهٔ احتیاج است چه در امور زندگی به بعضی سالی یکمرتبه احتیاج افتد و به بعضی ماهی و به بعضی هر روز یکمرتبه یا زیاده و به بعضی تمام اوقات عمر پس با هر کس همانقدر مراوده مطلوب است که بآن احتیاج از او رفع شود و چون بهمه قسم معاشرت این نتیجه صورت نگیرد لهذا در شریع مبین بجهة آن شروط و قوانین و برای ادای حقّ هر یک آداب و رسومی مقرّر فرمودند تا بمراعات آنها هر کسی بخیر دیگران چنانچه خداوند خواسته برسد و در صورت عهدنامه که حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام بجهة مالک اشتر نوشتند مذکور است که فرمودند بدان بدرستیکه رعیت طبقاتی هستند که با فایده و خیر نمیشود بعضی از آن مگر به بعضی و مستغنی نیست بعضی از آنها از بعضی پس آنها را هفت قسم فرمودند اوّل عساکر و اهل حرب دوم نویسندگان خاصّه و عامّه سیّم قضاة که علمای مجتهد چهارم والیان بعدل که بر بلاد مقرّر شوند پنجم اهل ذمّه

وخراج از اهل ذمه و مسلمانان که ارباب زرع‌اند ششم تجار و اهل صناعت هفتم اهل حاجت و مسکنت و برای هر یک
حقوق و آداب معاشرتی بیان فرموده که مقام ذکر آنها نیست و در حدیث حقوق حضرت سجاد علیه السلام تفصیل
کیفیت ادای حق اکثر کسانیکه انسان محشور با آنها است مذکور است و احدی از طالبان دین و تابعان ائمه
مسلمین را از نظر و تأمل و حفظ آن حدیث شریف گریزی نیست که جامع خیر دنیا و آخرت است و از این بیان
معلوم میشود که کسانیکه عاجز نیستند از کسب بعضی از آنچه مردم محتاجند بآن از اسباب مرمت معاد و معاش
و در این مقام بر نیامده و به بطالت و بیهوده گی عمری گذرانند حقی بر کسی ندارند چه در وی از دین و دنیای احدی
دوا نکنند پس در مراوده با آنها جز تضییع وقت و کسب بطالت ثمری نبخشد بلکه بعضی از اهل بینش را اعتقاد
چنین است که این طائفه هر چه صرف کنند بمنزله حرام است هر چند در ظاهر از مال حلال باشد و بالجمله چون تو
دانستی که معاشرت با هر صنفی بقدر احتیاج با ایشان است خواهی دانست که اگر کسی تمام اوقات عمر را
با علمای راسخین و ورثهٔ انبیاء و خلفای راشدین بسر برد باز از ایشان غنی و بی نیاز نشده زیرا که احتیاج با ایشان
اندازه و نهایتی نیست چه بدست آوردن مصالح دین و عقل و بدن و مال و عرض و مفاسد آنها که بعد از
فراهم آمدن اول درجهٔ اسباب زندگی بر هر کسی لازم و تحصیل ملکه عمل که بعد از علم با آنها متمم است از روی
کسب و تحصیل و گفتن و شنیدن و دیدن با این عمرهای کوتاه کی میسر شود جائیکه حضرت رسالت با آن
مقام و جاه مأمور بطلب زیادتی علم باشد در آیهٔ مبارکه ﴿وَقُل رَّبِّ زِدۡنِي عِلۡمٗا﴾ دیگران بر فرض کوشش تمام
بکجا رسند پس آن را که سودای نجات نفس خویش و دیگران در سر افتاده از مصاحبت اهل دین و ارباب یقین
در هر وقت که ممکن شود چاره نیست و اگر گاهی مانع از استماع به گفتارشان پیدا شود مشاهده افعال و حرکات
و سکنات ایشان در عبادات و عادات و معاشرات خود از اسباب بزرگ معرفت بمصالح و مفاسد تو
و برانگیختن نفس است بسوی آنچه بعمل می آورند یا گاهی بآن امر کردند یا بتوسط دیگران شنیده باشد بلکه خواندن
عباد را بسوی خداوند بکردار خود یکی از اقسام دعوت است که جمله از انبیاء بغیر آن مأمور نبودند مثل آن طائفه
که نبی نفس خود بودند یا بر اهل شان اگر چه بعضی توهم کردند که از این قبیل انبیاء نفعی برای مردم نداشتند و این
توهم در غایت فساد است بلکه این طائفه در تعلیم عباد و تشویق ایشان بآنچه تمام پیغمبران در آن متفق بودند در
ابلاغ از معارف و اخلاق و مصالح امور گذشته بافعال خود و معامله با ایشان و در آنچه متعلق بنفس خود بود کمتر نبودند
پس انسان با بصیرت از همه حالات عالم منتفع شود از گفتن و خوردن و آشامیدن و راه رفتن و خوابیدن
و پوشیدن چه در همهٔ اینها ملاحظهٔ آداب مقررهٔ خداوند را در آنها میکند پس از دیدن آن هم دانا شود و هم شوق
بجا آوردنش برای او پیدا شود و از اینجهة در اخبار تحریص بسیار بر مراوده و مخالطه با علماء و متقین شده و ما بذکر
پارهٔ از آن متبرک میشویم در تفسیر علی بن ابراهیم و غیره مرویست از جناب صادق علیه السلام که لقمان

به پسرش ناتان فرمود ای پسرک من بنشین با علما و با مشقت داخل شو میان ایشان با نزدیک شو با ایشان و مجادله
مکن با ایشان پس منع میکنند ترا از علم خود ف ک ر تحف العقول مرویست که حضرت عیسی علیه السلام فرمود ای
بنی اسرائیل در مجالس علما با مشقت بروید هرچند به در افتادن بر زانو باشد پس بدرستیکه خداوند زنده میکند دلهای مرده
بنور حکمت چنانچه زنده میکند زمین مرده را به باران تند ف ک ر کافی از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت
کرده که حواریین عرض کردند به عیسی یا روح الله با که بنشینیم فرمود آنکه دیدن او خداوند را بخاطر شما بیاورد و سخن گفتن
او علم شما را زیاد کند و عمل او شما را مشتاق کند بآخرت ف شیخ طوسی در امالی روایت کرده که آن حضرت به ابوذر فرمود
خوش حال آنکه مخالطه و مصاحبت کند اهل دانش و علم و حکمت را ف شیخ کشی از حضرت سجاد علیه السلام روایت
کرده که بفرزندان خود میفرمود بنشینید با اهل دین و معرفت پس اگر قادر نشدید بر نشستن با ایشان تنهائی مأنوس تر و سالم تر
ف ک ر عوالی از بعضی از ائمه علیهم السلام مرویست که همنشینها سه قسم اند همنشینی است که از او مستفید میشوی
پس ملازم شو او را و همنشینی است که تو او را بفائده میرسانی پس اکرام کن او را و همنشینی است که نه تو از او خیری میبینی
و نه او از تو پس فرار کن از او ف شیخ طوسی روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه وآله به ابوذر فرمود ای
ابوذر پرهیزکاران بزرگوارانند و فقهاء و علماء قاید و راهنمای مردمانند و همنشینی علما موجب زیادتی علم و کمال است
ف از حضرت کاظم علیه السلام منقولست که با عالم گفتگو کردن و صحبت داشتن بر روی مزبلها بهتر است از سخن
گفتن و مصاحبت کردن با جاهل بر روی فرشها و تکیه گاههای زیبا ف ک ر قصص الانبیاء از آن جناب
مرویست که لقمان بفرزند خود گفت بدیده بصیرت نظر کن و از روی بینائی اختیار کن مجالس را برای خود پس اگر به
بینی جماعتی را که خدا را یاد میکنند با ایشان بنشین پس اگر تو عالم باشی علم تو برای تو نفع خواهد کرد در این مجلس و اگر جاهل
باشی آن جماعت ترا تعلیم خواهند کرد و گاه باشد که رحمتی از خدا بر ایشان نازل گردد و ترا با ایشان فراهم گیرد و اگر
جماعتی را بینی که در راه خدا نیستند با ایشان منشین که اگر عالم باشی چون با ایشان نشینی علمت بتو نفع نمیدهد و اگر جاهل
باشی جهل ترا زیاد میکنند و شاید که عقوبتی بر ایشان نازل گردد و ترا فرا گیرد ف ک تحف العقول از جناب
کاظم علیه السلام مرویست که فرمود به هشام همنشینی اهل دین شرف دنیا و آخرت است ای هشام بترس از مخالطه
با مردم و انس با ایشان مگر آنکه بیابی از ایشان عاقلی امین پس انس گیر با او و فرار کن از سایرین مثل فرار کردنت از
جانوران درنده ف بعض از آن جناب روایت کرده که فرمود کوشش کنید که اوقات شما چهار ساعت باشد
ساعتی برای مناجات با خدا و ساعتی برای امر معاش و ساعتی برای معاشرت با اخوان و ثقاتی که میشناسانند
بشما عیوب شما را و سالم و ولی عیب میکنند باطن شما را و ساعتی برای لذتهای غیر حرام و باین ساعت قادر
میشوید بر آن سه ساعت ف ک مکارم الاخلاق مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود
به عبدالله بن مسعود هر آئینه بوده باشند همنشینان تو نیکان و برادران تو پرهیزکاران زیرا که خداوند میفرماید

در کتاب خود اَلْاَخِلَّآءُ یَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ اِلَّا الْمُتَّقِیْنَ دوستان در روز قیامت بعضی دشمن
دیگری باشد مگر پرهیزکاران یعنی آنچه دوستی که از روی دنیا باشد سبب عداوت شود در آخرت و آنچه از روی تقوی باشد
بماند و در کافی از حضرت سجاد علیه السلام مرویست که خداوند وحی فرستاد بسوی دانیال که مبغوض‌ترین
بندگان من نزد من جاهلی است که استخفاف کند بحق علماء و ترک کند پیروی ایشان را و بدرستیکه محبوبترین بندگان
من نزد من پرهیزکار جوینده ثواب بزرگ ملازم علماء تابع حلماء قبول کننده از حکماء است و از این مقوله اخبار
بسیار است و آیهٔ کریمهٔ کُوْنُوْا مَعَ الصّٰدِقِیْنَ که امر است به بودن با ایشان بهمه انواع آن از معیت
قولی و متابعت عملی و مصاحبت مکانی و وحدت حالی و اعتقادی کافی است و مقصود با تمیز دادن صادقین
از غیر شان به آیهٔ شریفه لَیْسَ الْبِرَّ اَنْ تُوَلُّوْا وُجُوْهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلٰکِنَّ الْبِرَّ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ
وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ وَالْمَلٰٓئِکَةِ وَالْکِتٰبِ وَالنَّبِیّٖنَ وَاٰتَی الْمَالَ عَلٰی حُبِّهٖ ذَوِی الْقُرْبٰی وَالْیَتٰمٰی
وَالْمَسٰکِیْنَ وَابْنَ السَّبِیْلِ وَالسَّآئِلِیْنَ وَفِی الرِّقَابِ وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ وَاٰتَی الزَّکٰوةَ وَالْمُوْفُوْنَ
بِعَهْدِهِمْ اِذَا عٰهَدُوْا وَالصّٰبِرِیْنَ فِی الْبَاْسَآءِ وَالضَّرَّآءِ وَحِیْنَ الْبَاْسِ اُولٰٓئِکَ الَّذِیْنَ
صَدَقُوْا وَاُولٰٓئِکَ هُمُ الْمُتَّقُوْنَ حاصل ترجمه آنکه نیکی نه همان گردانیدن روا است بسمت مشرق و مغرب
یعنی در حال نماز بلکه نیکی ایمان بخداوند است و روز جزا و ملائکه و کتاب خدا و پیمبران و دادن مال است با دوستی
آن یا در راه محبت خدا بخویشان و ایتام و محتاجان و درماندگان در غربت و در مصرف گدایان و خلاصی بندگان
و نماز کردن و زکوة دادن و وفا بعهد هرگاه با خلق یا خدا و چنانچه در باب سیم اشاره بآن شد عهدی کرده
و شکیبائی در سختی پریشانی و امراض و هنگام جهاد صاحبان این صفا شده است گویان و ایشانند پرهیزکاران
و جز عالم عامل کسی دارای این اوصاف نباشد پس ایشانند همان صادقین که مأمور اند مردم به بودن با ایشان
و از تأمل در این کلمات میتوان فهمید که چنانچه کسب تمامی خیرات و کمالات و صفات پسندیده در
مجالست علماء و اتقیا است همچنین مبتلا شدن بقبایح و شرور و ضلالت و اخلاق رذیله و کردارهای
ذمیمه در همنشینی و مصاحبت جهال و اشرار و فساق و مبدعین است چه اگر کسی نظر کند باین گروه کمتر کسی را بیند
که سبب گمراهی و ابتلای او بمعاصی از روی نشستن او با فاسقی یا گمراهی نباشد که اگر کسی با احدی محشور نباشد شاید
باکثر معاصی هرگز مبتلا نشود یا نشوانده شد و از اینجا است که خداوند از زبان اهل دوزخ حکایت کند که
وَمَآ اَضَلَّنَآ اِلَّا الْمُجْرِمُوْنَ غیر بدین کسی ما را گمراه نکرد و این اضلال از راه معاشرت است غالبا و گاهی
از مطالعهٔ مزخرفات ایشان است که آن هم نوعی از مصاحبت است یا از شاگردی او است و در
جای دیگر میفرماید وَاِنَّ کَثِیْرًا مِّنَ الْخُلَطَآءِ لَیَبْغِیْ بَعْضُهُمْ عَلٰی بَعْضٍ اِلَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا
الصّٰلِحٰتِ وَقَلِیْلٌ مَّا هُمْ بدرستیکه بسیاری از همراه شوندگان با یکدیگر هر آینه ظلم میکنند بعضی بر

بعضی را

بعضی مگر آنکه پیروی نمودند و کردار شایسته کردند و چه بسیار کمند اینجماعت چه مقصود از ظلم نه همان گرفتن مال دیگریست
به جبر چنانچه متوهم میشود بلکه گرفتن دین و عقل و عمر و عرض و مال و سایر آنچه بندگی بی آن نشاید از دیگری بغیر حق
پس تا کسی تمام حق را از باطل تمیز نده و بنای عمل را بآنچه داند نگذارد و عمل نکند البته مصاحب را در یکی از این مراتب
ضرر رساند و کمتر خسرانی که از او بدیگری رسد ضایع کردن مقداری از وقت اوست که در آن مشغول به
اصلاح دین یا دنیای مطلوب بود یا بنای آن را داشت و از آن بالاتر آنکه او منکری بیند و نداند قبح آن را تا منع
نماید یا اگر داند او را بهمان حال باقی گذارد و این خود سبب جرئت او شود و از آن بالاتر آنکه از نادانی دنیا را
در نزد او زینت دهد اگرچه بهیچ غذای لذیذی یا لباس نیکوئی باشد یا معاصی بزرگ و کوچک [illegible] شود
و اگر دانسته چنین کند البته او را بکفر کشاند و بالجمله بجمیع راهها که شیطان جنّی آدمی را از ساحت قرب
خداوند دور کند شیطان انسی نیز چنان کند بلکه تأثیر گمراهی کردن او بآن راهها بیشتر و محکمتر است چه این شیطان
از جنس اوست و خود نیز عمل کند بآنچه گوید و بسیار است که آدمی بظاهر از مصاحبت او گزیر نبیند چون بنده و زن
و فرزند بالنسبة به آقا و شوهر و پدر پس ناچار وقع کلامش بیشتر خواهد بود و از اینجا است که در اخبار تحریص شده بر نشستن
با ایشان چنانچه در غرر از حضرت امیر علیه السلام مرویست که بدترین مصاحب جاهل است و در جملهٔ از اخبار
صریحاً نهی فرموده‌اند از مجالست اغنیاء و پست فطرتان و زنها زیرا که همنشینی با ایشان دل را میمیراند و از مجالست
و گفتگو و همسفری با دروغگو زیرا که او بمنزلهٔ سراب است دور را برای تو نزدیک میکند و نزدیک را دور و با فاسق
زیرا که او ترا بیک لقمه و کمتر میفروشد و بخیل زیرا که او از تو میگیرد و بتو نمیدهد و ترا از مال خود محروم میکند در حالتیکه
تمام احتیاج بآن داری و با احمق زیرا که او چون خواهد بتو نفع رساند ضرر میرساند و با قاطع رحم زیرا که خداوند در
سه جای قرآن او را ملعون یاد کرده و فرمودند بترسید از مصاحبت عاصین و مجاورت فاسقین و بترسید از
فتنه‌های ایشان و دور شوید از ساحتشان و از این قبیل اخبار بسیار است و از برای پند گرفتن کافی است آیهٔ شریفهٔ
واصبر نفسك مع الّذين يدعون ربّهم بالغداوة والعشيّ يريدون وجهه ولا تعد
عيناك عنهم تريد زينة الحيوة الدّنيا ولا تطع من أغفلنا قلبه عن ذكرنا واتّبع هواه
وكان امره فرطاً حاصل ترجمه حبس کن نفس خود را با آنانکه میخوانند پروردگار خود را در صباح و پسین و
میخواهند باین خوشنودی او را و مگردان چشم خود را از ایشان که میخواهی آرایش زندگانی دنیا را و فرمان مبر
آن را که بیخبر کردیم یا یافتیم بیخبر دل او را از یاد خود و پیروی کرده خواهشهای خود را که کارش از اعتدال بیرون رفته
مخفی نماند اینهمه تاکید و تحریص بر مراوده و مجالست علماء و اهل یقین و مجانبت عصاة و مبدعین در آن زمان بود
که راه جادهٔ مستقیم شرع روشن و باب علم باحکام باز و رفع اختلافات مسائل و دفع شبهات آسان و رسیدن
خدمت امام و فصل الخطاب امام علیه السلام میسور پس حال این زمان چه خواهد بود که راه جادهٔ مستقیمه و شارع

بزرگ شرع انور بسته و باب علم بواقع مسدود و دست ظاهراً از رسیدن بدامن امام کوتاه و راه‌ها از یاد و قشتت
و تفرّق و تاریکی و خطر و مبانی امور دین و دنیای خلق بر اوهام و اقوال درجهٔ ظنون البته مصاحبت علماء و اهل
بینش واجب و متحتّم و فوائد و برکات ملازمت شان اضعاف فوائد آن عهد خواهد بود والله العالم

باب پنجم در ذکر سایر صفات و جهات و وجوه و عناوین موجوده در اهل
علم و مشتغلین و اخیار و متدیّنین خصوص قاطنین در عتبات عالیات و مجاورین قباب عرش درجات
که ملاحظهٔ هر یک خود کافی در رجحان بلکه لزوم رعایت ایشان است از هر کس بمقدار استعداد و مکنت
و آن بسیار است و بهشت از آن اکتفا میکنیم **اوّل** اینکه گروه از مجاهدین‌اند و اعانت مجاهدین از کسی
خود عاجز از جهاد است لازم و تجهیز این عسکر در موسم حاجت بقدر قوّه بر او متحتّم بیان این اجمال آنکه جهاد که از
واجبات اصلیّه و ارکان شریعت اسلام است بر دو قسم است **قسم اوّل** جهاد با اهل کتاب
و مشرکین و خارجین بر امام مسلمین با تیغ و سنان و مال و جان جهة در مقام دعوت باسلام و تطهیر زمین از
قذارت کفرهٔ لئام یا که مدافعت و برگرداندن شرّ آن قوم هنگام هجوم آنها بر بیضهٔ دین و حوزهٔ مسلمین و مقصود
اصلی از این قسم حفظ نفوس و اموال و عرض مسلمین و تمکّن از اقامهٔ شرائع و اظهار رسوم مذهب است
و اجر جزیل و ثواب عظیم بازاء این عمل در شرع مقرّر شده و در ترغیب بآن کافی است آیهٔ مبارکهٔ ذلک
بانّهم لا یصیبهم ظمأ و لا نصب و لا مخمصة فی سبیل الله و لا یطئون موطئاً
یغیظ الکفّار و لا ینالون من عدوّ نیلاً الّا کتب لهم به عمل صالح انّ الله لا یضیع
اجر المحسنین و لا ینفقون نفقة صغیرة و لا کبیرة و لا یقطعون وادیاً الّا کتب لهم
لیجزیهم الله احسن ما کانوا یعملون حاصل ترجمه آنکه نرسد بمجاهدین هیچ تشنگی و نه رنجی و نه گرسنگی
در راه خدای و پای بر جای ننهند و قدمی نگذارند که در آن کافران را بخشم آرند و نرسانند هیچ نقصی بدشمنی
از کشتن و جراحت و رنجوری و غارت مال و غیر آن مگر بنویسند بآن بر ایشان عملی صالح و کاری شایسته
بدرستیکه خدای ضایع نگرداند مزد نیکوکاران را و خرج نکنند خرجی اندک یا بسیار و طی نکنند مسافتی را
در رفتن و باز آمدن مگر آنکه بر ایشان بنویسند تا خداوند ایشان را پاداش دهد نیکوتر از آنچه هستند که میکنند
فی کافی مرویست از حضرت رسول صلّی الله علیه و آله که فرمود برای بهشت دریست
که آن را باب مجاهدین گویند میروند بسوی او و آن باز است و ایشان شمشیرهای خود را حمایل کرده‌اند
و جمیع مردم در موقف‌اند و ملائکه مرحبا میگویند بایشان فرمود پس کسیکه ترک کند جهاد را میپوشاند او را
خداوند جامهٔ خواری و پریشانی در معیشت و فنای در دین **و ایضاً** در آن کتاب است که آن جناب
فرمود جبرئیل مرا خبر داد بامری که روشن شد بآن چشم و گشاده شد بآن دلم گفت ای محمّد کسی که جهاد

کند از امت تو در راه خدا پس برسد با و قطرهٔ از آسمان یا درد سری بنویسد خداوند برای او یک شهادت **فی** تهذیب شیخ طوسی مرویست که آنحضرت فرمود شهید را هفت خصلت است از جانب خداوند اوّل آنکه اوّل قطرهٔ که از خونش بر زمین ریزد تمام گناهانش آمرزیده شود دوّم آنکه سرش در دامن دو زنش از حور العین قرار گیرد و غبار از رخسارش پاک کنند و بگویند مرحبا بتو و او نیز بانها چنین گوید سیّم آنکه بپوشند برا و از جامهای بهشت چهارم آنکه پیشی گیرند خزنهٔ بهشت از هر خوشبوئی که کدام یک ایشان او را با خود گیرند پنجم آنکه منزل خود را به بیند ششم آنکه بروحش بگویند سیر کن در بهشت هر کجا که خواهی هفتم آنکه بنگرد بروی خدا و این است راحت مر هر نبی و شهید را یعنی نظر بنور خدا یا با ائمهٔ هدی علیهم السلام **فی** عقاب الأعمال از آن جناب مرویست کسیکه بیرون رود بجهة جهاد در راه خدا پس برای او است بهر گامی هفتصد هزار حسنة و محو کنند از او هفتصد هزار بدی و بلند کنند برای او هفتصد هزار درجه و در ضمان خدا خواهد بود بهر مرگی بمیرد شهید است و اگر برگردد برگشته است با معاصی آمرزیده و دعای مستجاب شده و فضایل جهاد بسیار است هر که خواهد بکتاب وسائل وغیره رجوع کند قسم **دوّم** جهاد با ان طوائف و تمام هفتاد و دو فرقه از فرق اسلام است به تیغ زبان و رمح بنان بعد از تکمیل نفس و تهذیب و تحلیهٔ آن بزیور علم و این نیز گاهی ابتدائیست بجهة بیرون آوردن خلایق از ظلمات کفر بنور اسلام و از ظلمت نفاق بنور ایمان و از ظلمت شرک بنور توحید و از ظلمت شکّ بنور یقین و از ظلمت ریاء بنور اخلاص که غرض اصلی است از بعثت انبیاء و مرسلین و گاهی بجهة دفع شبهات مشکّکین و ردّ تدلیسات ملحدین از شیاطین انس و جنّ که پیوسته در صدد اغواء و اضلال و برگرداندن انامند از جادهٔ مستقیمهٔ اسلام و از این قسم تعبیر فرموده بجهاد اکبر چنانچه قسم اوّل را نامیده بجهاد اصغر و راه بزرگ بودن آن از این چند جهت است اوّل آنکه قوام جهاد اصغر باکبر است چه تا از قوّت قلم و نصرت بیان علماء فضل جهاد و کیفیّت و شروط و احکام آن و ترغیب و تحریص بآن واضح و محقّق نشود خلق اقدام بآن نکنند و نقد جان را از کف ننهند و پس از معرفت نقد و منزلت آن در مقام یاری دین و محاربه با مشرکین بر آیند **دوّم** آنکه هر کس تا بشرف ادراک فضیلت اکبر فائز نگردد بمقدار حاجت از او اصغر صورت نگیرد چه تا معرفت باری و تصدیق برسالت و اعتقاد بخلفاء راشدین و اقرار بمعاد و راستی وعدهٔ جنّت و وعید بدوزخ و فروختن نفس عزیز بمالک حقیقی تمام نشود جهاد صحیح بعمل نیاید و آنانکه از پی ریاست و کشورگیری و مال و منال تحصیل کردن در مقام مقاتله و مجادله بر آیند از فرض سخن بیرون و از ثواب موعود محروم سیّم آنکه مشقّت و تعب اکبر بمراتب از اصغر بیش است چه کثرت عدد عدوّ و زیادی استعداد و قوّت او و دوام اشتغال بمحاربه هر چه بیشتر شد جهاد دشوارتر است و یک صنف اعدای دین ابلیس و جنود او است که در کثرت و استعداد و طول زمان اضلال و دوام اشتغال به اغواء بی نظیر و عدیل است و امّا شیاطین انس پس حال انها نیز واضح است جهاد با کفّار در هر قرنی گاهی ولکن ملحدین و مشکّکین از علمای نواصب

و سایر فرق و مذاهب مدام در کار نوشتن و گفتن و ضعفا را باقسام حیله از دین برگرداندن و هر روز از کارخانه
قرایت شبهه تازه و خرابی جدیدی ظاهر که جواب از آن و بیرون کردنش از قلوب عوام در غایت صعوبت و
صرارت است **چهارم** آنکه ثمره و فایده اکبر چندین برابر اجل و اعظم از نتیجه اصغر است چه از کوشش
و سعی در آن روح و نفس و عقل پاک و طیب و کامل و دین و ایمان و یقین مهذب و حاصل گردد و از جهد
و جهد در این جسم و مال محفوظ و سالم ماند از پرتو نور برهان ساطع مشعلهای معرفت افروخته شود و از شعله
آتش شمشیر قاطع پیکر جنبشی سوخته گردد از شعاع ضیاء دلیل و بیان دلهای تاریک آفتابی شود عالم افروز
و از لهب حجت و آتش زبان شهابهای ثاقب پیدا شود شیطان سوز و از قوت تیر و سنان و حدت تیغ جان
ستان روی زمین از کثافت کافران پاک گردد و بدنهای پلید بر روی خاک در افتد از جهاد اکبر پای وسوسه
پیمبران کنده و از جهاد اصغر در زمره مجاهدین و دلیران در آید از یک آیت واضحه و بیان شافی دفترها از
زندقه دریده و زنگها از دل زدوده شود و از یک ضربت مردانه جز کافری کشته یا مجروح نگردد **پنجم** آنکه
ضرر آن طائفه که در صدد برطرف کردن دین و باطل نمودن کلمه حق و ادخال شبهه در قلوب مؤمنین اند بیشتر است
از ضرر آنانکه در فکر وسعت مملکت و کثرت شوکت و افزون شدن درهم و دینارند چه عزت و مال و عرض
و جاه را فدای عقل و ایمان توان کرد که اگر از آنها بکاهد بر اینها فسادی نرسد و بسیار شود که بر قوت آن بیفزاید و اما
اگر از اینها کاسته علیش جاه و دانی از دست رود و عزت و مال را قدری نماند چه اینها نیک و پسندیده اند
مادامیکه معین و یاور دین باشند بالاجمال ضرری بتوسط آنها نرسد و آن عز و جاه که از فروختن ایمان پیدا یا
باقی ماند عذاب ابدی و خلود در جحیم آرد **ششم** آنکه هیچ کس را بی جهاد اکبر قدر و منزلت و ثواب و اجری نباشد
و بی آن ایمانی ثابت و نهی مستقر نیست نباید و بی جهاد اصغر سالها غالب انام زندگی کنند و در ایمانشان
نقصی و عیبی پیدا نشود **هفتم** آنکه جهاد اکبر واجب است بر هر مکلفی از پیر و جوان و مرد و زن و بنده و آزاد
و غنی و فقیر و صحیح و رنجور و اصغر واجب نباشد جز بر اشخاص معلومه که صفاتشان در محلش مذکور است و در اخبار
بهمه این جهات اشاره کرده اند چنانچه از بیان سر فضیلت علماء بر مجاهدین ظاهر شده و تبرکا بعضی از آنها را ذکر
میکنیم **فصل** در کتاب بصائر الدرجات از جناب صادق علیه السلام مرویست که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود مؤمن عالم ثوابش بیشتر است از روزه گیر شب زنده دار جهاد کننده در راه خدا
و چون بمیرد در اسلام رخنه پیدا شود که آنرا سد نکند چیزی تا روز قیامت **فصل** در تفسیر امام حسن
عسکری علیه السلام مرویست که جناب صادق علیه السلام فرمود آگاه باشید کسی که خود را بپای دارد
بجهة شیعیان [illegible] شیعیان
از آنکه جهاد کرده با روم و ترک و خزر هزار هزار مرتبه بجهة آنکه آن [illegible] دفع میکند از بدنهای دوستان ما و این دفع میکند

در بیان افضلیت جهاد اکبر بر جهاد اصغر و فضیلت مجاهده علماء بر جهاد دیگران

از بدنهادی ایشان و ایضاً در آن تفسیر مذکور است که آنجناب فرمود در مقام تقسیم رواة اخبار که قسمی از آنها قومی هستند از
ناصبیها یعنی دشمنان اهل البیت علیهم السلام که قادر نیستند بر قدح در ما یاد میگیرند بعضی علوم صحیحه ما را پس با قدر و منزلت
میکنند بآن خود را در نزد شیعیان ما و عیب میگیرند از ما در نزد دشمنان ما و زیاد میکنند بر آن علوم اضعاف اضعاف
اضعاف آن از دروغها بر ما که ما از آنها بیزاریم پس قبول میکنند از ایشان منقادهای از شیعیان ما باعتقاد آنکه آنها از
علوم ما است پس گمراه شدند و گمراه کردند آنها را و ضرر ایشان بر ضعفاء شیعیان ما بیشتر است از ضرر لشکر یزید بر
حسین بن علی علیهما السلام و اصحاب او بجهة اینکه آنها سلب کردند از ایشان ارواح و اموال را و از برای آن روح و مال
برده شده با است در نزد خداوند بهترین حالتها بجهة آنچه رسید بایشان از دشمنان ایشان و اما این علماء بدکار ناصبیها
که مشتبه کردند که ما را دوست و اعدای ما را دشمنند داخل میکنند شک و شبهه بر ضعفای شیعیان ما و گمراه میکنند ایشان
را و مانع میشوند ایشان را از اراده حق و ایضاً در آن تفسیر است که حضرت حسین بن علی علیهم السلام فرمود بمردی که کدام محبوبتر است
نزد تو مردی اراده کرده کشتن مسکینی را که ضعیف شده برهانی او را از دست آن مرد یا ناصبی که قصد کرده گمراه کردن مسکین
مؤمنی از ضعفای شیعیان ما را باز کنی برای او از ابواب علم چیزی که نگاه دارد مسکین بآن خود را از او و بشکند او را بحجتهای الهی
بلکه خود فرمود رهانیدن این مؤمن از دست این ناصبی بدرستیکه خداوند میفرماید ومن احیاها فکانما احیا الناس
جمیعاً کسیکه یک نفس را زنده کند چنانست که همه مردم را زنده کرده پس هر کس زنده کرد او را و از کفر راهنمائی کرد بایمان
پس گویا زنده کرد جمیع مردم را پیش از آنکه بکشد ایشان را بشمشیرهای آهنی و حضرت علی بن الحسین علیهما السلام بکسی فرمود
که کدام را بیشتر دوست داری برهانی اسیر مسکینی را از دست کفار یا برهانی اسیر مسکینی را از دست ناصبیها عرض کرد
سؤال کن یابن رسول الله از خداوند که مرا توفیق جواب درست دهد حضرت فرمود خداوند او را توفیق ده عرض کرد
بلکه رهانیدن مسکین اسیر را از دست ناصبی بدرستیکه در این رهانیدن احتمال عطای بهشت است برای او و رهانیدن
او است از آتش و در آن احتمال عطای روح است برای او و دفع ظلم از او و خداوند عوض میدهد این مظلوم را اضعاف
آنچه رسیده باو از ظلم و انتقام کشد از ظالم بآنچه عدالتش حکم کند فرمود موفق شدی لله ابوک گرفتی این کلام را از جوف
سینه من قطع نکردی از آنچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده یک حرف را و در جامع الاخبار از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که فرمود نشسته بودم در مجلس پیغمبر صلی الله علیه و آله که داخل شد ابوذر پس عرض
کرد یا رسول الله جنازه عابد محبوبتر است نزد تو یا مجلس عالم فرمود ای ابوذر نشستن یکساعت در وقت مذاکره
علم محبوبتر است نزد خداوند از هزار جنازه از جنازهای شهداء و نشستن یکساعت در وقت گفتگوی علم محبوبتر است
نزد خداوند از شب زنده داری هزار شب که در هر شب هزار رکعت نماز کند و نشستن یکساعت در وقت
گفتگوی علم محبوبتر است نزد خداوند از هزار جهاد و قرائت تمام قرآن عرض کرد یا رسول الله گفتگوی علم بهتر است
از خواندن تمام قرآن فرمود ای ابوذر نشستن یکساعت در وقت مذاکره علم محبوبتر است نزد خداوند از خواندن تمام

یعنی ضعفای شیعیان

قرآن دوازده هزار مرتبه بر شما باد بمذاکرهٔ علم بجهة آنکه بعلم میشناسید حلال را از حرام و کسیکه بیرون رود از خانه بجهة تحصیل
بابی از علم بنویسید خداوند عزّ و جلّ برای او بهر قدمی ثواب پیغمبری از پیغمبران و ببخشد خداوند او را بهر حرفی که می شنود یا
مینویسید شهری در بهشت و طالب علم را دوست دارد خداوند و دوست دارد ملائکه و دوست دارد پیغمبران طالب علم را
دوست ندارد مگر سعید خوشا بحال طالب علم روز قیامت ای ابوذر و نشستن یکساعت در وقت
مذاکرهٔ علم بهتر است برای تو از عبادت یکسال که روزهای آن را در روزه و شبهای آن بعبادت بسر برده
شود و نظر بروی عالم بهتر است برای تو از آزاد کردن هزار بنده و هرکه بیرون رود از خانه اش بجهة تحصیل بابی
از علم بنویسید خداوند برای او بهر قدمی ثواب شهیدی از شهدای بدر و ایضا از آنجناب روایت نموده
طالب علم افضل است در نزد خداوند از جهاد کنندگان و سرحد کفار نگاه دارندگان و حاجیان و اعتکاف
کنندگان و استغفار میکند برای او درخت و دریاها و ستاره ها و آنچه آفتاب بر آن بتابد و در کافی عن غیره
مرویست از جناب صادق ع که رسول خدا صلّی الله علیه و آله دسته را بجهاد فرستاد چون مراجعت کردند
فرمود مرحبا بقومیکه بجای آوردند جهاد اصغر را و باقی ماند بر ایشان جهاد اکبر کسی عرض کرد جهاد اکبر کدام است
فرمود جهاد نفس و در من لا یحضر از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود چون روز قیامت
شود جمع کند خداوند مردم را یک مکان و گذاشته شود خون شهدا با مداد علما یعنی در میزان بسنجند پس برتری گیرد
مداد علما بر خون شهداء و در مجمع البیان از حضرت رسول صلّی الله علیه و آله مرویست که فضل عالم بر
شهید یکدرجه است و فضل شهید بر عابد یکدرجه است و فضل نبی بر عالم یکدرجه است و در جوامع
طبرسی از آن جناب مرویست که شفاعت میکنند روز قیامت سه طایفه پیغمبران پس علما پس شهدا و چون
دانستی که طالبین علوم انبیاء و اوصیاء و مروجین ملت بیضاء باعانت نوشتن و گفتن و خواندن و رد
کنندگان شبهات کفار و سایر فرق اسلام از اقسام مجاهدین و غزاة بلکه بهترین اصناف ایشانند پس آنچه
بمجاهدین وعده داده شده از خیرات دنیا و آخرت احسن اینها از ایشان خواهد بود و کسیکه از روی عجز و ترس یا
کسالت و کثرت علایق و اشتغال باصلاح امور معاش و حب وطن و امثال اینها همراهی با این عساکر منصوره
بروح القدس نصیبش نشد و از این حظ عظیم محروم شد تکلیفش با این فرقه تکلیف گروهی است که بجهة آن اعذار جهاد
با کفار نکنند در وقت ضرورت که باید اعانت مالی کنند اینها را بمقدار حاجت و از رسول خدا صلّی الله
علیه و آله مرویست که هرکس اسباب جهاد کسی را فراهم آورد و او را بجهاد بفرستد برای او است مثل اجر آنکس
و در کتاب جعفریات مرویست از جناب صادق علیه السلام که روایت نمود از پدرش از جدش از
علی علیهم السلام که فرمود جبان یعنی آنکه از قتال ترسانست حلال نیست برایش اینکه جهاد کند زیرا که او زود
فرار میکند پس نگاه کند با آنچه میخواهد با او جهاد کند یعنی زاد و راحله و سلاح پس با آن مستعد کند غیر خود را که برای

دربودن غالب اهل علم در زمرهٔ زائرین و ترغیب بر اعانت زوّار

بعض از عناوین
بعض از اهل علم
موجوده در

او است مثل ثواب آن شخص بدون آنکه از آن شخص چیزی کم شود و فقهاء فرموده اند اگر کسی مالدار باشد و از رفتن بجهاد
عاجز باشد واجب است بر او غیری را بفرستد و بعضی این را مستحب دانسته‌اند و با قدرت اگر کسی را بفرستد
وجوب کفائی از او ساقط میشود و قطب راوندی و فاضل مقداد در آیات الاحکام خود تصریح فرموده‌اند که آیهٔ
شریفهٔ جاهدوا باموالکم وانفسکم ظاهر است بر وجوب بذل مال بر کسیکه خود نرود بجهاد کنند کان بجهة
تهیهٔ اسباب سفر چه با جهاد به نفس بذل مال واجب نیست و همچنین آیهٔ شریفه وکرهوا ان یجاهدوا
باموالهم وانفسهم فی سبیل الله مذمت فرمود آنها را که بمال یا نفس جهاد نکنند و تحقیق کلام در دلالت
این آیات موکول است بمحل خود و هم از عناوین موجودهٔ در این فرقهٔ مهتدیه زایر بودن است چه غالب این
جماعت در صباح و مساء بنعمت عظمای زیارت قبور سادات زمان علیهم السلام متنعم و باین عطیت کبری
مکرم و هر که دستش از دامان وصال این موهبت کوتاه و از این فوز عظیم محروم تواند با عانت کردن ایشان بمال
خود را در زمرهٔ زایرین در آرد و بآن ثوابهای جزیله که در اخبار متواتره برایشان مهیا شده فایز و با آنجماعت شریک شود
فی کامل الزیارة بسند صحیح از یحیی خادم امام محمد تقی علیه السلام روایت کرده که گفت بآنجناب عرض کردم
چه ثواب دارد کسی که مهیا کند اسباب کسی را و بسوی کربلا بفرستد و خود بجهة عذری نرود فرمود عطا میکند خداوند باو
بهر درهمی که انفاق کرده مثل اُحُد از حسنات و جای اندرهم میدهد چندین برابر آنچه خرج کرده و بر میگرداند از او از بلاء آنچه
که نازل شده پیش و دفع میکند و مال او را حفظ میکند و در تهذیب شیخ طوسی ره از علی بن میمون مرویست که
گفت فرمود بمن ابوعبدالله علیه السلام رسیده است بمن که جماعتی از مردان شیعیان ما میگذرد برایشان یکسال
و دو سال و بیشتر از این و زیارت نمیکنند حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام را عرض کردم فدای تو شوم
بدرستیکه من میشناسم مردمان بسیاری باین صفت فرمود آگاه باش قسم بخداوند از نصیب خود محروم شدند و از ثواب
خداوند اعراض کردند و از جوار محمد صلی الله علیه و آله در بهشت دور شدند گفتم اگر بعوض خود کسی را بفرستد آیا کفایت
میکند فرمود آری فی بحار از آنجناب روایت کرده که فرستاد بسوی بعضی از شیعیان و باو فرمود بگیر این دراهم
و حج بکن به نیابت پسرم اسمعیل که میباشد برای تو نه سهم از ثواب و برای اسمعیل یکسهم ف و همچنین فرستاد ابوالحسن
عسکری علیه السلام یکنفر زائر از جانب خود بسوی قبر ابی عبدالله علیه السلام پس فرمود از برای خداوند است مکانها
که دوست میدارد دعا کنند در آن پس مستجاب کند و بدرستیکه حایر حسین علیه السلام از آن مواطن است بلکه
از اخبار شریک شدن بمجرد نیت در رضا ظاهر میشود که با اعانت و سبب شدن در عمل امر شرکت اوضح و استحقاق
ثواب اکثر و اولی خواهد بود و در جمع الجوامع شیخ طبرسی مرویست که در غزوهٔ تبوک حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود باصحاب بتحقیق که گذاشتید در مدینه جماعتی را که سیر نمیکنید مکانی را و نمیگذرید وادی را مگر آنکه
هستند با شما و ایشان کسانی اند که درست است نیتهای ایشان و خالص است پهلوهای ایشان و قابل است

قلوبشان بجهاد ومانع شده ضرر ایشان را از رفتن بجهاد و در نهج البلاغه مذکور است که چون حضرت
امیر المؤمنین علیه السّلام بر اصحاب جمل ظفر یافت شخصی از اصحاب آن حضرت عرض کرد دوست داشتم که برادرم
فلان کس حاضر بود تا می‌دید نصرت دادن خداوند ترا بر اعدایت فرمود آیا میل برادرت با ما است گفت بلی فرمود
بتحقیق که حاضر بوده است با ما در لشکر ما قومی که در صلبهای مردان و رحمهای زنانند زود است که زمان عارف
کند بایشان یعنی ظاهر کند ایشان را و محکم کند ایمان را بایشان و در کتاب بشارة المصطفی مرویست از عطیه که گفت
که چون جابر انصاری در روز اربعین بزیارت حضرت ابی عبد الله علیه السّلام مشرف شد بعد از ادای مراسم زیارت
سلام کرد بشهدا و در خطاب بایشان گفت قسم بخدائیکه محمّد صلّی الله علیه وآله را براستی فرستاده که ما شریک شدیم
با شما در جهاد پس عطیّه گفت چگونه ما با ایشان در اجر شریکیم و حال آنکه از هیچ وادی فرود نیامدیم و بکوهی بالا نرفتیم
و اینجماعت جدائی افتاده میان سرها و بدنها ایشان و اولادشان یتیم و زنهای ایشان بیوه شده‌اند جابر گفت ای عطیّه
شنیدم از حبیبم رسول خدا صلّی الله علیه وآله که میفرمود کسیکه دوست دارد عمل قومی را شریک میشود در عملشان قسم
بآن خداوندی که محمّد صلّی الله علیه وآله را بحق فرستاده است که نیّت من و اصحاب من بآن طریق است که حضرت
ابی عبد الله علیه السّلام و اصحابش بآن طریقه رفتند مخفی نماند که فرقی نیست در اعانت زوّار و داخل
شدن در زمرهٔ زایرین در اینکه سبب فرستادن کسی شوند بسمت مشاهد شریفه بدادن توشه و راحله و سایر
لوازم سفر یا سبب باقی ماندن ایشان شوند در آنجا در صورتیکه عاجز باشند از اقامت در آنجا بدون دستگیری
و رعایت و چه اینها را سبب شوند در زیارت و دعا و بوسیدن عتبهٔ عالیهٔ خانهای مقدسهٔ خداوندی یا
سبب زیاد کردن زوّار ائمّه انام علیهم السّلام و یاری کنندگان ملت علام شوند به نگاهداری اینها در آنجا که برای
خود زیارت کنند چه در مقام استحقاق ثواب و درک فیوضات فرقی میان اینها نیست چنانچه در مجلس
اشاره باین خواهد شد تتمیم الکاین طائفه از اشرف اصناف مرابطین در شریعت سید المرسلین اند
و اعانت و نگاهداری مرابطین از اعظم مثوبات و اجلّ قربانست بدانکه رباط و مرابطه بمعنی درنگ
کردن و اقامه در سرحد بلاد مسلمین است که محل خوف باشد از هجوم مشرکین و کفار بجهة اطلاع بر حال آنها
و منعشان از دخول و خبر دادن مسلمین بحال اینها و اصل مرابطه [illegible] مستحب است در راه خدا و جهت شهید
شدن مجاهدین با اعانت ایشان در جهاد و نیل مقصود از آن [illegible] است و [illegible] دفع دشمن
و اقلّ ایام مرابطه سه روز است و بیشتر آن چهل روز و چون از آن بگذرد در حکم مجاهدین است و ثواب اینها
وارد و مرابطه نیز بر دو قسم است قسم اوّل آنچه مذکور شد و در آن ثواب عظیمی است و هر چند [illegible]
مخوفتر و خطرش زیادتر باشد اجرش بیشتر است چنانچه [illegible] یا ایها الذین آمنوا
اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون [illegible] مرابطه

[illegible]

در فضل مرابطه و شرح آن که علما آورده‌اند

حاضر باشد مستحب است مرابطه که اسبش یا غلامش یا نحو دیگر از اعانت مرابطین و در من لا یحضره الفقیه از
جناب ابی الحسن علیه السلام مرویست که فرمود هر کس اسب عتیقی یعنی اصیل نجیب بسته بدارد و مرابطه کند محو
میشود از او سه سیئه و نوشته میشود برای او یازده حسنه هر روز و هر که مرابطه کند به اسبی که از هیچ طرف نجیب نیست
و قصد کند بآن زینت یا قضاء حاجت یا دفع دشمن را محو میشود از او هر روز یک سیئه و نوشته میشود شش حسنه و در
امالی ابو علی پسر شیخ طوسی مرویست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که هر کس ببندد اسبی را در راه خدا علف
او و سرگین و آبش خیر خواهد بود در روز قیامت و در عصر ائمه علیهم السلام این خبر بسیار شایع بود و مردم نذرها و وقفها
و اعانتها میکردند برای مرابطین و با آنکه جهاد حرام بود بجهت ماذون نبودن از جانب ایشان مرابطه را اذن
میدادند باین قصد که در هجوم کفار و اندراس آثار اسلام و محو اسم محمد صلی الله علیه و آله خواهد بود نه بقصد یاوری و کثرت
شوکت خلفای آنزمان که از جنس بنی عباس بودند. قسم دوم مرابطه در ثغور معنویه و حدود باطنیه که از آن
صوب ابلیس و جنودش از جن و انس داخل مدینه قلب شوند و مقر سلطنت عقل شوند و جنود ایمان را مغلوب و بنای اسلام
خراب کنند و آن حدود در غایت انتشار و کثرت و خفاء و معرفت و نگاهداری آن در غایت دشواری و صعوبت
چه آن متوقف است بر دانستن راهها که شیطان انس و جن بآن راهها مفاسد در اعمال و اقوال و عقاید بنی آدم
داخل کنند و آن قریب بصد راه است که در کتاب مجید و احادیث ائمه علیهم السلام بآن اشاره شده و بالنسبة
بطبقات مردم شعبهای بسیار میشود و همچنین متوقف است بر کیفیت سد آن و برگرداندن عساکر ایشان و کیفیت
نشان دادن آن راهها بخلق بنحویکه از روی تحقیق ابراز قبول نمایند بدلائل تا بوحشت و اضطراب افتند و در مقام فهم
و اصلاح برآیند و الا الفاظی بی حقیقت و کلماتی بی مغز که چون اجساد بی روح بسیار شنیده و از کتب بیگانگان از
حقیقت شرع دیده شده و بقدر یک بیت تغزل که از شنیدنش قوه شهویه حرکت کند تاثیر ندارد و بالجمله مرابطه برینها
کار انبیا و علما است که از روی صدق عبودیت و متابعت شریعت به توسل ثقلین بر حقایق این مطالب واقف
و برای مرابطه و حفظ انام قابل شدند نه بحفظ کردن مصطلحات صوفیه و ترهات حکماء که خود از کمین‌گاه محکم جنود
ابلیسند که در حمله اول از این کمین از بنیان اسلام و اساس ایمان اثری نگذارند و در کتاب جامع الاخبار از پیغمبر صلی الله
علیه و آله مرویست که طالب علم افضل است نزد خداوند از مجاهدین و مرابطین و حجاج و معتکفین و در
تفسیر عسکری علیه السلام مذکور است که جناب صادق علیه السلام فرمود علمای شیعیان ما مرابطینند در
سرحدی که در پهلوی آن ابلیس و عفریتهای او است منع میکنند ایشان را از بیرون آمدن بر ضعفای شیعیان ما
و منع میکنند از مسلط شدن بر ایشان شیطان و تابعان ناصبی او را و امام علی نقی علیه السلام فرمود اگر باقی
نمیماند بعد از غیبت قائم شما از علمای خوانندگان بسوی خدا و راهنمایان بر خدا و منع کنندگان اعداء از دین
او به دلیلهای خدا و رها کنندگان ضعفاء بندگان خدا از دامهای شیطان و سرکشان او و از دامهای ناصبیها

هر آینه باقی نمی‌ماند احدی مگر آنکه برمیگشت از دین خدا ولکن ایشانند که نگاه میدارند مهار قلوب ضعفاء شیعه را چنانچه
نگاه میدارد صاحب کشتی سکان او را ایشانند بهترین خلایق در نزد خدا و از فهمیدن بزرگی مقام این قسم مرابطه
منکشف میشود که آنچه در اعانت این قسم از مرابطین وعده شده اضعاف آن در این قسم خواهد بود واللّه العالم
چهارم آنکه غالب این طائفه از مجاورین قبور سادات جهان و عاکفین ضرایح مقدسه شفعاء محشرانند
و اعانت و احترام مجاورین از لوازم تعظیم و تبجیل و آثار محبّت و عبودیّت آنانست که اینجماعت اختیار کردن
این بقعه را برای تفتیش و توطّن بسبب تشرّف و تزیّن اوست به بودنش محلّ غیبت اجساد طاهره ایشان
و رسیدن اقدام مبارکه ایشان باین مکان و هر که در دعوای محبّت ایشان صادق و در مقام خلوص مودّت مستقیم خود را
در محبّت و رعایت مجاورین که از منسوبان و متعلّقان و وابستگان ایشان محسوبند در نزد هر عاقل و بصیری
مختار نه بیند بلکه در نهایت شوق و شعف آنچه در سویدای قلب آرزو داشت که بوجود مبارک و ذات مقدّس
خود ایشان کند حال با نرسیدن دست بخود ایشان بوابستگان ایشان کند بلکه ملاحظه خوبی و بدی و زشتی و زیبائی
اعمال و گفتار ایشان را نکنند چه آن جهتی که وا میدارد مدّعی محبّت را بر اعانت آنها که انتساب ایشانست بمحبوب حقیقی
بنحویکه گذشت موجود و محقّق و باراستی دعوی جهت مذمّت بر فرض وجودش بنظر نیاید و اگر نظر در آن مانع شود او در دعوا
خود کاذبست و رشته محبّت هر چه محکمتر شود سریان آثار محبّت از محبوب بآنچه منسوب باو است و ادنی
اسمی و رسمی در او است بیشتر شود تا کار بجائی رسد که با حیوان و نبات و جماد که فی الجمله تعلّقی بمحبوب دارد
احترام و تعظیم مالی و زبانی و جوارحی که با او داشتند با آنها کنند و با هزاران اشتیاق پیشانی و رخسار بغبار
اقدام و اعتاب آنها مالند و شواهد این مطلب از کتاب و سنّت و وجدان و طریقه ابنای زمان در تمامی
جهتهای باطله محرّمه و غیر محرّمه بسیار است و بعضی از آثار وارده در اماکن شریفه و حکایات واقعه در این اعصار
اکتفا میکنیم **بدانکه** آنکه سزاوارترین اشخاصیکه عمل کنند باوامر خداوند و اعراض کنند از محرّمات او و بجا
آورند حقوق واجبه و مستحبّه و ترک نشود از ایشان کردار نیکو و وسیله تقرّب و نجات حاملین احکام
و حجج ملک علّام علیهم السّلام مند که بر حقیقت مصالح و منافع آنها مطّلع و خبیر و بر مضارّ و شرور آنها واقف
و بصیر اند و از جمله حقوق مؤکّده که در اداء آن و حفظ آن تحریص و تشدید شده حق جوار و همسایگی است چنانچه
مشروحاً باید در مقام سیّم از باب پنجم بنحوی که در هیچ کتابی یافت نشود و در اینجا اجمالاً اشاره میشود در
کافی از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده که حسن جوار آباد میکند دیار و زیاد میکند عمرها را و از
جناب صادق علیه السّلام روایت نموده که روزی را زیاد میکند و فرمود نیست از ما کسی که نیکو رعایت
نکند مجاورت آنرا که همسایه او شده **و از** رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت نموده که ایمان نیاورده
بمن کسیکه شب را بسر برد با سیری و همسایه او گرسنه باشد **و در** فقیه از آنجناب مرویست که هر

چهارم از عناوین بودن غالب اهل علم

اذیت کند همسایه را حرام میکند خداوند بر او رایحهٔ بهشت را و جایگاه او جهنم است و چه بد جائیست و کسیکه ضایع
کند حق همسایه را از ما نیست و پیوسته جبرئیل مرا وصیت میکرد بهمسایه تا آنکه گمان کردم زود است او را میراث
میکند و در الکتاب از حضرت سجاد علیه السلام روایت کرده که حق همسایه تو حفظ او است در حال غیبت
و اکرامش در حال حضور و یاری کردنش در وقتیکه مظلوم شده و تجسس مکن معایب او را و اگر دانستی از او بدی بپوشان
آن را برا و اگر بدانی نصیحت تو را قبول میکند نصیحت کن او را میان خود و او یعنی در حضور کسی نباشد و وا
مگذار او را در بلاها و در گذر از لغزش او و عفو کن گناهش را و معاشرت کن با او معاشرت نیکو و ثانیاً که اول کسیکه
مراعات حق جوار کرده حضرت بیچون است که با تنزه ذات احدیتش از عوارض اجسام و استقرار در بقعه و مکان
و قرب ببعضی و دوری از سایر انام چون کعبه را خانهٔ خواند لهذا جوار آنش را بفضایل و خصایص مکرم داشت یعنی آنرا
از سخط خود مأمون و از گرفتن بقصاص و جرائم و مطالبهٔ حقوق محفوظ کرد من دخله کان آمنا و فی
کافی از حلبی روایت کرده که سئوال کردم از حضرت صادق علیه السلام از آیهٔ مذکوره فرمود هر وقت شخص جنایتی
کند در غیر حرم پس فرار کند بسوی حرم جائز نیست از برای احدی اینکه او را در حرم بگیرد و از علی بن ابی حمزه روایت
کرده که آن جناب فرمود کسیکه دزدی کرده در غیر مکه یا جنایتی بر نفس خود وارد آورد و پس فرار کرد بسوی مکه نمیگیرند
او را مادامیکه در حرم است تا آنکه از حرم بیرون رود و از سماعه روایت کرده که خدمت آنحضرت سئوال
کردم از شخصی که از او طلب داشتم و از من پنهان شد تا پس دیدم او را که در دور کعبه طواف میکرد آیا مطالبه کنم
از او مال خود را فرمود نه و سلام مکن بر او و مترسان او را تا از حرم بیرون رود و گویا نهی از سلام بجهت خجالت کشیدن
او است و همچنین مردگان مدفون در انجا را از فزع اکبر امین کرد چنانچه در الکتاب از آنجناب مرویست
که هر کس دفن شود در حرم سالم خواهد بود از فزع اکبر راوی گفت از نیکوکار مردم و بدکار آنها فرمود از خوب ایشان
و بد ایشان و نیز وحوش و طیور انجا را معزز داشت هم در الکتاب از عبد الله سنان مرویست که گفت
سئوال کردم از آن جناب از آیهٔ گذشته که آیا مقصود خانهٔ کعبه است یا حرم یعنی کسیکه داخل خانه شود مأمون است
یا حرم فرمود کسیکه داخل حرم شود از مردم در حالی که پناه آورده با آن پس او مأمون است از غضب خداوند و هر که
داخل انجا شود از وحش و طیر امان دارد از اینکه بگریزانند یا اذیت کنند او را تا از حرم بیرون رود و ایضاً از آن
حضرت روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود روز فتح مکه آگاه باشید بدرستیکه خداوند حرام کرده
مکه را روزیکه آفرید آسمان و زمین را پس او حرام است بحرام کردن خداوند تا روز قیامت دور و پراکنده نکنند صید
او را و قطع نکنند درخت او را و نه بیند گیاه او را و حلال ندانند لقطه و گمشدهٔ او را بلکه ها برای کشتن
و شکستن اعضاء و پراکنده کردن و خوردن گوشت و تخم آنها کفارها قرار داده که در جای خود مشروح است
بلکه اگر صیدی در خارج گرفت و همراه آورد در حرم باید رها کند و فی نیز گیاه و درخت انجا را مکرم داشت چنانچه

دانستی وهم در الکتاب شریف از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود هر چیز که در حرم بروید حرام است
بر جمیع مردم و در معویة بن عمار از آن حضرت سؤال کرد که درختی است اصلش در حلّ یعنی بیرون حرم وشاخه اش
در حرم فرمود اصلش حرام است بجهت شاخه اش وعرض کرد اصلش در حرم وشاخه اش در حلّ است فرمود شاخه اش
حرام است بجهت اصلش ودوّم حضرت رسول وخلفای راشدین او صلوات الله علیهم که ملاحظهٔ حق جوار خود نیز کرده‌اند
چنانچه در کافی از حضرت صادق علیه السلام مرویست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود مکّه حرم خداست
ومدینه حرم رسول خدا صلّی الله علیه وآله وکوفه حرم من است هیچ جبّاری اراده نکرده آن را یعنی بقصد بدی مگر آنکه درهم شکند
خداوند او را و از حضرت ختمی مآب صلّی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود کسیکه آشکارا در مدینه حدثی کند
یا جای دهد آشکار کنندهٔ او را پس بر اوست لعنت خدا راوی گفت حدث چیست فرمود کشتن و در
من لا یحضر مذکور است که چون آن حضرت در سال هجرت داخل مدینه شد فرمود خداوندا محبوب کن مدینه را بسوی
ما چنانچه مکّه را محبوب کردی و از آن محکم تر و برکت ده صاع و مدّ او را و تب او را و وباء او را نقل کن به جحفه و آن
شش منزل از مدینه دور است از مکّهٔ معظّمه ومیقاتگاه حاج شامی است و در کافی مرویست که جناب
صادق علیه السلام فرمود کسیکه بمیرد در مدینه مبعوث میکند خداوند او را در زمرهٔ امان دارندگان در روز قیامت
و در اخبار بسیار وارد شده که آنحضرت نیز حرام کردند صید حرم مدینه وقطع کردن درخت او را مانند حرم مکّه
ومدینه وتفصیل احکام آن در کتب فقهاء مذکور است و در امالی ابو علی از جناب صادق علیه السلام
مرویست که فرمود مکّه حرم خداست ومدینه حرم محمّد صلّی الله علیه وآله وکوفه حرم علی بن ابی طالب علیه السلام
بدرستیکه علی علیه السلام حرام کرده از کوفه آنچه را حرام کرد ابراهیم از مکّه و محمّد صلّی الله علیه وآله از مدینه واخبار بسیار
در فضیلت دفن در ظهر نجف و برداشتن عذاب قبر وسؤال منکر ونکیر از مدفون در آنجا و فضیلت از دور
آنجا که هر نظری در آن ثواب زیارتی با حجّ وعمرهٔ دارد که ثوابش ثواب پیغمبران وصالحان باشد وثواب
خواب در نجف که هر شبی مقابل هفتصد سال عبادت است وارد شده زیاده از متواتر وهمهٔ اینها از روی ادای
حقّ جوار است وعطای صاحب منزل بهمسایگان باندازهٔ شأن وتمکّن اوست و امّا کربلا پس
امر آن عجیب است چه بعد از تأمّل در اخبار ظاهر میشود که رعایت جوار حضرت ابی عبد الله علیه السلام از جناب
حقتعالی و جدّ و پدر ومادر آن بزرگوار صلوات الله علیهم القدر شده که بوصف در نیاید و در جملهٔ از آنها تصریح
شده که آنجا را خداوند حرم مبارک امن خود قرار داده پیش از آنکه مکّه را حرم خود کند اجابت دعا را برای مجاور آن
مقرّر نموده وخاکش را شفا کرده وآنجا را محلّ تردّد ملائکه کرده پیوسته دسته نازل ودسته بالا میروند وهر روز هفتاد هزار
از ایشان فرود میآیند اوّل طواف میکنند حول کعبه آنگاه میآیند بمدینه وسلام میکنند بر حضرت رسول
صلّی الله علیه وآله پس میآیند به نجف وبر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سلام میکنند پس میآیند بکربلا

وشب را در آنجا بسر برند وپیش از طلوع آفتاب عروج میکنند وبجوق دیگر تبدیل وارد شده وثواب دعا وزیارت ونمازهای آنها که هر نمازی مقابل هزار نماز آدمیان است همه از آن مجاورین وزائرین است بلکه ثواب عبادت ملائکه حفظه اعمال بنی آدم که پس از خوابیدن انسان در کربلا حاضر میشوند چنانچه در کامل الزیاره از جناب صادق علیه السّلام مرویست وهمچنین استغفار ودعای حملهٔ عرش برای مؤمنین بنصّ آیهٔ شریفه الّذین یحملون العرش ومن حوله یسبّحون بحمد ربّهم ویؤمنون به ویستغفرون للّذین آمنوا شامل یا مختصّ بایشان است چه ارض هرچه اقدس ومطهّرتر شد نظر قدّوسیان بآن واهلش بیشتر است ف بالجمله از مجموع این نوع اخبار وآثار ظاهر میشود کثرت عطوفت ومهربانی ونظر مرحمتانهٔ صاحبان این اماکن شریفه بمجاوران وپناه آورندگان به مشاهد ایشان ومعزّز ومحترم بودن این گروه در نظر شان واین مطلب گویا مرکوز است در اذهان جمیع انام چه دائماً بر حمل مردگان از بلاد بعیده با آن زحمات وفضایح وتحمّل ناملائمات از مخالفین واهل جور جز رجای پیدا شدن حقّ مجاورت برای آن بیچارهها که ادای آن حسب الوعده نیست جز رفع شدائد برزخ وعذاب قیامت وارتفاع درجات حسب مراتب ایشان چیز دیگر نیست پس چه شده که استخوان مردگان با همه بی کرداری بمجرّد دفن در جوار بغیر اختیار خود قابل این همه اکرام واحسان شدند تا انکه دیلمی در ارشاد القلوب نقل کرده که جملهٔ از صلحا دیدند که از جمیع قبور وادی السّلام خطّی مثل ریسمان کشیده وبقبر مطهّر حضرت امیر علیه السّلام بسته شده ونزندها با مجاورت سالها وتنعّل باین اماکن بپای خود وتحمّل مشاقّ وگرسنگی واشتغال بعبادت وزیارت در لیالی وایّام وکور کردن چشم مخالفین وبغیظ آوردن شان وبلند کردن این شعایر وتعظیمش محلّ نظر ولطف خاص ومورد احسان واکرام ایشان نمیشوند البتّه چنین نیست با انکه هم همسایه وجارند وهم صاحب بالجنب چنانچه خواهد آمد در باب نهم مفصّلاً واگر نبود نصوص وآیات واخبار وسیرهٔ مستمرّهٔ جمیع ارباب عقول در احترام مجاورین بیوت وپناه آورندگان بساحت عتبهٔ آنها کفایت میکرد در اثبات این مدّعی ووضوح این دعوی انچه مشاهده میشود در سال وماه از لطفهای مخصوصه که بمجاورین خود میکنند از کشف کروب ورفع هموم وادای دیون وشفاء امراض در گاه شدّت واضطرار ودفع دشمن که علاوه بر آن که خود نعمتی است باعث زیادی ایمان وتکمیل یقین واستحکام مودّت میشود وکمتر کسی دیده شده که در ایّام مجاورت باین فیض فائز نشده باشد ولا اقلّ در غیر خود دیده وغالب آنست که در صدد پیدا کردن وتفحّص این امور نیستند بلکه التفات وتفطّن باین امور ندارند والّا در هر عصری هزارها از آن میتوان جمع کرد سیّد فاضل بدیع الدّین رضوی در کتاب حبل المتین بعضی از انچه در عصر او که نزدیک بعصر علّامه مجلسی است واقع شده بود در نجف اشرف جمع کرده ودر کتاب وسیلة الرّضوان پارهٔ از انچه در مشهد مقدّس وحقیر در کتاب دار السّلام که تألیف آن از برکات ظاهرهٔ مجاورت بود بعضی از وقایع این ازمنه را متفرّقاً ضبط کردم وحال بجهة استشفاء وتبرّک بقلیلی از آثار واخبار وحکایات قدیمه وجدیده اکتفا میکنم چه استقصای آن علاوه بر عدم تمکّن واحتیاج

بفراغت تمام مفقود است خارج است از وضع کتاب حکایت اوّل جناب عالم تقی ورع صفی آقا علی رضا
اصفهانی همشیره زادهٔ مرحوم خلد آشیان حاجی کلباسی اعلی الله مقامه که از یگانه صلحای مجاورین و سرآمد اتقیاء عالمین
فرمود وقتی مایل شدم بمطالعه نهج البلاغه و بعد از تفحّص بدستم نیامد قبل از ظهری بحرم مطهّر امیر المؤمنین علیه السّلام
مشرّف شدم و بعد از زیارت بزبان فارسی عرض کردم اگر مصلحت بدانید نسخهٔ نهج التفات فرمائید که چند روزی
از مطالعهٔ آن منتفع شوم پس بیرون آمدم و بجهة ادای فریضه با جماعت رفتم بمسجد شیخ جلیل و فقیه نبیل شیخ حسن
خلف خاتم المجتهدین شیخ جعفر نجفی اعلی الله تعالی مقامهما و مشغول شدم بنافلهٔ ظهر شخصی در پهلوی من بود که او را
نمیشناختم و سابقهٔ با او نداشتم بعد از ادای دو رکعت چون خواستم برخیزم رو کرد بمن و گفت نهج البلاغهٔ بسیار خوبی
دارم میخواهم چندی نزد شما باشد مطالعه کنید پس متحیّر شدم از سرعت اجابت آنگاه رفت و نسخه را آورد
نسخهٔ خوشخط مذهّب صحیحی است با حواشی بسیار خوب پس شکر الهی بجای آورده از او گرفتم و مدّتها از فیض مطالعهٔ
محظوظ و بهره‌مند بودم حکایت دوّم مرحوم خلد آشیان حاجی میرزا ابویوسف بروجردی که قریب چهل سال
مجاور کربلا بود و در غایت وثوق و دیانت نقل کرد که در اوائل مجاورت مواظبت بر خواندن قرآن داشتم و قرآن
کوچکی نداشتم که همراه خود نقل کنم و از فیض قرائت در حرم مطهّر و سایر مجالس محروم بودم لهذا از جناب عالم فاضل آقا
سیّد ابراهیم قزوینی مجتهد که در آنوقت مرجع انام بود خواهش قرآن کوچکی کردم برسم امانت تا زمانیکه خود تحصیل کنم
گفت قرآن خوشخط مذهّب وقفی نزد من هست از شخصی از اهل کرمانشاه که بامانت سپرده چنانچه نهایت مواظبت
در حفظ آن میکنی میدهم پس متعهّد شده گرفتم و از خود جدا نمیکردم چند روز پس از گرفتن زوّاری از عجم آمدند که در میان
ایشان زن فقیری از اهل بروجرد بود و بجهة آشنائی سابق مکرّر در خانه تردّد میکرد و آن ایّام تابستان بود که شبها در
بام بسر میبردیم صبحی از خواب برخواستم اهل خانه حسب المرسوم اسبابیکه در بام بود بردند پائین دستهٔ کتابیکه این قرآن
در بالای آنها بود در ایوان خانه که محلّ نشستن روز بود گذاشتند و مراجعت کردند بجهة بردن بقیّهٔ اسباب در اینحال
آن زن بجهة وداع آمد در صحن خانه کسی را ندید پریشانی او را واداشت که آن قرآن را برداشت و رفت کسی بر حال
او مطّلع نشد چون از بام بزیر آمدیم قرآن را ندیدیم هرچه جستجو کردیم اثری ظاهر نشد بسیار مهموم شدم زیرا که احتمال میدادم
بعضی که از حال من مطّلع نیستند حمل بر دروغ کرده مرا متّهم کنند و این را وسیلهٔ ندادن قرآن دانند پس بحرم مشرّف
شدم و عرض کردم که در مجاورت خود نه‌پسندید که مرا باسم دزدی بخوانند و از زیادی پریشانی خیال بدرس نرفتم بعضی از رفقا
شنیده برای تسلّی آمدند نزد من و هرچه خواستند این خیال را از من زائل کنند نشد حتّی آنکه مرحوم میرزا فتحعلی اصفهانی
که از خوشنویسهای معروف بود و کمال صداقت با من داشت اظهار کرد که بهتر از آن مینویسم و بجایش میگذارم
باز تسکین خاطر من نشد تا آنکه شب شد و بهمین فکر و پریشانی حواس صبح کردم چون آفتاب طالع شد مقارن
زمانیکه از بام بزیر آمدیم دیدیم در خانه بهم خورد و آن زن در غایت شتاب و خستگی خود را بصحن خانه انداخت و

و قرآن را

وقرآن را انداخت بسمت من وگفت قرآنت را بگیر انقدر می ارزید که اینهمه بلا بر سر من آوردی و مالم را از دستم بدر کردی
متعجب شدم گفتم از آنچه میگوئی اصلا خبری ندارم وابدا خیال نکردم که قرآن را تو بردی مگر چه شده گفت دیروز صبح
آمدم شما را وداع کنم کسی را در خانه ندیدم چشمم براین قرآن افتاد وطمع کردم وگرفتم بردم عصری با زوار حرکت کردم چون
بخان والنسای دو فرسخی کربلا رسیدیم قافله ماندند که سحر حرکت کنند برای مسیب من چون پیاده شدم خرجین
واسباب خود را نزد مکاری گذاشتم واز بیم آنکه مبادا بجهة پس گرفتن قرآن کسی از عقب من بیاید از قافله دور شدم
وقرآن را با خود برداشتم ودر جای بلندی که علفهای بلند داشت خود را مخفی کردم وقرآن را در زیر سر خود بر زمین گذاشتم
وخوابیدم زمانی بیدار شدم که قافله همه رفته بودند پس متحیر ماندم که چه کنم وبکدام سمت بروم در اینحال دو سوار
عرب دیدم که نیزه در دست داشتند وبمن حواله کردند وگفتند برگرد بکربلا وقرآن را بصاحبش برگردان من از ترس نیزه
رو بکربلا بنا کردم بدویدن وهر وقت که بعقب خود نگاه میکردم میدیدم سوارها در پشت سر منند وسر هر دو نیزه
محاذی کتف من پس من شتاب میکردم تا آنکه اول طلوع بدروازه شهر رسیدم چون ملتفت شدم اصلا اثری از آن
دو سوار ندیدم وتمام این دو فرسخ را متصل دویدم وهیچ گمان کردم که تو ایشان را بسر من فرستادی وحال نمیدانم
بر سر اسبابم چه آمده باید بروم پس قسم خوردم که هیچ خبری ندارم وچند قران بجهة خرجی باو دادم ورفت وقرآن را
برداشتم ودیدم یک طرف جلد با صفحهٔ اول بجهة رطوبت زمین ضایع شده آن را عوض کردم واز آن هم بزرگتر
بیرون آمده شکر الهی بجا آوردم **حکایت سیم** جناب سید مؤید صالح زکی حاجی سید رضای شیرازی معروف
بکتاب فروش که زیاده از چهل سال است بفیض مجاورت فایز ودر تقوی وصلاح ممتاز نقل کرد که در اوایل مجاورت
مواظب بودم بروزه گرفتن ماه رجب وشعبان وبجهة شدت گرما وکثرت عرق بدنم مجروح شده کم کم
بمرضهای مختلفه مبتلا شدم قریب دو سال طول کشید واز خود مأیوس شدم واز جملهٔ آنها اختلال خیال
ووسوسهٔ صدر بود که کار را بر من تنگ کرد تا بانجا که از زندگی ملول شدم روزی در مقابل ضریح مقدس کربلا
نشسته بودم همانقدر عرض کردم که حال من بر شما پوشیده نیست چنانچه صلاح دانید ومرا شفا دهید هر ساله
در ایام محرم وصفر ده شب تعزیه داری بکنم وشبی فلان مقدار اطعام کنم فرمود قسم بخدا از جای خود حرکت نکردم مگر
آنکه از آن امراض هیچ در من باقی نماند وگویا هرگز مبتلا بانها نشده بودم وتا حال تحریر هر ساله بعهد خود وفا میکنند
با آنکه بنهایت پریشان ومقروض است **حکایت چهارم** عالم ربانی وفاضل صمدانی مؤید مسدد قطب
دایرهٔ رموز اخبار واسرار قرآنی جناب آخوند ملا فتحعلی سلطان آبادی ایده الله تعالی نقل کرد که وقتی در
انگشتان مادّهٔ مشهور در عربستان بطلوع وعقربک ظاهر شد ودر این مادّه قبل از انفجار چنانست که چندین
شب وروز خواب را از چشم میبرد ومکرر شده محل ماده که غالبا انگشتانست ناقص میشود فرمود چون درد
شدید شد داخل در حرم مطهر امیر المؤمنین علیه السلام شدم وموضع درد را بضریح مالیدم فورا درد ساکن شد وتا

وتا زمانیکه در و منفجر شد و بعد از آن ابداً اوردی ندیدم **حکایت پنجم** وایضاً زمانی مشغول تداوی بود بجهة مرض
مزمن سودائیکه داشته ووارد واتفاقاً برای زیارت مخصوصه بکربلا مشرف شد و بدستور العمل طبیب بنا شد
چند روز شیر میل کند و تا در بلد معمول کرد وچون از آنجا بسمت نجف اشرف حرکت کرد ودر کاروانسرای این راه
منزل کرد ودر انوقت که تابستان بود آبادی آنجا منحصر بود به دو سه خانوار عرب پس همراهان در صدد
تفحص شیر برآمدند و در تمام آنها نیافتند بلکه اصلا گاو و گوسفند نداشتند و غیر از ایشان نیز احدی در بیرون اندرون
کاروانسرا نبود پس مأیوس شده برگشتند و با قسمی زیاد سفره را باز کردند و جناب ایشان متحیر که با آن مزاج
با نان خشک مانده چگونه لقمه برداشت هنوز بدهن نبرده از پهلوی دیوار ایوانیکه در آن نشسته بود دستی ظاهر
شد با کاسه شیری و آن را در وسط سفره گذاشت و صاحب دست خود را ظاهر نکرد مانند زنیکه در پشت
دیوار خود را پنهان کرده باشد و بدست آن را داده پس بعد از شکر الهی و صرف غذا در مقام جستجوی او برآمدند
از داخل و خارج و اطراف اثری از او و از شیر و اسباب شیر ظاهر نشد و غیر آن دو سه خانه اعراب احدی را
نیافتند **حکایت ششم** وایضاً روزی در کربلا از خانه بعزم حرم بیرون آمد و در آن روزها خیال سفری داشت
در بین راه شخصی برخورد و سؤالی کرد پس وجه قلیلی که همراه داشت و غیر از او همراه و در منزل چیزی نداشت باو
داد و پس از زیارت از حرم بیرون آمد و در صحن در ایوان حجرهٔ قبلی متصل بسمت غربی نشست پس سیدی از
کفشداری بیرون آمد و میل بسمت ایشان کرد و چون نزدیک شد بعد از سلام بدون سؤال و جواب و شناختن
سابق چیزی که در مشت خود داشت در دست ایشان گذاشت و رفت دیگر او را ندید و پیش از آن هم هرگز
ندیده بود و آن وجه بمقدار کفایت سفرشان بود که در نظر داشتند **حکایت هفتم** جناب سید سند و عالم
معتمد آقا سید هادی عالی الأصل کاظمینی المسکن سلّمه الله تعالی برادرزادهٔ عالم جلیل و حبر نبیل آقا سید صدر الدین
عاملی متوطن در اصفهان ره که در زهد و تقوی یگانهٔ زمان و وحید دوران است نقل کرد که در سال هزار و دویست و
هفتاد و هشت گرانی شدیدی در عراق عرب پیدا شد و چند روز بر ما گذشت که قادر بر تحصیل گندم نشدیم قدری
برنج در خانه داشتیم روزها با آب طبخ میکردیم و بهمان قناعت داشتیم تا آنکه از رطوبت برنج مرضی در شکم بعضی از
اولاد پیدا شد پس از خانه بیرون رفتم بجهة تحصیل مقداری گندم که شاید بآن معالجه شود و هر جا که گمان میرفت
از دکان و خانه رفتم بدست نیامد تا آنکه بقیمت بسیار راضی شدم پیدا نشد چون مأیوس شدم پناه بردم به
روضهٔ مطهرهٔ جوادین علیهما السلام پس از کشف حال مستدعی شدم مقداری گندم را که بآن مرض را رفع کنم چون
بخانه برگشتم دیدم در صحن خانه زیاده از سی من تبریز گندم سفید پاک کرده که مثل از آن در تمام عراق پیدا نمی شد
پس پرسیدم از کجا است گفتند مردی آورد و گفت این مال فلان است و اسم شما را برد چون از اسم او
سؤال کردیم گفت محمد پس شکر کردم و زیاده از مقدار حاجت را در میان همسایه‌ها و فقرا تقسیم کردم و در بلد از

هرکس اسمش محمد بود پرسیدم منکر شد و تعجب میکرد از آنکه چنین احتمالی در حق او برود **حکایت هشتم** و نیز نقل فرمود
که وقتی رخوت عیال مندرس شد و از من مطالبهٔ جامهٔ نو داشتند و این در ماه رمضان بود و دستم بغایت تهی و از
قیمت آنها خالی بود و پس اعراض کردم چون اعاده کردند وعده دادم که در عید فطر خواهم گرفت پس راضی نشدند و به
اصرار خود باقی ماندند فرزندم سید حسن بی اطلاع من از بعضی اصدقاء در بازار برای هر یک از ایشان یکپارچه گرفت
بنحو اختلاف برای بعضی پیراهن و بعضی زیرجامه و هکذا چون شب اول ماه شوال شد صدای مردی از در خانه بلند شد
که اهل خانه را آواز میکرد و پس یکی از فرزندان رفت نزد او بقچهٔ بستهٔ باو داد و رفت چون آورد و گشودیم دیدیم رخوت تمام
اهل خانه است از بزرگ و کوچک بر حسب قامت و مقدار شان سوای آن یکپارچه که بی اذن من گرفته بود
که در لباس هر یک نبود و من جهة نقصان آن پارچه ها را از رخوت هر یک ندانستم تا اگر فرزندم سید حسن بمن خبر
داد او آنها تهیه کرده بود بدون اذن من پیش از آن **حکایت نهم** نیز نقل فرمود از جناب عالم ربانی و ابو ذر ثانی
صاحب کرامات باهره و فضایل ظاهره آخوند ملا زین العابدین سلماسی تلمیذ خاص و صاحب اسرار جناب بحر العلوم
اعلی الله مقامهما که در ایام سفر من برای بجهة کشیدن قلعه در وارد بلد روزی در حرم مطهر نماز میخواندم و کسی غیر از من در آنجا
نبود ناگاه مرد ترکی داخل شد و بعد از زیارت بزبان ترکی بحضرت خطاب کرد که خرجی من گشته و از تو میخواهم و تو میدانی
من چیزی ندارم مرا بوطن برسان و خرجی من منحصر بود در همان و از تو جدا نمیشوم تا از تو بگیرم و پنبه را از گوش بیرون
کن و از این قبیل سخنان مکرر میگفت و گمان میکرد من این زبان را نمیدانم چون سخنانش زشت بود برخواستم و او را
منع کردم و متغیر شدم که این چه سوء ادبیست که با امام علیه السلام میکنی گفت تو را چه که میان من و امام من داخل
میشوی برو پی کار خود من بهتر ایشان را میشناسم و حق ایشان را رعایت میکنم و تا مالم را نگیرم نمیروم پس برگشتم بمکان خود
در زاویهٔ سمت بالای سر و آن مرد مشغول شد به سخنش و در دور ضریح طواف میکرد و من در امر او فکر میکردم
ناگاه صدائی شنیدم چون صدای زنجیر در طشت چون نگاه کردم دیدم کیسهٔ بر زمین افتاده متصل بضریح و آن مرد
در سمت پائین پا بود چون آن صدا را شنید با آن سمت برگشت پس کیسه را دید برداشت خوشحال و مسرور و گفت
دیدی چگونه کیسهٔ خود را از ایشان گرفتم همان سخنان که زشتش میپنداشتی و از آنها وحشت کردی و اگر آن سخنان نبود التفات
نمیکردند گفتم در کجا گم شد گفت میان مسیب و کربلا و در اینجا ملتفت شدم پس از صداقت و یقین و اخلاص او تعجب
کردم و خداوند را شکر کردم بدیدن این معجزهٔ بزرگ **حکایت دهم** جماعت بسیاری نقل کردند که از جملهٔ
ایشانست عالم تقی آقا علی رضای اصفهانی و جنابان عالمان عابدان صالحان میرزا محمد باقر و میرزا اسمعیل دو
خلف جناب آخوند مذکور که در تقوی و دیانت و امانت ایشان احدیرا غدغه و تزلزلی نیست و غیر ایشان
و در اصل حکایت متفق‌اند و بنحوی که میرزا محمد باقر نقل کرد این است که در زمان مجاورت مرحوم والد در سُرّ
من رأی بجهة خدمت مذکوره من نیز با ایشان بودم و ایشان در دو طرف روز از بنّا و عمله سرکشی میکردند و در

مجاورت ع

وسط روز بعبادت مشغول واستراحت مینمودند ومن در جای ایشان انها را مواظبت میکردم روزی هوا زیاد
گرم شد پس برگشتم بسوی خانه تا ساعتی بیاسایم دیدم در دست فلانی سوزن وخیاطی است وبان پارچه را میدوزند
گفتم این شغل زنانست وایشان حاضر ومستعد برای این کار فرمود میخواهم کیسه بدوزم برای چیزیکه از برای آن نسبت
دوست میدارم که از کار دست خودم باشد پس از آن چیز سؤال کردم فرمود هنگام ظهر داخل شدم در حرم مطهر وبا من
کسی نبود پس مشغول شدم بنماز وچون سر از رکوع بلند کردم دست در گوشه عمامه کردم که مهر تربت را گرفته در موضع سجود
بگذارم دیدم نیست پس متحیر ماندم در تحصیل چیزیکه سجود بر آن جایز باشد وبا من غیر او چیزی نبود ودر این تحیر بودم که مهر
ساخته مثل مهرها که در کربلا میسازند از داخل ضریح مقدس بلند شد بسوی هوا آنگاه منحرف شد بسوی من تا آنکه گذاشته
شد در موضع سجود پس سجده کردم بر آن با حمد وشکر الهی بر این نعمت عظیمه پس وصیت فرمود که آن را در کفنش
بگذاریم وجناب آقا علی رضا سلمه الله تعالی گفت آن مهر را نزد ایشان زیارت کردم در کاظمین ودر شکل مثمن
بود **حکایت یازدهم** خود در روز پنجشنبه بود که بدرد دندان مبتلا بودم وکم کم شدت میکرد تا شب جمعه
وقت مغرب داخل در حرم عسکریین علیهما السلام ومشغول شدم بزیارت جامعه واز شدت درد بهیچ
ملتفت نبودم که چه میخوانم ومتفکر ومهموم بودم که با این درد چگونه نماز بخوانم واز بی توفیقی از فیض این شب
محروم ماندم چون از زیارت فارغ شدم بقصد استشفا طرف گونه که آن دندان در آن سمت بود بر جانب
ضریح مقدس مالیدم ومستدعی شدم که اقلاً بقدر زمان توقفم در حرم مرا مهلت دهند چون سر برداشتم
گویا اصلا دردی نداشتم واز آن هم بالمره فارغ شدم **حکایت دوازدهم** جناب عالم فاضل تقی ناسک
عابد صفی قدوة اولوا الالباب ومانع ذکر اسم خود در این کتاب اصلح الله تعالی حاله وکثر فی المسلمین امثاله که علت
سبب تعجب وتحیر انسانست چه در ایام سال روزه دار وغذا مختصر در یکوقت وهمیشه با وضو وطهارت
واقعی بدن ولباس ومواظب غالب صلوات واوراد شب وروز وبا اینحال چون سایر اهل علم مشغول
درس وبحث ونوشتن در تابستان وزمستان بنحویکه امتیازی نیست احدی را بر ایشان وچند سال قبل
با زحمت ومشقت خود را بکشتر فرسانده واز آنجا بهیئة طلبه با نداشتن بضاعت جز اکسیر توکل یک
سال در آنجا رحل اقامت انداخت واز زیارت وعبادت وتعلیم مسائل بعوام شیعیان آنجا حظی وافر
برداشت در سنه نود بنجف اشرف مشرف شد با دو نفر از اهل علم طبرستان خانه گرفتند ومشغول تحصیل بودند
جناب ایشان قدری شهریه داشت کسی بر آن مطلع نبود وقتی بخیال افتاد که وجودش منافی توکل وبقای آن
با وجود فقرا ومستحقین مانع از توفیق ورسیدن بمطالب است پس در یک روز آن شهریه را که قریب بهشتاد تومان بود
بر فقرا تقسیم کرد وبقیه دو ماه شهریه را نگاه داشت مثل [illegible] ودوازده [illegible] وپیش از انقضای مدت قرار
شبی حرکت قبل از فجر بنیم ساعت در حرم مطهر را باز نموده وچراغها را روشن کرده با جناب آقا سید محسن نایینی

کلیددار و دو نفر از مجاورین وارد حرم شدیم بجهة ادای نافلهٔ شفع و وتر و بعد از آن زیارت مختصری مستعجلاً خواندم و در بالای
سر مبارک قریب بضریح مقدس نافلهٔ شفع را بجا آورده هنوز بجهة وتر برنخواسته ملتفت طرف راست خود شدم
مقدار هفت یا هشت قران سفید مشاهده نمودم و در همان طرف بمقدار فاصلهٔ شخصی حاجی از مجاورین نشسته
بود پرسیدم از شما است گفت نه با آنکه حسب عادت در اول شب وقت بستن در حرم جاروب میکنند
و خدام با چراغ کمال فحص را مینمایند از آنجائیکه بر سر هوای عالم دیگر بود اعتناء ننموده بلکه ملتفت نشدم بحاجی غیر بود گفتم
برداشت چهار پنج روز بکمال فحص از خدام و زوار و مجاورین نمود احدی مدعی نشد بالآخره وجه را خدمت جناب فقیه
کامل شیخ محمد حسین کاظمینی داده بعد از زمانی از بعضی عوالم دیگر معلوم شد که از انعامات حضرت امیر علیه السلام بود
و بر خود حرام کردم و برای من در آن خسرانی بود بزرگ **حکایت سی و دوم** هم در آن سال چنانچه خود نقل کرد و حقیر
هم مطلع شدم بعد از تمام شدن مدت حصر بوده از آنخانه بیرون آمد و در صحن شریف حجرهٔ تنها گرفت و معاشرت را
ترک کرد و امر خوراک را از همه پنهان نمود چند روزی گذشت از حصر بود که ابداً قوتی نخورد فرمود ضعف در خود
یافتم جمیع مفاصل اعضایم بدرد آمد که از شدتش بیطاقت شدم بعد از تشرف بحرم مطهر اعضایم را از زانو و کمر و مرفق
و بند انگشتان و غیر آن بضریح مطهر مالیده عرض نمودم من طاقت درد ندارم بنابراین نبود فوراً جمیع دردها رفع شد
اثری از آنها باقی نماند پس از آن صفراء زیادی در دهنم ظاهر شد بنحویکه قدرت بر سخن گفتن نداشتم و هواهم کردم چون
در وسط جوزا بود تشنگی خیلی صدمه میزد و شکم به پشت چسبیده قد دوتا شد ثانیاً ملتمس و متمسک بضریح مقدس
شده هر سه فقره رفع شد و در روز دوازدهم این عمل مرحوم سید ابراهیم دامغانی که از اتقیاء مشتغلین بود فوت شد
همراه نعش به بیرون رفته از آنجا بصحن از آنجا بوادی السلام رفتم و درس و مباحثه و نوشتن مثل سابق برقرار میل به آب و غذا
ابداً نبود و در بازار عبور مینمودم همه اقسام نعمت در نظرم خالی بود طبعم ابداً رغبت بچیزی نداشت لکن چه فائده دوستی
از عمل آگاه بمقتضای محبت براهین اقامه نمود و بعضی از اساتید را نیز اطلاع داده بهر قسم بود مخل کار و از صعود بمقام
عالی نگاهم داشتند **مؤلف** گوید در روز تشییع حقیر نیز همراه بودم و ابداً تغییر حالتی در ایشان ندیدم و در آنروز
از باطن امر مطلع نبودم و مراد از آن دوست یکی از علماء بلد آمل مازندران است که با ایشان در آن خانه بود و ایشان را
پس از اطلاع جناب فخر المحققین و قطب الفقهاء و الاصولیین الحاج میرزا حبیب الله رشتی دام علاه برداشته
بحجرهٔ صحن رفتند هر زبان که داشتند و آخر بحکم نبی ایشان را افطار دادند و حقیقت مرغی آسمانیرا باز در قفس انداختند
و حال تحریر این کتاب در مصاحبتشان در بلدهٔ طیبهٔ سامره هستیم و در مواظبت بر عمل خویش غفلتی ندارد و جز
حرم مطهر و مجلس بحث و درس و بعضی مجالس تعزیه معاشرتی ندارد و اوقات شریفش مستغرق در عمل آخرت
و همیشه ایام روزه دار ادام الله تعالی ایام سعادته **حکایت سی و سوم** شیخ دیلمی در ارشاد القلوب روایت
کرده از عبدالله بن حازم که گفت بیرون رفتیم روزی با رشید از کوفه پس رسیدیم بجانب غریین پس آهوانی را

دیدیم پس چرخها و سگان را بسمت آنها روانه کردیم پس ساعتی آنها را دواندند پس آهوان پناه بردند به پشته پس چرخها
و سگان برگشتند پس رشید متعجب شد از این قضیه پس آهوان از پشته برگشتند پس چرخها و سگان دوباره بسوی
آنها مراجعت کردند دفعهٔ دیگر چنین کردند پس رشید گفت بسرعت بروید بکوفه و کسیکه کهن سال تر باشد از همه نزد
من آرید پس پیری از بنی اسد را بنزد او آوردند پس رشید باو گفت خبر ده مرا که این پشته چیست گفت خبر داد مرا
پدرم از پدرانش که آنها میگفتند در این پشته قبر علی بن ابی طالب علیه السلام است خداوند او را حرم قرار داده
از هیچ چیز با و پناه نگیرد مگر اینکه در امان خواهد بود پس هرون فرود آمد و آبی خواست و وضوء گرفت و در نزد آن پشته
نماز کرد و دعا نمود و گریست و خود را بخاک مالید و امر کرد که قبه بنا کنند که چهار در داشته باشد پس ساختند

حکایت پانزدهم شیخ صدوق در امالی از ابن عباس روایت کرده که گفت بودم با امیر المؤمنین علیه السلام
در وقتی که بسمت صفین تشریف میبرد پس نقل کرد حدیثی طولانی در مرور آن جناب بکربلا و گریستن و خبر دادن
بمصائب ابی عبد الله علیه السلام تا اینکه فرمود حضرت که عیسی ع گذشت بکربلا و با او حواریین بود پس دید در اینجا
آهوانیرا که بگرد هم آمده میگریند پس عیسی ع نشست و حواریین نیز نشستند پس گریست و ایشان نیز گریستند و ندانستند
که چرا نشست و چرا میگرید پس گفتند ای روح الله و کلمه او چه ترا بگریه آورده فرمود آیا میدانید این چه زمین است
گفتند نه گفت این زمینی است که کشته میشود در او فرزند رسول احمد صلی الله علیه و آله و فرزند نجیبه طاهره شبیه
مادرم و دفن میشود در او طینتی که پاکیزه تر است از مشک زیرا که او طینت فرزند شهید است هم چنین است طینت
پیمبران و فرزندان پیمبران و این آهوان بمن سخن میگویند و میگویند در اینجا چرا میکنند بجهة شوق بسوی تربت فرزند با برکت
و گمان میکنند که ایشان ایمنند در این زمین یعنی تا در اینجا چرا میکنند از شر دشمن آسوده اند **حکایت شانزدهم**
سید جلیل سید رضی در جزو پنجم تفسیر خود که مسمّی است بحقایق التنزیل و دقایق التأویل در تفسیر آیهٔ شریفه فیه آیاتٌ
بیّناتٌ در خانهٔ خداوند نشانها و علامتهای باهره است بر وجود مقدس خداوند عالم میفرماید و چون عبارت سید
در نهایت فصاحت بود بعربی نقل کردم وَمِنْ آیاتِ الحَرَمِ الَّتِي لا تُوجَدُ فِي غَیْرِهِ اَنَّ الوَحْشَ وَالسِّباعَ
اِذا دَخَلَتْهُ وَصارَتْ فِي حُدُودِهِ لا یَقْتُلُ بَعْضُها بَعْضاً وَلا یُؤْذِي بَعْضُها بَعْضاً وَلا تُصْطادُ
فِیهِ الکِلابُ وَالسِّباعُ سَوانِحُ الوُحُوشِ الَّتِي جَرَتْ عادَتُها بِالاِصْطِیادِ لَها وَلا تَعْدُوا عَلَیْها فِي
اَرْضِ الحَرَمِ کَما تَعْدُو عَلَیْها اِذا صادَفَتْها خارِجَ الحَرَمِ فَفِي ذٰلِکَ دَلالَةٌ عَظِیمَةٌ وَحُجَّةٌ عَلیٰ اَنَّ اللهَ
تَعالیٰ هُوَ الَّذِي اَبانَ هٰذا البَیْتَ وَما حَوْلَهُ بِهٰذِهِ الاٰیَةِ مِنْ سائِرِ بِقاعِ الاَرْضِ لِاَنَّهُ لا یُعْقَدُ
اَنْ یَجْعَلَ هٰذِهِ البُقْعَةَ الَّتِي ذَکَرْناها عَلیٰ ما وَصَفْناهُ مِنْها وَاَنْ یَحُولَ بَیْنَ السِّباعِ فِیها وَبَیْنَ
مَجارِي عاداتِها وَمَواقِعِ طِباعِها عَلَی النُّفُوسِ السّالِطَةِ الَّتِي رُکِّبَتْ فِیها حَتّیٰ تَمْتَنِعَ مِنْ مُواثَبَةِ
الَّتِي لَیْسَ وَقْتٌ اَلِفَتْ لَها وَصارَتْ اِخْدانَها بِها بَلْ تَأْنَسُ بِاَضْدادِها وَتَأْنَسُ اَضْدادُها

کلمه در اصل ... چون ... است ... [illegible]

إلا الله سبحانه وهذا خارج عن مقدار قوى المخلوقين وتدابير المربوبين تا اینکه میفرماید فاما
الذي شاهدته أنا عند مقامي بمكة في السنة التي حججت فيها فامتناع الطير من التحليق فوق
البيت حتى لقد كنت أرى الطائر يدنو من المطرح السحيق والمنزع البعيد في أحد طيرانه وأسرع
خفقان جناحه حتى أقول قد قطع البيت عاليا عليه وجائيا به فما هو إلا أن يقرب منه
حتى ينكسر منحرفا ويرجع متيامنا أو متياسرا فيمر عن شمال البيت أو يمينه كأن لافتا يلفته
أو عاكسا يعكسه وهذا من الطف ما شاهدته وجربته فاما اختلاط الطير بالناس حتى
لا تنفر من ظلالهم ولا تتباعد عن همس أقدامهم فهو شيء بين وواضح ولعهدي بجماعات
من المصلين في المسجد الحرام وهم يكفكفون الطير بأيديهم عن مواضع سجودهم لشدة قربها
منهم واختلاطها بهم ولقد رأيت ظبيا وحشيا تخرق الأسواق وتقف على جماعة من باعة
الأقوات فربما انتشط نشطة او اجتذب الشيء بعد الشيء خلسة وعليه سيماء الساكن
ودعة المطمئن الآمن حتى أنه ربما طرد فلم يزعه الطرد ولم يفزعه الإيماء باليد قيل لي ولما
أنه إذا جاوز أنصاب الحرم خرج كالسهم المارق والبرق الخاطف كأن الروعة إنما أدركته
بعد خروجه من حدود الحرم ودخوله في أراضي الحل فتبارك الله رب العالمين حاصل ترجمه
آنکه از آیات حرم که یافت نمیشود در غیر او اینکه وحوش و درندگان هرگاه داخل شوند در آنجا و در حدود او قرار گیرند
نمیکشد بعضی دیگری را و آزار نمیرساند بعضی بعضی را و صید نمیکنند در او سگان و درندگان وحوشیرا که در اطراف ایشان
ظاهر میشوند که عادت جاری شده که آنها را بگیرند و ستم می کنند بر آنها در زمین حرم چنانچه در بیرون حرم میکنند و این
دلیلیست بزرگ و حجتی است واضح بر اینکه خداوند تبارک و تعالی است که جدا نموده این خانه و اطراف او را
از سایر بقعهای زمین زیرا که قادر نیست اینکه قرار دهد این بقعه را که ذکر نمودیم بر این نحو که وصف کردیم و اینکه
حایل شود میان درندگان آنجا و میان عادات جاریه و طبیعتهای شناسندهٔ آنها و کار کردن نفسهای آنها
که در آنها گذارده اند بنحویکه باز میدارند خود را از در افتادن با شکارها و حال آنکه فراهم آمده بر ایشان و گردیده گرفتار
دستهای ایشان بلکه مانوس میشوند با مخالف جنس خود و مخالفها با آنها جز خدای عزوجل زیرا که این بیرون است
از توانائی خلایق و تدبیرهای ایشان و اما آنچه خود مشاهده کردم هنگام اقامه در مکه در آنسال که حج کردم در او پس
امتناع مرغان است از پرواز کردن بر بالای خانه تا آنکه میدیدم مرغ را که نزدیک میشود از جای دور در حالت
شدت پرواز و سرعت بهم زدن بال خود تا اینکه میگفتم گذشت از سمت بالای خانهٔ کعبه و عبور کرد از او پس نبود
جز نزدیک شدنش بخانه که منحرف میشد و برمیگشت بطرف راست یا چپ و میگذشت از یمین یا شمال خانه
که گویا پیچانندهٔ او را می پیچد و برگردانندهٔ او را برمیگرداند و این از تازه ترچیزی بود که آنجا دیدم و بتجربه رساندم

وامّا اختلاط مرغان با مردم در اینجا تا بحدّیکه رم نکنند از سایه‌های ایشان و دور نشوند از صدای قدمهای ایشان پس چیزیست
روشن و واضح و هر آینه در یاد من است جماعتی از نمازگذاران در مسجد الحرام که ایشان بر میگرداندند مرغها را بدستهای
خود از مواضع سجود خود از شدّت نزدیکی و اختلاط آنها با ایشان و بتحقیق که دیدم آهوی وحشی را که میگذشت از بازارها
و می ایستاد نزد جمعیکه طعام میفروختند و بسا بود از جای خود حرکتی میکرد و چیزی میربود و برای او بود علامت آرامی
و آسایش مطمئن آسوده بنحویکه بسا بود او را میراندند و او از راندن نمیترسید و از اشاره دست نمی‌هراسید و کسی
برایم نقل کرد که او چون گذشت از نشانهای حدّ حرم بیرون رفت مانند تیر پرتاب و برق رباینده گویا ترس او را
در بیرون حرم و زمینهای حِلّ گرفت **حکایت هفدهم** سیّد جلیل علی بن طاوس در باب نهم کتاب امان
الأخطار میفرماید آمدند نزد من بعضی کنیزان و عیال و ایشان هراسان بودند و من در آنوقت مجاور بودم
با عیالم مر مولای خود علی علیه السّلام را پس گفتند دیدیم در محلّ رخت کندن حمّام که حصیرها پیچیده میشود
و باز میشود و نمیدیدیم اثر آن کار را میکند پس حاضر شدم در نزد در مسلخ و گفتم سلام علیکم بتحقیق که رسیده بمن از
شما آنچه را که کردید و ما همسایگان مولای خود علی علیه السّلام میباشیم و اولاد او و مهمان او و ما را بد نیامده همسایگی شما
پس مکدّر نکنید بر ما مجاورت آنجناب را و اگر از این کارها کاری کردید شکایت شما را بسوی آنجناب خواهم برد
پس ندیدیم از ایشان که پس از آن متعرض مسلخ حمام شده باشند **حکایت هجدهم** فاضل المعی آخوند ملّا کاظم
هزارجریبی تلمیذ علّامه بهبهانی در کتاب تحفة المجاور نقل کرده از سیّد جلیل جناب میر سیّد علی صاحب ریاض که
فرمود عادت داشتم بر زیارت قبور بکه در بیرون کربلا نزدیک خیمگاه بود در عصر پنجشنبه پس شبی در خواب دیدم
که گویا رفتم بآن مقابر پس دیدم بلد را که خالی است از عمارت و بیوت و بجای همه قبر و مکان آن مرتفع شده پس
من متفکر و متوحش شده که شنیدم هاتفی میگوید خوشا حال کسیکه در این ارض مقدّس مدفون گردد و اگر چه با هزاران
گناه باشد از هول قیامت بسلامت در رود و هیهات که کسی در اینجا مدفون نشود از هول قیامت بسلامت در رود
حکایت نوزدهم و نیز در آنجا از جناب استاد اکبر آقای بهبهانی نقل کرده که فرمود در خواب دیدم حضرت
ابی عبدالله علیه السّلام را پس گفتم ای سیّد و مولای من آیا سؤال میکنند از کسی که دفن شده در جوار شما فرمود کدام
ملکست که او را آن جرئت باشد که از او سؤال کند **حکایت بیستم** از شیخ اجلّ افضل الأتقیاء و زین
العلماء شیخ جواد نجف شنیدم که فرمود خبر داد مرا والدم حبر نبیل و راسخ در علم حدیث و ثقة الشیخ حسین نجف اعلی الله
تعالی مقامهما که مردی نصرانی در بصره تاجر بود و او را اموال و امتعه بسیاری بود و چون بلده بصره برای تجارت او
گنجایش نداشت پس شرکاء او که در بغداد بودند باو نوشتند که دکان تو در اینجا لایق تو نیست و بغداد بلدیست
وسیع برای تجارت و انواع معاملات چنانچه باینجا نقل نمائی پس نصرانی اموال و مطالبات خود را جمع نمود و
بسمت بغداد سفر کرد و با او بود تمام آنچه داشت در راه جماعتی از دزدان باو رسیدند و آنچه داشت از او گرفتند

در فضایل مجاورین

ونماند برایشان چیزی پس از شرم بی چیزی رو به بادیه آورد و پناه بخیمه و منازل اعراب برد و از محل مضیف آنها چیزی میخورد
و از مکانی بمکانی میرفت تا بجماعتی رسید که در میان ایشان جوانان بسیار بود و مردان ایشان بزراعت مشغول بودند و او
در بودن آنها با آن جوانها انس گرفت و آنها با او مأنوس شدند تا آنکه روزی آثار افسردگی و ملال در او پیدا شد از سبب
آن پرسیدند گفت من در اکل و شرب ثقل شده ام بر شما و از آن میترسم که از اینجهت در آزار باشید گفتند این مضیف ما
مصرفیست معین در هر روز که بودن تو در آن چیزی از آن نکاهد و نبودنت چیزی بر آن نیفزاید پس دلش آرام شد و مدتی
ماند در آنجا تا آنکه جماعتی از اهل حویزه و اطراف آن که پیاده با پای برهنه بزیارت ائمه علیهم السلام میروند و توشه سفرشان
منحصر است در انبانیکه در آنست قدری آرد و خرمای دون بر آن جماعت نازل شدند بقصد زیارت نجف اشرف
و کربلا پس آن جوانها بشوق آمدند و با آنها مرافقت کردند و آن نصرانی را با خود برداشتند و او از توشه ایشان میخورد و مال
ایشان را حراست میکرد تا آنکه رسیدند بنجف اشرف و زیارت کردند و از آنجا رفتند بکربلا و آن ایام قریب بود بعاشورا
و نصرانی با ایشان بود چون داخل شدند در کربلا بلد را دیدند که از کثرت نوحه و لطم و ازدحام مجو میلرزد پس در صحن مقدس
منزل کردند و متاع خود را در آنجا گذاشتند و بنصرانی گفتند بجای خود باش که ما فردا بعد از ظهر نزد تو خواهیم آمد و آن شب عاشورا
بود پس نصرانی تنها در آنجا ماند چون پاره از شب گذشت دید سه مرد را که از حرم بیرون آمدند و یکی از آنها بدیگری گفت که
ثبت کند اسامی زوار را که در صحن‌اند پس هر دو رفتند و زمانی ناپدید بودند آنگاه برگشتند و با ایشان بود دفتر اسامی زوار
چون در آن نظر کرد فرمود چیزی از ایشان مانده پس دو مرتبه رفتند و برگشتند و گفتند احدی نمانده فرمود باقی مانده بازبینیم
برگشتند و گفتند کسی نمانده جز یک نفر نصرانی در موضع فلانی پس فرمود چرا ننوشتید او را در دفتر آیا در ساحت ما منزل ننموده
پس نصرانی از خواب غفلت بیدار شد و نور ایمان داخل شد در قلبش و ایمان آورد و بعوض اموال دنیا بنعیم آخرت
رسید باب بیست و یکم علامه مجلسی در مجلد بیست و دوم بحار الانوار نقل فرموده که خبر داد مرا جماعتی بسیار از ثقات
که در وقت محاصره روم لعنهم الله نجف اشرف را در سنه هزار و سی و چهار و بستن اهل نجف دروازه‌ها را و مدافعه
با آنها با کمی عدد و تهیه و کثرت دشمن و استعداد ایشان مدتها طول کشید و ظفر نیافتند و گلوله توپ و تفنگ
مثل باران بر آنها میریختند و بر یکی از آنها بر نمیخورد حتی آنکه اطفال در کوچه‌ها منتظر بودند که کی گلوله می‌افتد که با او بازی کنند
بلکه روزی دختری دست خود را بالا کرده بود بجهت حاجتی پس گلوله آمد و از آستین او داخل شد و از زیر دامنش بیرون
رفت و آسیبی باو نرسید و بعضی صلحا شبی امیر المؤمنین علیه السلام را در خواب دید که در دستش سپاهی بود پس از
سبب آن پرسید فرمود این برگرداندم گلوله‌ها از شما باب بیست و دوم فاضل المعی سید شمس الدین رضوی
سرکشیک روضه رضویه در عهد شاه طهماسب متأخر در کتاب حبل المتین نقل کرده از شیخ محمد قاسم مجاور
نجف اشرف که قرض بسیاری پیدا کردم پس عزم نمودم که بسمت عجم روم پس داخل روضه منوره شدم و زیارت
وداع کردم که صبح بیرون روم پس شب در خواب دیدم که شخصی در بالای مناره که مؤذن در آنجا اذان میگوید ندا میکند

که آیا نمیدانی که علی علیه السّلام امیر مؤمنین و سلطان سلاطین است چون صبح شد فسخ عزیمت کردم پس بزودی
قرضم ادا شد و حال سی سال است که در نجفم و باحدی محتاج نشدم **بلیست و سیّم** نیز در انجا نقل کرده از مولی محمد تقی
خادم که کلیددار شب امیر المؤمنین علیه السّلام را در خواب دید که باو فرمود فردا جنازهٔ می آورند بر استر یک
چشم او و یک چشم جنازه کش کور است زینهار که بگذاری که در حرم من دفن شود چون صبح شد خواب خود را برای
خدّام نقل کرد پس همه بیرون رفتند و در نزد دروازه منتظر جنازه شدند که ناگاه بهمان علامت رسید پس آورنده
او را زجر کردند و منع نمودند از دخول بلد و کلیددار دفعهٔ دیگر حضرت را در خواب دید که باو فرمود آیا تو را منع نکردم که
نگذاری آن جنازه را در جوار من دفن کنند عرض کرد ای مولای من او را از قبر بیرون بیاورم فرمودند زیرا که دفن شده
و بروایتی چون صبح شد آن قبر را شکافتند پس دیدند در گردنش زنجیر محکمی که طرف دیگر آن متصل بود تا زیر صندوق
مبارک چون دیده ممکن نیست قبر را پر کردند و از این رقم معجزات و اظهار مرحمت آنحضرت بمجاور خود در آن
کتاب بسیار است **بلیست و چهارم** جناب عالم جلیل و سیّد نبیل آقا سیّد حسین شوشتری از نخبهٔ علماء و صلحاء
مجاورین نجف اشرف بود و از ائمّه جماعت رواق مطهّر و در نزد علمای آن بلدهٔ طیّبه معزّز و محترم فرمود وقتی با جناب
سیّد العلماء و عماد الاتقیاء صاحب المقامات العالیه و الکرامات الباهره حاجی سیّد علی شوشتری و فخر المحققین
و خاتم المجتهدین و جمال الملّة و الدّین علم الهدی شیخ مرتضی الانصاری اعلی الله تعالی مقامهم بزیارت کربلا مشرّف
شدیم چون وارد شدیم بآنجا رفتیم بمنزلیکه همیشه بآنجا میرفتیم دیدیم صاحب منزل از من پریشان تر است پس بزیارت
حضرت عبّاس مشرّف شدیم و پس از فراغ از زیارت و نماز نزد شبّاک آمدم و عرض کردم ای مولای من سیّدا ببین ما از
زوّار شمائیم و چیزی نداریم هنوز کلامم تمام نشده بود که دیدیم از شبّاک چیزی حرکت کرد و نزد من افتاد و آن یکعدد دینار
بود که قیمت او در آنوقت دو قران و نیم بود پس آن را بتعجیل برداشتم از خوف خدّام و شکر الهی بجای آوردم **بلیست و**
پنجم و نیز نقل فرمود که شبی جنابان سابقان سیّد و شیخ قدّس الله سرّهما میل کردند که در نزد من غذا خورند پس از اظهار
مسرور شدم و بخانه آمدم و در نزد اهل چیزی نیافتم پس ساعتی متحیّر ماندم که چه تدبیر کنم ناگاه نظر عیالم بکنج از کنجهای خانه
افتاد چیزی دید پرسید که این چیست پس از جا برخواستم و عصائی که در دست داشتم بآنجا زدم که ناگاه دراهم
بسیاری از دیوار ریخت چنانکه کسی از آنجا میریزد پس آنها را گرفتم و دانستم که از جانب خداوند جلّ و علا است
بلیست و ششم سیّد فاضل جلیل سیّد محمد باقر شریف حسینی در کتاب نور العیون نقل کرده از عالم زاهد
سیّد هاشم حائری که در نجف اشرف عطّاری بود که دکانش نزدیک صحن مقدّس بود و همیشه مردم را موعظه
میکرد و بعد از نماز ظهر در آن دکان و هرگز خالی نبود دکان او از جماعتی و یکی از شاگردان دکان شخصی از بلاد هند
مجاور بود در نجف اشرف پس برای او سفری روی داد و مسافر بعضی بلاد شد و در آن حقّه بود که در آن پارهٔ از جواهرات
نفیسه و سنگهای قیمتی بود پس آن را بآن عطّار سپرد چون برگشت و مطالبه نمود منکر شد پس در کار خود متحیّر

در الطاف خاصهٔ ائمه علیهم السّلام بمجاورین

ماند ناچار بپناه بروضهٔ مطهره برد و عرض کرد فدایت شوم از اهل و دیار جدا شدم و از جاه و اموال فراوان اعراض
کردم و اختیار کردم مجاورت قبر مطهر تو را بجهة رستگاری در روز رستخیز و سپردم مایهٔ توکل خود را در نزد زاهدترین اهل
بازار و حال بدبیناری از آن اقرار ندارد و بر انکار اصرار مینماید و مرا شاهدی نیست جز خدای و حکمی غیر از جناب اقدس تو
عالم را میخواهم چون تضرّعش بنهایت رسید خوابش ربود پس امام علیه السّلام را در خواب دید و باو فرمود چون
آخر شب دروازهٔ بلد باز شود بیرون رو و اوّل کسی را که می بینی که خواست از او بیرون رود حقّهٔ خود را از او مطالبه
کن که او میرساند آن را بتو پس بیدار شد و بفرموده عمل کرد پس پیرمرد صالح عابدی را دید که به پشت خود هیزم میکشید
بجهة تحصیل قوت حلال و عمر خود را صرف میکرد در قناعت و عبادت پس حیا کرد از او و ثنا بوسانه برگشت و داخل شد
در روضهٔ مقدّسه و کلام گذشته را اعاده نمود پس در شب دوّم دید آنچه دیده بود در شب اوّل پس بیرون
رفت و همان مرد را دید پس برگشت و سؤال خود را اعاده نمود در شب سیّم نیز همان نحو در خواب دید پس بیرون
رفت و همان مرد را دید تمام مقدّمات را برای او نقل کرد و حقّه را از او خواست چون عابد سخن او را شنید
ساعتی فکر کرد آنگاه گفت انشاء الله میرسانم بتو حقّه را فردا بعد از ظهر در نزد دکان شیخ عطّار چون روز دیگر شد و مردم جمع
شدند بود در نزد دکان عابد خواهش نمود از عطّار که امروز وعظ را بمن واگذار قبول کرد پس عابد گفت من فلان پسر
فلانم و مرا خوف نیست شدید از حقّ الناس و بی‌رغبتی بزر و سیم بتوفیق خداوند و قناعت و عزلت و با اینحال مرا امری
عظیم روی داد که میرسانم شما را از عذاب الیم و سختی آتش دوزخ و خبر میکنم شما را ببعضی از آنچه خواهد آمد در روز جزا بدانید
که من قرض کرده بودم برای حاجت پیش از این بمدّتی از بعضی یهود صد دینار باکتساب عشر که عشر آنست و قرار دادم
که آن را در ظرف بیست روز باو برسانم هر روز نصف عشری پس قسط ده روز را او فا کردم از قیمت هیزم آنگاه او را
طلب کردم اثری از او ندیدم و کسی گفت که او ببغداد رفته پس شبی در خواب دیدم که گویا قیامت برپا شده و مردم
جمع شدند در موقف حساب و مرا با دو نفر دیگر آوردند بموقف حساب پس خداوند بجود و کرم خود مرا رخصت داد
که بسوی بهشت روم پس مرا بسوی او فرستاد چون بسمت او قصد کردم صراط را دیدم که بر روی دوزخ است
و از صدای مهیب ترسناک او هراسان شدم چون رسیدم باو طلبکار یهودی خود را دیدم که مانند خدرهٔ آتشی از دوزخ
در آمد و بر صراط ایستاد و راه مرا بست و گفت پنجاه دینار مرا بده و از پی کار خود برو پس هرچه تضرّع و انابه کردم و گفتم تو را
جستجو کردم و در رساندن آن بتو تقصیری نکردم سودی نبخشید و گفت راست میگوئی ولکن از صراط نخواهی گذشت
مگر آنکه حقّ مرا وفا کنی چون اصرار او را دیدم گریستم و لابه کردم و گفتم الآن چیزی ندارم که حقّ تو را با آن وفا کنم پس یهودی گفت
بگذار مرا که یکی از انگشتان خود را بر عضوی از اعضای تو بگذارم پس باین راضی شدم چون راه را بسته بود و در مطالبه ابرام
می نمود پس انگشت خود را بر سینهٔ من گذاشت از شدّت سوزش او بیدار شدم و سینهٔ خود را چنین مجروح دیدم
و تاکنون مشغولم بمعالجهٔ او و از یهودی اثری نیافتم آنگاه سینهٔ خود را گشود پس مردم دیدند در او زخمی منکر و صدای ایشان

حکایات نافعه

بگریه و زاری بلند شد و عطار ترسید و صاحب حقه را بگوشه برد و توبه کرد و حقه را داد و عذر خواست بیست و ششم ثقه
سید جلیل غیاث الدین عبدالکریم بن احمد بن طاوس در کتاب فرحة الغری نقل کرده که در سنه پانصد و یک هجری در
نجف اشرف گرانی بجائی رسید که فروختند هر رطل نان که نود و یک مثقال است به یک قیراط و بهمین منوال تا چهل روز گذشت پس
مردم از سختی کار متفرق شدند به دهات و از خدام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مردی بود که او را ابوالبقاء بن سویقه
میگفتند و صد و بیست سال از عمرش گذشته بود و از خدام غیر او کسی نماند پس کار بر او سخت شد زنش و دخترانش به او
گفتند ما هلاک شدیم تو نیز چون سایر خدمه برو شاید خداوند دری باز کند که بآن زندگی کنیم پس عزم کرد بر رفتن و داخل شد
در قبه شریفه صلوات الله علی صاحبها و زیارت کرد و نماز بجای آورد و در بالای سر حضرت نشست و گفت یا امیر المؤمنین
در خدمتت صد سال است سر بردم و از تو جدا نشدم نه حالی دیدم نه سکون و حال گرسنگی مرا و اطفالم را از آزار رسانده
و اینک از تو جدا میشوم و بر من گرانست مفارقت تو وداع میکنم ترا که وقت مفارقت میان من و تو رسیده
آنگاه بیرون آمد و با مکاری بیرون رفت که بوقف و سوراء بگذرد و در مرافقت او بود وهبان سلمی و ابو کردان
و جماعتی از مکاریان و شب از نجف بیرون رفتند و تا ابو هیش آمدند پس بعضی گفتند وقت بسیار است پس فرود آمدند
و ابوالبقا نیز با ایشان فرود آمد و خوابید پس امیر المؤمنین علیه السلام را در خواب دید که با و میفرماید ای ابوالبقا از ما
مفارقت کردی پس از این مدت دراز برگرد بهمانجا که بودی پس گریان از خواب برخاست پس او از سبب گریستن او
پرسیدند آنچه در خواب دید نقل کرد و برگشت چون دخترانش او را دیدند فریاد برآوردند پس خواب خود را نقل کرد
و بیرون آمد و کلید قبه مطهره را از خازن ابی عبدالله بن شهریار قمی که از بزرگان علما است گرفت و بعادت خود
نشست تا سه روز روز سیم مردی وارد شد و توبره در پشت او بود و بهیئت آنانکه پیاده بمکه میروند پس آن را باز کرد
و از آن جامه بدر آورد و پوشید و داخل قبه مطهره شد و زیارت کرد و نماز بجای آورد و یک اشرفی به ابوالبقا
داد و گفت از این طعامی برای من حاضر کن که نهار بخورم ابوالبقا نان و ماست و خرما حاضر کرد پس با و گفت اینها
موافق مزاج من نیست ببر اینها را برای اولاد خود که صرف کنند و این اشرفی دیگر را بگیر و برای من مرغی و نانی بخر پس آنها
گرفت و آورد و چون وقت نماز ظهر شد ظهر و عصر را بجای آورد و آمد بخانه و آن مرد با او بود پس طعام را حاضر
نمود و با هم خوردند و آن مرد دست خود را شست و گفت بیاور برای من سنگهای وزنه طلا را پس ابوالبقا
رفت نزد زید بن واقصه زرگر که در درخانه تقی بن اسامه علوی نسابه بود و گرفت از او صنجی را که در او بود وزنهای
طلا و نقره پس آن مرد جمع کرد تمام وزنها را و آن را در کفه گذاشت حتی حبه و ربع حبه و شبه و کیسه بیرون آورد و پر از
طلا و در مقابل آن وزنها گذاشت و آنرا ریخت در دامن ابوالبقا و برخواست و آنچه ماند آنرا بست و کفش
خود را پوشید پس ابوالبقا با و گفت ای سید من این را چکنم گفت این از آن تو است فرزند و آنکه بیکیشه گفت
برگرد بهمانجا که بودی که بدهیم بتو مقابل وزنها و اگر بیشتر از این آورده بودی هر آینه میدادم پس ابوالبقا مدهوش شد

در کرامات مجاورین

دیر بدریا افتاد و المز ورفت و ابو البقا دختران خود را شوهر داد و خانه خود را ساخت و حالش بنیکو شد و لیست فی الجنه

جناب عالم کامل و سید الافاضل الورع التقی آقا سید هادی عاملی مجاور کاظمین کثر الله فی المسلمین امثاله که در تقوی یگانه و در فضل سر آمد اند نقل فرموده که در سال سنه ۱۲۷۶ آب دجله طغیان کرد و بدور بلد کاظمین احاطه نمود و راهها مسدود شد و چون شط فرو نشست آبهای ایستاده اطراف بلد از بساتین و غیره که بقدر قامت بود و لبعضی جاها زیاده و کلی و باطلاق زیاد مانع از رفتن بشط و آوردن آب شد پس اهل بلد سده بستند میان بساتین از بلد تا لب شط که هر که بخواهد از آن بگذرد و باقی جاها بجهة آب و گل قابل عبور نبود روزی قریب مغرب بجهة نداشتن آب و احتیاج عیال ظرفی برداشتم و بکنار شط رفتم و وضوء ساختم و ظرف را پر کردم چون خواستم برگردم بجهة ظلمت آن راه باریک گم شد از مراجعت مایوس شدم چه بهر کجا قدم میگذاشتم فرو میرفت در گل که محیط بود باطراف شط بنحویکه مستقر نمیشد مطمئن شده خود را ببساطی رسانیدم و بهمین حال ماندم و ظلمت فرو گرفت و عازم شدم بر توقف در آن مکان با تشویش که از جهه عیال داشتم پس بباب الحوائج حضرت کاظم علیه السلام استغاثه کردم و متوسل شدم ناگاه مردی از میان باغها پیدا شد و بمن سلام کرد پس از او خجل شدم که مرا باین حالت دیده که در گل فرو مانده ام پس از حالم پرسید پس برای او شرح کردم پس نزدیک شد و دست مرا گرفت و ظرف آبرا برداشت و هر کجا قدم میگذاشت من پای خود را در جای قدم او میگذاشتم و با او سیر میکردم تا رسیدیم باول سده که از او میگذشتند پس با وگفتم خداوند تو را جزای خیر دهد ظرف را بمن بده گفت تو نمیدانی چگونه او را برداری و او در پیش و من در پشت سر او میرفتیم و در هر سه قدمی از سر سؤال میکردم که ظرف را بمن ده و برگرد و او قریب بهمان مضمون بمن جواب میداد و من چنان غافل بودم که ملتفت نشدم که آب همه اطراف را گرفته و از برای احدی محلی در این بساتین نمانده و از اینجهة اصرار میکردم که بمحل خود برگردد و بخیالم آنکه از سکنه بساتین است تا آنکه نزدیک شدیم بآخر سده پس ظرف را بمن داد و دست مرا گرفت که در آب نیفتم چون راه سده تنگ بود و مرا مشقت دم داشت چون در پشت سر من افتاد برگشتم بطرف او که برای زحمتش چیزی باو دهم او را نیافتم آنوقت ملتفت شدم و گفتم سبحان الله من چگونه باین شخص اصرار میکردم که برگردد و حال آنکه در این زمین محلی نبود که او بآنجا برگردد و دانستم که او از بندگان صالحین بود و لیست فی نعیم جناب عالم جلیل و فاضل نبیل الصالح الصفی آقا میرزا اسمعیل سلماسی ایده الله نقل کرد از والد ماجد خود عالم ربانی و مؤید آسمانی صاحب کرامات باهره آخوند ملا زین العابدین سلماسی قدس سره مجاور ارض اقدس کاظمین که سابقا کرامتی از ایشان نقل شد که فرمود در سنه ۱۲۴۶ هزار و دویست و چهل و شش که طاعون عام عالم را فرو گرفت و دیار را خالی نمود از اهلش آب دجله طغیان کرد بنحویکه در کوچها و صحن مقدس کاظمین آب جاری شد و مردم متفرق شدند و در صحن مقدس بسته شد چند نفر از صلحا بنا را بر رفتن بسامره گذاشتند سفینه گرفتند و مرا هم با عیال در آن نشاندند چون چند فرسخی دور شدیم بجائی رسیده رسیدیم که شکسته بود و عرض و عمقش زیاد و کشتی را هم باید کشید عبور از آن مواضع ممتنع

لهذا ناخدا برگشت و در آخر با نجاست کاظمین قصری عالی از بناهای هندی بود که پیوسته اظهار محبت میکرد و در وقت
فرار از مرض اصرار داشت که در آن قصر منزل کنم قبول نکردم و در اینحال که کشتی برگشت و از آنجا باید عبور کند به ناخدا گفتم
بآنجا فرود آئیم هر چه سعی و کوشش کرد نتوانست از تندی آب خود را بآنجا برساند لهذا از او دور شد و بهر قطعهٔ خشکی که
میرسید بعضی بیرون میرفتند تا بجائی رسید و ما را بیرون کرد چون در آمدیم دیدیم در میان شطّ در دو بهره و جوّ
قصر است که بر روی آب میرود و معلوم شد که در اینحال خراب شده و چون در محلّ نزول خود نظر کردیم دیدیم در وسط
آب است و راهی ندارد و بخشکی متحیّر ماندیم و در اینحال مرد پیری پیدا شد و خود را در آب انداخت و بما رسانید و از حال ما
مطّلع شد برگشت و از شاخهای خرما راهی بست و ما را بیرون برد و از آنها سایه بانی ساخت و ما را منزل داد و کمی
آذوقه‌ئی ترتیب دادیم پس یکی از عیال مبتلا شد بطاعون و فوت شد و آن مرد همراهی کرد در تجهیز پس برگشتیم به بلد و
پشت سر صحن خانه گرفتیم و در آن کوچه غیر از من و یک نفر دیگر در خانهٔ مقابل ساکن نبود و شیخ محمود کلید دار بجهة حفظ رفاقت
و دوستی که داشت امر نمود که در صحن را باز نمودند بعد از چهل روز که مسدود بود و احدی بآنجا راه نداشت چون در را
باز شد دیدم شخصی را از اهل علم که او را ملّا علی میگفتند و از فضلا بود و لکن در آخر عمر فی الجمله خبط دماغی بهم رسانده در صحن بود
پس باو گفتیم از روی تعجب که در این مدّت[2] چگونه بی معاش زندگی کردی پس دعا گریست و ملامت کرد از نا
سستی اعتقاد و این آیه را خواند وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ دانستیم که رزقش را در این مدّت از خزانهٔ
غیب رسانده‌اند پس در حرم مطهّر را گشودند و زیارت کردیم و چون کسی نبود هر روز وقت ظهری باز میکردند
و من لقمهٔ نانی میخوردم و قیلوله میکردم و آنگاه مشرّف میشدم پس از ادای نماز و زیارت برمیگشتم و در را می‌بستند
تا آنکه در روزی چون بخواب رفتم دیدم در حرم مطهّر مشغول زیارتم تنها چون غالب آن ایّام پس جنازهٔ را از در
صحن که سمت پائین پا است داخل کردند و بقدر ده نفر یا بیشتر تا دوازده که زیاده نبود همراه جنازه و دو شخص سفید
پوش بهیئتی که دانستم هر دو ملکند با او همراه بودند مانند موکلین تا آنکه نزدیک ایوان مقدّس رسیدند پس حضرت
موسی بن جعفر علیهما السّلام را دیدم در حرم مطهّر است و بآن دو شخص فرمود بزبان فارسی جرئت تا اینجا پس آن
دو نفر مشرّف نشدند و در گوشهٔ خود را مخفی کردند پس جنازه را آن جماعت نزدیک ضریح گذاشتند و صف کشیدند
و چیزی بر روی جنازه انداخته بودند که یکی از گوشه‌های آن پاره بود پس مقدّم آن جماعت زیارت مختصری خواند
چنانچه همان شخص در وقت دخول حرم اذن دخول مختصری خواند شخصی از ایشان در حال که دیدن آنحضرت متشکّل شد
من از او پرسیدم که این جنازه از کیست گفت از فلان شخص و او را میشناختم که بسیار بدکار و متجاهر در معاصی
و متجرّی بود پس متعجّب شدم که چنین مجرم به کار مقامش باینجا رسید که حضرت جنابش تذکی درباره او کند پس از
کثرت شوق و شعف و اشتیاق داری بشتابم آن بزرگواران که ما با آنجا آمده است [illegible] غور کردیم و از خواب
بیدار شدم و وقت حرم بود و وضو گرفتم و داخل شدم چون بهمانجا که در خواب دیده بودم رسیدم جنازه را دیدم

چهل روز [2]

آوردند

حکایت شیخ حسن نجفی که

که می آورند همان اشخاص که همه را می شناختم و از اجامره و اوباش بلد بودند بهمان عدد و مخصوص وارد شدند بهمان روش و اذن دخول و گذاشتن در آن محل و صف کشیدن و همان روپوش بهمان علامت و همان شخص مشغول زیارت شد و همان شخص که بمن متصل شده بود در اینحال در پهلوی من ایستاد و جز آن دو ملک و ظهور حضرت در باقی ابداً اختلافی نداشت پس مبهوت ماندم و یقین کردم که میت همانست که در خواب پرسیدم با اینحال از همان شخص سؤال کردم گفت فلان و نام همان شخص فاجر را برد و مرحوم اسم الشخص را نبرد و کتمان میکرد که رسوا نشود و بعضی از اهل جناب عالم فاضل ثقه شیخ باقر کاظمی مجاور نجف اشرف که از احفاد عالم جلیل معروف شیخ هادی کاظمی است نقل کرد که در نجف اشرف مرد مؤمنی بود در سلک اهل علم که او را شیخ محمد میگفتند و در نیت و طویت و سریره صدق و صفا و خلوص داشت مبتلا بود بمرض سینه بنحوی که چون سرفه میکرد با اخلاط سینه خون بیرون می آمد و با این مرض در نهایت فقر و پریشانی و مالک قوت روز نبود و غالب اوقات میرفت نزد اعراب بادیه نشین که در حوالی نجف اند بجهت تحصیل قوت هر چند جو باشد و با این مرض و فقر دلش مایل بزنی از اهل نجف شده بود و هر چند او را خواستگاری میکرد بجهت فقرش کسان آن زن اجابت نمیکردند و از اینجهت در هم و غم شدیدی بود و چون مرض و فقر و یأس از تزویج آن زن کار را بر او سخت کرد عزم نمود بر کردن آنچه معروف است در میان اهل نجف که هر که را امر سختی روی دهد چهل شب چهارشنبه مواظبت کند رفتن به مسجد کوفه را که لا محاله حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه را بنحویکه نشناسد ملاقات خواهد نمود و مقصدش را خواهد رسید مرحوم شیخ باقر نقل کرد که شیخ محمد گفت من چهل شب چهارشنبه بر این عمل مواظبت کردم چون شب چهارشنبه آخر شد و آن شب تاریکی بود از شبهای زمستان و باد تندی میوزید که با او بود اندکی باران و من نشسته بودم در دکه که داخل در در مسجد و آن دکه شرقیه مقابل در اول که در طرف چپ کسی است که داخل مسجد میشود و متمکن نبودم از دخول در مسجد بجهت خونی که از سینه می آمد و چیزی نداشتم که اخلاط سینه را در آن جمع کنم و انداختنش در مسجد هم روا نبود و چیزی هم نداشتم که سرما را از من دفع کند دلم تنگ و غم و اندوهم زیاد شد و دنیا در چشمم تاریک شد و فکر میکردم که شبها تمام شد و این شب آخر است نه کسی را دیدم و نه چیزی برایم ظاهر شد و این همه مشقت و رنج عظیم بردم و بار زحمت و خوف بر دوش کشیدم در چهل شب که از نجف میآیم بمسجد کوفه و با اینحال جز یأس برایم نتیجه نداد و من در این کار خود متفکر بودم و در مسجد احدی نبود و آتش روشن کرده بودم بجهت گرم کردن قهوه که با خود از نجف آورده بودم و بخوردن آن عادت داشتم و بسیار کم بود که ناگاه شخصی از سمت در اول مسجد متوجه من شد چون از دور او را دیدم مکدر شدم و گفتم که این اعرابیست از اهالی اطراف مسجد آمده نزد من که قهوه بخورد و من امشب بی قهوه میمانم در این شب تاریک هم و غمم زیاد خواهد شد و در این فکر بودم که او بمن رسید و سلام کرد بر من و نام مرا برد و در مقابل من نشست تعجب کردم از دانستن او نام مرا و گمان کردم که او از آنهائیست که در اطراف نجفند و من گاهی بر ایشان وارد میشدم پس پرسیدم از او که از کدام طائفه عربست گفت که از بعض ایشانم پس اسم هر یک از طوائف عرب که در اطراف نجفند بردم گفت نه از آنها نیستم

پس مرا غضب آورد و از روی سخریه و استهزاء گفتم آری تو از طرار بطره و این لفظیست بمعنی پس از سخن من تبسم کرد و گفت
بر تو حرجی نیست من از هر کجا که باشم تو را چه محرک شده که باینجا آمدی گفتم بتو هم نفعی ندارد سؤال کردن از این امور
گفت چه ضرر دارد بتو که مرا خبر دهی پس از حسن اخلاق و شیرینی سخن او متعجب شدم و قلبم باو مایل شد و چنان شد که
هر چه سخن میگفت محبتم باو زیاد میشد پس برای او از تتن سبیلی ساختم و باو دادم گفت تو او را بکش من نمیکشم پس از
برای او در فنجان قهوه ریختم و باو دادم گرفت و اندکی از آن خورد و آنگاه بمن داد و گفت تو آنرا بخور پس گرفتم و آنرا
خوردم و ملتفت نشدم که تمام آن را نخورده و آناً فآناً محبتم باو زیاد میشد پس گفتم ای برادر خداوند تو را امشب برای
من فرستاده که مونس من باشی آیا می آئی با من که برویم بنشینیم در مقبره جناب مسلم گفت می آیم با تو حال خبر خود را
نقل کن گفتم ای برادر واقع را برای تو نقل میکنم من بغایت فقیر و محتاجم از آنروز که خود را شناختم و با این حال چند سال
از سینه ام خون می آید و علاجش را نمیدانم و عیال نیز ندارم و دلم مایل شده بزنی از اهل محله خودم در نجف اشرف و چون
در دستم چیزی نبود گرفتنش برایم میسر نیست و مرا این ملاها مغرور کردند و گفتند برای حوائج خود متوجه شو
بصاحب الزمان و چهل شب چهارشنبه در مسجد کوفه بیتوته کن که خواهی آنجناب را دید و حاجتت را خواهد برآورد و این
آخر شبهای چهارشنبه است و چیزی ندیدم و اینهمه زحمت کشیدم در این شبها این است سبب آمدن من باینجا
و این است حوائج من پس گفت در حالتیکه من غافل بودم و ملتفت نبودم اما سینه تو پس عافیت یافت و اما
آن زن پس باین زودی خواهی گرفت و اما فقرت پس بحال خود باقی است تا بمیری و من ملتفت نشدم باین بیان
و تفصیل پس گفتم نمیرویم بسوی جناب مسلم گفت برخیز پس برخواستم و در پیش روی من افتاد چون وارد زمین مسجد
شدیم گفت نمی آئی دو رکعت نماز تحیت مسجد بکنیم گفتم میکنیم پس ایستاد نزدیک شاخص سنگی که در میان مسجد است
و من در پشت سرش ایستادم بفاصله پس تکبیرة الاحرام گفتم و مشغول خواندن فاتحه شدم که ناگاه شنیدم قرائت
فاتحه او را که هرگز نشنیدم از احدی چنین قرائتی پس از حسن قرائتش در نفس خود گفتم شاید او صاحب الزمان علیه السلام
باشد و شنیدم پاره کلمات از او که دلالت بر این میکرد آنگاه نظر کردم بسوی او پس از خطور این احتمال در دل
در حالیکه آن جناب در نماز بود که دیدم نور عظیمی احاطه نمود بآن حضرت بنحوی که مانع شد مرا از تشخیص شخص شریفش و در
آنحال مشغول نماز بود و من می شنیدم قرائت آنجناب را و بدنم میلرزید و از بیم حضرتش نتوانستم نماز را قطع کنم پس
بهر نحو بود نماز را تمام کردم و نور از زمین بالا رفت پس مشغول شدم بگریه و زاری و عذرخواهی از سوء ادبیکه
در مسجد با جنابش کرده بودم و گفتم ای آقای من وعده جنابت راست است مرا وعده دادی که باهم برویم
بقبر مسلم در بین سخن گفتن بودم که دیدم نور متوجه جانب قبر مسلم شد پس من نیز متابعت کردم و آن نور داخل در
قبه مسلم شد و در فضای قبه قرار گرفت و پیوسته چنین بود و من مشغول گریه و ندبه بودم تا آنکه فجر طالع شد
و آن نور عروج کرد و چون صبح شد ملتفت شدم بکلام آن حضرت که اما سینه ات پس شفا یافت دیدم سینه ام

صبح وابدا اسرف نمیکنم و هفته نگذشته که اسباب تزویج آن دختر فراهم آمد من حیث لا احتسب و فقرم بحال خود
باقیست چنانچه آن جناب فرمود والحمدلله سی و یکم مرحوم مغفور عابد صالح سیّد محمّد عاملی پسر جناب
سیّد عباس که حال زنده و در قرای جبل عامل ساکن است بواسطهٔ تعدّی حکّام که خواستند او را نظام کنند از
وطن متواری شده با بی بضاعتی بنحوی که در روز بیرون آمدنش از جبل عامل جز بکمری که صد دینار عجمی است نداشت
و هرگز سؤال نمیکرد مدّتی سیاحت کرد در ایّام سیاحت در بیداری و خواب عجایب بسیار دید بالأخره در نجف اشرف
مجاور شد و در صحن مقدّس از حجرات فوقانیّه منزلی گرفت و در نهایت پریشانی میگذراند و بر حالش جز دو سه
نفر کسی مطّلع نبود تا آنکه مرحوم شد و از وقت بیرون آمدن از وطن تا فوتش پنج سال طول کشید و با حقیر مراوده
داشت بسیار محجوب و عفیف و در روزهای تعزیه داری حاضر میشد و گاهی از کتب ادعیه عاریه میگرفت و چون
بسیاری از اوقات زیاده از چند دانه خرما و آب چاه صحن متمکّن نبود لهذا بجهة وسعت رزق مواظب ادعیهٔ
مأثوره بود و گویا کمتر ذکر و دعائی بود که از او فوت شد غالب شب و روز مشغول بود وقتی مشغول نوشتن عریضه
شد خدمت حضرت حجّة عجّل الله فرجه بنا گذارد که چهل روز مواظبت کند باین طریق که قبل از طلوع آفتاب همه
روزه مقارن باز شدن دروازهٔ کوچک که بسمت دریاست بیرون رود بطرف راست قریب بچند میدان
دور از قلعه که او را احدی نه بیند آنگاه عریضه را در گل گذاشته بیکی از نوّاب آنحضرت بسپارد و در آب اندازد و چنین
کرد تا سی و هشت یا نه روز فرمود برمیگشتم در حالتی که سرم پائین بود و خلقم بغایت تنگ که ملتفت شدم گویا
کسی از عقب بمن ملحق شد ملباس عربی با چفیه و عقال و سلام کرد با حال افسرده جواب مختصری دادم و توجه
بجانب او نکردم چون میل سخن با کسی نداشتم قدری در راه با من موافقت کرد و من بهمان حالت اوّل باقی بودم
پس فرمود بلهجهٔ جبل عامل سیّد محمد چه مطلب داری که امروز سی و هشت یا نه روز است که قبل از طلوع آفتاب بیرون
می آئی و تا فلان مکان از دریا میروی و عریضه در آب میاندازی گمان میکنی امامت از حاجت مطّلع نیست
سیّد گفت من تعجّب کردم که احدی بر شغل من مطّلع نبود خصوص این مقدار از ایّام را و کسی مرا در کنار
دریا ندید و کسی از اهل جبل عامل نیست در اینجا که من او را نشناسم خصوص با چفیه و عقال که در جبل عامل
[illegible]ست پس احتمال نعمت بزرگ و نیل مقصود و تشرّف بحضور غائب مستور امام عصر علیه السّلام
جبل عامل شنیده بودم که دست مبارک آنحضرت چنان نرم است که هیچ دستی چنان نیست
مصافحه میکنم اگر احساس این حد را نمودم بلوازم تشرّف عمل مینمایم بهمان حالت دو دست خود را
آن جناب نیز دو دست مبارک را پیش آورد مصافحه کردم نرمی و لطافت زیادی یافتم یقین کردم
نعمت عظمی و موهبت کبری پس روی خود را گردانیدم و خواستم دست مبارکش را ببوسم کسی را ندیدم
[illegible] هر و نیز در آن ایّام بعضی سیّد گفتند که ختم آیهٔ امّن یجیب المضطرّ اذا دعاه و یکشف

ز دیدار تا [illegible]

حکایات نافعه

و یکشف السّوء دوازده هزار مرتبه در یک مجلس بغایت مجرّبست و بعضی دیگر دوازده هزار و دویست نوبت گفتند.
و بعضی گفته بودند که اگر کسی مشغول این ختم شود و بنا نشده باشد که حاجتش برآورده شود در حال خواندن صداهائی براو
وارد شود که آنرا قطع کند و نتواند باتمام رساند و در پنجشنبه از صبح تا شام دوازده هزار نوبت را در یک مجلس خواند و شب
جمعه بعد از نماز عشا شروع کرد که باضافهٔ دویست را نیز بخواند و در حجره را بسته بودم و چون فی الجمله دو فی از ورد
صد مرتبه داشتم چراغ روشن بود و هفتصد مرتبه باقی بود که دیدم شعلهٔ چراغ مضطرب شد مثل آنکه بادی با او بوزد با خود گفتم
درها بسته و سوراخهای حجره مسدود و باد از کجا است در اینحال چراغ خاموش شد بسیار خوف کردم کبریت نزدیک نبود
که چراغ را روشن کنم و اگر میخواستم خوف بهم خوردن مجلس را داشتم و چون زحمت زیاد کشیده بودم نمیخواستم دست بردارم
و تمام نکنم و در تاریکی بکمال اضطراب ادا ادم در اینحال گریه بر من روی داد گریستم و شکایت خود را بجدّ او کردم که نظر مرحمتی فرماید
زمانی نگذشت که چراغ روشن شد که یا کسی او را روشن نمود حالتم مستقر شد و ختم را تمام کردم و از غرائبی که در سیاحت
خود دید و ذکرش مناسبت دارد آنکه فرمود چون بمشهد رضوی مشرّف شدم با فراوانی نعمت آنجا بر من بسیار سخت
میگذشت صبح آنروز که بنا بود زوّار بیرون بروند چون یکقرص نان که خود را با ایشان برسانم نداشتم مرافقت نکردم زوّار
رفتند ظهر شد بحرم مطهر مشرّف شدم پس از ادای فریضه دیدم اگر خود را بزوّار نرسانم قافلهٔ دیگر نیست و اگر باینحال تا تمام
چون زمستان میشد تلف میشوم برخواستم نزدیک ضریح رفتم شکایت کردم و افسرده خاطر بیرون آمدم و با خود گفتم بهمین
حال گرسنه بیرون میروم اگر هلاک شدم مستریح میشوم و الّا خود را بقافله میرسانم از دروازه بیرون آمدم از کسی راه را پرسیدم راه را
بمن نشان داد و من هم تا غروب راه رفتم بجائی نرسیدم فهمیدم راه گمشده در بیابان بی پایانی رسیدم که سوای حنظل چیزی
در او نبود از شدّت گرسنگی و تشنگی قریب به پانصد حنظل شکستم شاید یکی از آنها هندوانه باشد نبود تا هوا روشن بود در اطراف
آن صحرا میگردیدم که شاید آبی یا علفی پیدا کنم تا بالمرّه مأیوس شدم تن بمرگ دادم و گریه میکردم ناگاه مکان مرتفعی بنظر آمد بآنجا
بالا رفتم چشمهٔ آبی یافتم تعجّب کردم که در بلندی چشمهٔ آب چگونه است شکر خداوند بجا آورده با خود گفتم آب بیاشامم و وضو
گرفته نماز بکنم چنانچه هر دو نماز کرده باشم بعد از نماز عشا هوا تاریک شد و تمام صحرا پر شد از جانور و درنده از اطراف صداهای
غریب از آنها میشنیدم بسیاری از آنها را میشناختم مثل شیر و گرگ و بعضی از دور چشمانشان مانند چراغ مینمود وحشت
کردم چون زیاده بر مردن چیزی نبود و رنج بسیار کشیده بودم رضا بقضا داده خوابیدم وقتی بیدار شدم که هوا بواسطهٔ
طلوع ماه روشن و صداها خاموش شده بود و من در غایت ضعف و بیحالی در اینحال سواری نمایان شد با خود گفتم
این سوار مرا خواهد کشت زیرا که در صدد دستبردی خواهد بود و من چیزی ندارم اوقاتش تلخ خواهد شد و لااقل
زخمی خواهد زد پس از رسیدن سلام کرد جواب گفتم و مطمئن شدم فرمود چه میکنی با حالت ضعف اشاره بحال خود
کردم فرمود در جنب تو سه عدد خربزه است چرا نمیخوری من چون تفحص کرده بودم و مأیوس از هندوانه بصورت
حنظل چه رسد بخربزه گفتم مرا مسخره مکن بحال خود واگذار فرمود عقب نگاه کن نظر کردم بوته دیدم که سه عدد خربزهٔ بزرگ

داشت پس فرمود یکی از آنها سد جوع خود کن و نصف یکی را صحیح بخور و نصف دیگر را با خربزهٔ صحیح دیگر همراه خود ببر و از اینجا
بخط مستقیم روانه شو فردا قریب بظهر نصف خربزه را بخور و خربزهٔ دیگر را البته صرف نکن که بکارت خواهد آمد نزدیک
بغروب به سیاه خیمهٔ خواهی رسید آنها ترا بقافله خواهند رساند پس از نظر من غایب شد من برخواستم یکی از آن خربزه‌ها
شکستم بسیار لطیف و شیرین بود که شاید بآن خوبی ندیده بودم آنرا خوردم و برخواستم و دو خربزهٔ دیگر را برداشته روانه
شدم و طی مسافت میکردم تا ساعتی از روز برآمد خربزهٔ دیگر را شکسته نصفش را خوردم و نصف دیگر را در وقت ظهر که هوا
بسیار گرم شده بود خوردم و با خربزهٔ دیگر روانه شدم قریب بغروب آفتاب از دور خیمهٔ دیدم اهل آن چون مرا از دور
دیدند بسوی من شتافتند و مرا بشدت تمام گرفته بعنف بسوی خیمه بردند گویا خیال کرده بودند که من جاسوسم و چون
غیر عربی نمیدانستم و آنها جز پارسی زبانی نمیدانستند هرچه فریاد میکردم کسی گوش بحرف من نمیداد تا به نزد بزرگ خیمه رفتم او
با خشم تمام گفت از کجا می‌آئی راست بگو والا ترا میکشم من بهزار حیله فی الجمله کیفیت حال خود را و بیرون آمدن دیروز
از مشهد مقدس و راه گم کردن را ذکر کردم گفت ای سید دروغگو اینجا که تو میگوئی متنفسی عبور نمیکند الا آنکه تلف
خواهد شد و جانور او را خواهد خورد علاوه اینقدر مسافت بقدر کسی نیست که در اینزمان طی کند زیرا که بطریق متعارف
از اینجا تا مشهد سه منزل است و از اینراه که تو میگوئی منزلها خواهد بود راست بگو والا ترا با این شمشیر میکشم و شمشیر
خود را کشید بروی من در این اثنا خربزه از زیر عبای من پیدا شد گفت این چیست تفصیل را گفتم تمام حاضرین گفتند
در این صحرا ابدا خربزه نیست خصوص این قسم که ما تاکنون ندیده‌ایم پس بعضی ببعضی دیگر رجوع کردند و بزبان خود گفتگوی
زیادی کردند و گویا مطمئن شدند که این خرق عادتیست و باید از حضرت مقدس رضوی علیه السلام باشد پس آمدند
و دست مرا بوسیدند و در صدر مجلس نشانیدند و بکمال احترام و اعزاز را معمول داشتند لباسهای مرا بجهت تبرک بردند
لباسهای نیکو برایم آوردند و دو شب و دو روز مهمانداری کردند در نهایت خوبی روز سیم ده تومان بمن دادند و سه
نفر با من فرستادند که مرا بقافله رسانیدند سی و دوم سید علی سمهودی در تاریخ مدینه از ابی بکر مقری نقل کرده
که گفت من و طبرانی و ابوالشیخ در حرم حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودیم بحال پریشانی از گرسنگی که در ما اثر
کرده بود بهمین نحو روز را بسر بردیم تا شام پس حاضر شدم در نزد مرقد منور حضرت و عرض کردم یا رسول الله
الجوع و برگشتم و خوابیدم و طبرانی نشسته بود و مطالعه میکرد پس شخصی علوی حاضر شد و با او دو غلام بود و با هر یک
زنبیلی که در او چیزی بود و پس نشستیم و خوردیم و باقی ماندهٔ آنرا در نزد ما گذاشت و گفت ای قوم آیا شکایت کردید
برسول خدا صلی الله علیه و آله زیرا که من آنجناب را در خواب دیدم پس مرا امر کرد که چیزی بردارم و برای شما آورم
سی و سیم و نیز در آنجا از ابی العباس بن نفیس مقری کور نقل کرده که گفت من سه روز در مدینهٔ طیبه گرسنه ماندم
پس آمدم نزد قبر مطهر و گفتم یا رسول الله گرسنه‌ام آنگاه با حالت ضعف خوابیدم ناگاه دختری با پای خود مرا
لگد زد پس برخواستم و با او بخانه‌اش رفتم پس مقداری نان گندم و خرما و روغن در نزدم حاضر کرد و گفت بخور ای

در اینکه علماء آباد کنندگان خانهای خداوندند

ابو العباس که مرا باین امر کرده جدم صلی الله علیه و آله و هر وقت گرسنه شدی بیا به نزد ما والحمد لله اولاً و آخراً
پنجم از جهات موجوده در اینجا عمت خصلت آباد کردن ایشان است خانهای را که خداوند وعده داشته و اراده
کرده و امر فرموده به بلند کردن و تعظیم و توقیر آنها و خواستن حوائج و ابتهال و تضرع و تسبیح و تقدیس و تمجید در آنها
در کلام مبین خود بعد از آیه مبارکه نور فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه چه مراد از بیوت
بحسب تفسیر ظاهر اگر خانهای انبیا و اوصیا است چنانچه عامه و خاصه نقل کرده اند پس مشاهد مشرفه از اشرف
و افضل آنها خواهد بود و در کشف الغمه از انس و بریده روایت کرده که چون این آیه نازل شد کسی عرض
کرد یا رسول الله کدام خانها است این خانها فرمود خانهای انبیا ابوبکر گفت این خانه یعنی خانه علی و فاطمه علیهما السلام
از آنها است فرمود بلی از افاضل آنها است و در اذن دخول که در جمیع مشاهد مشرفه خوانده میشود
مذکور است اللهم انی وقفت علی باب بیت من ابواب بیوت نبیک بار خدایا من ایستاده ام بر در
خانه از درهای خانهای پیغمبر تو و اگر مراد مساجد است چنانچه بعضی گفته اند پس مخفی نیست که حقیقت مسجدیت در
اینها موجود است چه مراد از مسجد معبد و مصلای مسلمانان است و بنای این مشاهد و غرض اصلی از ساختن آن
نیز جز این نیست بلکه عبادت در آن بیشتر و تضرع و خضوع در آن زیاده از مساجد است بلکه انواع و اقسام
بندگی که در آنها کرده میشود در مساجد نیست بلکه در مساجد جز اقامه اساس توحید که مشترک اند و در آن جمیع اصحاب
شرایع نشود و در مشاهد نشر اعلام توحید و نبوت و ولایت و استحکام بنیان هر سه است پس بمراتب افضل
از مسجد خواهد بود و از اینجهة است که در ثواب نماز در آنجا وارد شده مقداری که اندک آن در مسجد نیست و همچنین
کثرت تردد ملائکه و عباد نشان که قلیلی از آن در مساجد وارد نشده بلکه مشرف شدن قطعات زمین به بنای
مسجد در آن از روی فضیلت او است بدفن شدن پیغمبری یا وصیی در او که شهید شده و قطره از خونشان در
آنجا چکیده پس چگونه خواهد بود آن بقعه که در بر گرفته جسد بهترین شهدا و اوصیا و انبیاء را و جاری شده در او
خونهای مبارک ایشان و جناب بحر العلوم اعلی الله تعالی مقامه این مضمون را بنظم آورده میفرماید شعر

اکثر من الصلوة فی المشاهد — خیر بیوت راکع و ساجد — لفضلها اختیرت لمن بها حل
ثم بمن قد حلها سمی المحل — والسر فی فضل صلوة المسجد — قبر لمعصوم به مستشهد
برشة من دمه مطهره — طهره الله لعبد ذکره — و هی بیوت اذن الله بان
ترفع حتی یذکر اسمه الحسن

و از این کلمات ظاهر شد وجه جریان احکام مساجد در مشاهد و اشتراکشان در
احکام و آداب و احترامات و اشرفیت آباد کنندگان مشاهد از آباد کنندگان مساجد با آن تحریص و ترغیب
که در آن شده و قدر و منزلت که برای ایشان قرار داده چنانچه در کلام مجید است انما یعمر مساجد الله من
آمن بالله و الیوم الآخر و اقام الصلوة و آتی الزکوة و لم یخش الا الله فعسی اولئک ان

در فضیلت آباد کنندگان مساجد و مشاهد مشرّفه

یعْمُرُ مَسَاجِدَ اللّٰهِ ... یَکُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِینَ جز این نیست که آباد کند مسجدهای خدا را آنکس که بگرویده بخداوند و روز باز پسین و بپای داشت نماز را و بداد زکوة را و نترسید مگر از خدا پس شاید که باشند ایشان از راه راست یافتگان و خلاصهٔ ظاهر آن آنکه منحصر است آباد کنندهٔ مساجد در صاحب این اوصاف پس هر که آباد کرد آنرا از این طائفه است یا آنکه هر که دارای این خصال آباد میکند مساجد را چه باین شغل عظیم و مقام عالی هر کسی نتواند رسید یا آنکه باید غیر این طائفه آباد نکنند که در مقام حکم و بیان تکلیف باشد بهر احتمال از آیه ظاهر میشود که مؤمن معتقد بروز جزاء که نماز گذار و زکوة دهنده است و جز خدای تعالی از احدی نترسد آبادی مسجد با او است و فی الحقیقه این مؤمنی است که از عهدهٔ تکالیف قلبیّه عقلیّه و اخلاقیّه و بدنیه و مالیّه بر آمده پس بازاء این خدمت سزاوار است خلعت هدایت و نمایندن ابواب خیرات دنیویّه و دینیّه و اخرویّه و نگاهداری و همراهی و رساندن بمقصود را که جملهٔ آن داخل در اهتدا است که وعده منجز فرموده و مراد به آبادی مشغول ساختن او است بنماز و ذکر و تلاوت قرآن و تفکّر و نشر علوم دینیّه یا اعمّ از اینها و بنا و اصلاح و تطهیر و تنظیف و فرش کردن و روشن داشتن او و غیرها و فی علل الشرایع از حضرت امیر علیه السلام مرویست که فرمود هرگاه خداوند خواهد بر اهل زمین عذاب نازل کند میفرماید اگر نبودند آنانکه بهمدیگر دوستی میکنند بسبب عظمت من یا برای او و آباد میکنند مساجد مرا و استغفار میکنند در سحرها هر آئینه نازل میکردم عذاب را و فی امالی و غیره از ابوذر مرویست که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود ای ابوذر هر که اجابت کند خوانندهٔ بسوی خدا را و نیکو آباد کند مسجد الحرام را عوضش با خداوند است پس گفت پدر و مادرم فدای تو یا رسول الله چگونه آباد کنیم مساجد خدا را فرمود بلند نشود در او آوازها و در باطل فرو نروند در او و خریده نشود و فروخته نشود در او و ترک کن لغو را مادامی که در آنجائی پس اگر چنین نکردی ملامت مکن روز قیامت مگر نفس خود را ای ابوذر بدرستیکه خداوند میدهد تو را مادامی که در مسجدی بهر نفسی که نفس میکشی در او درجه در بهشت و صلوات میفرستند بر تو ملائکه و مینویسد بهر نفسی که نفس میکشی برای او ده حسنه و محو میکند ده سیئه و فی بلد دعای دخول مسجد است واجْعَلْنِی مِنْ زُوَّارِكَ وَ عُمَّارِ مَسَاجِدِكَ وَ مِمَّنْ یُنَاجِیكَ بِاللَّیْلِ وَ النَّهَارِ خداوندا قرار ده مرا از زایران خود و آباد کنندگان مساجد خود و از آنانکه مناجات کنند با تو در شب و روز و از این اخبار ظاهر میشود که آبادی حقیقی مساجد بعبادات مذکوره است در آن پس چون دانستی که مشاهد مشرّفه همان بیوت مذکوره در آیه است یا اشرف از آن بنحویکه داخل در مراد خواهد بود پس تأمّل کن در مقدار تشریف خداوند آباد کنندگان آنها را در کلام شریف خود فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللّٰهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ یُذْكَرَ فِیهَا اسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فِیهَا بِالْغُدُوِّ وَ الْآصَالِ رِجَالٌ لَا تُلْهِیهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَیْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ إِیتَاءِ الزَّكَاةِ یَخَافُونَ یَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِیهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصَارُ لِیَجْزِیَهُمُ اللّٰهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ یَزِیدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللّٰهُ یَرْزُقُ مَنْ یَشَاءُ بِغَیْرِ حِسَابٍ آن نور مبارک خلق در خانهائی است که خدای تعالی امر نموده و اعلام داده که آن را رفیع و بلند مرتبه دارند و بیاد آرند در آن نام مقدسش را تنزیه میکنند جلّ و علا

در آن خانها در صباح و پسین مردانیکه باز نمیدارد ایشانرا کسب و خرید و فروش از ذکر خدا و بپا داشتن نماز و دادن
زکوة و با این کردار پسندیده و گفتار نیکو میترسانند از آن روزیکه مضطرب و دیگرگون میشود در او دلها و چشمها بجهة
کثرت شدائد و بزرگی اوضاع و آن کار کنند که جزا دهد ایشانرا خداوند به بهتر از آنچه کرده اند یا جزا دهد به بهترین اعمال ایشان
و زیاد گرداند ایشانرا از فضل خود و خداوند روزی میدهد هر که را که خواهد بدون اندازهٔ عمل او یا بدون گمان او
یا بدون طلب مکافات از او یا بی تنگی در روزی یا بی در آمدن در ضبط و حساب و سید جلیل عبدالکریم بن طاوس
در فرحة الغری و شیخ طوسی در تهذیب از ابی عامر بنانی واعظ اهل حجاز روایت کرده اند که گفت مشرف شدم
خدمت ابی عبدالله جعفر بن محمد علیهما السلام و گفتم چیست برای آنکه زیارت کند قبر امیرالمؤمنین علیه السلام را
و آباد کند تربتش را فرمود ای ابا عامر خبر داد مرا پدرم از پدرش از حسین بن علی از علی از رسول صلی الله علیه و آله فرمود
قسم بخدا هر آئینه کشته میشوی در ارض عراق و دفن میشوی در آن گفتم یا رسول الله چیست برای آنکه زیارت کند
قبور ما را و آباد کند آن را و تفقد کند و مواظب باشد بر آن فرمود ای ابوالحسن خداوند قرار داد قبر تو و قبر اولاد تو را
بقعهٔ از بقعهای بهشت و عرصهٔ از عرصات آن و بدرستیکه گردانید دلهای نجیبهای از خلق خود را و برگزیدهای از بندگان
خود را مایل بسوی شما و بدوش میکشند خواری و اذیت را پس آباد میکنند قبور شما را و بسیار کنند زیارت شما را
محض تقرب بسوی خدا و دوستی ایشان مر رسول را اینها ایند یا علی مخصوص بشفاعت من و وارد شوندگان بر حوض من
ایشانند زوار من فردا در بهشت یا علی کسیکه آباد کند قبور شما را و تفقد نماید از آنها چنان است که اعانت کرده
باشد سلیمان بن داود را بر بنای بیت المقدس پس چون واضح شد بزرگی مرتبه آباد کنندگان قبور ائمه انام علیهم السلام
بخوبی مکشوف و پوشیده نماند که آنانکه دستشان از رسیدن باین نعمت عظمی کوتاه است توانند باعانت و نگاهداری
آن جماعت و در آن بقاع مطهره داخل در آن زمره شوند و در ثواب و جوائز آنها شریک گردند چنانچه سابقاً وجه این
معلوم شد بلکه اجر نگاهداری ایشان در آنجاها بمراتب بیشتر و بهتر از ثواب روشن کردن چراغ است در مساجد که ثواب
بسیار بجهة آن مقرر کرده اند چه آنها مشعلهای خدائی و ستارهای درخشانند که از نورشان آسمانها روشن و ملائکه مقتبس اند
چنانچه در باب سابق باخبار آن اشاره شد ششم آنکه این طائفه از مهاجرینند و مهاجر در دین اسلام فضلی بسیار
عظیم و قدری بس عالی و اصل هجرت در اول اسلام برای کسانی بود که در بلد خود نمیتوانستند مراسم دین را برپا دارند
پس دل از وطن کنده بجائی رفتند که توانستند اظهار دین خود کنند و با لوازم آن رفتار نمایند مثل جعفر بن ابی طالب و جماعت
بسیاری از مرد و زن که بحضرت رسول صلی الله علیه و آله ایمان آورده در مکه و از خوف مشرکین از اقامهٔ شرع و طاعات
عاجز شدند پس بحبشه هجرت کردند و بعد از آن خود آن جناب به مدینه طیبه هجرت فرمودند و اهل مدینه قبل از قدوم مبارک
بشرف اسلام مشرف شده و در مقام نصرت مستعد بودند و در اعانت مهاجرین بدادن منزل و اسباب معیشت
کوتاهی نکردند حتی بعضی که دو زن داشتند یکی را رها کرده بآنها دادند چنانچه حضرت ابراهیم علیه السلام از قریهٔ کوثا که از

سواد کو

سواد کوفه بود با جناب لوط و ساره هجرت فرموده بحرّان بشام و از آنجا بفلسطین تشریف بردند بجهة اقامهٔ دین چنانچه
در قرآنست انّی مهاجرٌ الی ربّی و حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام چون در مدینه نتوانستند امر خلافت را منتظم دارند
بکوفه هجرت فرمودند و در مقام افتخار میفرمودند منم آنکه دو هجرت کردم و از اینجا معلوم میشود که مهاجرت نه همانست
که از بلد کفر ببلد اسلام هجرت کند بلکه هر کس در هر جائیکه نتواند دین خود را نگاهدارد یا نشواند معالم دین را و در آنجا تحصیل کند
باید دست از آن کشیده بجائی رود که قادر باشد بر این و از اینرو علماء تصریح کرده اند که هر که از بلد خود دوری گزیده بجهة
تحصیل علم یا حجّ یا زیارت یا کردن طاعت یا زهد در دنیا او از مهاجرین بسوی خدا و رسول است و در نهج البلاغه است
والهجرة قائمة علی حدّها الاوّل ما کان لله فی اهل الارض حاجة من مستسرّ الامّة و معلنها لا یقع
اسم الهجرة علی احد الّا بمعرفة الحجّة فی الارض فمن عرفها و اقرّ بها فهو مهاجر حاصل مضمون آنکه هجرت
نه همان مخصوص کسانی بود که در اوّل اسلام از بلاد شرک هجرت کرده بمدینه خدمت حضرت رسول صلّی الله علیه و آله می
رسیدند چه سبب هجرت که عجز از اقامهٔ دین است موجود و جانشین آن جناب بجای او است و در احکام پس همان قسم باید
هجرت کرد و امیکه خداوند را در اهل زمین حاجتی است از نهان امّت و آشکار ایشان و این کنایه است از بقای
تکالیف از اوامر و نواهی چه کثرت ارسال انبیاء و اهتمام در تبلیغ احکام و ترغیب و ترهیب انام بحدّیست که گویا
خداوند بجهة رسیدن نفعی بمقدّس حضرت خود کرده و حال آنکه غرض از آن راجع بخود شما نست و تا حجّت در زمین و امام
زمان شناخته نشود نام هجرت راست نیاید چنانچه آن ایمانی نیست که بجهة برپا داشتن او ترک وطن شود پس هر که شناخت
او را و در زیر بار فرمان او رفت او مهاجر است یعنی شرط ادراک فضیلت هجرت که اقرار بولایت است متحقق شده
پس اگر از بلدی ببلدی رود بجهة غرض مذکور با وجود این شرط مهاجر براو صادق است یا اینکه مجرّد همین قدر کافی است
نظیر خبریکه در روضهٔ کافی از جناب کاظم علیه السّلام مرویست که هر که در اسلام متولّد شده در حال آزادی او عربست
و هر که را عهد و پیمانی است بائمّه علیهم السّلام و بآن وفا کرده او مولی است مر رسول خدا صلّی الله علیه و آله را و هر که
روی رضا داخل در اسلام شد او مهاجر است و در امالی شیخ طوسی از ابی ذرّ مرویست که عرض کرد خدمت حضرت
رسول صلّی الله علیه و آله که کدام هجرت افضل است فرمود هجرت سوء یعنی ترک معاصی و ابن فهیم از آنجناب
روایت نموده که مهاجر کسی است که هجرت کند چیزی را که خداوند براو حرام کرده و بالجمله ظاهر هجرت ترک بلد است و رفتن
ببلد دیگر بجهة تحصیل معالم دین و احکام الهیّه یا بجهة ترویج آنها که دانسته و نشر آنرا در بلد خود نتوانسته یا بجهة اقامهٔ شعایر اسلام
و اعلاء کلمهٔ حق یا بجهة ترک معاصی و دوری از آنها که در آن بلد متمکّن نیست پس او را چارهٔ از کناره گرفتن نباشد
و این اوّل کار و آسان ترین عملی است که مشق کنند کان ترک معاصی از او گریزی ندارند و همهٔ این اقسام داخل
در سبیل الله و هجرت الی الله و رسول او است که بفضل آن اشاره شده در آیهٔ شریفه و من یهاجر فی
سبیل الله تا آخر آیه که در عنوان ششم بیاید و در آیهٔ مبارکهٔ والّذین هاجروا فی سبیل الله ثمّ قتلوا او ماتوا

لیرزقنّهم الله رزقاً حسناً و انّ الله لهو خیر الرّازقین لیدخلنّهم مدخلاً یرضونه و انّ الله لعلیم
غفور هر که مهاجرت کند در راه خدا پس کشته شود یا بمیرد هر آینه روزی دهد او را خداوند روزی نیکوئی بدرستیکه
خداوند بهترین روزی دهندها است هر آینه داخل میکند ایشان را مأوی و محلیکه بپسندند آن را یعنی بهشت نعیم
و محلّ قرب رحمت رؤف کریم و خواهد آمد که هجرت یکی از اسباب مقدّم شدن در محلّ انفاقست **هفتم** اینکه
طائفه فقیر و محتاجند و احتیاجشان بجهة دست کشیدن از کسب برای معاش است بقدر رفع حاجت که بتحصیل
معالم دین خصوص در این اعصار هرگز جمع نشود و اگر قدرت بر جمع فرض شود یا از راههای دیگر مالی هر چند که فرض
باشد بدستشان آید باز از دایرهٔ فقرآء و محتاجین بیرون نخواهند رفت مگر اگر فقیری هرگز نبد الله اجر و اما ی
پرهیزکار اگر اخوان مؤمنین و فقرآء و مساکین و ارامل و ایتام را بر خود و عیالش مقدّم ندارد لا اجمال را مثل خود قرار ندهد یا
از اندازه مصارف قلیلی از اوقات خود را در آنها صرف نماید و چون آن جماعت بجهة بخل اغنیآء زیاده از اندازه و شماره
بیرون ند پس دست عالم همیشه تهی باشد و اگر گاهی مقداری حفظ کند بملاحظهٔ صلاح آن جماعت است که بتدریج به
ایشان برساند و از اینجهة همهٔ انبیآء و اوصیآء صلوات الله علیهم همیشه فقیر بودند هر چند هزار هزار گاهی بدستشان
می آمد و مالداران را که توفیق انفاق یافته اند محلّی بهتر از ایشان پیدا نخواهد شد بچند وجه **اوّل** اینکه فضیلت انفاق را
و مقدار بزرگی و حسن آن باندازهٔ مقام و فضل نتیجه ایست که بسبب انفاق تحصیل میشود یا فسادش بصلاح مبدّل
میکرد و پس دادن مالیکه بآن حفظ نفس پیغمبری یا امامی میکند الله اجرش چندین هزار برابر دادن مالیست بجهة دفع
حاجت مؤمنی که در ترک آن ضرر قلیلی باو میرسد و همچنین اجر ساختن کعبهٔ معظّمه اگر خراب شود یا سفید کردن مسجد
قریه یا سیر کردن مؤمنی یا سکنی و غیر اینها از درجات و اقسام انفاق که در باب نهم خواهد آمد و از کلمات سابقه
معلوم شد که نفیس تر از گوهر علم و محبوب تر از آن در نزد خداوند چیزی نیست و بزرگتر از دین هم این در نزد جناب مقدّس
اگر چیزی بود مقرّبان درگاهش را از انبیآء و اوصیاء و اولیاء در معرض بلاهای بزرگ از کشتن و حبس و زنجیر و امثال
آن در نمی آورد بجهة ترویج دین و نشر آن پس انفاقی که بآن معالم دین بدست آید یا محفوظ بماند یا منتشر شود البته از جمیع
اقسام آن بهتر و ثوابش بیشتر خواهد بود و چنانچه در باب هشتم و نهم مشروح خواهد شد **دوّم** اینکه رسیدن بخیر و صدقه
و انفاق که وعده بآن شده کار هر کسی نیست چه آن موقوف است بملاحظهٔ شروط و آداب ظاهریه و باطنیه
پیش از آن و هنگام عمل و بعد از آن که غالب مردم از آن بی خبرند و از عمدهٔ آنها تشخیص مورد و محلّ قابل بضعیف
صرف کردن بر ایشان است که کمتر کسی از انفاق کنندگان بفیض آن رسیده و از اینجهة اخبار آن همه منتها
علمآء چون مراقب حال محتاجین از طلاب فقرآء و مساکین و دانا بکیفیت صرف و محلّ آن و غیر آنهم
از غیر آن پس عاقل را چاره از دادن مال بایشان نیست تا خود آنچه دانند عمل کنند ولیا باشند و بنیابت عالم از
جانب او صرف کند مقابل [illegible] از دنیا باشد که خود صرف کند و از اینجهة حضرت ختمی مآب صلّی الله علیه و آله

فأمور بودند

مأمور بودند بگرفتن صدقات و امثال آن از مردم و رسانیدن بمحالّش چنانچه میفرماید خذ من اموالهم صدقة
تا آخر آیه که با تفسیرش بیاید در باب هفتم و اگر امام علیه السّلام یا نائبش مطالبه کند واجب است تسلیم زکوة بایشان و الّا
مستحب است چنانچه مستحب است دادن آن بفقیه جامع الشرایط بلکه بعضی از علماء واجب دانسته اند دادن
بایشان را و بالجمله عالم هم خود فقیر و هم زیاده از رفع حاجت نگاه ندارد و هم مصرف صدقات و خیرات و زیادتی آنچه را
منتظر فقیر بهتر داند و تواند رساند بنحوی که اختلالی در شرایط و آداب آن نشود بسیار آنکه در رفع پریشانی هر فقیری جز کشف کرب
و قضاء حاجت او نباشد و خیر و نفع قابلی از او بدیگران نرسد و امّا بر داشتن پریشانی اهل علم و اصلاح امور شان بسبب
اجتماع و بکرد آمدن ایشانست در آنجائیکه مرکز علم و محلّ تحصیل و ضبط او است و از اجتماع ایشان مسلمین را قوّت
و شوکت و پشت بندی پیدا شود و در قلوب کفّار و مشرکین مهابت و خوف و هراست هویدا گردد و این قوّت
و خوف از اعلاء کلمهٔ اسلامست باعانت ادلّه و برهان نه بزیادتی لشکر و کثرت شمشیر و سنان و مضمحل شدن آئین کفر است
بقوّت بیان و صولت سخن نه بحدّت پولاد و تیزی آهن و بسوختن خانهٔ شبهات ملحدین است از شهاب جانسوز
کلام نه بسپردن جانها ایشان در میدان مبارزت و خصام و چنانچه در جنگها و جهادها فئه وارد و لی لازم است از
مسلمین که سبب قوّت قلب مجاهدین باشد و اگر از میدان مجادله کفّار فرار کنند خود را بآنجا رسانند و خویشتن را مستعد
و مهیّا نمایند و باین سبب دشمن را ترسان و متزلزل سازند همچنین در حفظ بیضهٔ اسلام از شبهات جنود کفر و اضلال
و طغیان و اعلاء کلمهٔ حقّ و نشر آن در اقطار بلدان مجمعی از اهل علم و فضل و کمال لازم است که با آن معین یکدیگر
شوند در معرفت شبهات و کیفیّت رفع آن و رسانیدن آن بصاحبان شبهه بتوسّط کتابت یا بفرستادن حامل
قابل و رجوع آنانکه در اطراف بلاد متفرّقند بایشان اگر عاجز شوند از آنها و بالجمله اجتماع اهل علم در بلدیکه نشود مگر به مهیّا شدن
اسباب ایشان شعار بزرگیست از شعارهای اسلام که در آن فوائد بسیار است و اقامه و تعظیم و استدامهٔ آن بر هر
سعی بقدر امکان متحتّم است چهارم آنکه خداوند در آخر سورهٔ بقره آیاتی در فضل انفاق و شروط آن و مذمّت انفاق
خالی از آنها ذکر فرموده چنانچه بیاید و در مقام بیان محلّ و مورد انفاق میفرماید للفقراء الّذین احصروا فی سبیل الله
لا یستطیعون ضربا فی الارض یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفّف تعرفهم بسیماهم لا یسئلون النّاس
الحافا آن انفاقات گذشته برای فقرائیست که باز داشته شده اند در راه خدا یعنی در مقام سیر در راه خداوند و بسوی قرب
مقدّس حضرتش و بجهة موانع از مقصد وا مانده اند و توانائی ندارند سیر در زمین را که بآن رفع کنند موانع را گمان میکنند نادان
ایشان را غنی و لی بنا بجهة عفّت و حفظ حال خود از اظهار کردن بدیگران و لکن از انشاء و آثار و مشاهدهٔ چهره و رخسار شان
خواهی شناخت که ایشان فقیر و لی چیزی سؤال نمیکنند مردم را با ابرام یعنی هیچ سؤال نمیکنند پس مردم هم نباشند چه از
صفت تعفّف و شناختن فقر ایشان از علامت و سیما معلوم میشود که هرگز سؤال نکنند زیرا که اگر گاهی سؤال کنند فقر
ایشان از راه سؤال نیز معلوم شود و این خلاف ظاهر آیه است یا آنکه مراد آنست که مبرم نشوند و نکردن سؤال که شرح معنی

عفت است و بالجمله این اوصاف که در محل انفاق بایستی ملاحظه شود و مصداق و سوردی واضح تر از اهل علم ندارد زیرا که
فقراء غیر از طائفهٔ ایشان غالباً از لباس تقوی عاری‌اند پس سالک راه خدا نباشند و اگر پرهیزکار باشند فقراء ایشان را
از مقدار عملیکه در دست دارند مانع نباشد و اگر احیاناً مانع شود از تحصیل معاش و سیر در بلاد عاجز نباشند و غرض شان
در هر بلدی حاصل و اگر عاجز باشند عفت و تحفظ از اظهار سؤال و تکدّی و بیان آنکه عفت در میان ایشان بسیار کم باشد
بلکه از ظاهر فی سبیل الله مراد ونند چه مقصود از آن در غالب موارد استعمال آن کارهای بزرگ نمایانست از قبیل جهاد و حج
و تحصیل علم و امثال آن و فی ارشاد القلوب در حدیث معراج مذکور است که خداوند فرمود ای احمد بدرستیکه محبت
برای خدا همان محبت است برای فقراء و تقرب بسوی ایشان عرض کرد پروردگارا کیستند فقراء فرمود آنانکه راضیند بانچه
و صابرند بر گرسنگی و شاکرند بر حال و سعت شکایت نمیکنند گرسنگی و تشنگی خود را و دروغ نمیگویند بزبانهای خود و غضب
نمیکنند بر پروردگار خود و غمگین نمیشوند بر آنچه از دستشان رفته و خورسند نمیشوند بانچه بایشان میرسد ای احمد محبت من
محبت فقراست پس ایشان را نزدیک خود بیاور و نزدیک شو بمجالس ایشان و این اوصاف جز بر فقیر عالم با تقوی بتمام
سخن در ایشانست نباشد پس در هر جا ذکر مدح و فضیلت و امر باحسان و رعایت از فقراء در کتاب و سنت شده مقصود
با تمام مقصود این جماعت باشند **نتیجه** آنکه هر کس متکفل معاش اهل علم شود و پریشانی ایشان را بردارد از کسانی خواهد
بود که خداوند عهده و ضمانتی که از روزی طالبین علم کرده چنانچه شهید ثانی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت
کرده بر دست او جاری ساخته و بتوسط او رسانده و در این نهایت شرف و فخر است که بتشریف وکالت
و خزانه داری خداوندی سرافراز شده و چون طلب علم با دست زدن بسیار اسباب معاش جمع نشود پس ضمانت
روزی اهل علم غیر از ضمانت روزی تمام خلایق است که با توکل تام از اسباب عادیه دست بباید کشید و راه روزی
خود را در آن نباید دید هر چند گاهی از آن و گاهی از غیر آن برسد **هشتم** اینکه این طایفه در اغلب اوقات غریب و از
وطن مألوف و مجاورت اقربا دور و بدرد غربت و بیکسی گرفتار چه کمتر وقتی باشد که اسباب تحصیل علم در وطن اصلی
و مجمع خویشان و آشنایان فراهم آید زیرا که یا عالم جامع نباشد یا باشد با موانع بسیار از جهات مختلفه و از اینجهة غالب
علماء که در نظر است و در کتب حالشان مسطور است تا از بلد و مجمع انس خود مفارقت نکردند بمقامات عالیه
نرسیدند با آنکه در آنجا از جهة معلم و استاد مانعی نداشتند و از جهة این صفت غربت و چشیدن مرارت این بلیت
مورد الطاف خاصهٔ الهیه باشند و خداوند با ایشان نظر رأفت و رحمتی باشد مخصوص چنانچه در نوادر شیخ
راوندی از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود بدرستیکه اسلام ظاهر شد غریب و زود است که غریب شود
چنانچه نخستین بود پس خوشا بحال غرباء پس کسی گفت ... آنها یا رسول الله فرمود آنانکه اصلاح کنند مردم را در وقتیکه
فاسد شوند مردم ... و غربتی نیست برای ... کمیر و در غربت مگر آنکه گریه میکنند
بر او ملائکه بجهة ترحم بر او چه کم کند گریه کنندگان بر او و گشاده میشود برای او قبرش بنوریکه میدرخشد از آنجا که دفن شده

عنوان هشتم بیشتر بودن اهل علم در غربت

در اینکه مراد از فقرای ممدوحین اهل علمند و اینکه اهل علم غریبند و مدح غربا

تا وطن اصلی او و فی کتاب شهاب از آنجناب مرویست که فرمود مردن غریب شهادتست و فی رجال کشی
مرویست که چون محمّد بن مسلم شکایت کرد خدمت امام محمّد باقر علیه السّلام از غربت و اینکه در کوفه غریب است در جواب
فرمود امّا آنچه ذکر کردی از غربت پس از برای تو است پیروی و اقتدا به ابی عبدالله علیه السّلام که در زمینی است دور از خانه
فرات صلّی الله علیه و آله و امّا آنچه ذکر کردی از دوری مسافت پس بدرستیکه مؤمن در این دار یعنی دار دنیا غریب است
و در میان این خلق منکوس تا اینکه بیرون رود از اینجا بسوی رحمت خداوند و از این خبر ظاهر میشود که غربت مؤمن
و غریبی او نه از جهة دوری او است از وطن بلکه بجهة عدم مجالست و عدم مشاکلت او است با ابنآء جنس خود که
سبب است از برای انس نگرفتن او با آن جماعت و وحشت داشتن از آنها و مترقّب بودن رسیدن صدمه
و اذیّت از آنها و پریشانی و فساد کار و بهم خوردن رشته امور بجهة نبودن شخص دانای متّقی که تواند اعتماد کند بر او
در اصلاح امور خود و ظاهر کند سرّ خویش را برای او و فی کتاب تعریف احمد بن محمّد صفوانی مرویست از جناب
صادق علیه السّلام که فرمود ابا فرموده خداوند که قرار دهد مؤمن را مگر غریب زیرا که او از خلاف جمهور اهل دنیاست کان
قسم بخدای که اگر بردارد برای شما پرده و حجاب را از مؤمن هر آئینه خواهید دید او را که نوریست متّصل بنور ما چون اتّصال
شعاع آفتاب به آفتاب و فی کتاب تحف العقول مرویست از آن جناب که فرمود مؤمن در دنیا غریب است
جزع نمیکند از ذلّت و خواری دنیا و بر عزّت مزاحمت و منافسه نمیکند با اهل دنیا در عزّت دنیا یعنی چون مؤمن پس از دانستن
که وطن حقیقی و مستقرّ دائمی او جای دیگر است و عزّت و ذلّت در آنجا ثمر دهد و نفع بخشد و در اینجا چون مسافر است در
بلد غربت که جز چند روزی اقامت ندارد و با اهلش الفتی نیست و انسی نگرفته ذلّتش در نزد دیگران از آنچه مقصود او است
چیزی نکاهد و عزّتش در نظر آنها بر آنچه در صدد تحصیل او است چیزی نیفزاید پس هرگز مؤمن از ذلّت و خواری دنیا نرنجد و در مقام دفع آن
و جلب عزّت بر نیاید و هر کدام از آن را که خداوند برای او خواسته و مقرّر فرموده راضی و شاکر و خوشنود و صابر است
بلکه با آن عزّتی که خداوند برای او مقرّر فرموده با عزّت ذات مقدّس خود در یکجا ذکر نموده که و لله العزّة و لرسوله
و للمؤمنین از عزّت در نزد اهل دنیا بی نیاز و از همه آن آسوده و از برای غربت اهل علم دین که مصداق حقیقی مؤمنند
سببی دیگر باشد غالبا که آن تنگدستی و نداشتن بضاعت و مایهٔ معاش باشد چنانچه کراجکی در کنز روایت کرده که
امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود المقلّ غریب فی بلده درویش تهی دست غریب است در بلد خود چه رسد که
بدیار دیگر افتد پس مکشوف شد که این طائفه از چند جهة غریبند اوّل مخالفت طینتی و تغایر طبیعی و حالتی و کرداری با اهل
زمان و نوع غالبی انسان که سبب وحشت و تنفّر او است از آنها و نداشتن همدم و انیس که از خصایص غربا است
و از اینجهة غریبست هر چند در بلد خود باشد با ثروت و مال و این غربت است بحسب ذات چنانچه در خبر صفوانی
و کشّی گذشت و ابن ابی جمهور در عوالی اللّئالی نقل کرده از عبدالله بن عبّاس که رسول خدا صلّی الله علیه و آله
فرمود بدرستیکه اسلام پدیدار شد غریب و زود است برگردد بهمان غربت چنانچه در نخست بود پس خوشا بحال غربا

غربت فقرا

در اینکه مؤمن در دنیا غریب است بچند جهة و فضل آنها و فضل غربت و مدح غرباء

کسی گفت یا رسول الله کیانند غرباء فرمود جدا شده از قبایل یعنی جدا شده از آباء واقوام خود در کردار و اخلاق و افعال وجدا کرده اند ایشان نفس خود را باینکه دار اکرده او را باعمال صالحه واخلاق پسندیده پس متابعت نکرده ایشانرا در افعال واخلاقشان **و در** قصص الانبیاء علیهم السلام مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود خدا وحی کرد به پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل که اگر دوست داری که ملاقات کنی مرا فردا در حظیرة قدس پس بوده باش در دنیا تنها غریب اندوهگین مستوحش از مردم بمنزلهٔ مرغی تنها که چون شب در آید تنها جای گیرد واز مرغان مستوحش باشد وبه پروردگار خود انس گیرد **و هم** بی بضاعتی باندازهٔ مخارج که در بیشتر ایشانست [illegible] دوری از وطن وخویشان چنانچه اغلب تلخی آن را چشیده و بدردش مبتلا ولی آن کمتر مقصود حاصل [illegible] بسیار کمالات بدست آمده واز ابیات دیوان امیر المؤمنین علیه السلام است **تغرّب عن الأوطان في طلب العلى**

وسافر ففي الأسفار خمس فوائد تفرّج همّ واكتساب معيشة وعلم وآداب وصحبة ماجد

فان قيل في الأسفار ذلّ ومحنة وقطع الفيافي وارتكاب الشدائد فموت الفتى خير له من معاشه

بدار هوان بين واش وحاسد دوری گیر وجدا شو از وطن برای تحصیل بزرگی قدر ومسافرت اختیار کن که در او پنج فائده است رفتن اندوه وکسب معیشت وعلم وآداب ومصاحبت بزرگوار نیکو خوی پس اگر کسی گوید که در سفرها خواری ورنج است وپیمودن دشتها وبیابانها وتحمل سختیها پس جوابش اینکه مردن جوانمرد بهتر است برای او از زندگی در وطن خود خوار میان بدگو وبدخواه پس بمقتضای فرمان همایون آن جناب طالب علم وادب را دل کندن از وطن واختیار غربت باید ودر آیهٔ مبارکه **وما كان المؤمنون لينفروا كافّة فلولا نفر من كلّ فرقة منهم طائفة ليتفقّهوا في الدّين ولينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم لعلّهم يحذرون** نیز اشاره باین مقصود چه می فرماید اگر تمام مؤمنین کوچ کنند برای طلب علم باید از هر طائفه از ایشان گروهی کوچ کنند وفقه بیاموزند وبصیرت در دین پیدا کنند آنگاه چون مراجعت کردند قوم خود را بترسانند تا مگر ایشان بپرهیزند از مناهی **و نیز** در آیهٔ شریفه **ومن يهاجر في سبيل الله يجد في الأرض مراغما كثيرا وسعة** ایمانی باشد بجراوا از آنجا که وعده داده که هرکس در راه دین خدا هجرت نماید بیابد در زمین جای هجرت بسیار یا دوری از مکاره وفراخی روزی وبهترین رزقها وسزاوارترین آن علوم وآداب دینیه است چنانچه در تفسیر بسیاری از آیات روایت شده ودر تفسیر آیهٔ **فلينظر الانسان الى طعامه** وارد شده [illegible] انسان بسوی علمش که از کی می آموزد یعنی از هرکسی علم دین خود را نگیرد [illegible] وغربت خود یکی از اسباب رحمت و وسیلهٔ نظر لطف ورحمت خدا تعالی باشد چنانچه دانستی [illegible] وعلیه السلام غربت در قبر یکی از اسباب باریدن عفو وغفران از سحاب جود وکرم ایزد منان شمرده ودر مناجات [illegible] **اللهي كافي بنفسي قد اضجعت في حفرتها وانصرف عنها المشيّعون من جيرتها وبكى عليها الغريب لطول**

غربت جسمانی

غربت علمی

[illegible]

غربتها وجاد علیها بالدموع المشفق من عشیرتها وناد بها من شفیق القلب ذو مودتها وحمیمها
المعادی لها فی الحیوة عند صرعتها ولم یخف علی الناظرین الیها فرط فاقتها ولا علی من قد رآها
توسدت الثری عجز حیلتها فقلت ملائکتی فرید نأی عنه الاقربون وبعید جفاه الاهلون
ووحید فارقه المال والبنون نزل بی قریبا وسکن اللحد غریبا وکان لی فی دار الدنیا داعیا
ولنظری له فی هذا الیوم راجیا فتحسن عند ذلک ضیافتی ویکون اشفق علیه من اهله وقرابته
ای آقای من گویا خود را می بینم که او را خوابانیده اند در قعر قبر او و برگشتند از نزد او همسایگان که او را مشایعت نموده و گریه
بر او غریب برای غربت طولانی او وجود نمود بر او با اشک مهربان از عشیرهٔ او و آواز کرد او را از لب قبر دوستان او و ترحّم
نمود بر او اگر دشمنش بود در حیوة در حال مردن او و پوشیده نیست بر نظر کنندگان بسوی او شدت حاجت او و نه
بر آنکه می بیند او را که بر خاک خوابیده و درمانده گی او را در کار خود پس بفرمائی ای ملائکهٔ من بیکسی است دور شده که دوری
کردند از او خویشان و بعیدیست که جفا کردند او را عیال و وحیدیست که جدا شده از او مال و فرزندان فرود آمده
در نزدیکی من و جای گرفته در لحد غریب وار و در دنیا مرا عبادت میکرد و مرحمت امروز من را امیدوار بود پس نیکو مهمانی
خواهی فرمود مرا و مهربانتر خواهی بود بر من از اهل من و خویشانم ف کتاب فقیه وغیره مرویست از جناب صادق علیه السلام
که چون خشت لحد را بر میّت گذاشتند باید بخوانند اللهم ارحم غربته وصل وحدته وآنس وحشته
واسکن الیه من رحمتک رحمة یستغنی بها عن رحمة من سواک واحشره مع من کان یتولاه
و در کتاب جامع الاخبار مرویست از رسول خدا صلّی الله علیه و آله که فرمود تبسّم کردن در روی مؤمن غریب از کفارهٔ
گناهان است ف نبی فرمود کسیکه اکرام کند غریبی را در غربتش پا بردارد از او و اندوهش را یا بخوراند یا بنوشاند او را شربتی یا بخندد
در صورت او پس برای او خواهد بود بهشت ف ارشاد دیلمی مرویست از ابن عباس که آنجناب فرمود کسی که
بغربت بمیرد شهید مرده ف نبی فرمود مردن در غربت شهادتست پس چون محتضر شود و ببیند از چشم خود را بطرف
راست و چپ خود پس نبیند احدی را و بخاطر آرد اهل خود را پس آه کشد پس برای او است بهر آهی که میکشد محو کند
خدا از او هزار هزار سیّئه را و بنویسد برای او هزار هزار حسنه و چون مرد شهید مرده و در کتاب مؤمن حسین بن سعید
اهوازی که از اصحاب جناب رضا علیه السلام است مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود هیچ مؤمنی
نیست که بمیرد در زمین غربتی که دور باشند از او گریه کنندگان بر او یعنی خویشان و دوستان او مگر آنکه گریه میکنند بر او بقعهای
زمین که عبادت میکرد بر او خدای را بر آنها و گریه میکنند بر او دو ملک که موکّل بودند این خبر را برقی در محاسن نقل کرده و نیز از
آنجناب روایت کرده که چون غریب را مرگ در رسد ملتفت میشود براست و چپ خود نمی بیند احدی را پس سر خود را
بلند میکند پس خدا تعالی میفرماید بکی ملتفت شدی بکسیکه بهتر است برای تو از من قسم بعزت و جلال خود که اگر گره از کار [illegible]
هر آینه میکردم تو را بسوی طاعت خود و اگر قبض کنم روح تو را هر آینه میکردم تو را بسوی کرامت خود ف نبی در [illegible]

از انجناب که خدا تعالی فرمود بدرستیکه من قبول میکنم نماز را از انکه فروتنی کند برای عظمت من و باز دارد نفس خود را از شهوات بجهة من و روز خود را تمام کند بذکر من و بزرگی نکند بر بندگان من و بخوراند گرسنه را و بپوشاند برهنه را و مهربانی کند مصیبت زده را و جای دهد غریب را پس این است که میدرخشد نورش چون آفتاب قرار میدهیم برای او در ظلمات نوری و در جهالت علمی و حراست میکنیم او را بعزت خود و حفظ میکنیم او را ملائکه خود میخواند مرا پس جواب میگوییم و سؤال میکند مرا پس عطا میکنیم او را مثل این در نزد من مثل جنات فردوس است که میوهایش خشک نمیشود و از حال خود تغییر نمیکند و در کتاب تمحیص مرویست از رسول خدا صلّی الله علیه و آله که فرمود کامل نمیشود ایمان مؤمن تا انکه دارا شود صد و سه خصلت را که فعل است و عمل و نیّت و باطنی و ظاهری و یکی از آنها که شمردند اینکه اعانت کننده باشد مر غریب را و این غریب همان ابن السّبیل است که خداوند در چند جای از کلام مجید خود ترغیب فرموده عطا کردن باو را و مدح نموده آنها را که باو عطائی کنند و برای او در زکوة مفروضه سهمی مقرّر فرموده در جائی در اوصاف نکوکاران میفرماید وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ و بدهد بر دوستی او بخویشان و بی پدران و درویشان و رهگذران و خواهندگان و در جای دیگر میفرماید وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَى وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَابْنِ السَّبِيلِ و در جای دیگر میفرماید إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ و در جای دیگر میفرماید يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ می پرسند از تو که چه انفاق کنند بگو آنچه انفاق کنید از مال پس از برای پدر و مادر است و خویشان و ایتام و فقراء و رهگذران بیشتر مفسّران گفته اند که ابن السّبیل رهگذری باشد که او را نهایی نباشد هر چند در بلد خود غنی و مالدار باشد و او را ابن السبیل از انجهة گویند که ملازم راه است و رسم عربست که ملازم هر چیزی را ابن آنچیز میگویند چنانچه مرغابی را ابن الماء میگویند و با جمله ابن السبیل قسمی است از غریب که این همه رعایت و تحریص در اعانت او فرموده اند اگر سفرش در طاعت باشد چنانچه در تهذیب و غیره مرویست از جناب صادق علیه السّلام مرویست که فرمود ابن السّبیل ابناء طریقند که در سفرهای طاعت خداوند میباشند پس راه بر ایشان بریده میشود و مال ایشان میرود پس بر امام لازم است که برساند ایشان را بوطنهای ایشان از مال صدقات و ظاهر است بر هر بصیری که ذکر این خصوصیات بملاحظه غالبست یا در خصوص مورد زکوة نه انکه در مقام امتثال این تکلیف الهی که در سایر آیات ذکر شده لازم باشد رعایت آن کرا کرده این راه نباشد یا از اصل مالی نداشته که کسی ببرد یا اراده برگشتن بوطن ندارد بجهة تمام نشدن آن طاعت که در پیش گرفته چون اهل علم که هنوز کاری بانجام و باری بمنزل نرسانده نهایت اعانت نمود بلکه هجر و پریشانی و دور افتادن از وطن و خویشان و آشنایان و نرسیدن دست بایشان داخل کند صاحبش را

در عنوان غریب و ابن السّبیل که مورد ترحّم و عطوفت و امر باعانت و دستگیری خداوند است و محلّ تأسّی و پیروی بانبیاء و ائمّه علیهم السّلام که نهایت مواظبت و تفقّد را داشتند بالنّسبة باینجماعت **و عدد** قصّهٔ جناب ایّوب است که عرض میکند بخداوند که آیا نبودم برای غریب خانهٔ و برای مسکین محلّ آسایشی و برای یتیم ولیّی و برای بیوه زنان سرپرستی **و عدد** کتاب عیون الأخبار و غیره مرویست از حضرت مجتبی که پرسید از خال خود هند بن ابی هاله از کیفیّت مجلس رسول خدا صلّی الله علیه و آله و از اوصاف حلیه و شمایل و آداب آن جناب بود و بعبارات نیکو و مختصر بسیار هند گفت که آن جناب نمی نشست و بر نمیخواست مگر بذکر خداوند تا آنکه میگوید مجلس او مجلس حلم بود و حیا و صدق و امانت بلند نمیشد در او آوازها و ذکر نمی شد در او قبیح و انتشار نمیشد لغزشهای آن مجلس همه بیکدیگر نیکوکار بودند یا وصیّت بتقوی میکردند و همه متواضع احترام مینمودند بزرگ را و رحم میکردند صغیر را و صاحب حاجت را بر خود مقدّم میداشتند و نگاهداری میکردند غریب را **و عدد** سیرهٔ آن حضرت و ائمّهٔ طاهرین علیهم السّلام در مراقبت حال غرباء و رفع پریشانی و سدّ خلّت ایشان وقایع بسیار مذکور است که مقام ذکر آنها نیست و این حاصل بعضی از صفات و عناوینی بود که بعلاوه صفت علم که در علماء و مشتغلین با علب ایشان موجود است و گاه شود که در بارهٔ حقّ رحم و حقّ همسایگی و حقّ تعلیم یا رساندن نفعی یا دفع ضرری یا حقّ مصاحبت بالنّسبة بصاحب ثروتی پیدا شود و لیس اسباب رعایت مضاعف شود و در ترک آن مبتلا گردد بعقوبت تضییع آن حقوق **و مناسب** است ختم کنیم این باب را بذکر خبری لطیف که در او ذکر یست از غریب و فوائدی دیگر **سیّد** فاضل صالح سیّد محمّد بن محمّد بن حسن بن قاسم العاملی شهیر به ابن قاسم در کتاب اثنا عشریّه در مواعظ عددیّه روایت کرده که رسول خدا صلّی الله علیه و آله از جبرئیل پرسید که آیا ملائکه میخندند و میگریند گفت آری میخندند در سه جا از روی تعجّب و میگریند در سه جا از روی ترحّم امّا اوّل پس مرد یکه هر روز بکارهای لغو مشغول است آنگاه نماز عشا میکند و مشغول میشود به لغو پس ملائکه میخندند و میگویند سیر نشدی در این درازی روز ایغافل پس سیر میشوی در این یکساعت دوّم دهقان بیل بدست میگیرد و بآن خدمت میان زمان خود و دیگری را میزند و چنین وانمود میکند که سم ستور را آباد میکند و خاشاک را بر میدارد و غرضش آنکه زیاد کند در یکی خود پس ملائکه از آن میخندند و میگویند تو سیر نشدی از این جریب آیا سیر میشوی از این سیّم زن گشاده روی بی حجاب که میبیند پس پوشانید قبرش را و خشت بر او چیدند برای آنکه کسی بر عیبش مطّلع نشود پس ملائکه میخندند و میگویند آنوقت که مرغوب بود و خواهان داشت او را نپوشانید و حال که محلّ نفرت شده او را میپوشانید و امّا گریهٔ ایشان در سه جا پس اوّل غریب که از خانهٔ خود بیرون رود برای طلب علم پس او را مرگ در رسد دوّم مرد و زن پیر که آرزوی فرزند کنند و خداوند ایشان را روزی کند پس خورسند شوند و گویند او خادم ما است آخر عمر ما و مشایعت کنندهٔ جنازهٔ ما پس او را مرگ در رسد در حیات آنها پس ملائکه میگریند بر او بیش از گریستن پدر و مادر بر او سیّم یتیم چون بیدار شود از خواب خود پس شروع کند بگریه که مادرش به شتاب بسوی او و از خاطرش برود مردن پدر و مادر چون دایه بشنود گریهٔ او را فریاد زند بر او بصدای بهیمی که این گریه برای

در اینجا ملائکه میخندند در سه جا و میگریند در سه جا

چیست چون بشنیم صدای او را بشنود بخاطر آرد مردن مادر را پس ساکت شود پس در اینحال ملائکه بگریند و **باب ششم**
در تدبیر اصلاح امور این طایفه بنحو اجمال و نگاهداری آثار اهل بیت علیهم السّلام بنگاهداری ایشان و رفع پاره شبهات مانع
از اعانت ایشان عت از ابواب سابقه مکشوف شد که تعظیم دین و نگاهداری شعائر مسلمین بدل و زبان و جوارح و مال از
تکالیف عامّه و احکام مشترکه است که هر شخص بالغ عاقلی با آن مخاطب واحدی از این حکم جواب خارج و معذور نیست
و آنمقدار که از آن متمکّن و از عهده اش تواند بر آید بایستی در مقام ادای آن در آید و مسامحه ننموده دریغ ننماید و این معظم
مالی و قسم مخارج خود یکی از اقسام انفاقاتست که داراست تمام فوائد و منافعی که شرح آن خواهد آمد ان شاء الله تعالی
و متوقّف نیست بر وجود حقوق واجبه یا مستحبّه دیگر در مال از قبیل زکوة و خمس و نذر و کفّارات و وقف و امثال آن
هر چند با وجود آنها و رفع پریشانی و سدّ خلّت ایشان بآنها محلّی برای این تکلیف نماند و با قسام دیگر بایست تعظیم و اقامه
نمود و لکن با نبودن آنها یا نرسانیدن ارباب آنها را بمستحق خود را آسوده و فارغ ندانند بلکه این مصرف را از مخارج لازمه
و تکالیف مستمرّه خود شمارد بلکه از غالب مصارف مالیّه خود مقدّم دارد چه حفظ دین مقدّم است بر حفظ جان چه جای
بحفظ مال یا زیاد کردن آن یا رسیدن بشهوات نفسانیّه از مأکول و مشروب و ملبوس و مسکن و امثال آن و این مطلب
با نهایت وضوح بعد از تدبّر در ابواب سابقه چنان مخفی است که بنای متدیّنین از اهل ثروت چه رسد بغیر ایشان در دین در
اعانت علماء و طالبین علوم دینیّه بر آنست که جز ادای حق واجب مالی و اطعام در ایّام ولیمه و تعزیه داری و صدقه برای
استشفاء یا دفع بلاهای عامّه دیگر کاری نکنند و تربیت اهل علم و انتشار و تقویت آثار دین را از امور مهمّه نشمارند بلکه گاهی در فکر
و خیال آن نیفتند و بقدر مرغ و گاو و اسب و سگی که در زیر دست دارند و در رفع حوائج و ضروریّات آنها غفلت نکنند
و شاید بعضی را بر حاجت نفس خود مقدّم دارند با آن طایفه رفتار نکنند حتّی در هنگام مردن و وصیّت با مور خیریّه هر گز این
قسم خیر را در حساب آن نیارند و از جمله آنها نشمارند **ولقد صدّق علیهم ابلیس ظنّه فاتّبعوه الّا فریقا**
من المؤمنین در آن روز که شیطان بظنّه و گمان عرض کرد بخدا و ندکه **ولا تجد اکثرهم شاکرین** نخواهی یافت بیشتر
مردم را شکر گذارنده این گمان او در حقّ مردم راست شد پس پیروی کردند او را مگر پاره از مؤمنین و بالجمله اگر اعانت
اهل علم و تربیت ایشان خود مقصد نیست بزرگ و عبادتی است عظیم اهل ثروت توانند اعانت ایشان را در ضمن
مقاصد دیگر در آرند که نهایت شوق بآن دارند و بر ایشان میسّر نیست و اگر هست درست از عهده آن بر نیایند
و اگر بر آیند با مصارف زیاد که باندکی از آن باین قسم ممکن که بدست آرند پس از انفاق جزئی بغو آید هر دو مطلب رسند
و بصرف کمی دو اجر عظیم گیرند و بعضی از آن مقاصد اشاره خواهد شد و ما اوّل روی سخن را بطرف جماعتی کنیم
که بسبب مجالست اهل کفر و ضلالت و زنادقه این امّت در ایمانشان اندک ضعف و سستی پیدا شده و بر فرض
اطلاع بر مطالب گذشته تغییری در حال ایشان پیدا نشود و حتّی جزم به صدق وعده و وعید خداوندی اثری در دل ظاهر
گردد از شنیدن آنها پس میگوئیم شبهه نیست که این جماعت از یقین بکذب این اخبارات ثواب و عقاب آخرت

حدائق وکتاب ادب النفس وکتاب المنظوم الفصیح والمنثور الفصیح وفوائد العلماء وفرائد الحکماء وغیره ... ابن السّلام ...

نیست نهایت کاریکه شبهه و رجوع کردن بر دانایان در رفع آن بایشان کرده همان برداشتن یقین یا اطمینانست یا
و غالبا مظنّه یا احتمال راسخی در آنها میدهند پس همان قوّهٔ تمیز و عقل معاش که ایشان را وا میدارد بر جلب منافع با احتمال
هر چند ضعیف باشد و دفع ضرر هر چند مشکوک باشد چنانچه مشاهد است که خروارها تخم بقیمت گزاف میخرند
و در زمین بی آب میکارند با مید آمدن باران که در آن استمرار و عادت برقراری نیست و بسا شود که منفعت بیست
نیامده آنچه کشت از دست رود و وردی از کسی دوا نشود و ذکر خیری از او در خلق نباشد و بسیار شود که بخیال در
آوردن آب مالها در کندن قنوات صرف کنند و جز خون جگر و آب چشم آبی پیدا نشود و از این رقم در تجارات بحر و بر
و مسافرت ببلادهای بعیده و ساختن عمارت در جاها بخیال احتمال دهند که با بقای حیوة گاهی بآنجا روند و امثال آنها
بسیار است اگر تامّل جزئی کنند احتمال منفعت در گفتهٔ این همه انبیاء و اوصیاء علیهم السّلام که در عقل و شعور و فهم و ادراک
ایشان احدی از موافق و مخالف را شبهه و خدشه نیست البته بیشتر میرود و بر فرض کذب اخبار ایشان لا محاله وردی از
بیچارهٔ دوا کرده و نام نیک و ذکر خیر که پیوسته اهل دنیا در صدد تحصیل و کسب آن میباشند بجهت خود گذارده و لا اقلّ این احتمال
نفع را در عوض آن نفعهای احتمالی در آنند با آنکه در ترک این احتمال ضررهای بسیار است که جزئی آن در امور معاش سلب ترس
و بیم و باعث تجرّی و دوری است و بالجمله بر فرض راست بودن منفعتهای بسیار از دادن مال کلی برده و بضررهای بیشمار ترک
آن خود را مبتلا کرده و بر فرض دروغ این مصرف را در جزو سایر مخارج که بجهت پیدا کردن منافعیکه متوقّف است بر امور بسیار
که در همهٔ آنها احتمال نشدن میرود محسوب کنند با آنکه حسن احسان بغیر و رفع حاجت مضطر با تمکّن امریست فطری در همه
خلایق حتّی در بت پرست و دهری بلکه اگر خود نکنند در نیکی آن انکار نکنند و در ستایش نیکی کنندگان مبالغه نمایند بلکه در همین دنیا
خیرها و برکتها از او دیده و بسیار شده که با نقلاب وضع روزگار امر آن مضطر بالا رود و کار این محسن پست شود و پس از آن احسان
جزئی بعوضهای بسیار رسد و از یک دانه تخم هزار خوشه بردارد و از مهالک عظیمه برهد و در کتب تواریخ و سیر از حکایات ایشان
چندانست که حاجتی بذکر آنها نیست پس بقانون امور معاش و طریقهٔ معتاده میان مردم این رشته را از دست نباید داد
و با مید نفع از فرمودهٔ این دستهٔ عقلاء از اندک مالی مضایقه نباید کرد و امّا این غیر این جماعت از آنهائیکه بمضمون اخبار کتب
معترف و معتقدند و ثواب و عقاب اخروی و جزای الهی بر امتثال فرامین سابقه و سرکشی از آنرا راست دانند پس طبقات
مختلفه اند صنفی حسن فطرت و عقیدهٔ ایشان بنحویست که پس از آگاهی بر حال اهل علم و فهمیدن بزرگی و مرتبهٔ ایشان و لزوم
نگاهداری و سرپرستی از حال این طائفه در مقام فرمان برداری امر خداوندی و تحصیل آن اجرهای بزرگ بر آیند و دست رسی
بآن نیز دارند و قومی چنین باشند امّا بحسب ظاهر دست رسی ندارند و آنمقدار که از آن متمکّنند نتوانند صرف ایشان
نمایند و پاره با داشتن اعتقاد و ثروت و تمکّن بدفع بخل بند در دست ایشان گذاشته دل از مال نتوانند برداشت
و بعضی با اعتقاد و قدرت رساندن بضاعت ندارند و زیاده از معاش خود مالک نباشند و گروهی با اجتماع
این سه شرط بجهة اعانت اهل علم و حفظ شریعت ایشان را حرکت ندهد و اگر اغراض و مقاصد دیگر با آن ضمّ شود مقتضا

[margin: ۲ وعلماء]

نکنند فدسته آن مقدار را که متمکّنند قابل ندانند و از دادن آن حیا کنند و آن را خلاف شأن و مقام خود شمارند و جماعتی
با وجود تمام شرائط بجهت پارهٔ از شبهات شیطانیه بوجود عالمی و طالب علم دینی براستی معتقد نباشند یا با وجود اعتقاد او را
محتاج ندانند و اگر پیدا کنند و پریشان ببینند مقدور خود را دریغ ندارند امّا طائفهٔ اولی پس بعد از اطلاع بر سخنان گذشته عذری
برایشان نماند و بهتر آنکه آنچه را برای این مصرف معیّن کنند بتوسّط عالم متّقی باشد یا بدستور العمل او صرف کنند چنانچه سابقاً
بسترش اشاره شد و اگر [illegible] بیشتر را که توانند از عهدهٔ مخارج آنها برآیند معیّن نمایند و متکفّل امور ایشان شوند که بالمرّه از
همّ معاش آسوده کردند و ایشان را بمنزلهٔ عیال و خادم خود شمارند که با دادن مال مراقب حال ایشان نیز باشند البتّه بهتر
خواهد بود امّا چه سود که مابین این خلق محسوس و خلق منکوس و این مقام بزرگ که شکنندهٔ پشت شیطان و عساکر او است
مراحل بسیار است و امّا طوائف دیگر پس خلاصهٔ موانع ایشان بحسب تقسیم پنج چیز است اوّل دست رسی نیافتن
با عالمان بسبب بعد مسافت دوّم نبودن مال یا کمی ثروت سیّم خصلت بخل و لئامت چهارم نبودن [illegible]
مقاصد و کوچک شمردن این عبادت پنجم پیدا نبودن محلّ قابل در اینجماعت امّا مانع اوّل پس عذریست در
نهایت ضعف و بی‌پائی چه اگر فرض شود که فرزند عزیزی یا پدر و مادر مهربانی یا غیر ایشان از آنها که نهایت علاقه و محبّت
با او دارد در بلاد بعیده افتد و خواهد چیزی باو رساند البتّه همّ مطلب چنان او را در مقام تفحّص و تجسّس و پیدا کردن اسباب
رساندن در آورد که آن را بدست آورد چه تردّد در بلاد و معاملات تجّار و آمد و شد حکّام و اعوان ایشان و منقطع نشدن
زوّار حتّی در سنوات قحط محسوس و مشاهد و موجود از جمع علماء و اهل علم عتبات عالیات که فی الحقیقه این کتاب
بامید اصلاح حال ایشان نوشته شده و دورترین بلاد ایران از آنجا اطراف خراسان و حدود آذربایجان است در هر ساله
زوّار و حاج بآنجا مشرّف میشوند و بسیاری از تجّار بغداد و کاظمین یا غالبی از تجّار شهرهای معروفهٔ ایران معامله دارند
و اگر بازار تجّار کساد شود یا دست بایشان نرسد میتواند همان قدر که معیّن کرده بامینی بسپرد که در وقت تمکّن آن را برساند
یا مراقبت جزئی لازم است در پیدا کردن آنها که عزم الصوب دارند یا تجّار این که با این طرف معامله مینمایند و اگر رسانند
از این سمت نشد ممکن است که باو بنویسد آن مقدار را از آنجا گرفته بر او حواله کند و اگر کسی است که بتحصیل اطمینانی
آن توجه از نزد عالمی یا تاجر امینی گذارد و از او نوشته گرفته بفرستد که دهنده مطمئن شود و این قسم بسیار میسّر میشود چه تردّد
خصوص اهل معامله که در آنجا متاع خود را نقد کردند بسا هست که خود طالب شوند با اطمینان نقد خود را بدهند و حواله
بگیرند و از خطر راه محفوظ بمانند و امّا مانع دوّم اما کمی مقدار و ملاحظهٔ شأن پس نیا لیست فاسد چه این معامله با
حضرت احدیّت است که ذرّهٔ از عمل خیر در نزدش ضایع نشود و چیزی که با او [illegible] نیز [illegible] بودیعه نهند ترقی
دهد و اضعاف مضاعف کرده پس دهد و در وقتیکه نهایت احتیاج را بآن دارد بسا هست که آن جزئی در نظر او
عظیم می نماید و بسبب [illegible] مقداری ندارد و امّا بالنّسبة بحالت آن اهل علم [illegible] رفع نماید و اگر کافی
نشد لا اقلّ بعضی را رفع کند مثلاً بگذران برای اکثرها ده قران ضرر وارد [illegible] و فا کند و از این قسم

بسیارند

در باب گذشته در عنوان فقر

بسیار ندو شاید از جمع شدن همین جزئیها مقدار قابلی فراهم آید که جملهٔ را آسوده کند و بسا هست که از دادن آن جزئی و ملاحظه کردن شان دیگران که ما ببیند و شرم کنند متابعت نمایند و او سبب واداری ایشان باین خیر شود و بثواب آن نیز فایز گردد و نیز میتواند با آنمقدار کتابی یا کفش و لباسی گرفته باو رساند یا باسم عیدی دهد و از این دغدغه بالمرّه فارغ شود و فی کتاب شریف جعفریات مرویست از امیر المؤمنین علیه السّلام که فرمود کوچک مشمار چیزی از نیکی را که قادر شدی بر دادن او بجمال دادن بیشتر از او زیرا که اندک در حال حاجت باو نفع آن بیشتر است برای اهلش از آن بسیار در حال بی نیازی از او و عمل کن برای هر روز بآنچه در او است که خواهی رستگار شد و امّا نبودن مال بالمرّه پس اوّلاً بایست اندازهٔ معاش خود را بمیزان الهی بسنجد که اگر زیادی رفته از آن بکاهد و بیشتر خلایق در این مرحله بر دور افتاده و گاه گشته اند و میزان معاشی بجهة خود قرار داده اند که هرگز از مداخل خود زیاد نیارند بلکه غالب اوقات پس افتاده اند و حال آنکه اگر فی الجمله مراعات و مراقبتی در او کنند و اندکی از فضول معاش را کم کنند هم خود آسوده شوند و هم دیگران از خیر ایشان بهره مند گردند و شرح مقدار فضول معاش و کیفیّت کاهیدن از آن و بیان شبههٔ بعضی در تطبیق کردن کردار زشت خود برپارهٔ از اخبار محتاج برساله ایست جداگانه و در باب شانزدهم اشارهٔ خواهد شد بان و بر فرض آنکه از میزان معاش بیرون نرفته باشند از حدود الهیّه و داخل نشده باشند در زمرهٔ مسرفین و مبذّرین که برادران شیاطینند حکایت ایثار بر نفس و مقدّم داشتن اخوان مؤمنین را بر خود خصوص اگر متوقّف بر جزئی کاهیدن باشد بکار رفته مثلاً از پنج دست لباس دو دست را انداختن و از قیمتی آنها بمتعارف قناعت کردن و از چند رنگ غذا ببعضی از آن سر بردن و از امتعه و الآت نفیسهٔ متعدّده بپست تر و کمتر از آن زندگی کردن و امثال اینها که ابداً نقصی در معاش و خللی در کار بهم نرسد و آن کم کرده را که در هر سال مبلغی میشود ذخیرهٔ آخرت خود کردن البتّه موافق عقل معاش و معاد و زیرکی و راه دین است که حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام آن را اوّل صفات مؤمن شمرده و ثانیاً اگر از اعانت مالی معذور است هر چند از معاش خود بکاهد پس از جاه و آبروی خود صرف و انفاق کند و از عرض خویش اندکی مایه بگذارد و در ترغیب و تحریص هر کس که بتوان از او جزئی یا کلّی در آورد بزبان و پیغام و نوشتن مسامحه نکند و خواهی دانست که انفاق بجاه داخل در اقسام انفاقاتست که مدح آن در کتاب و سنّت شده و مکرّر بتجربه رسیده که از گذشتن مقدار قلیلی از جاه منافع بسیار باهل حاجت رسیده بلکه پس از ثبات بی طمعی صاحب جاه و اینکه در این امر و سؤال جز خیر دیگران غرضی نداشته بر جاهش افزوده شود و سیرهٔ ائمّهٔ طاهرین علیهم السّلام پیوسته بر این بود حتّی اینکه علیّ بن عیسی در کشف الغمّه روایت کرده که روزی امام علیّ نقی علیه السّلام بیرون رفت از سرّ من رای بسوی قریهٔ بجهة مهمّی که رو داد آن جناب را پس مردی اعرابی آمد و طلب میکرد آنجناب را و گفتند که بفلان موضع رفته پس رو کرد بآنجا چون بخدمت آنجناب رسید فرمود باو چه حاجت داری گفت من مردی از اعراب کوفه ام که متمسّکند بولایت جدّ تو علیّ بن ابی طالب علیه السّلام و بار شده بمن دین بزرگی که سنگین کرده مرا بر داشتن او و ندیدم کسی را که رو آورم باو برای ادای آن غیر تو پس حضرت

در حدیث شریف ... آن چنین است ... فی الکافی ... [illegible]

خبر شریف در بذل امام ع عرض خود را برای سائل مستحق

فرمود دل خوشدار و او را منزل داد چون روز شد حضرت باو فرمود بتو حاجتی دارم زنهار زنهار از خداوند که مرا مخالفت
نکنی گفت مخالفت نمیکنم پس نوشت حضرت بخط خود ورقه و اعتراف کرد در آن برآنکه بر ذمهٔ او است از مال
اعرابی مالیکه معین کردند او را در آنجا و از دین اعرابی بیشتر بود و فرمود بگیر این خط را پس چون بیائی بشهر سر من رأی حاضر شو
نزد من در حالیکه نزد من جماعتی باشند پس مطالبه بکن از من او را بسخن درشت بگو در باقی نگذاشتن تو آن دین را نزد من و زنهار
زنهار از خداوند در مخالفت کردن تو مرا گفت اطاعت میکنم پس گرفت خط را چون حضرت برگشت بشهر سر من رأی و حاضر
شد در نزد او جماعت بسیاری از اصحاب خلیفه و غیر ایشان حاضر شد آنمرد و خط را بیرون آورده مطالبه کرد و گفت
بنحویکه وصیت کرده بود پس حضرت برفق و مدارا با او سخن میگفت و از او عذرخواهی میکرد و وعده میداد بوفای آن و مسرور
نمودن او و پس این قضیه را برای متوکل نقل کردند پس امر کرد سی هزار درهم خدمت آنحضرت بیاورند چون آوردند آن را
بحال خود گذاشت تا آنکه آنمرد آمد پس فرمود بگیر این مال را و دین خود را ادا کن و باقی را صرف کن بر عیال خود و ما را معذور
بدار پس اعرابی گفت یا ابن رسول الله بخدا که آرزوی من کوتاه تر بود از ثلث این مال ولکن خداوند داناتر است که رسالت
خود را در کجا بگذارد و مال را گرفت و برگشت و از این خبر شریف معلوم میشود که اندازهٔ بذل عرض و آبرو از برای قضاء حوائج
برادران ایمانی تا کجا است در جائیکه آن وجود مبارک با آنهمه عظمت و جلال خدائی برای شخص اعرابی که از حسن حالش ظاهرا عرفی
بامامت چیزی معلوم نبود در نزد اصحاب آن عنید که از متجاهرین اعدا و عیب گویان آنجناب بود باین قسم خود را خوار در
انظار و ذلیل در نزد اغیار کند پس اگر قضیه منعکس شود چنانچه مشاهد ما است پس حالش چه خواهد شد چه رسد که اگر مردم
آن اعرابی بالاتر نباشد و گذشت که علماء خلفای آنجناب اند که در رعایت احترام و تعظیم بهمه اقسام آن مشارکند علاوه
آنکه آبرو نزد ایشان ریخته میشود و نیز از محبین ایشانند و هر کس هر چه کوشش در نزد هر کس کند برای اعانت علماء باندازهٔ آنچه
آنجناب برای اعرابی کردند نرسد و خواهد آمد در باب نهم که جناب خضر خود را بسائلی داد که او را فروخت و قیمت آن را
صرف کرد و اما مانع سیم یعنی بخل که منشاء آن سوء ظن و گمان بد بردن و دانستن بخداوند عالم است پس از ضعف
ایمان و سستی او چه بالیقین و اعتقاد راسخ بصدق وعدهٔ خداوند که میفرماید وما انفقتم من شیء فهو یخلفه
هر چه دهید بجایش میگذارم و در چند جا رستگاری را مخصوص فرموده با آنکه از تندی و حرص آن جان خود دور کردند و اینهمه
ترغیب و تحریص در انفاق و احسان و اعانت که در کمتر عملی شده در قرآن و ظاهر میشود از آن مقدار محبوبیت و بزرگی
مقام و جلالت قدر او در نزد خداوند چگونه جمع میشود با منع کردن مقداری از آنچه خدا باو داده و امر فرموده که بأهلش
رساند و از اینجا است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود جمع نمیشود بخل و ایمان هرگز در دلی و فی خبر دیگر فرمود
دو خصلت است که جمع نمیشود در مسلم بخل و حسد و فی جناب صادق علیه السلام فرمود ایمان نمی آورد مرد یکه دارا
باشد بخل و حسد و ترس و مؤمن نمیشود ترسنده و حریص و بخیل و فی امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بخل جمع کننده است
تمام عیبها را و او مهاریست که کشیده میشود با او بسوی هر بدی و از برای مذمت بخل کافیست تأمل در این کلام شریف چه بخل

لازم دارد جمیع مصارف مال را و قطع رحم و دروغ و حرص و حبّ مال و خیانت و محبّت دنیا و عداوت اخوان
و مواسات نکردن با ایشان و پستی فطرت و حسد و ترک بسیاری از واجبات که متوقّف است بذل مال را و عداوت
اخوان مؤمنین او را که لازم است بر او تحصیل کاری که بآن محبّ شوند ایشان او را و ظلم و ستم و طول امل و تکذیب
علما و ناقلین اخبار و نظایر اینها و هر یک از این صفات قبیحه لازم دارد بدیها و مشقّتها و مصیبتهای بسیار را که راحت
و آسودگی را بر صاحبش حرام کند چنانچه حضرت صادق علیه السّلام فرمود پنج نفرند که ایشان چنانند که میگویم نیست
برای بخیل راحتی و نیست برای حسود لذّتی و نیست برای ملوک وفائی و نیست برای دروغگو مروّتی و بزرگ قوم نمیشود
سفیه و عجب است از بخیل و دل بستن او بمال و حرص در جمع آن از حرام و حلال باحتمال احتیاج خود یا در وقتی یا جهة
راحت افتادن عیال و فرزندانش پس از او با آنکه خود هزارها از این جماعت دیده و شنیده که عمر خود را در جمع مال و تحمّل
مشقّتها و زحمتها و مخاصمه و منازعه و قطع ارحام و شکستن دلهای مساکین و ایتام صرف کردند و از آن مال خود خیری
ندیدند و پس از ایشان نفعی باولادشان نرسید و اگر رسید دختران و زنانشان با دشمنانشان صرف کردند و پسران در
اندک زمانی در لهو و لعب و معاصی خرج کردند بر ایشان جز وبال آن مال و سختی کار در وقت سؤال در محضر حضرت
ذی الجلال ثمری نداشت و اگر نباشد برای بخیل جز نام بد و افتادن از قلوب هر طائفه بلکه باقی ماندن اسم او به بدی در کتابها
تواریخ و سیر و ذکر او در هزارها از مجالس و محافل و منابر هر آینه کافی بود در منع و ردع و اهتمام او در مجانبت و احتراز از این خصلت
رذیله و محو کردن نام خود از دفتر بخلاء و از آن فصل و باب که در بسیاری از کتب بجهة شرح حال آنها معیّن شده چه رسد
بتأمّل و تدبّر در آیات و اخبار و آثار که در فوائد و منافع انفاق و صدقه رسیده و این کتاب شریف بحمد الله تعالی متکفّل
بیشتر آنها است که اگر خود را در مقام خذلان و ختم در قلب نرساند البتّه حالش تغییر خواهد کرد و شوقی در دلش پیدا
خواهد شد و اگر اندکی حرکت کرد و با خداوند معامله نمود براستی البتّه خیر شرا خواهد دید و بر شوق و رغبتش خواهد افزود تا بمقامی
که چیزی در نزدش لذیذتر از بذل مال نباشد چنانچه امیر المؤمنین علیه السّلام میفرماید قوّت ابدان خوردن طعام است و قوّت
ارواح خوراندن آن و هر کس لابد طالب نشاط نفس و انبساط روح و قوّت او است جز آنکه خطا در راه و اشتباه
در اسباب او است و از برای مدح جود و احسان همان بس که حاتم طی با حالت کفر و مقام شرک که با آن هیچ عملی سود
نبخشد جودش علاوه بر آن نامش که تا انقراض دنیا از خاطر نرود و در مثل با شجاعت امیر المؤمنین علیه السّلام یکجا ذکر شود
بآخرتش سود داد چنانچه جناب رضا علیه السّلام فرمود که حضرت رسول صلّی الله و آله به عدی پسر حاتم طی فرمود که
برداشت از پدر تو عذاب سخت را سخاوت نفس او و چون دختر حاتم را اسیر کردند و نزد آنجناب آوردند حال پدر خود را
عرض کرد فرمود این اوصاف که تو ذکر کردی برای او اوصاف مؤمنین است پس او را احسان نمود و اکرام کرد و خلعت
داد و او را حل بخشید و او نیز برادرش که بشام فرار کرده بود رفت و او را ترغیب کرد که نزد جنابش مشرّف شود و چون وارد
شد حضرت ردای مبارک را برای او فرش کرد و خود بر زمین نشست و عدی در رکاب امیر المؤمنین علیه السّلام

۲ نیک جمع

در آنچه بخل بقوم لوط و سمرة بن جندب در این امت کرد

خدمتها کرد و این همه از شاخ جو و پدر بود و فلیجه بخل چنان باشد که بقوم لوط کرد چنانچه شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان از جناب
باقر علیه السلام روایت کرده که لوط سی سال در قوم خود درنگ کرد و بر ایشان نازل شده بود و از طائفه ایشان نبود
و میخواند ایشان را بسوی خدا و نهی میکرد ایشان را از فواحش و ترغیب میکرد ایشان را بر طاعت پس اجابت نکردند او را
و اطاعت ننمودند و از جنابت تطهیر نمیکردند همه بخیل بودند و بر طعام لئامت داشتند پس بخل ایشان را باین داد دردی در عضو ایشان
که دوا نداشت زیرا که ایشان بر سر راه قافله بودند که بشام و مصر میرفتند و مهمان بر ایشان نازل میشد پس سوا کنند او را و این
عمل را میکردند برای آنکه مهمان را عقوبتی کرده باشند نه آنکه از روی شهوت بود پس بخل آورد بر ایشان این مرض را تا آنکه طلب می
کردند آن عمل را از مردان و برانگیختند و سیاه شدند و قریب با ایشانست آنچه بخل در این امت به سمرة بن جندب کرد و او از اصحاب
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود و او را نخلی بود در جائیکه راهش از داخل منزل مردی از انصار بود پس سمره میآمد نزد نخل
خود بی آنکه از آن انصاری اذن بگیرد پس انصاری گفت ای سمره تو پیوسته ناگهانی داخل میشوی در حالیکه خوش نداریم
کسی ناگهانی بر ما داخل شود پس هرگاه خواستی بیائی اذن بطلب گفت اذن نخواهم برای راهیکه مراست بسوی نخلم پس
انصاری شکایت او را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برد پس حضرت او را طلبید حاضر شد پس باو فرمود فلان از تو
شکایت میکند که تو میگذری بر او و اهلش بدون اذن او پس از او اذن بگیر هرگاه خواهی داخل شوی گفت یا رسول الله
اذن بگیرم در راهیکه دارم بسوی نخل خودم پس حضرت باو فرمود نخل را با او واگذار و از برای تو باشد نخلی در فلان مکان گفت
نه فرمود دو نخل گفت نمیخواهم پس پیوسته زیاد میکرد تا به ده نخل رسید و فرمود برای تو باشد ده نخل در فلان مکان پس قبول نکرد پس
فرمود از آن نخل در گذر و برای تو باشد نخلی در بهشت گفت نمیخواهم پس حضرت فرمود تو مردی ضرر زننده و نیست ضرر
رساندن بر مؤمن یعنی در دین اسلام روا نبود ضرر زدن یا قرار داده نشده حکمی که در آن ضرر باشد پس فرمود آن نخل را کندند
و بجانب او انداخت و فرمود ببر هر جا که خواهی بکار و عاقبت امر در بخیل چنان شد که معویه با و چهارصد هزار درهم داد که از
رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرد که این آیه نازل شد در حق امیر المؤمنین علیه السلام وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ
قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهِدُ اللَّهَ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ
فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ از مردمان کسی هست که بعجب می آورد گفتارش ترا در
زندگانی دنیا و گواه میگیرد خدا را بر آنچه در دل او است و او سخت خصومت است و چون بر گردد و روی برگرداند کوشش کند
در زمین تا تباهی کند در او و نیست کند کشت و نسل را و خدای دوست ندارد فساد را و این آیه در شان ابن ملجم لعنه الله
نازل شده وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ و از مردمان کسی هست
که بفروشد خود را برای طلب خوشنودی خدا و خدای مهربانست به بندگان پس آن را گرفت و روایت کرده در
اول صد هزار داد قبول نکرد تا آنکه دویست تا چهارصد رسید ... وقت حکومت زیاد در عراق او نایب زیاد بود
چون آن خبیث شش ماه در کوفه میماند و شش ماه در بصره در هر یک که توقف داشت سمره در دیگری نیابت میکرد و ...

کار سپهسالار ابن زیاد شد و در وقت بیرون رفتن کوفیان بسمت کربلا مردم را ترغیب و تحریص میکرد بر حرب جناب سید الشهداء علیه السلام خسر الدنیا والآخرة ذلک هو الخسران المبین **و در** کتاب فقه الرضا علیه السلام مرویست که جمعی از اسیران را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند پس امر فرمود امیر المؤمنین علیه السلام را که گردن ایشان را بزند پس امر فرمود که یکی از آنها را جدا کند و نکشد آن مرد گفت چرا مرا از رفقایم جدا نمودی و حال آنکه گناه ما یکسان بود حضرت فرمود خدا تعالی بمن وحی فرستاد که تو سخی قوم خودی و ترا نکشم پس آن مرد گفت اشهد ان لا اله الا الله وانک محمد رسول الله پس کرمش نجاتش داد و او را بسوی بهشت **و در** خصال مرویست از آنجناب که فرمود به آن اسیر که در تو پنج خصلت است که خدا آنرا دوست میدارد شدت غیرت بر اهل و سخاوت و حسن خلق و راست گوئی زبان و شجاعت **و در** کافی مرویست که خداوند وحی فرستاد بسوی موسی ع که سامری را مکش زیرا که او سخی است **و چون** عبد الرحمن بن عوف مرد و او یکی از آن ده نفر است که اهل سنت روایت کردند که رسول خدا صلی الله و آله شهادت داد که ایشان از اهل بهشتند و از آن شش نفر که عمر ایشان را از اهل شوری قرار داد مال بسیاری از او ماند **ابن اثیر** در اسد الغابه ذکر کرده که آن هزار شتر بود و صد اسب و سه هزار گوسفند و آنقدر طلا که آن را با تبر قطع کردند به نحویکه دستهای جماعتی آبله کرد و چهار زن داشت حق یکی از آنها را مصالحه کردند به هشتاد هزار پس جماعتی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند که ما بر عبد الرحمن میترسیم بجهة آن مالها که گذاشته پس کعب الاحبار گفت چرا میترسید بر او کسب کرده پاکیزگی و خرج کرده پاکیزگی و گذاشته پس از خود پاکیزگی پس این کلام به ابو ذر رحمة الله علیه رسید پس خشمناک بطلب کعب بیرون رفت پس گذشت باستخوان چانه شتری آنرا بدست خود گرفت آنگاه در جستجوی کعب شد پس به کعب گفتند ابو ذر ترا میطلبد پس کعب فرار کرد و خود را بعثمان رسانید و باو پناه برد و قصه را برایش نقل کرد پس ابو ذر بسراغ او میرفت تا بخانه عثمان رسید چون داخل شد کعب برخواست و در پشت سر عثمان نشست از ترس ابو ذر پس ابو ذر گفت ای پسر زن یهودیه گمان میکنی که باکی نیست در آنچه گذاشته عبد الرحمن تحقیق که بیرون رفت رسول خدا صلی الله علیه و آله بسوی احد و من با آن جناب بودم پس فرمود ای ابو ذر گفتم لبیک یا رسول الله فرمود ارباب ثروت در ویرانند در روز قیامت جز آنکه دهد از طرف راست و چپ و پیش رو و پشت سر و چه بسیار اندکند اینها آنگاه فرمود ای ابو ذر گفتم لبیک یا رسول الله فدای تو شود پدر و مادرم فرمود خوش ندارم که برای من باشد مانند کوه احد که آنرا در راه خداوند انفاق کنم آنگاه بمیرم و دو قیراط آن را بگذارم آنگاه فرمود ای ابو ذر تو طالبی زیاد را و من طالبم کم را پس رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین میطلبد و تو ای پسر زن یهودیه میگوئی باکی نیست با آنچه عبد الرحمن بن عوف گذاشته دروغ گفتی و دروغ گفت آنکه گفت پس کسی سخن او را رد نکرد به یک حرف تا آنکه بیرون رفت و این خبر در جلد اول مجموعه شیخ ورام است و عجب از آن سفهاء بیخردان که عبد الرحمن را از جمله منفقین و اسخیاء ذکر میکنند با آن کثرت فقراء در مدینه اگر در اول درجه سخاوت بود چگونه اینهمه طلا بعد از او میماند **و در** جهة خبر

ذکر مانع چهارم از اعانت علماء و رفع آن

رسیده که سخی نزدیک است بخداوند نزدیک است بمردم نزدیک است به بهشت دور است از دوزخ و بخیل
دور است از خداوند دور است از مردم دور است از بهشت نزدیک است بدوزخ و رسول خدا صلی الله
علیه وآله فرمود آفریده نشده ولی خداوند مگر بر سخاوت و از علامت سخا آنکه باکی نداشته باشد که کی خورده دنیا را
و مالک او شده مؤمن است یا عاصی کافر است یا مطیع شریف است یا وضیع اطعام کند و خود گرسنه بماند
و بپوشاند و خود برهنه باشد و ببخشد و از قبول عطا سر بپیچد و اگر تمام دنیا را مالک شود خود را بیگانه از آن بیند
و اگر همهٔ آن را در یکساعت در راه خدا انفاق کند ملالی نگیرد و اما مانع چهارم پس مشهور و خواهد آمد که هیچ مقصدی
نباشد از دنیوی و اخروی دینی و عقلی و عرضی و بدنی و مالی از جلب منفعت یا دفع ضرر و برگردانیدن شر آسمانی و زمینی
انسی و شیطانی مگر آنکه انفاق و صدقه کلید است برای انجاح آن پس اگر مجرد نشر علم محرک نشد قصد کند از انفاق
یکی از آن مقاصد را که گاهی خالی نباشد از یکی از آنها و فی الحقیقه معامله باشد با خداوند چیزی داده و عوضی خواهد گرفت
پس جای منّتی نباشد در آن عطا و بیشتر مردم چون مبتلا اند بجمع مال و حفظش و تربیت جسد و نگاهداری صحتش و خواهد
آمد که بجا می باخیرتر نباشد از زرع انفاق که یکی از ده تخم تا هفتاد و هزار یکی بهتر و سالمتر و با برکت تر باشد از آنچه کاشته
و نگاهبانی در سفر و حضر به از آن نباشد و صحت را به از آن چیزی نگاه ندارد پس بهتر آنکه پیوسته این مقصد را بنظر آرند
و چندی در مقام تجربهٔ این زراعت و تجارت و حفظ صحت برآیند چون سایر معاملات و معالجات تا صدق این مقال
برایشان واضح و هویدا و ببینند که چه مقدار تفاوت است مابین معامله با خلق با خدا و اگر این مقاصد نیز محرک نشد پس تأمل
کنند آنانکه شایق و طالب بوسیدن عتبهٔ ائمهٔ انام علیهم السلام هستند و از آنمقدار که ایشان را با آن مقصد رسانند عاجز
یا آن را دارند ولکن از حرکت بآنصوب ایشان را مانعی است چون مرض و خوف و شغل و بستدراه یا اگر بیندازند خود در
خطر بلکه در آن سفر مبتلا خواهند شد بانواع معاصی و آزار کردن بحیوان و مکاری و زوار و معامله با اطفال و فوت نماز
و دیدن منکرات و پوشیدن چشم از آن و ظلم بر رفقاء و اعراض از درماندگان و عاجزان و پیاده و گرسنه و برهنه با تمکن
و قدرت و منافسه و مخاصمه با ندکان در منازل و کاهیدن از اجزاء واجبه و مستحبه و آداب سابقه و لاحقه نماز که کمتر
کسی به بسیاری از آن مبتلا نباشد و اگر از خود مطمئن است مالیکه در دست وارد و از مظان حرام و مشتبه و لی بغفلت
بدادن زکوة و خمس بچنگش آمده که صرف آن در انزواء لی التطهیر و تزکیه و اخراج حقوق علاوه بر حرمان از فیض زیارت
سبب باشد برای گناهان بسیار و غضب خداوند جبار و اگر از این شرور آسوده اما از تخلیص نیت و تصفیهٔ طویت
و تحصیل قربت و تطهیر سریرت در خطر چه بسا که مأیوس باشند آنانکه چون در سویدای قلب خویش نگرند برای آن سفر محرکی جز رضا
خدا و اولیائش نه بینند یا تجدید عهد و توسل بآن قبور و [illegible] [illegible] یا اطلاع بر تیکی غالبا بوقی از این قبیل نه خواهند و
مرافقت اخوان و سیر جهان و دیدن بلدان و فرار از مطالب جبر اشتغالات و رسیدن به
همسران و اصلاح مزاج به تغییر دادن مکان و امثال آن هر یک در نفسی محرک پس اگر عاقل هوشمند منصف باشد

و ربع و خمس مصارف سفر زیارت خود را معیّن کرده بطالب علمی رساند که در آن بقاع شریفه بعوض او زیارت کند اعانتی
کرده به اهل علم و زیارتی کرده مقبول بی کلفت سفر و تحمّل مشقّت راه و ابتلای بجرایم و همچنین اگر این کار را برای پدر و مادر
و سایر ارحام و ذوی الحقوق خود کند علاوه بر آن صلهٔ رحم و ادای حقّ لازمی کرده و غیر از زیارت اعمال دیگر نیز باشد که چندانها
شاغل طالب علم نباشد از تحصیل و همان رقم خیر و فایده در او باشد چون قرائت قرآن و تعزیه داری و رسیدگی بحال ایتام
یا زوّار شکسته بال و پرستاری مرضی و مانند اینها از ابواب خیرات که بسیار شود برای آنها مقرّر معیّن و رشتهٔ مقرّری نیست
و گروهی در صدد تحصیل مقدار میسور از آنها و بسا شود که از خود یا از آن محلّ مقداری قابل فرستند امّا در نزد غیر اهل علم از آنا که
آن عمل نکنند و اگر کنند فاسد و ناقص و مصارف آن وجه غالبا لغو یا حرام و اگر از آنچه گفته شد شوقی پیدا نشد پس گوییم
که هر کس چون نیک در خود نظر کند هر روز مبتلا بیند بجرمی تازه و گناهی در عظمت بی اندازه که برگشت آن تقصیر است
در یکی یا زیاده از حقوق لازمه که از خدا تعالی است و اولیائش و ملائکه و آسمان و زمین و پدر و مادر و معلّم و مصاحب
و همسایه و عیال و فرزند و اخوان ایمانی و ارحام و دست و پا و چشم و گوش و زبان و شکم و فرج و نظایر آن که بجز انسان
دانای با خبر است و خیانت در این امانات الهیّه و بیرون نهادن از عهدهٔ شکر لازم این نعمتهای سنیّهٔ نفیسه چه بسیار کم
باشند آنانکه چون شب بحساب خود رسند خویشتن را فارغ از تمامی حقوق ببینند و علاوه بر این ابتلا غالبا از فیض آن عمل
خیر که در آن روز قدرت داشت بر او محروم و یا از زشتی کردار دستش از دامن توسّل بآن کار نیک کوتاه پس هر روزه انسان
مبتلا است بعصیانی یا خسرانی و پس از این کمتر شود که باو نرسد بلائی آسمانی یا زمینی مالی یا نفسانی و از تأمّل در مطاوی کتاب
و سنّت و موارد وجوب و سنّت انفاق و صدقه بر اهل خیر و مسکنت میتوان فهمید که جبران کسر عصیان و تدارک خیر
طاعت رفته از دست انسان و تلافی مصائب دوران نشود جز به نیکی و احسان بر اخوان و انفاق بر اهل ایمان
و ما بجهت ضبط و تنبیه در نهایت اختصار اشاره بجملهٔ از آن موارد کرده و باقیه را موکول میکنیم بتأمّل اوّل در دعوات سیّد
فضل الله راوندی مرویست از امام زین العابدین علیه السلام که نرسید بامیر المؤمنین علیه السلام مصیبتی مگر آنکه نماز کرد
در آن روز هزار رکعت و صدقه داد بر شصت مسکین و روزه گرفت سه روز و فرمود بفرزندانش هرگاه برسد بشما مصیبتی
پس بکنید مثل آنچه من کردم که دیدم رسول خدا صلّی الله علیه و آله را که چنین میکرد و پس پیروی کنید آثار پیغمبر خود را و مخالفت
نکنید که خداوند مخالفت میکند با شما بدرستیکه خداوند میفرماید فمن صبر و غفر انّ ذلك لمن عزم الامور
پس حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود که من پیوسته عمل میکنم بعمل امیر المؤمنین علیه السلام دوّم اگر
کسی عمدا با زن خود در حال حیض مقاربت کند اگر در اوّل او است یکدینار که بقیمت یک اشرفیست و اگر در وسط است
نصف آن و اگر در آخر است ربع آن و اگر کنیز باشد مطلقا سه مدّ طعام بر فقیر صدقه کند سیّم اگر زن در مصیبت سیلی
خود را بخراشد یا موی خود را بکند یک بنده آزاد کند یا ده نفر مسکین را اطعام کند یا ایشان را بپوشاند چهارم
اگر زن موی خود را ببرد یا بچیند یا بسوزاند در مصیبت بلکه در غیر او یک بنده آزاد کند یا دو ماه پی در پی روزه گیرد یا شصت

ذکر موارد مخصوصه که صدقه جبر کند کسر حرم را یا تدارک کند خیر طاعت رفته را

مسکین را طعام دهد و بعضی این ترتیب گفته‌اند پنجم اگر بسبب مرض که عقل را ببرد نوافل یومیّه فوت شود از هر دو رکعت یک طعام
و اگر متمکّن نشد از هر روزی یک مسکین صدقه دهد ششم پیر و اگر طاقت تشنگی ندارد و وزن آتشان وزن شیر ده کم شیر روزه را
افطار میکنند و بجهت هر روزی یک طعام صدقه میدهند هفتم کسیکه قضاء روزهٔ ماه مبارک بر ذمّه دارد و نگرفت تا ماه
مبارک آینده برای هر روزی یک یا دو طعام صدقه میدهد به تفصیلی که در فقه مذکور است هشتم کسی که افطار کند روزه‌ای
از ماه مبارک را باید روزه بگیرد دو ماه پی در پی یا بندهٔ آزاد کند یا شصت مسکین را طعام کند نهم کسی که روزهٔ روز
معیّن را که نذر کرده افطار کند نیز چنین کند دهم اگر خلاف عهد و نذر کند کفّارهٔ او مثل اینها است یازدهم کسی
که روزهٔ قضا ماه رمضان را افطار کند بعد از زوال ده مسکین را طعام دهد و اگر عجز دارد سه روز روزه بگیرد دوازدهم
کسی که در روزهٔ ماه مبارک بچیز حرامی افطار کند دو ماه روزه گیرد و یک بنده آزاد کند و شصت مسکین را طعام
دهد سیزدهم کسی که عاجز شد از روزه گرفتن سه روز در هر ماه که پنجشنبهٔ اوّل و آخر و چهارشنبهٔ اوّل دههٔ دوّم است
برای هر روز یک طعام یا یک درهم صدقه دهد چهاردهم اگر عاجز شد از گرفتن روزهٔ معیّن که نذر کرده اطعام کند مسکینی را
به دو مدّ طعام و اگر نتواند صدقه دهد بآنچه قادر است و اگر عاجز است استغفار کند پانزدهم کفّارهٔ عمل سلطان
قضای حوائج اخوان است شانزدهم اگر کسی بکند درخت حرم مکّهٔ معظّمه را اگر بزرگ است یک گاو و اگر کوچک است
یک گوسفند بکشد و بفقراء دهد و اگر شاخهٔ آن را ببرد قیمت آن را بفقیر بدهد هفدهم برای صید در حرم حتّی ملخ او کفّارهٔ
معیّنی است بلکه در دوشیدن شیر آهوی او چنانچه در محلّش مشروحاً ذکر شده و فرق نیست که انسان محرم باشد
یا نباشد هیجدهم از برای کسی که محرم شد برای حجّ یا عمره و در حال احرام صیدی کرد چه در حرم باشد یا نباشد یا بجای
آورد بعضی از آنچه بر او حرام است کفّارات معیّن شده بتفصیلی که در فقه مذکور است بلکه مستحبّ است پس از فراغ
از اعمال هدیی شتر یا بخرد و مشت مشت صدقه دهد باحتمال افتادن شپشی یا موئی در حال احرام نوزدهم کسی که
و فا نکند بقسمی که خورده بندهٔ آزاد کند یا ده نفر مسکین را طعام دهد به هر یک یک مدّ یا ایشان را بپوشاند و اگر عاجز شد سه
روز روزه بگیرد بیستم کسی که با زن خود مظاهره کند بندهٔ آزاد کند و با عجز دو ماه روزه و با عجز از آن شصت مسکین را
طعام دهد بیست و یکم کسی که قسم خورد به بیزاری از خدا یا پیغمبر یا یکی از ائمّه علیهم السّلام چنان کند که مظاهره میکند و با عجز
چون کسی است که بقسم خود وفا نکرده بیست و دوّم کسی که زنی را در عدّه تزویج کند اورا رها نماید و پس از آن پنج
صاع از آرد بمسکین صدقه دهد بیست و سیّم کسیکه قسم خورد که با زن خود مقاربت نکند بشروط مذکوره در محلّش باید کفّاره دهد
مثل کفّارهٔ قسم بیست و چهارم کسیکه مؤمنی را بخطا کشت غیر از دیه باید کفّاره بدهد مثل کفّارهٔ ظهار بیست و
پنجم اگر کسی عمداً مؤمنی را بکشد باید هر سه کار را بکند از عتق و اطعام و روزهٔ شصت روز بیست و ششم اگر کسی
بندهٔ خود را زیاده بر حدّ شرعی بزند اورا آزاد کند بیست و هفتم برای کسیکه فوت شود از او پاره‌ای از واجبات حجّ
یا عمره کفّارات معیّن شده بجهت تدارک آن فوت شده بیست و هشتم قطب راوندی در لبّ لباب روایت

کرده از نوافل

ذکر موارد مخصوصه که صدقه کفّاره شود گناه را یا تدارک نماید طاعت نکرده را

کرده از لقمان که بفرزندش گفت هر وقت گناهی کردی صدقه بده و **پنجاه و هفتم** در فقیه مرویست که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود ای گروه تجّار حفظ کنید مالهای خود را بصدقه که کفّاره است برای گناهان شما و قسمها که میخورید در آن تجارت که تنگ خواهد شد کسب شما **و پنجاه و هشتم** در کتاب جعفریات مرویست که امیر المؤمنین علیه السّلام در بازار کوفه با آواز بلند فرمود بدرستیکه این بازارهای شما را حاضر میشود قسمها یعنی قسم بسیار در آن خورده میشود پس مخلوط نمائید قسمهای خود را بصدقه و باز دارید خود را از قسم خوردن بخدا زیرا که خداوند پاکیزه نمیکند آن را که باسم او دروغ قسم خورد **پنجاه و نهم** در ارشاد شیخ مفید مرویست که ابو حمزهٔ ثمالی چند کبوتر را از روی غضب کشت پس حضرت باقر علیه السّلام بعد از تهدید باو فرمود صدقه بده از هر یک از آنها بیک اشرفی زیرا که کشتی آنها را از روی خشم و چون علّت صدقه دادن را فرمودند که کشتن از روی غضب است پس هر حیوانرا که چنین بکشد بایست بآن مقدار صدقه دهد **شصتم** در کتاب جعفریات و نوادر سیّد راوندی مرویست از امیر المؤمنین علیه السّلام که فرمود مگوئید رمضان بدرستیکه شما نمیدانید چیست رمضان پس هر کس گفت رمضان صدقه بدهد و روزه بگیرد بجهة کفّارهٔ این کلام ولکن بگوئید چنانچه خداوند فرموده ماه رمضان **شصت و یکم** در جعفریات مرویست از رسول خدا صلّی الله علیه و آله که فرمود اگر کسی ببرادر مسلم خود بگوید لا امّ لک پس هر آینه بچیزی صدقه کند **شصت و دوم** اگر مرد در مصیبت فرزند یا زن جامهٔ خود را بدرد کفّاره دهد چون کفّارهٔ زنیکه روی خود را بخراشد **شصت و سیم** کسیکه عاجز باشد از روزهٔ ماه رجب بجهة ضعف یا مرض یا حیض پس از برای هر روز صدقه دهد چنانچه صدوق در کتاب فضایل الاشهر وغیره از رسول خدا صلّی الله علیه و آله روایت کرده **و بالجمله** پس از تدبّر در این موارد و غیر آن ظاهر میشود آنچه گفتیم از بودن صدقه جابر کسر عبادت و کاسر صولت معصیت علاوه بر بودن آن مفاتیح خزینهٔ هر خیر و سپر بلای هر شرّ و عصای دست برای هر حرکت از بلدی ببلدی یا خانه بخانهٔ و هر انتقالی از حالتی بحالتی یا زناداری خانه یا بنده یا زن یا فرزند بدارائی هر یک از آنها یا از زمانی بزمانی از شب بروز و روز بشب و از ماهی بماهی و از سالی بسالی یا از صحّتی بمرضی و از مرضی بصحّتی و غیر آن چنانچه بیاید پس بر هر کسی لازم که بجهة تدارک عبادات از دست رفته و پاک کردن قذارت گناهان گذشته پس از توبه پیوسته چیزی معیّن نموده و به بهترین محلّ آن رسانده و از خدایتعالی خواست که از ثواب آنها محروم و به عقاب اینها مبتلا نشده و از شرور آسمانی و زمینی آسوده شود **و شصت و چهارم** در لبّ لباب قطب راوندی مرویست از رسول خدا صلّی الله علیه و آله که فرمود بدرستیکه در بنی آدم سیصد و شصت استخوانست پس در هر استخوانی از آن هر روز صدقه ایست و اگر هیچیک از اینها متحرّک نشد پس صاحب آن محتاج است بدعا و دوای بسیار که بغایت بخود و علیل است **و امّا** مانع پنجم که پیدا نبودن محلّ قابل است در اینجماعت چنانچه شیطان زینت داده این شبهه را در قلوب بسیاری از فی بصیرتان که در نزد خود شروط و ادابی مقرّر نموده اند برای اهل علم که اسمی نیست از آن در کتاب و سنّت و چون کسیرا فاقد بینند او را از طالبین علم نشمرند پس میگوئیم **اوّلاً** گرفتن عیب از افعال دیگران و دانستن اینکه کار فلانی فاسد و بخلاف رضای خداوندست از امور بسیار مشکل دقیقه و علوم غامضه است که جز او احدی از دانایان بالنّسبة

[illegible]

بسیاری از آن از عهده بر نیایند چه هر کاری که از کسی صادر میشود وجهات بسیاری در آن احتمال میتوان داد که این کار از یکی از
آن جهات باشد بنحوی که بر صاحبش هیچ ملامتی وارد نیاید بلکه در اخبار آل محمّد علیهم السّلام رسیده که هر کاری هفتاد محمل صحیح دارد
که با احتمال یکی از آنها حمل بر فساد نتوان کرد مثلا مؤمنی را دیدی یتیمی را طپانچه زد احتمال میرود که بجهت تأدیب باشد یا برای
اصلاح مرضی چون گزیدگی عقرب مثلا یا بجهت اشتباه آن بطفل خود یا بجهت نسیان حرمت آن یا بجهت فراموشی یا بخیال
زدن دیگری و خوردن بآن بخطا یا بجهت بیرون رفتن از حالت طبیعی بجهت غضب یا حزن یا گرسنگی و غیر آن از اسباب
صدور افعال بغیر اختیار یا غرض تخویف و صورت آن بود و بعد از حرکت اختیار از دست رفت و یا اگر اشتباه در
زدن شده که تو چنان دیدی و او بقوت حرکت داد و یا بستی بر رخسارش گذاشت و غیر اینها از احتمالات که بسیاری
از آن در بیشتر کارهای فاسده در انظار میرود و با دادن احتمال چگونه میتوان جزم کرد که این کار از روی عناد و دشمنی و معصیت
بود و آنگاه ترتیب داد بر آن تمام آثار و احکام آن را و این بالنسبه بدانا یا نیست چه رسد به بیخبردان که هنر را از تمییز نداده
و در وادی شهوت و جهالت فرو رفته که ایشان را ابدا معرفتی نباشد بجهات کارهای مردم جز آن جهة فاسده که خود بآنها
مبتلا اند بآن و هر کس را بر خویش قیاس کنند چنانچه اگر عالمی را صاحب خانه و لباسی پاکیزه و مرکوبی مناسب ببینند و نه
بینند که از کسی قرضی خواهد یا چیزی خواهش نماید او را از اغنیاء دانند و بسا هست که بجهت عفت نفس ظاهر خود را چنین آراسته
و در باطن شب گرسنه بخوابد بلکه بآن خیال خام قناعت نکرده آن ثروت و غنای موهوم را از همه حرام اعتقاد کنند مثل از
مال وقف و ایتام و اموات و امانات و بسا باشد که یکپاره در عمرش وقفی تصرف نکرده و وصایتی ننموده و قیمی نشده
وگاه باشد که استدلال کنند که فلانی زراعت و باغ و وظیفه سلطانی ندارد پس این معاش و ریاش از کجا بهم رسید احمق نا
الفهم ندانسته که سزاوارترین اشخاص که مردم از روی طیب نفس برای او فرستند و نذر کنند و حاجت از خداوند خواهند
عالم متقی است که خداوند اکسیر سعادت **وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا** را در خزانه دلش سپرده راه رساندن روزی
منحصر بباغ و کشت نیست چه بسیار کسان که سالها زندگی کردند و میکنند و راه معاش ظاهری نداشته و ندارند و از
کسی چیزی نخواهند لدی الحاجه خداوند من حیث لا یحتسب و بی تعب و منت چیزی بایشان رساند که حاجتشان
رفع و احتیاجشان بکلی برداشته شده پس چگونه میشود که یقین کرد یا سوء ظن شد اولا بثروت و غنای او و ثانیا به
حرمت وی مبالاتی او که سبب شوند از برای ترک کردن آنچه لازم است بر او از احترام و اعانت بمال و دست
و زبان بلکه بغض و کینه او در سویدای جنان پس اگر جاهل ببیند در اهل علم چیزی را از لباس و خوراک و گفتار و غیر آن
که بصورت با شرع نسازد چه رسد بانکه بسازد و یا بعضی درجات زهد نسازد مسارعت نکند در گرفتن عیب و حمل
آن بر نامشروع و اگر نتواند از دل بیرون کند لامحاله از او سؤال کند که راه صحت آن چیست تا بر او آید و از شر سوء ظن آسوده
شود فقد کافی مرویست از حسن زیات بصری که گفت داخل شدم بر جناب باقر علیه السّلام من و رفیقی که داشتم
و آنجناب را دیدیم در اطاقی آراسته و زینت کرده و بر آنجناب بود جامه گلگون و ریش مبارک را اصلاح کرده و بر چشم

اگر فتن ؟

سر کشیده پس مسائلی پرسیدیم چون برخواستیم من فرمود ای حسن گفتم لبیک فرمود چون فردا شود بیا نزد من تا بروم گفتم
آری فدای تو شوم چون روز دیگر شد داخل شدم بر آنجناب پس دیدم در اطاقی است که نیست در او بجز حصیری
و بر آنجناب [illegible] پس فرمود ای برادر بصره دیروز نزد من آمدی و من در خانه عیال خود بودم
و دیروز روز او بود و زینت اطاق از او بود و او خود را برای من آراسته است پس من خود را برای او بیارایم چنانچه خود را
برای من زینت داده پس داخل نشود در دل تو چیزی پس رفیقم گفت فدای تو شوم اما الآن پس قسم بخدا اگر در خاطر چیزی
بوده و دانستم که حق و درست است که فرمودی و ثانیاً اگر زشتی یا بدی از کردار بعضی از اهل علم مشاهده نمائی پس مانع شود از سعی در سبیل
معروف و اعانت این طایفه چه اگر در صدد برآید در هر دسته و جمعی مقصود خود را بدست آرد و محل نقی و جامع شرائط
شرعی و عرفی را خواهد دید که از برای رعایت او جای عذری نباشد و در این صدد بر آمدن محتاج است به تفتیش و تفحص
از حال ایشان از اهل خبره و معاشرت عاری از اغراض فاسده مثلاً تو بینی جمعی از این عصر پیشه خود کرده که در
منزل خویش مستریح و متوقع از اهل علم که در نهایت تذلل و مسکنت بمنزل ایشان در آیند و گرانافی بنمایانند آنگاه
بهزار امتنان از فاسد شده فضول معاش که کسی رغبتی بآن نکند چیزی بایشان دهند و خود را ذی حق بر خدا
و رسول شمارند و ثالثاً اگر مقصود از اعانت این طایفه گاهی خصوص اشخاص ایشانست و گاهی بجهت حفظ
نوع و بقاء علوم دینیه و نشر و ترویج شرع که معلق است بر حفظ و اعانت ایشان هر چند آحاد اشخاص ایشان جامع
شرط و داخل عالم بعلم نبوده باشد چنانچه خداوند تبارک و تعالی اعانت و یاری فرموده و میفرماید دین قویم خود را در بسیاری
اوقات بکسانیکه حظی و نصیبی نباشد ایشان را در دین چنانچه شیخ کشی روایت کرده که شخصی نوشت خدمت
جناب صادق علیه السلام و خواهش نمود که بخواهد از خداوند که قرار دهد او را از کسانیکه یاری میطلبد ایشان را برای
دین خود پس حضرت نوشت در آخر کاغذ که خدا ترا رحمت کند بدرستیکه خداوند یاری میجوید برای دین خود
به بدترین خلق خود و در کتاب زید زراد که از اصحاب حضرت صادق علیه السلام است مرویست که گفت
از آنجناب شنیدم که فرمود طلب کنید علم را از معدن علم و بپرهیزید از شعر ورین که ایشان بازمیدارند از خداوند
آنگاه فرمود علم رفت و باقی ماند بقیه یا غبارهای علم در ظرفهای بد پس بپرهیزید از باطن آن پس بدرستیکه در باطن او هلاکت
و بر شما باد بظاهر آن پس بدرستیکه در ظاهر آن نجاتست و نیز در آنجا روایت کرده از جابر جعفی که گفت شنیدم
جناب باقر علیه السلام میفرمود بدرستیکه برای ما است ظرفهائیکه پر میکنیم او را از علم و حکمت و نیستند اهل از برای آنها
پس پر میکنیم آن را که نقل کنند بسوی شیعیان ما پس نظر نمائید بآنچه در آن ظرفهاست پس بگیرید آن را آنگاه خالص و تصفیه
نمائید آنها را از کدورت بخواهید گرفت آن را روشن و پاک شده و صاف و بپرهیزید از ظرفها پس بدرستیکه
آنها ظرفهای بدی است بپرهیزید ازانها و مراد از تصفیه جدا نمودن رأیهای فاسده و عقاید باطله و تأویلات
[illegible] بوده است که بانچه از آباء خود شنیده بودند و مسموعات از صادقین علیهم السلام را مخلوط نموده به ترهات

ذکر طریق بردن ثواب از اعانت علماء هرچند بظاهر کار ناشایسته از ایشان سر زند

منتحلین پس مقصود گرفتن روایات ایشان باشد و گذاشتن رأیهای ایشان چنانچه شیخ طوسی در کتاب غیبت روایت کرده از عبد الله کوفی خادم شیخ ابوالقاسم حسین بن روح که کسی سؤال کرد از او از کتب شلمغانی که در اول امر از علمای امامیه بود و در آخر کار مذاهب فاسده اختراع نمود پس شیخ گفت که من میگویم در آن کتابها آنچه را که عسکری علیه السلام فرمود در کتب بنی فضال و ایشان فطحی مذهب بودند چون بآنجناب عرض کردند که چکنیم با کتابهای ایشان و حال آنکه خانهای ما از او پر است فرمود بگیرید آنچه را که روایت کردند و واگذارید آنچه را که اعتقاد کرده اند و بر این مضمون اخبار بسیار وارد شده پس در ترویج دین و باقی داشتن علوم خاتم النبیین لازم نباشد قصد صلاح خصوص حاملین بلکه گاهی باشد که منزلۀ آنها منزله کتاب باشد که مقصود نقوش و کتابتی است که در آنها است هرچند کاغذ و جلد آن پاکیزه نباشد پس آن کتاب را بجهة آنچه در آن نوشته که شاید بسا هزارها از آن هدایت یافته باید حفظ نمود و نگاهداری کرده و رابعًا اگر اعانت حملۀ دین گاهی به تکفل معاش آحاد ایشان است که از آن هم فارغ شده مشغول تحصیل شوند و در این عمل باب این قسم شبهات و وسوسه باز و برای شیاطین انس و جن میدانیست وسیع که بانواع مکر و حیله مانع و در خاطر جاهل اندازند که فلان استعداد تحصیل علم ندارد یا غرضش از آن تحصیل دنیا و جذب قلوب یا این علم که خواند بکار نیاید یا اینکه در معاش بغیر خویش حاجت ندارد و امثال اینها از وساوس و گاهی بکردن کارهایست که باقی و جاری و نفعش عام در مرور ایام و اعوام مانند بنای مدارس و وقف کردن کتب و غیر آن اگر روزی بدست غیر اهل افتد بسا خیر آن باهلش رسد و اگر گاهی غیر قابل از آن منتفع شود باز از او باهلش منتقل گردد و اگر انفاق و صدقه وقتی در محل خود واقع شد تأثیر خود را خواهد کرد و انسان باید در هر محلی که احتمال دهد احسانی کند شاید یکی بموقع افتد چه صدقۀ دارای شروط چنانچه خواهد آمد بسیار کم ولکن از میسور و مسور دیگر مبیر دود دست نباید برداشت وگاه باشد که با صدق نیت و اجتماع شروط خصوص حلیت مال تأثیر در گیرنده و محل ناقابل کند و او را تطهیر و تزکیه نماید چنانچه این کار را با صاحبش کند عالم مناقب از تفسیر ابوبکر شیرازی و غیره روایت کرده در تفسیر آیۀ مبارکه رجال لا تلهیهم الآیة از ابن عباس که گفت قسم بخدا که مراد از آن امیر المؤمنین علیه السلام است زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله عطا فرمود روزی بامیر المؤمنین علیه السلام سیصد اشرفی که آن را بهدیه خدمت آنجناب آورده بودند علی علیه السلام فرمود آن را گرفتم و گفتم قسم بخدا که هر آئینه تصدق میکنم امشب از این اشرفیها صدقه که قبول نماید آن را خداوند از من پس چون بجا آوردم نماز عشا را با رسول خدا صلی الله علیه و آله صد اشرفی از آن را برداشتم و از مسجد بیرون رفتم پس زنی بمن رسید پس آن اشرفیها را باو دادم چون صبح شد مردم بهمدیگر میگفتند تصدق کرد علی علیه السلام دیشب صد اشرفی بزن زناکار پس بغایت اندوهگین شدم چون شب آینده نماز عشا را کردم صد اشرفی دیگر گرفتم و از مسجد بیرون رفتم و گفتم قسم بخدا که صدقه میدهم امشب بصدقه که قبول فرماید آن را پروردگار من پس ملاقات نمودم مردی را

پس آن

درانیکه صدقهٔ مقبوله اصلاح کند خرابی نفسانی گیرنده را مطابق خبر شریف

پس آن اشرفیها را بر او صدقه کردم چون روز شد اهل مدینه میگفتند صدقه کرد علی علیه السلام شب گذشته بصد اشرفی بر مردی
دزد پس غمگین شدم بغایت و گفتم والله هر آینه صدقه خواهم داد امشب صدقهٔ که بپذیرد آن را خدا تعالی از من پس بجای
آوردم نماز عشا را با رسول خدا صلی الله علیه و آله انگاه بیرون رفتم از مسجد و با من بود صد اشرفی پس ملاقات کردم مردی را
پس آنها را باو دادم چون صباح شد اهل مدینه میگفتند صدقه داد علی علیه السلام دیشب صد اشرفی بمردی غنی پس زیاد اندوهناک
شدم پس بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم و او را خبر دادم پس فرمود یا علی این است جبرئیل و میگوید خدا تعالی
قبول کرد صدقات تو را و پاکیزه نمود عمل تو را بدرستیکه آن صد اشرفی که در شب اول صدقه دادی رسید بدست زن
بدکاری پس بمنزل خود برگشت و توبه کرد بسوی خدای از آن کار فاسد و آن اشرفیها را سرمایه خود کرد و او در طلب شوهر است
که باو شوهر کند و صدقهٔ دوم رسید بدست دزدی پس بمنزل خود برگشت و از دزدی خود توبه کرد و آن اشرفیها را سرمایه
کرد که بآن تجارت کند و صدقهٔ سیم افتاد در دست مردی غنی که سالها بود زکوة مال خود را نداده بود پس بمنزل خود برگشت
و خویشتن را سرزنش نمود و گفت لئامت باد تو را ای نفس این علی بن ابی طالب است که صد اشرفی بمن صدقه داد
و او را مالی نیست و اما من پس واجب نموده خدای در مالم زکوة را چند سال و من زکوة ندادم پس حساب نمود مال
خود را و زکوة او را بیرون کرد زکوة آن را که فلان مقدار اشرفی میشود و خداوند نازل کرده در حق تو رجال لا تلهیهم
تجارة تا آخر آیه و قطب راوندی در لب لباب در تفسیر آیهٔ من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فرموده
در صدقه خیرها است از خیر شفا و زیادتی عمر تا آنکه فرموده و صلاح نفس چنانچه روایت شده که از برای علی علیه السلام سی صد اشرفی
بود پس انفاق کرد آنها را در سه شب پس اتفاقا رسید بزانیه و دزدی و غنی بخیلی پس توبه کردند به برکت نیت آن جناب و از این
کلام معلوم میشود که این کار از خواص انفاق خالص است پس دلالت کند بر آنچه دعوی کردیم بلکه اگر تأثیر آن صدقه از جهة حلال
و تمکن آنها بود و از آن که پیش نداشتند یا اقدام آنها بر معاصی از روی حرام بود که غیر آن نداشتند یا از جهة بزرگ نمودن شأن
صدقه و انفاق بود باز موافق است با مطلوب که اگر مالی حلال محض نشر دین حضرت ذی الجلال به طالب علمی دهد که فسادی
در قصد یا کردارش باشد قصدش را خالص و عملش را مبدل نماید بصلاح **باب هفتم** در مدح انفاق و فواید
صدقات به بیان کلی و آنچه از آیهٔ مبارکهٔ خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها و صل علیهم
ان صلوتک سکن لهم فرا گیر از مالهای ایشان صدقه را که پاک گردانی ایشان را و پاکیزه کنی ایشان را با برکت
دهی در جانها و مالهای ایشان بسبب آن و رحمت فرست بر ایشان بدرستیکه دعای تو سبب آرامی ایشانست توان
بیرون آورد مخفی نماند که از اعظم نعمتهای حضرت منان و اجل الطاف خداوند بر بنی نوع انسان قرار دادن صدقات
و انفاقاتست و امر بخیرات و مبرات که باین اکسیر احمر و کیمیای اکبر آنچه نفع دنیوی که بعقل در آید و باسباب بسیار و گو
بیشمار گاه بدست آید و گاه نیاید توان آن را بی مشقت و زحمت و رنج و کلفت تحصیل نمود و تمام نعمتهای گوناگون
آخرت و لذتهای بی اندازه و نهایت که وعده بآن شده توان رسید و باین قلعهٔ حصین و سپر آهنین از جمیع شرور

باب هفتم در تفسیر آیهٔ خذ من اموالهم صدقة تطهرهم ...

عمیم این اکسیر سعادت و تریاق کبیر را معیّن و مقرر فرمود که با او آن مضرّتها و کثافتها را از دل بردارند و آن را پاک و پاکیزه
و حلال و طیّب کنند پس بگوید کر قول طیّب و بکنند کر عمل صالح و در قلب بگذرد فکر صفات حمیده و از آنجا که از این گوهر
گران بها این آثار عظیمه ظاهر میشود خداوند بدست قدرت خود مباشر گرفتن آن شود پیش از رسیدن بدست
گیرنده چنانچه بعد از آن آیه شریفه میفرماید **الم یعلموا ان الله هو یقبل التوبة عن عباده و یأخذ الصدقات**
وان الله هو التواب الرحیم آیا ندانستند که پس خداوند قبول میکند توبه را از بندگانش و میگیرد صدقات را
و عیاشی و غیره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که هیچ چیز نیست مگر آنکه موکل است بر او ملکی
مگر صدقه پس بدرستیکه خداوند میگیرد آن را بدست قدرت خود تا آخر حدیث که بیاید در باب سیزدهم و از اینجهة وارد
شده که ائمه علیهم السلام چون صدقه میدادند و بدست سائل میرسید بر میگردانیدند آن را و میبوسیدند آن را و میبوئیدند
و دست خود را نیز میبوسیدند و امر بآن میکردند و میفرمودند چون بدست خداوند میرسد پیش از آنکه بدست سائل
برسد و شواهد این دو مطلب که یکی رسیدن ضرر و قذارت باشد در مأکول و غیر آن بسبب انقلابات مذکوره و دیگری
رفع و پاک شدن آن باشد بتوسط صدقه در مطاوی اخبار اهل بیت علیهم السلام زیاد است مثل آنچه وارد شده که بعض
آبها غیرت را میبرد و بعضی از وادی جهنم بیرون می آید و بعضی قبول ولایت نکرده و آنکه شب سر او را نپوشند و اسم
خدا بر آن نخوانند شیطان از او میخورد و بر او لعاب میاندازد و آنکه حیوان حرام گوشت از آن خورده یا ملاقات کرده
نخورند و گاه در آنها مادهٔ وبا داخل کنند بجهة عذاب چنانچه در صحیفهٔ کامله در دعای برکت میفرماید وامزج میاههم
بالوباء مخلوط کن آبهای ایشان را بوبا که مراد از آن طاعون است یا مرض عام و بعضی گفته اند آب غسل زنا کننده این اثر را
دارد و فرموده اند آب نیل دلها را میمیراند و اگر گناه کاران در فرات غسل نمیکردند هر آینه شفا بود از جمیع مرضها و دست را
در وقت خوردن غذا بشوئید و چه بسیار دستهای نشسته که آنرا ملاقات کرده و شیطان در زیر درخت انگور و خرما
بول کرده و در اول بار انگور و خرما را نگیرید و اثر بول و کیدن او در آنها هست و در یک بال مگس مرض است و در دیگری
شفا و گیاهی که در مزابل میروید نخورند و گوشت و شیر حیوان حلال گوشت که نجاست خوار شده یا انسانی او را وطی
کرده حرام است و میوه را نشسته نخورند و بعضی غذا که بدست زندانبان رسید با آنجناب داد نخورد با آنکه از خویشان
بود و سید علی بن طاوس ره بجهة آیه نهی از خوردن حیوانیکه بغیر نام خدای کشته شده احتیاط کرده از هر غذائیکه از برای غیر
خدا ترتیب داده شده و اما ضرر و حرمت که از روی غصب و خیانت و نجاست در آنها داخل میشود و این از کثرت
وضوح محتاج به بیان نیست و در سرّ حرمت زکوة بر بنی هاشم وارد شده که چون او چرکهای دستهای مردم است و از
زمینها بعضی مذموم اند چون قبول ولایت نکردند و شوره زارند یا در آنها خداوند قومی را غضب کرده بغرق و بریدن یا مسخ
یا مسخ کردن و فرموده اند گل بصره و مصر غیرت را میبرد و بجهة بعضی بلاد ذمّ مخصوص رسیده و البته در خاک آنها آثاری است که
... تن با استعمال کردن یا در خوردن نباتات آن ظاهر میشود و از مالیدن اغذیه در ظروف که از آن خاکها یا مس مثل

در کثافت و قذارت باطن مأکول و مشروب و راه تحصیل بغض قلبی به دنیا

آن ساخته شده کسب فساد و ضرر که در آنها است خواهد کرد و در آنها بتوسّط آلات حیوانات کوچک بسیاری
دیده اند و باد پیوسته خاک مرده را به بلدی می برد و خلیط آن را بطیب آن ممزوج میکنند و همچنین گلها و خاکها که بتوسّط
سیل جمع میشود که مجمع همه کثافات حیوانات و غیر حیوانست که آن را باران میشوید و اهل تجربه تصریح کرده اند که انگور که
در قبرستان روئیده موجب همّ است و میوه ها که بقوت نجاسات تربیت شده سبب امراض بسیار است و جمله
از علماء بخوردن یک لقمان میفهمیدند که آن را حایض پخته و فرمودند سبب حلال بودن گاو کوهی و سایر وحوش
حلال گوشت آنست که نمیخورند غذای مکروه و نه غذای حرام و نه بیکدیگر ضرر میرسانند و نه بانسان اذیّت میکنند و نه بد
میبینند و از این خبر حال علفها و میوه ها که از نجاسات و کثافات تربیت میشود و شیر و گوشت گوسفند و گاوی که
آنها را میخورند معلوم میشود و از آنچه وارد شده در ذمّ اعضاء ذبیحه که نزدیکست بمجرای بول و روث یا مجرای آنها است
و مذمّت مرغ خانگی و اینکه خوک طیور است چون بخوردن نجاست عادت دارد و بسیار شود که اموات در قبور خاک
شوند و خاک آنها در جای خود یا در جاهای دیگر بتوسّط باد و سیلاب گیاه و درخت شود و در نهج البلاغه باین اشاره
فرمودند که اگر از قبور بپرسید از حال اموات هر آینه خواهند گفت که راه ما نه رفتند و شما میروید از دنبال آنها بنا دانی
لکد میزنید بر کلّه های ایشان و گیاه میرویانید در جسدهای ایشان و اگر کسی بدیدهٔ عقل و تدبّر در اینها و امثال اینها نظر و تأمّل
کند حقیقت بغض دنیا که فرمودند پس از معرفت بهتر از او خصلت و صفتی نیست بدستش آید و دنیا را بعیان
مرداری ببیند که ندیده که پردهٔ غفلتی بر روی آن کشیده و هر لقمه از آن از اقسام کثافات و قاذورات و گوشت
و پوست انسان و حیوانات فراهم آمده پس بالطّبع معامله کند با او که معامله گرسنه با مردار کند یعنی که بیش از سدّ
رمق از او چیزی نخورد و تا ممکن است از اعضای او که بچند جهة خباثت و اسباب تنفّر دارد بگیرد و در آن اخبار که فرمودند
دنیا را بمنزلهٔ میته قرار داده و بگیر از او بقدر ضرورت و دنیا خوارتر است از گوشت خوک که در دست مبین باشد
و امثال آن محتاج بتأویل و تصرّف در ظاهر آن نشود و در ترک دنیا محتاج بتکلّف و مشقّت و حبس نفس از شهوات
نشود چه نفس را بعد از تدبّر حقیقت و مبادی لذائذ شهوت و میلی نماند چنانچه احدی محتاج نیست در نخوردن
خون و چرک و بول و غایط بدانستن مقدار عقاب آنها در آخرت و ثمرهٔ اسقام و امراض آنها در دنیا از طریق
شنیدن یا دیدن در کتب و این یکی از راههای مذمّت دنیا است که بایست در آن بسیار تأمّل کرد تا بغض او
در دل قرار گیرد و زاهد واقعی شود و ترک دنیا را از روی بغض او کند نه از ترس عقاب و طول حساب و خجلت
عتاب و ابتلا بپاره از تکالیف دشوار که مختصّ است بمالدارها و غیر اینها از اغراض دنیوی و اخروی و از
آنچه گفتیم ظاهر میشود سرّ اختیار کردن انبیاء و اوصیاء و ائمّهٔ هدی علیهم السّلام زهد را در مأکول و ملبوس و قناعت
کردن بهر تتمّه است از آنها هر چند مالک اموال بسیار بلکه سلطان زمان بودند و هر صبح و شام در سر سفرهٔ نعمتشان
گروهی از خلایق حاضر میشدند و همچنین اجتناب ایشان از اغذیهٔ لذیذه چه فراهم آمدن آن متوقّف است از

اجتماع جمله از آنها که هر یک مشتمل است بر آن مفاسد و شرور و کثرت گردیدن آنها در دستها که در هر استعمالی و تصرّفی
کسب شرّی و ضرری کند پس مفاسد اغذیهٔ لذیذه و اطعمهٔ مرکّبه اضعاف غذاهای مفرده است که اگر دست مجرم
باو نرسد جز مفاسد عامّه چیزی در او نباشد و باین سبب غالباً اختیار میکردند گیاه صحرا و میوهٔ درختان و شیر
حیوانات را و در شرح نهج البلاغه میفرماید حضرت موسی ع گیاه صحرا میخورد و از لاغری سبزی گیاه از زیر پردهٔ شکم
مبارکش پیدا بود و فاکهه و غذای جناب عیسی ع چیزی بود که زمین میرویانید از برای بهایم و غذای جناب یحیی برگ درخت
بود چنانچه در عدّة الدّاعی است بلکه از عهد جناب آدم ع تا زمان حضرت نوح ع گوشت حیوانات حلال نبود و اگر بملاحظهٔ
مصلحتی گاهی میل بغذای مطبوخ و مرکّب میکردند بقدر امکان در صدد آن بودند که تقلّب دستها در آن کمتر شود و از جهة
بعضی زراعت میکردند و بعضی شبانی و بعضی زنبیل بافی و بعضی مزد آب کشی و بعضی خیّاطی و بعضی هیزم کشی بلکه خود مباشر
آرد و خمیر کردن و نان پختن و آب کشیدن میشدند و در علل الشرایع از حضرت کاظم علیه السّلام مرویست که
صدّیقهٔ طاهره علیها السّلام آنقدر آب کشید بمشک تا آنکه در سینهٔ مبارکش اثر کرد و آنقدر آرد کرد با آسیا تا آنکه پوست
دست مبارکش زبر و کلفت شد و آنقدر خانه را جاروب کرد تا آنکه جامه اش چرکین شد چون بخدمت حضرت رسول
صلّی الله علیه و آله رفت و خادم طلب نمود فرمود چیزی بتو تعلیم میکنم بهتر از خادم پس تسبیح معروف را بآن مخدّره تعلیم
کرد و خادم نداد و بهمان تعب و مشقّت او راضی شد و در خبر دیگر است که حضرت امیر علیه السّلام هیزم جمع
میکرد آب میکشید و جاروب میکرد و حضرت فاطمه علیها السّلام آرد میکرد و خمیر مینمود و نان می پخت و شخصی
میگوید حضرت صادق علیه السّلام را دیدم بیل در دست مبارکش بود و در بستان راه آب را باز میکرد و یک پیراهن
در تنش بود که گویا از تنگی بر تن مبارکش دوخته بودند و حضرت امیر علیه السّلام هرگاه از جهاد فارغ میشد مشغول به
تعلیم و مرافعه میشد و چون از آن فارغ میشد در بستانی بدست مبارک مشغول کار میشد با مداومت ذکر خدا
و از این کلمات ظاهر میشود که تحصیل حلال طیّب که بایست در مأکول رعایت شود چنانچه خداوند میفرماید کلوا
ممّا فی الارض حلالاً طیّباً از همه چیز مشکلتر و مقدار آن از همهٔ آنها کمتر و حضرت صادق علیه السّلام فرمود جمع
نکرده هرگز مردی ده هزار از حلال و در روایت دیگر فرمود مال چهار هزار است و دوازده هزار کنز است و جمع نمی
شود بیست هزار از حلال و صاحب سی هزار از هالک شد کا نیست و نیست از شیعهٔ ما کسی که مالک صد
هزار باشد و گویا مراد در همهٔ اینها درهم است که از نیم قران کمتر است و همچنین تحصیل آن از افضل اعمال و اعظم
عبادات است چنانچه از جناب سلمان مرویست که افضل اعمال ایمان بخدا است و نان حلال یعنی پیدا
کردن آن و حضرت کاظم علیه السّلام فرمود کسی که طلب کند روزی را از راه حلال بجهة آنکه بر خود و بر عیالش صرف
کند مانند کسی است که در راه خدا جهاد نماید و تتمّهٔ این کلام خواهد آمد در فصل آینده انشاء الله تعالی و امّا آنچه
دلالت میکند بر اینکه صدقه رفع میکند اذیّتها و خباثتهای آنها را پس ظاهر آیهٔ سابقه و اخبار بسیار که تصریح فرموده

دربردن صدقه کثافات و قذارات مأکول و مشروب و ملبوس را

وارد شده بتوسّط ان اسباب مانیز بردارد و امراض را برطرف کند چنانچه مشهور و گاهی باید در مقام اوّل از باب نهم
معاذ بن مسلم میکوید خدمت جناب صادق علیه السّلام بودم که صحبت از درد شد پس فرمود مداوا کنید ناخوشیها
خود را بصدقه و ضرر نمیرساند یکی از شما باو اینکه قوت یکروز خود را تصدّق کند بدرستیکه می اندازند بسوی ملک رقعهٔ
برای قبض روح بنده پس تصدّق میکند پس باو میکویند رقعه را برگردان پس صدقه هم حافظ صحّت است هم زایل
کنندهٔ مرض و هم دافع بلا و هم رافع دردها **فصل دوّم** در فائدهٔ دوّم صدقه یعنی تزکیه که فرمود و تزکّیهم بها پس
مشهود که مراد آن باشد که صدقه تزکیه میکند ایشان را یا آنکه خطاب بحضرت رسول صلّی الله علیه و آله باشد که بصدقه دادن
و کرفتن تو ایشان را تزکیه میکنی چنانچه از چند آیه ظاهر میشود که تزکیه کردن امّت یکی از فوائد وجود مبارک و آداب رسالت
و مناصب نبوّت آنجناب است در جائی میفرماید **هو الّذی بعث فی الامّیّین رسولاً یتلوا علیهم آیاته**
و یزکّیهم و در جای دیگر میفرماید **کما ارسلنا فیکم رسولاً منکم یتلوا علیکم آیاتنا و یزکّیکم** و در حکایت
دعای حضرت خلیل میفرماید **ربّنا وابعث فیهم رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاتک و یعلّمهم الکتاب**
والحکمة و یزکّیهم حاصل مضمون این آیات آنکه آنجناب را خدا تعالی فرستاد بسوی بندکان بجهة انفاذ چهار کار اوّل خواندن
بر ایشان آیات قرآن را یا مطلق علامات و نشانها بر وجود ذات مقدّس کبریائی و صفات و افعالش و صدق رسالت
خود و سایر انبیاء و آمدن روز رستخیز دوّم تعلیم کتاب سیّم تعلیم حکمت چهارم تزکیه مخفی نماند که مراد از تزکیه کاهی پاک کردن
محلّ او است از کثافات و قذارات که مانع است از اتّصاف محلّ بانچه شایستهٔ او است و بجهة او مقرّر شده ولی
آن آثار مطلوبه از آن محلّ میسّر نباشد و باین معنی مرادف است با تطهیر و در آیهٔ سابقه تأکید از او خواهد شد و کاهی
زینت دادن محلّ است بانچه کمال او است و شرط است در بروز فائده و غرضی که در وجود او است و کاهی
مقصود معنائیست که شامل هر دو باشد و کاهی مراد تنمیه و ترقّی دادن محلّ است در آن خیر و نفعیکه دارای او است
و این ترقّی کاهی در زیاد کردن آنست و کاهی در استحکام او و نرفتن بسبب ورود حادثه و محلّ تزکیه یا ذات
و فطرت اصلیّهٔ انسانیست که طیّب آن مقتضی کردار و اخلاق نیکو است و خبیث آن مایهٔ رفتار و خصال زشت
و یا صفات و حالاتیست که نفس بآن متّصف است و فعلاً دارای آنها است بیرون آنها باسبابیکه بجهة آن مقرّر
شده و دارا کردن او را بانچه برای او مهیّا نموده اند هر چند خباثت ذاتیّه بحال خود باقی و در آن تغییری داده نشود
چه مشاهد است که با خباثت فطرت خلق نیکو توان تحصیل کرد و بسیار دیده و شنیده شده و یا بکیری طینت بسیار
شده که باخلاق مذمومه مبتلا شده اند و بقید آن کرفتار و خود از آنها متنفّر و یا افعال و حرکات و کفتار که آن را از معاصی
و معایب پاک کنند و با داب و شروطیکه برای آنها است پاکیزه و مزکّی کنند هر چند ذات و صفات خبیث و مذموم
باشد و یا امور خارجیّه است که زنده را چاره از مباشرت و معاشرت و تصرّف و ابتلای بآنها نیست چون
مأکول و ملبوس و مشروب و مسکن و زن و مصاحب و خادم و زمین بکناره کرفتن از هر چه در او مفسده ا

و بعضی از آن … [illegible] … می باشد … قتال است

ذات

محلّ تزکیه

صفات

افعال

امور خارجیّه

در تزکیه کردن صدقه صاحب خود را و معنی تزکیه و اقسام محل آن

و قذارت ذاتی یا عرضی است و دور کننده است او را از ساحت قرب رب العزه و متابعت پیشوایان دین و نزدیک کننده است او را بشیطان و جنود جنی و انسی او و اختیار کردن آنچه بعکس اینها است بنحوی که دستور العمل داده اند در هر دو مرحله و این نیز میسر است هر چند ذات و صفات و کردار پسندیده نباشد و از آنچه گفتیم ظاهر شد که تزکیه و عدم او بملاحظهٔ محل بر شانزده قسم باشد اول آنکه ذات و صفات و افعال و آنچه بآن مبتلا است پاک و پاکیزه باشد و هرگز خباثت و قذارت پیرامون دامن آنها نگشته و از این قسمند انبیاء و اوصیاء علیهم السلام چه ایشانند در ذات و صفات و افعال طیبین طاهرین که اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا و در گفتار متمسک به هدوا الی الطیب من القول و در امور خارجیه یا ایها الرسل کلوا من الطیبات و ملحق میشود باینان پاره از مؤمنین که به پاکیزگی ذات لم یلبسوا ایمانهم بظلم چه دائرهٔ اجزاء ایمان کامل تمام مراتب چهارگانه را محیط و نقص در هر مرحله ظلمیست بجود و آن محل که مخلوط شده با سایر مراتب دوم آنکه ذات طیب و سه مرتبهٔ دیگر غیر مزکی و از این قسمند اکثر فساق مؤمنین که بافسق جوارح و خرابی امور خارجیه مبتلا بیند باخلاق رذیله سیم آنکه ذات و صفات پسندیده و دو مرتبهٔ دیگر تزکیه نکرده و جملهٔ از فساق از این قبیلند و بایشان اشاره شده در آن اخبار که فرمودند فساق شیعه را نگوئید خبیث الذات بلکه بگوئید خبیث کردار چهارم آنکه جز مرتبهٔ آخر همه مزکی باشد و این قسم بالکی وجودش زود داخل در قسم سابق شود پنجم آنکه با خبث ذات سایر مراتب پسندیده باشد ششم آنکه ذات و صفات نیکو نباشد دون آن دو مرتبه هفتم آنکه هر سه خبیث باشد جز امور خارجیه که پاکیزه باشد هشتم عکس اول و بیشتر خلایق از این رقمند خصوص رؤسای ضلالت و ائمه کفر نهم آنکه جز صفات همه نیکو باشد و از این رقمند مؤمنین که بتکلف از شح بیرون نروند چنانچه خداوند میفرماید و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون هر که نگاه داشته شده بخل نفسش پس او رستگار است که با وجود صفت رذیلهٔ بخل در عمل و دادن نتیجهٔ آن متکلف است که تا هی نیکند دهم آنکه غیر کردار باقی تزکیه شده یازدهم آنکه ذات و کردار نیکو و آن دو زشت دوازدهم عکس آن سیزدهم آنکه ذات و مرتبهٔ چهارم مزکی دون آن دو چهاردهم آنکه ذات و صفات و مرتبهٔ اخیره ناپسندیده و کردار تزکیه شده پانزدهم آنکه جز صفات باقی غیر مزکی باشد شانزدهم آنکه صفات و کردار زشت باشد دون آن دو و این اقسام بحسب کلیهٔ محل است و اما بملاحظهٔ جزئیات هر محل و اختلاف آنها در تزکیه و عدم آن میشود که بعضی صفات نیکو و بعضی زشت و پارهٔ افعال ممدوح و پارهٔ مذموم پس حصر آن نتوان کرد و تمامی اقسام مذکوره موجود و مشاهد است ... مقابلش ... و این ... حل ذات ... است ... از ریاضات شرعیه و مجالست علماء کاملین کسب اخلاق مرضیه و اختیار افعال ... و از ... در ... و مشتهیات نفسانیه و معاصی مهلکه و مجاورت اهل فسوق و فجور و ابناء جهل و ضلالت متبدل شدن صفا

ذکر مزکّی و کیفیّت تزکیه

خوب بزشت و نیکو دانستن و کردن کارهای قبیحه شایع و هر ذی شعور آن را دیده در خود یا در غیر یا شنیده بنحویکه قابل انکار نیست و امّا تغییر ذات از سعادت بشقاوت و از شقاوت بسعادت پس در امکان و وجودش اگر چه فی الجمله خفائیست لکن بعد از تأمّل معلوم میشود که شبهه در آن از ضعف ایمان و کوچک دانستن قدرت حق تعالی است و نسبت حِکَم و آثار و فواید آداب و احکام شرعست چه این کیمیای اکبر و اکسیر احمر را چنان تربیت داده که اشتغال بآن بنحویکه فرموده و دستور العمل داده بردارنده است تمامت مفاسد و معایب خارجیّه و جوارحیّه و اخلاقیّه و ذاتیّه انسان را چه تعجّب است از آن قدرت که خردلی کیمیا را چنان اثر داده که بملاقات در آنی مقدار بسیاری از آهن را با آنهمه کثافت و خباثت ذاتی ردّ نماید و مزاج طلائی که در اعتدال از همه فلزّات برتر و از طول مدّت و امتداد دهر کاهیده نشود بخشد اینکه بهمین مقدار اثر را در کیمیای درست کرده خود گذارد با اگرچه نسبت است اینرا با آن و خاکرا با گوهر رخشان و ذرّه را با مهر تابان و در اخبار ائمّهٔ طاهرین علیهم السّلام اشاره باین مرام شده در موارد بسیار که مقام ذکر آنها نیست و در بسیاری از ادعیّه وارد شده این مضمون که خداوندا اگر اسم مرا در دیوان اشقیاء ثبت فرموده محو کن و در دفتر سعداء بنویس مدرستیکه تو آنچه را خواهی محو کنی و آنچه را خواهی ثبت میکنی و امّا تزکیه کننده پس پوشیده نماند که خداوند کاهی آن را نسبت بذات مقدّس خود داده چنانچه میفرماید ولولا فضل الله و رحمته ما زکی منکم من احدٍ ولکنّ الله یزکّی من یشاء اگر فضل و رحمت ایزدی نبود احدی از شما تزکیه نمیشد ولکن خداوند است که هر که را خواست تزکیه میکند و کاهی آن را از فعل نبیّ خود شمرده و از آداب رسالت و دستور العمل تبلیغ او قرار داده چنانچه در آیات سابقه گذشت و کاهی آن را با انسان مکلّف نسبت داده و از تکالیف او شمرده چنانچه میفرماید ونفس وما سوّیها فالهمها فجورها وتقویها قد افلح من زکّیها قسم بجان و آنکه او را درست و نیکو نمود و پس الهام کرد با و مصالح و مفاسد و اسباب عصیان و پرهیزکاری او را که رستگار آنکه تزکیه کرده آن را و مثل این آیه است آیاتیکه نسبت داده شده در او تزکیه ببعضی از افعال عباد چون آیهٔ صدقه سابقه بنا بر آنکه مراد آن باشد که بگیر از اموال ایشان صدقه را که تزکیه میکند ایشان را یا صدقهٔ آنچنانی که تزکیه میکند ایشان را که در او اشاره بشروط و آداب او شده باشد و اینکه از هر صدقه این کار برنیاید و از این آیات مستفاد میشود که تزکیه برای انسان میسّر نشود مگر بفعلی از جانب خداوند و عملی از حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و کرداری از خود مکلّف و ترتیب آنچه متعلّق باو است از تزکیه کاهی ابتدا کردن بتزکیه ایمانست که از قوّت آن صفات پسندیده شود و از روی آن کردار نیکو و وادشته شود بتزکیه امور خارجیّه و کاهی بعکس آن از امور خارجیّه شروع کند و بتزکیه ایمان ختم نماید و اگر ایمان تزکیه شد و بکمال رسید گرنشود مگر بایقین راسخ حاضر در قلب مشعلی باشد افروخته بلکه آفتابی فروزنده که صاحبش مشاهده کند تمامی نیک و بد و نفع و ضرر و صلاح و فساد دنیوی و برزخی و اخروی همه کارها و گفتارها و فکرها و علمها را پس جا ندهد در دل مگر نیک را و فرمان ندهد جوارح را مگر بکار نیک حقیقت صفات حسنه که همه ثمرات آن درختند در نفسش پیدا شود هر چند هرگرا

سرّ تزکیه

نشناسند ونداند که از کجا آمده وچه او را خواهد برد ودر بکار بردن آنها رنجی وزحمتی برا و نباشد ملک ایشانست مسیر ومیشود ولایت
برد وشرح این دو راه برای تزکیه وشروط او در کتاب مجید وآثار امنای اواست وعلمای راسخین هر یک باندازه
خود مقداری از آن را بیان فرمودند وما اجمالی از آنچه متعلّق بمقصد است ذکر کنیم باشاره تبرکاً بکیفیّت تزکیه
نبی اکرم صلّی اللّه علیه وآله وسلّم ورسیدن این نوع نفع آنجناب به بنی آدم بلکه بتمام عالمین ودر اینجا دو مقام است
مقام اوّل در کیفیّت تزکیهٔ آنجناب بنحو اجمال بر ارباب بصیرت وهوش مخفی نماند **اوّلاً** که مقصود بیان
تزکیه کردن آنجنابست خلق را بوجود جسمانی وظهور در این عالم ظلمانی نه آنچه از آن وجود معظّم رسیده بموجودات
سفلی وعلوی در سایر عوالم وخواهد رسید بعد از مردن تا روز قیامت **ف ثانیاً** که چون گذشت که تزکیه هم بمعنی
تطهیر آمده که پاک کردن وبردن قذارت ونجاست صوری ومعنوی باشد وهم بمعنی نموّ وترقّی وزینت دادن
محلّ تزکیه بآنچه شایستهٔ اواست ودر آیات گذشته که تزکیه را یکی از مناصب چهارگانه آن جناب شمرده منفرداً ای
ذکر تطهیر چنانچه در آیهٔ صدقه هر دو را فرموده پس مراد از تزکیه تمام معانی او باشد **ف ثالثاً** تزکیه کردن آنجناب مرخلائق را
هم بوجود شریف است وهم بکردار وهم باوامر وگفتار **امّا اوّل** پس واضح است که مقتضای کردارهای
سفهای بنی آدم از پرستیدن چوب وسنگ وآهن ومس وطلا ونقره وستاره وگوساله وغیر اینها وریختن خونهای حرام
وخوردن مال ضعفاء وایتام وفتنه وفساد در زمین خصوص در ایّام جاهلیّت وزمان پیش از بعثت در میان
قبایل عرب که بجهت یک سخن یا یک کار بیجا در نزد آنجا عت سالهای بسیار خونها ریخته ومالها برده ونیز آثار وخواص
کواکب منحوسه وحرکات افلاک نزول عذابهای گوناگون وگرفتن خداوند است اهل زمین را بانواع بلایا ودردها
که غالباً عادت باریتعالی جاری شده بر هلاک وسبب ایشان بفاسد کردن قوام حیاتشان از آب وهوا ونبات
وحیوان که سبب شود برای وبا وطاعون وسایر امراض عامّه وقحط وغلا یا قساوت قلب که سبب باشد برای
اختلاف قلوب ومباینت ومجانبت از یکدیگر که سبب شود از برای رفتن تمامی خیرات وبرکات که از اجتماع
قلوب وائتلاف دلها برخواسته میشود واگر با تدبّر کسی سیر کند در حال آن زمان خواهد دید که بیشتر اوقات بیکی از آن
عذابها مبتلا بوده واز آن روز که آن وجود مبارک خاک را بقدوم خویش مشرّف فرمود پاک شد هوا وآب
وزمین از قذارات معنویّه واسباب ومواد امراض عمومیّه وآسمان از تأثیرات منحوسه وبرداشته شد عذاب که
ببرداشتن اسباب اواست اگر از آن قسم باشد وخود آن اگر باسباب ظاهره نباشد چون مسخ وخسف
ودر کلام مجید اشاره باین مقام شده که **وما کان اللّه لیعذّبهم وانت فیهم** نیست خدای را که عذاب کند ایشانرا
وحال آنکه تو در میان ایشانی ودر اخبار متواتره است که اگر یکروز زمین بی امام باشد وحجّت در او نباشد خلق را
بخود فرو برد **و** در زیارات وارد شده که بسبب شما خداوند دور میکند سختی زمان را وبسبب شما زدوده
شد ذلّت ما از گردنهای ما وبسبب شما میرویاند زمین درختان خود را وبسبب شما بیرون میدهد درختان میوهای

خود را و بسبب شما نازل میکند آسمان باران خود را و روزی خود را و بسبب شما برطرف میشود بلاها و بر این نسق
فقرات بسیار است و در غزوهٔ اوطاس بانصار فرمود آیا شما بر کنارهٔ دوزخ نبودید پس نجات داد شما را
خداوند از آن بسبب من گفتند آری فرمود آیا دشمنان یکدیگر نبودید پس دلهای شما را بیکدیگر الفت داد بسبب
من گفتند آری امّا در اینهم پس هویداست که بر اعمال آن جناب از نماز و روزه و تضرّع و گریه و دعا و بیداری
شبها مانند آن سجدهای طویله و مناجات متّصله و نظایر آنها که اتمّ و اکمل و انفع از عبادات هر موجودی بود و دارا
بود آنچه را خدا تعالی در آنها میخواست و دوست میداشت مترتّب بود تمام فوائد و منافع و برکات و خیرات
که برای آن اعمال مقرّر شده حتّی در اخبار متعدّده است که اگر یک چشم گریانی در میان امّتی باشد خداوند بر آن امّت
رحم میکند بسبب آن گریه و برای هر یک بهتر و بیشتر از این رسیده و معلوم است که آن ثمرات را برای اعمال
مقبول امّت فرموده‌اند و فضل هر عمل جزئی آن حضرت بر فضل اعمال تمام امّت چون فضل خود آنجناب است بر ایشان
و اگر ضربت امیر المؤمنین علیه السّلام روز خندق بهتر شده از عبادت جنّ و انس البتّه اعمال آنحضرت بر همین نهج
باشد اگر برتر نباشد پس آنچه از شرور آسمانی و زمینی در همهٔ انواع و اصناف که بالاخره دامن گیر بنی آدم است و در حکمت
بالغه رفعش متعلّق بیکی از آن عبادات است البتّه بعمل آنجناب رفته چنانچه فرمودند اگر نبود اطفال شیرخوار و پیران
رکوع کذار و چرندگان بی آزار هر آئینه ریخته میشد بر شما عذاب و همچنین آنچه خیر و برکتی که آمدنش متعلّق بر آنها باشد که تمام
آن بسبب اعمال آن حضرت آمده خصوص دعاهای شب و روز که در نماز و سجده و سایر حالات تا حال احتضار
بلکه در حال خوابیدن در قبر مطهّر ترک نفرموده چه بلاها و شرورهای دنیوی و اخروی برای تمام امّت در بعضی و بعض از ا
برای باقی خواستند و باجابت رسید پس همه را در بعضی مراتب تطهیر و تزکیه نمود و ذکر شواهد آن از آثار بیرون رفتن است
از وضع کتاب و از این باب است تأثیر کردن حالات و صفات و افعال حمیدهٔ پسندیدهٔ آنجناب در دلهای آنانکه
مشاهده میکردند با تأمّل و بصیرت نه از روی عناد و غوایت پس ملتفت میشدند بقباحت صفات و کردار ناشایسته
و نیکی مقابل آنها پس خود را از آنها دور و پاک میکردند و باینها زینت میدادند و تأثیر این قسم تطهیر و تزکیه در بسیاری از
دلها بیش از تأثیر امر و نهی است در آنها و لهذا فرمودند بخوانید مردم را بسوی خداوند بکردارهای خود نه بزبانها و این راه
مستقیمی است برای دفع اخلاق رذیله و مجانبت افعال قبیحه و کسب خلاف آنها و آن نشو و نما با معاشرت تمام با
دارای تمام و جامع جمیع کمال آنها و منزّه از همهٔ مذموم ناپسند آن در مدّتی با التفات بحرکات و سکنات و اطوار
و حالات و صفات او بنظر دوستی و قصد کسب و تعلّم که البتّه بی کلفت گفت و شنید چنان تأثیر کند و چنین بصفا
شبیه او نماید که هر که او را ببیند گویا که آن را دیده و اگر خردمند باهوشی باشد که بدقایق حالات و کردار آن کامل از جمیع
جهات بر خورد و در تصدیق نبوّت و رسالتش محتاج بآوردن معجزه و خارق عادت یا بشارت و اخبار انبیاء
گذشته نباشد چنانچه در محلّش مبرهن شده که برای اهل دانش و بینش ثبوت از این راه در نهایت اتقان و احکام است

تزکیه کردن رسول اکرم صلّی الله علیه و آله امّت را بگفتار خویش

پس یکبار تطهیر فرموده دلهای بعضی را از شرک و کفر و نفاق و مزکّی فرموده و زینت داده بتوحید و اخلاص و ایمان
چنانچه دیگران را پاک نمود از سایر رذایل و زیور داد به باقی فضایل و فواضل بلکه اگر مصاحب دار انشود لا محاله دانا
شود و از مجاورت او نیک و بد را تمیز دهد و از ظلمت جهل بیرون آید و شاید در وقتی ملتفت شود و تأثیر کند و اگر
نگردد از نقل و حکایتش دیگران مزکّی و پاکیزه شوند و امّا سیّم که تزکیه کردن آنجناب باشد مردم را به درآوردن ایشان
از ظلمت جهل و شرک و کفر و ریاء و حسد و شک و نفاق و بغض و عداوت و بخل و کبر و غفلت و طمع و حرص
و رغبت و مزیّن نمودن بنور علم و ایمان و محبّت و یقین و صدق و الفت و سخاوت و فروتنی و مراقبت و استغنا
و زهد و قناعت بطریق تکلّم و بیان و گفتن و وا داشتن بزبان و ظاهر ساختن بدی و مضار آنها و منافع بیشمار
اینها بحکمت و موعظه و مجادله با برهان پس آن نتیجهٔ رسالت و غایت نبوّت بود که تمام مجهود خویش را در آن صرف
نمود و بهر کس هر وقت آنچه شایسته و سبب تزکیهٔ او بود مضایقه نفرمود و نزدیک را از داشتن آن معایب
چون فرمان می برد از خود میراند و دور را از گرفتن این مناقب چون اطاعت کرده بود بخود میخواند برای هر عملی از خوردن
و آشامیدن و راه رفتن و خوابیدن و گفتن و شنیدن و تنظیف و مصاحبه و سواری و مراوده و نشستن
و معامله و نظر کردن و متابعت و تفکّر و عطا و لباس و فراش و نظایر آنها آداب و شروط واجبه و مسنونه بیان فرموده
که مواظبت هر مرتبه از آن در مدّتی سبب است از برای درجه از درجات تزکیه و نباشد درجه از آن که معیّن نفرموده
باشد چگونگی رسیدن بآن را از مزاولت آن امور و در حجّة الوداع فرمود هیچ چیز نیست که شما را نزدیک کند به بهشت
و دور کند از دوزخ مگر آنکه شما را بآن فرمان دادم و هیچ چیز نیست که نزدیک کند شما را به دوزخ و دور کند از بهشت مگر
آنکه باز داشتم شما را از آن و مفسّران گفتند در تفسیر قول خداوند درباره پیغمبر صلّی الله علیه و آله و یزکّیهم یعنی امر
میکند شما را باخلاق و افعالی که بآن زکیّ و پارسا باشید و بعضی گفتند شما را جمع میکند و عدد شما را بسیار میکند بدعوت
و الفت دادن و اظهار معجزات کردن چنانکه میگویند زکی الزّرع در وقتیکه زرع نموّ کرد و بعضی گفتند گواهی میدهد بر
زکا و طهارت شما چون بتکالیف او بجای آورید و شما را زکی خواند یعنی در روز قیامت در موقف حساب شما را
تزکیه کند و شهادت دهد بر نیکی چنانچه گویند زید عمرو را تزکیه کرده در محضر حاکم شرع یعنی گواهی داد که او عادلست
و این در معنی درست امّا از سیاق آیه دور مگر آنکه مستند آن کلامی باشد صادر از اهل عصمت علیهم السّلام و نتیجه
تعمیم از تطهیر و تزکیه کردن آن حضرت بلحاظ نوع بشر و سایر موجودات است و امّا تطهیر و تزکیه و بردن فساد
و ادای برکت بالنّسبه باحاد اشخاص و اشیاء پس در حصر نیاید و کتب سیرهٔ نبویّه مملو از آن جناب نقل
پاره از آنها را مثل آنکه هیچ حیوان را سوار نمیشد مگر آنکه در آن سن میماند و پیر نمیشد و آب دهان مبارک در کوزه
یا چاهی یا چشمهٔ نمی انداخت مگر آنکه شیرین و خوشبوتر از مشک و اگر کم بود زیاد میشد یا را در آب شور میگذاشت
شیرین میشد و هر کوچه عبور میکرد بعد از دو روز از استشمام بوی عطر میفهمیدند که از آنجا گذشته و اگر دست

به پستان گوسفندی میگذاشت که شیر کم یا هیچ نداشت شیرش چنان زیاد میشد که صاحبش را غنی میکرد و حال درخت
خاردار ولی ثمر چنین بود ملک الکافی و امالی مرویست در خبری طولانی که در مواعظ خداوند است جناب
موسی علیه السّلام را بعد از وصیّت بحضرت رسول و بیان پارهٔ از صفاتش ای موسی او امّی است و بنده ایست
راست گفتار و کردار برکت داده شده برای او در هر چه دست بر آن گذاشته **مقام دوم** در کیفیت
تزکیه کردن صدقه صاحب خود را یعنی دوم که مقابل تطهیر است بر سالکان صراط مستقیم دین قویم پوشیده
نماند که هیچ رفیقی و یاوری و معینی و همسفری نزدیکتر و مهربانتر و پایدارتر و بهتر برای انسان قاصد سفر بسوی خداوند
تبارک و تعالی از طعام و شراب نیست اگر مراعات شود در آن آداب و شروطیکه در خود آنها و صفات و کمیت
و کیفیت و وقت و مقدار خوردن و نوشیدن آنها در شریعت احمدیه و قانون محمّدیه و منهاج علّویه صلوات الله
علیهما و آلهما مقرّر شده پارهٔ واجب و پارهٔ اگرچه مستحبّ امّا شرط است در رسیدن به بسیاری از مقاصد بزرگ
زیرا که از آن طعام و شراب بعد از طبخ و تصفیه متولّد شود خونیکه متولّد شود از صافی آن بخاریکه آنرا روح حیوانی
گویند و مرکب سواری انسانیت و تر و لطیفترین اشیاء باد و ساری در جمیع اعضاء و جوارح بتوسّط رگها و چون
رعایت شود در آنچه مقرّر شده نوری شود ساطع و ضیائی لامع که روشن شود با و تمامی اعضا و اجزاء از گوشت
و پوست و استخوان و غیرها و آنها را سبک و با نشاط کند در سیر بمقصد و برای نفس مرکبی پیدا شود رهوار و سبک
سیر و تندرو و مطیع و بی کلفت و بی شرارت و رام و قانع که هر وقت هر خدمتی باو یا یکی از جوارحش رجوع
نماید با تمام نشاط و خفّت و رغبت و چالاکی از عهده برآید و به روشنائی آن نور جز حقّ نه بیند و جز حقّ نخواهد شنود
و جز حق نگوید و باطل که در صورت حق درآید بر او مشتبه نشود و بقباحت و سوء عاقبت قبایح برخورد و از
ذکر حق مسرور شود و در سویداء قلبش جای گیرد و چون روح و جوارح و قوی طیّب و پاکیزه شد هم خلق و صفت
و کردار و گفتار پاکیزه و طیّب البتّه از آن آنها خواهد بود چنانچه خداوند میفرماید **الطّیّبات للطّیّبین** و اگر
دارا نشد غذا پاره از شروط لازمه خصوص حلّیت را هر چند جامع باشد همه آداب و سنن را که صاحبش را نیز حظّی با
وافر در علم و عمل جوارح آن بخار منکون از آن غذای ناشایسته بخاری شود تیره و تار و فرو گیرد تیرگی او دل و سایر اعضا
و اجزا را تا بان حدّ که اگر نور حقّ و شعاع دانش چون آفتاب باشد در وسط سما اگر بکوشش رسد بمقدار سر سوزنی از
قلب و آلاتش را روشن نکند بلکه بر ظلمت و تیرگیش بیفزاید چنانچه خداوند میفرماید **و لا یزید الظّالمین الّا خسارا**
و اگر بیند او را و نفرت گیرد و در نظرش مستهجن و قبیح آید عبادت را باری داند گران و بقدر قوّه گریزان باشد از آن
و چون بجای آرد لذّتی نبرد و خیری از او نبیند جسدی سازد بیجان و متحیر ملکه در دل ایراد کند در قرار دادن آن
از خواندن و شنیدن شعر فاسق الی ما شاء الله لذّت برد و نفسش در طرب آید که عشری از آن را در شنیدن
و خواندن کلام یزدان و ستایش نبرده و حال آنکه در وصف قرآن فرموده بهترین قصصا و نیکوترین صحیفه

و نظایر آن از اهل حق بالطبع متنفر و فراری چنانچه ملائکه از شنیدن صدایش هنگام دعا در تضرع و زاری آن همه خیر و برکت و این همه شر و نکبت از مصاحبت و رفاقت این رفیق روحانی یا دزد نهانی انسانیت و اگر کسی چندی در فکر خود افتد یا در مقام تجربه و فهمیدن صدق و کذب و صحت و سقم این مطلب برآید و طریق خالص نمودن آنچه را در جوف خویش فرستد از حرمت و شبهه و نجاست از دانای پرهیزکار بپرسد و عمل نماید به حس و عیان مشاهده خواهد کرد صدق این مدعی و بالاتر از آن را و محتاج نشود باوردن شاهد و دلیل از کتاب و سنت ولکن بیخبران غافل از این امر مهم اکه باید تمام قوه را در انجام او صرف نموده چاره از دیدن و شنیدن آنچه رسیده از اهل عصمت علیهم السلام در تصدیق آنچه گفتیم نباشد پس پارهٔ از آنها را ذکر کنیم آنگاه بر سر مقصود رویم از جناب صادق علیه السلام مرویست که کسی از پیغمبر سلمان گفت کدام عمل افضل است گفت ایمان بخداوند و نان حلال ق حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود کسیکه حلال بخورد می ایستد بر سرش ملکی که استغفار میکند برای او تا فارغ شود ق فرمود چون بیفتد از حرام در جوف بنده لعنت میکند او را هر ملکی که در آسمان و زمین است و مادامیکه آن لقمه در جوف او است نظر نمیکند خداوند بسوی او و کسیکه بخورد لقمهٔ از حرام پس بتحقیق که برگشته با غضبی از خداوند یعنی غضب خداوند بر او ثابت شد پس اگر توبه کرد خداوند توبه اش را قبول میکند و اگر مرد بی توبه پس آتش سزاوارتر است باو ق فرمود کسی که بخورد حلال چهل روز نورانی میکند خداوند دلش را ق فرمود کسی که بخورد از حلال دلش صفا پیدا میکند و رقیق میشود ق فرمود کسی که بخورد از حلال که بزحمت دست خود پیدا کرده باز میشود برای او درهای بهشت از هر دری که خواست از آنها داخل میشود ق بروایتی روز قیامت در عداد انبیا است و میگیرد ثواب انبیا را ق فرمود طلب حلال واجب است بر هر مرد مسلمان و زن مسلمان ق فرمود عبادت هفتاد جزو است و افضل آنها طلب حلال است ق فرمود از برای خداوند ملکی است که ندا میکند بر بیت المقدس هر شب که هر که حرام خورد قبول نمیکند از او نه مستحبی و نه واجبی را ق فرمود عبادت با خوردن حرام مثل بنا نهادن است بر روی ریگ ق فرمود هر کسی میخواهد دعایش مستجاب شود پس پاکیزه کند خوراک و پوشاک خود را ق فرمود بکسی که عرض کرد بآن جناب که دوست دارم دعایم مستجاب شود پاک کن یعنی از نجاست و حرمت خوراک خود را و در شکم خود داخل مکن حرام ق فرمود ترک یک لقمهٔ حرام محبوبتر است نزد من از دو هزار رکعت نماز مستحبی ق فرمود هر کس یک لقمه بخورد از حرام قبول نمیکند خداوند از او نماز چهل شب را ... یک لقمه سیر و یا یک گوشت را ق امیر المؤمنین علیه السلام فرمود زبان ظاهر میکند دل را یعنی بروز میدهد آنچه در او است ق بروایتی از دل میکشد و بیرون می آورد و قوام دل بغذا است پس نظر کن که بچه غذا میدهی دل خود را و جسد خود را اگر حلال نباشد قبول نمیکند خداوند تسبیح تو را و نه شکر تو را ق سید الشهدا علیه السلام در روز عاشورا چون خواهش نمود از آن قوم که ساکت شوند تا ایشان را موعظه کند و حجت را تمام نماید قبول نکردند که ساکت شوند پس بآنها فرمود وای بر شما چه ضرر بر شما

میرسد از اینکه گوش دهید بمن و بشنوید سخن مرا و جز این نیست که میخوانم شما را براه راست پس هر که مرا اطاعت
کرد از رستگاران است و هر که مرا فرمان نبرد از تباه شدگان است و همه شما سرپیچانید فرمان مرا گوش نمیدهید
سخنم را پس بتحقیق که پر شده شکم شما از حرام و مُهر کرده اند بر دلهای شما ق در عدة الداعی از بعضی ائمه علیهم السلام
روایت کرده که فرمود زنهار از فضول غذاها زیرا که او داغ قساوت بر قلب میگذارد و جوارح را کند میکند برای
طاعت و کر میکند دل را از شنیدن موعظه و ظاهر آنست که فضول غذا شامل باشد زیادی مقدار و لذت
و شبهه و حرمت را که در قوام حیات احتیاجی باستعمال آنها نباشد ق مسیح علیه السلام فرمود براستی میگویم
برای شما که خیک اگر سوراخ نباشد امید است که ظرف عسل شود و همچنین دلها مادامیکه سوراخ نکرده اند
خواهشهای او و چرکین نشده بطمع و قساوت که پیدا کرده بسبب نعمتها پس زود است که ظرف شود برای
حکمت ق فرمود نخورید تا گرسنه شوید و چون گرسنه شدید بخورید و سیر نشوید زیرا که اگر سیر شدید گردنهای شما کلفت
و پهلوهای شما چاق میشود و پروردگار خود را فراموش میکنید ق رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود کسی که
غذائیش کم باشد بدنش صحیح و دلش صفا یابد و کسی که غذائیش زیاد شد بدنش سقیم شود و دلش قساوت پیدا کند
ق جناب صادق علیه السلام فرمود ولی ما نیست کسی که بخورد مال مؤمنی را بحرام ق فرمود هیچ چیز نیست که ضرر
بیشتر باشد برای دل مؤمن از زیاد خوردن که او دو چیز آورد قساوت قلب و هیجان شهوت ق امیرالمؤمنین
علیه السلام فرمود زنهار از سیری زیرا که او سخت و درشت کننده است دل را و کسالت آورنده است
برای نماز و فاسد کننده است جسد را ق در حدیث قدسی است که دل سخت از من دور است ق
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود دورترین مردم از خداوند کسی است که قساوت قلب دارد ق حضرت
باقر علیه السلام فرمود گناهان همه شدیدند و سخت ترین آنها آنست که روئیده شود بر او گوشت و خون زیرا
که او یا مرحوم است یا معذب و داخل بهشت نمیشود مگر پاکیزه گویا مراد آن باشد که چنین شخصی که هر چند مرحوم
باشد باید در برزخ یا دوزخ آنقدر معذب شود که آن گوشت روئیده از حرام گداخته شود تا برای رفتن به
بهشت که در او جز پاکان و پاکیزگان نروند پاکیزه شود ق امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود ششم از شرایط توبه
آنکه بگدازی گوشتی را که روئیده شده از مال حرام به اندوه تا آنکه بچسبد پوست باستخوان و بیرون بیاید میان
آنها گوشتی تازه ق جناب موسی علیه السلام مردی را دید که تضرع میکرد بنهایت و دعا میکرد و دستها را
بلند کرده عجز و لابه مینمود پس وحی بآن جناب رسید که اگر چنین و چنان کند هر آئینه مستجاب نکنم دعای او را زیرا
که در شکمش حرام است و بر پشتش حرام است و در خانه اش حرام است ق رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود هر کس چهل روز گوشت بخورد قلبش سخت میشود ق امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود از اعظم شقاوت
سختی دل است ق فرمود خشکی چشم و سختی دل و حرص بر دنیا از علامت نفاق است ق جناب باقر علیه السلام

فرمود و نبیذ را عقوبتی نکردند بعد بیان سختی دل که جناب صادق علیه السّلام فرمود که خوردن خون سورت
آب تا اصفر است و دهن را بدبو میکند و خلق را بد میکند و سورث است حرص و سختی دل و کمی رأفت و رحم را
تا آنکه ایمن نمیشود از کشتن فرزند و پدر و مادر خود و از کشتن خویشاوند و رفیق خود و در خصوص بسیاری از
غذاها و میوه‌ها و حبوب خواص قلبی و آثار ایمانی رسیده مثل آنکه انار دل را نورانی کند و زنده نماید و وسوسهٔ
شیاطین را ببرد و انگور غم برد و خلق را نیکو کند و نفس را پاکیزه نماید و غضب را بنشاند و به دل را جمع کند
و سخاوت و شجاعت آرد و ذهن را صاف کند و پر کند از علم و حلم و از کید شیطان نگاه دارد و چهل روز حکمت
بر زبانش جاری کند و خلق را نیکو نماید و محبّت در دل برویاند و زیتون غضب را ببرد و خوردن آب کاسنی
توفیق نماز شب آرد و عدس رقّت دل آرد و هریسه چهل روز شوق عبادت آورد و سداب عقل را زیاد
کند و سرکه عقل را نورانی و زیاد و ذهن را محکم و دل را زنده کند و کدو حزن را ببرد و عقل را بیفزاید و خرما
شیطان را دور کند و مقابل اینها نیز در بسیاری از غذاها وارد شده که دل را بمیراند و حماقت و بلاهت آرد و غیرت
و حافظه را ببرد و قلب را سخت و شدید کند و ایمان را ببرد و عقل را زایل کند و نظایر آن که در مجلس مشروح
و مفصّل است و خداوند تبارک و تعالی منّت گذاشته بر بندگان که حلال کردم برای شما طیّبات را
و حرام نمودم بر شما خبائث را پس در میان غذاها قطع نظر از رسیدن فرمان الهی طیّبی باشد و خبیثی و آنچه را امر
بخوردن فرمودند یا منع کردند از آن بر پاکیزگی و خباثتش بیفزاید و هرچه از طیّب و خبیث متولّد شود البتّه طیّب
و خبیث باشد و نشود که از طیّب خبیث و از خبیث طیّب درآید پس اگر جز طیّب چیزی نخورد گوشت و پوست
و استخوان و خون و سایر رطوبات حتّی منی او بحسب ثمرهٔ خودش که سید وجود انسان است و از او نطفه
در رحم منعقد میشود و روح نباتی و حیوانیش که از نتایج او است و سایر قوی و حواس داخله و خارجه همه
طیّب شوند پس سبب شوند از برای طیب نفس چه جوارح و اعضا که خدّام و آلات ویند پاک و پاکیزه شده
و بسبب نور ساری در آنها روش جز بمجلس خود بچیزی میل نکنند و لذّت نبرند و برغبت بسوی او نروند پس زبان
گشاده نشود بطبع خود مگر بگفتار با فایده در دین و دنیا و گوش فرا داده نشود مگر بکلامی که خالی باشد از همه
مضارّ و ذائقه لذّت نبرد مگر از حلال طیّب و چشم را خوش نیاید مگر نظر بآنچه خدای را از آن خوش آید پس نفس را
چاره نباشد جز پیروی اتباع بلکه نور آنها کم کم بر او بتابد و در او سریان کند و طبیعی آنها طبیعی او شود و تمام میل
و خواهش او در مطلوب آنها شود و چنانچه از خوردن پارهٔ از غذاهای لذیذ و اقسام خمر و پارهٔ ادویه
و معاجین قوّهٔ شهویّه و غضبیّه قوّت گیرد و در نفس چنان میل و رغبت در رسیدن بانواع لذائذ و محرّمات
پیدا میشود که از دین و مال و ناموس دست برمیدارد و همچنین در نفرت و غضب بر مزاحم واقعی یا خیالی
و احتمالی مقاصد دنیوی خود همچنان از خوردن پاک پاکیزه بهمان میزان شوق و رغبت پیدا شود در تحصیل

خیر و کارهای خوب و کراهت و نفرت از مخالفت مطلوب پس این همان لذّت بردن از نماز و گریه و دعا و کرم و عطا که آن هم دار خوردن الوان غذا و جمع حطام دنیا و نخوت بر مساکین و فقرا و از آنچه گفتیم ظاهر شد که در آن ثمرات که درخت و گیاهش تربیت شوند از نجاسات بلکه بیشتر جزو ارضی آن از آنها است خواهد بود پارهٔ یا تمام صفات باطنیّه و ضررهای نفسانیّهٔ آن قذارات پس داخل شوند در سلسلهٔ آنچه محتاج باشند به تطهیر و تزکیه و نهار از معرفه شدن بکلام آنانکه گویند تمام آثار و خواص اشیاء تابع صورت است هر چیز بهر صورت که درآید خواص آن صورت برای او حاصل شود و خواص صورتیکه سابق داشت از او برود مثل آنکه غذا فضله شود و فضله خاک و خاک گیاه و گیاه گوشت و شیر در هر مرتبه دارای منافع و مضارّ او است از مرتبهٔ سابقه برای او چیزی همراه ندارد و همچنین با آنچه در ظاهر شرع رسیده از مطهّر بودن استحاله که اگر فضلهٔ آدمی خاک یا کرم و سگ نمک و بول جزء انسانی شود پاکست چه آنانکه حکمتشان الهی و کیفیّت خلقت و آثار تمام اشیاء را بمشاهده و عیان بینند نه پارهٔ از آن را گاهی بتجربه و گاهی بنقل این و آن در مقامات بسیار بتصریح و اشاره بیان فرمودند آنچه را دعوی کردیم مثل آنچه رسیده در حرمت حیوانات که نشو و نما کردند از فضلات و نجاسات که آنها را جلّاله میگویند بلکه نجاست عرق آنها و حرمت حیوانی که پرورش یافته از شیر خوک بلکه نسل آنها و حرمت حیوانی که وطی کرده آن را انسان ق حضرت رضا علیه السّلام بمحمّد بن سنان نوشت که خداوند حرام کرده درندگان از مرغ و وحوش را برای آنکه ایشان میخورند مردار و گوشت مردم و فضلهٔ انسان و چیزیکه شبیه آنها است ق عمر گفت پاکیزه ترین گوشتها گوشت مرغ خانگی است حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند چنین نیست او خوک مرغها است یعنی بجهة خوردن نجاسات ق رسول خدا صلّی الله علیه و آله مرغ خانگی را که میخواست میل کند چند روز او را می بستند آنگاه میل میکرد ق در تفسیر شیخ ابو الفتوح مرویست از جابر بن عبد الله انصاری که رسول خدا صلّی الله علیه و آله در غزاهٔ تبوک بر حجر گذشت اصحاب را گفت هیچکس در اینجا مشوید و از آب آن ده مخورید و بخیرید خوف آن را که مبادا شما را مثل آن رسد که ایشان را رسید ق امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود اگر قطرهٔ شراب در دریا افتد آنگاه خشک شود و در جای آن گیاه روییده از آن گوسفند بخورد از شیر آن نخورم ق جناب رضا علیه السّلام فرمود چنانچه در کتاب علل الشّرایع و عیون الاخبار روایت شده که خداوند حلال کرده گاو وحشی و غیر او را از اصناف آنچه خورده میشود از وحوش حلال زیرا که غذای ایشان نه مکروهست و نه حرام و نه یکدیگر را ضرر میرسانند و نه آدمی را اذیّت میکنند و نه بدهیئت و کریه المنظرند و مکروه شده گوشت استر و خر اهلی بجهة حاجت مردم به پشت آنها و بکار بردن آنها و ترس از تمام شدن بجهة کمی آنها نه آنکه سبب کراهت قذارتیست در خلقت آنها و نه قذارت غذای آنها است و همین خبر شریف کافیست در اثبات مدّعی و سریان قذارت و کثافت و کراهت یا حرمت اصل در آنچه از او پدید آید

آنجا نام شهری است یا وادی که قوم ثمود در آنجا منزل داشتند و آن در وادی القری است که میان مدینهٔ طیّبه است و شام و جناب صالح بر ایشان مبعوث شده بود
منه

هرچند بصورت دیگر درآید بلکه در این خبر اشاره شد باینکه خوردن گوشت درنده صورث صفت درندگی
و محبت اذیت کردن خلق آورد و نیز در آن خبر است که خداوند خوک را حرام کرد بجهة بدخلقی او که قرار
داده او را موعظه برای خلق و عبرت و سبب ترسیدن و دلیل برآنچه مسخ شده بر هیئت او و بجهة آنکه غذای
او پلیدترین پلیدها است بلکه فرمودند جایز است پوشیدن سنجاب در حال نماز زیراکه او حیوانیست که
گوشت نمیخورد بلکه مجاورت و ملاقات پلید و مضرّ بدین یا عقل و نفس سبب کسب قذارت و ضرر شود
چنانچه نهی رسیده از خوردن در سفال مصری و حضرت رضا علیه السّلام فرمود نخورید در سفال مصر
و نشوئید سر خود را بگل او زیراکه او مورث ذلّت است و غیرت را میبرد و رسول خدا صلّی الله علیه
و آله نیز چنین فرمود بانیادتی که او دیوثی می آورد و در خصائص آب فرات وارد شده که اگر گناهکاران در او
غسل نمیکردند شفا بود از هر دردی و قریب بآن درباب تربت مطهّره وارد شده بلکه با فتادن نظر و دیدن
چشم گاهی اثری پیدا شده پس چگونه انکار تأثیر کردن چیزی است که عمدهٔ قوام چیز دیگر است در آن و پیدا
شدن خاصیّت آن و در این باکه در بسیاری از موارد محسوس و مشاهد و ارباب سحر را اعمال بسیار است
مترتّب بر آن که تخم گیاهی یا ریشهٔ آن را به بعضی چیزها آلوده یا تربیت کرده یا در ظرف خصوصی گذاشته و آثار
عجیبه و بسیاری از خواص آنچیز در او ببینید و خلاصه آنچه گفتیم و میتوان گفت چند چیز است اوّل آنکه غذای
حرام دل و سایر اعضا را خبیث کند و صفات مذمومه آرد خصوص قساوت قلب که چون حبّ دنیا
و شرب خمر امّ الخبائث و مورث سائر اخلاق رذیله است چه با سختی دل هرگز از آیات الهی و کلام مجید
و بمواعظ اهل عصمت علیهم السّلام و مواعظ صلحا منتفع نشود و بهره نبرد و سختی در او اثر نکند و باینحال حسنی در صفات
ممدوحه نه بیند چه رسد باینکه دارا شود پس ناچار باضداد آنها متّصف شود و گذشت که صاحب قلب قاسی
دورترین مردم است از خداوند و بنده بهیچ عقوبتی مبتلا نشده بدتر از آن و حضرت سجّاد علیه السّلام فرمود
از معاصی که باعث حبس شدن باران آسمانست جور حکّامست و قساوت قلب و حضرت صادق
علیه السّلام فرمود دعا با قساوت قلب مستجاب نمیشود و جناب عیسی علیه السّلام فرمود مرضی نیست قلب
بمرضی سخت تر از قساوت و چون دل که سلطان است مریض شد همه عساکر و جوارح مریض شوند و در
خصال از رسول خدا صلّی الله علیه و آله مرویست که فرمود در انسان مضغه ایست یعنی دل هرگاه او
سالم و صحیح شد سالم میشود بسبب او سایر جسد و هرگاه ناخوش شد ناخوش میشود بسبب او سایر
جسد و فرمود اگر پاکیزه شد دل پاکیزه میشود جسد او و اگر خبیث شد دل خبیث شود جسد و حضرت کاظم
علیه السّلام فرمود لازم ترین علما برای تو علمی است که دلالت کند ترا بر صلاح قلب تو و ظاهر کند برای تو
فساد او را و دوم آنکه غذای حرام خبیث چون باشد اطعمهٔ خورده شود گوشت و پوست و استخوان از او

در تأثیر غذای حرام در قلب انسانی و ترغیب بر تحصیل غذای حلال

روشیده شود و تربیت یابد دل را پاکیزه و نورانی کند و صفا دهد و اعضاء و جوارح را پاکیزه و روشن و با نشاط
روحانی دهد چون چنین شد آنچه طیّب است از صفات و کلام و استماع و حرکات و حالات و خوردن
و غیر آن او را طالب باشند و او نیز جز طیّب چیزی نخواهد و بآن فرمان دهد و جویا باشد و بغیر آنچه بر نور او
و صفائش بیفزاید میل نکند و اگر لقمهٔ پلیدی ندانسته در جوفش داخل شود و چون بالطّبع سبب است برای کاستن
آن نور فوراً ملتفت شود و اگر تواند دفع و الّا تدارک کند و از آن و امثالش که دارای چنین ضرر ند کناره کند
و نفرت گیرد و پس از بیشتر لذائذ و مشتهیّات و الوان اطعمه و انواع اشربه از دل معرض و بی تکلّف دست کشد
و دارای زهد حقیقی شود که نفرت و اعراض قلبی است از اغراض دنیا پس درک کند حلاوت ایمان را چنانچه حضرت
صادق علیه السّلام فرمود واللّه نخواهید چشید شیرینی ایمان را تا آنکه زاهد شوید در دنیا و اگر چشید هرگز چیزی براو
اختیار نکند و چون باینمقام رسید باقی خصال نیکو را دریابد چه در محلّ خود مقرّر شده که اگر آدمی بکمال یک خصلت
نیکو برسد و آن را باتمام با شروط از راه علم و عمل بدست آرد و در قلبش راسخ شود سبب خواهد شد از برای تحصیل
کشاندن و آوردن باقی صفات حمیده بی زحمت و مشقّت و از این بیان ظاهر شد سبب افضلیّت
غذای حلال بعد از ایمان از جمیع اعمال چه با حرمت او خورنده اش را از صفات قلبیّه محروم و در اعمال جوارح
کسل و بی نشاط کند و آن را که بجا آرد بی ثمر چنانچه در اخبار بسیار در تفسیر آیهٔ شریفه **وَقَدِمْنَا اِلٰى مَا عَمِلُوا
مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا** که حاصلش آنچه عملی که کردند همه را هیچ و نابود کردیم رسیده که این اشخاص
که با ایشان خداوند چنین کند کسانیند که نماز کنند و روزه گیرند و پاره از شب را برای عبادت برخیزند ولکن
اگر چیزی از حرام برایشان عرض شود بشتابند بسوی او **و** امّا حلال او پس دانستی که کلید همه خیرات دنیا
و آخرت و سبب راحت دو سرا است **قطب** راوندی در لبّ لباب روایت کرده که چون آیهٔ نجوی
نازل شد و امر فرمود خداوند صحابه را که هرگاه خواهند با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله راز گویند صدقه
دهند علی علیه السّلام یکدینار داشت به ده درهم فروخت و به مساکین داد و ده مسئله از آن حضرت
پرسید اوّل گفت یا رسول اللّه چگونه بخوانم خدا را فرمود با راستی و وفا یعنی عمل کردن بآنچه متعهّد شده برای
خداوند دوّم گفت چه بخواهم از خداوند فرمود عافیت سیّم گفت چکنم برای نجات خود فرمود حلال بخور و راست
بگو چهارم گفت نور چیست فرمود قرآن پنجم گفت فساد چیست فرمود ظهور کفر و بدعت و فجور ششم
گفت بر من چیست فرمود امر خدا و رسولش هفتم گفت حیله در چیست فرمود ترک حیله هشتم گفت حقّ
چیست فرمود اسلام و قرآن و خلافت نهم گفت وفا چیست فرمود شهادة ان لا اله الّا اللّه دهم گفت
راحت چیست فرمود بهشت چون حدیث با فائده و کمیاب بود تمام آن را نقل کردم **و** در محاسن
برقی مرویست از ابی بصیر که شخصی خدمت جناب باقر علیه السّلام عرض کرد که عمل من ضعیف است و نماز

من کم و روزهٔ من کم است ولکن امید دارم که نخورم مگر حلال و نکاح نکنم مگر حلال پس حضرت فرمود کدام
جهاد افضل است از عفت شکم و فرج ق جناب صادق علیه السّلام فرمود واگذار طلب روزی را از
حلالش زیرا که او معین تو است بر دین تو ق رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود ببینید چیزی که برای خود
مهیّا میکنم این کسبهای حرام است ق فرمود کسی که شب را بسر آرد با زحمتی که در طلب حلال کشیده آمرزیده
ق فرمود خداوند طیّب است قبول نمیکند مگر طیّب را و بدرستیکه خداوند امر کرده مؤمنان را بآنچه امر کرده
پیغمبران مرسلین را فرمود یا ایّها الرّسل کلوا من الطّیّبات ای پیغمبران بخورید از طیّبات و فرمود یا ایّها
الّذین آمنوا کلوا من طیّبات ما رزقناکم ای کسانیکه ایمان آورده اید بخورید از طیّبات آنچه بشما روزی
کردیم آنگاه فرمود مردی که سفرهای دراز کند و ژولیده و گرد آلود شود و دست بر آسمان دارد و یا ربّ یا ربّ
گویان باشد و طعام و شرابش و لباس او از حرام باشد چگونه اجابت کنند دعای او را خداوند تبارک و تعالی
ق فرمود خداتعالی پاکست پاک را دوست دارد و کریمست کریم را دوست دارد و جواد است جواد را
دوست دارد و پیرامن خود را پاکیزه دارید و چنان مکنید که جهودان میکنند که پلیدی که ایشان را باشد
پیرامن سرای خود میافکنند پس از آنکه در سرای جمع کرده باشند سیّم آنکه مراد از حلال در این مقام نه همان
چیزیست که آدمی را بر خوردن آن عقاب نکنند و مؤاخذه بلکه عتاب هم نفرمایند بلکه چیزیست که متعلّق
نشده باو حقّی از خالق جلّ و علا و حقوقی از احدی از مخلوقین از اصل یا اگر شده تمام آن را ادا کرده چه حقّ
واجبی چه مستحبّی زیرا که خوردن چیزی حلال نه برای سدّ رمق با گرسنه بودن همسایه اگرچه عقاب نیارد
امّا دل را اگر قساوت نیاورد نورانی نیز نکند و صفا نبخشد پس در غذا باید چند چیز رعایت شود تا حلال محبوب
خداوند شود دربارهٔ خورنده و فی الحقیقه چنان شود که مأمور باشد الآن بخوردن این غذای مخصوص اوّل
آنکه بالذّات حلال باشد چون گوسفند نه حرام چون گوشت خوک و مسکرات ق دوم آنکه متنجّس حرام نباشد
سیّم آنکه مضر نباشد بالذّات چون زهر کشنده یا در خصوص مزاج خورنده هرچند در غیر آن مزاج مضر نباشد
چهارم آنکه پاک باشد و اقسام دزدی پاک مثل آنچه را دانسته نجاستش که در استعمالش عقابی نباشد لکن
اگر نجس باشد و نداند تا غیر خود در خواص یکسان باشد پنجم آنکه اختیار کند آنچه را که محبوب انبیاء و اولیاء
علیهم السّلام بوده و عقل و حفظ بدن و نورانیّت او بیفزاید و شیطان را از او دور کند و بخداوند نزدیک
نماید چنانچه بعضی از آنها اشاره شد ششم آنکه لحاظ کند آن که اگر حقّی واجب باشد و مستحب در آن باشد
ادا کند [illegible] و اقسام حقوق [illegible] و راستی در
[illegible] حلال و اگر [illegible]
[illegible] چیزی نماند و مغرور نشود که بجنایت

وسرقت وجور او را متصرف نیست یا در نزد او و دارای شروط زکوة و خمس نشد چه بیشتر اهل تجارت
خمس منافع نمیدهند و بیشتر اهل زراعت زکوة ولین دو حق به عین مال تعلّق دارد که اگر صاحبش نداد بدست
هر کس افتاد باید آن دو حق را از آن مال بیرون کند پس بیشتر ماکولات و ملبوسات خالی از یکی از این دو حق نباشد
وانچه از معدن آرند از نمک و امثال آن اصلا رسم دادن خمس از آنها نشده واما مظالم وحق الناس پس بر هر
ذی شعور پوشیده نیست که با این جورها و ستمها و مالهای ناحق که از مردم گرفته میشود و انگاه با عین آنها داد وستد
وخرید و فروش و عطا و بخشش میشود کجا مالی سالم از آن پیدا میشود و بسیار کسانند که میمیرند و الاف از حق مردم
بر ذمّهٔ ایشانست وچون صاحبش معیّن نیست تمام ترکه باید تصدّق شود بر فقراء و ورثه دل از دنیاری نمیکنند
و با مردم محشورند و بظاهر از اهل جور نیستند و با همه آن مال حرام با خلق معامله میکنند و شرح این ضرر الی انقطاع
واما سایر حقوق پس در کتاب شریف عدّة الداعی مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود
موسی ای عیسی همه مال از آن خدایتعالی است که امانت سپرده نزد خلق خود و امر فرموده ایشان را که بخورند از آن
بمیانه روی و بیاشامند از آن بمیانه روی و بپوشند از آن بمیانه روی و نکاح کنند از آن بمیانه روی و سوار شوند
از آن بمیانه روی و مابقی را بذل کنند بر فقراء مؤمنین پس هر که از این تعدّی کرد آنچه بخورد از آن حرامست وآنچه
بنوشد از آن حرامست و آنچه بپوشد از آن حرامست و آنچه نکاح کند از آن حرامست و از امام زین العابدین
علیه السلام فرمود سخت دلی بر فقراء و مساکین باران آسمان را حبس میکند و در اخبار حقوق مؤمنین بر
یکدیگر در مال وغیره وحق فقراء بر اغنیاء که پارهٔ از آنها بعد از این اشاره خواهد شد انشاء الله تعالی القدر تاکید
وتشدید شده که اگر جرئت نکند کسی که گوید واجب است لامحاله از آن قسم مستحبّ خواهد بود که در ترکش ضررهای
بسیار خواهد بود بلکه در خبر معلّی که بچندین سند روایت شده و خواهد آمد جناب صادق علیه السلام فرمود مؤمن را
بر مؤمن هفت حق واجب است و نیست از آنها حقی مگر آنکه بر او واجب است اگر ضایع کرد او را بیرون رفت
از دوستی خدا و طاعت او و او را در آن حظّی نباشد تا آنکه فرمود یکی آنکه اعانت کنی او را به تن و مال و زبان و دست
و پای خود و در روایت نبوی که سی حق در آنجا است فرمود از عهدهٔ آنها بیرون نیاید مگر با دا آنها یا بعفو و در
آخر خبر است که یکی از شما از حق برادر خود وامیگذارد چیزی پس از او مطالبه میکند در قیامت پس حکم میشود برای
او بر آن شخص و از جناب صادق علیه السلام فرمود عبادت کرده نشده خداوند بچیزی بهتر از ادای حق مؤمن
و غیر آن از اخبار که در باب آینده در شرط ششم ذکر میشود و عجب نباشد که صفیّ الله آدم و اوّل برگزیده رسول
خداوند عالم بجهة یک ترک اولی از آن همه نعیم بهشتی محرومش کنند و بچنین سرای ظلمانی فرستند مالداران که سر از
این همه فرمان الهی پیچیده و در امانت خدائی خیانت کرده از پارهٔ مقامات عالیه و صفات نفسانیه محروم نباشند تا
هر چند در اینجا معتدّ به شود از برای افتادن در وادی خسران و افتادن آتش در خرمن ایمان و بالجمله با رعایت

این شروط حلال مطلوب بدست آید و در باقی آداب اکل و شرب که در محل خود مذکور است اگر بی اقتصب ساخته
شود چندان ضرری نرسد اگرچه با بزرگی مقصد و احتیاج با عانت ملائکه و دور شدن شیاطین کی بی رعایت بسیاری
از آنها نشود بقدر میسور بایست رعایت نمود از آنها چهارم آنکه حلال پاکیزه چنین که در هیکل انسانی آن کند که
اکسیر احمر در جسد فلزات چون گوگرد سرخ کیمیا و مانند مؤمن کامل عزیز و بی اسم و نشان هرچه آدمی زحمت
کشد و بخیال خود حلال بدست آرد چون نیک تامل کنی از چند جهت خراب و شبهه ناک لقمه نانی که از تخم حلال
در زمین مباح به آب و آلات مباح بدست ماذون از جانب خداوند زراعت شده و بعد از ادای حق
الهی با همین شروط پخته و نحو حلال بدست رسد و در دهان داخل شود تحصیلش در نهایت صعوبت شیخ صدوق
از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود می آید بر مردم زمانیکه نیست چیزی در او کمیاب تر از برادر
انیسی یا کسب درهمی حلال ق شیخ طوسی ره از مردی جعفی روایت کرده که در خدمت آنجناب بود پس شنید که
مردی میگوید بارخدایا سئوال میکنم از تو رزق طیب پس حضرت با و فرمود هیهات این قوت پیغمبرانست
ولکن سئوال کن رزقی را که خداوند تورا عذاب نکند بر آن روز قیامت هیهات بدرستیکه خداوند میفرماید
یا ایها الرسل کلوا من الطیبات واعملوا صالحا و گویا آن شخص دعا کننده قابلیت رسیدن باین
نعمت بزرگ را نداشت یا در آنکه در صدد تحصیل این قسم روزی افتادن سبب بهم خوردن نظام کلی عالم
چه ماکول غالباً منحصر در ماهی و بعضی اقسام گیاه و رشته منحصر خواهد شد و اگر هر کسی خواست اینها یا قیمت اینها
سر کند رشته نظام بالمره از هم گسسته شود و الا شود که مقصود اختصاص طیب باشد با نبیا چه مؤمن
کامل بخورد مگر از خوان ایشان و نه نشیند مگر بر سر سفره ایشان شیخ صدوق در صفات الشیعه از [illegible]
روایت کرده که کسی از آنجناب پرسید که چه شده که گاهی مؤمن از همه بخیل تر میشود فرمود زیرا که او کسب میکند
روزی را از ممر حلال و راه طلب کردن حلال کم است پس دوست ندارد که جدا شود از او بسبب شبهه چون
دانسته که تحصیل آن دشوار است و اگر نفسش از او کند [illegible] در محل مناسب صرف کند ق [illegible] کافی از
آنجناب روایت شده که فرمود مؤمن در دنیا مخور بمنزله مضطر ق بروایت صدوق از آن جناب
خوراک مؤمن خوراک ناخوشها است یعنی در کمی [illegible] چه با قلت حلال واقعی ناچار شود بخوردن ظاهری
آن و با احتمال حرمت که اگر باشد ضررش از زهر بیشتر بود طبعاً [illegible] و در خوردن در کمی و زیادتی و بدی و خوبی
اقتصار کند بر سد رمق ق [illegible] کافی مروی است که احمد بن محمد بن [illegible] گفتم بجناب رضا علیه السلام
که بخواه از خداوند که مرا روزی دهد از حلال فرمود آیا میدانی چیست حلال گفتم آنچه [illegible] کسب
طیب پس فرمود که علی بن الحسین علیه السلام [illegible] برگزید [illegible] فرمود بگو سئوال میکنم از
تو روزی فراخ [illegible] ق مستدرک [illegible] روایت کرده که گفت عرض

بسلام و خدمت

کردم خدمت ابی الحسن هادی علیه السّلام که ما روایت کردیم از پدران تو که می آید بر مردم زمانیکه نیست چیزی کمیاب‌تر
در او از برادر دینی انیس یا کسب درهمی از حلال پس فرمود ای ابا محمّد بدرستیکه کمیاب موجود است ولکن تو در زمانی هستی
که نیستی چیزی مشکلتر از درهم حلال و برادری در راه خدا تعالی پس بدرستیکه بعد از نقل خبر فرمود هرگاه حلال دشوار یا
متعذّر بود در آن زمان و حال آنکه عهدش به ابتداء ایمان و اسلام نزدیک بود پس چگونه میشود حال حلال و حرام و طعام
با اختلاف امور حلال و حرام و چون دیدم کار باینجا رسیده چنین دیدم که احتیاط کردن در پیدا کردن حلال به بیرون
کردن خمس و حقوق واجبه از هرچه دارم اقربست به نجات و سلامتی در حیات و بعد از مردن و غرض بدرستیکه بیرون
کردن خمس مالست از هرچه بدست آید و احتمال حرمت در تمام یا بعض آن برود و در اخبار متعدّده رسیده که در
حلال مخلوط بحرام که نه صاحبش را شناسد و نه قدر حرام را داند خداوند لطف فرموده و راضی شده بدادن خمس آن
و پس از دادن مال حلال و پاکیزه شود و باحتمال تعلّق زکوة عشر آن را نیز میداد و لکن از طریقه آن مرحوم معلوم میشود
که مرادش از حقوق واجبه تمام حقوق اخوان و فقراست چنانچه در کتاب کشف المحجّة تصریح فرموده که همیشه از محصول زراعت
نه عشر را بفقرا میداد و یکعشر را برای خود نگاه میداشت و این سیره حقیقت معنی عمل کردن است به آیهٔ شریفه
که در صدد بیان اوئیم که وفی کلّ شیء بها چه با دانستن و دیدن فوائد گذشته از حلال و اینکه خوردن آن سبب شود
برای رفتن قذارات و زینت گرفتن نفس بصفات حمیده و ترقّی و قوّت گرفتن آنچه داشت از آنها و ظهور یافتن
بر آن مگر گاهی با هزار زحمت بر اندکی از آن که مقاومت نکند با آنچه خورده و خواهد خورد از حرام آنگاه واقف شدن
بر این بشارت الهیّه و نعمت سنیّه که قدرش را جز خداوند کسی نداند و از عهدهٔ شکرش تمام آدمیان و غیر ایشان برنیایند
که بدادن صدقه تمامی چرک و کثافات و قذارات و حرمت و نجاسات ظاهری و باطنی مال مانده برود و چون
طلای احمر پاک و پاکیزه و خالص شود و با بدن همان کند که حلال اصلی که دست کثیفی باو نرسیده بود میکرد و همیشه از این
کار متمکّن و بر ساختن چنین اکسیر روحانی و تریاق کبیر آسمانی توانا البتّه با نهایت شوق و میل آنچه تواند بدهد هرچه
بیشتر دهد تأثیر باقی مانده بیشتر و برکتش زیادتر شود و هر نفع و لذّت و اثری که در آنها خیال داشت در آنچه باقی مانده
خواهد دید سیری را که در دو نان مثلا میداشت و بآن عادت داشت در یک ملکه در نیمهٔ نانی مشاهده خواهد
نمود و لذّت و قوّتی که در الوان اطعمه طلب میکرد بهتر و بیشتر از آن را در یکرنگی پیدا خواهد فرمود و اگر خواسته
همه احتمالات آن غذا یا مال عمل کند خمس آن را بدهد آنگاه عشر آنگاه تمام آن را بسیّدی فقیر رفیق با همّت دهد
که براستی و رضا دوباره باو برگرداند آنگاه همین کار را با فقیر غیر سیّد کند آنگاه به حقوق مستحبّه بپردازد به تفصیل و
شرح و طریقه که بیاید با التفات بمراتب آنها در مقام تقدیم و ترجیح چه حقوق متفاوتند در بزرگی و کوچکی و دینی
و دنیوی و برای هریک درجات بسیار باشد و حقّ نیز گاه اصلی باشد بقرار داد اوّل الهی که در آن ملاحظه سببی
خیری ظاهر گاه از آنها باو نشده و نباید کرد و هرچند خیر بسیار رسیده چون حقّ رحم و همسایه و یتیم و فقیر و رحم دور شود

ونزدیک وگاهی حقّ از روی احسانی پیدا شود که از آن شخص باو رسیده وآن نیز صاحب مراتب باشد چه کسی
که جان انسانی را بخر داللّه حقّش بزرگتر باشد از آنکه مالی باو داده یا مالش را حفظ نموده واین حقوق گاهی جمع شود
بسیاری از او در یکی چون رحم همسایه فقیر عاجز متّلم دین رفیق در سفر وحضر که راه روزیش از جاهای دیگر مسدود
ودیگران باعتماد براو وگمان بی نیازی در آن مصاحب چیزی باو ندهند پس دارای سه حقّ مثلاً از دو وآن از
یک مقدّم باشد وشرح محلّ انفاق وصدقه درباب دهم بیاید وچون طالب تزکیه چنین رفتار کند شاید مثال
فرمان امیرالمؤمنین علیه السّلام که بوالی بصره عثمان بن حنیف نوشته کرده باشد چه از مطالبی که در آن فرمان
همایون درج شده این است که نظر وتأمّل کن در آنچه میخوری از این خوردنیها پس هرچه را که علمش بر تو مشتبه شد
یعنی ندانستی که حلال است یا حرام پس بینداز آن را وهرچه را که یقین کردی به پاکیزگی راههایش یعنی از هر راه که
تحصیل شده وهر راه که باید صرف شود پاکیزه واز معایب مبرّا است پس تناول کن از آن واز تمام آنچه
گفتیم منکشف شد که هرکه تقوای او در مقام تحصیل حلال بنحوی که ذکر شد واهتمام در نخوردن جز از آن بیشتر باشد
در مقامات دیگر با نفع ومحکم وبا دوام وثمر خواهد بود والّا همانست که فرمودند آنچه کنی بناییست بر روی ریگ
واگر براستی در این مقام درآید وسیر نماید خداوند اعانت خواهد کرد ورزقش را بشروط مذکوره باو خواهد رسانید چه
بسیار از علماء صالحین که باین وادی درآمدند وبر خود تنگ گرفتند خداوند حسب الوعده که و من یتّق اللّه
یجعل اللّه له مخرجاً بمقدار حاجت از ممرّ مرضیّ بایشان رساند وچون دیگران خوردند وپوشیدند واز
گرسنگی نمردند سیّد جلیل وعالم نبیل سیّد خلف بن سیّد عبدالمطّلب موسوی مشعشعی که از اعیان علماء
حویزه ومعاصر شیخ بهائی وصاحب تصانیف رائقه بود وبسیار زاهد ومرتاض ودر لباس وخوراک پیرو
سیره وطریقه جدّ مطهّر خود را وعبادت او ضرب المثل بود در کتاب مظهر الغرائب که شرح دعای عرفه
جناب سیّد الشهداء علیه السّلام است میفرماید وقتی کسی را که براو اعتماد داشتم به رامهرمز فرستادم تا بخواهی
که برای من طعامی بخرد بقیمت هزار درهم واورا وصیّت کردم که از ارباب دیوان نخرد بجهة شبهه که در مال
ایشانست چون چند روز گذشت در خواب دیدم که گویا آن مرد وارد شده وازاو پرسیدم از خرید طعام
گفت خریدم گفتم از ارباب دیوان چیزی نخریده باشی گفت درد ومن کار بر من مشتبه شده که نداستم
با آن طعام مخلوط شده واز حال خودش پرسیدم گفت در دشتکی مرا آزار داد وداغ کردم چون صبح شد آمد
آمد از صورت حال پرسیدم پس خبر داد مرا بهمان نحو که در خواب دیدم از جهة طعام ودر دوق وقتی در
نواحی فارس بودم واملاکی داشتم با والدم در حویزه بود پس در خواب دیدم که گویا آن مرد آمده وبا او
دو هزار درهم بود واز والدکه برسم صله برای من فرستاده پس باو گفتم مپرسم که این از اعمال دیوان باشد
گفت از آن بابت نیست پس اورا بخدا قسم دادم ساکت شد پس دوباره اورا قسم دادم گفت

حال که مرا قسم میدهی این از اعمال دیوانست امّا مرا سپرده اند که تو را خبر دهم و آن را صرف کنم در حاجتهای خارجیّه
تو گفتم آن را بر گردان بسوی او و چون بیدار شدم آن شخص وارد شد و با او بود آن دراهم بهمان عدد که در خواب
دیدم پس از او پرسیدم گفت بهمان نحو که در خواب جواب داده بود تا آنکه الحاح کردم و قسم دادم او را پس
اعتراف کرد بآن گفتم الله اکبر بدرستیکه خداوند نگاه میدارد مارا از این مالها پس آن را بر گردانیدم فی الحال
پس خداوند بفضل و کرم خود عوض آن را پس از زمانی اندک بیست هزار درهم بمن داد و این از فضل خداوند
بر من و بر مردم مؤلف گوید که شیخ عیّاشی در تفسیر خود از جناب باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود
هیچ نفسی نیست مگر آنکه خداوند مقرّر کرده برای او رزق حلالی که برسد باو در عافیت و از راه دیگر حرامی برا و عرضه
میدارند پس اگر از آن حرام چیزی برداشت تقاص میکند آن مقدار را از آن حلال که برای او مقرّر کرده بود
و در نزد خداوند است سوای آن حلال و حرام فضلی بزرگ فیض از رسول خدا صلّی الله علیه و آله روایت
کرده که فرمود بدرستیکه آفرید خداوند خلایق را و قسمت نمود روزیهای ایشان را از حلال و بر ایشان عرضه
داشت حرام را پس هر که دربد پردهٔ آن حرام را یعنی بآن آلوده شد کم میشود برای او از آن حلال بقدر آنچه
از پردهٔ آن حرام دریده و از او حساب آن را خواهند کشید ف د ر کافی مرویست از جناب باقرعم که رسول
خدا صلّی الله علیه و آله در حجّة الوداع فرمود آگاه باشید بدرستیکه روح الامین دمید در دل من که نخواهد مرد تنی مگر آنکه
باخر رساند روزی خود پس از خدای پرهیز کنید و به نیکوئی یا باختصار طلب کنید و وادار د شما را دیر آمدن چیزی
از روزی اینکه طلب نمائید آن را بچیزی از معصیت خداوند پس بدرستیکه خداوند قسمت فرموده روزیها را میان
خلق خود بحلال و تقسیم نفرموده بحرام پس هر کس به پرهیزد و صبر نماید روزی او از حلال بسوی او خواهد آمد و هر کس
بدرد حجاب پردهٔ خداوند عزّ و جلّ را و بردارد آن را از غیر راه حلالش کم میکنند آن را از رزق حلالش و حساب
آن را از او خواهند کشید ف م د آیات بسیار اشاره باین مقام شده چنانچه میفرماید ولو انّ اهل القری
آمنوا واتّقوا لفتحنا علیهم برکات من السّماء والارض اگر اهل شهرها ایمان آورند و از معاصی به
پرهیزند هر آئینه من درهای خیر و برکت بر ایشان بگشایم ق میفرماید ولو انّهم اقاموا التّوریة والانجیل
وما انزل الیهم من ربّهم لاکلوا من فوقهم ومن تحت ارجلهم اگر یهودان و ترسایان برپا
دارند احکام توریة وانجیل را و بقرآن ایمان آرند و احکام او بردست گیرند و بهر مشکلی باو رجوع کنند هر آئینه
بخورند از بالای ایشان و از زیر پای ایشان مفسّران گفته اند که این دو جهة کنایه باشد و معنی آنکه از جمیع شش جهة بایشان
روزی رسد چنانچه در جای دیگر میفرماید یأتیها رزقها رغدا من کلّ مکان ق میفرماید وان لو استقاموا
علی الطّریقة لاسقیناهم ماء غدقا اگر مردم بر راه راست مستقیم شوند هر آئینه بنوشانیم ایشان را آب
بسیار و آن کنایه از نیکی عیش و فراوانی معاش و وسعت روزی ایشان باشد چه آب اصل همه برکات است

و میفرماید و من یتّق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب هر کس از خداتعالی بپرهیزد
او را از هر تنگی برهاند و روزی دهد او را از آن راه که گمان نبرد و این تنگی گاهی از شبهات و وساوس باشد در عقاید
و اصول ایمان و گاهی از میسور نبودن آنچه باو است قوام بدن انسانی و آیه هر دو قسم را شامل و مخرج و رزق
هر یکی بحسب حال او است و در مجمع البیان مرویست از جناب صادق علیه السّلام که فرمود روزی
من حیث لا یحتسب آنست که برکت دهد خدا در آنچه باو داده و در فقیه مرویست از علی علیه السّلام که فرمود
کسی که خداوند او را ارزاقی که گامی بپای خود بسوی او دراز نکرده و زبان را برای او نگشاده و جامه بجهت او بر خود
نپوشیده و خود را برای او عرضه [illegible] از آنها نیست که خداوند او را در قرآن ذکر فرموده که و من یتّق الله الآیة و در
قصص امم سالفه که عزلت از مردم و سیاحت بر ایشان روا بود خصوص در بنی اسرائیل حکایات بسیار
نقل شده از عبّاد و رهبانان که در غارها و کهفها و صومعهها مشغول عبادت بودند و روزی بتوسط بشر
یا شجر یا از غیب عند الحاجة بایشان میرسید و این امّت اگر معاشرت را با تقوی ضم کنند البتّه از برکت محمّد و آل
محمّد علیهم السّلام از مقام ایشان بگذرند و لکن حیف که رشتهٔ تقوی را از دست دادند و در وادی خذلان مانده از آن
دستهٔ سابقین و مسارعین بسوی خیرات و الطاف خاصهٔ الهیه بمراحل دور افتادند فصل سیّم در فایدهٔ
سیّم صدقه است که از آیهٔ شریفه ظاهر میشود و آن صلوات رسول است صلّی الله علیه و آله چنانچه فرمود
و صلّ علیهم انّ صلوتک سکن لهم و الله سمیع علیم ای پیغمبر رحمت بطلب از خدای بر ایشان
یعنی صدقه دهندگان زیرا که دعای تو یا دعاهای تو سکون نفس و طمأنینهٔ او است بر ایشان و خداتعالی شنوا
و دانا است و ظاهر آیه آنست که این سکون پیش از دادن صدقه و دعا کردن رسول خدا صلّی الله علیه و آله
نباشد و پس از آن دو پیدا شود پس بدین سکون مکشوف میشود که آن جناب دعا کرده چه خواهد آمد که
فرقی در این مقام میان حضور و غیاب و موت و حیات نیست و دعای آن جناب مستجاب شده و از
آن پی برده میشود بقبول شدن صدقه پس باین فایده توان تمیز داد میان صدقهٔ قبول شده و نشده پس
از همه فائدهها بهتر و نفعش بیشتر چه مشاهدهٔ اثر قبولی عمل مطابق آنچه فرمودند آیتی باشد تمام بر اثبات وجود مقدس
خداوند تبارک و تعالی و صدق رسالت حضرت خاتم الانبیاء صلّی الله علیه و آله و صدق آنچه وعده داده
از جزاء بر اعمال حسنه پس بر شوق و رغبت بیفزاید و بخداوند نزدیک نماید پس بدادن صدقه پایهٔ از توحید
و نبوّت و معاد محکم و شوق بکردن کردارهای نیکو زیاد پس صدقه عملی باشد از سایر اعمال ممتاز بکثرت فائده
و بزرگی آن و توضیح آنچه از آیهٔ شریفه ظاهر میشود و میتوان احتمال داد و ذکر کرد از آنچه مربوط است بمقصود
متوقف است بر بیان چند امر اوّل آنکه مقام طبقات امّت در نزد آنجناب مختلف و متفاوت
و بحسب آن مراتب دعای آنجناب دربارهٔ ایشان مختلف بود طایفه از آنها چنانند که دعای آن

جناب در بارهٔ ایشان بی فایده و خداوند اثر اجابت را از آن برداشته بنحوی که با الحاح سودی ندهد و نبخشد چنانچه میفرماید الذین یلمزون المطوعین من المؤمنین فی الصدقات والذین لا یجدون الا جهدهم فیسخرون منهم سخر الله منهم ولهم عذاب الیم استغفر لهم او لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم ذلک بانهم کفروا بالله ورسوله والله لا یهدی القوم الفاسقین آنانکه عیب کنند و بر سبیل استهزاء چشم بر هم زنند تبرع کنندگان از اهل ایمان را در صدقات و عیب کنند آنان را که جز طاقت خود نیابند و مال بسیار ندارند پس سخریه و فسوس میدارند از ایشان خدای جزای سخریهٔ ایشان بدهد و مر ایشان راست عذابی دردناک آمرزش خواه برای ایشان یا آمرزش نخواه برای ایشان اگر آمرزش خواهی برای ایشان هفتاد بار پس هرگز نیامرزد خدای ایشان را برای آنکه ایشان بخدای و پیغمبر کافر شدند و خدای راه ننماید یا هدایت نکند به بهشت فاسقان را پس جمعی که در دل نگرویدند بخدا و رسولش و جامهٔ از اسلام بر تن کردند که بدن را پوشاندند و در دل از او اثری نگذاشتند و از جمله علامت ایشان آن بود که صدقه دادن را عیب دادند و آن را که دهد استهزاء کنند پس دعای آن جناب در حق ایشان بی ثمر و شرح حال این جماعت در تفاسیر و سیر موجود است طائفهٔ دیگر بودند که حسب دیگر بودند که حسب فرمان الهی چون دامنشان بلوث گناهی ملوث میشد و مرتکب گناهی میشدند در محضر جنابش حاضر میشدند و استغفار میکردند و آنجناب نیز بر ایشان طلب آمرزش میکرد امید اجابت بود چنانچه میفرماید ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما و اگر آن بود که ایشان چون بر خویشتن ستم کردند نزد تو آمدندی و طلب مغفرت کردندی از خداوند و رسول صلی الله علیه و آله بر ایشان استغفار کردی هر آئینه یافتندی خدای را پذیرندهٔ مهربان وعدهٔ صریح نفرمود که اجابت میکنم و خواهم آمرزید کلیه فرمود که رجا را قوت و طمع را حرکت دهد با خوف از رد هر چند بجهة کامل بودن شرایط قبلیه باشد در تفسیر شیخ ابوالفتوح مرویست از امیر المؤمنین ع که فرمود چون رسول صلی الله علیه و آله را دفن کردیم و سه روز بر آمد اعرابی بیامد و بر سر قبر رسول صلی الله علیه و آله در افتاد و میگریست و از آن خاک تربت رسول بر سر میریخت و میگفت یا رسول الله آنچه گفتی بشنیدم و باور کردم و آنچه از خدای فرا گرفتی ما از تو بواجب باز گرفتیم و از جملهٔ آنچه خدای بر تو فرستاد این بود که ولو انهم اذ ظلموا تا آخر آیه و من بر خویشتن ظلم کردم و آمده ام تا تو برای من استغفار کنی یا رسول الله از قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله آواز بر آمد قد غفر لک بیامرزیدند ترا ای گوینده و پوشیده نماند که هر گناه که از آدمی سر زند لا محاله نقصانی باشد در ثواب و حظ او و ضرری بر جانش پس ظلم باشد بر نفس جز آنکه در آیهٔ مذکوره ظاهر آن قسم گناه باشد که در او هتک حرمتی از مقدس نبوی و نشنیدن سخنی و سوء ادبی با آن

جناب باشد چنانچه از آیات سابقه بر آن معلوم میشود که ذکر فرمود کسانی را که در رفع خصومت و فصل نزاع
و گفتگوی خود راضی شدند برفتن نزد علمای جهود و مرافعهٔ پیش طاغوت و راضی نشدند بمحاکمهٔ نزد آن جناب
و اعراض نمودند پس از بیان بعضی حالات و کردار آن جماعت فرمود وما ارسلنا من رسول الا
لیطاع باذن الله نفرستادیم هیچ پیغمبری را مگر آنکه فرمان او برند با مر یا با علام خداوند آنگاه فرمود ولو
انهم اذ ظلموا الخ پس این ظلم آن ظلمی باشد که در او نا فرمانی ظاهری باشد از آن جناب و هتک حرمت جناب حضرت
دست رسیدن بان جناب رفتن نزد دیگران خصوص جهود نهایت اهانت و جسارتست و بعد از آن
نیز فرمود فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدون فی انفسهم حرجا
مما قضیت ویسلموا تسلیما پس بحق پروردگار تو که بحقیقت ایمان نیاورند تا که حکم سازند ترا در
آنچه خلاف و نزاع شده میان ایشان پس نیابند در دلهای خود تنگی در آنچه حکم کردی تو و گردن نهند بر فرمان
تو گردن نهادنی و این فقره نیز شاهدی باشد بر مراد علاوه که معهود نبوده هر کس هر گناهی در خلوتی میکرد در آن بی
احترامی نبود به خدمتش مشرف میشد و طلب استغفار میکرد طایفهٔ دیگر کسانی بودند که بی شرفیابی خدمت
آن حضرت و استدعای طلب مغفرت خود آن جناب مامور بود از جانب رب العزت که بخواهد برای ایشان
آمرزش و غفران را چنانچه میفرماید واعلم انه لا اله الا الله واستغفر لذنبک وللمؤمنین
والمؤمنات بخواه آمرزش برای ذنب خود و گناه مؤمنین و مؤمنات و این مؤمنین همان جماعت
مؤمنین که خداوند در چند جا ایشان را مفتخر فرموده که با نبی اکرم خود در لطف و مرحمت و احسان خاص
شریک نموده و یک رقم خلعت بر ایشان پوشانده در نزول سکینه که میفرماید فانزل الله سکینته
علی رسوله وعلی المؤمنین فرو فرستاد خداوند سکینه و آرامی خود را بر پیغمبر خود و بر مؤمنین و در اختصاص
عزت که فرمود ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین برای خداست عزت و برای رسولش و برای
مؤمنین و در اینجا که نبی خود را شفیع ایشان قرار داده و این مرحمت نباشد مگر پس از کردار نیکو و اعمال شایسته
و خدمتی لایق و تمام تا قابل آن شوند که چون بمقتضای بشریت و معاشرت و وسوسهٔ ابلیس و میل طبیعت
گاهی در دام جرمی افتند و شربت عصیانی چشند و فورا متنبه شده در مقام معذرت در آیند و اظهار ندامت
کنند و طلب مغفرت و عفو نمایند چون جرم هر چه صغیر لیکن در این درگاه عظیم و مجرم هر چند بزرگ اما در جنب
عظمت و کبریائی بیقدر و ذلیل و صاحب حق و مطالب آن فوق هر بزرگ و جلیل مقربان درگاه
از یک ترک اولی سالها گریستند و از شرم سر بالا نکردند و وسیلها طلب کردند تا از آن هم آسوده شدند
پس ناچار گناهکار بی شفیع و عذرخواه و وسیلهٔ با اعتبار و جاه نتواند خود را بمیدان رحمت رساند و از
دریای غضب جبار که در آن فرو رفته و از آتشی که بر دور خویش افروخته جان را بکناری کشاند پس خداوند

کریم بجزای آن کردارهای نیک وثبات در ایمان خود وسیلهٔ معیّن نمود وامر بشفاعت وطلب گذشت از آن لغزش فرمود پس ظاهر شد که این گروه پیرامون آن گناه که گوهر ایمان را از دستشان گیرد واسم مؤمن را از سر ایشان بردارد نگردند وخود را از آن دستهٔ معصیت حفظ نمایند بجهة در آمدن در آن سلسلهٔ عظیمه ورسیدن باین نعمت جسیمه چه آن را که خدایتعالی مؤمن خواند وبه محرم راز خود کاری درباره او فرماید مؤمن بزبان وعاری از حقیقت وشرایط واوصاف ایمان نباشد بلکه لا محاله چنان باشد که از آن دستهٔ معصیت که برای صاحبش خلود دوزخ آرد منزّه واز آن دستهٔ معصیت که برای صاحبش دخول جحیم آرد مبرّا اگر مبتلا شود گاهی باخوف وهراس در نهانی بآن دسته گناهی باشد که در پی عذاب قیامت وشداید آن روز وعذابی برزخ وتلخی سکرات وبعضی اقسام بلاهای دنیا دارد وبجوهر ایمانش صدمه نرساند ولکن این دستها امتیازی واضح که هر کس واندیا تواند که جدا کند ندارند ودر بعضی از آنها اشاره شده که او با ایمان جمع نشود وشاید در ستر وخفاء آن چون شب قدر ونماز وسطی وولیّ خداوند واسم اعظم حکمتی وسرّی باشد وهمین حکمت بس که مؤمن را از ترس آنکه مبادا این گناه که در نظر دارد از آن رقم باشد از بیشتر معاصی نترساند ونگاه دارد وشاید از این طائفه باشند آنانیکه خداوند درباره ایشان فرموده وَاِذَا جَاءَكَ
الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ اَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ
سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَاَصْلَحَ فَاَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ وچون آیند نزد تو آنانکه ایمان آورده‌اند به آیتهای ما وباور کردند هر علامتی که برای مطلبی گذاشتیم از توحید گرفته تا تمامی احکام جزئیّه ونیک وبد حرکات وسکنات یومیّه پس بگو رحمت بر شما باد نوشته وفرض نموده پروردگار شما بر نفس خود رحمت را که کار این است وحکم چنین است که هر که کند از شما بدی را بنادانی انگه توبه کند وآنچه تباه وافساد کرده با صلاح آرد پس بدرستیکه او آمرزنده وبخشاینده است بیامرزد وبپوشد ورحمت کند وبخشاید ودر این آیه نیز آنقدر اشارت وبشارت وتکریم ومرحمت در توصیف وتصدیق ایمان آن گروه وامر برسول اکرم در تقدیم سلام بر ایشان ونوشتن رحمت بر خویشتن برای ایشان بعوض نوشتن تکلیف بر ایشان فرموده که شایسته نباشد جز این طائفه یا طایفهٔ آینده را طائفهٔ دیگر کسانی که بامر خدایتعالی باید رسول اکرم صلّی الله علیه وآله ایشان را بکاری وادارد که تقدیم خدمتی کنند وبدرگاه بی نیاز نیازی آرند ورسولش از ایشان ستاند ودر حقّ ایشان دعا نماید وهر کس را بمقصود اصلی خویش رساند چنانچه در این مقام فرموده که بگیر از اموالشان صدقه که پاک کنی ایشان را وپاکیزه نمائی بجهة آن صدقه ودعا کن در حقّ ایشان که دعای تو آرامی دل ایشانست وبلندی مقام این گروه از آنچه در این باب ذکر شده وخواهد شد معلوم است که قدم انکه مخفی نماند که در امّت آن حضرت مؤمن ومنافق وصالح وطالح وسعید وشقی وفاجر ودانا وجاهل وبخیل وسخی بودند وتکلیف گرفتن صدقه مخصوص نبود بطائفه ودادن آن منحصر نبود در دستهٔ از ایشان بلکه آن جناب وعمّالش از هر طایفه

بیک نحو مطالبه میکردند و از هر طایفه صدقه دهنده بود و آن جناب در حق هر کس که چیزی میداد دعائی میفرمود و نتوانند بود که برای همه یکقسم چیز و یکقسم منفعت بخواهد و آنچه برای مؤمن صالح متقی دانا خواست برای مقابلش نیز طلب نماید و با و برسد چه آن جناب منزه است از خواستن مطلب بیجا یا بجا برای محل بیجا و نشاندن نیکوکار و بدکار بر سر یکخوان و تسویهٔ منافق و مؤمن در فضل و احسان پس لا محاله دعای آن جناب مختلف باشد برحسب اختلاف آنها و برای هر گروهی چیزی خواهد مناسب حال و موافق مقصودشان و این سخن در سلام آن حضرت نیز بیاید چه از صفات پسندیدهٔ آن جناب بود سلام کردن بر صغیر و کبیر و مؤمن و منافق و آشنا و بیگانه و در هر مقام قصد میکردند از سلام معنی خاصی را که در مقام دیگر نبود و چگونه میشود که بخواهند از سلام بر آن جماعت که در آیهٔ سابقه ذکرالشان شده و فخر میکردند که در است من هستند کسانی که من مامور شدم بر سلام بر ایشان همان معنی را که در سلام بر بدترین خلق خداوند میخواستند و اختلاف معانی سلام بحسب اختلاف آنها که بر ایشان سلام کرده میشود در محلش مذکور است بیهما انکه خداوند تبارک و تعالی اختبار و امتحان فرموده تمامی عبادرا بمقداری از خوف و بیم که در قلبشان پیدا شود و از روز ولادت تا وقت مردن و آن خوف مختلف باشد بحسب اسباب که بعضی از روی طبیعت و فطرت باشد و بعضی از عادت برخیزد و بعضی از قوهٔ واهمه و خیال پیدا میشود و بعضی از ادراک عقل و تقیه رفض حاصل شود و بحسب تبدل مراتب سن خوف نیز متبدل شود قسمی برود و قسمی دیگر بیاید و مختلف شود نیز بحسب اختلاف آن چیزی که از او ترسد و باین ملاحظه بعضی مذموم باشد و بعضی ممدوح پس حکم آن نیز مختلف شود چه پارهٔ از آن ممدوح و وجود آن در مکلف پسندیده اما باید سبب آن را بر داشت و از خود دور نمود مثل خوف از گناه که مرتکب شده و بعضی ممدوح و وجودش و باید شکر کرده طالب زیاد شدن آن باشد که آن مانع است انسان را از ارتکاب معاصی و مسامحه در ادای طاعات چون خوف تغییر نعمت خوف سلب نعمت خوف حرمان از نعمت خوف نزول نقمت خوف موت فجأت خوف سلب توفیق توبت خوف عدم قبول طاعت خوف سلب توفیق طاعت و امثال اینها و پارهٔ مذموم و قبیح و مانع از بسیاری از طاعات بلکه مضر بعقاید و معارف مثل خوف فقر در وقت انفاق خوف ملامت کردن بیخردان خوف احتیاج خود یا فرزندانش بمال پس حرص آورد برای جمع آن و نظایر آن و تمام اقسام آن که مقام تعدادش نیست داخل است در آیهٔ شریفه **وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ** هر آینه امتحان و اختبار کنیم البته شما را بچیزی از خوف و باین امتحان صابر و شاکر و موحد و مطیع از مقابل خود جدا شوند بعضی را خوف بمقامات عالیه رساند و پارهٔ را در اسفل درک جحیم و همهٔ اینها سبب باشند برای اضطراب دل چه حقیقت خوف که ترس و بیم آمدن بلا یا رفتن نعمت است دنیوی چه اخروی چه داخلی چه خارجی چه نفسی چه بدنی قلب را متزلزل کند و آرامی را از او ببرد و با ستیلا آمدن آن گروه یا رفتن

ظلمت نفسی و انت العالم ... وقد اخبرتنا و خبرك الصادق عن الله تعالی انه قال و قوله الحق و لو انهم الآیة و ها انا یا رسول الله قد جئت الیك تائباً مستشفعاً بك الی الله من معاصی و خطایای تائباً من ذنوبی ... الخ و روایت است که اعرابی ... گفت ... رسول خدا صلی الله علیه و آله ... پس ... حضرت فرمود ... و اعتصموا ... گفت قول خداوند ... بحبل الله جمیعا ... علی بن ابی طالب علیه السلام است ... در طرف ... پس ... گفت ... دنیا ... ایمان آورده

در اقسام خوف ممدوح و مذموم

آن محبوب از هر چیزی بکسل جز آنچه او را از آن برهاند و بغیر او چیزی نخواهد و طالب نباشد و گاه شود جمعی بحسب شان
باشند امّا هر کدام بر چیزی یکی بر عرض دیگری بر مال دیگری بر دین مثلا و در هیچ پایهٔ اطمینان و ایمنی همهٔ آنها را گذارند
و از اضطراب و هراس بجهة انکار بیرون آید چنانچه در مقام چنان باشد زیرا جمعی که منافق بودند در دل ایمانی
نداشتند بخداوند و رسولش چه رسد با عتقاد حسن صدقه و انفاق چه خود را در سلک مؤمنان در آورده
که پیشی براحت کنند پیوسته خائف بودند که مبادا رسوا شوند و پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله از باطن ایشان خبر
دهد و آنچه در دل نهان کردند آشکار نماید چنانچه خداوند میفرماید یحذر المنافقون ان تنزّل علیهم سورة
تنبّئهم بما فی قلوبهم میترسند منافقان از آنکه سورهٔ فرود آید بر ایشان که در او کشف سرّ و هتک ستر ایشان
باشد و خبر دهد ایشان را از آنچه در ضمیر دل ایشان پنهان بود پس خوف اینها بر عرض بود و طالب بودند ایمنی
از او و سکون خاطر از بروز نکردن آنچه در دل دارند پس اجابت کنند امر صدقه دادن را تا در سلک مطیعان
در آمده ایشان آن رفتار شود که در دنیا با مؤمنین میشود و جمعی اگرچه بدل مؤمن امّا چون بمقام یقین نرسیده
بودند محبت مال ایشان را نترسانده بود که دادن صدقه خسارتی باشد در مال و نقصی در حساب آن اگرچه
خداوند وعده خلف داده بود که هرچه در راه او دهند بر جایش گذارد و نگذارد که از مقدار مال شان چیزی بکاهد
امّا ضعف ایمان نگذاشته که ایشان باور کنند و از کم نشدن مال آسوده شوند پس ترس ایشان از مال و از
نیامدن بدل آنچه بصدقه باید داد پس مقصود و محبوب شان اطمینان خاطر از آن اضطراب و باور کردن کم نشدن
حساب و جمعی با داشتن ایمان کامل و اعمال صالحه و کوشش در بندگی همیشه خائف و هراسان که مبادا در
آنچه کنند فسادی و خللی و مبطلی در سابق یا مقارن یا بعد از آن باشد و در دیوان عمل یک عمل تمام و دارای آنچه
در او خواستند که بدست هر صرّاف این بازار دهند عیبی نگیرد نباشد یا اگر بصورت تمام امّا بی روح و کمال
که قابل آوردن در بارگاه جلال و محضر خدای متعال نباشد چنانچه خداوند در بارهٔ جمعی از عباد بعد از ذکر
چند منقبت میفرماید والّذین یؤتون ما آتوا و قلوبهم وجلة انّهم الی ربّهم راجعون
اولئک یسارعون فی الخیرات وهم لها سابقون و کسانیکه میدهند آنچه را که میدهند حالتی
که دلهای ایشان ترسان و مضطرب است از آنکه قبول نشود چون میدانند که مرجع ایشان بپروردگار شان است
و مطّلع است بر نیک و بد و ظاهر و باطن هر کار و ایشانند که میشتابند بسوی خیرات و پیشی میگیرند
خلق را در نیکی و خلق و جنّت چون از کردگار خویش ترسانند که مبادا فاسد یا پسندیده نباشد بسوی هر طاعتی
میشتابند که شاید هدیّه قابل بدست آرند و ترس تقصیر و تفریط از ایشان نرود تا آنگاه که عمل مقبول و آثار
آن را در خویش مشاهده نمایند پس انجاعت در نزد هر عملی با نهایت مواظبت در شرایط و ارکان و حفظ
از مفاسد و آفات با امید قبول و رسیدن بآنچه در ازای آن میدهند کاری کنند با خوف از ردّ و ضرر

دل از حرمان آن ثواب موعود و رضای پروردگار پس غرض اهمّ در نظر ایشان بیرون آمدن از آن قلق
واضطراب وایمنی از شرّ ردّ عمل و دیدن عذاب یا عتاب باشد و خدا تعالی وصف صدقه دادن ایشان را
کرده که **وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرُبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ**
وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ ۚ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ ۚ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ ۗ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ
از جملهٔ بادیه نشینان کسی هست که ایمان دارد بخدای و روز بازپسین یعنی روز قیامت که از پس او دیگر
شب نباشد ومیگیرد آنچه را انفقه میکند سبب نزدیکیهای نزد خداوند یعنی غرضش از انفاق نزدیک شدن به
خداوند است در دنیا و برزخ و جنّت بآن معنی که شایسته است که از نزدیک شدن بخداوند اراده
شود و دعاها و استغفار بر رسول خدا صلّی الله علیه وآله بدان بدرستیکه آن کار سبب قربت است مر ایشان را
نزد و داست که در آرد خدای ایشان را در رحمت خود بدرستیکه خداوند آمرزنده و مهربانست وچون در آنچه
گفتیم تامّل شود و این آیه را ضمّ کنیم با آیهٔ مقصود که **صَلِّ عَلَيْهِمْ ۖ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ** با ملاحظهٔ عمل
حضرت مقدّس نبوی در دعا کردن بر برّ وفاجر از گروه صدقه دهندگان ظاهر شود که مقصود اصلی در
دعای آن جناب کسانی هستند که صدقهٔ ایشان قابل تطهیر و تزکیه باشد که غرض کلّی بود از این تکلیف وصدقه
قابل آن دو ثمره نباشد مگر آنگاه که جامع شروط باشد خصوص واجبه آن که عمدهٔ آن شروط بعد از ایمان
تصدیق است بوعدهٔ خداوند و رسولش در آنچه مقرّر فرمودند برای منفقین واجتناب از آنچه آن را لغو
کند پس مورد دعای آن جناب آنانند که در آیهٔ **وَمِنَ الْأَعْرَابِ** ذکر شدند و ثمرهٔ کلّیه صدقه از آن
ایشان باشد که ایمان آوردند و بوعدها باور کردند و از مفاسد صدقه پرهیز نمودند پس بخلعت دعاهای آن
جناب سرافراز شوند و در دریای رحمت الٰهی مستغرق گردند و آثار اجابت آن دعا را در خویش ببینند و از قلق واضطراب
ردّ عمل بیرون آیند و دلشان آرام گیرد و مطمئن شود که هدیه قبول و نتیجه حاصل و وعده وفا و بار گناه که
با قرب موعود نسازد تباه و علامات تباهی آن که در محلّش مذکور است مشاهد و محسوس و آنچه خواستند
از آن صدقه از تقرّب و برکت و غیر آن از اغراض پسندیده که در باب نهم بیاید دیده و اگر ندیدند
مطمئن که ذخیرهٔ عقبی یا صلاح در تبدیل آن باحسن از آن یا تأخیر از آن زمان شده و بالجمله مؤمن از هر چه
در وقت آن طاعت هراسان و دلش از تصوّر آن لرزان خصوص خوف نه پسندیدن هرچند بجهة
گناهان سابقه باشد از برکت دعا و طلب رحمت و استغفار آن جناب آسوده و مطمئن و دلش آرام
گیرد و امّا سایر طوائف پس چون در ظاهر گوهر فرمان خدا و رسولش را نشکستند و امر بصدقه دادن را
اطاعت کردند با انکار یا شکّ یا ضعف ایمان که در دل پنهان داشتند و آن پیغمبر برگزیدهٔ رؤف و مهربان
و جزا دهندهٔ هر نیکی و احسان و پوشانندهٔ جرم و عصیان که ندر پردهٔ آن راکه بر عیب خویش پرده کشیدند

وترانداں آن را که از جام فرمان بران جرعهٔ چشیده پس آنچه دهند گیرد و اگر با گرفتن دعا کند ستر آنها ظاهر و پرده شان
دریده نشود و پس در حق ایشان نیز دعا فرماید و از آنچه ترسان و مضطرب بودند ایمنی دهد و آسوده کند منافق
از بیم رسوائی و نزول آیه در کشف آنچه پنهان داشتند فارغ شود و مال پرسان را از خوف نقصان در آرد و دعا
در مال شان برکت دهد و فی الحقیقه دعا در حق شتر و گاو و گوسفند و زرع و ثمر باشد که فقرا از آنها خیری برند پس دعای
آن جناب عام و اثر دعا که طمأنینه و سکون نفس باشد شامل جمیع انام اما تفاوت مراتب اهل دعا و خیرات
راجعه بصدقه دهندگان چون تفاوت مقام ثریا از ثری و ماه گردون از ماهی دریا این اجمالی از آنچه توان گفت
درین مقام و تفصیل معنی صلوات و دعاهای آن حضرت و مقامات و آثار آنها در بارهٔ امت موکول است
بمحل خود که سینهٔ راسخین در علم است **چهارم** ظاهر آیهٔ شریفه آنست که تو بگیر از اموال ایشان صدقه را
و صلوات فرست بر ایشان و دعا کن در حق ایشان و معلوم است که آن جناب خود مباشر گرفتن صدقه
نبود بلکه غالبا ساعی و عامل آن جناب میگرفت و صدقه دهنده منحصر نبود در مالداران مدینهٔ طیبه و همه صدقه را
خدمت آن جناب نمی آوردند بلکه بسیاری از آن در همان قبیله و محل که گرفته میشد در میان فقرا و اهل استحقاق آنجا
تقسیم میشد که نه صدقه و نه دهنده اش شرف حضور پیدا میکرد و ما دانیم که دور و نزدیک و آشنا و بیگانه و بادیه
نشین و اهل حضر و صاحب زر و سیم و ارباب مواشی و زرع و زیادی و کمی اصل مال باشد نه بخل و کرم صاحبانش
همه در نزد آن جناب یکسان و حکم گرفتن و دعا کردن شامل حال آنکه در بادیه محض امتثال فرمان همایونش آنچه بر او بود
هر چند درهمی بوکیل آن جناب میداد یا باذنش بفقیری میرساند با آنکه در مدینه بدست خود هزارها در محضر شریف حاضر
میکرد تفاوت نداشت و آنچه برای این مطلبید برای آن نیز میخواست پس دعای آن حضرت منحصر نباشد در
بارهٔ حاضرین مجلس همایون و آنانکه صدقهٔ ایشان بدست آن جناب رسد چه این منافی باشد حکمت قرار دادن
آن را بر جمیع و بعثت آن جناب بر جمیع و رأفتش بر کافهٔ مؤمنین و فرق نکردن دوری و نزدیکی در قرب و منزلت
بلکه شنیدی که خداوند مدح کرد بعضی از بادیه نشین را که برای قرب بخداوند و دعاهای آن جناب انفاق کنند و هر
مقصد خود برسد و نفر سود اگر بمدینه آید یا صدقه را بانجا فرستد و چه نیک گفته شاعر هر کرا روی به بهبود نبود
دیدن روی نبی سود نبود و بالجمله هر کس در هر جا هر صدقه بهر مقدار که داده بود شرط را بامر آن جناب
میداد از دعایش حظی داشت و بامر الهی آن حضرت بر او صلوات میفرستاد و اما بعد از وفات پس
بدعای آن جناب منتج شوند هم بدعای خلفایش که زمین خالی نیست و نخواهد بود از ایشان سرافراز کردند اما
اوّل پس بجهة عرض اعمال امت از نیک و بد بر آن جناب در عصر پنجشنبه و دوشنبه بلکه در هر صبح چنانچه در
اخبار بسیار رسیده در تفسیر آیهٔ شریفه **وقل اعملوا فسیری الله عملکم ورسوله والمؤمنون** که بفاصله
یک آیه بعد از آیهٔ شریفه **خذ من اموالهم صدقة** مذکور است و در مقام تحریص بر طاعت است

۲
صدقه کم بجهت زیادی وکمی
صح

که هر آنچه طاعت کنید خدا و رسول و ائمه علیهم السلام خواهند دید و ثواب آن از شما فوت نخواهد شد یا در مقام
تهدید که هر چه خواهید بکنید که عمل شما محفوظ و بر خدا و اولیائش معروض و شاید احتمال اول اقرب و در آن اشاره
باشد بمقصود ق شیخ عیاشی و دیگران از ابی بصیر روایت کرده اند که خدمت جناب صادق علیه السلام عرض
کردم که ابو الخطاب میگفت که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض شود اعمال امتش هر پنجشنبه پس جناب صادق
علیه السلام فرمود چنین نیست بلکه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض میشود اعمال امت هر صباح
نیکانشان و بدانشان پس بترسید آنگاه آیه را خواند ق ید بصایر الدرجات مرویست از آن جناب
که فرمود چه شده شما را که بدی میکنید برسول خدا صلی الله علیه و آله پس مردی گفت فدای تو شوم چگونه بدی
میکنیم باو فرمود آیا نمیدانید شما که اعمال شما عرض میشود بر آن جناب پس اگر معصیتی در آنها دید پس او را
اندوهگین میکنید پس مهموم نکنید آن جناب را و خورسند نمائید او را ق نیز از جناب باقر علیه السلام روایت
کرده که آن حضرت باصحاب خود فرمود حیات من خیر است برای شما با من سخن میگوئید و من سخن میگویم با شما
و مردن من خیر است برای شما عرض میشود بر من اعمال شما پس اگر دیدم که نیکو و خوب است حمد میکنم خدا را
بر آن و اگر دیدم بخلاف آن پس استغفار میکنم برای شما و براین مضمون اخبار بسیار است و صدقه از اجل
اعمالست و اگر بدان شفاعت کند الله برای خوبان آن دعا ها را خواهد کرد و امثاله پس واضح است
چه در ایشان جاریست آنچه جاریست در حق رسول خدا صلی الله علیه و آله از احکام و آداب و فضائل
و علوم سوای خصایصی چند که مقام از آنها نیست و در اخبار عرض اعمال بر ایشان که قریب بمتواتر است
کفایت است برای مقصود خصوص بالنسبه بامام عصر روحنا و روح العالمین فداه که مقامش در میان
خلق مقام رسول خداست صلی الله علیه و آله در میان امت در حال حیات ظاهری و ما هر گاه یک خبر نقل می
کنیم که وافی و کافی باشد برای تمام مرام و شفا باشد در او برای همه امراض و اسقام شیخ طوسی در کتاب غیبت
در ضمن احوال شیخ جلیل حسین بن روح نایب سیم امام زمان عجل الله تعالی فرجه میفرماید من از او اخبار بسیاری روایت
کردم از آنجمله روایتی است که خبر داد ما را حسین بن عبید الله از ابی عبد الله حسین بن علی بزوفری رحمه الله
که گفت اختلاف کردند اصحاب ما در تفویض و غیر آن پس رفتم بسوی ابی طاهر بن بلال در حال استقامتش
پس اختلاف را باو رساندم گفت مرا مهلتی ده پس چند روزی او را مهلت دادم آنگاه نزد او رفتم پس بیرون
آورد برای من حدیثی بسند خود از جناب صادق علیه السلام که فرمود هر گاه اراده کند خدا تعالی چیزی را عرضه
میدارد آن را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله پس بر امیر المؤمنین علیه السلام پس بر هر یک از امامان بعد
دیگری تا منتهی میشود بصاحب الزمان علیه السلام آنگاه بیرون می آید بسوی دنیا و چون خواهند ملائکه بالا
برند عملی را عرضه میدارند بر صاحب الزمان آنگاه بر هر یک یک تا آنکه عرض میشود بر رسول خدا صلی الله علیه

دانچه عروج کند بسوی خداوند پس بر دستهای ایشان آید صح

انگاه عرض میشود بر خداوند پس هرچه فرود آید از جانب خداوند بر دستهای ایشانست ولی نیاز نشده از خدای
عزّوجلّ بقدر بهم زدن چشمی پس اگر لقمهٔ نانی در نیم شبی بدست مسکینی داده شود بعرض جمیع ایشان خواهد رسید
و سبب سرور شان خواهد شد دعا و طلب آمرزش خواهند نمود پس مقصود و مراد و میل جمیع انبیاء و اوصیا
علیهم السّلام متّحد و محبوب هریک محبوب دیگری و رضا و غضب هریک رضا و غضب باقی و دعا و نفرین
هرکدام ملازم دعا و نفرین سایرین چه این طائفه نخواهند و میل نکنند و نطلبند جز محبوب و مطلوب خداوند را
بخواهش نفس و هوا و میل طبع و غرور دنیا چیزی نجویند و راهی نپویند و با کسی پیوند نکنند و از احدی نگسلند
پس هرکدام اگر چیزی خواست چون مرضیّ و محبوب خداست یقیناً چه خطا و اشتباه و غفلت را راهی نیست
در کردار ایشان پس تمامی همان را خواهند و از خداوند طلبند خصوص اگر آن طالب سیّد و سرور و بزرگ و مهتر
ایشان باشد که علاوه بر اتّحاد مقاصد و تطابق اغراض که مقتضی همراهی است بزرگی و ریاست کلّ و تقدّم
بر سلسلهٔ انبیاء و رسل و پیشوائی بر راهنمایان سُبُل لازم دارد متابعت و اقتداء و تأسّی هر تابع را که هر کسی دوستی
کند دوستی کنند و با هر که دشمنی کند دشمنی کنند و در حقّ هر کس دعا کند آمین گویند و بر هر کس لعن و نفرین کند
نفرین کنند و این سخن جاریست نیز در حقّ ملائکه کرام و چگونه متابعت نکنند و حال آنکه آنچه کنند از عمل و یاد و اوراد از
تسبیح و تقدیس و تهلیل و تمجید و سایر انواع عبادت از جنابش آموختند و ببرکت نور مقدّسش هدایت یافتند
و چراغی افروختند در کتاب شریف کافی مرویست از جناب صادق علیه السّلام که فرمود جمع نمیشوند چهل
نفر از مؤمنین و زیاده مگر آنکه حاضر میشود مثل ایشان از ملائکه پس اگر دعا کردند برای خیری آمین میگویند و اگر
پناه برند از شرّی میخواهند از خداوند که برگرداند آن شر را از ایشان و اگر حاجتی خواهند شفاعت کنند نزد
خداوند و سؤال کنند که آن حاجت را بر ایشان برآورد و در کتاب جعفریات مرویست از آن جناب
از پدرش از جدّش علیّ بن الحسین از پدرش از جدّش علی علیهم السّلام که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود خبر داد
مرا جبرئیل از پروردگار من عزّوجلّ که من امر نکردم ملائکهٔ خود را بدعا کردن برای احدی از خلق خود مگر آنکه جواب
میدهم و قبول میکنم آن را و بالجمله صدقهٔ مقبوله یعنی دارای شروطی که خواهد آمد در پی دارد دعاها و صلوات و
استغفار خاتم النبیّین و خلفاء راشدین او را صلوات الله علیهم و دعای ایشان در عقب دارد دعاء
و آمین انبیاء و اوصیاء و ملائکه را و خدای داند که اثر این دعاها چیست و در دین و عقل و جان و تن و
و مال و عرض و دنیا و آخرت صدقه دهنده چه خواهد کرد و اگر نبود مگر همان جاری شدن اسم او بخوبی در آن
زبانهای پاک پاکیزه در ملاء اعلی و محلّ قدس هر آئینه کافی بود در بذل تمام مال و جان و رسیدن باین مقام
عظیم الشّان و درجهٔ عالی بنیان **باب هشتم** در شروط صدقه و آداب انفاق که بی مراعات آنها
فوائد و ثمرات آن بدست نیاید و آنها اگرچه بسیار و متشتّت در مطاوی آیات و اخبار و لکن بعمدهٔ آنها اشاره

شده ودر آیاتیکه تشبیه میفرمایند انفاق در راه خدا را بباغ و بوستان و زراعت و خوشهٔ آن چنانچه در اواخر سورهٔ
بقره است مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ
سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ مثل آنانکه انفاق میکنند مالهای خود را
در راه خداوند مانند دانه ایست یعنی آنچه انفاق کنند مانند دانه ایست که هفت خوشه آورد و در هر خوشه صد دانه
باشد و خداوند زیاد میکند برای هر که خواهد و خداوند واسع و توانا است بر دادن هر کس در هر وقت هر چه خواهد و
دانا است پس انفاق کننده بمنزلهٔ زارعی است که تخمی بکارد و از محصول آن فایده برد پس آنچه زارع بایست رعایت
کند پیش از کاشتن و وقت افشاندن تخم و پس از آن تا بدست آمدن خوشه انفاق کننده را چاره از مراعات
آن نیست و عمدهٔ آنها پانزده چیز است اوّل آنکه زارع ناچار است از تحصیل بذر صالح بی عیب که قابل کاشتن
و سبز شدن و ترقّی کردن باشد چه تخم بی مغز کرم خورده را کاشتن جز خسران مال چیزی نه منفق را نیز چاره نباشد
از مهیا کردن مال پاکیزه از آنچه عیب او است در نزد خداوند چنانچه میفرماید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ
طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ
إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ ای کسانیکه ایمان آوردید انفاق کنید از پاکیزهای آنچه را کسب کردید و دارا شدید
آن را از ایمان و عقل مکتسب و علوم و عزّت و جاه و غیر آن و از آنچه بیرون آوردیم برای شما از زمین از نباتات
و معادن و امثال آن و قصد نکنید انفاق از خبیث آنها را چه رسد بدادن آن و حال آنکه خود نمیگیرید آن را مگر
در گرفتنش چشم بپوشید پس انسان که با همه جهل و نادانی و احتیاج و پریشانی و خساست طبع و پستی فطرت اگر
چیزی را بنظر خود خبیث داند و با طبعش نسازد با و دهند نگیرد و بسا هست که بغضب آید هر چند حقّی در آن داده
نداشته باشد چگونه خداوند خبیر دانا بتمام نیک و بد اشیاء که از تمام نعمت که به بنده عطیّت فرموده پارهٔ را قرض
خواسته که در هنگام تمام حاجت او بآن چندین برابر کرده باو برگرداند قبول خواهد فرمود مالهای خبیث را و حال آنکه
نهی فرموده از کسب آنها و بر فرض کسب برای آن مصارفی معیّن نموده پس در انفاق خبیث در نزد خداوند
علاوه بر آنکه از قبول نشدن فائده نبخشد کسب معصیتی تازه شود در تفسیر حضرت عسکری از جناب صادق
علیهما السّلام مرویست که فرمود کسی که پیروی هوی کند و برای خود اعتماد نماید مانند مردیست که شنیدم که اراذل
و اوباش عوام او را تعظیم میکردند و مدح مینمودند پس اراده کردم که او را ملاقات کنم بنحوی که مرا نشناسد پس دیدم
او را که حلقه زده بودند بر گرد او خلق بسیاری از اوباش عوام پس پیوسته حیله میکرد با ایشان تا از آنها جدا شد و در
نمیکرد پس متابعت کردم او را پس به خبّازی رسید و او را غافل کرد و دو نان از دکان او سرقت کرد پس تعجّب
کردم از او و گفتم در نفس خود شاید این معامله بوده پس گذشت بصاحب اناری و پیوسته با او بود تا او را
غافل کرد و از پیش او دو انار بدزدی گرفت پس تعجّب کردم و در نفس خود گفتم شاید معامله بوده باز گفتم اگر معامله

شرط اوّل

داشتند چه حاجت بود بدزدی پس پیوسته متابعت میکردم او را تا آنکه گذشت بمریضی پس گذاشت آن دو انار
و آن دو نان را در پیش او و پس حضرت از سبب آن کارها از او سؤال کرد گفت شاید تو جعفر بن محمّد باشی گفتم
آری گفت چه نفع می بخشد تو را شرف اصل تو با جهلت گفتم چه امر است که ندانستی آن را گفت فرموده خداوند
عزّ و جلّ من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسّیئة فلا یجزی الّا مثلها هر کس
یک حسنه آورد برای اوست ده برابر آن و هر کس یک بدی کند پس نیست پاداش آن مگر مثلش و من
چون دو نان دزدیدم این دو معصیت و چون دو انار دزدیدم شد دو معصیت پس این چهار معصیت چون
صدقه دادم بهر یک از آنها برای من چهل حسنه باشد پس از چهل حسنه چهار سیّئه کم میشود باقی میماند برای من
سی و شش حسنه پس گفتم مادرت بعزایت بنشیند تویی جاهل بکتاب خداوند آیا نشنیدی خداوند میفرماید
انّما یتقبّل الله من المتّقین خداوند جز این نه که قبول میفرماید از پرهیزکاران یعنی در هر عمل تا تقوای متعلّق بآن
ملاحظه نشود قبول نفرماید تو چون دو نان دزدیدی شد دو معصیت و چون دو انار دزدیدی آن نیز دو معصیت
چون آنها را دادی بغیر صاحبش و بدون امر او افزودی چهار گناه بر آن چهار گناه نه آنکه افزودی چهل حسنه بر آن
چهار گناه پس مرا قدری نگاه کرد آنگاه برگشت و در مکارم الاخلاق مرویست که شخصی خدمت آنجناب
عرض کرد دو آیه است در قرآن هر چه او را طلب میکنم نمی یابم تا آنکه گفت دوّمی قول خداوند و ما انفقتم من
شیء فهو یخلفه آنچه انفاق میکنید از اموال پس خداوند بجایش میگذارد و من انفاق میکنم و نمی بینم جانشین
آن را حضرت فرمود آیا می بینی خداوند را که خلف وعده میکند گفت نه فرمود پس چه شده گفت نمیدانم
فرمود اگر کسی از شما کسب کند مال را از حلال و خرج کند آن را در راه خدا یک درهم خرج نخواهد کرد مگر آنکه خداوند
بجای آن میگذارد و مراد از طیّب که خداوند امر فرموده بانفاق از آن یا چیزهائیست که آنها را حلال نموده یا
چیزهائیکه از تمامی شبهات پاک شده یا آنها که در او ضرری برای نفس و جسد نباشد یا چیزهائیکه لذیذ باشد در
طبعهای مستقیمه و از آن نفرت نکنند یا چیزهائیکه در او جهة قبحی نباشد که سبب شود منع کردن از او و خبیث
مقابل اوست بهر معنی که استعمال در آن شده و شاید در آیهٔ شریفه که معنی اوّل یقیناً اراده شده سایر معانی
نیز مقصود باشد چنانچه از تفسیر آیه و پارهٔ از اخبار مستفاد میشود و اینکه سبب نزول آیه صدقه دادن بعضی
صحابه بوده بقیّهٔ ربائی که از پیش داشتند و یا صدقه دادن بعضی بخرمای پست که هستهٔ بزرگ داشت پس در
اشیاء هر چه جامع تمام معانی یا بیشتر آن باشد سزاوارتر است بانفاق و از اینجا معلوم میشود سرّ افضلیّت
صدقهٔ آب از غیرش چنانچه کلینی از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام روایت نموده که اوّل چیزی که ابتدا
میکنند بآن صدقهٔ آبست و نیز از جناب صادق علیه السّلام روایت نموده که بهترین صدقه سرد نمودن
حرارت کبد است و نیز از آنجناب روایت نموده که هر که سیراب کند در موضعیکه یافت میشود آب در

انجا پس چنانست که بندهٔ آزاد کرده واگر سیراب کند در جائیکه آب یافت نمیشود مانند کسی است که زنده کرده نفسی را و من احیاها فکانّما احیا النّاس جمیعًا هر که زنده کند یک نفس را چنانست که تمامی مردم را زنده کرده باشد چه آب طیّب است بهمه معانی حلال است برای تمام خلایق و نزدیکترین اشیا است بطهارت و دورترین آنها از تطرّق شبهات واسباب حرمت چه پیدا شدن آنها در چیزی از تصرّفات دست انسانست در آن و آب برای آشامیدن هیچ محتاج بتصرّف و اصلاحی نباشد و بسیار تصرّفات کمتر محتاج باشد و از زیادتی و وفور دست ظلم و تعدّی باو کمتر رسد بلکه در پارهٔ از آنها با وجود عصبیّت مانعی از آشامیدن نباشد و هیچ ضرری در آن بقدر حاجت ضرری نباشد و لذّت آن بدرجه ایست که تمام جنبنده بتمام میل آن را نوشند و حاجت همه بآن بیشتر باشد از سایر اشیاء بلکه قوام زندگی باو است چنانچه فرموده و من المآء کلّ شیءٍ حیّ پس چه فیضی در او تصوّر نشود و این اخبار منافی نیست با اخباریکه گذشت در فصل اوّل از باب چهارم که صدقهٔ علم و حکمت افضل صدقاتست و خواهد آمد نیز در قسم سیّم از مقام دوّم از باب نهم چه شاید از لفظ آب در اخبار سابقه علوم حقّه را نیز اراده کرده باشند بنحو صحیحی که در جای خود مقرّر شده و آب در بسیاری از آیات بعلوم حقّه تفسیر شده با آنکه ظاهر آن نیز مراد است و این دو در نهایت شباهتند چه همان قسم که آب سبب حیوهٔ جسد است علم نیز سبب حیوهٔ نفس است پس تمام زندگی انسان باین دو باشد و گذشت که امام علیه السّلام بهمین آیه که و من احیا نفسًا در صدقهٔ آب استشهاد کردند در صدقهٔ علم نیز استشهاد فرمودند و قد مرّ اگر زارع محتاج است بزمین نرم پاکیزه که سخت و شوره زار و در زیر خاک آن سنگ نباشد چه البلد الطّیّب یخرج نباته باذن ربّه والّذی خبث لا یخرج الّا نکدًا زمین پاکیزه بیرون می آید گیاهش بامر و اعلام پروردگار او و آنچه خبیث است بیرون نمی آید از او مگر چیز کم نابودی منفق نیز باید پیدا کند برای محلّ انفاقش صاحبان دلهای نرم شده بایمان که بنور رجا و آتش خوف الهی ملایم و رقیق و منشرح شده باشد و آنچه باو رسد بمعاون او شود در نیکی و پرهیزکاری و قوّت دهد او را در علم و پرهیز دارد صاحبان دلها که از اثر کفر و نفاق و معاصی از سنگ خارا سخت تر و مانند این شوره زار مرده تر و نیفزاید نیکی بر ایشان جز بر قساوت قلب و قوّت بر فساد و افساد و دوری از خداوند و فرو رفتن در گرداب ظلم و عدوان و در بسیاری از آیات تشبیه فرموده مخالف حقّ را بزمین مرده و سنگ سخت و دریای شور و نظایر اینها و حضرت امام حسن علیه السّلام برای وجه کوسجی ریش آن رجس و حسن محاسن مبارک خود بآیهٔ سابقه استدلال فرمود و حضرت رسول صلّی الله علیه و آله به ابوذر فرمود رفاقت مکن مگر با مؤمن و نخورد طعام ترا مگر صاحب تقوی و مخور طعام فاسقین را ای ابوذر بخوران طعام خود را بکسیکه دوست میداری او را در راه خدا و بخور طعام کسی را که دوست میدارد ترا در راه خدا و در محاسن برقی مرویست از آن جناب که فرمود مهمانی کن بطعام خود آن را که دوست میداری در راه خدا و در کافی از جناب صادق علیه السّلام مرویست که فرمود نخوران کسی را که دشمن دارد چیزی را از حقّ یا دشمنی کند با چیزی از حقّ

شرط دوّم

و در عوالی ابن ابی جمهور مرویست که رسول خدا صلّی الله علیه وآله به ابو سعید خدری فرمود بخوران طعام خود را با تقیا
و عطا کن نیکی خود را به مؤمنین و در نهج البلاغه مذکور است که امیر المؤمنین با امام حسن علیهما السّلام فرمود
ای پسر من بعد از خود مگذار چیزی از مال دنیا را زیرا که خواهی گذاشت آن را برای یکی از دو نفر یا مردیکه عمل کند در آن
مال بطاعت خدا پس سعید شد با نچه تو بسبب او شقی شدی یا مردیکه عمل کند در آن بمعصیت خدا پس تو معین او
شدی در معصیتش پس اگر گذاشتن مال برای وارث که پس از او بآن مال معصیت کند وشاید حالش بر او پوشیده
باشد انسان معین عاصی شود البتّه بدست خود دادن بانکه چنین کند قبحش بیشتر خواهد بود و گذشت که خداوند
بعد از شرح فضیلت وآداب ومفاسد ومبطلات انفاق برای تشخیص محلّ آن فرموده لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ
أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ
تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا واینگونه اوصاف منطبق است بر حال اهل علم وصلحاء
طالبین معالم شریعت غرّاء بلکه اغلب اصناف هشتگانهٔ مستحقّین زکوة از آنها باید که در اعانت ایشان اعانت
دین است چه حضرت صادق علیه السّلام چنانچه علی بن ابراهیم در تفسیر خود روایت کرده فقرا را بهمان
فقرا که در آیهٔ سابقه ذکر شده تفسیر فرمود و مؤلّفة را بانانکه اقرار کرده اند بتوحید و هنوز معرفت برسالت حضرت
ختمی مآب در دلشان داخل نشده و از این جهة سهمی برایشان مقرّر شد که سبب رغبت و میل ایشان شود به
اسلام و رقاب را بقومی از مؤمنین که کفّاراتی بر گردن ایشان افتاده در قتل خطا و ظهار و صید حرم و قسم
و قدرت بر آن ندارند پس سهمی بجهة ایشان معیّن شد تا صرف در کفّاره کنند و غارمین را بقرض دارها از
مالها که در راه خدا خرج کردند و فی سبیل الله را بجمعی که خواهند بجهاد یا حجّ یا امر راه طاعتی بروند و مال ندارند و
ابن السبیل را بکسانیکه در سفر طاعت مالشان را ببرند و نتوانند خود را بمقصد رسانند بلی فاجر را در هنگام
ضرورت بقدر حفظ نفس باید مراعات کرد چنانچه در علل از حضرت ابو الحسن علیه السّلام مرویست که فرمود
داده میشود مؤمن سه هزار پس فرمود یا ده هزار و داده میشود فاجر باندازه یعنی بمقدار قوت زیرا که مؤمن خرج
میکند آنها را در طاعت خدا و فاجر در معصیت خدا و در امالی و معانی الاخبار از حضرت رسول صلّی الله
علیه وآله روایت کرده که جناب عیسی علیه السلام فرمود به بنی اسرائیل خبر ندهید جهّال را از حکمت تا انکه ظلم
کرده باشید بحکمت و منع نکنید آن را از اهلش تا انکه ظلم کرده باشید بایشان و در تحف العقول مرویست
که جناب کاظم علیه السّلام فرمود بهشام بدرستیکه زرع میروید در زمین نرم و نمیروید در سنگ سخت همچنین حکمت
زنده میماند در قلب متواضع یا آباد میکند آن را یا آباد میشود در انجا و زنده نمیماند در قلب متکبّر جبّار یا معمور
نمیکند آن را یا نمی ماند در انجا زیرا که خداوند قرار داد تواضع را آلت عقل و تکبّر را آلت برای جهل و انفاق از حکمت
و علم اشرف اقسام انفاق است چنانچه بیاید سیّم انکه زارع بایست پنهان کند تخم را در زمین و مخفی کند

در باب پنجم در عنوان فقر مفصّل

این بلا از دشمنانش چون طیور و مور و امثال آنها مقدار یکی از او بر آید و حفظ حقیقی از آنها و از سایر اعداء چون
حشرات زیر خاک و غیر ایشان با مالک ملوک است که بمضمون ءانتم تزرعونه ام نحن الزّارعون جز پاره‌ای
از مقدّمات زراعت که بفرمان همایونش بنده را از کردن آن گریزی نیست وقوت و تعلیم آن نیز با او است
تمام مقدّمات با جناب او است منفق نیز باید پنهان دارد صدقه را از تمام خلق بلکه از شخص گیرنده با اینکه بر تنها
با و بنحوی که نداند از کیست بلکه در مقام تاکید در اخفا و مبالغه در آن فرموده اند چنان بده که دست چپ تو نداند
که دست راست تو چه داده و چگونه چنین نباشد و حال آنکه تمامی حالات قلبیّه که باید در صدقه دهنده باشد
در حال دادن و بعد از دادن صدقه درجه به درجه بالا رود و نقصش بکمال رسد در پنهان داشتن او است و تمام مفاسد
صدقه در اظهارش چه اوّلاً باید محبّت شخص صدقه گیرنده را داشته باشد بنحوی که آن محبّت یکی از دواعی او باشد
در آن فعل و گرنه با بغض محبوب خدا چگونه تحصیل رضای او توان کرد و امید خیر از آن داشت لذا کافی مروی است
که حضرت صادق علیه السّلام به حسین بن نعیم فرمود نفع نمیدهی احدی از فقرا را تا آنکه دوست داشته باشی ایشان را
و این در صدقهٔ نهانی میسّر است و امّا در ظاهر پس بسیار باشد که با نهایت عداوت بجهة پاره‌ای از اغراض انسان مال
فراوان دهد و هرگز نشود که انسان در نهانی به عدوی خود چیزی دهد و ثانیاً باید محبّت صدقه دادن را داشته
باشد چه آن از اجلّ عبادات عظیمه است که از اجزای جوارحیّه ایمانست که در تمامی آنها این محبّت بایست تا تمام
شود و گرنه داخل نشود در زمرهٔ ولکنّ الله حبّب الیکم الایمان و زیّنه فی قلوبکم و یکی از احتمالات
آیهٔ مبارکه و آتی المال علی حبّه که در عداد اوصاف صادقین ذکر شده چنانچه سیّد مرتضی ره و غیر او داده‌اند
آنست که به هر حال را با دوست داشتن دادن آن و در سورهٔ توبه یکی از اسباب قبول نکردن انفاق را کراهت
داشتن انفاق کردن را شمرده که و لا ینفقون الّا و هم کارهون و با کراهت و بغض دادن کسی به نهانی
چیزی ندهد و اگر دهد از روی محبّت و میل با آنست و امّا در آشکار پس با بغض با آن بسیار شود که انفاق کنند بجهة حفظ
بعضی از مقاصد دنیویّه و ثالثاً محبّت دادن مال نه از روی اینکه خداوند امر با آن کرده و امر نکند مگر با آنچه او را دوست
دارد و دوست خدا را باید دوست داشت بلکه دوست داشتن کرم و بخشش و رفع کردن پریشانی ایتام که در همهٔ
اصناف خلق پیدا میشود و این نیز چون سابق او است و رابعاً محبّت حضرت واهب العطایا که جزء اعظم
ایمان و مؤمن را گریزی از منظور داشتن آن نیست در هیچ طاعتی و خصوص انفاق چنانچه یکی از احتمالات آیهٔ
سابقه است و بودن آن در اغلب صدقهٔ سرّ چون صعوبت تحصیلش در صدقهٔ علانیه بر مرتاضی هویداست
و خامساً محبّت مال یعنی آنچه را دوست میدارد انفاق کند چنانچه خواهد آمد و احتمال ظاهر آیهٔ گذشته است و در
نهانی داعی نشود بر دادن مال محبوب جز رضای خدا و از برای آن در علانیه دواعی بسیار باشد و سادساً داشتن یقین
بوجود صانع جلّ و علا و رسولش که اصل حقیقت ایمانست و لکن آن اطاعت و فرمان برداری هرگز صورت نگیرد و شرک

نشود امر بصدقه و انفاق انسان را برای امثال او ولی آن کسی در خفا غالبا چیزی بکسی ندهد و در ظاهر بسیار شود که ملاحظه
بعضی از اغراض بعنوان صدقه و انفاق بذل کنند هر چند اعتقادی نداشته باشند چنانچه میفرماید و ما منعهم ان
تقبل منهم نفقاتهم الا انهم کفروا بالله و برسوله مانع نشود چیزی از قبول کردن نفقات ایشان مگر
کفر ایشان بخداوند و رسولش و سابعا اخلاص در انفاق و شریک نگرفتن برای خداوند احدی را در دادن صدقه
چه فوائد سابقه را در صدقه با اخلاص مقرر فرموده چنانچه میفرماید مثل الذین ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات الله
و تثبیتا من انفسهم کمثل جنة بربوة اصابها وابل فآتت اکلها ضعفین فان لم یصبها
وابل فطل مثل آنانکه انفاق میکنند اموال خود را بجهة تحصیل رضای خدا با یقین ثابت بصدق وعده او مثل
بستانیست در بلندی که رسیده بآن باران تند پس میوه داده دو چندان و اگر باران شدید نباشد پس شبنم با وجود آنکه
رسید بقدری کافی باشد و فرموده مثل آنانکه از روی ریا انفاق کنند کمثل صفوان علیه تراب فاصابه وابل
فترکه صلدا لا یقدرون مما کسبوا علی شیء مانند سنگی است که بر روی آن خاکی باشد پس چون رسید باو باران
شدید پس پاک کند او را از خاک و آنچه کردند چیزی نه میشد چه تخم بر روی سنگ هرگز نروید و تحصیل صدقه با اخلاص در
نهانی در غایت آسانی چنانچه تهذیب آن از ریا در صدقه آشکارا در نهایت دشواریست و ثامنا توکل و اعتماد
بر وعده خداوند که فرموده و ما تنفقوا من خیر یوف الیکم آنچه انفاق کنید از خیرات بتمام بشما بر میگردد و ما
انفقتم من شیء فهو یخلفه هر چه را انفاق کنید پس خداوند بجای او میگذارد و وعده بدادن عوض و سایر
فوائد صدقه را با تصدیق و اعتقاد براستی آن داده چنانچه میفرماید فاما من اعطی واتقی وصدق بالحسنی
فسنیسره للیسری هر کس بدهد و در این عمل متقی و پرهیزکار باشد باینکه بر دارد از او مفاسدش را باید جمیع اعمال
خود و تصدیق کند بثوابها و خیرهای دنیا و آخرت که بازای آن وعده داده شده پس بزودی آسان و موفق میکنیم
او را برای آسانیهای دنیا و آخرت و رسیدن بحسنی و راحت و تثبیت نفس که در آیه سابقه مذکور شد بتحصیل این مقام
نشود و این نیز چون مقامات گذشته غالبا از صدقه نهانی منفک نشود و تاسعا منت و اذیت که از مفاسد
انفاق است چنانچه بیاید بیشتر آنست که در صدقه علانیه است چه دواعی پنهان داشتن آن کمتر مقتضی منت
و اذیت شود و عاشرا در اظهار آن بسبب شیاطین انس بسیار شود که او را مانع شوند از اصل دادن بتشکیک
در وجود صانع یا صدق وعده اش یا ترسانیدن از فقر و احتیاج بعد از این و امثال اینها که از شیاطین جن آموخته
و با آنها در اضلال مردم شریک باشند و در نهانی جز وساوس شیطان جنی که بمراتب ضعیف تر است از قول
و کردار انسی مانعی نباشد و بالجمله افضلیت پنهان داشتن صدقات بسبب آنچه گفتیم و غیر آن که بر متدبر پوشیده نیست
بر صدقه علانیه بر هر عاقلی واضح و در آیه شریفه است ان تبدوا الصدقات فنعما هی وان تخفوها
و تؤتوها الفقراء صدقه اولی بصدقه واجبه و دوم بمستحبه تفسیر شده و در جای خود مقرر شده که اظهار کردن

در فضیلت صدقه پنهانی

اعمال واجبه مطلقاً بهتر است از پنهان داشتن آنها بعکس اعمال مستحبه و در کافی مرویست که حضرت صادق
علیه السّلام بعمار ساباطی فرمود صدقه قسم بخدا در پنهانی افضل است از صدقه در علانیه و در فقیه از حضرت
امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده که فرمود بهترین چیزیکه متوسل میشوند باو توسّل جویندگان ایمان بخدا و برسول
او است تا اینکه فرمود و صدقه پنهانی پس بدرستیکه او خاموش میکند گناه را و خاموش میکند غضب خداوند را
و این ثمره که خاموش کردن غضب جبّار باشد برای صدقه سرّ در اخبار بسیار وارد شده و در کتاب غایات
و غیر آن مرویست از جناب صادق علیه السّلام که حواریّین عرض کردند به عیسی بن مریم ع ای معلّم خیر بیاموز ما را
که کدام چیز است سخت ترین اشیاء فرمود سخت ترین اشیاء غضب خداوند است پس چه بزرگی قدر و بلندی
مرتبه چیزی که چنین سختیرا نرم و چنین آتشیرا خاموش کند و از شدّت اهتمام ائمّه اطهار علیهم السّلام در پنهان داشتن
صدقات با آراستگی قلوبشان باعلی درجه مقامات سابقه و پاکی دامنشان از ادنی مرتبه مفاسد گذشته معلوم شود
مقام و منزلت او و در خصال از حضرت باقر علیه السّلام مرویست که حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام بیرون
می آمد در شب تاریک پس برمیداشت انبان را بر دوش خود و در او بود کیسهای دینار و درهم و بسا بود که حمل
میکرد بر دوش خود طعام یا هیزم و می آمد تا در خانه پس در را میکوبید و میداد بهر که بیرون می آمد و وقتیکه بفقیر چیزی
میداد روی مبارک را میپوشانید تا آنکه فقیر نشناسد چون وفات کرد نیافتند آن را پس دانستند که او علی بن
الحسین علیهما السّلام بود و چون جسد مبارکش را بر روی مغتسل گذاشتند نظر کردند بر پشتش که بر او بود مانند زانوی شتر
از آنچه میکشید بر پشتش بسوی خانهای فقراء و مساکین و در عیون از ابراهیم بن العبّاس روایت کرده که
بسیار بود معروف و صدقه جناب رضا علیه السّلام در پنهانی و بیشتر آنها از آن جناب در شبهای تاریک بود
و در تفسیر شیخ ابو الفتوح مرویست از عبد الله بن عبّاس که او گفت صدقه تطوّع را در سرّ بر صدقه آشکارا
چندان تفاوتست که یکی از این هفتاد ضعف آن باشد و در جمله از اخبار است که فردای قیامت خداوند
هفت کس را در سایه عرش سایه کند آنجا که سایه نبود جز سایه عرش یکی از آنها مردیکه بدست راست صدقه
دهد و دست چپ پوشیده دارد و چه ماند بر اینکه زارع باید در موسم زراعت تخم بیفشاند و گر نه از عملش چیزی
نه بیند و از آنچه در زمین پنهان کند چیزی عاید او نشود منفق نیز در وقتیکه امید حیوة دارد و مال بکار او آید انفاق
کند چه در زمان ناامیدی از زندگی و دیدن آثار مرگ و رسیدن مقدّمات اجل اصل ایمان که قوام قبول
تمامی اعمال و طاعات باو است بی ثمر است چنانچه خداوند میفرماید فلمّا رأوا بأسنا قالوا آمنّا بالله
وحده وكفرنا بما كنّا به مشركين فلم يك ينفعهم ايمانهم لمّا رأوا بأسنا سنّة الله التي
قد خلت في عباده وخسر هنالك الكافرون پس زمانیکه مشاهده کردند کفّار شدّت عذاب
ما را گفتند ایمان آوردیم بخداوند یگانه و کافر شدیم بآنچه مان شریک قرار میدادیم پس نفع نداد ایشان را ایمانشان

زمانیکه دیدند شدّت عذاب ما را قانون خداوندیست که جاری شده در بندگانش و زیان کار شدند در آنجا
کفّار و در عیون مرویست که شخصی از جناب رضا علیه السّلام پرسید که بچه سبب غرق کرد خداوند فرعون را
و حال آنکه ایمان آورد باو و اقرار کرد بتوحید او فرمود بجهة آنکه ایمان آورد در زمان دیدن عذاب و ایمان هنگام دیدن
عذاب قبول نیست و این حکم خداوندیست که ذکر کرده آن را در سلف و خلف پس دو آیهٔ مذکوره را خواند و در
کافی و غیره مرویست که شخصی نصرانی زنا کرد با زن مسلمه پس متوکّل خواست بر او حدّ جاری کند پس ایمان آورد
فقهاء گفتند ایمان برد شرک و کارهای او را و بعضی چیز دیگر گفتند پس فرستاد خدمت امام علی نقی علیه السّلام و سؤال
کرد پس نوشت باو که آنقدر او را بزنند تا بمیرد پس فقهاء منکر شدند و گفتند این حکمی است که در کتاب و سنّت
نیست چون دوباره از حضرت سؤال کردند آن دو آیه را نوشت و چون اصل ایمان در زمان دیدن عذاب
خداوندی بکار نیاید چگونه انفاق و صدقات که شعبه‌ایست از اعمال جوارح که آن بعضی از اجزای ایمان تمام
پسندیده و بدرجهٔ قبول رسد چنانچه توبه از معاصی نیز سود نبخشد چنانچه خداوند میفرماید و لیست التوبة للذین
یعملون السّیّئات حتّی اذا حضر احدهم الموت قال انّی تبت الآن و نیست توبه مر آنان را که کارها
بد کنند تا چون حاضر آید ایشان را مرگ و علامات او حاضر گردد و آثارش پیدا شود گویند ما توبه کردیم پنجم زارع تخمی را
بجهة کاشتن معیّن نموده ناچار است از پاک کردن آن از آنچه مانع نموّ و ترقّی کردن اواست و از کندن آنچه با
او روئیده از چیزهائیکه بیخ یا ثمر او را فاسد میکند یا مقدار منفعت مقصوده از او را ضایع می نماید منفق نیز باید پاک
کند قصد خود را از طلب خوشنودی غیر خدا و عوض مال و جاه خواستن از مردم بدادن آن مال یا باشد مغرور گردن
آنها که در راه خدا داده و این قصد مانع شود از نموّش بالمرّه چنانچه دانستی که مثل آنها مثل تخمی است که بر سنگی پاشند که بر او
خاکی نشسته که چون باران بآن رسد بر خیزد و از آن تخم بسنگ رسیده چیزی بدست نیاید و آن خاک در اینجا همان
نمایدن در انظار است که این انفاق در راه خداست که در موسم تمیز اعمال و انکشاف پوشیده‌ها در باطن قلوب
معلوم شود که غرض غیر او است پس هیچ بدست نیاید و نیز پاک کند از تزلزل و شک در ثمر کردن نه از جهة ملاحظه
کردار زشت خود بلکه از نداشتن اطمینان بوعدهٔ خداوند و حال آنکه فرموده آنچه دادید پس رسید بهم و نیز پاک کند
از کراهت و بی میلی باین کار و رضا نبودن باین تکلیف چه دانستی که خداوند بسبب قبول نکردن انفاق بعضی را
کره ایشان شمرده و نیز میفرماید ذلک بانّهم کرهوا ما انزل الله فاحبط اعمالهم چون ناخوش داشتند
آنچه را خدای فرستاده پس نابود کرد هر چه کردند و نیز پاک کند از عجب و تکیه کردن بر این عمل و بسبب آن خود را
بیرون دانستن از دائرهٔ مقصّرین از روی جهل بآفات و مفاسد اعمال که کمتر عملی از غیر معصوم سر زند که آلوده نباشد
ببعضی از آنها و ضرر آن در عبادت بدرجه ایست که فرموده‌اند عاصی نادم به از مطیع با عجب است و نیز پاک
کند از تعظیم دانستن و گران گرفتن کبیره و بزرگ شمردن آن عطا بالنّسبه با وجه انسان آنچه سعی کند و ادای حقوق خدا

مؤمنین چه رسد بعلمآء کاملین بار از عهدهٔ آنها نتواند برآید پس چگونه بر آنها تواند سفیر آید تا آنکه او حقیر و عطایش کبیر نماید و در
علل الشرایع از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مرویست که تمام نمیشود عقل مرد تا اینکه بوده باشد در او ده خصلت و شمرد
از آن ده آنکه کوچک شمرد خیر بسیار که از او صادر میشود و بسیار داند خیر کم را که از غیر او سر میزند و در کتاب غایات
از جناب صادق علیه السّلام مرویست که حواریین عرض کردند بجناب عیسی علیه السّلام که بچه میتوان پرهیز کرد از غضب
خداوند فرمود باینکه او را بغضب نیاورید گفتند ابتدآء غضب چیست فرمود کبر و تجبّر و کوچک شمردن مردم و در
عقاب الأعمال از آنجناب مرویست که فرمود حقیر نشمرید مؤمن فقیر را پس بدرستیکه هر کس تحقیر کند مؤمنی را یا استخفاف
کند باو خداوند او را حقیر میکند و پیوسته غضبناک است بر او تا از حقیر شمردن خود برگردد و توبه کند و فرمود کسیکه خوار شمرد
مؤمنی را یا حقیر کند او را بجهة تنگدستی او خداوند او را در روز قیامت آشکارا رسوا میکند در محضر خلایق و در بعضی از
کتب قدما از محمّد بن صدقه مرویست که گفت نشسته بودم خدمت جناب رضا علیه السّلام که داخل شدند بر او جماعتی
از اهل ارمنیه پس بزرگ آنها گفت آمدیم نزد تو و شک نداریم در امامت تو و شریک نمیکنیم در آن امامت با تو احدی را
و بهمینکه در نزد ما قوت میدهند برادران ما که برای ایشانست اموال بسیار آیا میشود برای ما که حمل کنیم زکوة اموال خود را بسوی فقرا
برادران خود و قرار دهیم این را صله و نیکی با ایشان پس حضرت بغضب آمد بنحویکه [illegible] درآمد و نبود در میان ما
کسیکه جواب دهد و حضرت سر مبارک بزیر انداخت زمانی پس سر را بلند کرد و فرمود کسیکه حمل کند بسوی برادر خود چیزیرا
و اعتقاد کند که این چیز نیکی و تفضّل است بر او عذاب میکند او را خداوند عذابیکه عذاب نکند باو احدی از اهل عالم را و در
برحمت او پس بزرگ آن قوم گفت در حالیکه اشکش جاری بود بر رویش چگونه چنین شده ای سیّد من فرمود آیا
نمیدانی که خداوند جدا نکرده میان ایشان نه در نفس و نه در مال پس هر که چنان کرد راضی نشده بحکم خدا و قضایش را رد
کرده و هر که بکند آنچه بر او لازم شده خداوند مباهات میکند باو ملائکهٔ خود را و مباح میکند بر او بهشت خود را و در
کافی از حسین بن نعیم صحّاف مرویست که فرمود حضرت صادق علیه السّلام آیا دوست میداری برادران خود را
گفتم بلی فرمود نفع میدهی فقرآء ایشان را گفتم آری فرمود آگاه باش بدرستیکه لازم است بر تو اینکه دوست داشته
باشی ایشان را آیا دعوت میکنی ایشان را بسوی منزل خود گفتم نمیخورم مگر آنکه با من است از ایشان دو مرد یا سه یا بیشتر یا
کمتر پس فرمود آگاه باش که فضل ایشان بر تو بزرگتر است از فضل تو بر ایشان گفتم فدای تو شوم میخورانم ایشان را
از طعام خود و راه میدهم ایشان را بر فراش خود و فضل ایشان بر من اعظم است فرمود بلی ایشان چون داخل
میشوند منزل تو داخل میشوند با آمرزش تو و آمرزش عیال تو و چون بیرون میروند از منزل تو بیرون میبرند گناهان
تو و گناهان عیال تو را و در خصال مرویست که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود حقیر نشمرید ضعفاء برادران
خود را پس بدرستیکه کسیکه حقیر شمرد مؤمنی را جمع نمیکند خداوند میان ایشان در بهشت مگر آنکه توبه کند و در
کشف الغمّه مذکور است که چون حضرت سجاد علیه السّلام سائلی میدید میفرمود مرحبا بکسی که بر میدارد توشهٔ مرا

بسوی آخرت ششم آنکه زارع باید حفظ کند زرع را از تطرّق آفاتی که برای اوست از وقت پنهان شدن در
زیر خاک تا آنگاه که بدرو و چیدن رسد بمقداری که از او برآید و لو آنکه دفع نماید منفق نیز ناچار است از شناختن آنچه
صدقه را بعد از دادن از اصل نابود کند یا ثمرات و فوائدش را کم کند یا او را از طراوت و نضارت بیندازد و مفرّ
بودن از رسیدن آنها بصدقه بتمام توانائی که دارد و نهایت اهتمام که از او برآید و اعظم آنها کفر و شرک و نفاق است
که اگر با آنها از دنیا بیرون رود آنچه کرده از خیرات و حسنات نابود شود چه شرط جزای تمام اعمال حسنه بقای ایمان است
تا مفارقت روح از جسد بتصریح کتاب و سنّت و ضرورت ملّت و این آفتی است که بریشه عمل را خشک
میکند و همچنین فسق چنانچه میفرماید قل انفقوا طوعاً او کرهاً لن یتقبّل منکم انّکم کنتم قوماً فاسقین
چون شما گروهی بودید فاسق هرگز انفاق شما قبول نشود چه برضا انفاق کنید یا بکراهت و اگر فسق سابق یا مقارن
مانع از قبول شد البتّه از فسق لاحق نیز این ضرر خواهد رسید و در آیه سابقه که فرمود و امّا من اعطی و اتّقی الخ
هر که چیزی دهد و از آنچه در او سخط خداوند است بپرهیزد الخ نیز شاهد است بر مقصود چه تقوی شامل است تمام
مراتب آن را از تقوی از کفر و نفاق و محرّمات از کبائر و صغائر و اعمّ است از بودن آن در حین عطا و پس
از آن و همچنین منّت گذاردن بر گیرنده پس از احسان و اذیّت کردن او بجوارح و تیغ زبان چنانچه میفرماید
یا ایّها الّذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمنّ و الأذی ای گروه مؤمنان باطل نکنید صدقات
خود را بمنّت گذاشتن و اذیّت کردن و در امالی مرویست که حضرت رسول صلّی الله علیه و آله فرمود کسی
که ببرادر خود نیکی کند و صدقه دهد از هر قسم که باشد پس منّت بر او بگذارد نابود میکند خداوند عمل او را و گناهان
او را ثبت میکند و شکر سعی او را نمیکند پس فرمود که خداوند میفرماید حرام کردم بهشت را بر منّت گذاران و بخیل
و نمّام و در خصال از آن جناب مرویست که فرمود سه نفرند که خداوند با ایشان سخن نگوید منّت گذاری
که چیزی ندهد مگر بمنّت و آنکه دامن خود را بکشد یعنی از روی کبر و آنکه متاع خود را بقسم دروغ صرف کند و در
کافی از جناب صادق علیه السّلام مرویست که منّت هدم میکند کارهای نیک را و در تفسیر علی بن ابراهیم
در ذیل آیه شریفه الّذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثمّ لا یتبعون ما انفقوا منّاً و لا اذی
لهم اجرهم عند ربّهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون آنانکه انفاق میکنند در راه خدا پس از پی در نمی آیند
آن را که داده‌اند منّتی و نه اذیّتی و رنجی برای ایشانست مزدشان در نزد پروردگار ایشان و هیچ ترسی نیست بر ایشان
در دنیا بزوال ایمان و تسلّط شیطان و حبط کردار و در آخرت بدخول نار و مجاورت اشرار و محزون نمیشوند
بورود مکروهی بر ایشان یا برفتن مالشان یا بشهادت یا در عرصات یا در جنّت بنداشتن نعمت یا برفتن
آن یا بنیامدن آن یا بنتوانستن صرف آن از جناب صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود حضرت
رسول صلّی الله علیه و آله هر کس خیری بمؤمنی رساند پس او را اذیّت کند بکلام یا منّت گذارد بر او پس تحقیق

که با حال میکند خداوند صدقه او را و بالجمله نهایت حماقت آنست که مالی را در نزد کسی بامانت گذارند آنگاه بار منّت از او
ابناء بجهة قرض نفعی که یک بهفتصد یا بیشتر پس گیرند پس او بر صاحب مال منّت گذارد که مال تو را بانکه حواله کردی
دادم چه منّت بر گیرنده در اینجا منّت بر صاحب مالست چنانچه ذکر گذشت که صدقه اوّل بدست قدرت
خداوند میرسد و متوّلی گرفتن او است و اینکه صدقه از اجزاء ایمانست پس این احمق داخلست در آن جمعها
که خداوند از ایشان خبر داده یَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ
أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ منّت میگذارند بر تو باینکه اسلام آوردند بگو منّت نگذارید بر من
اسلام خود را بلکه خداوند منّت میگذارد بر شما که هدایت کرده شما را برای ایمان اگر راست میگوئید در دعوای خود
که ایمان آورده‌اید و مثل این جماعت مثل مریضی است که بانواع امراض مهلکه مبتلا باشد و طبیب حاذق مهربانی
او را معالجه کند و از خود دوا و غذا دهد تا عافیت یابد و از جانب او جز شنیدن قول طبیب در خوردن آنچه گوید
و نخوردن آنچه از آن بجهة ضرر نهی کند چیزی نباشد و حق علاجی نپردازد آنگاه بر طبیب منّت گذارد در شنیدن سخنان
او با آنکه چه بسیار فرقست میان این دو صنف از همه جهة و امّا اذیّت مؤمن پس از صدقه پس آن نیز اذیّت است بر خدا
و رسول و ائمه صلوات الله علیهم زیرا چه در اذیّت مؤمن مخالفت است مر فرموده ایشان را و ارتکابست از آنچه نهی کردند و سرپیچی
کردن بنده فرمان آقایان خود را اذیّت آنهاست و ایضاً ابتلای صدقه دهنده بمعصیت اذیّت چون سایر معاصی خود
سبب همّ و اندوه ایشانست چه ایشان شیعیان خود را دوست میدارند و البته دوست مهموم و غمگین میشود چون ببیند
دوستش در بلاء و مهلکه افتاده و هر کس سبب همّ دیگری شود او را اذیّت کرده و ایضاً اذیّت گیرنده اذیّت ایشانست چه در اخبار
بسیار وارد شده که فرمودند ما خوشحال میشویم بجهة خوشحالی شیعیان ما و محزون میشویم بجهة حزن ایشان و در کافی بچند طریق مرویست
که خداوند فرمود برسول خدا صلّی الله علیه و آله کسی که اهانت کند دوست مرا پس بتحقیق که در آورده خود را بمبارزت من و ایضاً
از آنجناب روایت نموده که هر که استخفاف کند فقیر مسلمی پس بتحقیق که استخفاف کرده بحق خدا و خدا او را استخفاف میکند در روز قیامت
و شیخ کشّی از رمیله روایت نموده که گفت تب شدیدی کردم در زمان امیرالمؤمنین علیه السّلام پس در خود خفّتی یافتم در روز جمعه
پس گفتم نمی‌یابم چیزی را بهتر از آنکه آبی بر خود بریزم و نماز کنم در عقب امیرالمؤمنین علیه السّلام پس چنین کردم و آمدم بمسجد چون
حضرت بر منبر برآمد آن تب برگشت چون حضرت فارغ شد و داخل قصر شد من نیز داخل شدم پس ملتفت شد بمن و فرمود
ای رمیله چه شده بود که دیدم تو را که بعضی از اعضایت در بعضی فرو میرفت پس قصّه خود را عرض کردم و آنچه مرا واداشت
بر رغبت در نماز عقب آن جناب پس فرمود ای رمیله هیچ مؤمنی مریض نمیشود مگر آنکه مریض میشویم بجهة مرض او و محزون
نمیشود مگر آنکه محزون میشویم بجهة حزن او و دعا نمیکند مگر آنکه آمین میگوئیم و ساکت نمیشود مگر آنکه دعا میکنیم برای او پس گفتم
یا امیرالمؤمنین فدای تو شوم این برای آنهاست که با تو در این بلد میباشند خبر ده از آنها که در اطراف بلادند فرمود ای رمیله
پنهان نمیشود از ما هیچ مؤمنی در مشرق زمین و مغرب آن و چون دانستی اجمالاً مفاسد منّ و اذی را پس بدان که هر یک از اینها

گویا مراد غسل جمعه باشد منه

و دو کاهی بقلب است بدون اظهار بجوارح و کاهی بحرکات و سکنات است بی اعانت زبان و کاهی بزبان است بدون آن دو
و کاهی بهر دو از آن سه و کاهی بهر سه پس اقسام هر یک از منّ و اذی بملاحظهٔ قلب و رفتار و گفتار هفت شود و مجموع آن چهارده و هر
یک از آنها کاهی پیش از انفاق میشود و کاهی مقارن آن و کاهی بعد از آن پس مجموع چهل و دو قسم شود و تمام آن کاهی بشخص کیرنده
شود و کاهی با صدقاء و اخوان او و کاهی بخداوند و خلفاء او این صد و بیست و شش قسم و آنکه برا و انفاق کنند یا زنده است یا
مرده پس اقسام منّت و اذیّت بدویست و چهل رسد و کمتر انفاق واجب و مستحبّ از علم و جاه و مال از مردم سر زند که آلوده
نباشد ببعضی یا بیشتر از آنها و سعی در نشود از مبتلا نبودن بافراد جلیّهٔ آن چون زدن و فحش دادن و گفتن اینکه اگر من بتو احسان نکنم
یا نکرده بودم چه میکنی یا چه میکردی و کی تو را رعایت میکرد یا از گرسنگی تلف میشدی یا اسیر الخیر و شرّ تر از ما دور کن و امثال این از کلمات
که متعارف و شایع است یا سلام نکردن و پیش افتادن در راه و تواضع نکردن بجهة آنکه وقتی چیزی باو داده یا میخواهد بدهد یا علمی باو
آموخته یا قصد آزار و دیار و ترش کردن و پشت باو کردن چنانچه خداوند میفرماید عبس و تولّی ان جاءه الاعمی
و غیر اینها بلکه برای آن دو افراد خفیّه است که معرفت و تحفّظ آن در نهایت صعوبت است مثل آنکه بمحتاج میگوید آخر فکری
برای تو میکنم هر چند از خرج یومیّه خودم باشد یا اینکه خود بآن محتاج بودم و تو را بر خود مقدّم داشتم یا این مطلب را سالها
زحمت کشیدم تا بدست آوردم و از غیر من نخواهی شنید و اگر تو نبودی نمی گفتم یا چون نقل کلامی از کسی کنند بگوید این را از من شنیده
و نظایر آن که بر متأمّل در حالات و کلمات مردم پوشیده نیست و تمامی آن ضررها و معایب از تحصیل نکردن تکالیف
قلبیّه و رعایت آنست بالنسبه به برادران ایمانی که از نبودن آن آن مفسدها در انفاق پیدا میشود و از برای آن چند درجه است
اوّل آنکه در دادن آن علم یا مال یا جاه هیچ حقّی برای خود نه بیند بر او و خود را برتر نداند از او و پس از او متوقّع نباشد تشکّر و ثنا و مکافات
و جزائی و چنان تصوّر کند که سنگی را در پهلوی سنگی گذاشته و آبی را به بیابان بر تپه فرستاده که از گذاشتن آن سنگ و فرستادن
آب کاری بآن سنگ دیگر و بیابان نکرده و خیری بآنها نرسانده و آنها را مالک رساندن نفعی و ضرری ندانسته و از آنها توقّع
جزائی نداشته و خود را بر آنها صاحب حق نشمرده و البتّه با قرار بحسن و اعتراف بآنکه آنچه در زیر دست او است از مالک
او است و بامر او داده آنچه را داده چگونه چنین نباشد و چگونه توان خود را بر او صاحب حق دانست و سیرهٔ انبیاء و اوصیاء
علیهم السّلام بر این نحو بوده که هر چه بهر کس میدادند نداده می پنداشتند چنانچه خداوند از زبان اهل بیت علیهم السّلام حکایت
فرموده انّما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاءً و لا شکوراً جز این نیست که اطعام میکنیم شما را یعنی مسکین
و یتیم و اسیر را برای رضای خداوند نمیخواهیم از شما پاداش و ثنا بلکه با دادن عطاهای بزرگ عذر میخواستند حضرت ابی عبد الله
علیه السّلام با دادن چهار هزار اشرفی بمرد اعرابی از انکشاف در حجت اظهار خجلت از کمی میفرماید خذها فانّی الیک معتذر
بگیر آنرا که من از تو معذرت میخواهم و اعلم بانّی علیک ذو شفقه و بدان که من بر تو مهربانم و این عطا از روی آن قوّه باشد
و بالجمله باید جمیع ... بالنسبه بکیرنده کرده خود را آنکه ده خواهد دید پس هرگز بخیال منّت و اذیّت نیفتد و از آنها
... و برا اینکه کرده خود را آنکه ده بیند که ... صاحب حقوق بسیار داند بر خود که باید از عهدهٔ ادای آنها

برآید که او را عفو کند و گرنه در قیامت مطالبه کنند از او چنانچه در کنز کراجکی از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده که
از برای مسلم بر برادرش سی حق است که براءتی نیست برای او از آنها مگر باداء یا عفو نمودن و ایشان ذکر آن سی فرموده بعد فرمود بدرستیکه یکی
از شما هر آینه وامیگذارد از حقوق برادر خود چیزی را پس مطالبه میکند آن برادر از او آن حق را در قیامت پس حکم کرده میشود
برای او بر آن شخص و در کافی و خصال و امالی شیخ طوسی مرویست که معلّی بن خنیس از جناب صادق علیه السلام
سؤال کرد که چیست حق مسلم بر مسلم فرمود هفت حق واجب نیست از آنها حقی مگر آنکه بر او واجب است اگر ضایع کرد
از آن چیزی را بیرون میرود از ولایت خدا و طاعت او و نیست از برای خداوند در آن نصیبی یعنی از دائرهٔ بندگی بالمرّه
بیرون میرود عرض کردم آنها چیست فرمود من بر تو مهربانم میترسم ضایع کنی و حفظ نکنی و یاد بگیری و عمل نکنی عرض کردم لا قوة
الا بالله پس فرمود آسانترین حق از آن هفت اینکه دوست داشته باشی برای او آنچه را دوست داری برای خود و ناخوش داری
برای او آنچه را ناخوش داری برای خود حق دوّم آنکه دوری بجوئی از سخط او و پیروی کنی رضای او را و او را اطاعت کنی امر او را حق
سیّم آنکه اعانت کنی او را بجان خود و مال خود و زبان خود و دست خود و پای خود حق چهارم آنکه بوده باشی چشم او و راهنمای
او و آینهٔ او حق پنجم آنکه سیر نشوی و او گرسنه باشد و سیراب نشوی و او تشنه باشد و پوشیده نباشی و او برهنه باشد حق ششم آنکه
اگر تو خادم داری و برای برادر تو خادم نیست پس واجب است که بفرستی خادم خود را که بشوید جامهٔ او را و درست کند طعام او را
و بچیند فراش او را حق هفتم آنکه قبول کنی قسم او را و اجابت کنی دعوت او را و عیادت کنی او را بخوش او و حاضر شوی در جنازهٔ
او و چون دانستی حاجتی دارد مبادرت کنی به برآوردن آن و ملجا نکنی او را بسوی سؤال کردن او از تو و لکن پیشی بگیری پس چون
چنین کنی وصل کردی ولایت خود را بولایت او و ولایت او را بولایت خود و تمامی که در خبر اوّلست این هفت شامل است آنها را
و در کافی از آنجناب مرویست که عبادت کرده نشده خدا بچیزی افضل از اداء حق مؤمن و در خصال از آنجناب مرویست
که هر کس حبس کند حق مؤمنی را بپا نگاه میدارد او را خداوند پانصد سال تا آنکه جاری میشود از عرق او وادیها پس ندا میکند منادی از جانب
خداوند که این آن ظالم است که حبس کرده حق خدا را پس چهل سال او را سرزنش میکنند پس امر میشود که او را با آتش جهنم اندازند و اخبار
در بزرگی امر حقوق اخوان و فوائد آن و تفصیل آن بسیار است و در دار السلام منتشر و جا ذکر نمودم و البته با تأمّل در آنها برادر مؤمن در
نظر بزرگ نماید و او را صاحب حقوقی که مطالب آن خداست بداند و در قلب معظّم شود و بقدر آن خود را حقیر و ذلیل و مقصر بیند
در برآمدن از عهدهٔ آن حقوق و پیوسته ترسان باشد از تضییع آنها و ماندن آنها در گردنش هر چند سعی و کوشش کند در اداء آنها چه
کم کسی را طاقت اداء قلیلی از آنهاست و دامن خیال صاحب این درجه هرگز بلوث منّ و اذی آلوده نشود سیّم آنکه علاوه بر
اینکه او را بزرگ و صاحب حقوق و خود را حقیر و مدیون داند چنان داند که محبوب‌ترین چیزها در نزد او که از جانش عزیزتر است در لطیف
ترین ظرفها که از شیشه بمراتب نازک و رقیق‌تر است در نزد برادر مؤمن او است که پیوسته از طرف خود و از جانب او و از طرف
خداوند و اصدقاء و اعداء و از حوادث دهر و سوانح روزگار بسنگ آفات و بلیّات بر او ریخته میشود و البته اگر چنین داند تمام همّ و
نهایت سعی و غور خود را در حفظ و حراست آن از رسیدن آن آفات در مدّت عمر مرعی خواهد داشت و این مقام نه القدر عالی

و دور از انصافست که بتوان تصوّر آن را کرد چه رسد بعمل بلوازم آن و در خبر است که اگر تمام دنیا را لقمه کنم و در دهان مؤمنی
گذارم گمان دارم که در حق او تقصیر کرده باشم و در لب لباب قطب راوندی مرویست که کسی بجناب امام حسن علیه السّلام عرض
کرد جواد و نیکوکار کیست فرمود آنکه اگر همه دنیا از او باشد و همه را انفاق کند باز اعتقاد کند بر نفس خود حقوقی و بالجمله اگر مؤمن طی کرده
باشد یکی از مراتب سه گونه را و حالت قلبیّه خود را با برادران درست و تکلیف باطنی خود را بالنّسبه با ایشان بدست آورده باشد
از شرّ منّ و اذی آسوده شود و از برای پاک کردن زرع انفاق خود از این دو آفت محتاج نشود بمراجعه کتاب و سنّت ق شیخ جلیل
ابو الفتوح رازی را در ترجمهٔ آیهٔ منّ و اذی کلامیست شیرین که دلرا ترویح کند فرموده آنانکه مال هدیه کنند در راه خدای و مال آنکه در راه خدای
صرف باشد که قصد و نیّت و ارادهٔ تو خدای باشد و طلب رضای او برای رضای حقّ باشد نه برای ریاء خلق آنگاه در راه خدای
باشد که برای خدای باشد اوّل در مقدّمه چنین نیّت باید که سابق بود بنجی نه آنکه از منّتی و اذیّتی اگر بدهی منّتی نهی و بر سر ستاننده نزنی و رنج
بر دل او نهی از تو قبول کنند و اگر وقتی از اوقات بر سر او زنی هم در آنوقت بر روی تو زنند بسبب منّتی که کنی و با اذیّت که کنی و آن کریم
آن باشد که بدهد و منّت بر خود نهد نه آنکه منّت بر گیرنده بدهد و عذر خواهد چنانکه گفت یُعطی عطاء المحسن الخضل النّدی
عفواً و یعتذر اعتذار المذنب و دیگری گفته یعطیک مبتدئاً فان اجملته اعطاک معتذراً کان قد
اجرما کریم آن باشد که عطا دهد و پوشیده دارد بدهد و منّت ننهد ببخشاید و ببخشد باوّل مطل ندهد و بآخر منّت ننهد و عطا بجواند و جزا
چشم ندارد و ثنا نجوید و آنچه داده باشد با کس نگوید چنانکه آن سر جوانمردان کرد در شب بداد و در روز باز نگفت شرط بر نهاد و منّت
ننهاد و سائل اگر کس نگوید لا نرید منکم جزاءً و لا شکوراً و اصل منّت و منّ قطع بود من قولهم حبل منین ای ضعیف زیرا
که او زود منقطع شود و منه قوله تعالی لهم اجر غیر ممنون ای غیر مقطوع یعنی برای ایشانست مزد پیوسته که هرگز منقطع نشود
و گفته‌اند اصل منّت نعمت بود و میگویند منّ علیه آنگاه که بر او انعامی کرده و منه قوله تعالی هذا عطاؤنا فامنن یعنی عطا کن
و اذی رنج باشد آن باشد که ذکر آن بسیار کند و پیش کسانی بازگوید که او را خوش نیاید یا گوید چند از این سؤال کنی تو را خدا سیر تواند کردن و تو
همیشه درویش خواهی بودن و خدای مرا از تو برهاناد عبدالرحمن بن زید بن اسلم گفت پدرم گفت چون کسی را عطایی دهی و دانی که سلام
تو بر آن گران خواهد آمد بر او سلام مکن و فی خبر و اسامة بن زید آمد گفت من جبّه دارم و تیری چند در او مرا بمردی راهنمایی که رفتن او
بجهاد برای خدای بود نه برای ریا که مجاهدان بیشتر برای آن روند تا از باغهای مردمان میوه خورند اسامه گفت لا بارک الله فیک
و فی جعبتک پیش از آنکه بدادی اذیّت کردی ایشان را خدای تعالی حرام کرده منّت نهادن بر عطا را گفت کسی را نرسد که منّت
نهد بر کسی در عطا این مرا رسد که بر بندگان خود منّت نهم برای آنکه منّت مخلوقان تکدیر و تعبیر باشد و منّت خدای تنبیه و تذکیر و
و آن معنی که برای منّ کردیم بمعنی قطع است میتوان در آیه احتمال داد که باطل مکنید صدقات خود را بقطع کردن صدقه با بیکس
از احسانی که بکنید و خواهد آمد که اتمام احسان بهتر از ابتداء بآنست و تا اینجا آنچه گفتیم بنا بر این بود که مراد از صدقه در آیهٔ لا
تبطلوا صدقاتکم بالمنّ والأذی صدقه دادن خود انسان باشد و از منّ و اذی منّت گذاردن و اذیّت کردن گیرنده
باشد و در هر دو احتمال دیگر هم هست و امّا اوّل پس بآنکه مراد صدقه دادن دیگری باشد بانسان یعنی کاری نکنید که نگذارید بشما صدقه

علی علیه السّلام

در آنکه گناهان داخل در اذیت است که مبطل صدقه است

دهند و اگر دهند صدقه نباشد غرض صدقه که شما میدهند بر گردانید و مراد از صدقه صدقه خداوند تبارک و تعالی و رسولش باشد بر
عباد و مکرر رسیده که فلان چیز از تخفیف عبادت یا غیر آن صدقه ایست از خدای بر بندگان و باطل کردن آن بیرون کردن
خویش است از استحقاق گرفتن یا ندادن آن و شرح دادن صدقات خداوند و رسول صلی الله علیه و آله و مبطل آن از من ملتفت
و مراد از آن که ترک اوامر و ارتکاب نواهی و اذیت ذریهٔ طاهره است یا غیر آن بیرون رفتن است از وضع کتاب امانات و ق
پس در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مرویست که مردی داخل شد بر امام محمد تقی علیه السلام و او مسرور بود پس حضرت باو فرمود
چه شده که تو را مسرور می بینم عرض کرد ای فرزند رسول خدا شنیدیم از پدرت که میگفت سزاوارترین روزیکه باید بنده مسرور باشد
در آن روزیست که خداوند روزی کرده او را صدقات و نیکیها و نفعها که به برادران مؤمنین خود رسانده و امروز روی آوردند
ده نفر از برادران من که فقیر بودند و عیال داشتند و از بلد دور رو بمن آوردند پس هر یک از ایشان را عطائی کردم و مسرورم از
اینجهت است حضرت فرمود بجان خود قسم که تو را سزد که خورسند باشی اگر حبط و نابود نکرده باشی از آنها یا بعد از این از آن حبط نکنی پس آن مرد
گفت چگونه حبط میکنیم آنرا و حال آنکه من از شیعیان خالص شمایم حضرت فرمود آگاه باش که باطل کردی نیکی خود را به برادرانت
و صدقات خود را عرض کرد از چه بابت ای فرزند رسول خدا فرمود با بجهت قول خداوند را و لا تبطلوا صدقاتکم بالمن
والاذی عرض کرد ای فرزند رسول خدا من منتی نگذاشتم بر آن قوم که صدقه بایشان دادم و اذیت نکردم ایشان را حضرت
فرمود خدا میفرماید و لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی و خداوند نفرموده بمنت گذاردن بر آنکه صدقه بر او میکنید و به
اذیت کردن آنکه صدقه باو میدهید و آن هر اذیتی است آیا چنان میدانی که اذیت کردن تو قومیرا که بایشان صدقه دادی
بزرگتر است یا اذیت کردن تو حفظه و ملائکه مقربین را که در اطراف تو میباشند یا اذیت کردن تو ما را گفت بلکه این ای فرزند
رسول خدا پس فرمود بتحقیق که مرا اذیت کردی و ایشان را اذیت کردی و صدقهٔ خود را باطل کردی گفت برای چه فرمود بگفتن تو
چگونه حبط میکنیم آنرا و حال آنکه من از شیعیان خالص شمایم آنگاه فرمود وای بر تو آیا میدانی کیست شیعهٔ خالص ما گفت نه فرمود حزبیل
مؤمن آل فرعون و صاحب یس که خدا فرموده و جاء رجل من اقصی المدینة یسعی و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار
مساوی کردی نفس خود را با اینها آیا اذیت نکردی باین ملائکه را و اذیت نکردی ما را پس آن مرد گفت استغفر الله ربی و اتوب
الیه پس چه بگویم فرمود بگو من از موالی و دوستان شما و دشمن دشمنان شمایم و دوست دوستان شمایم گفت چنین میگویم و چنان
هستم من ای فرزند رسول خدا و توبه کردم از آنچه گفتم که نه پسندیدید آنرا و نه پسندیدید آنرا ملائکه و شما نه پسندیدید مگر بجهت نه پسندیدن خداوند
عزّوجلّ پس حضرت جواد علیه السلام فرمود الآن برگشت بسوی تو ثوابهای صدقات تو و زائل شد از او احباط تمام شد خبر شریف
که مفتوح میشود از او بابها از علوم اگر کسی تدبر کند و در آن هفتم زارع پس از افشاندن تخم دست از او نکشد و زرع را بحال خود نه
گذارد بلکه تمام اهتمام در آب یاری او کند تا خشک نشود و ملوکند متفق نیز بدادن انفاق قناعت نکند و بکردار خود مغرور نباشد
بلکه پیوسته خود را مقصر داند و از قبول نشدن آن خائف و ترسان باشد تا آنکه علامات قبول را ببیند یا آنکه از دنیا بیرون رود
چنانچه خداوند از صفات آنانکه ایشانرا از شتابندگان بسوی خیرات و پیشی گیرندگان از برای آن شمرده میفرماید و الذین

شرط هفتم و هشتم زارع و منفق

یؤتون ما آتوا وقلوبهم وجلة انهم الى ربهم راجعون میدهند آنچه را میدهند و حال آنکه دلهای ایشان ترسانست
چونکه مرجع ایشان بسوی پروردگار شانست که عالمست بخفایای امور پس شاید که در دادهٔ ایشان مفاسد و معایبی باشد
که ایشان خبر ندارند و در رفع آنها تقصیر کرده‌اند پس بر ایشان نمایانند آنها را و ردّ نماید انفاقات ایشان را و در کافی از جناب صادق ع
روایت نموده که فرمود در تفسیر آیه اینکه آن در مقام ذکر ترس و امید ایشانست میفرمایند که برگردد بر ایشان اعمال ایشان اگر اطاعت نکنند
خداوند عزّ و جلّ را و امید دارند که قبول شود و در مجمع از آنجناب نقل کرده که ترسانند از آنکه قبول نشود از ایشان و فقیر ترسان باشد
از سوء عاقبت و مفارقت ایمان پیش از مفارقت روح از جسد چه گذشت که بقای ایمان تا آخر یان شرط در استحقاق جزای تمام
اعمالست و این خوف از آن خوفهاست که هرگز از مکلّف نباید زائل شود تا به بشارت ملک الموت ایمن شود و پیوسته در مقام
افزودن و زیادتی آن باشد و این خوف در انبیاء و اوصیاء علیهم السلام بود با آن مقام عالی و درجه رفیع و از نظر در حالات آنان که صبح علم
و عملشان عالم را فرو گرفته بود و آخر از مکائد خفیّهٔ شیطان برود را فتادند که دیگر بنحو یستند هرگز خوف از انسان زائل نشود و فقیر این
انفاق پیوسته متضرّع و متوسّل و از استدعاء و طلب قبول آن آسوده نباشد چه بسا شود که بقوّت دعا و اعانت تضرّع از پاره‌ای از
موانع آن چشم بپوشند و از بعضی شروط آن درگذرند و بجای آن عمل را الحسنات مبدّل فرمایند چنانچه در صحیفهٔ کامله است و اَن
تجعل ما ذهب من جسمی و عمری فی سبیل طاعتک و اینکه قرار دهی آنچه رفته از جسم و عمر من در راه طاعت خود و این
نشود مگر بالنّسبة بطاعات فاسدهٔ سابقه که از جهة فساد آن درگذرند پس داخل شود در طاعات نه معاصی گذشته که در آن
قابلیّت طاعت شدن نباشد لطف در آن عفو است و در گذشتن از عقاب و الله العالم هشتم آنکه زارع مادامی که

شرط هشتم

تخم و زمین بقدر آن دارد و از کاشتن متمکّن است مسامحه نکند و زیاده از قوت خود و عیال خود نگاه ندارد چه با تمکّن از زرع اگر تخم
در آن از عمل معاش جاری و در زمرهٔ سفهاء محسوب خواهد بود و منفق نیز بمقتضای فرمان همایون وجاهدوا باموالکم
وانفسکم فی سبیل الله باید تمامی آنچه را مالکست در راه خدا صرف کند و آن مقدار که برای قوت و حفظ خود و اهلش نگاه دارد
از روی امر او باشد در صرف کردن آن مقدار و در انبیاره نه از روی بخل و مضائقه از امتثال الفرمان و در مشکوة الانوار سبط شیخ طبرسی
مرویست که حضرت صادق به عنوان بصری فرمود اگر علم میخواهی پس طلب کن اوّلاً در نفس خود حقیقت بندگی را عنوان عرض
کرد حقیقت این بندگی چیست فرمود سه چیز است اینکه نمیداند بنده برای نفس خود در آنچه خداوند باو داده ملکی زیرا که برای بندگان
ملکی نیست مال را مال خدا میدانند میگذارند آن را هر جا که خدا ایشان را امر کرده بآن و اینکه تدبیر نمیکند بنده برای نفس خود تدبیری و تمام
اشتغالش در آنچه خداوند امر کرده او را بآن و نهی کرده از آن پس هرگاه ندید بنده برای نفس خود در آنچه خداتعالی باو داده ملکی
آسان میشود بر او انفاق در هر جا که خداوند امر فرموده انفاق را در آنجا و چون تفویض کند بنده تدبیر نفس خود را بر مدبّر خود آسان
میشود بر او مصیبتهای دنیا و هرگاه مشغول شد بنده با آنچه خداوند او را بآن امر کرده و نهی فرموده فارغ نشود از آن و در برای مباهات
و مجادله با مردم پس هرگاه اکرام کرد خداوند بنده را باین سه آسان میشود بر او دنیا و شیطان و خلق و طلب نمیکند دنیا را برای
زیاده داشتن و مفاخرت و طلب نمیکند آنچه نزد مردم است برای عزّت و سربلندی و نمیگذارد روزگار خود را بیهوده پس این است

اوّل درجهٔ تقوی که خدای فرموده تلک الدّار الآخرة نجعلها للّذین لا یریدون علوّاً فی الارض ولا فساداً والعاقبة
للمتّقین این دار آخرت را مقرّر فرموده‌ایم برای کسانیکه نمیخواهند برتری را در زمین و نمیخواهند فساد را و عاقبت برای پرهیزکارانست و چون
مضمون آیهٔ سابقه امر بصرف تمامی مالست در راه خدا پس بنده باید از روی صدق نیّت و خلوص طویّت آنچه در حیطهٔ تصرّف
اوست و بدست او سپرده اند در طبق بندگی گذارد و چون مأمور است بحفظ خود و انفاق بر عیال و اولاد پس بجهة امتثال این امر
بقدر کفایت از آن بردارد و خود را در این مصرف بمنزلهٔ وکیل و مأذون شمارد و مابقی را در سایر راههای خیر صرف کند چون چنین کند تمام
مال مجاهده کرده و از دائرهٔ عبودیّت بیرون نرفته و در انفاق بر نفس و عیال اجر و ثوابیکه برای انفاق بر دیگرانست برده چنانچه خواهد آمد
و علما را در کراهت و استحباب انفاق تمام مال خلافست شهید اوّل در کتاب دروس فرموده مکروهست مگر آنکه از صبر خود خاطر جمع
باشد و عیال نداشته باشد و در دار السّلام در شرح اخبار تفصیل آنرا نوشتم و اینکه با یقین و توکّل تمام و نبودن ضرر فعلی بر عیال شبهه
در مدح و رجحان آن نیست قطب راوندی در لبّ لباب روایت کرده که مالک بن ثعلبه شنید که پیغمبر صلّی الله علیه و آله تلاوت میکرد
آیهٔ والّذین یکنزون الذّهب والفضّة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشّرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها
فی نار جهنّم فتکوی بها جباههم وجنوبهم وظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون
آنانکه گنج می‌نهند زر و نقره را و خرج نمیکنند آنرا در راه خدا پس مژده ده ایشانرا بعذابی دردناک در روزیکه گرم کنند و بر فروزند آتش را بر آن
اموال در دوزخ پس داغ کنند بآن پیشانیها و پهلوها و پشتهای ایشانرا و گویند اینست که گنج نهاده بودید پس مالک غش کرد چون بهوش آمد
گفت یا رسول الله این عذاب برای کسی است که گنج نهاده زر و نقره را فرمود آری پس تمام مال خود را صدقه داد و از زنان کناره کرد
و بجبانه رفت دخترکش گفت ای پدر بینوا و کار ما را به که گذاشتی در آتش پس سلمان سخن او را بخدمت رسول خدا صلّی الله علیه و آله نقل
کرد پس اشک از چشم مبارکش سرازیر شد و رفت نزد آن دختر و فرمود چه خواهش داری گفت دیدن پدرم پس سلمان از او طلب او فرستاد
و او را در کوهی یافت پس آمد نزد آنجناب و گفت یا رسول الله آتش تنگ مرا بر دو میان من و تو جدائی انداخت پس شنید که حضرت
میخواند وانّ جهنّم لموعدهم اجمعین پس بوحشت از بیابان بیرون رفت و ابن اثیر در اسد الغابة روایت کرده که او
بود از انصار و غنی تر از او در مدینه نبود چون آیه را شنید و آن سؤال را کرد عرض نمود و قسم بآنکه ترا براستی برسالت فرستاده که مالک
شب نخواهد کرد و حال آنکه مالک نباشد نه درهمی و نه دیناری پس تمام مال خود را صدقه داد و شیخ طوسی در تهذیب روایت کرده
از محمّد بن یحیی الخثعمی که گفت با جماعتی در نزد جناب صادق علیه السّلام بودیم که ناگاه داخل شد بر او مردی از موالیان حضرت
پس سلام کرد و آنگاه نشست و گریه کرد و گفت فدای تو شوم من با خدای عهدی کرده بودم که اگر مرا عافیت دهد از مرضی که میترسیدم
از او بر جان خود و اینکه تصدّق کنم بتمام آنچه مالک اویم و بدرستیکه خدای عزّ و جلّ مرا از او عافیت داده و من نقل دادم عیال خود را به
در خرابهٔ انصار و برداشتم آنچه را که مالک آن بودم پس منم و فروشم خانهٔ خود را و آنچه را که دارایم و صدقه میدهم آنرا پس حضرت باو فرمود که برو و خانهٔ
خود را قیمت کن و جمیع متاع خود را و هرچه را که مالک آنی بقیمت عادله پس آنرا دانسته باش آنگاه دفتر سفیدی بگیر و بنویس در آن آنچه را که
قیمت کردی آنگاه برو و در نزد امین ترین مردم در نزد خود و دفتر را باو بده و باو وصیّت کن و امر کن او را که اگر تو را اجل در رسید

[1] یعنی خوش

منزل و تمام یا ملک تو را پس صدقه ده از این جانب تو آنگاه برگرد بمنزل خود و عمل کن در مال خود بنحوی که بسیار کردی و بجز خوردت و عیالت
بنحوی که میخورده آنگاه نظر کن بآنچه صدقه میدهی پس هر چه را که کم شمری از صدقه یا صله خویشان و در راه خیرات پس بنویس همه اینها
و ضبط کن چون سر سال شد برو نزد آنکس که با او وصیت کردی پس امر کن با او که دفتر را بیرون آورد آنگاه بنویس آنچه را که صدقه دادی هر چه
کردی از صله قرابت یا نیکی در آن سال آنگاه چنین کن در هر سال تا آنکه وفا کنی از برای خداوند بتمام آنچه نذر کردی و بماند منزل تو و مال تو
انشاء الله پس آنمرد گفت دور کردی اندوه را از من ای فرزند رسول خدا خدا مرا فدای تو کند و مخفی نماند که چون شمرد یا صدقه تمام بوده
در آن شخص آنچه را میداد خداوند عوضش را بجایش میگذاشت پس هم تمام مال را صدقه داد و هم چیزی از آن کم نشد چنانچه میتوان گفت
که حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام که چند مرتبه نصف مال خود را صدقه داد عوض ایشان صدقه بتمام مال بود سه مرتبه و با آنکه
عوض اول نصف دوم بقدر اول بود نه نصف نصف که ربع شود و ابن شهر آشوب در مناقب خود روایت کرده که حضرت
رضا علیه السلام در خراسان در روز عرفه تمام مال خود را میان فقراء تفریق کرد پس فضل بن سهل عرض کرد که این خساره نیست فرمود
بلکه منفعت است هرگز شمار ضرر آنچه را که در پی او خواهی داشت اجر و کرم را زایع ازینجهاکه در نزد او است آنچه بهتر و نفعش
بیشتر است آن را انکار دوانگم لا غرو کرم خورده و سالها مانده و امثال آن از معایب پرهیز کنند تا قدرت دارد بر غیر او از آنها بر زبان
نیفشاند منفق نیز بمضمون خطاب مهر آمیز لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون هرگز نباید حقیقت نیکی را یا نرسید بخوبی
یعنی از زمره نیکان نشوید یا به بهشت نرسید تا آنگاه که انفاق کنید از آنچه دوست دارید عوض بآنچه دوست داری نرسی تا آنچه دوست
نداری بآیه آنچه در راه خداوند خرج کند از آنچه باشد که او را دوست دارد و انسان خردمند دوست ندارد مگر آنچه را که خداوند تبارک
و تعالی دوست دارد چه از لوازم ایمان محبت محبوبات خداوند است پس دعوای محبت بخداوند یا دوست نداشتن محبوباتش
دعوائیست کاذب و خداوند دوست ندارد جز طیبات از اموال چنانکه سابقا ذکر شد پس منفق آنچه را دوست دارد و اولا ببیند که از
خبائث و محرمات و مبغوضات خداوند است از آیه مبارکه بیرون و امر بانفاق آن ندارد و همچنین اگر آنچه را دوست دارد و انفاق
آن باعث فتنه و شر نیست برای آنکه باو دهد مثل آنکه یتیم و فقیر را غذای لذیذ یا لباس فاخری دهد که از قناعت و شکرش کاسته
و بر میل و شهوتش افزوده و گاه سبب کفران شود چون میل کند و بدست نیارد و او را مهموم کند و بر افعال خداوند ایراد نماید و هم
چنین اگر آنکس دوست ندارد آنچه را منفق خواسته مثل آنکه لباس و ماکولی باشد که ائمه علیهم السلام از آن نپوشیده و نخشیده و نهایة
عمل و سیره را بر آنها متابعت گذاشته الحاصل انفاق محبوب در این موارد شایسته نیست و در دو آیه دیگر نیز اشاره بآن
شده اول در سوره بقره در ضمن صفات صادقین و متقین میفرماید و آتی المال علی حبه بنابر یکی از احتمالات آن یعنی میدهند
مال را با دوست داشتن آن یا آنکه مال را محتاج میباشد دوم در سوره هل اتی و یطعمون الطعام علی حبه که در شان اهل البیت
علیهم السلام وارد شده با آنکه طعام را دوست میداشتند از آن دست برداشتند و به یتیم و اسیر و مسکین خوراندند شیخ ابوالفتوح
رازی در تفسیر خود روایت کرده که مهمانی به ابوذر غفاری فرود آمد ابوذر او را گفت من از آن مشغولم لطف نگاهی بر اشتر است
و شتر پسنده بگزین و بیار او برفت و شتری لاغر بیاورد او را گفت بهتر از این نبود گفت بود ولکن من نیاورده ام گفتم برای

نهم از آداب و شروط صدقه انفاق و در انفاق با آنچه دوست دارد

تو را با آن حاجت باشد ابوذر گفت حاجت من آن روز باشد که مرا در گور نهند از آن محتاج باشم برای حاجت سخت به بینه مال باید
نهادن و خدا تعالی میگوید لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون و ایضا از عبد الله بن سیدان روایت کرده از ابوذر
غفاری که گفت تو را در مالت سه انباز باشد یکی قدر که دستور با تو نیارد که کدام ببرد بهتر یا بدتر یعنی آفت خدای دوم وارث آ
که منتظر آنست که تو چشم بهم نهی و اموال ببرد و انباز سیم توئی اگر بتوانی کردن که تو عاجزترین سه گانه نباشی بکن از آنکه گفت خدا تعالی
میگوید لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون و این دو شتر مال [illegible] است نزدیک من برای خود اختیار کردم تا خاصه مرا باشد
و آن را در راه صدقه صرف کرد و ایضا روایت کرد که از جمله صحابه رسول صلی الله علیه و آله مردی بود نام او ابو طلحه از انصاریان و در
همه مدینه چندان درخت خرما که او را بود کس را نبود ولکن خرماستانی داشت برابر مسجد رسول صلی الله علیه و آله بسیار نیکو و آبادان و بسیار دلگشا
در آنجا چشمه آب خوش بود رسول صلی الله علیه و آله در آنجا رفتی و از آن آب بخوردی و وضو کردی چون این آیه فرود آمد ابو طلحه بیامد و گفت یا رسول الله
خدای داند که دوست ترین مال من و گرامی ترین این خرماستانست من این را صدقه کردم باستید تا فردا تا مرا ذخیره باشد ای رسول الله آنجا که
مصلحت دانی آنجا فرو نه رسول صلی الله علیه و آله گفت بخ بخ ذلک مال رابح لک گفت خنک باد ترا این مالیست سود کننده
تو را اینکه گفتی شنیدم و مصلحت در آن دانم که بر خویشان خود وقف کنی گفت یا رسول الله چنانکه باید فرمای رسول الله صلی الله علیه و آله
بر ایشان وقف کرد و ایضا از ابی ایوب انصاری روایت کرد که چون این آیه آمد زید بن حارثه اسبی نکو داشت و سخت دوست داشتی آن را
پیش رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله من این اسب را بسیار دوست دارم صدقه کردم رسول صلی الله علیه و آله با اسامه بن زید بن حارثه
داد و زید را خوش نیامد گفت یا رسول الله من آن را صدقه کردم رسول صلی الله علیه و آله گفت بموقع افتاد خدا تعالی از تو قبول کرد و ایضا نقل کرده
که زبیده زن هرون الرشید مصحفی فرمود نوشتن نود پاره بود و پشتهای آن زرین کرده بود و مرصع بانواع جواهر کرده و قرآن میخواند و در آن فرا رسید
آیه رسید لن تنالوا البر با خود اندیشه کرد و گفت من در جهان چیزی از این دوستتر ندارم کس فرستاد و زرگران را بخواند و آن زر و جواهر بفروخت
و بهای آن در چاههای بادیه صرف کرد که تا امروز منسوبست باو ابو بکر وراق گفت خداوند در این آیه ما را فتوت آموخت گفت نرسی به نیکوئی
در یابی من با تو آن نیکی کنم که تو با برادران خود نیکی با این سر بده تا با آن سر با تو دهند بحسب آن بدل و پیش آن آن بفضل و در کافی از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده که آن جناب شکر تصدق میکردند با آن جناب عرض کردند که آیا تصدق میکنی بشکر فرمود بلی بدرستیکه نیست چیزی نزد من
محبوبتر از آن و من دوست دارم صدقه بدهم محبوبترین چیزها را پیش خود و ایضا روایت کرده که چون حضرت رضا علیه السلام غذا میل میکرد کاسه
بزرگی نزدیک سفره آنحضرت میگذاشتند پس تعجیل میفرمود بسوی لذیذترین و نیکوترین غذائیکه حاضر میکردند پس از هر کدام چیزی میگرفت و در آن کاسه
میگذاشت پس امر میفرمود از برای مساکین میفرستاد و این آیه را تلاوت میفرمود فلا اقتحم العقبة پس میفرمود چون خدا دانست که هر انسانی توانائی
آزاد کردن بنده ندارد و برای ایشان قرار داد راهی بسوی بهشت یعنی طعام دادن و آن را آزاد کردن بنده قرار داد و در این آیات که بعد از فلا
اقتحم العقبة وما ادراک ما العقبة فک رقبة او اطعام فی یوم ذی مسغبة یتیما ذا مقربة او مسکینا ذا متربة
حاصل مضمون [illegible] انسان [illegible] عقبه [illegible] آزاد کردن بنده است
[illegible]

اتفاق محبوب و مرغوب

از ابی الطفیل روایت کرده که امیر المؤمنین ع جامه خرید و اعجاب او از آن جامه خوش آمد پس آن را تصدق داد و فرمود شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که فرمود کسی که برگزیند بر نفس خود یعنی غیر را بر خود اختیار نماید برگزیند او را خداوند روز قیامت به بهشت و کسیکه دوست دارد چیزی را پس آن را
برای خدای قرار دهد خداوند میفرماید روز قیامت که بندگان در دنیا مکافات میکردند میان خود به نیکی و من مکافات میکنم تو را امروز به بهشت
و هم زارع خرسند باعتماد فالق الحبّ والنّوی شکافنده دانه و هسته تخم در زمین بپاشد و بتصدیق کریمه افرأیتم ما تحرثون ءانتم تزرعونه
ام نحن الزّارعون شما ضعیفان که جز پاشیدن تخم و گاهی دادن آب کاری نکنید چنین صنع عجیب کنید یا این صنعت شگفت از ما است
که از یک دانه و هسته پنهان در زیر خاک اینهمه ریشه و ساق و برگ و شاخ و گیاه و میوه و رنگهای گوناگون در آریم امیدوار باشد و بتدبیر کریمه
وانزلنا من السّماء ماء بقدر فاسکنّاه فی الارض وانّا علی ذهاب به لقادرون فانشأنا لکم به جنّات
من نخیل واعناب فرستادیم از آسمان آب باندازه و جا دادیم او را در زمین و بر بردن آن توانائیم پس آفریدیم بآن برای شما بوستانها
از خرما و انگور خوشدل باشد و بتابش آفتاب رخشان و حرارت سراج وهّاج ایزد منّان و نضج دهنده میوه‌ها و تربیت کننده حبه‌ها که پرورده بلغ الّا بشقّ
الانفس بالا کشد یا زیاده از اندازه حاجت آب فرو ریزد یا باد سموم یا چند ملخ بر او هجوم آرد نتواند تدارک آن کردن و دفع آنها نمودن و تماشا
برای او بجز حسرت و ندامت از عمر صرف کرده در آنها و چشیدن تلخی واصبح یقلّب کفّیه علی ما انفق فیها منفق هم باید
اعتماد او در رسیدن بثمرات انفاق و فوائد صدقه بر فضل و کرم حضرت مالک الملوک باشد که از اینهمه نعمت و اموال که باو داده
و در نزد او بودیعت سپرده چیزی خواسته باسم قرض بر قسمیکه اهل حاجت از ارباب ثروت خواهند که عوض آن را چندین برابر دهد که
تمام احتیاج او بآن مال است بهتر و بی عیب و نقص باو دهد و تمام اسباب این معامله را بجهة او مهیّا فرموده از مال و جاه و غیر آن از آنچه با
انفاق توان کرد و آلات عطا باو داده و محل آن را از فقراء و مساکین و محتاجین بآنچه در نزد او است باو نماند و رسانید پس از منفق حقیقة کاری
در این زراعت بابرکت نشده جز تخم امانتی در زمین امانتی بامر مالک آن افشانده که مزد این افشاندن از او چندین برابر گرفته و دیگر در این فلاحت
او را شغلی نباشد پس اگر خواست و قبول کرد و تخم را تربیت نمود چنانچه خود فرمود پس از کرم و فضل او است شیخ طوسی از حضرت رسول
صلّی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود هر نیکی صدقه است بسوی غنی یا فقیر پس صدقه دهید هر چند بنصف یا جانب دانه خرما باشد
پس بدرستیکه خداوند تبارک و تعالی آن را تربیت میکند از برای صاحبش چنانچه تربیت میکند یکی از شما کرّه اسب یا بچه شتر خود را
تا آنکه رد نماید باو و آن را در روز قیامت و آن بزرگتر است از کوه بزرگ و در تفسیر حضرت عسکری ع مذکور است که جناب صادق
برای تشریف میبردند و در خدمتش جماعتی بودند که با ایشان بود اموال ایشان پس ذکر شد که در این راه دزدانند که راه مردم میزنند پس کم های
کردن ایشان از ترس مرتعش شد حضرت فرمود چه شده شما را گفتند با ما است اموال ما میترسیم از ما بگیرند آیا شما آنها را میگیرید از ما شاید
ایشان از آنها اعراض کنند چون به بینند که از جناب شما است فرمود شما چه میدانید شاید ایشان اراده نکرده باشند غیر از من کسی را
و باین کار اموال را در معرض تلف در آورده باشید عرض کردند پس چه کنیم آیا دفن کنیم آنها را فرمود این طریقه سبب تلف آنها است
شاید کسی بر او وارد شود و بگیرد یا شما دیگر محل را پیدا نکنید عرض کردند پس چه کنیم فرمود آنها را بسپرید بکسیکه حفظ کند و آفات را از آنها برگرداند
و آنها را تربیت کند و بگرداند هر یک از آنها را بزرگتر از دنیا و آنچه در او است پس از دهد آنها را بشما در حال نهایت احتیاج شما بآنها عوض

کردند کیست این فرمود پروردگار عالم گفتند چگونه بپرسیم بخداوند فرمود صدقه بکنید آنها را بر ضعفاء و مساکین عرض کردند آنجا
برای ما ضعفاء در اینجا حاضر شوند فرمود پس عازم شوید که ثلث آنها را صدقه کنید تا خداوند حفظ کند باقی را از آنچه میرسید گفتند عزم
کردیم فرمود شما در امان خداوند بروید پس رفتند و آن دزدان ظاهر شدند پس آنها نرسیدند حضرت فرمود چگونه میرسید و حال آنکه شما
در امان خداوندید پس آن جماعت پیش آمدند و پیاده شدند و دست آنجناب را بوسیدند و گفتند دوش در خواب خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله
دیدیم که امر فرمود ما خود را بر جنابت عرضه دهیم پس ما در محضرت هستیم و مصاحبت میکنیم تو و این جماعت را تا دفع نمائیم از ایشان دشمنان
و دزدان را پس حضرت فرمود حاجتی نیست ما را بسوی شما زیرا آنکه شما را از ما دفع کرده آنها را نیز دفع میکند پس سلامت رفتند و آن ثلث را صدقه
دادند پس تجارت ایشان برکت کرد و هر درهم ایشان ده درهم ربح کرد پس گفتند چه قدر بزرگ بود برکت صادق علیه السلام حضرت فرمود
شناختید برکت را در معامله با خداوند عز و جل پس مداومت کنید بآن و چون ظاهر شد که قبول صدقه و تربیت آن از روی فضل است
نه استحقاق پس اگر قبول نفرمود نتیجه نکرد و حقی ضایع ننمود چه اگر مالک چیزی بکسی بسپرد و مزد آن سپردن بدهد پس قدری از آنرا بدیگری حواله
کند هرگز در خاطرش خطور حقی از او بر مالک از این معامله نرود پس نهایت سعی را در تحصیل تسلیم و اعتماد بکرم و فضل خداتعالی باید نمود تا
زارع پس از زرع جمیع محصول مقداری نگاهدارد جهت کاشتن بار دیگر و بهمان یکدفعه قناعت نکند منفق نیز نظر بحدیث الدنیا
مزرعة الآخرة از اول داخلشدن در دائره تکلیف را تا وقت افتادن تمامی جوارح و اعضاء از کار بفصل و موسم برای این
زرع مبارک باید انگار کند و همه زمان و مکان و جوارح داخلیه و خارجیه و مال و جاه و زبان و قلم حتی نفسی که میکشد اسباب و آلات
این زرع شمارد و دقیقه از فلاحت خود غفلت ننماید و توهم نکند کسی که انسان هر چه متقی و پرهیزکار و دانا و هوشیار باشد او را از
خوردن و آشامیدن و مضاجعت و خوابیدن و امثال آنها گریزی نیست پس آنچه صرف شود در اینها از ادوات گذشته زرعی
بآن برای آخرت نشده و خیری از آنها در آنجا نخواهد دید چه انسان دانشمند تواند تمامی کارهای مباح خود را نحوی کند که از او خیر
ببیند و جزا برد بلکه سید جلیل علی بن طاوس قدس سره منکر شده بودن مباحی برای مؤمن چه مباح آن کاری باشد که در کردنش
اجر و ثوابی و در نکردنش توبیخ و عقابی نباشد و هر کاری که انسان اراده کردن آنرا دارد البته برای آن آداب و شروط و دستور العملی
از شرع انور رسیده حتی برای رفتن به بیت الخلا قریب سی آداب رسیده که پست ترین کارهاست چه رسد بکارهای دیگر پس
اگر آن کار را با آن آداب کرد او را مزد دهند و تا جورش شمارند پس نتوان او را مباح شمردن و نیست کاری عاری از آداب الهیه
و این مطلب را مشروحا در جلد ثانی دار السلام نوشتیم و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود بابوذر ای ابوذر هر آینه بوده باشد برای تو در هر کاری نیتی
حتی در خواب و خوراک یعنی آنها را نحوی باید کرد که برای خداوند باشد و شرح آنرا نیز در آنجا دادم و بعضی علماء راشدین در آیه سابقه
لن تنالوا البر حتی تنفقوا احتمال داده که هیچ خیری و نیکی دنیوی و اخروی داخلی و خارجی هرگز نرسید تا انفاق نکنید پس هر خیری که
هر جا بهر کس در هر وقت برسد از انفاق علمی یا مالی یا جاهی یا غیر آن نسبت بکسی کرده از عیال و زیردستان یا اقارب و آشنایان یا اجانب
هر چند بیک کلمه زبانی باشد که بسبب آن خیری بدیگری برسد و در کافی روایت کرده که داخل شد بر حضرت رضا علیه السلام غلام
آنجناب پس باو فرمود آیا امروز چیزی انفاق کردی گفت نه فرمود پس از کجا خداوند بما پاداش بازدهد انفاق کن هر چند بیک درهم باشد

و در نهج البلاغه مذکور است که امیرالمؤمنین با امام حسن علیهما السلام فرمود در ضمن وصیت نامهٔ طولانی که باو نوشت که در پیش روی
تو راهیست با مشقت با مسافت طولانی و سخت هولناک و ترا چاره نیست در این راه از طلب کردن منزل نیکو و مقدار توشه
که ترا برساند و سبک کردن دوش پس بار مکن بر دوش خود زیاده از آنچه ترا میرساند پس سنگین کند ترا و وبال شود بر تو و هر وقت
یافتی از اهل حاجت کسی را که توشهٔ ترا بردارد پس ببر اینجا پس دهد ترا بروز قیامت آنجا که محتاجی بآن پس وجود ایشان را غنیمت دان و غنیمت شمار
آنکس را که در حال ثروت از تو قرض بگیرد و قرار دهد وقت اداء آن قرض را در روز عسرت خویش یعنی پس از مردن که دست از همه چیز
تهی است و چون اهل حاجت همیشه بدست آید و هر چه انسان سعی کند توشه بقدر اقامت المنزل بدست نیاید و هر گز توشه
که دست از همه مراتب انفاق کوتاه شود و پس کاهی نشود که انسان از این مزرع آسوده کی باشد **و از دهم** زارع اگر چه
مختلف باشد بحسب استعداد و قوت و ضعف که تخم در بعضی یکی بده و یکی بصد و یکی بهفتصد رسد البته تا تواند از زمین
دست نکشد و از هفتصد به یا کمتر قناعت نکند مگر آنگاه که از زرع و در آن عاجز شود و منفق نیز چون نظر کند بکلام خداوند مجید مجمل
افشاند تخم انفاق و صدقه را خواهد دید چه در یکجا میفرماید **وما انفقتم من شیء فهو یخلفه** یعنی آنچه را انفاق کنید خداوند بجایش
گذارد یعنی پاداش آن بمثل خودش دهد جای دیگر فرموده **من جاء بالحسنة فله عشر امثالها** یعنی هر که آرد خوبی کند ده برابر آن
عوض بگیرد و باز فرموده **مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل**
سنبلة مائة حبة حاصل مضمون آنکه مثل آنها در راه خداوند بمثل آن مال چون دانه ایست که هفت خوشه آرد که در هر خوشه صد دانه باشد
پس هر دانه هفتصد شود و در آخر همین آیه میفرماید **والله یضاعف لمن یشاء والله واسع علیم** و خداوند فزونی دهد یعنی زیاد
کند بر هفتصد از آنکه خواهد و خداوند بسیار عطا است و دانا باستحقاق هر یک و مقدار جزاء و از این بالا اجر صابر هست که بحساب
و شاید اشاره بآن بعد از این شود پس منفق باهوش باید همیشه در صدد تحصیل محلی باشد که لا محاله آنچه دهد هفتصد باز گیرد و خواهد آمد
ان شاء الله تعالی که صدقه بر عوام یکی بده و بر اهل بلا و عاجزین یکی بهفتاد و بر ارحام یکی بهفتصد و بر علما یکی بهفتهزار و بر اموات یکی به
هفتاد هزار. و چه بسیار شایسته است ذکر اینجا حدیث شریفی که در آن فواید بسیار است و ذکرش باین تفصیل کتاب شیخ جلیل
ابو الفتوح رازی در تفسیر خود روایت کرده که یکروز امیرالمؤمنین ع در حجرهٔ فاطمه علیها السلام شد او را یافت که حسن و حسین علیهما السلام
میخوابانید و ایشان می‌گفتند از گرسنگی فاطمه گفت یا ابن عم رسول الله بنگر تا چیزی بدست آری برای این کودکان که از گرسنگی نمی
خسبند و سه روز است تا طعام نخورده اند امیرالمؤمنین علی ع از خانه بیرون آمد و نزدیک عبدالرحمن بن عوف آمد و او را
گفت دیناری زر بقرض مرا ده او در خانه رفت و کیسه بیرون آورد و صد دینار سرخ در او کرده و گفت بستان و هرگز عوض مده
امیرالمؤمنین ع گفت لا والله که این از تو نستانم و قبول نکنم گفت چرا گفت برای آنکه از رسول ص شنیدم که **الید العلیا خیر**
من الید السفلی گفت دست زبر بهتر از دست زیرین است یعنی دست دهنده بهتر از دست گیرنده باشد و من نخواهم
که کس از من دستی باشد یا دست او بهتر از دست من باشد ولیکن یک دینار مرا ده بر سبیل قرض و این خبر از من بشنو گفت بیان کن
گفت از رسول ص شنیدم که گفت **الصدقة بعشر امثالها والقرض بثمانیة عشر** ضعفا صدقه را یا ده باشد

دوازدهم

حدیث شریف در نزول مائده بر اهل عبا علیهم السلام

یکی سجاده عبد الرحمن دست در کیسه کرد و دیناری از آنجا برداشت و با امیر المؤمنین ع داد و آن بستد و از آنجا بیامد ببازار چیزی خرد
مقداد اسود را دید جالساً علی قارعة الطریق بر سر راه نشسته امیر المؤمنین ع گفت ای مقداد در اینوقت در اینچنین جای چرا نشسته گفت
ضرورتی را گفت چیست گفت چند روز است تا طعامی نیافته ام گفت چند روز است گفت چهار روز آن دینار بقرض بستده بود
بمقداد داد و گفت تو اولیتری که چهار روز است که چیزی نیافتی و ما سه روز مقداد آن بستد و برفت و امیر المؤمنین ع بمسجد رسول ص آمد
در شأن او این قصه و آیه آمده بود ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة دیگر از ابر نفس خود مقدم میدارند
هر چند بغایت محتاج باشند چون با رسول نماز شام بگزارد رسول ص گفت یا علی من امشب بخانهٔ تو میآیم او شرم داشت که رسول را گوید
که در خانهٔ ما چیزی نیست گفت علی اذن و کرامة یا رسول الله بر خواست و از پیش برفت و فاطمه را گفت رسول خدای امشب
بخانهٔ ما می‌آید و در خانهٔ ما چیزی نیست برا ثر رسول ص آمد و بنشست فاطمه زهرا علیها السلام برخواست و در خانه شد و دو رکعت
نماز کرد و در رکعت اول الحمد بر خواند و الم سجده و در رکعت دوم الحمد بخواند و سورة الانعام چون سلام بداد سر بر زمین نهاد و گفت
بارخدایا از تو میخواهیم بحق محمد و آل محمد علیهم السلام که برای ما خوانی فرستی از آسمان تا ما از آن بخوریم و در شکر تو بیفزائیم سر برداشت جفنهٔ دید
از ثرید و علیها عراق من لحم و بر سر آن گوشت نهاده از استخوان جدا کرده و دستاری بر سر نهاده که کس مانند آن ندیده بود از خانه
بدر آمد و امیر المؤمنین ع در او نگریست تا او چه خواهد کردن اندر در خانه رفت و آن جفنه بیرون آورد و در پیش ایشان بنهاد رسول و امیر المؤمنین
و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم از آن طعام میخوردند سائلی بدر حجره فراز آمد و سؤال کرد امیر المؤمنین ع دست فراز کرد تا پاره
از آن طعام بدو دهد رسول ص گفت مکن یا علی که این سائل ابلیس است خبر یافت که ما را خدای تعالی طعام بهشت فرستاد خواست
تا با ما شریک باشد و طعام بهشت در دنیا بکسی نرسد امیر المؤمنین ع گفت یا رسول الله این طعام از بهشت است گفت
آری خدای تعالی طعام بهشت بکس نفرستاد مگر آن خوان که برای عیسی بن مریم فرستاد و این جفنه برای ما امیر المؤمنین ع گفت
یا رسول الله آن خوان که برای عیسی بن مریم فرستاده بود بر آنجا چه طعام بود گفت آن خوانی بود از زر سرخ مکلل بدر و یاقوت
و زمرد چهل گز در چهل گز و آنرا چهار پایه بود بر آنجا پنج نان بود و بر سر نانی ناری بود پوست باز کرده و بر زبر هر ناری سیبی و از انواع ترها
بر آن خوان همه چیز بود ماخلا الثوم والبصل که سیر و پیاز و در میان آن سفره ماهی بریان بود و بر آنجا ماهی برشته بود و نزدیک سر ماهی
نمک نهاده و نزدیک دنبالش سرکه نهاده و دستاری از دستارهای بهشت پوشیده اصحاب عیسی حاضر آمدند و گفتند تو را
کشف این باید کردن او دست فراز کرد و دستار از روی خوان باز گرفت توانگران بدیدند حقیر آمد ایشان را از آن نخوردند گفتند
انگشت عیسی ع ندا کرد و درویشان را بخواند تا از خوان بخوردند چهل چاشت از آن بخوردند تا چهار هزار یا چهل هزار مرد از آن بخوردند
هیچ بیمار نخورد که شفا نیافت و هیچ دیوانه نخورد الا که بهوش آمد و هیچ نابینا نخورد الا که بینا شد و هیچ مقعد نخورد الا که برفتن آمد و هیچ پیر
نخورد الا برنا شد چون رسول و ایشان صلوات الله علیهم از آن فارغ شدند و دست بشستند رسول ص گفت این جفنه
و هم اینجا بنه که نهاده بود جفنه بر گرفت و بجای خود بنهاد در حال بآسمان بر رفت و رسول و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما بمسجد
شدند و نماز خفتن بگزاردند دیگر روز امیر المؤمنین ع بر در مسجد نشسته بود اعرابی بیامد بر ناقه نشسته و علی را از مسجد بیرون خواند

خبر شریف در اضعاف شدن صدقه

وکیسهٔ بزرگ باو داد وگفت این بستان که تو راست و ناپیدا شد امیر المؤمنین ع بیامد و کیسه برسول صلعم داد وگفت این اعرابی بمن داد
و ناپیدا شد رسول صلعم سر آن کیسه بگشاد و از پیش بریخت و در آنجا هفتصد دینار بود رسول صلعم گفت یا علی شناختی آن اعرابی را گفت نه گفت
جبرئیل بود و گنجی از گنجهای زمین برای تو بیرون کرد و خدا تعالی ترا بعوض آن یکدینار که بمقداد دادی بیست و چهار جزو ثواب داد
و چیزی از جملهٔ آن دو معجّل کرد این حبّه و این کیسه و بیست و دو در آخرت برای تو معدّ کرد که هیچ چشمها چنان دیده نیست و گوشها
چنان شنوده نیست و بخاطر هیچ بشر چنان گذشته نیست امیر المؤمنین ع آن زر بریخت هفتصد دینار بود وگفت صدق الله جلّت
عظمته حیث قال الّذین ینفقون اموالهم الآیة انگاه از آنجا دیناری برداشت بعبد الرحمن بن عوف داد باقی بر اهل بیت و فقراء
مهاجرین و انصار تفرقه کرد و شیخ مفید در امالی از جناب صادق ع روایت کرده که فرمود مخصوص کن بمال خود و طعام خود کسی را که دوست
داری او را در راه خداوند عزّ و جلّ و گذشت بعضی اخبار مناسب اینجا در شرط دوّم و بر اهل بصیرت پوشیده نیست که اگر دو اهل صلاح
متّقی گرسنه باشند یکی عامی دیگری عالم در سیر کردن عامی جز حفظ یک نفس از مردن یا ضعف بدن و اعانت بر بندگی چیزی نیست و در سیری
عالم حفظ یا تقویت نفسی است که از پرتو وجود او ضعف ایمان هزارها از بندگان مبدّل بقوّت خواهد شد بلکه باعانت قلم یا حمله ع
از برکت علوم و افکار دقیقه و بیانات شافیهٔ او تا نفخ صور منتفع خواهند شد و بسا شود که از برکت یک غذای طیّب در آن بدن طیّب
و تبدیل آن بروح پاکیزه و سبب شدن برای صفای قلب و تندی ذهن و نورانی شدن فکر ملتفت شود عالم بمطلب حقّ یا فصل مشکل او در
ثبات و دوام و حقیّت و کثرت انتفاع مثل درختی شود که ریشهٔ آن در زمین و شاخها در آسمان و میوهٔ رسیدهٔ آن در هر آن لیس برای جمیع
انعقاد العبد و نفع هر که بآن مطلب از آن زمان تا قیامت منتفع شوند اجر و ثواب باشد یعنی کساهم زارع در زمین قابل تخم باندازه بپاشد نه
از قابلیت آن و نه کمتر از آنچه استعداد دارد چه در اوّل فساد زمین است و انداختنش از ترقّی و نموّ و در ثانی اختیار کردن خسارت بزرگی است
بی ضرورت منفق نیز باید نیک تأمّل کند در حال فقرا و مساکین و ایتام آل محمّد علیهم السّلام و مقدار حاجتشان و کیفیّت آن چه در مقام
سؤال در آیند و آنرا اظهار کنند یا متعفّف باشند و از حاجت خود سخنی نگویند چه رفع مقداری از آن واجب است بر مطّلع توانا چون گرسنه
مشرف بر فوت و برهنهٔ مترقّب هلاکت از سرما و مریض عاجز از دوای شافی و جاهل بمسایل واجبهٔ عملیّه که وقت تکلیف آن رسیده و امثال
آنها و پارهٔ از حاجات منتظم در سلک مستحبّات چون زیارت و حجّ و انفاق در راه خداوند و ترویج بی مفسده و کتب علمیّه و دانستن
آداب دینیّه و سنن شرعیّه و غیر آنها و بعضی از آنها حرام مثل طالب معاصی مالیّه که جز بمال نتوان آنرا تحصیل کرد و بالجمله انفاق در قسم
اوّل بمقدار رفع آن ضرورت واجب و در دوّم بهمان اندازه مستحبّ و این اندازه بحسب اشخاص و شأن و زمان مختلف چه کسی هست
که اگر هزار در زیارت و کتاب صرف کند ابداً حجّ و از اندازهٔ جادهٔ عدل بیرون نرفته و دیگری اگر عشر آن خرج کند محسوب از مسرفین
خواهد بود و میزان در این مقام یعنی راجح شدن انفاق آنکه اگر آن عطا چه علم باشد یا مال اسباب نزدیکی او باشد بطاعات یا نگاهداشتن او از
ارتکاب معاصی الموقع خواهد بود و اگر باعث دوری او باشد از بندگی به نکردن عبادات واجبه یا مستحبّه و مشغول شدن بگناهها یا مباحات
لذیذه که مورث قساوت قلب و اعراض از ذکر خداوند است حرام یا مرجوح باشد و بسیار شود که اطعام یک غذا مؤمنی باعث تقویت
و برانگیختن او شود بعبادت و تحصیل علم و کمالات و بدیگری مورث کسالت و خواب و وا داشتن او از طاعت و شاید این اختلاف

بعضی از حکمتهای اختلاف عطایای ائمهٔ طاهرین علیهم السّلام باشد شیخ جلیل ابن شهر اشوب مازندرانی در مناقب خود روایت کرده از
کمیت شاعر که گفت داخل شدم بر حضرت باقر ع و در نزد آن جناب مردی از بنی مخزوم بود پس خواندم برای آنجناب شعری که گفته بودم در
مدح ایشان پس هر قصیده که میخواندم میفرمود ای غلام یک کیسه درهم بیار پس بیرون نیامدم از خانه تا آنکه بیرون آورد پنجاه هزار درهم پس
گفتم قسم بخدا من نگفتم در مدح شما بجهت مال دنیا و ابا کردم از گرفتن پس فرمود ای غلام برگردان این مال را بمکان خودش چون برداشت
مخزومی عرض کرد تو را بخدا قسم دادم بجهت ده هزار درهم پس فرمود نیست نزد من و حال بکمیت پنجاه هزار درهم عطا نمودی و من
میدانم که تو راستگوی نیکوکاری فرمود برخیز داخل شو و بگیر پس مخزومی داخل شد و چیزی نیافت و شیخ صدوق در علل الشرایع روایت
کرده از ابی الحسن ع که فرمود داده میشود به مؤمن یعنی بایدبا و داد سه هزار پس فرمود یا ده هزار و داده میشود فاجر باندازه زیرا که مؤمن
خرج میکند آنها را در طاعت خداوند و فاجر در معصیت خداوند و مراد باندازه مقدار رسیدن معاش است که در اخبار دیگر تصریح بآن شده
که بایست نفر یکدیرهم یا کمتر از آن و نان کمتر از یکقرص و ایضا در آنکتاب از ذریح روایت کرده که گفت شتری از حضرت صادق ع با
ما در مرضی رسید و ما در سفر بودیم از بنی سلیم پس غلام عرض کرد خدمت آنجناب که ای مولای من بکشیم او را فرمود نه بر وچون چهار
میل رفتیم فرمود ای غلام فرود آی و شتر را نحر کن و اگر او را درندگان بخورند خوشتر است نزد من از اینکه او را اعراب بخورند چهاردهم
زارع هر زمینی را که متمکن از زرع در او است بمناسبت مزاج و استعداد او تخم میپاشد چه بعضی قابل جو و بعضی قابل گندم پاره مستعد
خضراوات و چون او اگر تخم زمینی را در زمین دیگر بپاشد هم تخم ضایع شده و هم زمین فاسد و هم خود خسارت کرده پس حاصل زرع عطای
کرده لیکن چه بسا هست که آن تخم در غیر زمین قابل نمو بکند با مزاج فاسد پس مضر یا مسموم شود اگر چه در صورت صاحب جنس خود
باشد پس سبب خرابی و هلاکت بسیاری شود و منفق نیز باید در حال محتاجین نظر نماید که حقیقهٔ احتیاج هر یک از ایشان چیست به
وپریشانی آنها از کجا آمده و رفع آن بچه خواهد شد و قناعت نکند بسؤال و خواهش ایشان چیزی را که احتیاج خود را در آن می بینند
چه بسیار شود که سائل خود را محتاج بچیزی ببیند که هلاکت دین یا دنیای او در آنست یا احتیاج او بچیز دیگر بیشتر بلکه تحصیل آن واجب
و مستمند هم بر آن چیز سؤال خواسته و ابدا ملتفت نیست نه بآن چیز نه باحتیاج خود بآن چون مریضی که در او مادهٔ مرض مهلکی موجود
که ملتفت نیست بآن و سؤال میکند از مقوی و منتهای آن مرض با آنکه حاجت او در دوای رافع المرض است پس اگر دانای به
حال خویش سؤال کند او را اعانت کند ولکن انچه خواسته نه کا اعانت بر هلاکتش کرده بلکه انچه خود داند که او را باید سؤال کند خواهد داد
پس اگر سائل از دیگری بشنود هم اجابت کند والا حق انفاق و صدقه را ادا کرده که محتاج آنچه را مستحق است داده و این شرط از شروط
لازمه و مهمه است که منفقین خصوص علما و دانشمندان را که پیوسته انفاق علم و رای کنند چاره از معرفت و کوشش در تحصیل
آن که در نهایت صعوبت است نیست و ضرر ملاحظه نکردن بسیار چه اگر بجاهل غیر قابلی کلمه از علوم ربانیه و حکمت احمدیه امور
که رسیدن بحقیقت آن موقوف بر مقدمات بسیار است از علم و عمل و مایهٔ ضلالت او و بسیاری از جهال خواهد بود و تعلیم
از دین پرستان مانند شمشیر است که کسی براهزنان دهد و اصل این شرط در کلام مجید از قصهٔ جناب صدیق و کیفیت مکالمه با آن
جبابره یا دو رفیق زندان بدست میاید چه اند و نقل لعیا نادن برندان و مصاحبت با آنجناب و معرفت به نیکوکاری وا

این تردید بجهت اختلاف نسخه است

[illegible]

واحسانش سؤال از تعبیر خواب خود کردند پس صدّیق از جواب این سؤال اوّلاً اعراض فرمود و در مقام تعلیم اثبات صانع و توحید
و نفی شرک بطریق حکمت نبویّه و موعظهٔ حسنه برآمد که شما را ابتدا اعتراف و فهمیدن مقام من از علم و عمل تعلّم اسم امور والزام
والنفع آن باید کردن که آدمی بی دانستن آن نشاید زیستن و بمعرفت آن هیچ فضلی و کمالی نتوان در سلک علوم و فضایل شمرد
و نشود از آنها منفعت بردن پس از آن در مقام تعبیر خواب و شرح جواب برآمد پس عالم بصیر باید نظر باستعداد متعلّم کند
که گنجایش ولش گنجایش کدام علم و چه حدّ و مقدار آنرا دارد و پس از آن در قصد و نیّتش تأمّل کند که این علم او وسیلهٔ کدام غرض و مقصد
قرار داده نجات خود و قرب الهی و دستگیری ضعفا یا مجادله با سفهاء و مباهات با علماء و صید قلوب عوام و جلب متاع
دنیا و همچنین غنی بمال و جاه نظر نماید که آنچه سائل خواسته از مال یا شفاعت یا خود ارادهٔ انفاق آنرا کرده که اگر باعث هلاکت دین
و افتادن او از نظر لطف خداوند و ائمّهٔ راشدین و درجهٔ اولیاء و مقرّبین است دست نگاه دارد که انفاق بآن اعانت است
بر ظلم و عدوان نه بر تقوی و برّ چنانچه در تحف العقول و غیره از حضرت کاظم علیه السّلام مرویست که بهشام فرمود که ای
هشام بجهّال حکمت ندهید که بآن حکمت ظلم خواهید کرد و از اهلش مضایقه نکنید که بآنها ظلم خواهید نمود و در رجال کشّی
مرویست که آنجناب نوشت بعلیّ بن سوید سائی که از واجب ترین حقّ برادر تو آنست که کتمان نکنی برادر چیزی را که نفع میدهد او را
نه از دنیای او و نه از آخرتش و اخبار در باب کتمان ائمّه علیهم السّلام علوم و اسرار خود را از بیشتر اصحاب و جواب ندادن بسیاری
از سؤالهای ایشان و در جواب پاره فرمودن که چه قدر جثّهٔ تو کوچک و سؤال تو بزرگ است و امثال آن بسیار است هر که خواهد
بمجلّش رجوع نماید و در امالی از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده که فرمود پنج چیز است که بهدر میرود چراغی که در آفتاب بیفروزی
روغن میرود و نورش نفع نمیبخشد و باران نیکی بر زمین شوره زار باران ضایع میشود و زمین از او بهره نمیبرد و طعامی که پیش سیری
گذارند پس منتفع نشود با و و زن نیکوئی که برای عنّین برند حظّی از او نمیبرد و نیکی بکسی که شکر او را بجا نیاورد و در خصال از جناب
صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود چهار چیز است بهدر میرود دوستی بکسی که وفا ندارد و احسان بکسی که سپاس او بجا نیارد و علم
آموختن بکسی که قوّهٔ او را ندارد و سپردن بکسی که قوّهٔ حفظ آنرا ندارد و در کافی روایت کرده که عبد الله بن عجلان عرض
کرد بجناب باقر علیه السّلام که بسا هست قسمت میکنیم چیزی را میان اصحاب خود که بآن مواصلت میکنیم با ایشان پس چگونه
بهمه آنرا فرمود بده بآنها حسب هجرت در دین و فقه و عقل و در ایضاً از جناب صادق علیه السّلام روایت کرده که مسیح می
فرمود آنکه ترک میکند شفاء مجروح را از جراحتش شریک زخم زننده است لا محاله تا اینکه فرمود خبر میدهید بحکمت غیر اهلش پس
جاهل میشوید یا شما را جاهل شمارند و از اهلش منع نکنید که گناهکار میشوید هر آینه بوده باشید بمنزلهٔ طبیب دوا دهنده که اگر موقعی
برای دوای خود دید میدهد و گرنه دست نگاه میدارد و در امالی شیخ مفید مرویست که در توراة نوشته شده هر که نیکی کند با احمقی پس آن
گناهیست که بر او نوشته میشود و در بشارة المصطفی و تحف العقول مرویست که امیر المؤمنین ع فرمود بکمیل بن زیاد ای
کمیل تعلیم مکن کفّار را از اخبار ما که زیاد میکنند بر آن پس رسوا میکنند شما را با آنها یا انکار میرسانند شما را بسبب آنها تا روز قیامت معاقب
شوند با نکار و پانزدهم زارع چون بر زرع توانا و دارای تمام اسباب آن باشد و نفعش را بداند و مانعی نبیند او از آن کار نباشد خود و زند

در تحریص بر انفاق پیش از اظهار کردن فقیر حاجت خود را

تحصیل زمین قابل زرع بر آید و بر فرض که زمین از بان مقالی بود در اقدام بشغل زرع منتظر سؤال او نبود بلکه ابتدا التفاتی بزبان حال و نداری
که از این زرع خیری باو میرسد و او طالب او است بحسب فطرت و جبلت بلکه محرک او همان خیرات و منافعی است که باو راجع خواهد شد
در این شغل و زمین آلت این کار و واسطه آن خیر است منفق نیز بعد از آگاهی بر منافع دنیوی و اخروی آن باید خود در صدد تحصیل محل
قابل آن بر آید و آن منافع را بتوسط او بخود رساند و منتظر سؤال سائل و مطالبه مستحق نباشد چه شاید کسی او را قابل انفاق نداند پس سؤال نکند یا آ
که مستحق نباشد و اگر خود در صدد آن بر آید تواند مستحق را از غیر او تمیز دهد و بر فرض استحقاق بثواب اصلی صدقه و انفاق نرسد چه دادن پس از مسئلت
نوعیست از معاوضه و معامله شیخ مفید در اختصاص از جناب صادق ع روایت کرده که فرمود جز این نیست که داده خداوند نیکی او در وقتی که نبوده باشد و اول
آن از روی مسئلت و اما اگر بیاید برادرت پیش تو بجهة حاجتی که نزدیکست دیده شود خون او در رخسارش و در مخاطره است و نمیداند آیا
سیه‌رویی باو با منع میکنی او را پس قسم بخدا و باز قسم بخداوند که اگر بیرون کنی برای او تمام آنچه را دارا آئی هر آئینه مکافات نکردی یعنی عوض آبروی
که در نزد تو ریخته باو ندادی ق نیز از آنجناب روایت کرده که فرمود هرگاه مرد دانست که برادر مؤمنش محتاج است پس نداد باو چیزی تا اینکه
او سؤال کرد آنگاه باو داد اجر نمیدهند باو برای آنکار ق د از آنجناب روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السلام فرستاد بسوی مردی
پنج وسق از خرمای بغیبغه که موقوفات آن حضرت بود در ینبع و هر وسق قریب بشصت من تبریز است و آن مرد کسی بود که امید بخشش
و عطا و چیز دادن آنجناب را داشت و از آنجناب و غیر او هرگز چیزی سؤال نمیکرد پس مردی بآن جناب عرض کرد و الله آن مرد از
تو سؤال نکرد و کفایت میکرد او را از پنج وسق یکوسق پس امیر المؤمنین علیه السلام باو فرمود زیاد نکند خداوند در مسلمین مانند تو را
من سخا میکنم و تو بخل میکنی لله انت اگر من ندهم او را که از من امید دارد مگر بعد از سؤال کردن پس بدهم باو پس از پرسش پس نداده‌ام باو مگر
قیمت آنچه را که از او گرفتم زیرا که واداشتم او را که بذل کند برای من روی خود را که بخاک میمالد آنرا برای پروردگار من و خودش آنگاه که عبادت
میکند برای او و می طلبد حوائج خود را از او پس هر که چنین کند با برادر مسلم خود و حال آنکه دانسته که او محل قابلیست برای صلهٔ نیکی
او پس راست نگفته خدای را در دعا کردن از برای آن برادر وقتی که بزبان آرزو میکند برای او بهشت را و بخل میکند برادو متاع فانی
دنیا را از مال خود زیرا که بنده در دعای خود میگوید اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات بارخدایا بیامرز مؤمنین و مؤمنات را
پس چون دعا کند برایشان مغفرت را پس خواسته برایشان بهشت را پس انصاف نکرده آنکه این کار را بکند بگفت و محقق بکند او را
بکردار ق ایضا از آن جناب روایت کرده که فرمود آنچه ابتداءً داده میشود نیکی است و اما آنچه میدهی پس از سؤال
پس چنان است که گویا تلافی کردی باو بعوض آنچه بذل کرده برای تو از روی خود شب خود را بروز آورده به بیداری
و بخود می پیچید متردد میان یأس و رجا نمی دانست بکجا رو آورد برای حاجت خود پس جازم میشود
برای انجاح آن حاجت و می آید نزد تو و دلش می لرزد و رگهای گردنش مرتعش دیده میشود
خونش در صورتش نمیماند با آن اندوهش بر میگردد یا خوشنود خواهد شد ق فی نهی از یسع بن
حمزه روایت کرده که گفت من در مجلس ابی الحسن رضا علیه السلام بودم و برایش خبری ذکر میکردم
و خلق بسیاری جمع شدند نزد آن جناب و سؤال میکردند از حلال و حرام که ناگاه داخل شد مردی بلند قد گندمگون پس گفت

السلام علیك یا ابن رسول الله مردی هستم از محبین شما و محبین آبا و اجداد شما از حج برگشتم خرجی خود را گم کردم و با من آنقدر نیست
که بمنزل برسم پس اگر رای منیر مستقر شد مرا به بلد برسان و خداوند بمن نعمت داده چون برسم به بلد خود آنچه را دادید تصدق میکنم چه من از اهل صدقه
نیستم پس فرمود بنشین خدا تو را رحمت کند و رو کرد بمردم و برای ایشان سخن میگفت تا آنکه پراکنده شدند و باقی ماند آن خراسانی و سلیمان جعفری
و خیثمه و من پس فرمود آیا رخصت میدهید مرا در دخول بحجره رفتن بحرم پس سلیمان گفت خداوند کار ترا پیش آورد پس برخواست داخل حجره شد
ساعتی ماند پس بیرون آمد و در را بست و بیرون آورد دست مبارک را از بالای در و فرمود کجاست خراسانی عرض کرد حاضرم و اینجایم پس فرمود
بگیر این دویست اشرفی را و استعانت بجوی باو و برای مخارج و کلفتهای خود و متبرک شو باو و صدقه مده آنرا از جانب من و بیرون رو که من ترا
نبینم و تو مرا نبینی پس بیرون رفت سلیمان گفت فدای تو شوم عطا فرمودی و رحم فرمودی پس چرا روی مبارک را از او پوشاندی فرمود از بیم
آنکه نبینم ذلت سوال را در روی او بجهت برآوردن حاجتش آیا نشنیدی حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله را که پنهان کننده نیکی معادل است
با هفتاد حج یعنی عملش و افشا کننده بدی مخذول است و پوشاننده آن آمرزیده شده است آیا نشنیدی کلام اول را متی آته یوما اطالب
حاجة رجعت الی اهلی و وجهی بمائه حاصل مضمون ممدوح من کسی است که اگر روزی بجهت حاجتی نزد او روم برمیگردم بسوی
اهل خود و آبروی من بجای خود باقیست بخوبی رفتار میکند که بذلت سوال گرفتار نمیشوم و در نهج البلاغه است که امیر المومنین
علیه السلام فرموده سخاوت آنست که ابتدا داده شود و اما آنچه میشود پس از مسئلت پس آن از روی حیا است و بیم عیبگفتن و نیز فرمود
هرگاه یافتی از ارباب حاجت کسیرا که بکشد بار توشه تو را بسوی قیامت پس بیابد تمام آنرا بتو فردا یعنی روز قیامت آنگاه که محتاج شوی
باو پس غنیمت دان او را و بار او کن و زیاد کن بارگیری او را از آن توشه تا قدرت داری شاید آن وقت بجوئی و نیابی و در نهایه است
و احسن کما احسن الله الیك نیکی کن با آن نحو که خداوند بتو نیکی کرده اشاره باین شده و شده چه از صفات نیکی خداوند که
بی مسئلت و پرسش اینهمه نعمتهای گوناگون که شماره و احاطه در نیاید بهر کس آنچه محتاج است داده و در بحار از کتاب قضاء حقوق
صوری نقل کرده که ابراهیم بن اسحاق بن یعقوب گفت بودم در خدمت جناب صادق علیه السلام و در نزد او بود معلی بن خنیس که داخل شد
براو مردی از اهل خراسان پس گفت ای فرزند رسول خدا ای امید امید موالات مرا شما اهل بیت و میان من و شما مسافتی است
دور و خرجیم کم شده و قادر نیستم بر برگشتن بسوی اهل خود جز آنکه مرا اعانت کنی پس نظر کرد حضرت بطرف راست و چپ و فرمود
آیا نمی شنوید که برادر شما چه میگوید بدرستیکه نیکی آنست واما آنچه میدهی پس از اینست پس نیست آن جز مکافات مرانچه بذل کرده بتو
از آبروی خود پس فرمود شب خود را بسر آورده به بیداری بجهت گردیدن میان امید داری و نا امیدی نمیداند حاجت خود را بکجا
برد پس با عزم روانه میکند بسوی تو و می آید نزد تو و قلبش مضطرب و رگ گردنش مرتعش و دوانده خونش در صورتش و با اینهمه ثابت
نمیداند بر میگردد از نزد تو با شکستگی و بدحالتی و یا با حاجت بر آورده پس اگر چیزی باو دادی چنین میداند که باو احسانی کردی
و حال آنکه فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله قسم بآنکه دانه را شکافت و جانرا آفرید و فرستاد مرا براستی که آنچه برنج کشیده او از
سوال کردن او تورا بزرگتر است از آنچه رسیده باو از نیکی تو راوی گفت پس جمع کردند برای خراسانی پنجهزار درهم
و دادند باو و گذشت در خبر معلی بن خنیس در ذکر هفت حق واجب برادر مومن که هرگاه دانستی که برای او حاجتی است شتاب

۳ یعنی ابتدا داده شود یعنی پیش از سوال [illegible]

بسوی قضاء حاجت و ملجاء نکن او را باینکه سؤال کند تو از برای انجاح حاجت بلکه مبادرت کن بآن و ما شرح آنرا ذکر خواهیم کرد در
باب ششم هم ضررها و مفسدها که از طرف سؤال سائل میرسد که پست ترین کنار تحقیق آن بروی اوست پس آنکه مطلع شده بر حالت او و
اعانت نکرد تا او مضطر شود بسؤال سبب شده برای تمام آن مفاسد و در کتاب تهذیب از ابی یعلی مرویست که معویه از جناب امام حسن
علیه السلام پرسید که کرم چیست فرمود نیکی کردن محض تحصیل اجر خداوندی و دادن پیش از خواستن باب پنجم در اقسام صدقه و انفاق
بملاحظه دواعی و غایات یعنی اغراضیکه بجهت تحصیل آنها صدقه کنند و آنچه آزاد دهند و قسمیکه بر انفاق کنند و بملاحظه هر یکی ازین
مراحل چند قسم شود پس در اینجا سه مقامست اوّل در آنکه چرا باید صدقه داد و بجهت چه باید انفاق نمود دوم آنکه بچه باید
انفاق نمود و چیست آنکه خداوند به بذلش امر فرموده سیم کیانند کسانیکه باید بایشان انفاق کرد مقام اوّل در اقسام آن بملاحظه
اغراض و دواعی مخفی نماند که انسان چون مسند بالتفات و شعور بکاری اقدام کند تا در آن خیری نبیند و این خیر یا جلب نفعی است
و رسیدن بمحبوبی یا برگرداندن ضرریست و آسودگی از شر مبغوض و متعلق آن خیر و شر و نفع و ضرر که جلب آن و دفع این خواسته یا دین
یا نفس یا جسد یا عرض یا مال و بر هر تقدیر یا آنها را معجلا خواسته که الآن طالب نفع است که ندارد و دارای آن ضرریست که از او
متنفر است یا برای بعد ها که خیری مترقب است آمدنش پیش صدقه رسیدن آن بر آمده یا شری که گمان توجهش میرود پیش از وصول بمقام
دفع و احتراز از آن در آمده و بر هر تقدیر این مراتب یا برای خود میخواهد یا برای عزیز محبوبی از اولاد و عیال و اخوان ایمانی و
ذوالحقوق و این خیر و شر و نفع و ضرر یا دنیوی باشد یا اخروی اگرچه تصور بعضی از اقسام گذشته در اخروی مشکل است در هر حال
این اقسام از برای درجه پست است از مراتبی که در نیت صدقه هست اگرچه در میان آنها نیز تفاوت بسیار است و بالاتر از اینها
درجاتیست که در آنها قصد عوض از صدقه نمی شود چه نفع دنیوی باشد یا اخروی یا دفع شری از اینها اگرچه باز هستی و خلوص نیت
و بهتر از دیگران باشد عوض میدهند و آن نیز چند قسم است و ما بجهت تسهیل ضبط و معرفت عوام اغلب آن دو قسم را بترتیب و شمار
ذکر کنیم تا در اینجا بلکه در غالب عبادات ملتفت باشند و در محل و مورد خویش بکار برند اوّل آنکه قصد کنند از انفاق جز فرمان
برداری فرمان خداوند عزّ اسمه را که سزاوار هر گونه اطاعت و پرستش و مستحق هر قسم تعظیم و عبادتست دوم آنکه انفاق کنند
بجهت آنکه محبوب خداوند است چه خداوند انفاق را دوست دارد و گذشته از لوازم ایمان و صدق دعوای محبت باز دوستان
دوست داشتن هر چیزیست که در حضرت معشوق محبوب باشد و عاقل طالب محبوب خویش باشد هر چند ادراک آن نکنند
سیم آنکه غرض از انفاق اداء شکر اندکی از احسانهای بی پایان خداوند جلّ و علا باشد که وجوب آن فطری هر ذی شعور
است و در کتاب عاصم بن حمید مرویست از ابی بصیر که گفت شنیدم که جناب صادق علیه السلام میفرمود که وقتی رسولخدا
صلی الله علیه و آله با اصحاب خود بود سواره بر مرکوب خود که ناگاه فرود آمد و بسجده افتاد پس کسی گفت یا رسول الله دیدیم
شما را که کاری کردید که نکرده بودید پیش از امروز فرمود بنزدم آمد ملکی از جانب پروردگار من گفت ای محمد بدرستیکه پروردگارت
بتو سلام میرساند و میفرماید ای محمد بدرستیکه من خوشحال میکنم ترا در امر امت تو چون نبود در نزد من باینکه آنرا صدقه دهم
و بنده نبود که آنرا دعا کنم پس سجده کردم برای شکر خدای تعالی چهارم آنکه مقصود پیروی و اقتدا و تأسی باشد بزمره انبیا

واوصیا صلوات الله علیهم که نهایت اهتمام را بآن داشتند و هیچ چیز را بران مقدم نمیداشتند چنانچه در قصهٔ نزول هل اتی
صدیقهٔ طاهره و حسنین علیهم السلام و قصهٔ فضه اقتدا بامیر المؤمنین علیه السلام در هر شب نان خود را بمسکین و یتیم و اسیر دادند
پنجم آنکه غرض مجرد داخلشدن در طائفهٔ عاملین بقرآن باشد چه در کلام مجید بسی از آیات وارده در صلاح امر قلب و ذکر صفات
جمیله و مذمومهٔ آن قدر اهتمامی که بانفاق شده بهیچ عمل جوارحی نشده **ششم** آنکه محرک او در انفاق عروض خوفی باشد
که در دل از تصور عظمت خداوند پیدا شده و این نه خوف از نزول بلاهای دنیوی و عقوبات اخرویست که از تذکر جرایم و معاصی
در دل ظاهر میشود چنانچه بیاید بلکه از نظر در بزرگی و جلالت حضرت احدیت قهراً قلب خایف و مضطرب و جوارح خاشع
و از کار رفته افتد هرچند در خود سبب استحقاق عقوبتی نه بیند و بی استحقاق هم احتمال عقوبت نه دهد **هفتم** آنکه مقصود
مجرد قرب منزلت در نزد خداوند و رفعت شأن باشد بی ملاحظهٔ نفع و ضرر و ثواب و عقابی چه این قسم در نزد اهلش محبوبتر
از هر چه بخیال اندر آید **هشتم** آنکه غرض شکر نعم موجوده باشد و لیکن بجا آوردن این شکر واجب یا دشمن آن نعم باشد حسب وعده
منجزی که خداوند فرموده که ولئن شکرتم لأزیدنکم نه بیرون آمدن از عهدهٔ این واجب چنانچه گذشت **نهم** آنکه
غرض بار شکر و جود نعمت باشد یا دفع نقمت و لیکن غرض از ادای شکر دوام و از دست نرفتن آنها باشد **دهم** ثقة الاسلام
از جناب باقر علیه السلام روایت کرده که پدرم علی بن الحسین علیهما السلام هرگاه بیرون میرفت بسوی بعضی از دهات خود میخرید
سلامتی خود را از خداوند بانچه میسر میشد و این در وقتی بود که پا برکاب میگذاشتند پس چون خداوند بسلامتش میرسانید و بر میگشت
شکر میکرد خداوند را و تصدق میکرد بانچه میسر بود **یازدهم** از اغراض نفع قلبیست از حیات و صحت و بیداری چه دل را
مانند جسد حیات و موت و صحت و مرض و خواب و بیداریست بلکه این اوصاف در او شدیدتر باشد چه از مردن و مرض
و خواب جسد دل را صدمه نرسد و از صحت و حیات و بیداری او چیزی نه بیند اما از مردن دل همه اعضا و جوارح بمیرند
مردنیکه ضرر آن هزاران هزار بیش از مردن جسد است و همچنین از مرض و خواب او چنین شوند **شیخ صدوق** در توحید
از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که فرمود برای جسم شش حالت است صحت و مرض و موت و حیات و خواب
و بیداری و همچنین است روح پس حیات او علم اوست و موت او جهلش و مرض او شک و صحت او یقین او و خواب
او غفلت او و بیداری او حفظ اوست **و ایضاً** در کتاب خصال از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود
اگر پاکیزه شد دل مرد پاکیزه می شود جسد و اگر خبیث شد دل خبیث می شود جسد **و ایضاً** فرمود در انسان مضغه ایست یعنی دل که هرگاه
او سالم و صحیح شد سالم می شود بسبب او سایر جسد و اگر ناخوش شد ناخوش میشود برای او سایر جسد و فاسد میشود و سایر صفات
جمیلهٔ قلبیه و منافع جلیلهٔ باطنیه از صبر و رضا و تسلیم و تقوی و توکل و یقین و ثبات و انشراح و طهارت و محبت و غیر اینها
همه از ثمرات و اوراق شجرهٔ علم و یقین و بیداری اوست و یکی از اسباب تحصیل آنها که تمامی خلائق بآن مکلفند صدقه است
چنانچه آیهٔ مبارکه **لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون** صریح است در آنچه اصل برّ که نیکوئی است بر
قلب است که همه برّها از پرتو اوست و در دعای سجده مابین اذان و اقامه وارد شده **اللهم اجعل قلبی بارّاً**

بار خدایا بگردان علمای اهل ایمان بسیار خیر و فرمانبردار و در کتاب جعفریات مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود بر
چه چیز است که نیکو شود بادو نفس و آرام گیرد و بسوی او دل و هایم در فصل اول از باب گذشته اشاره شد در شرح آیه خذ من اموالهم
الآیه که این فائده از نفعهای بزرگ صدقه است خصوصا طمأنینه و آرامی دل از روی دعای نبی صلی الله علیه و آله بجهت دادن صدقه
چنانچه گذشت و ایضا حب او جل و علا از اعظم فوائد قلبیه بلکه نفعی در دنیا و آخرت فوق آن نباشد و گذشت که تحصیل آن
بدادن مال میشود بنا بر یکی از احتمالات آیه شریفه و آتی المال علی حبه الخ بنابر دوستی خدا که نتیجه پیدا شدن آن یازدهم
نفع جسدی که اگر کسی خواهد عمرش دراز و پیوسته بدنش صحیح و جسمش سالم و بامراض گوناگون مبتلا نشود بصدقه متوسل شود که بهترین
اسبابهاست دیلمی در اعلام الوری روایت کرده از امیرالمؤمنین علیه السلام که شخصی بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و
گفت بیاموز مرا عملیکه خداوند مرا دوست دارد و خلق مرا دوست دارند و مالم زیاد شود و بدنم صحیح باشد و عمرم دراز گردد و
با حضرت محشور شوم فرمود این شش خصلت است که محتاج است بشش خصلت هرگاه خواهی خدا ترا دوست دارد پس از و
بترس و بپرهیز از و یعنی از اسباب غضب و سخطش و هرگاه خواستی خلایق ترا دوست دارند پس نیکی کن بایشان و اعراض کن از آنچه
در دست ایشانست و اگر میل داری مالت افزوده شود پس زکوة آنرا بده و اگر بخواهی خداوند بدنت را صحیح نگاهدارد پس بسیار
تصدق کن و اگر خواستی خداوند عمر ترا دراز کند پس صله ارحام کن و اگر خواستی محشور کند ترا خداوند با من پس طول ده سجده را
پیش روی خداوند ملک قهار و در اخبار بسیار رسیده که صله رحم و صدقه عمر را دراز میکند دوازدهم
آنکه قصد کند نفع عرضی را که در نزد مردم محبوب و معظم باشد بجهت تسخیر قلوب ایشان و منزل کردن و زینت بودن در آنها چنانچه
حضرت مجتبی علیه السلام فرمود عجب دارم از آن کسانیکه میخرند بندگان را بدرهم و دینار نمیخرند دلهای آزادگان را باحسان
سیزدهم آنکه مقصد نفع مالی باشد و این فائده صریح آیه سابقه است خذ من اموالهم چه از معانی ظاهره تزکیه
نمو و ترقیست که بسبب آن صدقه است و گذشت در خبر دیلمی شاهد بر این مقصود و در اخبار بسیار وارد شده که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود طلب کنید فرود آمدن رزق را بصدقه و در ثواب الاعمال از حضرت صادق علیه السلام مرویست
که فرمود صدقه و روزه مال را زیاد میکند و بر عمر می افزاید و شیخ کشی از آنجناب روایت کرده که فرمود انفاق کن و یقین
دار به جانشین یعنی عوض آنرا خداوند بجایش میگذارد و بدان بدرستیکه هر کس انفاق نکرد در طاعت خداوند مبتلا خواهد شد
بانیکه انفاق کند در معصیت خداوند و در نهج البلاغه مرویست که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود هرگاه فقیر ولی چیز شدید
پس تجارت کنید با خداوند بصدقه و این تجارت با خداوند که سرمایه و اسباب و آلات از او است و کار از بنده نشود مگر با رعایت
شروط تجارت که عمده آن نخوردن سرمایه است و صرف نمودن آن در خود و سرمایه را به بی مایه دادن و بفقیر قرض دادن که در اینجا
مال را بفاسق ندهد که از این بهره ندارد و در مصارف بیهوده و شعف آن خرج نکند چنانچه گذشت از شروط صدقه قابلیت
محل است که در فاسق نیست و سرمایه را حبس نکند و در زندگی خود قوام و میانه روی را شعار خود کند و بالجمله آنچه با شریک مالی
خود شرط کند در کیفیت تجارت خود از او در اینجا رعایت کند که اگر سرمایه را خورد و یا بغیر محل داد سودی نخواهد کرد چنانچه

یازدهم نفع جسدی

دوازدهم نفع عرضی

میفرماید

میفرماید فما ربحت تجارتهم و در علل الداعی مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود بفرزند خود ای فرزند
چه قدر زیاد آمده از خرجی گفت چهل اشرفی فرمود بیرون برو و آنرا تصدق کن گفت غیر او چیزی باقی نمانده گفت
تصدق کن که خداوند بجایش میگذارد آیا ندانستی برای هر چیزی کلیدیست و کلید روزی صدقه است پس صدقه بده آنرا
گفت چنین کردم پس درنگ نکرد حضرت ده روز که آمد از جائی برای حضرت چهار هزار اشرفی و شیخ ابو الفتوح رازی در تفسیر خود
خود روایت کرده که بنده یک لقمه نان با یک نیمه خرما بصدقه بدهد حقتعالی آنرا میپرورد و میفزاید تا چندان شود که کوه احد
روز قیامت خداوند آن صدقه نزد یک ترازو آیند و حساب او برارند و کفه حسنات او از طاعت سبک باشد آن مرد
فرو ماند حقتعالی آن صدقه او بیاورد و در کفه حسناتش نهد کفه گران بار شود و بر کفه سیئات بچربد بنده گوید بار خدایا این
طاعت کران چیست که من خویشتن را نمیدانم طاعتی اینچنین کرده باشم خدایتعالی گوید این نیم خرماست که تو فلان روز
برای من صدقه دادی من این را برای تو میپروراندم تا بوقت درماندگی تو را فریادرس باشد چهاردهم آنکه غرض نفع
مالی اخروی باشد چنانچه شیخ صدوق در امالی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود در بهشت درختی
است که از بالای آن بیرون می آید جامه های حله و از پائین آن اسبهای ابلق زین کرده لجام دار که بال دارند و سرگین و بول ندارند
پس سوار میشوند بر آنها اولیاء الله پس طیران میدهد ایشان را در بهشت هر جا که بخواهند پس آنانکه از ایشان پائین ترند عرض کنند
پروردگارا چه رسانده بندگان ترا این کرامت پس خداوند جل و علا میفرماید ایشان شبها می ایستادند بعبادت و نمیخوابیدند و روزه
میگرفتند روز و نمیخوردند و جهاد میکردند و نمیترسیدند و تصدق میکردند و بخل نمیورزیدند و ایضا در الکتاب از رسول خدا
صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود آگاه باشید که هر کس تصدق کند بصدقه پس برای او بوزن هر درهمی مثل کوه احد خواهد بود
از نعیم بهشتی و باین مضمون اخبار بسیار است که متفرقا خصوص در باب سیزدهم گذشته خواهد آمد پانزدهم آنکه غرض نفع
عرضی و تحصیل جاه و اعتبار اخروی باشد داخل آن محبوب بودن در نزد خداوند است شیخ حمیری در قرب الاسناد از رسول خدا
صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود تمامی خلایق عیال خداوندند و محبوب ترین ایشان نزد او آنکه نفعش بیشتر به یا نفع بیشتر
بعیال او رساند و در کتاب امالی از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود رشک برده شده کسی است که سنگین کرده بصدقات
و خیرات میزانهای خود را و در ثواب الاعمال از حضرت صادق علیه السلام مرویست صدقه دست بدست آسان میکند حساب را
شانزدهم نفع جسمی و شیخ صدوق در ثواب الاعمال روایت کرده که رسولخدا صلی الله علیه و آله فرمود
زمین قیامت آتش است جز سایه مؤمن که بر سر اوست چه صدقه او سایه می اندازد بر او و ایضا در امالی از انجناب روایت
کرده که فرمود دوش عجائبی دیدم عرض کردند چه دیدید پس آنحضرت ذکر فرمود اصنافی از امت خود را که بحالاتی دیده بود
تا آنکه فرمود دیدم از امت خود مردی را که دفع میکرد شعله آتش و شراره او را بدست خود و روی خود پس صدقه او آمد پس
سایه بانی شد بر سرش و پرده شد بر سرش و ایضا در ثواب الاعمال از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود مبعوث
میکند خداوند فقیر او در زیر سایه عرش که روهای ایشان از نور و جامه های ایشان از نور نشسته باشند بر کرسیهای نور پس خلایق

پانزدهم نفع عرضی

برایشان مشرف شوند پس گویند ایشان پیغمبرانند پس منادی از زیر عرش ندا کند ایشان پیغمبران نیستند پس گویند ایشان
شهیدانند پس منادی ندا کند از زیر عرش که ایشان شهید نیستند ولکن ایشان گروهی اند که آسان میکردند کار را بر
مؤمنین و مهلت میدادند کسیرا که در عسرت بود تا مال بدست آرد و شیخ ابو الفتوح رحمه الله در تفسیر خود روایت
کرده از رسول صلی الله علیه و آله فرمود که مهلت دهد وامدار درویش را یا از مال او چیزی وضع کند خدای تعالی او را سایه کند در زیر
سایه عرش آن روز که سایه نباشد مگر سایه عرش **و ایضا** از حذیفة بن الیمان روایت کند که روز قیامت بنده را بیاورند
او گوید بار خدایا من در عمر خویشتن هیچ خیری نکرده ام جز آنکه مرا در دنیا مالی دادی من بر درویشان دست گیری کردم چون
نداشتند که قضا کنند من بر ایشان سختی نکردم خدای تعالی گوید من اولیترم که من ترا دست گیرم که درمانده از بنده من در گذرید
ابو مسعود انصاری گفت گواهی دهم که حذیفه این حدیث از رسول صلی الله علیه و آله شنیده **و ایضا** بریده از آنجناب
روایت کرده که گفت هر که وامدار معسر را مهلت دهد بهر روزی صدقه بنویسند او را و هر که مهلت دهد خدای تعالی او را صدقه
بنویسانند و هر روز بمانند آن که او را بر او باشد یعنی بمانند آن مال که او را بر آن غریم باشد من گفتم ای رسول الله اول فرمودی
بهر روزی صدقه بنویسند او را و دیگر باره گفتی بمانند آن که بر او باشد هر روزی صدقه بنویسند او را گفت بلی اول پیش از اجل
گفتم و دوم پس از اجل **هفدهم** نفع قلبی اخروی چنانچه خداوند وعده داده که **الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ
بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ** آنانکه انفاق میکنند مالهای خود را شب و روز
نهان و آشکارا پس مر ایشانراست مزد ایشان نزد پروردگار ایشان و از اسم نبردن مزد و حواله آن باینکه در نزد پروردگار است
ظاهر میشود بزرگی شان و عظمت قدر آن مزد و معلوم است که تمامی نعیم جنت در جنب محبت و رضا و علوم و معارف انها
که خالص آن مختص اولیاست در انزوای مستهلک بیقدر است و در جای دیگر فرموده **مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا
فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ** حاصل ترجمه کیست آنکه قرض دهد خداوند را قرض الحسنه پس خداوند آنرا دو چندان کند
و برای او است مزدی نیکو **و ایضا** جای دیگر میفرماید خداوند منفقین را وعده حسنی داده **و ایضا** جای دیگر فرموده
اجر ایشان عظیم است **و ایضا** جای دیگر فرموده **وَلَسَوْفَ يَرْضَى** آنکه مال خود را تزکیه میکند برای جستن رضای
خدای تعالی هر آئینه خوشنود میشود و این رضا و خوشنودی از آن اجر کریم عظیم است که وعده داده بصدقه دهندگان
و زیاده ازین کلام درین مقام مناسب نیست **و ایضا** کشف الغمه از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود سه چیز است
که میرسانند بنده را بخشنودی خداوند کثرت استغفار و تواضع و فروتنی و کثرت صدقه **هیجدهم** آنکه قصد کند نفع
دینی را چون زیارت ائمه انام علیهم السلام و حج بیت الله الحرام و توفیق مرافقت عالم بحلال و حرام و دیدن آیات عظام
در بیداری یا خواب که سبب استحکام عقائد و داعی بر زیاد کردن اعمال و طاعات است و استجابت دعا و امثال اینها که
همه نعمت است در آیه مبارکه **فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى** حاصل بنا بر بعضی
از وجوه هر آنکه بمال عطا کند و بپرهیزد از آنچه مفسد اوست و او را باطل میکند و تصدیق کند بوعده ثواب خداوند پس

آسان کنیم برای او راه سهل را یعنی او را بآسانی بطاعات و خیرات برسانیم و در مکارم الاخلاق از معویة بن عمار روایت کرده که جناب صادق علیه السلام چون اراده میکرد حاجتی از پیش از ان صدقه میداد پس بو میکرد خوشبو پس آنگاه بمسجد میرفت و دعا میکرد برای آن حاجت و در کتاب بشارة المصطفی روایت کرده که آنجناب فرمود و آنکه اراده صله آل محمد علیهم السلام از اموال خود هر که غنی است پس باندازه ثروتش و آنکه فقیر است باندازه درویشیش و هر کس میخواهد که خداوند برآورد اهم حاجتهای او را پس صله و نیکی کند به آل محمد علیهم السلام و شیعه ایشان با نمالیکه حاجت او بآن بیشتر باشد و بهترین نفع دینی تکمیل ایمانست که صدقه از مقدمات است چنانچه مفید ثانی در امالی از آنجناب روایت کرده که فرمود کامل نمیشود ایمان بنده تا آنکه پیدا شود در او ده خصلت نیکو شود خلقش و سخی کرد نفسش و نگاهدارد فضول قول خود را یعنی سخنان بیفائده دینی و دنیوی و بیرون کند زیادی مال خود را یعنی هر چه برای ابر استی آن محتاج نباشد و در عوالی اللئالی مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود هرگاه اراده کردی که خدا را بخوانی پس مقدم دار نماز را یا صدقه را یا خیر را یا ذکر را و در مصباح متهجد شیخ طوسی در ضمن اعمال روز جمعه از جناب رضا علیه السلام نقل کرده بعد از روزه گرفتن چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه و فرمود در جمعه سر خود را بخطمی بشوید و نظیف ترین جامهٔ خود را بپوشد و به نیکوترین خوشبو خود را معطر کند انگاه صدقه دهد بهر مسلمی بانچه میسر شود او را از مالش الخ و در مضمار سید علی بن طاوس مرویست از کتاب علی بن اسمعیل میثمی که او روایت کرده از حضرت علی ابن الحسین علیهما السلام که چون ماه رمضان داخل میشد در هر روز یکدرهم صدقه میداد و میفرمود شاید که من درک کنم شب قدر را یعنی این صدقه را برای درک آن میدهم و چون شب قدر بر ایام پوشیده نیست بلکه شب بیان قدر و منزلت ایشانست پس غرض تعلیم دیگرانست چنین کنند تا بر آن مقصد ظفر بیابند چنانچه سید در انجا اشاره فرمود **نوزدهم** آنکه قصد کند مطلق ثواب و اجر حسنه ازصدقه و رسیدن خیر این کار و جبر آن باو و دیدن نفع را بانچه خداوند تبارک تعالی در باره او صلاح داند بدون آنکه خود تعیین کند نفع مخصوصی را که شاید در آن خطا کرده باشد چه بسا انسان در چیزی منفعتی بیند و آنرا طلبد و خداوند حسب وعده آنرا باو دهد ولکن جز ضرر چیزی نه بیند و نفعی را که خداوند معین فرماید البته پاک و پاکیزه و مبرا خواهد بود از تمامی ضرر و فساد و در امالی شیخ طوسی مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود هر کس یکدرهم در راه خدا و ند بدهد مینویسید خداوند برای او هفتصد حسنه و در کنز شیخ کراچکی از آنجناب روایت کرده که صدقه یکدرهم افضل است از نماز ده شب یعنی در ده شب نماز مستحبی کردن و بر اینمضمون اخبار بسیار است **بیستم** آنکه قصد کند از انفاق دفع ضرر دینی را و چون باب تمام ضرر دینی باستقلال یا بمشارکت شیطان رجیم است پس بدفع او دین از ضرر و مفاسد سالم خواهد بود چه آنکه ضرری باشد که تمام آنرا برد چون کفر و شرک و نفاق یا از اجزاء و اعضای او بکاهد چون سائر معاصی و مبطلات اعمال و در چند خبر مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود باصحاب خود آیا خبر ندهم شما را بچیزیکه اگر او را بکنید دور شود از شما شیطان مثل دوری مشرق و مغرب عرض کردند آری فرمود روزه روی او را سیاه میکند و صدقه پشت او را

می‌شکنند و دوستی برای خداوند و اعانت یکدیگر بر کردار نیکو ببرد اصل و نسل او را و استغفار ببرد رگ دل او را از بیخ است که آنجناب فرمود چنانچه در ثواب الاعمال وغیره روایت شده یا علی بدرستیکه صدقه مؤمن بیرون نمیرود از دستش تا آنکه رها می‌شود از لحیه هفتاد شیطان که تمام آنها امر می‌کنند او را که مکن یعنی صدقه مده بلکه بصدقه ضررهای موجودهٔ شیطانی را نیز توان برد چنانچه صدوق در ثواب الاعمال از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود عابدی در بنی اسرائیل هشتاد سال عبادت کرد پس مشرف شد بر زنی پس در دلش جا کرد پس قدمی فرود آمد و او را بخود خواند پس قبول کرد چون از کارش فارغ شد ملک الموت فرود آمد پس زبانش در بند شد پس سائلی بر او گذشت اشاره کرد که بگیر کرده نانی را که در جامهٔ او بود پس خداوند حبط کرد عمل هشتاد سال را بآن زنا و آمرزید او را بآن کرده نان و در آنکتاب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده حدیثی طولانی که در آخر آن فرمود بدرستیکه صدقه در شب خاموش میکند غضب خداوند را و محو میکند گناه بزرگ را و آسان میکند حساب را و در مواضع بسیاری از کلام مجید تصریح باین شده چنانچه پیغمبر باید بعد از امر بانفاق الشیطان یعدکم الفقر ویامرکم بالفحشاء والله یعدکم مغفرة منه وفضلا شیطان وعده میدهد شما را در انفاق آمرزش از نزد خود و فضل و در بیان فضیلت پیغمبر باید ان تبدوا الصدقات فنعما هی وان تخفوها وتؤتوها الفقراء فهو خیر لکم ویکفر عنکم من سیئاتکم اگر ظاهر کنید صدقات خود را پس نیکو چیزیست از خصلت و اگر نهان دارید او را و بدهید آنرا بدرویشان پس آن بهتر است برای شما و بپوشانم از شما چیزی از سیئات و بدیهای شما و در کتاب ثواب الاعمال دخول الجنة جعفر بن احمد قمی از حضرت رسول صلی الله علیه وآله مرویست که فرمود صدقه خاموش میکند گناهان یعنی آتش گناه را هر چند شدید باشد چنانچه خاموش میکند آب آتش را بیست ویکم آنکه قصد کند بآن دفع ضرر قلبی و رفع امراض باطنی را که ضرر و آزار آنها هزار مرتبه بیشتر از ضرر جسمانیست خصوص مرض قساوت که سرمایه بسیاری از آنهاست چه مراد از آن صلابت قلب و سختی و جسم نکردن او است بر ضعیف و مضطر و متاثر نشدن از آنچه باید از آنها ترسید و نپذیرفتن مواعظ مانند زمین سخت که ممکن نیست تخم کردنش و داخل کردن تخم و ران و اگر هم بیست دراو پاشند چیزی از او نروید و در زمین از سنگ سخت تر باشد و خداوند میفرماید بعضی دلها از سنگ سخت تر باشد چه از بعضی سنگها آب بیرون آید و پاره از آنها از ترس خدا فرو ریزد و از دل سخت و قلب قاسی امید چیزی نباشد و از اینجا معلوم می‌شود سبب اینکه دورترین مردم از خداوند صاحبان قلوب قاسیه اند چنانچه در باب سابق گذشت و با اینحال از برکت اکسیر صدقه مبدل گردد بنرمی و لین که از بهترین صفات مؤمنین است چنانچه صدوق در فقیه از حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود هر کس از شما دریابد کند قساوت را در دل خود پس یتیمی را نزدیک خود آرد و با او مهربانی کند و دست بر سرش بمالد دلش نرم می‌شود باذن خدا تعالی پس بدرستیکه برای یتیم حقی است و در این روایت شده که او را بر سر سفره بنشاند و بر سرش دست بکشد دلش نرم شود

[illegible]

و قطب راوندی در لبّ اللباب نیز از آنجناب روایت کرده که فرمود هر که در خود قساوتی ببیند اطعام کند ایتام را و در
مشکوة الانوار فاضل طبرسی مذکور است که شخصی شکایت کرد بسوی حضرت رسول صلی الله علیه و آله قساوت قلب خویش را
پس فرمود هرگاه قصد کردی که دلت نرم شود پس بخوران مسکین را و دست بمال سر یتیمی را و مثل آن سوء خلق و هم
قلب است که صاحبش را از جمیع کار دنیا و آخرت باز دارد و آن نیز بصدقه برود چنانچه صدوق در ثواب الاعمال
از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود هر که صدقه دهد در روز یا شب اگر در روز است روز او و اگر شب است
شب او دفع میکند از او هم را و بدی خلق و مردن بد را و در ریاض الابرار سید نعمة الله جزایری مرویست از
جناب سید الشهداء علیه السلام که فرمود بصحت پیوست نزد من کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله که افضل اعمال بعد از نماز
داخل کردن سرور است در دل مؤمن بچیزیکه در آن گناهی نباشد بدرستیکه من دیدم غلامی را که با سگی غذا میخورد پس از سبب
آن از وی پرسیدم گفت ای فرزند رسول خدا من غمگینم میخواهم او را مسرور کنم تا مسرور شوم چونکه آقای من یهودیست میخواهم
از او جدا شوم پس آنجناب دویست اشرفی بجهت قیمت او نزد صاحبش یهودی برد یهودی عرض کرد غلام فدای قدم مبارکت
و این باغ از آن او و اشرفیها را نیز برگردانیدم بجنابت فرمود قبول کردم و بخشیدم آنرا بغلام پس فرمود غلام را آزاد کردم
و تمام آنها را باو بخشیدم پس زن آن یهودی گفت اسلام آوردم و مهر خود را بشوهر بخشیدم پس یهودی گفت من نیز ایمان
آوردم و این خانه را باو بخشیدم و آیه مبارکه خذ من اموالهم الآیه نیز صریحست بر وجود این خاصیت در صدقه
چنانچه مشروحا در باب سابق گذشت و دیگر از ضررهای قلبی که بصدقه و انفاق میرود کراهت لقاء خداوند و رسیدن
اجل است و حال آنکه اولیاء خداوند مشتاق لقای او و آرزومند مرگند چنانچه در خصال از جناب باقر علیه السلام مرویست
که شخصی بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت چه شده مرا که مرگ را دوست ندارم فرمود آیا مالی داری
گفت آری فرمود پس آنمال را پیش فرستادی گفت نه فرمود از این جهت است که دوست نداری مردن را و در کتاب
جعفریات همین حدیث را از آنجناب روایت کرده و در آخر آن فرمود چون دل مرد نزد متاع او است یعنی اگر نگذاشته
پس در آخرت است و دلش مایل باو است بجهت رسیدن بآنمال و دیگر از ضرر قلبی که رفع میشود بآن غفلت او است
از ذکر خدا و خلفای او و یاد معاد و عقبات او بسبب اشتغال بمال و صرف اوقات در جمع و تحصیل و حفظ و زیاد کردن
و تمتع بردن از او چه مال خصوص اگر زیاد شود باز دارنده است از اینها چنانچه خداوند میفرماید الهیکم التکاثر
حتی زرتم المقابر یعنی حاصل زیاد کردن مال شما را باز داشته و بلهو انداخته تا آنگاه که زیارت قبور کنید یعنی بمیرید
و بانجا روید بنابر بعضی از احتمالات آیه پس مال را انفاق میکند تا از شر غفلت ایمن شود و دیگر بیرون کردن محبت مال
از دل که جمع نشود با محبت خداوند و اولیائش چنانچه صدوق در خصال از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده
حدیثی در خصال و علامات محب اهل بیت علیهم السلام و آن بیست خصلت است ده در دنیا و ده در آخرت بعضی از
خصال دنیوی بغض دنیا است پس اگر مالی محبوب باشد آنرا انفاق میکند تا از ضرر محبتش که مانع بودن از آن محبتها است

محفوظ بماند **بیست و دوم** آنکه قصد کند از صدقه دفع ضرر جسد و رفع امراض موجوده و متوقعه را و این دوای
الهی و تریاقیست آسمانی که جز اجل محتوم هر مرض در هر کس بهر حال در هر زمان پیدا شود قلع کند و بلاهای آسمانی را برگرداند
و ستارهای منحوسه را از تاثیر بیندازد بلکه مار و عقرب را بیجان و گرگ و شیر را پاسبان و عدوی خونریز را مهربان کند و از سفر
مشقت را ببرد و از صفر نحوست دریا را از فرو بردن و آتش را از سوزاندن افکند و اگر نبود برای اثبات وجود مقدس خداوند
و صدق رسالت حضرت ختمی مآب و خلافت آل اطیاب آنجناب و صدق جزاها که برای اعمال مقرر و وعده فرموده اند آیت
و علامت معجزه و شاهدی جز آنچه در ثمره صدقه در این باب فرموده اند و کمتر کسی است که در خود یا در دیگران آنرا بصحت رسانیده
و آن ثمره را از این شجر نچشیده باشد هر آینه کافی بود و شیخ کلینی در کافی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود
بدرستیکه خداوند یگانه نیست خدائی جز او هر آینه بر میگرداند بسبب صدقه درد و دبیله و سوختن و غرق شدن و ویرانه شدن
خانه و امثال آن و دیوانگی و شمرد هفتاد در از بلا را و از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که شخصی یهودی گذشت
بحضرت رسول صلی الله علیه و آله پس گفت السام علیک حضرت فرمود علیک پس اصحاب آنجناب عرض کردند که او سلام کرد
بر تو بمردن پس گفت مرگ بر تو باد حضرت فرمود من نیز چنین رد کردم آنگاه فرمود بدرستیکه این یهودی را بزند ماری در پشت
قفایش و بکشد او را پس یهودی رفت و هیزم بسیاری جمع کرد و بدوش گرفت و درنگی نکرد که برگشت پس رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که بگذار آنرا پس هیزم را گذاشت ناگاه ماری سیاه در میان هیزم بود که چوبی را بدهن گرفته بود پس فرمود ای یهودی
چه کردی امروز گفت کاری نکردم جز این هیزم را بدوش کشیدم و آوردم و با من دو نان خشک بود یکی را خوردم و دیگری را
صدقه دادم بمسکینی پس حضرت فرمود بآن خداوند مار را از تو دفع کرد و فرمود بدرستیکه صدقه دفع میکند از انسان مردن بد را
و از جناب کاظم علیه السلام روایت کرده که فرمود مردی بود در بنی اسرائیل که او را فرزندی نمی شد پس از برای او پسری شد و
باو گفتند که او در شب عروسی میمیرد پس زمانی بر آن پسر گذشت چون شب عروسی شد چشمش افتاد بر پیرمردی ضعیف پس او را
رحم کرد و او را خواند و غذا داد پس آن سائل گفت مرا زنده کردی خداوند ترا زنده بدارد پس شخصی در خواب نزد آن مرد
آمد و گفت از پسرت بپرس چه کرده پس پرسید او خبر داد پدر را بآنچه کرده بود بار دیگر آن کس بخواب او آمد و گفت خداوند
پسرت را زنده داشت بآنچه بآن پیر کرده و از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود بدرستیکه صدقه بر میگرداند
هفتاد بلیه از بلاهای دنیا را با مردن زشت صاحب صدقه هرگز نمیرد بمردن بدی علاوه بران در آخرت برای او ذخیره
می شود و شیخ صدوق در عیون از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود گذشت عیسی روح الله بقومیکه
آوازهای شان بلند شده بود فرمود چه شده این جماعت را گفتند یا روح الله فلانه دختر فلان امشب زن برای فلان پسر
فلان در آمد فرمود امروز چنین آواز میکنند و فردا گریه خواهند کرد پس یکی از ایشان پرسید ای رسول خدا فرمود چون آن زن
خواهد مرد امشب پس گویندگان آنجناب گفتند راست گفته خدا و رسول او و منافقان گفتند فردا چه خیلی
نزدیک است چون صبح آمدند در آن حال خود دیدند که آسیبی نرسیده پس گفتند یا روح الله آنکه خبر دادی بما

دیروز آنچه خواهد میرد و نمرد پس حضرت فرمود خداوند آنچه خواهد میکند برویم نزد آن زن پس رفتند بسوی او و بر یکدیگر پیشی میگرفتند
تا آنکه در خانه را کوبیدند شوهر زن بیرون آمد حضرت با او فرمود از زن خود اذن بگیر برای ما پس نزد زن آمد خبر داد او را که
روح الله و کلمة خداوند بر در ایستاده با جمعی پس داخل پرده شد پس داخل شد آنجناب فرمود با او در این شب چه کردی گفت
در این شب کاری نکردم جز آنکه پیش میکردم سائلی بر ما میگذشت در هر شب جمعه با او میرسانیدم که با او قوت میکردیم
دیگر بدرستیکه شب گذشته آمد و من مشغول بکار خود بودم و اهل من هم بکارهای خود اشتغال داشتند پس اگر جواب ندادند
تا اینکه مکرر ندا کرد چون سخنان او را شنیدم برخواستم بنحویکه مرا کسی نشناخت تا آنکه رسانیدم باو مثل آنچه میرسانیدم پس
حضرت فرمود از مکان خود دور شو چون دور شد ناگاه افعی در زیر جامههای او بود مانند شاخه خرما دم خود را بدندان گرفته
پس حضرت فرمود بانچه کردی خداوند بلا را از تو برگردانید و در ثواب الاعمال از حضرت رضا علیه السلام روایت نموده
که فرمود در بنی اسرائیل قحطی شدید شد چند سال پی در پی در نزد زنی لقمه نانی بود در دهن گذاشت تا بخورد پس سائلی
فریاد کرد ای کنیز خدا گرسنه ام پس زن گفت صدقه میکنم در چنین زمانی پس آنرا از دهن خویش در آورد و بسائل داد و او را
پسر کوچکی بود که هیزم میکرد در صحرا رفت گرگی او را ربود صیحه بلند شد او در پی گرگ دوید خداوند جبرئیل را فرستاد
پسر را از دهن گرگ گرفت و بمادرش داد پس جبرئیل باو گفت ای کنیز خدا آیا راضی شدی این لقمه را عوض آن لقمه و
ایضا در آن کتاب روایت نموده که در خدمت آنجناب عرض ذکر کردند از درد دل پس فرمود او کشید ناخوشیهای خود را
بصدقه و چه ضرر میرساند یکی از شما را که تصدق کند بقوت روز خود بدرستیکه انداخته می شود بسوی ملک الموت منشوری
بجهة قبض روح بندهٔ مؤمنی پس صدقه میدهد پس باو میگویند برگردان آن منشور را و ایضا در فقیه مرویست از آنجناب که
فرمود بامدادان صدقه بدهید پس بدرستیکه بلاها از صدقه نمیگذرد و هر کس صدقه بدهد اول روز دفع میکند از او خداوند
شر آنچه از آسمان فرود می آید در این روز و هر که صدقه دهد اول شب دفع میکند خداوند شر آنچه فرود می آید از آسمان
در این شب و ایضا در آن کتاب روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا علی صدقه بر میگرداند قضائیرا که محکم
و استوار شده و شیخ کلینی و غیره از حضرت صادق علیه السلام روایت کردند که فرمود میان من و مردی
قسمت کردن زمینی بود و آن مرد صاحب علم نجوم بود و انتظار ساعت نیک میداشت پس در آن ساعت بیرون آمد
و من بیرون آمدم در ساعت بد پس قسمت کردیم پس بهترین قسمتها برای من بیرون آمد پس آن مرد دست راست خود را بر چپ زد
و گفت ندیدم مانند امروز هرگز گفتم وای بر تو چیست گفت من صاحب نجومم ترا در ساعت بد بیرون آوردم و بیرون آمدم
در ساعت نیک پس تقسیم کردیم بهترین قسمتها برای تو بیرون آمد گفتم آیا خبر ندهم ترا بحدیثیکه خبر داد مرا آن پدرم گفت
که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله هر کس خوش دارد که برگرداند خداوند از او بدی روز او را پس ابتدا کند آن روز
صدقه دهد پس میبرد خداوند بآن بدی آن روز را و کسیکه دوست دارد اینکه ببرد خداوند بدی شب او را در اول شب صدقه دهد
این بهتر است برای تو از علم نجوم تو و سید جلیل علی بن طاوس در فرج المهموم از ابن ابی عمیر روایت کرده که

بیست و سیم و چهارم دفع ضرر عرض و ناموس و دفع ضرر از مال

گفت من با بصیرت بودم در علم نجوم و طالع را می شناختم پس در تقسیم داخل بشد یعنی چون در ساعت منحوسه بکاری
مشغول میشوم در نفس خود مهموم بجهت بدی عاقبت آن پس این را شکایت کردم خدمت حضرت صادق علیه السلام پس
فرمود هرگاه در نفس تو چیزی پیدا شد بگیر چیزی را و صدقه بده بر اول مسکینی که ملاقات میکنی پس بدرستیکه خداوند دفع میکند
از و و در کتاب طب الائمه علیهم السلام روایت کرده که شخصی بخدمت جناب کاظم علیه السلام شکایت کرد که من در میان
ده نفر عیالم که همه آنها ناخوشند پس حضرت فرمود مداوا کن ایشان را بصدقه که نیست چیزی سریع تر در تاثیر از صدقه و نه پر منفعت تر
از صدقه و در دعائم الاسلام مرویست که حضرت سجاد علیه السلام نظر کرد بسوی کبوتران پس فرمود آیا میدانید
سبب بودن این کبوترها در حرم چیست گفتند چه بوده است آن ای فرزند رسول خدا فرمود در زمان قدیم مردی بود
خانه داشت که در میانش نخلی بود و کبوتری در شکاف شاخه آن آشیانه کرده بود پس هرگاه جوجه میگذاشت آن مرد بالا
میرفت و جوجه را میگرفت و میکشت و بر اینکار بود زمانی طولانی و نمیماند برای کبوتر نسلی پس آن کبوتر بخداوند شکایت
کرد از آنچه از آن مرد باو میرسید پس باو گفته شد که اگر بعد از این بالا شد بسوی تو و جوجه تو را گرفت از نخل می افتد و میمیرد پس چون جوجه
آن کبوتر بزرگ شد آن مرد بالا رفت و کبوتر ایستاده انتظار میکشید که چه با او میکنند چون بر شاخه برآمد گدائی بر در خانه ایستاد
پس فرود آمد و باو چیزی داد پس بالا رفت و جوجه را گرفت و پائین آمد و آنرا کشت و آسیبی باو نرسید کبوتر گفت
خدایا این چه بود پس باو گفته شد که این مرد جان خود را تدارک کرد بصدقه پس از او دفع شد و بزودی خداوند نسل تورا
زیاد میکند و قرار میدهد تورا و آنهارا در جائیکه حرکت داده نشود از آنها چیزی تا روز قیامت یعنی نتوان آنهارا از
جای خود حرکت داد چه رسد بکشتن و آن کبوتر را آوردند بحرم و در آنجا او را جای دادند و بر این مضمون اخبار بسیار است

بیست و سیم آنکه قصد کند بانفاق دفع ضرر را از عرض و ناموس چه حفظ آن چون حفظ بدن واجب است
شیخ فضل الله راوندی در کتاب دعوات از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود هر نیکی حسنه است
و آنچه نگاه دارد بآن مرد عرض خود را نوشته میشود برای او بآن صدقه و ابن شهر آشوب در مناقب از کتاب انس المجالس
نقل کرده که فرزدق آمد خدمت امام حسین علیه السلام هنگامیکه از مدینه بیرون رفت پس حضرت چهار صد اشرفی باو داد
عرض کردند که او شاعریست فاسق فرمود بهترین مال تو آنست که باو نگاه داری عرض خود را حضرت رسول صلی الله
علیه و آله کعب بن زهیر را جبه ای بخشید و درباره عباس بن مرداس فرمود ببرید زبان او را از جانب من یعنی آنقدر
بدهید که ساکت شود و هر دو شاعر بودند و در تفسیر امام علیه السلام مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
معشر مردم نگاه دارید بآن ناموس خود را و حفظ کنید عرض خود را از زبانهای سگان مردم مانند شعرای شریران
و عیب کنندگان عرض مردم که باز دارید ایشان را پس آن نیکی محسوب است برای شما در صدقات بیست و چهارم
آنکه مقصود از انفاق دفع ضرر باشد از مال موجود و حفظ آن از ظالم و دزد و غرق شدن و آتش و گم شدن و غیر آن
از اسباب تلف و هلاکت چنانچه گذشت در قصه جناب صادق علیه السلام و تجاریکه در سفر خدمت آنجناب بودند

و از دزدان ترسیدند و با امر آنحضرت بعضی را صدقه کردند باقی محفوظ ماند و در تجارت ربح فراوان بردند و در مکارم الاخلاق
وغیره از آنجناب مرویست که فرمود من ضامنم برای هر مالیکه هلاک میشود در دریا و صحرا بعد از ادای حق خداوند در آن مال از آنکه
تلف شود و فرمود صدقه بر میگرداند قضاء محکم شده از آسمان را و مخفی نماند که حق خداوند در مال منحصر نیست بواجب چون زکوة
و کفاره بلکه هر مالیکه بنده دارد حق صدقه در آن دارد چنانچه شیخ کراجکی در کنز الفوائد از آنجناب روایت کرده که فرمود
ملعونست ملعونست کسیکه بخشید خداوند باو مالی را پس صدقه ندهد از آن مال چیزی را آیا نشنیدی که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
یکدرهم صدقه بهتر است از نماز ده شب و در قصص الانبیاء از حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده که فرمود در بنی اسرائیل
مردی صالح بود که زن صالحه داشت پس در خواب او را گفتند خداوند تبارک و تعالی معین کرده برای تو از عمر فلان مقدار از سال
مقرر کرده که نصف عمر تو در فراوانی و نصف دیگر در تنگی باشد پس اختیار کن برای نفس خود یا نصف اول را یا نصف آخر را
مرد گفت مرا زن صالحه ایست که شریک منست در معاش پس با او مشورت میکنم درین امر و بار دیگر بنزد من بیا تا تو را
خبر دهم چون صبح شد مرد بزنش آنچه در خواب دید گفت زن گفت ای مرد اختیار کن نصف اول را و تعجیل کن در عافیت را شاید
خداوند رحم کند ما را و نعمت را بر ما تمام کند چون شب دوم شد همان شخص در خواب او آمد پس گفت چه اختیار کردی گفت
نصف اول را گفت این برای تو باشد پس دنیا از هر طرف باو رو کرد و چون نعمت او فراوان شد زن او گفت خویشاوندان خود
و پریشانها را صله ده و نیکی کن و همسایه و فلان برادر را چیز بخش چون نصف عمر درگذشت و آن وقت معین تمام شد
همان شخص سابق را در خواب دید پس او را گفت بدرستیکه خداوند تبارک و تعالی شکر تو را که درین کار ره تتمه عمر تو در فراوانی خواهد
بود مانند عمر گذشته مؤلف گوید مخفی نماند که زنان از آنجا که در عقل ناقصند و در رای ضعیف پس در دین نیز
ناقص باشند چه دین تابع عقلست چنانچه در کافی از علی علیه السلام مرویست که جبرئیل نازل شد بر جناب آدم ع
و گفت ای آدم من مامورم که تو را مخیر کنم بین سه چیز که یکی را اختیار کنی و دو را بگذاری پس آدم به جبرئیل گفت کدامند آنها گفت عقل و حیا
و دین پس آدم گفت من عقل را اختیار کردم پس جبرئیل بحیا و دین برگردید و واگذارید عقل را گفتند ای جبرئیل ما مأموریم
که با عقل باشیم هر جا که باشد گفت پس بکار خود باشید و عروج نمود و چون از دین و عقل ناقص باشند قوه شهوت
ایشان بهر چیز از اکل و شرب و مضاجعت و برتری و غیر آن بحد کمال باشد چه این قوه را زجر نکنند و نگاه ندارند جز آن دو
که خود ناقصند و چون زاجری ندارد لابد ترقی کند و زیاد شود پس باب بزرگ شیطان که بآن مسلط شود بر بنی آدم که باب
شهوتست با ایشان چنان باز و نمایان شود که تمام عساکر در آنجا در آید و تمام حواس و قوی و اعضای آنها را فرو گیرد پس
تمام همتشان چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام فرموده زینت حیوة دنیا خواهد بود بلکه خود جماعت جندی شوند از جنود او
که بدست ایشان کند آنچه کند چنانچه خود گفته که زنان تیر زهر آلود منند که هرگز خطا نمیکنند و دام منند و روشنی
چشم من و قوت پشت من و در تفسیر آیه شریفه واجلب علیهم بخیلک و رجلک بتازان ای شیطان بر
بنی آدم بسواران و پیادگان خود ذکری از ایشان شده و از اینجا معلوم میشود جهت آنکه در شرع مقدس

ریاسات و سیاسات دنیویه و دینیه بایشان مفوض نشده بلکه در آیه شریفه ولا تؤتوا السفهاء اموالکم
بمجموع زنان اموال خود را ندهید وارد شده که بزنان مال خود را ندهید و او را داخل در سفهاء شمرده‌اند پس اگر بالرأی نهی فرمود
سایر اموال بطریق اولی که بایشان ندهند و نسپرند و لذا فرمودند طاعت زن شوم است یا پشیمانی آورد و برای تنبیه
امت تعلّم حضرت رسول صلی الله علیه و آله چنان بود که در کارها از ایشان مشورت میکرد و آنگاه مخالفت مینمود و در
فقیه مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود معاشر الناس اطاعت مکنید زنان را در هیچ حالت و امین مکنید ایشان را بر مالی
و نگذارید ایشان را که تدبیر کنند امور عیال را زیرا که اگر ایشان واگذاشته شوند بخیال خود بهلاکت می‌اندازند و تعدی
می‌کنند امر مالک را زیرا که یافتیم ایشان را که ورعی نیست بر ایشان چون بچیزی حاجت دارند و صبری نیست بر ایشان چون
شهوتشان بهیجان آید گردنکشی لازم ایشانست اگرچه پیر شوند و خود بینی چسپیده است بایشان هر چند عاجز شوند
خوشنودیشان در فرجشان شکر نمی‌کنند عطای بسیار را که بایشان داده شده هرگاه که ایشان را منع کنند نیکی را که
بایشان کرده‌اند فراموش میکنند و بدی را حفظ میکنند و پی در پی بهتان میزنند و پیوسته در طغیان باشند و برای شیطان
صید نمایند پس با ایشان مدارا کنید در هر حال و در گفتار با ایشان نیکوئی کنید شاید نیکو کنند کارهای خود را چون
شهوتشان بغایت و دین و عقل ناقص و در تدبیر کار و بر آوردن حوائج و رفع آزار شهوت خود عاجز و ضعیفند سپرده
شده‌اند بمردان که هم ضروری حاجاتشان را برآرند و هم از تعدی و طغیان حفظ نمایند و اینهمه تأکید و تشدید فرموده‌اند در تستر و
پنهان کردنشان در خانه و بیرون نرفتن بحمام و عروسی و گوش نکردن بخواهشهای ایشان و اگر ساکت نمانند آنها را از
دروغ بایشان دهند و بالجمله با اینهمه معایب و منقصت و امر بنهایت تحرز از مکایدشان و در دین و دنیا بسیار
هلاک اولاد آدم از اول خلقت تا انقراض دنیا غالبا بواسطه یا بلا واسطه از ایشان بوده و خواهد بود منسوب است
بظاهر خود واگذاشت بلکه با چاره‌ایم از توجیهات و محاملی که بتوان جمع کرد میان او و اخبار گذشته و صحیح عقبه است
و در احادیث بسیار وارد شده که فرمودند تباه نشده مالی در صحرا یا در دریا مگر بجهت ندادن زکوة او پس حفظ کنید
اموال خود را بزکوة بیست و پنجم آنکه قصد کند از انفاق دفع ضرر قلبی خود را چنانچه خدا تعالی میفرماید الذین
ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم لا یتبعون ما انفقوا منا و لا اذی لهم اجرهم عند ربهم
و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون آنانکه انفاق میکنند اموال خویش را در راه و کار دین خدا پس از پی در
نمی‌آرند آنرا که داده‌اند منتی و نه رنجی مر ایشانراست مزد ایشان نزد پروردگار ایشان و هیچ ترسی نیست بر ایشان و اندوهگین
نشوند برای آدمی است چنانچه سائل را منت ایمن گذاشت و اندوهگین نشود چنانچه سائل را راند و اهانت نکرد باذیت و این
خوف و حزن و ضرر قلبی و عقاب نفسانیست که از همه دردها و عقابها عظیم‌تر و مشکل‌تر و با دوام‌تر و هیچ عقابی از اینها
جدا نشود و باشد که آنها باشد بالمی دیگر و برفتن آنها همه عقابها و دردها برود و انفاق کنندگان ترس ندارند که ایمان
از ایشان برود و شیطان بر ایشان مسلط شود یا اعمال ایشان بکاهد یا داخل جهنم شوند یا پیش از آن در برزخ و قیامت

المی بایشان رسد و اندوهگین نباشند بجهت رسیدن چیزی از مکروه بایشان یا رفتن عطاهای حسد آوند و نعیم بهشتی از دستشان
یا کم شدن آنها یا گوارا نبودن آنها که خانه ایشان دار السلام است از همه آفات محروس و مصون است و از انهم شدائد و اهوال
روز جزا چیزی بایشان نرسد که سبب حزن ایشان شود چنانچه میفرماید لا یحزنهم الفزع الاکبر و با این وعده
و بشارت در اینجا و در آنجا نیز ملئکه پیوسته بایشان گویند الا تخافوا و لا تحزنوا در وقت مردن و در قبر و در قیامت
وارد شده که ملئکه بایشان گویند محزون نباشید بجهت آنچه گذاشتید در دنیا از اهل و اولاد و اموال بیست و ششم
آنکه غرض از انفاق دفع عقاب و ضرر جسمانی اخروی باشد چنانچه در اخبار بسیار رسیده که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود بپرهیزید از آتش جهنم هر چند بپاره یا نصف خرمائی باشد و در تفسیر علی بن ابراهیم از آنجناب روایت کرده که فرمود
صدقه فضل است از روزه و روزه سپر است از دوزخ و شیخ کلینی و شیخ طوسی و غیر ایشان از حضرت کاظم علیه السلام
صورت وقف نامه که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بجهت مال ینبع خود و غیره نوشته بود روایت کرده‌اند و مشتمل است
بر وقف و صدقه و عتق از اقسام بر و اول آن چنین است هذا ما اوصی و قضی فی ماله عبد الله علی ابتغاء
وجه الله لیولجنی به الجنة و یصرفنی به عن النار یوم تبیض وجوه و تسود وجوه الخ
این چیزیست که وصیت کرده باو و واجب داشت در مال خود بنده خدا علی علیه السلام بجهت طلب رضای خدا تا آنکه داخل کند مرا بسبب
این کار در بهشت و بگرداند مرا بسبب او از آتش و برگرداند آتش را از من در روزیکه سفید شود در او رویها و سیاه شود در او
رویها و در کتاب جعفر بن محمد شریح از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود بتحقیق که علی علیه السلام با آنکه حق تعالی بر خود
بهشت را واجب کرده بود برای او قصد کرد کردن چیزهائی را که بان نزدیک شود بخدا و نزد او پس آنها را صدقه ابدی کرد و گفت
بار خدایا بدرستیکه کردم من این کار را تا برگردانی روی مرا از آتش و برگردانی آتش را از روی من و نیز در انجا مرویست که
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ابن جدعان عذابش از همه کس سبکتر است گفتند چرا یا رسول الله فرمود چون او طعام
طعام میکرد و شرح حال ابن جدعان در کتب سیر مسطور است و کاسه که در آن ترید میکرد چنان بزرگ بود که سواره از آن
غذا میخورد و رسول خدا صلی الله علیه و آله گاهی در کوچکی در سایه آن می‌نشست و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام از رسول خدا
صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود قسم بآنکه مرا براستی مبعوث کرد به پیغمبری بدرستیکه بنده از بندگان خداوند می‌ایستد
در یکی از مواقف قیامت که بیرون می‌آید بر او شعله آتشی که بزرگتر است از جمیع کوههای دنیا تا آنکه حائل شود میان او و
آتش حائل در اینحال که او متحیر است ناگاه پرواز کند از هوا گرده نانی یا حبه نقره که مواسات کرده بود با آن برادر مؤمنی را
در حالت شدت و تنگی نفس و می‌آید در حوالی و پس میگردد مانند بزرگترین کوهها باستاده در اطراف او و برمیگرداند
از او آن شعله آتش و نمیرسد باو از حرارت و دود آن باو چیزی تا آنکه داخل بهشت شود و در کتاب جعفریات از آنحضرت
مرویست که فرمود همه شما سخن میگوئید با پروردگار خویش در روز قیامت نیست میان او و میان پروردگار ترجمانی
پس نگاه میکند بنده بسوی پیش فرستاده خود و نمی‌بیند جز آنچه پیش فرستاده یعنی از کردار و اعمال نیک باز پشت

بیست و هفتم دفع سائر عقوبات شدیده

و نظر میکند بطرف راست پس نمی بیند بجز آنچه پیش فرستاده پس نظر میکند بسمت چپ پس نظرش بر آتش دوزخ می افتد پس بپرهیزید
از آتش هر چند بنصف خرمائی باشد پس اگر نیابد یکی از شما آنرا پس بسخنی نرم یعنی چون صدقه مالی نیست پس از آتش کناره کنید
بصدقه زبان و سخنان ملائم با اخوان و سائل بقول نیک و مکرر گذشت و خواهد آمد که تعلیم مسئله و کلمه حکمتی بجاهل و گمراه
بهتر است از تلهای طلا که بیست خود انفاق کنی و گذشت در باب چهارم حدیث حضرت فاطمه علیها السلام در جواب آن
دختر که از جناب او خود آمد مسئله پرسید و خواهد آمد در مقام دوم خبری طولانی از آنجناب که فرمود در بهشت هشتم در دوزخ نوشته شده کلمه
... اهم بر سعی و کوشش کنندگان در عبادت ... اهم بر روزه گیرندگان ... اهم بر صدقه دهندگان و در
کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که مؤمنی در مملکت جباری بود پس طلب نمود آن جبار و اراده اذیت او
پس فرار کرد از او و بسوی مملکت کفار رو منزل کرد در خانه مردی مشرک پس او را جا داد و ملاطفت نمود و مهمانداری کرد چون
اجلش رسید خداوند باو وحی کرد قسم بعزت و جلال خودم اگر در بهشت من برای تو جائی بود هر آینه ترا جا میدادم در آن
ولکن بهشت حرام است بر آنکه بمیرد در حالت شرک لیکن ای آتش او را حرکت ده و بلرزان و اذیت مده و می آورند
روزیش را در بامداد و پسین پس گفت از بهشت فرمود از هر جا که خداوند عزوجل خواهد بیست و هفتم آنکه قصد کند
از انفاق دفع سائر عقوبات اخروی را چون ... از افتضاح حساب و شرمندگی عتاب و اطفاء نائره غضب جبار و سلامتی از
آتش قهر خداوند قهار اگر چه آنرا اختصاصی نیست بانفاق و لکن چون بروز و ظهور آن برای کافه عباد در آنجا خواهد بود لهذا
در سلک مثوبات انفاق کشیده شد و هر سخت و شدیدی که بنظر آید بالاتر از آن چیزی نیست که از آنها سخت تر باشد تا برسد بغضب
خداوند قهار که همه شدائد و سختیها در جنب او بیقدر و ذلیل بلکه مستهلک و فانی بود ... و در کتاب غایات از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده که عیسی علیه السلام بحواریین فرمود اشد اشیاء غضب خداوند است و از خواص صدقه خصوص در شب خاموش
کردن شعله غضب الهی است چنانچه شیخ عیاشی و صدوق از معلی بن خنیس روایت کرده اند که گفت بیرون رفت حضرت صادق
علیه السلام در شبیکه آسمان باریده بود و قصد کرد ظله بنی ساعده را یعنی سایه بان بنی ساعده را که مردم در آنجا جمع
میشدند و شب فقرا و غربا در او میخوابیدند پس در پی آنجناب رفتم ناگاه از او چیزی افتاد فرمود بسم الله بار خدایا آنرا بما برگردان
پس نزدیک رفتم رسیدم و سلام کردم فرمود معلی عرض کردم آری فدایت شوم فرمود دست بمال هر چه یافتی بمن ده معلی گفت
پس دیدم نانهای بسیاری پاشیده شده پس هر چه می یافتم بآنجناب میدادم ... دو دو نان ... بآنجناب انبانی پر از نان
پس گفتم فدایت شوم آنها را بردارم از جانب شما فرمود نه من سزاوارترم باین از تو و لیکن بیا با من گفت پس آمدیم بظله
بنی ساعده پس رسیدیم بجماعتی که در خواب بودند پس آنجناب میگذاشت ... دو دو نان را در زیر جامه هر یک از آنها تا آنکه
بآخر رسید پس برگشتیم پس گفتم فدایت شوم آیا اینجماعت حق یعنی امامت شما را میشناسند فرمود اگر حق را میشناختند هر آینه
مواسات میکردیم با ایشان بنمک یعنی در هر چه داشتیم تا نمک ایشانرا ... بدرستیکه خلق نکرد خداوند چیزی را
مگر آنکه برای او خزینه داری مقرر فرموده که او آنچیز را در خزینه میگذارد مگر صدقه پس بدرستیکه خداوند مباشر میشود آنرا بنفس خود

وچنین بود پدرم که هرگاه تصدق میکرد چیزی میگذاشت آنرا در دست سائل پس میگرفت آنرا و میبوسید و میبوئید آنگاه بسائل بر میگردانید و میفرمود صدقه می افتد بدست قدرت خدا پیش از آنکه بیفتد بدست سائل پس خوش داشتم که بگیرم آنرا که خداوند آنرا گرفته زیرا که خداوند است ولی صدقه بدرستیکه صدقه شب خاموش میکند غضب پروردگار را و محو میکند گناه بزرگ را و آسان میکند حساب را و صدقه روز بانمو میکند مال را و زیاد میکند در عمر **صدوق** در خصال از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود ایستاد ابوذر در نزد کعبه پس گفت من جندب پسر سکنم پس دور او را مردم گرفتند پس گفت اگر یکی از شما قصد سفر کند مهیا میکند از توشه آنقدر یکه اصلاح کند او را پس در سفر روز قیامت آیا نمیخواهید چیزیکه او را اصلاح کند برای شما پس شخصی برخواست و گفت ارشاد کن ما را گفت روزه بگیر روزیکه سخت گرم باشد بجهت روز نشور و حج بجای آر برای بزرگ از امور و دو رکعت نماز کن در تاریکی شب بجهت وحشت قبور و سخن خیر را بگو و از سخن شر ساکت شو یا صدقه از تو بمسکینی شاید نجات بیابی از آن بسبب صدقه ای مسکین از روزیکه سخت است قرار ده دنیا را دو درهم که انفاق کنی یک درهم را بر عیال خود و یکدرهم را پیش بفرست برای آخرت خویش و درهم سیم ضرر میرساند و نفع نمی بخشد پس آنرا مخواه و بگردان دنیا را دو کلمه کلمه برای طلب حلال و کلمه برای آخرت و سیمی ضرر دارد و نفع نمیدهد مخواه آنرا پس گفت کشت مرا هم روزیکه درک نکردم او را خواهد آمد که غرض ابوذر رحمه الله مثالست والا جمیع خطرات و لحظات و خطورات و سکنات و حرکات ایشان بتائید جل و علا بود برای تحصیل نفعی از منافع محلله دنیا برای خود یا غیر یا برای آخرت سیمی نداشت **و در امالی** از حضرت امیرالمومنین علیه السلام روایت کرده که فرمود بدرستیکه بنده چون میمیرد ملئکه میگویند چه پیش فرستاده و مردم میگویند چه از پس وا نهاده پس پیش بفرستید زیادی مال خود را که بماند بجهت شما و همه را نگذارید که ضرر آن بر شما است بدرستیکه محروم کسی است که از خیر مالش محروم شود و در شما محسود شده کسی است که سنگین کند بصدقات و خیرات میزانهای خود را و نیکو کند بآن صدقات در بهشت خوابگاه خود را و پاکیزه کند بر صراط بجهت آن صدقه راه خود را **بیست و هشتم** آنکه قصد کند از انفاق سپردن بخداوند که آنمال را در نزد حضرت مقدسش محفوظ و مضمون و دیعه گذاشته شده که در روز تنگی و احتیاج بآن باو برگرداند چنانچه خداوند وعده داده که **ما عندکم ینفد و ما عند الله باق و لنجزین الذین صبروا اجرهم باحسن ما کانوا یعملون** آنچه در نزد شما است سپری و نابود میشود و آنچه در نزد خداوند است باقیست و هر آینه جزا میدهم البته مزد شما را به بهتر از آنچه بود که میکردید و در کلمه لنجزین که با لام و نون تاکید فرموده وعده منحصر حیث در تلف نشدن آنچه برای خداوند داده شد **شیخ** ابو الفتوح رازی در تفسیر خود روایت کرده که چون امیرالمومنین علیه السلام از دفن صدیقه طاهره علیها السلام فارغ شد بقبرستان رفت و فرمود سلام بر شما ای اهل گورها اما اموال تان تقسیم و سراهای تان را نشستند و زنان شما شوهر کردند این خبر آنست که نزد ما است خبر آنکه نزدیک شما است چیست هاتفی آواز داد که آنچه خوردیم سود کردیم و آنچه از پیش فرستادیم یافتیم و آنچه باز گذاشتیم زیان کردیم **و** رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود از مال تو نیست ترا نصیبی الا آنچه خوردی و فانی کردی یا پوشیدی و کهنه کردی یا صدقه دادی و بگذرانیدی **و در** خبر است که

رسول خدا صلی الله علیه و آله گوسفندی را در حجرهٔ عائشه بکشت درویشان مدینه خبر یافتند می آمدند و میخواستند و رسول خدا
صلی الله علیه و آله میداد چون شب در آمد از آن گوسفند هیچ نمانده بود مگر گردنش عائشه گفت یا رسول الله ... پرسید که از این بچه چه مانده
گفت هیچ نماند مگر گردنش ماند فرمود بگو همه ماند مگر گردنش بیست و نهم آنکه در سپردن قصد کند ولیکن نفرش
از سپردن بودن دوست در خزانه الهی که بعد از مردنش بفرزندانش برسد چه کثرت حضرت فاطمه علیها السلام ... و حفظ آنها
از شدائد فقر و پریشانی و ذلت سوال از مخلوق رهاندن ... با ایشان و هر چند ... فرموده ... و فساد و خیانت
و دیگر آنست در آن بجوید که آن مقصود ابدا حاصل نشود چه بسیار دیده و شنیده ایم جمعی بر صدقه ندهند که اولاد خود را آن
سپردند از اعمال جز وبال برای خود و حسرت برای وارث نتیجه نداد و ودیعه ... پس بعد شد آن جبار ... و از هلاکت
و ضیاع مصون مدت نگاه داری و زمان صلاح ... بهتر داند و آنچه را خدا ... عاریه ... هرگز ضرری
بگیرنده نرساند و در عدة الداعی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود هیچ بنده نیکو نمیکند صدقه
خود را یا صدقه نیکو نمیدهد در دنیا مگر آنکه به نیکوئی جانشینی میکند خداوند بر فرزندان او پس سی ام آنکه قصد کند از صدقه
بر زنده و مرده تازه گذشته و نزدیک شده و پیدا شدن حقی بر گردن آنها تا آنکه در روز بازپسین هنگام شفاعت ...
از پیر توانا شفاعت ایشان نور برده و بجهت آن حق او را در ذوی الحقوق خود شمرده بلکه در دنیا از فیض دعا و اعمال صالحه
آنها محروم نماند و از الطاف الهیه و رحمتهای خاصه که بر ایشان نازل شود او نیز شریک گردد و شیخ جلیل سبط شیخ طبرسی صاحب
تفسیر در مشکوة الانوار از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود بدرستیکه مؤمنی از شما مرور میکند با مردیکه امر شده
که او را به آتش اندازند پس میگوید ای فلان ... مرا که من نیکی میکردم بتو در دنیا پس ملائکه میگوید واگذارید او را پس خداوند
بملائکه امر میکند پس او را واگذارند و نیز از آنجناب روایت نموده که فرمود می آورند شخصی را در روز قیامت که یک حسنه
ندارد پس با او میگویند بخاطر بیاور آیا برای تو حسنه هست میگوید هیچ حسنه نیست جز آنکه فلان بنده مؤمن بتو گذشت بمن و او
خواست وضو گیرد و نماز کند دادم پس آن بنده را میخوانند میگوید آری پس خداوند میفرماید آمرزیدم ترا بنده مرا داخل بهشت
کنید و ایضا از آنجناب روایت کرده که فرمود میگویند بمؤمن در روز قیامت جستجو کن ... در ... مردم پس هر کس
شربت آبی بتو داده یا لقمه خورانیده ترا چنین و چنان کرده پس دست او را بگیر و داخل بهشت کن پس او میگذرد بر صراط
و با او خلق بسیار است پس ملائکه میگویند کجا ای بنده خدا پس خداوند میفرماید بدو واگذارید برای بنده من پس مضا می کنند
و ایضا روایت نموده که جناب باقر علیه السلام بجابر فرمود ای جابر اعانت مجوی برای کاری بدشمن ما و از او طعامی
مخواه و شربت آبی نطلب آگاه باش که او را مخلد میسازند در آتش پس میگذرد با مؤمن پس میگوید ای مؤمن آیا نکردم بتو
چنین و چنان پس حیا میکند از او پس نجات میدهد او را از آتش و در امالی مفید ثانی از جناب صادق علیه السلام مرویست
که فرمود اعراض نکنید از فقراء شیعیان ما پس بدرستیکه فقیر ایشان هر آینه شفاعت میکند روز قیامت در مثل ربیعه
و مضر و ایشان دو طائفه بزرگی هستند از عرب که در کثرت جمعیت بایشان مثل میزنند و مخفی نماند که چون برای هر مؤمن

سی ام قصد ... دعا و شفاعت ...

سی ام قصد پیدا کردن حق بر بنده که در قیامت ادا کند و در شدت احتیاج بشفاعت اخوان

مقامیست معلوم و درجه ایست مخصوص که رسیده باینجا بفطرت اصلیه و اعمال شایسته و اخلاق پسندیده و معارف حقه خود
و اگر کسی خواست از خوان نعمت ایشان چیزی خورد و از نسیج جامه ایشان لباسی پوشد و در ناحیهٔ قصور شان منزل گزیند باید
خالی از کردار و گفتار و سیرت نیک پس کاری کند با ایشان که رشته در میان پیوسته و از نهر عظیم قلوب شجاعت جوئی بطلب
خود جاری کند تا آنچه از چشمهٔ فیض الهی بر آن نهر ریزد بهره باو رسد و بهر مقام کریم و محلی عالی که ایشانرا برند ایزا با خود
کشند شیخ صدوق در خصال از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود بعد از ذکر حقوق واجبهٔ مؤمن پس
هرگاه بجا آوردی آنرا وصل کردی ولایت خود را بولایت او و ولایت او متصل است بولایت خداوند و این قسم
آثار و خواص صدقه و انفاق مستبعد نباشد چه هرگاه بذل مال در جمادات اثر کند و آنها را مهربان و با اثر کند پس آدمی
سزاوار تر است باین تأثر شیخ حمیری در قرب الاسناد از آنجناب روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله
گذشت بقبری که میکندند آنرا و از سختی زمین و تعب کندن نفس آنکه میکندی در پیچ شده بود فرمود بمرا که میکنی این قبر را
گفت بمرا بفلان ابن فلان پس فرمود زمین سخت نمیشود بر تو زیرا که دانسته ام آن شخص نرم و خوش خلق بود پس زمین
نرم شد تا آنکه او را با کف دست میکندند پس فرمود بتحقیق که این شخص دوست میداشت میزبانی و نیکوئی کردن
با مهمانرا و میزبانی و اکرام میکند مهمانر [illegible] مؤمن پرهیزکار و شواهد اینمدعی در اخبار اهل بیت علیهم السلام بسیار است
پوشیده نماند که بیشتر مردم تباه روزگار بمضمون آیه شریفه ولکن اکثر الناس انفسهم یظلمون
نامشان در دفتر ظالمین ثبت و در زمرهٔ ستمکاران محشور خواهند بود و ظالمین از فیض شفعا محروم چنانچه خداوند
فرموده وما للظالمین من حمیم ولا شفیع یطاع ستمکار از خویشی و شفیعی مطاع نباشد در قیامت
که دستشانرا گیرد و لی حمیم و شفیع و صدیق کار در آن سرا پیش نرود و راهی بجنت و رضای ایزد باز نشود ولذا اهل دوزخ
در مقام حسرت بیکدیگر گویند فما لنا من شافعین ولا صدیق حمیم از این بلا ما را فرجی و از این تنگی
ما را مخرجی نباشد چه نه شافعی داریم و نه صدیقی و نه خویشی و این قرابت و خویشی که خداوند خبر داده که برای ظالمین نیست
و دوزخیان آرزویش کنند پیوند نسبی با اهل تقوی است که از کثرت عصیان و سرکشی و خلاف با ایشان رشته نسبرا
بریده باشد و فرمان همایون انه لیس من اهلک ای نوح این پسر عاصی از اهلبیت پیغمبریت تو افتاده در حق
او رسیده باشد که اگر رسیده آن قرابت بمباینت مستبدل شود چنانچه هر صداقت و رفاقت که از روی تقوی
نباشد در آن سرا بعداوت برگردد الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین تمامی رفقا و دوستان
در قیامت با یکدیگر دشمن شوند مگر آنانکه دوستی شان از راه تقوی شود و چه دوستی بی تقوی و مجالست و مصاحبت
بی ملاحظهٔ قانون پرهیزکاری سبب و براه ارتکاب معاصی بسیار چنانچه مشاهد است که بیشتر معاصی جوارحیه از
مجالست عاصیان برخیزد و از یکدیگر یاد گیرند و از دیدن عظم گناه را از نظر یکدیگر برند و ملتفت نشوند تا در اینجا که
پرده برداشته شود و دانند و ببینند که چه اندازه ضرر و خسران ابدی بیکدیگر رسانند و از خیرات دائمی محروم ساختند

پس لابد بیکدیگر دشمن شوند چه هیچ ضرر مالی و جانی و عرضی که در دنیا بسبب جلا و تست بهزار یک این ضرر نرسد و
علاوه بر عداوت بایکدیگر مخاصمه و ملاعنه بسیار کنند که خداوند در چند جا خبر داده و قبل از آیه سابقه فما لنا من
شافعین میفرماید فکبکبوا فیها هم والغاوون وجنود ابلیس اجمعون قالوا وهم فیها
یختصمون تالله ان کنا لفی ضلال مبین اذ نسویکم برب العالمین وما اضلنا الا
المجرمون فما لنا الخ پس برو درافکنده شود در دوزخ گمراه کنندگان از بتان و غیرهن و گمراهان و تمام لشکر
شیطان و گویند در حالیکه در جهنم بایکدیگر مخاصمه کنند بخدا قسم که بودیم ما در گمراهی آشکار هنگامیکه برابر میکردیم و
میپرستیم شما را با پروردگار جهانیان و ما را گمراه نکرد مگر گناهکاران و چنانچه هر صدیق و خویشی بکار نیاید بلکه اگر
صداقت بی رشته دیانت باشد مضر شود و باعصیان خویشاوند مقرب تبری از نسبت کند شفیع مطاع از سلسله انبیا
و اوصیا و ملئکه مقربین نیز آنگاه در مقام شفاعت بزبان حال یا مقال درآیند که از کثرت جرایم رشته نسب پیوند
و متابعت از هم گسسته و نام است و متابعت بر داشته نشده باشد و از روی ورع و سداد و تشبه در مقداری
از کردار و رفتار در وفق تابعین و حواشی ثبت شده که فی الحقیقه اهانت بایشان اهانت بآنجناب است و از لوازم
تشریف و احترام ایشان اکرام و احسان بآنها باشد چنانچه مکرر در اخبار رسیده که فرمودند ما را اعانت کنید یعنی
در شفاعت بورع و سداد و عفت و کوشش در عبادت و فرمودند آنقدر نکنید که خود را در قیامت بما برسانید
کار بانجام خواهد رسید و چون شفیع صحیح نشدند لابد خصم شوند پس وای بر آنکه شفیع او خصم شود پس تمام همت خردمند عاقبت
بین در این سبیل بایستی مصروف باشد در ذخیره کردن و مهیا نمودن این طائفه از برای روز تنگی پس تا تواند از
اهل دیانت و فقرا مؤمنین صدیق و رفیق گیرد به احسان و اکرام و اعانت و مواسات و ایثار بمال و جاه و بدن
در هر حال بر آمرده و زنده آنها در حیوة و بعد از مردن خود بوصیت و کردن صدقات جاریه و خیرات باقیه تا
بر تمامی ایشان صاحب حق شده در آنروز بیشتر از آن حقوق ادا شود به بهتر و بیشتر از آنچه کرده بود و از این جهت
اهلبیت عصمت علیهم السلام ترغیب و تحریص فرمودند بر گرفتن اصدقا بقدر قوت چنانچه در ثواب الاعمال
و غیره مرویست از جناب رضا علیهم السلام که هر که بگیرد برای خود برادری در راه خدا گرفته در بهشت برای خود و در
کتاب اخوان صدوق مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود داخل بهشت نمی شود آنکه پیش فرستاده نداشته
گفتند یا رسول برای هر کسی پیش فرستاده ایست فرمود آدمی بهترین پیش فرستاده مرد برادر او است در راه
خداوند و در ثواب الاعمال مرویست از جناب صادق علیه السلام که زیاد کنید یا گیرید از برادران زیرا که برای هر مؤمنی
دعای مستجابیست و فرمود زیاد گیرید از برادران زیرا که برای هر مؤمنی شفاعتی است و فرمود زیاد کنید از برادری
گرفتن مؤمنین زیرا که برای ایشان نزد خدا نعمت و قدرتیست که بآن مکافات می کنند در قیامت یعنی عوض
احسانیکه بایشان کرده شده که بانتقام برادری رسانند یا برادری باطنی ظاهری شد در روز قیامت تلافی خواهند کرد

در فواید زیاد گرفتن برادران دینی

ودر نهج است که عاجزترین مردم کسی است که عاجز باشد از کسب کردن اخوان که برای خود برادران دینی پیدا کنند و از او
عاجزتر آنکه ضایع کند آنرا که جسته از ایشان یعنی وفا نکند بحقوق ایشان ودر مصباح از کلام حضرت صادق علیه السلام
است که طلب کن برادری کردن با اتقیا را هر چند در ظلمات ارض باشند اگر چه عمر خود را تمام کنی در طلب ایشان زیرا که خدای
عزوجل نیافریده بر روی زمین بهتر از ایشان بعد از پیغمبران و هیچ نعمتی نداده خدای بر بنده مانند آنچه با ایشان داده از توفیق مصاحبت
ایشان خدای فرموده الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین ودر امالی شیخ ابو علی است که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرموده استفاده نکرده مرد مسلم فائده را بعد از اسلام مانند برادری که استفاده کرده او را در راه خدا ودر
جعفریات از آنجناب مرویست که فرمود هر کس برادری گیرد در راه خدا تزویج میکند با حوریه گفتند یا رسول الله هر چند برادری
کند در روز با هفتاد نفر یعنی هفتاد برادر در روز تحصیل کند فرمود آری قسم بآنکه جانم در دست او ست اگر هزار برادر گیرد خداوند
با او هزار حوریه تزویج میکند ودر تحف العقول از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود هر کس استفاده کند برادری در
راه خدا با داشتن ایمان بخدا و وفا ببرادری او وطلب خوشنودی خدا پس بتحقیق که استفاده کرده پرتوی از نور خدا وامانی
از عذاب خدا وبند و تمسکی که رستگار میشود بآن روز قیامت وعزتی دائمی و ذکری نامی ودر مستطرف مرویست که امیرالمومنین
علیه السلام فرمود کسیکه برادری ندارد خیری در او نیست کسیکه برادری ندارد اهلی ندارد کسیکه صدیقی ندارد ذخیره ندارد وکسیکه
فاقد شد او در راه خدا را پس بتحقیق که فاقد شده اشرف اعضای خود را ودر عدة الداعی مرویست از جناب باقر علیه السلام که
دو مومن که در راه خدا برادری کنند هر آینه میشود در بهشت که یکی از ایشان رتبه اش بالا از دیگری باشد بیک درجه پس میگوید
ای پروردگار من او برادر من و رفیق من بود مرا امر میکرد بطاعت تو و باز میداشت مرا از معصیت تو و مرا شایق میکرد بآنچه
در نزد تو است آنکه بالاتر است از این دو آیا میگوید پس جمع کن میان من و او و در این درجه پس خدا جمع میکند میان ایشان و از آنچه
معلوم میشود که پیدا کردن حق برادران منحصر بدادن مال نیست بلکه بکلامی حق که در آن هدایتی باشد صاحب حق میشود و خواهد آمد که
آن بهترین صدقات و انفاقاتست بلی برادری که با منع از مال دنیا با اطلاع بر حاجت برادر چه رسد بسوال او نه و هرگز با هم
جمع نشود ودر کافی مرویست که چون ابان بن تغلب از حضرت صادق علیه السلام سوال کرد از حق مومن بر مومن حضرت
امتناع فرمود از گفتن او اصرار کرد پس فرمود اینکه تقسیم کنی با او نصف مال خود را پس حالت ابان از شنیدن این تکلیف
شاق متغیر شد پس حضرت فرمود که خداوند ذکر فرموده موثرین علی انفسهم را یعنی مدح فرموده آنها را زیرا که مومن را بر نفس خود مقدم
میدارند و او را بر خود میگزینند و چون تو با او مال خود را تقسیم کردی ایثار ننمودی ایثار در آنگاه کنی که از آن نصف دیگر چیزی
باو دهی و اگر انسان بسلسله علیه سادات این کار را کند بر شفعای خود یعنی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه انام علیهم السلام
صاحب حق شود چنانچه خواهد آمد که از جانب آنجناب در قیامت ندا کنند که هر کرا بر آنجناب حقی هست برخیزد یا خود گوید پس چه
گویند که نعمت و منت از آن خدا و رسول و است پس با ایشان گوید که هر که سادات را اکرام و اعانتی کرده صاحب حق است
بر آنجناب بیاید و حق خود را بگیرد ودیگر آنکه قصد کند از انفاق تحبب و تودد یعنی محبوب شدن در نزد برادران ایمانی

ومنزل گرفتن در دلهای ایشان چه انسان چنانچه مکلف است بدوست داشتن مؤمنین وتحصیل اسباب آن وبیرون کردن
بغض وکینه وحسد ایشان را از دل هم چنین مکلف است که خود را محبوب ایشان کند واسباب آنرا بکار برد که فیهم آورد واگر از او در دل چیزی
دارند بیرون کند وبهترین اسباب آن انفاق واحسان وایثار برایشانست بلکه ادا آنچه ممکن شود از حقوق لازمهٔ ایشان چنانچه
در کلام مجید است ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی بینک وبینه عداوة کانه ولی حمیم ورسول خدا صلی الله
علیه وآله فرمود فطری دلها است دوست داشتن آنکس که با ایشان احسان کند ودر کافی از جناب صادق علیه السلام مرویست
که اعرابی از بنی تمیم خدمت آنجناب آمد وعرض کرد مرا وصیت کن پس از جملهٔ وصایای آنجناب این بود که دوستی کن با مردم که تو را
دوست دارند وبمضمون اخبار بسیار است وما بیشتر آنها را با شرح مطالب سابقه در جلد دوم دار السلام ذکر کردیم هرکه بآنجا
رجوع کند فوائد بسیار بدستش آید وما ختم میکنیم این مقام را بذکر چند حکایت که مشتمل است بر دیدن انفاق کنندگان ثمرهٔ
انفاق وصدقهٔ خود را یا شنیدن از معصومی تاثیر کردن آنرا تا باعث قوت یقین مؤمنین وپاک شدن قلوب جاهلین گردد از
زیغ شیاطین بعون الله وتوفیقه **اول** در کتاب اختصاص از ابی حمزهٔ ثمالی روایت کرده که گفت مردی بود از فرزندان پیغمبر
که مال انبوهی داشت وانفاق میکرد بر اهل ضعف ومسکنت واصحاب حاجت پس درنگ نکرد زمانیکه مرد پس نشستی کرد در مالش
آنچه او میکرد پس مال درنگی نکرد که تمام شد وپسری داشت که نشو ونما کرد وبر کسی نمیگذشت جز آنکه بر پدرش رحمت میفرستاد
واز خداوند مسئلت میکرد که او را از نیکان کند پس نزد مادرش آمد وگفت چگونه بود حال پدرم پس بدرستیکه من نمیگذرم بر احدی
جز آنکه بر پدرم رحمت میفرستد واز خداوند سؤال میکند که مرا از نیکان کند گفت پدرت بود مردی صالح واو را مال بسیاری
بود وانفاق میکرد بر ضعفاء ومساکین وارباب حاجت پس چون مرد من کردم در مالش آنچه او میکرد پس مال درنگی نکرد که
تمام شد گفت ای مادر بدرستیکه پدرم انفاق میکرد مال خود را وتو انفاق میکردی مال دیگری را گفت راست گفتی ای پسر من
وامکان ندارم تو را که بر من تنگ بگیری گفت تو را حلال باد ودر وسعت باش آیا در نزد تو چیزی هست که طلب کنم با آن
از فضل خداوند گفت نزد من صد درهم است پس گفت بدرستیکه خداوند هرگاه خواست که برکت قرار دهد در چیزی برکت
خواهد داد پس آن صد درهم را باو داد پس گرفت وبیرون رفت وطلب میکرد فضل خداوند را پس گذشت بمردی مرده در میان
راه که بغایت هیئت نیکو داشت پس گفت تجارتی میکنم بعد از این که او را بگیرم وغسل دهم وکفن کنم ونماز بگذارم
براو ودفن نمایم او را پس چنین کرد وخرج کرد براو هشتاد درهم را وباو ماند بیست درهم پس وا نشد بطلب فضل وروزی
خداوند پس مردی باو رسید وگفت بکجا اقصد کردی ای بندهٔ خدا گفت میخواهم طلب کنم فضل ونعمت خداوند را گفت آیا
نیست با تو چیزی که طلب کنی با آن فضل خداوند گفت آری بیست درهم گفت چه نفع میدهد تو را بیست درهم گفت بدرستیکه
خداوند اگر خواست که برکت گذارد در چیزی برکت خواهد گذاشت در او گفت راست گفتی آنگاه گفت تو را دلالت میکنم
بامری شریک میکنی مرا گفت آری گفت بدرستیکه در این راه که میروی بخانهٔ میرسی اهل آنخانه تو را تکلیف ضیافت میکنند قبول
کن ومهمان ایشان شو چون بخانهٔ ایشان داخل شوی ومی‌نشینی خادم می آید وبرای تو طعام می آورد با او گربهٔ سیاهی

می آید

می آید پس آنجا دم بگو کره را بمن بفروش او مضایقه کند تو الحاح کن پس او دلتنگ می شود و میگوید میفروشیم او را بتو به بیست درهم
پس چون او را فروخت بیست درهم را بده و او را بگیر و بکش و سرش را بگیر بسوزان و مغز آنرا بگیر و ببر بفلان شهر که پادشاه او کور
است و بگو که من معالجه پادشاه میکنم و نترساند تو را آنچه خواهی دید آنها و بر دار کشیده ها زیرا که آنها کسانی اند که مدعی علاج
بودند و ایشان را امتحان کردند پس چون فائده ندیدند ایشان را کشتند پس تو را نترساند چیزی پس شرط کن که تو معالجه میکنی او را و هر چه خواهی
برای او شرط کن روز اول از یک میل از سرمه مغز که به چشم پادشاه بکش او و تو خواهد گفت زیاد تر بکش قبول مکن و روز
دوم نیز یک میل بکش پس خواهی دید چیزی را که میخواهی پس تو میگوید زیاد کن قبول مکن پس چون روز سیم سرمه را بکش که خواهی
دید چیزی را که دوست داری آنرا پس تو میگوید زیاد کن زیاد کن پس آن جوان رفت و همان آنچه گفته شده بود کرد و بره را به بیست درهم
خرید و بآن شهر داخل شد اظهار معالجه پادشاه کرد در روز اول که یک میل از مغز کشید به چشم پادشاه کشید اثر نفع ظاهر شد در روز
دویم اندکی میدید در روز سیم بینا شد و چشمش بحالت اول برگشت پس پادشاه با او گفت که حق بسیاری بر من داری و پادشاهی
مرا بمن برگرداندی من دختر خود را بتو تزویج کردم گفت من مادری دارم از او جدا نمیتوانم شد پادشاه گفت دخترم را بگیر و
هر قدر که خواهی نزد ما بمان آنگاه که اراده رفتن کنی دختر را با خود ببر پس دختر را بعقد او درآوردند و یک سال در نهایت عزت
و شوکت و رفاهیت در ملک آن پادشاه ماند چون بعد از یک سال اراده رفتن کرد پادشاه از همه چیز همراه او کرد از
اسب و شتر و گاو و گوسفند و ظروف و امتعه و اموال و اسباب و زر بسیار پس بیرون آمد با زوجه و اموال روانه دیار خود
شد تا رسید با موضعی که آن مرد را در آنجا دیده بود پس دید که آن مرد باز آنجا نشسته چون آن مرد او را دید گفت چه بعهد خود
وفا کردی چون گفت گذشته ها را برمن حلال کن حال آنچه دارم با تو قسمت میکنم پس آنچه داشت بدو حصه کرد و گفت هر حصه را
که میخواهی اختیار کن پس یک حصه را اختیار کرد پس آن جوان گفت که وفا کردم بعهد خود گفت نه گفت چرا گفت زیرا که زن نیز
از آنها است که در این سفر بهم رسانده و من دران شریکم جوان گفت راست گفتی همه مال را بگیر و زن را برای من بگذار گفت
نمیخواهم چیزی را که از من نیست پس اره بر سر آن زن گذاشت که دو حصه کند و گفت اختیار با شما پس آن مرد گفت وفا کردی
بعهد خود آنچه آوردی و آنچه با تو است همه از آن تو من ملکم خداوند مرا فرستاده که تو را جزا دهم برای آنچه کردی نسبت
بآن مرده که بر سر راه افتاده بود و این است پاداش عمل تو دوم شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیر خود آورده که چون
آیه مبارکه من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیرة والله یقبض
ویبسط والیه ترجعون کیست آنکه قرض دهد بخدای وام نیکو تا دو چندان کند مر او را زیادتهای بسیار و خدای
تنگ کند روزی را بر آنکه خواهد و فراخ کند بر آنکه خواهد و مرجع و مآب بسوی خدا است نازل شد مردی بود در صحابه رسول
صلی الله علیه و آله نام او ابوالدحداح بیامد برسول صلی الله علیه و آله گفت یا رسول الله خدا از ما قرض میخواهد و او از ما بی نیاز
است گفت بلی میخواهد تا شما را به بهشت برد گفت یا رسول الله اگر من قرض دهم بخدای عز و جل تو ضمان کنی برای من
بهشت گفت آری هر کرا صدقه دهد مانند آن در بهشت بدهند گفت یا رسول الله و اهل من ام الدحداح با من باشد

گفت آری گفت واین دختر کن دحداحه با من باشد گفت آری گفت دست بمن ده رسول الله صلی الله علیه وآله دست در دست او نهاد او گفت یا رسول الله مرا دو خرماستانست یکی بالای مدینه ویکی بزیر مدینه جز آن چیزی ندارم هر دو قرض کردم بر خدای عزوجل رسول الله صلی الله علیه وآله گفت نه یکی قرض کن ویکی نگاهدار تا معیشت تو وعیال تو باشد گفت یا رسول الله چون چنین میفرمائی گواه باش که از این دو خرماستان آنکه بهتر است خدایراست وآن حایطیست که ششصد درخت خرما در آن است رسول صلی الله علیه وآله گفت اذا یجزیک الله الجنة یعنی خدای تعالی بجزا بهشت بتو دهد آنگاه ابوالدحداح بیامد وامش وفرزندانش در حدیقه بودند که در درختان میگردیدند وکاری میکردند اوازداد واین ابیات انشا کرد هداک ربی سبل الرشاد الی سبیل الخیر والسداد بینی من الحائط بالوداد فقد مضی قرضا الی التناد اقرضته الله علی اعتمادی بالطوع لامن ولا ارتداد الا رجاء الضعف فی المعاد فارتحلی بالنفس والاولاد والبر لا شک فخیر زاد قدمه المرء الی المعاد ام الدحداح گفت بارک الله فیما اشتریت خدایت مبارک کناد آنچه خریدی ابوالدحداح این ابیات بگفت بعالک ربی ما لدیه ونصح ان لک الحظ اذا الحظ وضح قد متع الله عیالی ومنح بالعجوة السوداء والزهو البلح والعبد یسعی وله ما قد کدح طول اللیالی وعلیها اجترح ام الدحداح آنچه کودکان در دامن ودهن داشتند بستد وبریخت وآنچه در دهن داشتند از دهنشان بگرفت وبینداخت وبیرون آمدند وباحدیقه دیگر رفتند رسول الله صلی الله علیه وآله گفت کم من عذق رداح ودار فیاح فی الجنة لابی الدحداح گفت پس از بزرگی وسرای فراخ که ابودحداح را خواهد بود در بهشت وشیخ طبرسی در مجمع البیان روایت کرده که او سبب نزول آن آیه شد زیرا که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود هر که تصدق کند بصدقه پس از برای او است دو مثل آن صدقه در بهشت پس ابوالدحداح انصاری که نام او عمرو بن الدحداح است گفت یا رسول الله مرا دو بستانست اگر صدقه دهم یکی از آندو را برای من دو مثل او خواهد بود در بهشت فرمود آری گفت ام الدحداح با من خواهد بود فرمود آری گفت صبیه با من خواهد بود فرمود آری پس صدقه داد بهترین بستانرا وتسلیم کرد آنرا برسول صلی الله علیه وآله پس آن آیه نازل شد پس مضاعف کرد خداوند صدقه او را بدو هزار هزار واینست مراد قوله تعالی اضعافا کثیرة پس ابوالدحداح برگشت پس یافت ام الدحداح وصبیه را در بستانیکه صدقه کرده بود پس در بستان ایستاد وپرهیز کرد از گناه داخل شدن پس فریاد کرد ای ام الدحداح گفت لبیک یا ابا الدحداح گفت من این بستانرا صدقه کردم وخریدم دو مثل او را در بهشت وام الدحداح با منست وصبیه با منست گفت مبارک کند خداوند آنچه را خریدی وآنچه فروختی پس بیرون رفتند وبستانرا بحضرت رسول صلی الله علیه وآله تسلیم کردند پس میوه وچه بسیار نخله که آویخته است خوشه آنها ابوالدحداح را خواهد بود در بهشت ستیمها جماعت بسیاری از اکابر علما باسانید معتبره روایت کردند در سبب نزول سوره ولیل التی ومانذکریکی که اقدم انهاست قناعت میکنیم شیخ جلیل فرات ابن ابراهیم کوفی در تفسیر خود روایت کرده از جناب صادق از پدرش

سبب نزول سورهٔ مبارکهٔ هل اتی

از جدش علیهم السلام که گفت مریض شد جناب حسن و حسین علیهما السلام مرض شدیدی پس عیادت کرد ایشان را سرور فرزندان آدم محمد صلی الله علیه و آله و عیادت کرد ایشان را ابوبکر و عمر پس عمر عرض کرد به علی علیه السلام یا ابا الحسن اگر نذر میکردی برای خداوند نذر واجبی زیرا که هر نذری که نیست برای خدا پس واجب نیست بر صاحبش وفای آن پس فرمود علی ابن ابیطالب علیه السلام اگر خداوند عافیت داد دو فرزندان مرا از مرضیکه دارند روزه بگیرم برای خداوند سه روز پی در پی و فاطمه علیها السلام فرمود مثل گفتار علی علیه السلام و کنیزکی بود مر ایشان را که او را فضه می گفتند گفت اگر شفا داد خداوند دو سید مرا از آنچه دارند روزه بگیرم برای خداوند سه روز پس چون خداوند عافیت داد آنها را از مرضیکه داشتند علی علیه السلام رفت نزد همسایه یهودی که او را شمعون بن حارا می گفتند پس با او گفت ای شمعون سه صاع جو بمن ده با قدری پشم برای که برسید آنرا برای تو دختر محمد صلی الله علیه و آله یعنی آن جو مزد آن رشتن باشد پس داد با و یهودی آن جو و صوف را پس با و فرمود ای دختر رسول خدا بگیر این را و برسید پس آن شب را بروز آوردند و روز را با روزه چون شام شد برخواست کنیز و صاعی از آن جو را خمیر کرد و پنج گرده نان پخت قرصی برای علی و قرصی برای فاطمه علیها السلام و قرصی برای حسن و قرصی برای حسین علیهما السلام و قرصی برای کنیز علی با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز کرد پس بسوی آورد بمنزل تا افطار کند چون گذاشته شد طعام پیش روی ایشان و اراده خوردن کردند ناگاه سائلی بر در خانه ایستاد و گفت السلام علیکم یا اهل بیت محمد علیهم السلام مسکینی از مساکین المسلمین طعام دهید مرا خدا دهد طعام دهد شما را بر خوانهای بهشت پس انداخت علی علیه السلام و انداختند جماعت نان را از دست خویش و حضرت علی علیه السلام این شعر را انشا کرد و گفت

فاطم ذات السود و الیقین   یا بنت خیر الناس اجمعین   اماترین البائس المسکین   قد جاء بالباب له حنین
یطلب لله و یستکین   یشکو الینا جائع حزین   کل امرء بکسبه رهین   من یفعل الخیر یقف سمین
ویدخل الجنة امنین   حرمت الجنة علی الضنین   یهوی من النار الی سجین   یخرج منها ان خرج بعد حین

پس فاطمه علیها السلام این ابیات را انشا نمود و فرمود

امرک سمع یا بن عم و طاعة   مابی من لوم ولا وضاعة
اطعمنی اللوم و الرفاعة   علبت بالبر له صناعة   انی لاعطیه ولا ابی ساعة   ارجو ان جعت من المجاعة
ان الحق الاخیار و الجماعة   وادخل الجنة لی شفاعة

پس طعام خویش را بآن مسکین دادند و شب را بروز آوردند با همان روزه و نچشیدند بجز آب چون شام روز دیگر شد کنیز برخواست بسوی صاع دوم پس آنرا خمیر کرد و پنج قرص نان از آن پخت و علی با نبی صلی الله علیه و آله نماز کرد پس بسوی منزل آمد تا افطار کند چون طعام گذاشته شد پیش روی ایشان و اراده خوردن کردند ناگاه یتیمی بر در خانه ایستاد و گفت السلام علیکم یا اهل بیت محمد یتیمی از یتیمان مسلمین طعام دهید مرا خدا دهد طعام دهد شما را از مائده بهشتی پس انداخت علی علیه السلام و انداختند جماعت از دست خود طعام را و علی بن ابیطالب علیه السلام انشا کرد و فرمود

فاطم بنت السید الکریم   بنت نبی لیس بالزنیم   قد جاءنا الله بذی الیتیم   ومن یسلم فهو السلیم
حرمت الجنة علی اللئیم   ولا یجوز الصراط المستقیم   فصاحب البخل یقف ذمیم

پس فاطمه علیها السلام این ابیات انشا کرد و فرمود

انی ساعطیه ولا ابالی   واوثر الله علی عیالی   وانقض هذا الغزل فی الاغلال

حکایات دیدن خیر از دادن صدقات

ارجو بذاك الفوز فی المال ان یقبل الله وینمی مالی ویکفینی همی فی الاطفال اسولجیاعا وهم اشبال
اکرمهم علی فی العیال بکربلا یقتل باقتتال لمن قتله الویل والوبال کبولة فارت علی الاکبال
پس طعام خویش را با و دادند و شب را با روزه خود بسر آوردند و نچشیدند جز آب و صبح کردند روزه دار چون شام رسید کنیز خود
بسوی باج سیم و آنرا خمیر کرده پنج قرص نان از او پخت و علی با رسول صلی الله علیه و آله نماز کرد پس بمنزل آمد و نا افطار کنند
چون گذشته شد طعام در پیش روی ایشان و اراده نمودند میل کنند ناگاه اسیری از کافران بر در ایستاد و گفت السلام علیکم یا
اهل بیت محمد قسم بخدا که شما با ما بانصاف رفتار نکردید ما را اسیر میکنید و مقید میسازید و ما را طعام نمیدهید طعام دهید من اسیر محمدم
پس اندوهگین شد علی علیه السلام و انجماعت از دست خود طعام را و علی علیه السلام انشا کرد و فرمود افاطم حبیبتی و بنت احمد
من یعطه الله فهو محمد قد زانه الله بخلق اعبد قد جاءنا الله بذی المقید بالقید ماسور فلیس یهتد
من یطعم الیوم یجده فی غد عند الاله الواحد الموحد ما یزرع الزارع سوف یحصد اعطیه لا تجعلنیه انکد
ثم اطلبی خیرا لمن تنفد پس فاطمه علیها السلام انشا نمود و فرمود یا بن عم لم یبق الا الصاع قد دبرت الکف مع الذراع
ابنی والله هما جیاع یا رب لا تترکهما ضیاع ابوهما للخیر ذو صناع قد یصنع الخیر بابتداع
عبل الذراعین شدید الباع وما علی رأسی من قناع الا قناع نسجه بصاع پس همه طعام خود را با و دادند
و با روزه شب بسر آوردند و جز آب چیزی نچشیدند چون صبح کردند و خداوند مقرر فرموده که نذر ایشان وفا شود و علی
علیه السلام دست دو فرزند خود را گرفت و ایشان چون دو جوجه بی بال بودند که از گرسنگی میلرزیدند پس ایشان را
بمنزل رسول خدا صلی الله علیه و آله چون حضرت رسول نظر کرد بایشان پر شد دو چشم مبارکش از اشک و گرفت دست آن
دو پسر را و برد ایشان را بمنزل فاطمه علیها السلام چون نظر کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله بسوی او که رنگش متغیر گردیده شده بود و شکمش
بپشت چسبیده بود او را در آغوش گرفت و میان دو چشمش را بوسید فاطمه علیها السلام گریان فریاد کرد وا غوثاه بخدا و
بتو یا رسول الله از گرسنگی پس حضرت سر مبارک بآسمان بلند کرد و گفت بار خدایا سیر کن آل محمد را پس جبرئیل فرود آمد و گفت
یا محمد بخوان گفت چه بخوانم گفت بخوان ان الابرار یشربون من کاس کان مزاجها کافورا تا آخر سه آیه پس بعد از آن
علی علیه السلام روانه شد و آمد نزد ابو جبله انصاری و گفت ای ابو جبله آیا میسر شود نزد تو قرض یک دینار گفت آری ای
ابو الحسن میکنم خدا و نده ملک او را که بیشتر مال من حلال است تو را از جانب خدا و رسولش فرمود مرا حاجتی نیست
در چیزی از آن اگر قرض است قبول میکنم پس یک دینار با و داد پس حضرت در کوچهای مدینه میگذشت تا طعامی خرد ناگاه
مقداد بن اسود کندی را دید میر سر را اندوه گرفته پس نزدیک او شد و بر او سلام کرد و فرمود چه شده که تو را میبینم در اینجا غمناک
واله و حیران گفت میگویم آنچه گفت بنده صالح موسی بن عمران رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر پروردگارا
من بانچه فرود فرستی از خیر فقیرم پس حضرت فرمود چند روز است ای مقداد گفت این روز چهارم است پس حضرت اندکی
تأملی کرد پس گفت الله اکبر آل محمد از سه روز و تو ای مقداد از چهار روز تو سزاوارتری بدینار از من پس آن دینار با و داد

ورفت تا آنکه داخل شد بر رسول خدا صلی الله علیه وآله در مسجد پس چون فارغ شد رسول خدا صلی الله علیه وآله دست نزد
بر کتف علی علیه السلام پس فرمود یا علی برخیز برویم بمنزل تو شاید بیابیم در آنجا طعامی چه رسید بما گرفتن تو آن دینار را از
ابی حبله پس روانه شد و علی علیه السلام حیا میکرد از رسول خدا صلی الله علیه وآله و سنگ گرسنگی بر شکم بسته بود تا آنکه در خانه
فاطمه علیها السلام را کوبیدند چون نظر فاطمه بر رسول خدا صلی الله علیه وآله افتاد که گرسنگی در رخسارش اثر کرده بود در برابرش برخاست
ورفت و گفت داد از رسوائی نزد خدا و رسولش گویا ابوالحسن نگفته است که نزد ما چیزی نیست پس داخل شد در
پستوی خانه و دو رکعت نماز کرد و التجا عرض کرد بار خدایا محمد این پیغمبر تو است و فاطمه دختر پیغمبر تو و علی برگزیده پیغمبر تو
و پسر عم او و این دو حسن و حسین فرزندزادگان پیغمبر تو بار خدایا بنی اسرائیل از تو سؤال کردند که فرو فرستی بر ایشان
مائده از آسمان پس فرو فرستادی مائده را بر ایشان و کفران نمودند آن را خدایا پس آل محمد کفران نکردند بآن نعمت پس از سلام
ملتفت شد ناگاه کاسه بزرگی دید پر از ترید و آب گوشت پس آن را برداشت و گذاشت نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله
پس آنجناب دست را بسوی کاسه دراز کرد پس کاسه و ترید و آب گوشت تسبیح کردند خداوند را پس خواند نبی صلی الله علیه وآله
وان من شیء الا یسبح بحمده و فرمود یا علی بخورید از اطراف کاسه و نخورید از وسط او یعنی قبه وسط آن
زیرا که برکت در آنست پس میل فرمود رسول و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم و حضرت میخورد و بر روی علی
علیه السلام تبسم میکرد و علی علیه السلام میخورد و از روی تعجب بفاطمه نگاه میکرد پس پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود یا علی بخور
و چیزی از فاطمه سؤال مکن حمد خدا را که گردانید مثل تو را و مثل او را مریم دختر عمران و زکریا که هرگاه داخل میشد زکریا
در محراب مریم نزد او رزقی میدید میگفت از کجا آمد این برای تو میگفت از نزد خدا زیرا که خداوند روزی میدهد آن را که
میخواهد بی اندازه یا علی این بدل آن دینار است که قرض دادی یا قرض گرفتی تحقیق که خداوند عطا فرمود بتو بیست و پنج
جزو از معروف اما قرار داد یک جزو از آن را برای تو در دنیا اینکه طعام کرد تو را از بهشت خود و بیست و چهار جزو آن را ذخیره نمود
برای آخرت تو و علی بن ابراهیم از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که در نزد فاطمه علیها السلام قدری جو بود
آن را عصیده ساخت چون پخت و پیش روی خود گذاشت مسکینی آمد و گفت خدا شما را رحمت کند بخورانید بما از آنچه
خدا شما را روزی داده پس علی علیه السلام برخاست و ثلث آن را باو داد پس درنگی نشد که یتیمی آمد و گفت خدا شما را
رحمت کند اطعام کنید بما از آنچه خداوند شما را روزی کرده پس علی علیه السلام برخاست و ثلث دوم را باو داد پس
درنگی نشد که اسیری آمد و گفت خدا شما را رحمت کند اطعام کنید بما از آنچه خداوند شما روزی کرده پس علی علیه السلام
برخاست و آن ثلث باقی را باو داد و از آن نچشیدند پس خداوند نازل فرمود آیات مبارکه عینا یشرب بها عباد الله
تا وکان سعیکم مشکورا را در شان امیرالمؤمنین علیه السلام و آن جاریست در حق هر مؤمنی که بکند آن را برای
خداوند **چهاردهم** آیة الله علامه حلی در منهاج الصلاح نقل فرموده از عالم جلیل احمد بن محمد بن خالد برقی صاحب کتاب
محاسن که درک کرده عصر امام حسن عسکری علیه السلام و غیبت صغری را که گفت من بودم در مکه و مهمان ابوالحسن

بادرانی منشی کوتکین بودم و برای من در نزد او وظیفه بود هر سال ده هزار درهم که آنرا از مالیات قریه که در کاشان داشتم
محسوب میکردم پس از من مطالبه مالیات کردند و او بجهت پاره کارها از من غفلت کرد پس در روزیکه در سختی و اضطراب واقع بوده
بودم که ناگاه داخل شد بر من شیخی ضعیف که سست شده بود از بسکه خون از او رفته بود و او مرده بود در صورت زنده پس
گفت ای ابوعبدالله جمع کرده میان من و تو عصمت دین و موالات ائمه طاهرین علیهم السلام پس حبس نموده برای من در این ایام بجهة
رضای خداوند و سادات ما پس باو گفتم درد تو چیست گفت در حق من گفتند که من در نهانی نوشتم بسلطان در امر کوتکین
پس حلال کردند باین سبب مال مرا و خون مرا پس باو وعده دادم که حاجت ترا بر می آورم و او رفت و پس از رفتن او من
اندیشه کردم و گفتم اگر طلب کنم حاجت خود و حاجت او را هر دو با هم بر آورده نمی شود و اگر خواهش کنم حاجت او را حاجت
مرا بر نخواهد آورد پس در همانساعت برخواستم و رفتم بخزانه کتب خود پس یافتم حدیثی را که روایت کرده بودم آنرا از جناب
صادق علیه السلام و آن اینست که هر کس خالص کند قصد خود را در حاجت برادر مؤمن خداوند مقدر میکند انجاح آنرا بر دست او
و بر می آورد هر حاجتیکه خود دارد پس در همانساعت برخواستم و بر استر خود سوار شدم و آمدم بر در خانه ابوالحسن بادرانی پس
بعضی حاجبان مانع شدند و بعضی اذن دادند پس پیشی گرفتند بر داخل شدن من پس داخل شدم و یافتم او را که نشسته
بر چهار بالش خود و تکیه کرده بود و بر مسند او کاتبی و بر دست او چوبی بود پس سلام کردم بر او جوابم داد و پس اشاره کرد
بنشین پس خداوند جاری کرد بر زبان این آیه را که با آواز بلند آنرا خواندم وابتغ فیما آتیک الله الدار الآخرة
ولا تنس نصیبک من الدنیا واحسن کما احسن الله الیک ولا تبغ الفساد فی الارض ان الله
لا یحب المفسدین حاصل مضمون بجوی در آنچه خدای بتو داده از مال و جوارح و جاه دار آخرت را هر نعمتی که
بتو داده از داخلی و خارجی و ظاهری و باطنی در راه خیر صرف کن و آخرت را با دنیا فراموش مکن قسمت و
حظ خود را از دنیا از حیات و صحت و فراغت و جوانی و نشاط و توانگری که اگر در راه خیر صرف نکنی حظی از دنیا نبرده
و فراموش کردی که چه بتو دادند و برای چه دادند و نفع آنها برای تو چیست و در کجا خواهد بود و نیکی کن چنانچه خدا نیکی
کرده بتو که آنچه را محتاجی بی سؤال و بی استحقاق بدون منت و اذیت بلکه ندانی زیاده میدهد تو نیز بدیگران
چنین به و طلب مکن فساد را بر زمین که نشو و نکر یعنی فاسق و تباه کردن زمین بدون خود بمعاصی و انداختن آن از قابلیت
آنچه از او خواسته‌اند پس بسبب آن سریان کند فساد در زمین به برکت از آب و گیاه و غیره چنانچه در باب سیم اشاره بآن
شده بدرستیکه خدا دوست ندارد فساد کنندگانرا پس ابوالحسن گفت خدا مستدام کند اکرام ترا ای ابوعبدالله
تفضل کرد خداوند بما امروز الیکه قرار میدهیم آنرا قسمت بهره در آخرت وابتغ فیما آتیک الله الدار الآخرة
ولا تنس نصیبک من الدنیا اشاره است بمعاش و جامه و لباس پاکیزه یعنی این دو فقره از آیه را که خواندی
بجهت ترغیب بر ادای آنهاست واحسن کما احسن الله الیک ولا تبغ الفساد فی الارض ان الله
لا یحب المفسدین این مقدمه حاجتی و سبب انجاح اوست پس ذکر کن آنرا با روی گشاده بتانی و آرامی گفتم

تفسیر آیه وابتغ فیما آتیک الله الدار الآخرة

فدایت

خلانکس را در نقش چنین و چنان گفت ندکفت آیا او از شیعیان است که می شناسی در آنگفتم که چو بیکه در دست داشت
انداخت و از کرسی فرود آمد پس اشاره کرد بسوی غلام خود و گفت بیار آنرا فتر را پس دفتر را آورد که در آن ثبت بود مال آنمرد
و آنمالی بود بحساب پس امر کرد که رد کردند باو و امر کرد برای او خلعتی و استری بر گردانند او را بسوی اهلش معزز و مکرم پس
گفت ای ابو عبد الله کوتاهی نکردی در نصیحت و تدارک کردی کار مرا بسبب او پس پاره کرد از جانب خود رقعه بدستخط
خویش من و نوشت در او بسم الله الرحمن الرحیم یطلق لاحمد بن محمد بن خالد البرقی عشرة الاف
درهم وذلك من خراج ضيعته بقاشان داده شود برای احمد بن محمد ده هزار درهم و این باشد از مالیات مزرعه
او بکاشان یعنی از آن بابت حساب شود پس آنرا مهر کرد و گفت ای ابو عبد الله خداوند ترا پاداش نیک دهاد از
جانب من بتحقیق که تدارک کردی کار مرا بسبب او و تلافی کردی حال مرا بجهت او یعنی اصلاح کردی خرابی کار من را که
بجهة ظلم باو پیدا شده بود پس از جانب خود رقعه دیگر پاره کرد و نوشت در او بسم الله الرحمن الرحیم یطلق
لاحمد بن محمد بن خالد البرقی عشرة الاف درهم وذلك لاهتدائه الصنيعة والعارفة الينا حاصل
آن ده هزار درهم دیگر باو دهند چون ما را دلالت کرد بخیر و نیکوئی احمد گفت پس من قصد کردم ببوسم دست او را
گفت ای ابو عبد الله کار مرا مشوب مکن والله اگر دست مرا ببوسی پای ترا ببوسم این کم بود در حق او این
متمسک است بحبل آل محمد علیهم السلام **مؤلف گوید** این ابو الحسن مادرانی اسمش احمد بن الحسن بن الحسن است
و از شیعیان خاص و مورد توقیع امام عصر علیه السلام چنانچه سید علی بن طاوس در کتاب فرج المهموم روایت کرده از
ابو جعفر طبری حکایتی طولانی که محصل آن آنکه ابو العباس احمد بن دینوری سراج ملقب باستاده از دینور اراده حج
کرد یک سال یا دو سال بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام و اهل دینور شانزده هزار اشرفی که از مال امام علیه السلام
در نزد ایشان جمع شده بود باو دادند مال هر کسی در کیسه که او بهر کیسه نشان و علامت آنرا نگاه بتسلیم کنند چون بکرمانشاه
رسید ابو الحسن مادرانی در آنجا بود او نیز هزار اشرفی در کیسه کرد با چند تخته جامه الوان که در بقچه بسته بودند که احمد
بنسبت چیست در آن پس احمد آمد به بغداد اول نزد دو نفر کذابین که مدعی نیابت بودند رفت و نشانی نیافت آنگاه
نزد ابو جعفر محمد بن عثمان رفت و با مراو دلالت او رفت بسامره در خانه حضرت امام عسکری علیه السلام وکیل حضرت را
ملاقات کرد پس از عرض مطلب توقیعی از جانب حضرت حجة علیه السلام بیرون آورد که حاصل مضمونش احمد رسید و با
اوست فلان مقدار که در کیسه چنین و چنین تا آخر نشان نشان کیسه ها و از کرمانشاه فلان مقدار از جانب احمد بن الحسن
المادرانی و عدد جامه ها و رنگ هر یک را بیان فرمود و امر فرمود که آنها را در بغداد به ابو جعفر بدهد او نیز چنین کرد و در
مراجعت اهل دینور جمع شدند و آن توقیع را برای ایشان خواند یکی از آنها بیهوش شد پس از چندی ابو الحسن مادرانی را ملاقات
کرد و قصه را نقل کرد ابو الحسن گفت سبحان الله الرحمن در چیزی شک کنم و در این شک نکنم که می فرستد خدای عزوجل بهیچ
از حجت نمیگذارد بدانکه چون کوتکین جنگ کرد با یزید بن عبد الله در شهر زور و در بلاد او مستولی شد و خزانه او را

متصرف شد مردی بمن گفت که یزید بن عبدالله اسب و شمشیر خود را قرار داد برای مرضای مولای ما علیه السلام پس من
خزانه یزید را نقل میکردم بسوی کوتکین یکی یکی و اسب و شمشیر را پس انداختم تا آنکه جز آن چیزی نماند و امید داشتم که
بماند برای مولای ما علیه السلام چون مطالبه کوتکین سخت شد نتوانستم رد کنم اسب و شمشیر را بدو سر گرفتم در هزار اشرفی و آنرا
جدا کردم و بخازن خود سپردم و گفتم در محکمترین جاها بگذار و خرج نکند هر چند خیلی محتاج شوم و من روزی در مجلس خود
نشسته بودم و حکم مینمودم و امر و نهی میکردم که ناگاه ابوالحسن اسدی داخل شد و زیاد نشست از عادتش پرسیدم گفت
در خلوت باید بگویم خازن گوشه از خزینه را خالی کرد با بجا رفتیم پس رقعه کوچکی بیرون آورد از مولای ما علیه السلام که در او
نوشته بود ای احمد بن الحسن هزار اشرفی که در نزد تو است قیمت اسب و شمشیر تسلیم کن به ابوالحسن اسدی پس برای شکر خدا
بسجده افتادم و دانستم که حجت خدا است چون غیر خودم کسی مطلع نبود و بکیسه سه هزار اشرفی دیگر بر آن افزودم که
خداوند بر من باین نعمت گذشت گذشت تمام شد ملخص حدیث شریف سیم شیخ طبرسی در مشکوة الانوار از احمد بن حسین
الرسبان روایت کرده که شخصی با امام علی نقی علیه السلام عرض کرد که چه شد که برای ابو دلف چهار هزار و یکصد ... است
فرمود چون مؤمنی مهمان او شد شبی پس بهشت توشه ظرف خرمائی داد که در او بود چهار هزار و یک خرما پس خداوند
عطا فرمود باو بعوض هر دانه خرما اشرفی ... شیخ مفید در کتاب اختصاص روایت کرده از ... بجلی ...
که گفت داخل شدم برابی عبدالله علیه السلام پس گفتم فدایت شوم حالم نیکو بود و امروز تمامی چیزها تغییر کرده پس فرمود
چون وارد کوفه شوی بجوی ده درهم و اگر نیافتی آنرا پس بفروش بالشی از بالشهای خود را بده درهم پس دعوت کن ده نفر
اصحاب خود را پیش خویش و مهیا کن برایشان طعامی چون از خوردن فارغ شدند پس از ایشان خواهش کن برای تو
خدا را بخوانند گفت پس آمدم بکوفه و جستجوی ده درهم کردم قادر نشدم بر آن تا آنکه فروختم بالشی را بده درهم چنانچه حضرت
فرموده بود برایشان طعامی ساختم و ده نفر از اصحاب خود را خواندم چون خوردند سؤال کردم از ایشان که برای من
دعا کنند پس دیری نکردم که دنیا مائل شد بسوی من **هفتم** قطب راوندی در کتاب لب اللباب نقل کرده که شخصی
از قاضی چیزی خواست پس باو وعده داد هنگام ظهر چون وقت ظهر آمد وعده کرد وقت عصر چون در آن وقت آمد
او را ناامید برگرداند پس آمد در همین گشت در راه شخصی نصرانی با او دچار شد و از حالش پرسید قصه خود را برای او نقل
کرد نصرانی گفت تو و فرزندانت در نفقه منست ما دام که زنده ام پس قاضی در آن شب خواب دید دو قصری در بهشت
پس خواست داخل در آنها شود پس باو ندا کردند که این دو قصر را برای تو بنا کرده بودیم چون سائل را برگرداندی با دادیم آنها را
بنصرانی چون قاضی بیدار شد آمد پیش نصرانی و خبر داد باو آنچه را دیده و نصرانی نقل کرد برای او آنچه با آن مسلم کرد پس
قاضی گفت بخریدم آنچه را با او دادی بده هزار درهم گفت نمیفروشم و اسلام آورد **هشتم** ایضا در آن کتاب
روایت کرده که سائلی داخل شد در مسجدی چیزی باو ندادند پس از گرسنگی مرد پس در فردای آن روز او را کفن کرده و
دفن نمودند چون بمسجد برگشتند دیدند آن کفنی را که در محراب گذاشته و بر او نوشته بود این کفن گذشته شد بشما و بپروردگار

غضب کرده بشما نهم دیلمی در اعلام الوری روایت کرده از ابی امامه که رسول صلی الله علیه وآله فرمود باصحاب خود آیا خبر
ندهم شما را از خضر گفتند آری یا رسول الله فرمود وقتی او میرفت در بازاری از بازارهای بنی اسرائیل ناگاه چشم مسکینی باو افتاد پس
گفت تصدق کن بر من خداوند برکت دهد در تو خضر گفت ایمان آوردم بخداوند هرچه خدا تقدیر فرموده میشود در نزد من
چیزی نیست که آنرا بتو دهم مسکین گفت قسم میدهم بوجه خدا که تصدق کنی بر من که من می بینم خیر را در چهره تو و امید
دارم خیر را در نزد تو خضر گفت ایمان آوردم بخداوند بدرستیکه سوال کردی از من بوسیله امری بزرگ نیست در نزد من
چیزی که بدهم آنرا بتو مگر آنکه بگیری مرا و بفروشی مسکین گفت چگونه درست می آید این خضر گفت سخن حق میگویم بتو بدرستیکه
سوال کردی از من بامری بزرگ سوال کردی از من بوجه رب من پس بفروش مرا پس او را پیش انداخت بسمت بازار و
بچهار صد درهم فروخت پس ماند در پیش مشتری مدتی که او را بکاری وا نمیداشت پس خضر گفت تو مرا خریدی بجهت خدمت
کردن پس بکاری مرا فرمان ده گفت من ناخوش دارم که ترا بزحمت اندازم زیراکه تو پیری و بزرگ گفت بتعب نخواهی انداخت
یعنی هرچه بگوئی قادرم بر آن گفت پس برخیز و این سنگها را نقل کن و کمتر از شش نفر در یک روز نمی توانستند آنها را نقل کنند
پس برخواست در همان ساعت آن سنگها را نقل کرد پس آن مرد گفت احسنت و اجملت کاری نیکو کردی و طاقت آوردی
چیزی را که احدی طاقت نداشت پس برای آن مرد سفری روی داد پس بخضر گفت گمان میکنم شخص امینی هستی پس جانشین من
باش برای اهل من و نیکو جانشینی کن و من خوش ندارم که ترا بمشقت اندازم گفت بمشقت نمی اندازی مرا گفت قدری خشت
بزن برای من تا برگردم پس آن مرد بسفر رفت و برگشت و خضر برای او بنای محکمی کرده بود پس آن مرد گفت از تو سوال میکنم
بوجه خداوند که حسب تو چیست و کار تو چونست خضر فرمود سوال کردی از من بامر عظیمی بوجه خداوند عز و جل و وجه خداوند
مرا در بندگی انداخت اینک بتو خبر دهم من آن خضرم که شنیده مسکینی از من سوال کرد چیزی نبود نزد من باو دهم پس
سوال کرد از من بوجه خداوند عز و جل پس خود را در قید بندگی او در آوردم و مرا فروخت و بتو خبر دهم که هر کس که
از او سوال کنند بوجه خداوند عز و جل پس رد کند سائل را و حال آنکه قادر است بر آن می ایستد روز قیامت و نیست در
روی او پوست و گوشت و خون جز استخوانی که مضطرب است و حرکت میکند مرد گفت ترا بمشقت انداختم و نشناختم
فرمود که باکی نیست نگاه داشتی مرا و احسان کردی گفت پدر و مادرم فدایت حکم کن در اهل و مال من آنچه خداوند بر تو مکشوف
نموده یعنی در اینجا باش و هرچه خواهی بکن یا ترا اختیار کنم هرجا که خواهی بروی فرمود مرا رها کن تا عبادت کنم خداوند را
چنین کرد پس خضر فرمود حمد مر خدا را که مرا در بندگی انداخت آنگاه نجات داد **دهم** شیخ ابراهیم کفعمی در کتاب
مجموع الغرائب نقل کرده که دیدم در بعضی از کتب اصحاب که گفت ابوالقاسم پدر وزیر ابوالمعالی که من محبوس بودم پس طلب
کردم قدری خرجی بجهت موکلین که بآنها دهم پس پشیمان شدم و آنها را صدقه دادم پس شنیدم هاتفی را که میگفت ای ابوالقاسم
خیر باقی میماند و احسان نگاه میدارد مرد را آنچه را پیش فرستاده ملاقات خواهد کرد و در صبح آن روز فرج رسید و از حبس
بیرون آمدم **یازدهم** بخط عالم فاضل مولانا ملک علی شاگرد عالم جلیل شیخ حسین والد شیخ بهائی رحمهم الله

حج نصیب کسی است که عبدالله ... بود

در ظهر رجال ابن داود که در انجا اجازه نیز بود بخط آن مرحوم برای او این حکایت دیدم که منقولست از عبدالله بن مسعود
که گفت سالی در حج بودم در ان کثرت عرفات خوابم ربود بگوشه رفتم خوابیدم در خواب دیدم که ندائی از آسمان رسید
که اینهمه خلائق که در حج جمع است کدام مقبول نیست الا حج شیخ موفق که بحج نیامد و همه را باو بخشیدم چون برخواستم بعد از
اتمام بزیارت شیخ آمدم چون دیدمش سلام کردم گفت علیک السلام یا عبدالله گفتم چون دانستی نام مرا گفت چند روز است
که ملهم میشوم که دوستی از دوستان با بدین توجهی آید که عبدالله نام دارد گفتمش یا شیخ میدانی که بچه کار آمده ام گفت بلی
حق تعالی اندک پذیر بسیار بخش است پس گفتم که این رتبه از چه یافتی گفت من هر دیم موزه دوز موزه فقرا میدوختم و از
بعضی اجرت نمیگرفتم و حاصل کار خود را حصه میکردم حصه بفقرا میدادم و حصه صرف ضروریات میکردم و حصه ذخیره
میکردم که بحج بروم چون موسم حج شد خواستم که روانه شوم اهل خانه ام بفرزندی حامله شده میگفت که امسال مرو ببین
که حالم چه میشود من قبول میکردم تا آنکه از منزل همسایه بوی کباب بشامم رسیده آرزوی آن کرد آمدم در همسایه گفتم
که اندکی از آنچه میپزی بمن ده که بعیال خود ببرم که آرزوی آن کرده بر همسایه ضرورت شد که آنچه هست بگوید گفت یا عبدالله
از این اراده بگذر که آنچه بر ما حلالست بر تو و اهلت حرام است که من سه شب است قوت عیال نیافته ام و از رسول خدا صلی الله علیه
و آله رخصت شده که اگر کسی در مخمصه افتد مقدار سد رمق از میته میتواند خورد من رفتم بکنار خندق خری مرده یافتم و قدری
از انرا جهت عیال آورده ام و کباب کرده چون اینحال از او شنیدم مؤنه حج باو دادم و او بسی خوشحال گشت و اینمرتبه
از انجاست **دوازدهم** شیخ جلیل ورام بن ابی فراس در تنبیه الخواطر نقل کرده که عبدالله بن جعفر وقتی رفت
بمزرعه که داشت پس فرود آمد در نخلستان قومی و در انجا غلام سیاهی بود که کار میکرد در ان نخلها ناگاه قوت آن
غلام را آوردند و سگی نیز داخل باغ شد و نزدیک غلام رفت پس غلام انداخت یک قرص از انرا برای او پس خورد آنرا آنگاه
قرص دوم و سیم را انداخت برای او پس آنرا خورد و عبدالله نظر میکرد و میدید پس گفت ای غلام چه قدر است قوت تو هر روز گفت
همانکه دیدی گفت چرا برگزیدی این سگ را بر نفس خود گفت این زمینی است که سگ ندارد و گمان میبرم که از مسافت
دوری آمده گرسنه پس ناخوش داشتم که ردش کنم گفت امروز چه خواهی کرد گفت بگرسنگی میگذرانم پس عبدالله گفت
مرا بر سخاوت ملامت می کنند و این غلام سخی تر است از من پس خرید آن نخلستان را و غلام را و آنچه در ان باغ بود از
آلات و اثاث آنگاه غلام را آزاد کرد و همه آنها را باو بخشید **سیزدهم** جنابان عالمان فاضلان صالحان
فخر الفقهاء و زین الاتقیاء الحبر المعتمد سید محمد که از اعیان علماء بلده طیبه کاظمین و اهل انجاست و اخوی او عالم فاضل تقی
جناب سید حسین که ملجاء جماعت امامیه است در شهر بغداد و هر دو در علم و تقوی و صلاح و سداد مشهور و معروف در
نزد علماء عراق کثر الله تعالی امثالهم نقل نمودند که جده ایشان علویه دختر عالم جلیل و حبر نبیل مرحوم سید احمد صاحب
تحقیق در فقه و اصول و مؤلف منظومه رائقه معروفه در رجال که عیال مرحوم سید حیدر جد ایشان بود و او نیز از علماء
معروف آن بلد است سه ماه رجب و شعبان و رمضان را روزه میگرفت و در یکی از شبها شریفه که یا نیمه رجب یا نیمه شعبان

بود مهمان بسیاری رسید برای او پس در وقت افطار طعام برای مهمانها حاضر کرد و اندکی از آن برای سحور خود گذاشت
و بجهت رنج مهمانداری بچیزی میل نکرد و بهمان آب تنها افطار نمود پس سائلی از همسایگان که غیر از خانه این سادات
سؤال نمیکرد به در خانه آمد و فقر و مسکنت او در سید اینست پس آنچه برای سحور خود گذاشت بآن سائل داد و دیگر در خانه
ماکولی نیافت پس نماز شب خود را بجای آورد و آبی نوشید و در طاق را از درون بست و چراغ بحال خود روشن
و در فراش خواب خود رفت با قصد روزه صباح چون مستی خواب بچشمش مستولی شد و سینه زنجور نخفته که نظر میکند
و می بیند مانند مبهوت بچه غلیجه خوب که دیده و زیرا که آثار جلالت و بزرگی و وقار از سیمای ایشان ظاهر و هویدا است
و آنکه در سن از دیگری کوچکتر و در شان و رتبت بزرگتر نشست در بالای سر او و با او خطاب کرد با تبسم که ای خبرک
من چگونه عازم شدی بروزه گرفتن بدون افطار و سحور و حال آنکه تو پیری عرض کرد که فقیری آمد و طعام خود را باو
دادم و اتفاق افتاد که برای من چیزی باقی نماند پس فرمود با وجود حال چه میل داری گفت آلو بخارا و نبات و چیزیکه
از شیرینی پس دو کیسه با وجه فرمود که رنگ هر دو سبز بود در یکی نبات و در دیگری آلو بخارا و در هر یک مقدار صد مثقال
از آنها بود چون از ایشان گرفت برخواستند و متوجه در خانه شدند پس از آن حالت خواب بر خواست و هراسان و
هر دو کیسه در دستش بود رو بدر خانه کرد و شتابان پس دید بسته است بحوی که بسته بود پس بخت آنرا باز کرد و مرحوم سید در
کوی طاق دیگر نشسته بود و فریاد کرد که کیست در را باز کرده پس آمد نزد او و قصه را گفت پس علویه با اطاق خود همراه
نمود و هر دو کیسه را بسر جانماز دید بسیار مسرور شد و حمد و ثنای الهی را بجای آورد و پس آن کیسه آلو بخارا را تقسیم کردند بر اهل خانه
و خویشان و صدقا و کیسه نبات را بحال خود گذاشتند چند سال برای استشفا و تبرک هر که میشنید خواست و گرفتند
و دادند و در آن زمان جناب عالم جلیل القدر صفوة العلماء المتبحرین و عمید الحکماء والمتکلمین مرحوم آخوند ملا زین العابدین سلماسی
مریض بود و مرض ایشان بغایت سخت بود و در میان ایشان و سید الفت تامی بود و اخوت داشتند صبح همان شب
باکرامت سید قدری از آن نبات برداشته نزد مرحوم اخوند آمد و قصه را نقل کرد آخوند فرمود این نبات بهشت
است و فیه شفاء من کل داء و قدری از آن میل نمود فوراً عافیت یافت و نیز در آن زمان نواب سلطان
جلیل الشان غلام محمد خان هندی که در میان نوابهای هند ممتاز و بی‌نظیر و از خیار آن بلاد بود مریض بستر بود و بسید
کمال اخلاص داشت در همان روز مرحوم سید قدری از آن نبات برای او فرستاد و بمحض تناول شفا یافت و خبر
ببلاد ایران و جاهای دیگر رسید از آن خواستند و بردند تا آنکه وقتی ملتفت شدند که این مقدار اندک چگونه تمام نمیشود
با آنکه از ده زیاده از یک مثقال تقریباً گرفته شد و بعد از این التفات و تعجب و گفتن چند روز باقی ماند و تمام شد
و مرحوم سید حیدر یکی از آن دو کیسه را در میان کفن خود گذاشت و دیگری را در میان کفن علویه و هر دو کفن در میان بقچه و
آن بقچه در میان صندوقی هندی بود که همیشه بر او قفل بود و آن صندوق در صندوقخانه بود که آن همیشه مقفل بود
چون امانات مردم در او بود و باز نمیکرد در آنرا مگر سید یا علویه و بعد از مدتی سید خواست کفن خود را بکسی از

بزرگان بخشید پس بقچه را باز کرد و خواست آن کیسه را از میان کفن بیرون آورد آنرا نیافت پس از علویه پرسید کیسه در کجاست
گفت در میان کفن پس کفن خود را باز کرد اندکی را نیز در آنجا ندیدند **چهاردهم** جناب شیخ فاضل سید محمد
باقر بن محمد شریف حسینی اصفهانی از علماء عهد نادرشاه در کتاب نور العیون نقل کرده که عالمی مجتهد امر مهمی داخل شد بر سلطان
امیر اسماعیل سامانی سلطان خراسان پس او رعایت تعظیم و توقیر نمود و در وقت برخواستن تا هفت قدم او را
مشایعت نمود شب رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در خواب دید که با او فرمود تعظیم کردی یکی از علماء امت مرا پس از خدا
خواستم که تو را در دنیا معزز دارد تا هفت قدم مشایعت کردی پس سلطنت باقی خواهد بود در اولاد تو تا هفت
پشت **پانزدهم** نیز در آنجا نقل کرده که مردی بود صالح بیست هزار درهم مقروض بود و مالی نداشت
پس طلبکار روزی از او مطالبه کرد و در مطالبه سختی نمود پس آنمرد گریان و پریشان بخانه خود برگشت همسایه داشت یهودی
چون او را بآنحال دید گفت تو را قسم میدهم بدین اسلام که هر چه از حال خویش پس نقل کرد برای او آنچه بر او گذشت چون
بر حالش آگاه شد داخل خانه شد و بیست هزار درهم آورد و تسلیم او کرد و گفت اگر من در دین مخالف توام اما در دنیا
همسایه ام سزاوار نباشد که تو در کلفت قرض باشی پس تسلیم کن بطلبکار خویش پس گرفت آنرا و آورد نزد طلبکار
خود او متعجب شد و پرسید از صورت و قصه او حکایت را برای او نقل کرد پس آن شخص داخل خانه شد و تمسک او را آورد و
باو داد و گفت ذمه تو را ابرا کردم که من پست تر نخواهم بود از یهودی و هرگز از تو مطالبه نخواهم کرد پس در شب در خواب دید
که قیامت برپا شده و صحیفه های اعمال پیر او زن بعضی را بدست راستش میدهند و پاره را بدست چپ و نامه عمل او را بدست
راستش دادند و اذن دادند که بی حساب ببهشت رود پس از نکته حساب فرشتگان ببهشت پرسید باو
گفتند تو بمروت خود تمسک آنمرد صالح را باو رد کردی پس چگونه ما رد کنیم نامه اعمال تو را و حال آنکه مائیم رحمن رحیم
و چنانچه از حساب او اعراض کردی ما نیز از حساب تو اعراض کردیم و چنانچه تو مال خود را باو بخشیدی ما نیز تو را عفو کردیم
شانزدهم نیز در آنجا از عبدالله بن مبارک نقل کرده که گفت من در سالی از مناسک حج فارغ شدم بزیارت
رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم پس آنجناب را در خواب دیدم بمن فرمود چون بکوفه رفتی بهرام مجوسی را از من سلام برسان و بگو
من شفیع تو خواهم بود در روز قیامت چون بکوفه آمد نزد او رفت و از کارهای نیکی که کرده بود پرسید که چنین مورد
لطف سید عالم شد گفت دختران و پسران داشتم بیکدیگر تزویج کردم گفت بهتر از این چه کردی گفت زناری معین
کردم برای هر یک از فرزندان خود که چون بزرگ شدند بر میان بندند گفت آیا چیز دیگر نیک باشد در دین یا کردی گفت
در همسایگی من زنی بود فقیر چند فرزند یتیم داشت شبی داخل خانه من شد و چراغ خود را روشن کرد چون بیرون رفت خواهش
کردم بگمان شدم درباره او از عقبش رفتم دیدم داخل خانه خود شد اولاد او گفتند چه برای ما آوردی گفت حیا کردم از
دوست نزد دشمن شکایت کنم پس دانستم که ایشان محتاجند بطعام پس جمع کردم آنچه در نزد من بود و طبقی را پر کردم
و نزد ایشان فرستادم گفت در جستجوی همین بودم بشارت باد تو را که رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را سلام میکنند و تو را

وعدهٔ شفاعت داده روز قیامت پس بهرام گریست بر حسرت عمر گذشته در غیر اسلام و گفت ضایع نمیشود در دین شما یک چیز پس عرض کن بر من اسلام را که واجب است بر هر کس داخل شود **هفدهم** محدث جلیل سید نعمت الله جزائری در انوار که شرح صحیفه کامله است نقل کرده که یکی از مجتهدین در خواب دید مرحوم آخوند ملا عبد الله شوشتری استاد مجلسی اول و یگانه عصر خود در تقوی و علم و عمل را بعد از فوتش در هیئت نیکو و مکانت عالی پس از سبب آن پرسید گفت سببش آنکه در دستم سیبی بود و من از مسجد جامع صفهان بیرون می آمدم پس طفلی در راه بمن برخورد پس آن سیب را در دست او گذاشتم پس خوشحال شد و بمن دادند آنچه را که می بینی و گمانم اینکه گفت آن طفل یتیم بود **هیجدهم** مرحوم خلد آشیان حاجی میرزا خلیل طهرانی که در سداد و صلاح و فن طب آیت دهر و مقبول عامه و خاصه و مطبوع و محبوب همه علمای عراق بود پدر عالم جلیل شیخ نبیل که نبود برای او در زهد و تقوی در عصرش نظیر و بدیل شیخنا الاکرم و مولینا الاعظم الحاج ملا علی طهرانی اعلی الله تعالی مقامه نقل کرد که من در علم طب چندان درسی نخواندم و استادی ندیدم همه این مهارت و بصیرت از برکت صدقه دادن یک نان بود و همچنان بود که در جوانی بقصد زیارت معصومه مشرف شدم بقم و در آنجا بلکه در جاهای دیگر گرانی سختی بود که نان بزحمت بدست می آمد و در آن زمان نزاع بود ما بین دولت ایران و روس که اسرا آورده بودند و در بلاد متفرق کرده بودند از زن و مرد و صغیر و کبیر و من در یکی از حجرات دار الشفا که عمارتیست در زیر مدرسه متصل بصحن شریف و در آن حجرات که غربا و مترددین منزل میکنند منزل کرده بودم روزی ببازار رفتم و بزحمت فراوانی گردیدم تا نانی بدست آوردم و قصد منزل کردم در بین راه بیکی از اسرای نصاری رسیدم که طفلی در بغل گرفته بود و از گرسنگی رخسارش زرد شده بود چون مرا دید گفت شما مسلمانان رحم ندارید که خلق را گرسنه میکشید و گرسنه نگاه میدارید پس بر او رقت کردم و آن نان را باو دادم و از گذشتم روز چیزی نخورده شب نیز چیزی نیافتم تنها در منزل نشسته بودم ناگاه مردی داخل حجره شد و گفت بی بی مادر وی رسیده که بیطاقت شده و نام آنرا برد اگر طبیبی سراغ داری که علاجش را بپرسم بر زبانم جاری شد که فلان چیز خوبست گمان کرد که من طبیبم و گفت پس ساخت و خورد فورا بهبودی یافت ساعتی نگذشت که همان مرد آمد با یک مجموعه که در آن الوان اطعمه بود و با یک عدد اشرفی و معذرت و تشکر بسیار فردا آن زن قضیه در دو سه کوی فوری خود را برای آشنایان نقل کرد که چنین طبیب حاذقی دیده بودم و بعضی از ایشان بپاره امراض مبتلا بود جویای منزل من شده و پرسید همان نحو از مفردات بدون معرفت باصل مزاج و طبیعت آن دوا چیزی گفتم رفت و خورد و شفا یافت خبر منتشر شد بر من هجوم آوردند همان نحو چیزی میگفتیم و خوب میشدند سود زیادی بدستم آمد پس تحفه طبی پیدا کردم و مراجعت کردم که لامحاله اسامی مفردات و امزجه آنها را یاد گیرم چندی در آنجا ماندم ناگاه برگشتم بطهران و بهر جهت اندک وقتی معروف و مشهور و نامم در اسامی استادان ثبت شد و همه آن از آثار ایثار آن قرص نان بود و قضیه عجیبه دیگر دارد که در ضمن حکایات متعلق بسادات بیاید انشاء الله تعالی **نوزدهم** جناب سید محمد حسینی شهیر با بن قاسم عاملی در کتاب اثنا عشریه حکایت کرده که مردی هفتاد سال عبادت کرد خدا را پس شبی در معبد خود بود که ناگاه زن جمیله آمد

وسؤال کرد که در معبد را برای وی بگشاید و آن شب سرد بود پس عابد آن زن را با او بکرد و مشغول عبادت خود شد پس آن زن
برگشت عابد نظر کرد با وی و پس دل او را برد و قلبش را مالک شد پس از عبادت دست کشید و در پی آن زن رفت پس با او گفت بکجا
میروی گفت با آنجا که میخواهم گفت هیهات مراد من مراد او بنده شد پس او کشید و داخل در منزل خود گرفت و هفت
روز در منزل او ماند پس از آن حال بفکر افتاد در آنچه مشغول او بود از عبادت و اینکه چگونه فروخت عبادت هفتاد ساله را
به هفت شب معصیت پس آنقدر گریست که غش کرد و چون بحال آمد آن زن گفت ای مرد قسم بخدا که تو عصیان خداوند نکردی با غیر
من و من هم معصیت نکردم با غیر تو و من می بینم در سیمای تو آثار صلاح را پس قسم میدهم ترا بخداوند که چون مصالحه
کردی با مولای خود مرا بخاطر آری پس بیرون رفت آن مرد و فرار کرده تا آنکه شب شد و بخرابه رسید که در آنجا ده نفر کور بودند
در نزدیکی آنکورها راهبی بود که میفرستاد برای ایشان در هر شب ده قرص نان پس غلام راهب نانها را آورد و پس آن مرد عاصی
دست خود را دراز کرد و یکی از آن نانها را گرفت پس باقی ماند یکی از آن کورها که چیزی نگرفت پس گفت چه شد نان من
غلام گفت من در میان شما ده نفر تقسیم کردم کور گفت امشب را گرسنه خواهم سر برد پس آن مرد عاصی گریست و آن قرص نان را
باو داد و بخود گفت من سزاوارترم بسر بردن بگرسنگی زیرا که من عاصیم و او مطیع پس خوابید و سخت شد براو گرسنگی
تا آنکه مشرف شد بهلاکت پس امر فرمود خداوند ملئکه را که جانش را بستانند پس ملئکه رحمت و ملئکه عذاب با او مخاصمه
کردند ملئکه رحمت گفتند این مرد نیست که از گناه خود فرار کرده و در مقام طاعت برآمده و ملئکه عذاب گفتند بلکه او عاصی
است پس خداوند وحی کرد بایشان که بسنجید عبادت هفتاد سال او را با معصیت هفت شب پس آنرا سنجیدند پس فزونی
پیدا کرد معصیت هفت شب بر عبادت هفتاد سال پس خداوند وحی کرد بایشان که بسنجید معصیت هفت شب را با آن قرص
نانیکه برگزید بآن دیگری را بر نفس خود پس سنجیدند پس قرص نان برتری پیدا کرد بر آن پس ملئکه رحمت قبض کردند روح او را
بیستم نیز در آن کتاب حکایت کرده که مردی روزی نشسته بود با زنش مشغول خوردن بود و در پیش روی ایشان مرغ بریانی
بود پس سائلی بر در خانه آمد آن مرد بیرون رفت و بر او بانگ زد و راند پس اتفاق افتاد که آن مرد فقیر شد و نعمت از او زائل شد و زن را
طلاق داد و آن زن شوهر کرد بمرد دیگر پس روزی شوهر ثانی او غذا میخورد و مرغ بریانی در نزد ایشان بود که ناگاه سائلی بر در خانه ایستاد
و چیزی خواست آن مرد بزنش گفت که این غذا را باو ده پس زن آن غذا را نزد او برد و چون نظر کرد دید شوهر اول او است پس غذا را باو
داد و گریان برگشت پس شوهر از سبب گریه اش پرسید و او خبر داد که سائل شوهر اول او بود و نقل کرد برای او قصه خود را با آن
سائلیکه او را راند پس آن مرد گفت که والله منم آن سائلیکه او را بانگ زد و راند بیست و یکم ایضا در آنجا حکایت کرده
که زنی داخل شد بر عائشه و گفت پدرم صدقه را دوست میداشت صدقه را و مادرم صدقه را دشمن داشت و در عمرش
صدقه نداد مگر پاره پیه و قدری پیاز که از پیش رویده بود پس در خواب دیدم که قیامت بر پا شده و مادرم پوشانیده بود
عورت خود را بهمان پیاز و در دستش همان قطعه پیه بود که او را از تشنگی میلیسید پس رفتم نزد پدرم و او در کنار حوضی نشسته بود
و مردم را آب میداد پس طلب کردم از او قدح آبی و مادرم را سیراب کردم پس از بالا ندا کردند که هر که او را سیراب کرد

حکایت رسیدن بمقامات عالیه از انفاق

خداوند دستش را شل کند پس بیدار شدم باین نحو که می‌بینی یعنی با دست شل شده **بیست و دوم** و نیز در آنجا از بعض
صالحین نقل کرده که گفت مرا برادری صالح بود فوت شد پس او را در خواب دیدم پس با و گفتم چه کردی گفت چون مرا
دفن کردند ملائکه غلاظ و شداد آمدند و مرا بعنف کشیدند و بسمت جهنم بردند و در پای او بازی بود و دود از او بالا میرفت
و غیظ او شدید بود و شعله او سخت بنحویکه نزدیک بود که از هم جدا شود و من یقین کردم بهلاکت خود در اینحال بودم که ناگاه
دختری نیکو رخسار را دیدم که بمن گفت مترس و غمگین مباش که خداوند تو را بمن بخشیده آنگاه ایستاد میان من و آتش
پس خداوند برگرداند شر آتش را از من پس با و گفتم تو کیستی گفت من صدقه توام که در پنهانی کرده بودی آنگاه منادی ندا کرد
از زیر عرش که داخل کنید بنده مرا از در مغفرت بسوی بهشت پس مرا داخل کردند **بیست و سیم** سید محدث
نبیل سید نعمت الله جزائری در کتاب انوار نعمانیه حکایت کرده که مرحوم مقدس اردبیلی اعلی الله مقامه در سال گرانی تقسیم
میکرد با فقراء آنچه داشت از طعمه و میگذاشت برای خود مثل یکی از ایشان پس در یکی از سالهای گرانی چنین کرد و عیالش
در خشم شده و گفت مرا و فرزندان مرا در چنین سالی واگذاشتی که از مردم سؤال کنیم پس او را گذاشت و رفت بمسجد کوفه
برای اعتکاف چون روز دوم شد مردی بدر خانه آمد و با او بود چند بار گندم پاک پاکیزه و آرد نرم نیکو پس گفت که اینرا
فرستاده برای شما صاحب منزل و او معتکف است در مسجد کوفه چون مقدس برگشت از اعتکاف زنش با و گفت طعامیکه
فرستادی با اعرابی طعام نیکوئی بود پس حمد الهی بجا آورد و او را از آن طعام خبری نبود **بیست و چهارم**
عالم عامل و حاوی حقایق فضایل و ماحی دقایق رذایل مجمع البحرین علم و تقوی مولانا الاجل آخوند ملا فتحعلی ایده الله تعالی
نقل فرمود از یکی از ثقات ارحام خود که گفت در یکی از سالهای گرانی مرا قطعه زمینی بود که در آن جو زرع کرده بودم
اتفاقا بیش از سایر مزارع خرم شد و خوشه بست و بخوردن رسید مردم از هر طبقه در سختی و گرسنگی دلم سوخت و نیت
از نفع آن برداشتم پس بمسجد در آمدم و فریاد کردم که جو این زمین را واگذاشتم بشرط آنکه غیر فقیر از آن نبرد و فقیر هم زیاده
از قوت یومی خود و عیالش از آن نگیرد تا سایر زرعها برسد آید پس فقراء رو بآنجا آوردند و از سختی و شدت در آمدند و از آن
هر روزه بردند و خوردند و مرا خبری از آن نبود چون چشم از آن پوشیده بودم و امیدی از آن زرع نداشتم تا آنگاه که همه
زرع رسید و مردم در رفاهیت افتادند و از این دیگر امیدی نماند و از حصاد سائر زرعهای خود فارغ شدم گفتم
بمباشرین حصاد که بگذارید آن قطعه روند و درو کنند شاید از کاه آن چیزی عاید شود و در میان خوشها چیزی
مانده باشد پس رفتند و درو کردند پس از کوبیدن و پاک کردن آنچه بدست آمد از جو ضعف سائر زمینها بود و علاوه
بر آنکه بردن فقرا تاثیری در آن نکرد بر آنچه متعارف بود افزود و بحسب عادت محال بود که یک خوشه در آن مانده باشد
و عجب از آن آنکه چون پائیز شد حسب مرسوم که هر زمین زرع شده باید یکسال از دست برداشت و زرع نکرد
آن قطعه معهوده را بحال خود گذاشته هیچ تخم در آن افشانده تا آنکه اول بهار شد و برفها را باعانت خاکستر از روی
زرعها برداشتند دیدیم که آن قطعه بی تخم و شخم سبز و خرم و از همه زرعها بیشتر و قوی‌تر چنان متحیر شدیم که احتمال شبهه

کرده

در مکان انداختیم چون زرعها رسید حاصل آن چند برابر سایر زرعها بود والله یضاعف لمن یشاء بیست و پنجم
و نیز نقل فرمود از مرحوم که او را بستانی انگوری بود در کنار شارع عام چون خوشه مو در اول مرتبه خوردن رسید امر نمود مستحفظ
بستان را از یک سمت آن که متصل است بشارع دست بردارند و بمترددین واگذارند که هر کس از هر جا با آنجا عبور کند برای
مباح و حاجت خود را از او برآورد و جز خوردن آنکه بی بآن کرو نداشته باشند چنین کردند و از آن وقت تا وقت چیدن
تمام انگور هر عابری از انگور خورد و برد و کسی بآن کاری نداشت چون در آخر پائیز بنای چیدن شد و از همه کرده های باغ فارغ شدند
باحتمال آنکه در میان موشاخه چیزی از نظر عابرین پوشیده و در میان برگها خوشه مخفی شده باشد رفتند چون چیده
آنرا آوردند چندین برابر کرد با انگور داشت و خوردن انهمه مترددین علاوه بر نگاهیدن چیزی از آن بر آن افزود
بیست و ششم و نیز نقل فرمود که هر سال چون گندم را پاک و صاف نموده بخانه می آوردند زکوة آنرا میداد در
سالی پس از تصفیه پیش از نقل بخانه بخیال افتاد که تاخیر زکوة از مخارجش چیزی ندارد گندم حاضر و فقرا موجود زحمت نقل
برداشته پس فقرا را که می شناخت خبر کرد و گندم را بحساب درآورده حق فقرا را جدا نمود و در میانشان تقسیم نمود و
باقی را بخانه بردند و در میان کندوها که در میان خانه بود ریختند و مقدار وسعت هر یک معلوم و معین بود چون
حساب کرد معلوم شد که آنچه از آن بفقرا داد از آن گندم چیزی کم نکرده مقدار آن باندازه که بود که پیش از دادن حق فقرا
سنجیده بودند بیست و هفتم علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود روایت کرده از ابن عباس که کسی با وی گفت
که گروهی از این امت گمان دارند که بنده گاهی گناه میکند پس محروم میشود بسبب آن از روزی پس ابن عباس گفت قسم
بخدائیکه نیست خدائی جز او هر آینه این گمان روشن تر است در کتاب خداوند از آفتاب بیچاشت که فرموده خداوند در سوره
ن والقلم بدرستیکه پیرمردی بود و او را بستانی بود و از ثمره آن بستانها هرگز داخل منزل و خانه خود چیزی نمیکرد تا آنکه
میداد هر صاحب حقی حقش را چون آن شیخ مرد پنج پسر از او وارث بردند پس بار آورد بستانهای ایشان در آن سال که پدرشان هر دو باری که
هرگز نیاورده بود که پیش از آن پس آن جوانان رفتند بسوی آن بستان بعد از نماز عصر پس مشاهده کردند که ثمره ها ورق و فرح که مانند آن
ندیده بودند در حیات پدر خود پس چون دیدند آن فضل او را بطغیان و سرکشی کردند و بعضی به بعضی گفتند که پدر ما پیری بود
که عقلش رفته بود و خرف شده بود پس بیائید از یکدیگر عهد و پیمان بگیریم که ندهیم باحدی از فقرا مسلمین در این سال چیزی
تا آنکه غنی شویم و مال ما زیاد شود پس ضیاع تازه بگیریم در سال آینده پس چهار نفر از ایشان راضی شدند و پنجمی خشم کرد
و او همانست که خداوند فرمود قال اوسطهم الم اقل لکم لولا تسبحون وسط ایشان گفت آیا
نگفتم شما را چرا تنزیه نمیکنید خدا را و این کلام بعد از دیدن تباهی بستان بود پس آنگه گفت ای عباس آن وسط
ایشان بود بحسب سن گفت نه بلکه در سن از همه کوچکتر بود و در عقل از همه بزرگتر و وسط هر قوم بهترین ایشانست و
دلیل بر این قول خداوندیست که شما ای امت محمد صلی الله علیه و آله کوچکترین قومید و بهترین امتها خدا می فرموده
وکذلک جعلناکم امة وسطا قرار دادیم شما را امت وسط پس وسطی ایشان گفت از خدای بترسید

قصه صاحبان بستانکه در سوره ن والقلم مذکور است

و بطریقه پدر خود باشید که سالم میمانید و فائده میگیرید پس او را منع نموده و بر او حمله کردند و او را سخت بزدند چون برادر یقین کرد که
ایشان اراده کشتن او دارند در مشورت ایشان داخل شد با کراهت و بی رغبتی پس بمنزل خود رفتند و قسم خوردند بخدا و
که چون صباح شد بچینند و نگفتند انشاء الله پس بسبب آن گناه خداوند ایشان را مبتلا کرد و حائل شد میان ایشان و روزی که
مشرف شدند بر آن پس خبر داد از ایشان در قرآن مجید و فرمود انا بلوناهم کما بلونا اصحاب الجنة اذ اقسموا
لیصرمنها مصبحین ولا یستثنون فطاف علیها طائف من ربک وهم نائمون فاصبحت
کالصریم یعنی ما اختبار نمودیم کفار قریش را چنانچه امتحان نمودیم صاحبان بستان را هنگامی که قسم خوردند که بچینند آنرا
بامدادان و انشاء الله نگفتند پس بگرد او گردید و احاطه کرد باو عذابی از جانب پروردگار تو در الحال که ایشان در خواب بودند
پس گردید مانند صریم یعنی سوخته پس آنمرد پرسیدای پسر عباس صریم چیست گفت شب تاریک که نور هیچ در او نیست و نه
نور پس چون صبح کردند جماعت آواز دادند یکدیگر را که ان اغدوا علی حرثکم ان کنتم صارمین فانطلقوا
وهم یتخافتون که بامدادان بسر محصول خود روید اگر قصد چیدن دارید پس براه افتادند و ایشان با یکدیگر تخافت
داشتند آنمرد پرسید ای پسر عباس تخافت چیست گفت مشورت میکردند بعضی با بعضی لیکن نمیشنید احدی غیر ایشان فقالوا
لا یدخلنها الیوم علیکم مسکین وغدوا علی حرد قادرین پس گفتند داخل نشود در آن بستان امروز
بر شما مسکین و بامداد کردند در حالتیکه توانا بودند بر قصد چیدن یا بر منع مساکین یا حرمان از خیر بستان که نقیض مقصود ایشان
بود از حرمان فقرا و در نفسهای ایشان بود که بچینند آن ثمرها را و ندانستند که چه بر او وارد شده از سطوتها و نقمت خداوند
پس چون دیدند او را و مشاهده نمودند آنچه بر او نازل شده گفتند انا لضالون بل نحن محرومون که ما گم کرده
بلکه ما ئیم بی بهره و محروم شده پس خداوند محروم کرد ایشان را از آن روزی بسبب آن معصیت که صادر شد از ایشان و بیچ طلبی نکرد ایشان را قال
اوسطهم الم اقل لکم لولا تسبحون گفت بهتر ایشان آیا نگفتم بشما چرا تسبیح نمیکنید قالوا سبحان ربنا
انا کنا ظالمین گفتند منزه است خدای ما بودیم ستمکاران فاقبل بعضهم علی بعض یتلاومون قالوا یا
ویلنا انا کنا طاغین عسی ربنا ان یبدلنا خیرا منها انا الی ربنا راغبون کذلک العذاب و
لعذاب الاخرة اکبر لو کانوا یعلمون پس رو کرد بعضشان بر بعضی ملامت میکردند یکدیگر را گفتند ای وای
بر ما که ما بودیم زیاد روندگان شاید پروردگار ما عوض دهد ما را بهتر از آن که ما بسوی پروردگار خود راغبیم هم چنین است عذاب
و هر آینه عذاب آخرت بزرگتر است اگر بدانند بیست و هشتم در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که روزی رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود باصحاب خود که کدام یک از شما در شب گذشته شرم کرد از برادر خود یا پنهان کرد خود را از برادری که در راه
خدا داشت بجهت قصه که از او دیده بود آنگاه شیطان وسوسه کرد در آن برادر و پیوسته با او مجاهده کرد تا بر او غلبه نمود پس
علی علیه السلام فرمود منم یا رسول الله پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بشارت باد ای علی که آن برادر مؤمنین خود را یاری میکنند بکار نیک
بآنمقدار که توانائی دارند هر چند نرسد احدی از ایشان بمقام تو و نشکافد کسی غبار تو را و نگردد کسی سوی تو که سبقت میگیری

بسوی فضائل بکر کریستی با فتاب از زمین و قصابی شد قرار از قصابی مغرب پس علی علیه السلام فرمود یا رسول الله گذشتم
بمزبله فلان قبیله مرد مومنی از انصار را دیدم که میگرفت از مزبله پوست خربزه و خیار و انجیر و میخورد آنرا از شدت گرسنگی چون
او را دیدم حیا کردم که مبادا ببیند تنجس شود پس اعراض کردم از او و بمنزل خود آمدم و برای سحور و افطار خود دو قرص نان جو
مهیا کرده بودم پس آنها را نزد آنمرد آوردم و با و دادم و گفتم از این تناول کن هرگاه گرسنه شدی پس بدرستیکه خدای عز و جل قرار
میدهد برکت را در آن پس گفت ای ابوالحسن من میخواهم امتحان کنم این برکت را چون یقین دارم براستی گفتار تو من گوشت جوجه
میخواهم که بعضی از اهل منزل من آنرا خواسته پس گفتم با و بشکن از او چند لقمه بعد از آنچه میخواهی از جوجه که خدای تعالی آنرا اجابت میکند
بجهت سؤال من از او بجاه محمد و آل طیبین طاهرین او علیهم السلام پس شیطان در دلم خطور داد که ای ابوالحسن تو این را
میکنی با او و شاید منافق باشد پس با و گفتم اگر او مؤمن نباشد پس اهل است برای آنچه میکنیم هر چند منافقست و من
سزاوارم برای نیکی کردن و چنین نیست که هر نیکی میرسد بمستحقش و گفتم با و که من میخواهم خدا را بجاه محمد و آل طیبین و صلوات الله
علیهم که او را توفیق اخلاص دهد و از کفر دور کند اگر منافق است زیرا که صدقه کردن من با و باید عام باشد از صدقه
کردن با و باین طعام شریف که سبب التداری و غنا است پس شیطان را غلبه کردم و خدا را در نهانی از آنمرد خواندم با خلاص
بجاه محمد و آل طیبین طاهرین او علیهم السلام پس لرزید بندهای گردن آنمرد و بر رو در افتاد بلند شدن کردم و گفتم تو را چه شد
گفت من منافق بودم و شاک در آنچه محمد صلی الله علیه و آله و آنچه تو میگوئی پس پرده برداشته شد از آسمانها و حجابها پس
دیدم بهشت را و آنچه از خیرات که شمرده بود بدید و پرده برداشته شد از طبقه های زمین پس دیدم دوزخ را و آنچه شاید
بان از عقوبات و این در انحال بود که ایمان در دلم جای کرد و خالص شد با و قلبم و زایل شد از من شکی که گور کرده بود
مرا پس آنمرد آن دو قرص را گرفت و گفتم با و هرچه میخواهی بشکن از این قرص اندک اندک که خدای تعالی بر میگرداند او را بانچه میخواهی
و آرزو داری پس پیوسته چنین بود که منقلب بگوشت و چربی و شیرینی و رطب و خربزه و میوه های زمستانی و تابستانی تا آنکه
خداوند ظاهر کرد از آن دو گرده نان معجزه و گردید آنمرد از آزاد کرده های خدا از دوزخ و از بندگان برگزیده با اخلاص

بیست و نهم خلد آشیان حاجی مهدی سلطان آبادی که از نیکان عباد و صلحاء اخیار و مهاجر نجف
دیوان و سالها مجاور قبر امیرالمؤمنین علیه السلام بود نقل کرد که در مدینه طیبه بعد از مراجعت از حج بیت الله الحرام معطل شدم
که مخارج راه پس مبلغی قرض کردم و چون بحال تنها و آنکه شیعیان فقیر مجاور آن بلد شریف بغیر مطلع شدم قدری از آن
قرضی که کردم با ایشان دادم پس از آن چون حساب پول را کردم پنج تومان زیاده شده بود از برکت آن اعانت **سی ام**
ایضاً نقل کرد که در سالی چون از خرمن فارغ شدیم گندم را کیل کرده زکوة آنرا انجا دادیم بعد از آن بقدر یک ماه آن
گندم در همان مخزن که حیوانات و موشها از آن بردند و خوردند نگاه آنرا کیل کردیم با کیل بدو از اول موافق بود آنچه
بزکوة رفته بود و حیوانات تلف کرده بودند کسر نکرده بود **سی و یکم** و نیز نقل کرد از بعضی ثقات دیگر نیز
شنیدم که شبی جناب عالم جلیل آخوند ملا محمد تقی فسرانی سلمه الله که از جمله اجله علما و صلحا است با برادرش دعوت

نمبر ۳۰ کردم

کردم و در خانه تدارک دو نفر مهمان گرفتم در شب عید و مهمان به دوازده رسید کسی وعده و خبر آمدند و خواستند برگردند
مانع شدم و گفتم هر چه هست با هم میخوریم دو قاب کوچک از طعام و دو کاسه کوچک خورش و دو نان سنگک حاضر کردم
از خوردن گذشت چهار نفر بیش نبود این غذا را اشخاص مفصله که جناب آخوند و برادرش و سه نفر دیگر از قریه ابراهیم آباد
و جناب آقا شیخ اسمعیل محلاتی با دو نفر دیگر و جناب آخوند ملا غلامعلی خونساری و دو نفر دیگر که بجهت مرافعه آمده بودند
و خودم خوردیم و سیر شدیم و نصف آن غذا بیشتر صرف نشد و یک نان و یک بشقاب طعام و یک کاسه خورش زیاد
آمد که فهمیدند و متحیر ماندند از این برکت سی و دوم و نیز نقل کرد که وقتی در خدمت جناب عالم ربانی و چشمه فیض
سبحانی المولی الاعظم و الطود الاشم آخوند ملا فتحعلی سلطان آبادی اید الله تعالی بسر من رای مشرف شدم چند
مرتبه خرجی که بجهت راه برداشته بودم شمردم پانزده تومان بود و دو تومان آنرا بجناب مشار الیه دادم بعد از چند روز باز
آن تنخواه را شمردم پانزده تومان بود از آن چیزی کم نشده بود سی و سیم و نیز نقل کرد که وقتی در نجف اشرف
تنخواهی داشتم بعضی از فقرا دستگیری کردم چون دوباره آن تنخواه را شمردم بقدر ده یا پانزده قران بران تنخواه
افزوده شده بود علاوه بر آنچه از آن بفقرا داده بودم چند ماه قبل از اتمام این کتاب بجوار رحمت الهی پیوست سی
و چهارم در ابواب الجنان آخوند قزوینی قدس سره مذکور است که یکی از شارحین احادیث نبویه صلی الله علیه و
آله در طی شرح حدیث فی کل کبد حری اجر روایتی نموده که حاصل معنی آن اینست که مردی بود در بنی اسرائیل
پای سعیش در طریق جهالت فرسوده و دامن زندگانیش باوساخ نافرمانی آلوده وقتی بسفر رفت در راه بسر چاهی
رسید سگی دید از بسیاری تشنگی زبانش از کام برآمده مرد را از حرارت عطش آن سگ آتش در دل افتاده چون دلو
و ریسمانی نداشت عمامه از سر گرفته کاسه چوبینی که داشت بر آن بسته و از چاه آب کشیده سگ را سیراب گردانید پس الله
تبارک و تعالی به پیغمبر آن عصر وحی نمود انی قد شکرت له سعیه و غفرت له ذنبه لشفقته
علی خلق من خلقی بدرستیکه من بتحقیق سعی آن را مشکور گردانیدم و گناه او را آمرزیدم از جهت شفقت و
دلسوزی که او بر خلقی از مخلوقات من نمود پس این خبر بآن مرد رسید از گناهان توبه کرد و آب توفیق پاکدامنی خود را
بر سر تارک پشیمانی از چاهسار آمال و امانی برآورد سی و پنجم شیخ صدوق در خصال روایت کرده از حضرت
سجاد علیه السلام حدیثی که خلاصه اش آنکه سه نفر با هم قسم خوردند که بمدینه آیند و رسول خدا صلی الله علیه و آله را بکشند
پس حضرت از اصحاب خواست که کسی برود و آنها را دفع کند کسی جواب نداد علی علیه السلام حاضر نبود خبر کردند
آمد پس عازم شد حضرت درع خود را بآنجناب پوشانید و شمشیر خود را بآن حمایل کرد و بر اسب خود سوار کرد تشریف برد
پس از سه روز برگشت و با او بود یک سر و دو اسیر و سه شتر و سه اسب عرض کرد چون بوادی رسیدم اینها را
دیدم بر شتر سوار پس از اسم من پرسیدند گفتم علی بن ابیطالب پسر عم رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند
ما برای خدا رسولی نشناسیم و فرقی نکند چه تو را بکشیم چه او را پس این مقتول بر من حمله کرد تا اینکه فرمود پس او ضربت

حکایات دیدن خیر از دادن صدقات

زدم و شمشیر را بریدیم آمدند و نفر گفتند بما رسیده که محمد صلی الله علیه و آله رئوف و مهربانست بار را بنزد او بر و تعجیل مکن
و این رفیق ما مقابل هزار سوار بود پس حضرت فرمود یکی از این دو را نزدیک آرید پس با و فرمود بگو اشهد ان لا اله
الا الله گفت فرمود دو رکن و گردنش را بزن پس دیگری را خواست و بآن نیز فرمود قبول نکرد او را نیز فرمود که بکشند
چون امیر المومنین علیه السلام خواست گردنش را بزند جبرئیل نازل شد و گفت پروردگارت سلام میرساند و میفرماید که
مکش او را زیرا که او خلق نیکو دارد و در قوم خود سخی بود پس آن مرد در زیر شمشیر گفت این رسول پروردگار تو است که بر تو سلام
میرساند فرمود آری گفت سوگند بخدا هرگز مالک نبودم درهمیرا با بودن برادری از برادران من و روی برنگردانیدم در جنگ
و در بعضی نسخ چنین است که روترش نکردم در ایام گرانی من شهادت میدهم ان لا اله الا الله و انک رسول
الله پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود این کسی است که کشانید او را حسن خلق و سخاوت بسوی
جنات نعیم و گذشت در باب ششم اخراجات بخود بکسی و ششم و نیز صدوق در امالی خبر طولانی نقل
کرده که ملخص آنکه امیر المومنین علیه السلام شخصی در مکه اعرابی را دید که پرده کعبه آویخته و از خدای مغفرت میطلبید حضرت
باصحاب خود فرمود خدای کریم تر است که مهمان خود را رد کند شب دوم او را دید که باز پرده آویخته و از خدا میخواهد
که با جنت دهد و از آتش نجات دهد حضرت فرمود که خداوند با و داد شب سیم باز دید او را بهمان حالت که از خدا چهار
هزار درهم میخواهد پس حضرت او را خواند و فرمود از خدا مهمانی خواستی داد بهشت خواستی داد برگردانیدن دوزخ خواستی
کرد امشب چهار هزار درهم میخواهی گفت تو کیستی فرمود علی بن ابی طالب گفت تو والله مقصود منی هزار برای صداق
هزار برای دین هزار برای خریدن خانه هزار برای معاش فرمود در مدینه بیا بخانه من بعد از زمانی رفت
در آنجناب وارد شد طعامی نداشت که با و دهد پس از خانه بیرون رفت و بسلمان فرمود باغیرا که رسول خدا صلی الله
علیه و آله برای من غرس کرده بفروش پس آنرا بدوازده هزار درهم فروخت و درهم را آورد حضرت اعرابیرا
خواست چهار هزار درهم با و داد و چهل درهم نیز برای خرج راه فقرا خبر شدند آمدند حضرت قبضه قبضه از آن درهم
میگرفت و بایشان میداد تا تمام شد بخانه برگشت فاطمه علیها السلام پرسید باغ را فروختی ثمن آن چه شد فرمود دادم
بکسانیکه حیا کردم خوار شان کنم بجهت ذلت سؤال پیش از آنکه سؤال کنند گفت من گرسنه و دو فرزندم
گرسنه و شک ندارم که تو نیز گرسنه برای ما یک درهم از آن قسمت نبود پس دامن آنجناب را گرفت رسول خدا
صلی الله علیه و آله تشریف آورد و آنحضرت را ساکت کرد و رفت اندکی گذشت که برگشت و هفت درهم آورد و فرمود
آنرا طعام بخرید چون فاطمه علیها السلام آنرا با میر المومنین علیه السلام داد گفت بسم الله و الحمد لله کثیرا این رزقی است
از جانب خداوند پس امام حسن علیه السلام بیرون رفت مردی را دید که میگوید کیست که قرض دهد بغنی وفا کننده
یعنی خداوند را حضرت با امام حسن علیه السلام فرمود بده درهم گفت آری بخدا پس تمام را با و داد گفتای پدر
همه را دادی فرمود آنکه اگر یاد دادی و قادری است بر دادن زیاد پس حضرت بدر خانه مردی رفت که درهمی

خبر ناقه خریدن و فروختن امیرالمومنین علی علیه السلام ۲۴۲

قرض کنید پس به پیغمبر ملاقات کرد که ناقه دارد گفت یا علی این ناقه را بخر از من فرمود بها ندارم گفت مهلت میدهم
فرمود بچند گفت بصد درهم فرمود ای حسن بگیر پس از او گذشتند اعرابی دیگر را دیدند بهمان صورت ولیکن در لباس دیگر
گفت یا علی ناقه میفروشی فرمود چه خواهی کرد گفت بر پشتش جهاد میکنم اول جنگی که پسر عمت برود گفت اگر راست
گوئی برای تو باشد بی بها گفت قیمت آن نزد منست و تو آنرا بقیمت خریدی بچند خریدی فرمود بصد درهم گفت
برای تو باشد بهفتاد درهم پس صد و هفتاد درهم را از او گرفت و ناقه را داد و در جستجوی آن عرب اول برآمد که صد درهم را
باو دهد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله را دید که در وسط راه نشسته که هرگز ندیده بود آنجا نشسته چون او را دید تبسم نمود
و فرمود یا ابا الحسن اعرابی مطلب کرد با و بهاء ناقه را دهی گفت آری فدایت شود پدر و مادرم فرمود آنکه ناقه را فروخت
جبرئیل بود آنکه از تو خرید میکائیل و شتر از شتران بهشت بود و درا هم از نزد پروردگار عالمیان پس آنرا در راه خیر انفاق
کن و از احتیاج و درویشی مترس سی و هفتم فقیه کامل حاجی ملا احمد نراقی در خزائن خود نقل کرده از شخصیکه
از اصحاب بعضی از صلحا بود پس از مردن آنمرد صالح او را در خواب دیدم پس پرسیدم از او که خداوند با تو چه کرده
گفت مرا بمحض جلال خود واداشت و فرمود آیا دانستی که برای چه ترا آمرزیدم گفتم باعمال صالحه ام فرمود نه گفتم
باخلاص در بندگی فرمود نه گفتم بفلان و فلان فرمود نه هیچ از اینها ترا نیامرزیدم گفتم الهی پس بچه مرا آمرزیدی
فرمود آیا بخاطر داری فقیرا که در کوچهای بغداد میرفتی پس گربه کوچکی را دیدی که سرما او را عاجز کرده بود و او پناه
میبرد به پای دیوار از شدت یخ و سرما پس او را گرفتی محض ترحم بر او و در میان پوستین خود که در بر داشتی جا دادی
که او را از سرما نگاهدارد گفتم آری فرمود چون بران گربه ترحم کردی ما بر تو ترحم کردیم سی و هشتم بحر زاخر
و عالم فاضل معاصر میرزا محمد باقر خونساری در روضات الجنات نقل کرده که روزی یکی از لشکریان جناب
عالم جلیل آخوند ملا خلیل قزوینی شارح کافی را ملاقات نمود در یکی از کوچهای قزوین و در دست آن شخص
برات حواله جوئی بود بر بعضی از رعایا پس بجناب آخوند داد که بخواند تا اسم آن شخصیکه حواله بر اوست معلوم شود پس
چون آن جناب آنرا خواند فرمود این نوشته باسم این بنده است آن شخص را بمنزل خود برد و آنمقدار جو را با شدت عسرت
باو داد چون آنمرد رفت و شب شد جو را در نزد اسبان شاهی ریختند هیچ اسبی از آن بجو باز نکرد پس ناظرین
متعجب شدند و بسلطان رسانیدند چون از حقیقت حال استکشاف کردند و جناب آخوند را شناخت به اکرام
و احترام او افزود و در این عمل هم صدقه غرض بود و هم مال **مقام دوم** در اقسام صدقه بلا خلاف آنچه انرا
باید داد ممکن است بذل آن و رسیدن خیرش بعباد و اقسام انواع آن پنج است **اوّل** انفاق بحال قلبیه
دوم بذل جوارح و اعضا سیم صدقه بزبان چهارم مواسات بمال پنجم صدقه کردن بترک آنچه
تواند بکند از ضرر و اذیت با چه جائز باشد آن کار ترکی او چه نباشد و اینها گاهی با هم جمع شوند و گاهی جدا
بعضی با بعضی **قسم اوّل** انفاق بقلب یعنی دوست داشتن رسیدن خیرات دنیوی یا اخروی و رسیدن

شرور آنها برادر مومن محتاج دباتی بودن نعمت مع جوده و بالجمله دوست داشتن برای او آنچه را که برای خود میخواهد بعد از فهمیدن آنکه
چه را باید دوست داشت و طلب کرد و بد داشتن برای او آنچه را که برای خود مکروه دارد با تمیز دادن آنچه را که باید خواست و نخواستن
رسیدن او برسیدن آن محبوب و مبغوض ها و در مکنون ضمیر و سویدای خاطر از خداوند لطیف خبیر بعزم ثابت جازم که صدق آن ظاهر باشد بعد از قصد
بر مخفیات سرایر و تحصیل این مقام بر فاقدان آن لازم و متحتم و بی آن سایر صدقات بی روح بلکه گاهی صاحبش منسلک در رشته منافقین چه اگر کسی خیری
به دیگری بدهد و در دل نخواهد که خیر آنچیز باو برسد البته از برادران دینی او شمرده نشود و شیخ مفید در کتاب اختصاص از جناب صادق علیه السلام
روایت کرده که فرمود اهل نیکی در دنیا اهل نیکی باشند در آخرت با ایشان میگویند که امان شما آمرزیده شدید پس ببخشید حسنات خود را بهر که خواستید
و نیکی کردن واجب است بر هر کسی بدل و زبان و دست پس اگر کسی قادر نباشد بر نیکی کردن بدست پس نیکی کند بدل و زبان و اگر قادر نباشد بر نیکی کردن
بزبان پس قصد کند آنرا بدل الی آخره و در انجا صدوق در کتاب خصال از آنجناب روایت کرده که فرمود دوستی ابرار مر ابرار را ثواب است برای ابرار و دوستی فجار
مر ابرار را فضیلت است برای ابرار و بغض فجار مر ابرار را زینت است برای ابرار و بغض ابرار مر فجار را رسوائی
و اهانت است فجار را و در تحف العقول از جناب سجاد علیه السلام مرویست که فرمود اما حق اهل ملت تو
بر تو پس در دل داشتن با خواستن سلامتی ایشان و پهن نمودن بال مهربانی و رافت است بدکاران ایشان
و در کافی از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود در ضمن حقوق واجبه برادر مومن که آسان ترین
حق او آنکه دوست داشته باشی برای او آنچه را میخواهی برای نفس خود و مکروه داری برای او آنچه را ناخوش داری برای
خود و نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود شش خصلت است که در هر کس از شما باشد
در پیش روی خدا باشد و از جانب راست او باشد دوست داشته باشد مرد مسلم برای برادر خود چیزی را که دوست دارد
برای عزیزترین اهل خود و مکروه بدارد مرد مسلم برای برادر خود چیزی را که مکروه دارد برای عزیزترین اهل خود و
در خصال از جناب صادق علیه السلام مرویست که شیطان گفت پنج نفرند که مرا در ایشان حیله نیست و باقی
مردم در قبضه منند و شمرد یکی از آنها آنکه راضی باشد برای برادر مومن خود آنچه را راضی است برای خود و نیز
در انجا از آنجناب و در امالی از جناب باقر علیه السلام روایت کرده که خداوند عز و جل وحی فرستاد
بسوی آدم که من جمع میکنم برای تو کلام را و در امالی تمام خیر را در چهار کلمه یکی برای من و یکی برای تو و یکی میان
من و تو و یکی میان تو و مردم بعد از بیان آن سه فرموده اما آنکه میان تو و مردم است پس راضی باشی برای مردم آنچه را
راضی میشوی برای خود مخفی نماند که این طلب خیر اگر برای عموم اخوانست هر چند نشناسد و از حال یا احتیاج
ایشان اطلاعی ندارد پس مطلوب مطلق رسیدن خیر است بآنها و برگردیدن شر از ایشان و اگر اشخاص معینه
باشد پس باید که دوست دارد و بخواهد آنچه را خیر داند برای او و صلاح بیند در حق او هر چند آن شخص بجهت
جهل بمنافع و مضار اشیاء آنرا نخواهد و لیکن اگر مستشنیه محبوب او خواهد شد و هم چنین بسیار شود که محبوب
انسان با محبوب برادرش مختلف شود بحسب تکلیف از روی مزاج یا شأن یا قدرت یا امثال آنها و در

انجا

قسم دوم انفاق بجوارح و اعضا

و در اینجا مراعات کند محبت او و او با آن اخبار منافات ندارد و الله العالم قسم دوم انفاقست بجوارح و اعضا
و بکار داشتن آنها در چیزهائیکه برگردد خیر و منفعت آن بمحتاجین بآنها و انواع و اصناف این قسم قابل ضبط نیست از
کثرت و اختلاف مراتب آن که بحسب تفاوت خیرات راجعه بآنها پیدا شود و چه گاهی شود که مؤمن در بلایا و شداید
خود را مقدم دارد بر برادر مؤمن و جان یا عضوی یا صحت خود را ایثار کند و بخرد این بلا جان و جوارح و سلامتی
او را نگاهدارد چنانچه شیخ جلیل حسین بن سعید اهوازی از اصحاب جناب رضا علیه السلام در کتاب مؤمن از جناب صادق
علیه السلام روایت کرده که فرمود قسم بخدا که عبادت کرده نشود خداوند بچیزی افضل از ادای حق مؤمن پس بعد از ذکر
جمله از حقوق فرمود اگر باو خیری رسید پس حمد کن خداوند را و اگر مبتلا شد پس عطا کن باو و آن بلا را متحمل شو از جانب
او و اعانت کن او را و این فقره اشاره باقسام بلا است که اگر بمال مرتفع شود بده و اگر به تن باید از او دور کرد در جای
گریزی از آن نیست متحمل شو و اگر رد آن محتاج باعانتی است بکن و ایثار بجان گاهی در حیوان بیخرد پیدا میشود تا چه
انسان بی همت که همتش بحیوانی نرسد شیخ جلیل مذکور در کتاب مزبور از آنجناب روایت کرده که داود نبی
علیه السلام گفت هر آینه عبادتی بکنم خداوند را امروز و بخوانم زبور را خواندنیکه هرگز نخوانده باشد آن نکرده باشم پس داخل شد
در محراب خود و بجای آورد آنرا چون از نماز فارغ شد ناگاه ضفدعی در محراب ظاهر شد گفت ای داود شگفت آورد
ترا امروز آنچه کردی از عبادت و قرائت گفت آری گفت البته ترا بشگفت نیاورد که من تسبیح میکنم
خدا را در هر شب هزار تسبیح که منشعب میشود با هر تسبیحی سه هزار حمد و بدرستیکه من گاهی در قعر آب هستم پس آواز میکند مرغ در هوا
پس گمان میکنم که او گرسنه باشد پس خود را بر روی آب می افکنم برای او که مرا بخورد و حال آنکه نیست برای من گناهی و
شیخ مفید در ارشاد روایت کرده که چون حجاج والی شد کمیل بن زیاد را طلب کرد پس او فرار کرد و حجاج عطای مردم
قبیله او را قطع کرد چون کمیل این را دید گفت من سخت پیرم و عمرم تمام شده سزاوار نیست که سبب حرمان مردم قوم
خود شوم پس خود نزد حجاج آمد و بدست خود خود را برای قومش بکشتن رساند و شیخ کشی و غیر او در احوال محمد بن
ابی عمیر که فقیه ترین اصحاب حضرت کاظم علیه السلام است نقل کردند که چهار سال هارون الرشید او را حبس کرد و
تازیانها براو زد که مکان شیعیان را باو نشان دهد آخر بروز نداد و از این قبیل در حکایات صالحین بسیار است
و در خصال از جناب صادق علیه السلام مرویست که خداوند قسم خورده که جا ندهد در بهشت خود سه صنف را آنکه
رد کند بر خداوند یا رد کند بر امام بحق یا حبس کند حق مرد مسلمی را راوی گفت گفتم بده باو از زیادی آنچه مالک است فرمود
عطا کند باو از نفس خود و روح خود پس اگر بخل کند برادر از جنس و طینت او نیست جز اینکه در نطفه او شیطان
شریک شده و از این قسم است کردن نماز و روزه و حج و زیارت برای اموات علما و اقربا و رفقا و مباشر شدن
ساختن مساجد و پلها و کاروانسرا و پاک کردن راهها و دفع دشمن جان یا مال از انسان و حیوان و راه رفتن بجهت
انجاح حوائج و سوار کردن بر مرکوب و نوشتن باشخاص مخصوصه در اصلاح مفاسد و قضاء دیون و رفع ظلم و

در انفاق بجوارح و اعضا

تالیف کتاب طلب هدایت یافتن و بیان آنچه بکار آید در سفر قیامت و تبسم کردن در روی ایشان و دست مالیدن بر سر
ایتام و استقبال مسافر و مشایعت ایشان بلکه باشاره بسر و بهم زدن چشم در جاهای دیگر بسیار منافع توان رسانید
و مضرت دفع کرد و بالجمله هرچه عقلا آنرا نیک دانند و خوب شمارند صدقه است چنانچه در اخبار بسیار از رسول خدا
صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود هر نیکی صدقه است و بجهت تبرک بعضی اخبار متعلقه باین قسم را بیان میکنیم
در کتاب جعفریات از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود صدقه چیزیست عجیب پس ابوذر گفت
یا رسول الله کدام صدقه افضل است فرمود گرانترینها بحسب قیمت و نفیس‌ترین آنها در نزد اهلش گفت اگر برای او
مالی نباشد فرمود از باقی مانده و زیادی طعامست گفت اگر نباشد برای کسی زیادی غذائی فرمود رای نیکو میکه ارشاد
کنی بان رفیق خود را گفت اگر نباشد برای او رائی فرمود زیادی قوتی که اعانت باو ضعیفی را گفت اگر استطاعت
آنرا ندارد فرمود مددکاری کند مغلوبی را اعانت نماید یعنی از دست ستمکارش برهاند گفت یا رسول الله اگر نکرد فرمود
پس دور کند از راه مسلمانان آنچه را که بایشان اذیت میرساند گفت یا رسول الله اگر نکرد اینرا فرمود نگاه دارد
اذیت خود را از مردم پس بدرستیکه آن صدقه ایست که پاک میکنی بآن از نفس خود یعنی کثافات و قذارات را
چنانچه گذشت که صدقه تطهیر میکند قلب را بنص آیهٔ شریفه گویا غرض آنست که اینهم داخل است در آیه و برای طالبین آموختن
آداب احمدی همین حدیث شریف در این باب کافی و وافی و دستورالعملی است برای معرفت جمیع آنچه توان آنرا
صدقه داد و در رسالهٔ اهوازیه جناب صادق علیه السلام که جماعتی از علما روایت کرده اند مذکورست که فرمود هر کس
برنشاند برادر مؤمن خود را بر شتر سوارش سوار میکند خداوند او را بر شتری از شتران بهشتی و مباهات میکند باو بملائکه مقربین
و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکورست که فرمود زکوة دهید بمال و جاه و قوت بدن تا آنکه فرمود زکوة
بقوت اعانت کردن تو است برادرت را که هرگاه شترش در صحرائی یا جاده از رفتار افتاده او استغاثه میکند کسی
دادرسی نمیکند او را که متاعش را بار کنی و خودش را سوار کنی و برسانی او را بقافله و ظاهرا این قصه من باب المثال باشد
چنانچه در ذیل آیهٔ و مما رزقناهم ینفقون میفرماید از اموال و قوت در بدنها و جاه و در مثال دوم سفینه
مانند که کوری میکشید او را از مهالک نجات میدهد و یاری میکند مسافر را در بار کردن متاعش بر حیوانش که از کار
افتاده و دفع کردن از مظلومیکه ظالمی متوجه او شده بزدن یا اذیت کردن و در عوالی ابن ابی جمهور از رسول خدا
صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود هر که برود نزد برادرش برای مطلبی که از او دارد تا آنرا ادا کند باو پس برای او
بازرفتن صدقه ایست و کسیکه اعانت کند بر سوار کردن پس برای او بآن عمل صدقه ایست و کسیکه دور کند کثافتی را
پس برای او بانکار صدقه ایست و کسیکه درست و تسویه کند کوچه را پس برای او بآن عمل صدقه ایست و هر نیکی صدقه
است و در غرر و درر از امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست که فرمود گشاده روئی تو اول احسان تو است
و فرمود خوشروئی اول عطاها است و در ضوء الشهاب سید فضل الله راوندی مرویست از رسول خدا صلی الله

در انفاق بجوارح و اعضا

علیه و آله که فرمود از جمله صدقه اینست که سلام کنی تو بر مردم با روی گشاده و در مسابح قطب الراوندی مرویست
از آنجناب که فرمود جماع کردن تو عیال را صدقه ایست کسی گفت یا رسول الله شهوت خود میرسیم و زن مسرور میشود
آیا پس ما را اجر میدهند فرمود مرا خبر ده که اگر آن شهوت را در حرام قرار میدهی آیا گناه کرده بودی گفت بلی فرمود آیا حساب کشیده
شوید در شر و حساب کشیده نشوید در خیر و در کتاب قرب الاسناد مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
بمردی از صحابه در روز جمعه آیا روزه گرفتی امروز گفت نه فرمود صدقه دادی امروز بچیزی گفت نه فرمود برخیز
و با اهلت مقاربت کن که اینکار از تو صدقه ایست برای او و در عوالی اللئالی مرویست که اعرابی وارد مسجد شد که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و اصحابش از نماز فارغ شدند پس حضرت فرمود آیا مردی هست که تصدق کند برا این و پس نماز کند با او
پس شخصی برخواست و نماز را اعاده کرد و آن مرد با او نماز کرد و در کافی از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود
اگر راه بروم در حاجت برادرم که مسلم است محبوب تر است نزد من از اینکه هزار بنده آزاد کنم و سوار کنم بر هزار اسب زین
کرده با لجام در جهاد در راه خدا و در روایتی هر که در راه رود در حاجت برادر مسلم خود خداوند سایه می افکند برا او به هفتاد
و پنج هزار ملک قدمی بر نمیدارد مگر آنکه مینویسد خداوند برای او بآن قدم حسنه و میریزد از او بآن قدم سیئه و بلند میکند برای
او درجه چون فارغ شد از حاجت او مینویسد خداوند برای او اجر یک حاجی و یک عمره کننده و در روایتی وحی کرد
خداوند بموسی که از بندگان من کسانی اند که متقرب میشوند بمن بحسنه پس حاکم میکنم او را در بهشت یعنی هر جا که خواهد منزل کند
موسی گفت خداوندا کدامست آن حسنه فرمود راه میرود با برادر مؤمن خود در قضاء حاجت او آنحاجت بر آورده شود
یا نشود و در روایتی هر که سعی کند در حاجت برادر مسلم خود محض رضای خدا مینویسد خداوند عز و جل برای او هزار هزار حسنه
که می آمرزد در آن حسنات خویشان و آشنایان و همسایگان و برادران او را بهمین مضمون اخبار بسیار است و ایضا
در آنکتاب از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود هر مسلمی که خدمت کند گروهی از مسلمین را عطا میکند خداوند
باو بعدد آنجماعت خدام در بهشت و در رسالهٔ اهوازیه مذکور است که هر که خدمت کند برادر مؤمن خود را اخدام میدهد
باو خداوند از ولدان مخلدین و قرار میدهد او را با اولیاء صالحین طاهرین و در مضمون مرویست که حضرت علی بن الحسین علیهما السلام
سفر نمیکرد مگر با رفقائیکه او را نشناسند و شرط میکرد بر آنها که از خدام ایشان باشد در هر چه باو احتیاج دارند و در
اخبار بسیار شمرده شده از صفات مؤمنین و از حقوق اخوان وسعت دادن مجلس برای برادر مسلم و فرمود نزد دد
تا الهیت میان هر دو نفر بقدر استخوان ذراعی باشد و در فقه الرضا علیه السلام مذکور است که کوشش کن که ملاقات
نکنی برادری از برادران مؤمنت را مگر آنکه تبسم کنی در روی او و خنده کنی با او و در آنچه در او دوست میداری خداوند زیرا که
روایت میکنیم از ابی عبدالله علیه السلام که فرمود هر که خنده کند در روی برادر مؤمن خود محض خوشنودی برای خدای عز و جل
داخل میکند او را در بهشت و در اخبار بسیار امر بمصافحه و معانقه و بوسیدن و زیارت کردن و ملاقات یکدیگر شده
و برای آنها ثوابهای بسیار ذکر فرموده اند که جای ذکر آنها نیست و امر فرمودن بمشایعت نمودند در سفر و فرستادن خادم

یا کنیزی که جامه او را بشوید و غذای او را مهیا کند و جامه خوب او را بپوشاند اگر خادمی ندارد و این را از حقوق واجبه شمرده‌اند
و حضرت صادق علیه السلام بمعلی فرمود در عداد حقوق واجبه سیم آنکه اعانت کنی او را بجان خود و مال خود و زبان خود
و دست خود و پای خود و در کتاب عدة الداعی سید فضل الله راوندی از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود
واجبست بر هر مسلمی بر هر روز صدقه کسی عرض کرد که طاقت دارد این را فرمود دور کردن تو خس و خاشاک را از راه
صدقه است و دلالت کردن تو مرد را بسوی راه یعنی گم شده راه را براه رسانیدن صدقه است و عیادت کردن تو
ناخوش را صدقه است و نهی تو از منکر صدقه است و رد سلام صدقه است و در امالی از آنجناب روایت کرده که فرمود هر که دور کند از راه
مسلمین چیزی را که اذیت میرساند بایشان بنویسد خداوند برای او ثواب خواندن چهار صد آیه که هر حرفی بده حسنه
و نیز روایت کرده که حضرت سجاد علیه السلام میگذشت بر کلوخ در میان راه پس از اسب فرود آمد و بدست
خود آنرا دور کرد از راه و نیز در انجا مرویست که جناب عیسی علیه السلام گذشت بقبری که صاحبش را عذاب میکردند سال دیگر بر آن
قبر گذشت و دید عذاب نمیکنند پس از خداوند سبب آنرا پرسید وحی رسید که یا روح الله بزرگ شد او را پسری صالح پس راهی را
اصلاح کرد و یتیمی را جای داد پس او را آمرزیدم بکاری که پسرش کرد مؤلف گوید هرگاه برداشتن خاشاکی
از راه مسلمانان که بدست یا پا ضررش جزئی و اذیتش بسیار کم است چنین مرتبت بزرگ و ثواب عظیم دارد پس برداشتن
خاشاک شبهات و وساوس شیاطین جنی و انسی از کفار و عامه و زنادیق که جامه تشیع بر تن پوشانده‌اند از راه دین
قویم و صراط شرع مستقیم بنوشتن کتاب و توضیح جواب و حفظ ایتام آل محمد علیهم السلام از لغزش قدم و در افتادن در اطباق
جهنم ثوابش هزارها بالا و اجر شرح بی حد و احصا خواهد بود و در باب چهارم اشاره باین مقام شد و در تفسیر امام
حسن عسکری علیه السلام مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر کس دست بمالد بسر یتیمی بجهت مهربانی
با او قرار میدهد خداوند برای او در بهشت بهر موئیکه گذشت در زیر دستش قصری بهتر از دنیا و آنچه در او است
و در او است آنچه میل کند بآن نفسها و لذت برد از او چشمها و نیز فرمود هر کس براند کوری را چهل گام در زمین
همواری مقابله نمیکند بقدر سوزنی از از او پر بودن تمام زمین از طلا و اگر زمین محل خطر و هلاکت باشد می یابد آنرا در
میزان حسنات خود روز قیامت فراخ تر از دنیا بصد هزار مرتبه و فرو میگیرد و بسیج گناهانش و آنها را نابود
کند و فرود آرد او را در اعلای جنان و غرفهای او و صدوق در فقیه روایت کرده که عمر بن یزید گفت گفتم
به ابی عبد الله علیه السلام نماز بکنم به نیابت میت فرمود آری حتی اینکه او در تنگی است پس خداوند فراخ میکند بر
او این تنگی را پس بنزد او می آیند و میگویند تخفیف داده شد از تو این تنگی بجهت نماز فلان برادر تو و فرمود خوشحال
میشود میت بترحم بر او و استغفار برای او چنانچه خوشحال میشود زنده بهدیه که برای او می آورند و شیخ طوسی
و شیخ مفید و شیخ نجاشی رحمهم الله نقل کرده‌اند که صفوان بن یحیی که از اصحاب جناب رضا علیه السلام است و
بتصریح ایشان اوثق اهل زمان خود بود در نزد اهل حدیث و عابدترین ایشان هر شب و روزی صد و پنجاه رکعت نماز میکرد

ظاهر او را و هر کس اصلاح کند مابین خود و خدا تعالی را خدا تعالی اصلاح کند میان او و میان خلق را و هر کس اهتمامش در آخرت باشد
خدا مهمّ او را کفایت کند مهمّ او را از دنیا و در کافی چنین است که هر کس اصلاح کند سریره خود را اصلاح میکند خداوند علانیه او را
و در اینجا اشاره است بکیفیت دخول در این امر عظیم که حقیقت آن مقصد کلی انبیا بود و از اصلاح آوردن مفاسد دینی و
مالی و عرضی خلائق بنحو اتم و اکمل چه انسان مصلح باید ابتدا کند باصلاح خود آنگاه باصلاح نزدیکترین خلق با و از فرزند و عیال
و همین نسق تا آنکس که دستش باو رسد آنگاه باصلاح مابین اخوان که پست ترین مراتب اصلاح است اما اصلاح خویشتن پس
متوقف است بر اصلاح ایمان و عقاید از مفاسد آن از شرک در ذات و صفات و افعال و محبت و نفاق و سوء ظن
بخدا تعالی و در کردار که سبب برای آمدن بسیاری از صفات ذمیمه و اخلاق قبیحه پس از اصلاح عقائد باید در اصلاح آنها
بکوشد و پاک کند قلب را از مفاسدی که خود آنرا کسب نموده و صفات خبیثه که قلب را با آن تیره و تاریک و سخت نموده و آن
آینه عرش نمای الهی را چرکین و سیاه کرده که خدا تعالی آنرا سالم و صاف و نورانی و پاک آفریده بود و متوقف است اصلاح آن
بر اصلاح مأکول و مشروب و ملبوس و منکوح و مسکن از حرام و مشتبه و سایر امور که مزاول و مرتکب است و در امور معاش خود آنرا مدخلیت داده یا ضروری بود
و بالجمله تربیت قوه نباتیه و قوه حیوانیه و تکمیل آن بقانون الهی و آداب شرعیه که بعضی از آن اشاره شد در باب ششم
نه بنحویکه غالب خلایق پیش گرفتند که از هر چه خواستند و اشتها از خوشش آمد مرتکب شوند هر چه باشد از هر کجا بهر حال در هر جا هر چه
برادمتر شود روی بر نگردانند و نه بنحویکه اهل بدعت سر مشق نمایند از تحریم حلال و خراب نمودن بنیه و ضعیف کردن قوه که
مرکب سواری سیر نهایت و امانت الهی است که مأموریت بحفظ و حراست او از بیراه رفتن از جاده مستقیم بطرف افراط یا
تفریط که نگاهداشتن بانجا که از عهده تکلیف بر نیاید و کشش نکند بنحویکه در زیر بار اوامر و نواهی نیاید چون همت عالی قابلید
الهی را شسته این عمل بدست آورد و لذتش را چشید در صدد اصلاح قلب بر آید و صفات رذیله را و اتباع صادق اگر تواند خود بنفسه
و گرنه با دانای حاذق عیب جوی بی غرضی مستفسر شود و ماده و سبب آن صفت را که از کجا آمده بفهمد و بعلم و عمل خود را از آن خلاص کند
و فساد او را بصلاح مبدل نماید و شیخ ابو علی جعفر کرد تلمیذ شیخ مفید و مبانی تفصیل پیدا از فوت در کتاب نفیس روایت
کرده از جناب کاظم علیه السلام که فرمود لازم ترین علم برای تو علمی است که دلالت کند ترا بر اصلاح قلب تو و ظاهر کند برای تو فساد
او را آنگاه مزین کند آنرا بصفات حسنه و خصال پسندیده که بیشتر کتاب خدا و در مقام بیان مفاسد آن دسته و نهی و
و تخویف از آنها و منافع و مصالح اینده و امر و ترغیب بآنها است و باین مجاهده تکمیل خواهد کرد صلاح مرحله اول را که اصلاح
مفاسد عقاید و منافیات توحید و ایمان بود و خود را فارغ و آسوده نداند مگر پس از سنجیدن خویش بموازین و محکها
که خدا تعالی مقرر فرموده برای معرفت حق و باطل هر چیز و ظاهر کردن حیله های باطلها که بصورت حق در آمده بحیله و مکر
شیاطین انسی و جنی چون در خود آثار صلاح و رشد ظاهر دید بدیگران پردازد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که همه شما
والی و امیرید و از همه سؤال خواهند کرد از رعیت داری او و پس از رعایای داخلی انسان از جوارح و قوای ظاهره و باطنه زن
و فرزند از رعایا باشند که بایست در مرتبت حالشان کوتاهی ننمود و مقصد و خود را در اصلاح هر یک دریغ نفرمود چنانچه

قسم سیّم صدقه بزبان

میفرماید وأمر أهلك بالصلوة واصطبر علیها وادار اهل خویش بنماز که عمود دین است وخود نیز باین کار صبر کن
برتحمل مشاق وتعب آن که بکردار وگفتار ایشانرا بسوی خدا آری وفرموده قوا أنفسكم وأهليكم نارا وقودها
الناس والحجارة عليها ملائكة غلاظ شداد آنگاه سائر خویشان واقوام که ایشانرا بخصوص فرموده وأنذر عشيرتك
الاقربين بترسان خویشان نزدیک خود را حق تقدیمی است در اصلاح مفاسد وآنگاه همسایگان ومصاحبان آنگاه سائر اخوان
ودر هر یک نیک نظر کند که سبب تغییر خلقت الهی است وعلت تبدیل فطرت اصلیه در ایشان که بر صحت وسلامت وتوحید بود
چیست واز چه راه فساد در اینها داخل شده که اگر آن سبب برداشته وآن راه بسته شود بحالت اولیه خود برگردد وراه فساد در
اشخاص مختلف باشد وبدست آوردن آن هرچه کند ثمر نبخشد وبا ایشان آن کند که با خود کرده با حفظ درجه وملاحظه
مرتبه واز این مقامات آسوده شود از کلفت اصلاح مابین خود وسائرین که خداوند حسب وعده در خبر گذشته خود کافی ومتکفل شده
وبراو اندوه وزحمتی نباشد وهمچنین از اصلاح مابین اخوان چه با رسانیدن بایشان مقام نزاع وخصومت کمتر پیدا شود واگر دید سعی کند که
سبب اصلی آن نزاع را پیدا کند چه بسیار شود که در دل از دیدن وشنیدن پاره ناملائمات کینه وعداوتی پیدا آید وریشه کند
ودر خفی شود وثمری دهد وتخم آن حنظل چون خواهد که آنرا بدیگری بخشد پاره بهانه کند وآنچه در دل دارد ظاهر نکند وبا هر کس
مشغول شود واو را در آن لباس در آرد پس مصلح نادان در مقام رفع جنگ کوشد وصورت قضا را برهم زند وچون
سبب پنهان بود باز در ضمن چیزی دیگر در آید تا آنگاه که کار بمقاتله کشد واگر سبب اصلی پیدا شود وماده بریده شود وآن علاقه
ایمانی ورشته روحانی که بسبب آن مؤمنین خیر بیکدیگر رسانند وبخیر هر یک دیگری شاد باشند متصل شود ومحکم گردد این
مختصری بود در نهایت اجمال در طریقه اصلاح وشرح آن محتاج برساله ایست علیحده قسم سیّم صدقه بخیرات زبان
وانفاق بمنافع بیان که از نعمت خاصه بنی نوع انسانست وثمره این قسم از اقسام دیگر بیشتر وبهتر وبا دوام ونفع عام
چه بعد از نعمت حیات که اکبر نعمت هاست باشد هر نعمت وکمال که بکسی رسد باید راه رسیدن ورسانیدن بگوهر بیان
در موقعش بیاید وارکان اسلام با زیادتی ونقصان ودوای رفتن آن وسائر صفات جمیله وملکات رذیله وآداب نبوی
وشرایع مصطفوی وطریقه مرتضوی وراه اصلاح معاش وزندگانی وچگونگی دفع مضرت وجلب منفعت نفسانی غالبا
منحصر بیاد دادن وگرفتن وگفتن وشنیدن است واگر پاره از اینها گاهی براه دیگر میسر شود باز اتمام وتکمیل آن منوط بطیب
کلام وشنیدن از دانائی بحلال وحرام ومعارف واحکام است بسیار شود که بکلمه در مقام شجاعت ویادآوری ودلالت بجا نها
خمیده شود وعرضها مستور بماند ومالها محفوظ گردد وبسا باشد از کلام حق نفوسها هدایت یابند وبخیرات دنیوی واخروی
راه پیدا کنند وتخمی شود که کاشته که تا روز قیامت شاخ وبرگ کند وثمر آرد ومیوه دهد واز این جهت است که رسول خدا صلی الله علیه
وآله فرمود چنانچه در کتاب تحف العقول روایت کرده که نیست عطائی محبوبتر نزد خدا از گفتار وفرموده انفاق نکرده
مؤمن نفقه محبوبتر نزد خداوند از گفتار ودر منیة المرید از آنجناب روایت کرده که هیچ صدقه نداده مثل علمیکه
آنرا نشر کرده ودر کتاب محاسن برقی از جناب باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود در تفسیر آیه ومن أحياها فكأنما

قسم سیم صدقه بزبان

احیا الناس جمیعا یعنی از سوختن و غرق شدن پس سالک شد پس فرمود تا دین بزرگ آیت است که بخواند و یعنی بسوی دین خدا
پس او اجابت کند و در ارشاد دیلمی از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود هدیه نفرستاد مسلمی برای برادر خود هدیه
بهتر از کلمه حکمتی که زیاد کند خدا بهمان هدایت او را یا برگرداند او را از چیزی که او را هلاک کند و در کافی از جناب صادق علیه السلام مرویست که
فرمود محبوبترین برادران من نزد من آنکسیست که هدیه بفرستد بسوی من عیبهای مرا و در تفسیر امام عسکری علیه السلام مذکور است
که خداوند وحی کرد بموسی علیه السلام که مرا محبوب خلق من کن و خلق مرا دوست من گردان عرض کرد پروردگارا چگونه چنین کنم
فرمود بخاطر ایشان آر نعمتهای مرا تا دوست دارند پس اگر برگردانی گریخته از درگاه مرا یا گم شده از حضرتم بهتر است برای تو از
عبادت یکسال که روز آنرا روزه داری و شب آنرا بعبادت بایستی موسی گفت کیست این بنده گریخته از تو فرمود عاصی
سرکش گفت پس کیست گم شده از درگاه تو فرمود نادان بامام زمان خود و در امالی شیخ طوسی مرویست که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود به ابوذر ای ابوذر کلمه طیبه صدقه است و در محاسن برقی از آنجناب روایت کرده که فرمود قسم بآنکه
جانم در دست اوست انفاق نکردند مردم نفقه که محبوبتر باشد از گفتار نیک و آیة الله علامه حلی در رساله سعدیه
از آنجناب روایت کرده که فرمود بهترین صدقه صدقه زبانست کسی عرض کرد یا رسول الله چیست صدقه زبان فرمود شفاعتست
که بآن رها کنی اسیر را و نگاه میداری بآن خونها را و میکشائی بآن نیکی را بسوی برادر خود و برمیگردانی از و بدی را و در
ثواب الاعمال از آنجناب روایت کرده که فرمود هر کس شفاعت کند برای برادر خود که از او خواسته خداوند نظر میکند بسوی او
پس مستحق میشود که خداوند هرگز او را عذاب نکند و اگر شفاعت کند برادرش بدون اینکه از او بخواهد برای اوست اجر هفتاد شهید
و در کتاب غایات مرویست که آنجناب فرمود بهترین شفاعات شفاعتی است کرده شود میان دو نفر در نکاحی تا آنکه
جمع کند خداوند پریشانیهای کار ایشانرا و از جمله صدقه زبان دعا کردنست برای برادر مؤمن در غیبت او هر چیزیکه
خود برای خود و بستگان خود میخواهد یا آنچه برای او پسندیده و اهم دیده بشرطیکه خود متمکن از رساندن آنچیز باو نباشد تا در دعا
برای او صادق باشد و اخبار در مدح دعا برای برادران دینی و مقدم داشتن آن بر دعا برای خود چنانچه طریقه ائمه معصومین و
صدیقه طاهره علیهم السلام بود بسیار است بلکه در کافی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود هیچ مؤمنی نیست
که دعا کند برای مؤمنین و مؤمنات مگر آنکه رد میکند خداوند بر او مثل آنچه دعا کرده برای ایشان از هر مؤمن و مؤمنه که گذشته
از ابتدای روزگار و آنچه بیایند تا روز قیامت و بدرستیکه بنده مؤمنی را امر میشود که بسوی آتش برند روز قیامت پس او را
میکشند پس مؤمنین و مؤمنات میگویند پروردگارا این کسیست که دعا میکرد برای ما پس شفیع او کن ما را پس خداوند ایشانرا
شفیع او میکند پس نجات می یابد و در جمله از اخبار از حقوق برادر مؤمن شمرده‌اند و دیگر رد غیبت او در مجالسیکه
عیب او را گویند و یاری نمودن او و حفظ از آنچه پست کند رتبه او شود بهر نحو که صلاح بداند اگر عیب او ذکر شده است ذکر کند
برای آن راههای صحت و اگر در جوارح است چون سیاهی و کوتاهی و کوری و کری و لالی و نظائر آن بترساند ایشان را
از رسیدن بحد کفر بجهت رجوع آن بعیب گرفتن در افعال خداوند حکیم یا آنکه گفتن و منع از این قسم سخن نماید صریح یا ذکر

غیبت

قسم چهارم صدقه بمال

حکایت و مثالی و صرف حیاء اشان بزن و اگر همه را بها مسند ودد بهترین مجلس خواستن خود ودد ثواب الاعمال از رسول خدا
صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود هر کس دفع کند از برادر مومن خود غیبتی را که شنیده در مجلسی برگرداند خداوند از و هزار
در شر را در دنیا و آخرت و اگر اینرا در انجا لبسیار از حقوق شمرده اند ودیگر نصیحت برادر مومن است و نشان دادن با و
مصالح دین و دنیا و آفات آنها را بیاد دادن اگر او را جاهل ببیند یا ملتفت کردن اگر غافل باشد خصوص اگر او را ببیند که مشرف
شده باقتادن در مهلکه و اگر نپذیرد نصح او را بملایمت و نرمی با او رفتار کند تا قبول نماید ودد غرر است که امیر المومنین علیه السلام
فرمود بهترین برادران تو آنکه نصیحت بیشتر کند و فرمود صاف نیست دوستی آنکه نصیحت نمیکند و فرمود نصیحت ثمره
محبت است و آن نیز داخل در حقوق است ودیگر شکر نعمت او بزبان اگر عاجز باشد بمکافات بمثل آن چنانچه در خبار
بسیار رسیده ودد سرائر از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود هر کس کوتاه شود دستش از مکافات پس
دراز شود زبانش بشکر ودیگر رد سلام چنانچه ددر دعوات سید راوندی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده
که فرمود امر تو بمعروف صدقه است و نهی تو از منکر صدقه است و رد تو سلام را صدقه است ودیگر ظاهر نمودن انچه
در قلب راجح دانسته برای مومن در مقام استشاره و پنهان کردن راز و اعتقاد خود را ودد عدة الداعی از رسول خدا
صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود تصدق کنید بر برادر مومن بعلمیکه او را براه راست برساند و برائی که استوار کند
رخنهٔ کار او را و گذشت حدیث ابوذر در قسم دوم ودیگر ذکر کردن صفات پسندیده و کردار نیک او است در غیاب او
در غرر از امیر المومنین علیه السلام نقل کرده که فرمود ذکر کن برادر خود را وقتیکه غائب است بانچه دوست داری آنکه ذکر کنند
ترا بآن ودد امالی از انجناب مرویست که فرمود ذکر کنید برادر خود را زمانیکه غایب باشد از شما به نیکوترین
چیزیکه دوست دارید اینکه ذکر کنند شما را چون از ایشان غائب شوید قسم چهارم انفاق باموال چه از
مال و غیره و کامل این قسم بحسب عمل مشکل ترین اقسام است در غالب ناس چنانچه کامل قسم اول مشکل تر بود بلحاظ تحصیل
چه بیشتر مردم هم مانع در خلی دارند در دادن مال که آن بخل نفسانیست که برگشت آن بسوء ظن بخدا و ندست که بوعده فرموده
خود که عوض انچه را در راه او دهند خواهد داد وفا نخواهد کرد چنانچه میفرماید و احضرت الانفس الشح حاضر کرده شد
نفسها بخل و لئامت یعنی نفسهای دمیان مطبوع و مجبولست بر بخل بنحویکه هر وقت مقام گذشتن از حقی مالی
شود بسبب بخل حاضر و مانع است محتاج بتامل در ضرر ظاهری آن نیست و هم مانع خارجی یعنی شیطان جنی و انسی چنانچه خداوند
میفرماید بعد از امر بانفاق در شرائط آن الشیطان یعدکم الفقر و یامرکم بالفحشاء والله یعدکم مغفرة
منه و فضلا والله واسع علیم شیطان وعده میدهد بشما درویشی و بی چیزی را و امر میکند شما را ببخل و زنان
و خداوند وعده میدهد شما را در انفاق آمرزیدن از نزد خود و فزونی در مال و خداوند تمام عطا است و دانا است
بمقدار جزای هر کسی هم عوض انچه داده در دنیا دهد هم در آخرت و بهر دو توانا بخل نکند بدهد و پیش از داده تو دهد دانا
است بانچه نهد بجای خود بمقدار خود نهد و باین جهت است که این عمل را سید اعمال نامند چنانچه صدوق در خصال

نصیحت مومن
شکر نعمت
سلام
راز در مقام استشاره
صدق
ذکر اوصاف جمیله

قسم چهارم در انفاق بمال

از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت نموده که فرمود سید اعمال سه خصلت است انصاف دادن تو مردم را از نفس خود و
مواسات برادر در راه خدا و ذکر خداوند در هر حال و در کافی نقل کرده و مواسات برادر در مال و در آخر حدیث
یعنی مراد از ذکر سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر نیست ولیکن اگر وارد شود بر تو چیزی که خدا امر کرده بآن بگیری
و هرگاه وارد شود بر تو چیزی که نهی فرموده از آن واگذاری و گاهی آنرا از اشد ما ابتلی به المومن سخت تر چیزی که
امتحان شده باو مومن شمرده اند چنانچه در کتاب خصال و غایات و مشکوة از جناب حضرت باقر و صادق علیهم السلام روایت
شده و گاهی آنرا از اشد ما افترض الله علی خلقه سخت تر چیزی که خدای بر خلقان واجب کرده دانسته اند چنانچه در کافی
و مصادقة الاخوان صدوق مرویست بلکه آنرا از آن سه چیز شمرده اند که این امت طاقت آنرا ندارند محسوب داشته اند
چنانچه صدوق در فقیه و خصال از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود یا علی سه چیز است که این امت
طاقت آنرا ندارند مواسات برادر مومن است در مال الخ و در خصال از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که
فرمود امتحان نکرده خداوند بندگان را بچیزی که سخت تر باشد بر ایشان از دادن دراهم و بالجمله بعضی گفته اند فحشاء
در همه جای قرآن مراد از او زناست مگر در آیه گذشته که مقصود بخل است چه خوش فرموده شیخ مفسرین ابو الفتوح
که در اینجا دو وعده است یکی از خدای یکی از شیطان وعده شیطان غرور باشد و وعده خدای تعالی متضمن سرور
وعده شیطان وسواس و تخییل و وعده خدای تعالی وحی و تنزیل وعده خدای بعوض و ثواب باشد و وعده شیطان چون
سراب وعده خدای تعالی نور و سرور باشد و وعده شیطان کذب و زور و وعده خدای تعالی با انجاز باشد از خلف
و آن عوض باشد و وعده شیطان از خلف و آن خلاف باشد خدای تعالی خلف دهد شیطان خلاف کند پس بوعده
شیطان مغرور مشو که او ترا دشمن است ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا او ترا دشمن و تو او را
دشمن لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین و نصیحت میخواند و از درویشی میترساند و بوسوسات
میرنجاند و خدای تعالی ترا میخواند و کار ترا می سازد و وعده خوبیت میدهد و مرتبه بلندت می نهد شهادت باشد
از این بگریختن و بدان آویختن شیطان در خویشتن مفلس است ترا وعده افلاس میدهد و خدای جل و جلاله توانگر است
و خداوند فضل ترا وعده مغفرت و فضل میدهد و اخبار متعلقه بصدقه مال متفرقا گذشت و معلوم شد که لقمه نان
و نصف دانه انگور نیز در محلش با اثر و ثمره است و از طرف زیادی حدی ندارد و جماعت بسیاری صدقه تمام مال را جایز
دانسته اند خصوص از کسیکه عیال ندارد و مقام توکل و یقینش تام و حد وسط مقدم داشتن برادر مسلم است بر خود
بانچه احتیاج او بآن بیشتر است از تو یا بقدر تو است مفسرین در بیان نزول آیه شریفه و یؤثرون علی انفسهم
ولو کان بهم خصاصة گفته اند در مدح انصار است که دیگران را بر نفس خود میگزیدند هر چند در ایشان فقر و حاجت بود گفته اند
نازل شد در هفت نفر که روز احد تشنه بودند پس آب برای ایشان آوردند که کفایت یکی از ایشان را میکرد پس یکی گفت به فلان
آن شخص حواله بدیگری کرد تا آنکه آب بر هر هفت نفر دور زد و همه تشنه مردند و بعضی گفته اند و در مشکوة طبرسی

مرویست

قسم چهارم در صدقه بمال

مرویست که کسی کله بریان کرده بود بجهت یکی از صحابه فرستاد گفت فلان برادرم باعیالش محتاج ترند باین پس فرستاد
او فرستاد و همچنین آن شخص برای دیگری تا آنکه بهفت خانه و بروایتی به نه خانه گذشت و برگشت بخانه اولی پس آیه نازل شد
و گذشت از کافی که چون ابان بن تغلب سؤال نمود از جناب صادق علیه السلام از حق مؤمن بر مؤمن فرمود ای ابان
اینکه قسمت کنی با او نصف مال خود را پس نظر فرمود دید حالت او تغییر کرده پس گفت ای ابان آیا نمیدانی که خداوند عز و جل
ذکر فرموده مؤثرین علی انفسهم را هرگاه تو قسمت کردی با او هنوز ایثار نکردی ایثار آنگاه کنی که از آن نصف دیگر
باو دهی و در خصال مرویست که جناب صادق علیه السلام فرمود به ابو هرون مکفوف بدرستیکه خدای تعالی سوگند خورده
بذات مقدس خود که در جوار خود جای ندهد خاین را گفت خاین کیست فرمود آنکه پنهان کند از مؤمن درهمی را یا حبس کند از او
چیزی از امر دنیا ابو هرون گفت پناه میبرم بخدا از غضب خدا و در کتاب مجموع الرائق و غیره از قطبین والد علی
مرویست که گفت والی شد بر ما مردی در اهواز که از منشیان یحیی بن خالد بود و بر من باقی مانده بود از مالیات آنقدر
که در وانش هر چه نعمت داشتم میرفت و ملکم از دستم بیرون میشد و گفته شد که او قائل بامامت و از شیعیانست و من
نترسیدم او را ملاقات کنم که مبادا آنچه که گفتند نباشد پس نشستم در ورطه که در او خلاصی نباشد برای من از آن
پس از اهواز بطرز فرار بیرون رفتم بسمت مکه چون از حج خود فارغ شدم راه خود را از مدینه قرار دادم پس داخل شدم
بر حضرت صادق علیه السلام و گفتم ای آقای من والی شده بر بلد ما فلان پسر فلان و بمن رسیده که او از موالیان شما
اهل البیت است و بمن رسیده و نترسیدم او را ملاقات کنم از ترس آنکه راست نباشد آنچه بمن رسیده و در ملاقات
بیرون رفتن من باشد از ملکم و زائل شدن نعمتم پس فرار کردم از او بسوی خدای تعالی و بسوی شما فرمود باکی نیست بر تو
و نوشت رقعۀ کوچکی بسم الله الرحمن الرحیم ان لله فی ظل عرشه ظلا لا یملکها الا من نفس
عن اخیه المؤمن کربة و اعانه بنفسه او صنع الیه معروفا و لو بشق تمرة و هذا اخوک و السلام
بدرستیکه برای خدا در سایۀ عرشش سایه باشد که مالک نمیشود آنرا جز کسیکه برهاند برادر خود را از غمی و
آسایش دهد او را از آن و یاری کند او را بجان خود یا کار نیکی کند با او هر چند بپاره یا نصف خرمائی باشد و این شخص
برادر تو است پس مهر کرد آن رقعه را و بمن داد و امر کرد که آنرا باو برسانم پس چون برگشتم به بلدم شب بمنزل او رفتم
پس اذن خواستم و گفتم رسول حضرت صادق علیه السلام پس ناگاه دیدم او را که بیرون آمد بسوی من با پای برهنه
پس چون چشمش بمن افتاد سلام کرد بر من و بوسید میان دو چشم مرا پس گفت ای سید من تو رسول مولای منی گفتم
آری گفت فدای تو چشمانم اگر راست گوئی پس گرفت دست مرا و گفت ای سید من بچه حال گذاشتی آقای مرا گفتم
بخوبی گفت والله گفتم والله تا آنکه سه کرت این سخن را بر من اعاده کرد پس دادم باو رقعه را پس خواند آنرا و بوسید و
بر چشمانش گذاشت پس گفت ای برادر بفرما امر خود را گفتم در دفتر بر ذمۀ من چند هزار درهم است و در او تمام شدن و
هلاکت من است پس دفتر را طلبید و محو کرد آنچه بر من بود در آن و بمن خطی داد در برائت ذمه از آنها پس طلبید صندوقهای

مال خود را پس بالمناصفه تقسیم کرد با من طلب پس سید اسبها خود را پس یکی را خود میگرفت و دیگری را بمن میداد انگاه طلب جامهٔ خود را پس یک جامه خود بر سید پوشیدند و یک جامه را بمن میداد تا اینکه جمیع املاک خود را با من تنصیف کرد و پیوسته میگفت ای برادر آیا خوشنود شدی پس من میگفتم آری قسم بخدا افزوده شد بر سرورم چون ایام موسم حج شد گفتم والله هر آینه تلافی نمیکنم این برادر را بچیزیکه محبوبتر باشد نزد خدا و رسولش از برای رفتن بسوی حج و دعا برای او در رفتن خدمت سید و مولای خودم و شکرگذاری او در نزد آنجناب و خواهش کردن از آنجناب دعا در حق او پس قسم بسوی که دو قرار دادم راه خود را بر آنجناب چون داخل شدم بر حضرتش دیدم سرور را در رخسار مبارکش فرمود ای فلان چه شد کار تو با آنمرد پس مشغول شدم بعرض نمودن خبر خودم را با او و رخسار آنجناب مبارک از خوشحالی سرور ظاهر میشد در آن پس گفتم ای آقای من خوشنود گردید تو را در آنچه داد خداوند مسرور کند او را در جمیع کارها پس فرمود آری قسم بخدا بتحقیق که مسرور کرد پدرهای مرا قسم بخدا بتحقیق که مسرور کرد امیر المؤمنین را قسم بخدا وند بتحقیق که مسرور کرد رسول صلی الله علیه و آله را قسم بخداوند بتحقیق که مسرور کرد خداوند را در عرش خود در رساله اهوازیه جناب صادق علیه السلام مذکور است که شنیدم از پدرم که خبر میداد از آباء کرامش از امیر المؤمنین که او شنید از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود باصحابش ایمان نیاورده بخداوند و بروز باز پسین کسیکه سیر شب را ببر آرد و همسایهٔ او گرسنه باشد پس گفتیم هلاک شدیم یا رسول الله فرمود از باقی مانده غذای خود و از باقی ماندهٔ خرمای خود و رزی خود و از کهنه ها و جامه مستعمل خودتان که فراموش کنید با آنها غضب پروردگار را بعد از کلمات بسیار باز فرمود خبر داد مرا پدرم از پدرانش از علی از رسول صلی الله علیه و آله که فرمود هرکه بپوشاند برادر مؤمن خود را از برهنگی بپوشاند خداوند او را از سندس بهشت و استبرق و حریر او پیوسته فرو میرود در خوشنودی خداوند مادامیکه یکتار جامه بر تن او باشد کسیکه طعام دهد برادر خود را از گرسنگی بخوراند خداوند او را از طعام بهشتی و کسیکه سیراب کند او را از تشنگی سیراب کند او را خداوند از رحیق مختوم و کسیکه تزویج کند برادر مؤمن خود را از زنیکه انس گیرد با او و استراحت نماید از او تزویج میکند خداوند او را از حور العین و انس میدهد او را بهر کسیکه دوست دارد او را از صدیقین از اهل بیت او و برادران او و آنها را انس میدهد با او تنها و اخبار در فضیلت اطعام و سیر نمودن و پوشاندن و جا دادن و زن دادن و قرض دادن و ادا قرض او کردن و امثال اینها زیاده از آنست که در اینجا جمع گردد مقصود از مقداریکه ذکر می شود تنبیه مثال است و مناسب است ختم کنیم بخبر شریفیکه سزاوار است نوشته شود با قلم نور بر پیشانی حور علامهٔ مجلسی در بحار از جابر جعفی روایت کرده خبری طولانی که متضمن است معجزهٔ غریبه از حضرت باقر علیهما السلام و بیان مقامات عالیه ائمه علیهم السلام و در آخر آن خبر است که جابر گفت گفتم ای سید من هرکس شناسد این امر امامت را بنحویکه وصف کردی و بیان فرمودی بجز آنکه دوست دارد و تولی باشد و اعتقاد دارد بفضل شما و بیزاری میجوید از دشمنان شما چگونه است حال او پس حضرت سجاد علیه السلام فرمود در حال خوبی خواهند بود تا آنگاه که بالغ شوند یعنی کامل و

و تا واقف شوند جابر گفت گفتم یا ابن رسول الله آیا بعد از این یعنی معرفت کامل بحال ایشان علیهم السلام آیا چیزی هست که ایشان را
متصور کند فرمود آری هرگاه کوتاهی کنند در حقوق برادران خود و ایشان را شریک نسازند در مالهای خود و در کارهای مهمه
و آنکارهای خود و متفرد گردانند خود را در متاع دنیای ایشان پس در اینجاست که خیر برطرف شود و از مردم چون پوست
از گوشت جدا شود و برسد باو از آفات این دنیا و بلاهای او آنقدر که نتوانند او را تحمل نمود و طاقت داشت اندر روی
در نفس و در رفتن مال و در پریشان شدن کار او بجهت آنچه کوتاهی کرد در نیکی برادران خود جابر گفت پس سخت مغموم شدم
قسم بخدای گفتم ای فرزند رسول خدا چیست حق مؤمن بر برادر مؤمن او فرمود خوشحال شود بجهت خوشحالی او هرگاه خوشحال شود
و محزون شود بجهت حزن او هرگاه اندوهگین شود بگشایند تمامی کارهای او را و انجام دهد آنها را و فائده نبرد از چیزی از نعمتهای
فانیه دنیا مگر آنکه با او مواسات کند تا اینکه بگذرند در خوبی و بدی بر یک نسق گفتم ای آقای من از چه جهت واجب کرده خداوند
اینهمه را برای مؤمن بر برادرش فرمود زیرا که مؤمن برادر مؤمن است از پدر او و مادر او برای این یعنی از تشیع برادرش نخواهد شد
با آنکه بجا آورد این حقوق را سزاوارتر باشد جابر گفت سبحان الله کی قدرت دارد باینکار فرمود آنکه میخواهد بکوبد درهای بهشت را و
در برگیرد حوریان خوش را با ایشان جمع شود در دار السلام جابر گفت گفتم هلاک شدم یا ابن رسول الله زیرا که کوتاهی میکردم
در حقوق برادرانم و نمیدانستم که بتقصیر اینهمه بر من وارد می آید و نه لغزشی و من توبه میکنم بسوی خدا و نزد ای فرزند رسول از آنچه
از من شده از تقصیر در رعایت حقوق برادران مؤمنین من. قسم پنجم از اقسام انفاق و صدقه دست برداشتن و
ترک کردن و در گذشتن است بلحاظ دست و زبان و اگر اول میسر نشد باز دو از هر حقیکه او راست بر برادر مؤمن خود از هر جا
پیدا شده باشد از کشتن کسی از او یا زدن یا صدمه باو یا تلف کردن مالی یا بردن عرض یعنی تفحش یا غیبت یا تهمت یا سعایت
یا نکردن اطاعت و نبردن فرمانی خصوص در جائیکه واجب باشد چون فرزند و بنده و زن و اجیر بالنسبه بفرمانات والدین
و آقا و شوهر و مستأجر و طلبیکه در مجلس مذکور است و حق بر هر کس وارد آمده باشد جز آنکس که انتقام نکشیدن از او باعث
تجری و سبب طغیان و زیادتی تعدی او شود و اگر شخص در مقام معذرت و اظهار پشیمانی و طلب عفو و گذشت برآمد بر رجحان صدقه
افزوده خواهد شد بلکه در آنوقت ادای حقی پیدا شود بر صاحب حق اولی چنانچه در اخبار بسیار وارد است و بعضی اشاره خواهد شد
و از آن بالاتر آنکه او را ابدا حقی بر دیگری نباشد و ضرر و اذیت رساندن باو جایز نباشد جز آنکه بجهت اغراض دنیویه
میل باذیت کند و بر آن توانا باشد پس محض رضای خداوند خود را از آن نگاه دارد و این را صدقه براو شمارد و بالجمله خدای
در سوره نساء میفرماید و من قتل مؤمنا خطأ فتحریر رقبة مؤمنة و دیة مسلمة الی اهله الا ان
یصدقوا و هر که بکشد مؤمنی را بی قصد پس واجب است براو آزاد کردن بنده مؤمن و فرستادن خونبهای بسوی اهل او
مگر آنکه صدقه کنند و ببخشند بلکه قاتل عمد را که مستحق قصاص است خداوند او را برادر مقتول خوانده در سوره بقره که فمن
عفی له من اخیه شیئ اگر ورثه مقتول از قصاص بگذرند و بدیه قناعت کنند فاتباع بالمعروف قاتل در
دادن مسامحه نکند و ورثه در گرفتن تشدد ننمایند کما در تفسیر شیخ ابوالفتوح مرویست که در عهد رسول صلی الله علیه و آله

مردی مردی را بکشت او را پیش رسول آوردند رسول صلی الله علیه و آله او را بولی مقتول داد انگه گفت هیچ ممکن نباشد که
عفوش کنی گفت از دلم بر نیاید گفت دیه اش بگیر گفت نه جز قصاص کنم رسول صلی الله علیه و آله گفت پس تو مثل او باشی مرد گفت
یا رسول الله عفوش کردم و ایضاً فرموده و ان کان ذو عسرة فنظرة الی میسرة و ان تصدقوا خیر لکم
اگر مدیون شما فقیر و تنگدست باشد پس او را مهلت دهید تا وقت توانگری و اگر دست کشید از رأس المال خود پس آن بهتر است
برای شما و این واگذاشتن را صدقه نامید و در کتاب خصال از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که رسول صلی الله
علیه و آله فرمود به ابوذر نگاهدار اذیت خود را از مردم پس بدرستیکه آن صدقه ایست که تصدق میکنی با آن از جان خود و
نیز در انجا مرویست از انجناب که فرمود هیچ زنی نیست که تصدق کند بر شوهر خود پیش از آنکه ملاقات کند شوهر او را بچیزی
از صداق خود در گذرد مگر آنکه نوشته می‌شود برای او بهر دیناری آزاد کردن بنده و در خصال از جناب صادق علیه السلام
مرویست که فرمود سه چیز است هر کس دارای آنها باشد بکمال رساند خصال ایمان را کسیکه صبر کند بر ظلم و فرو خورد خشم خود را
و چشم پوشی کند از سیئات بیامرزد خداوند و عفو کند و بیامرزد خواهد بود از کسانیکه داخل میکند او را خداوند عز و جل در بهشت بیحساب
و او را شفیع میکند در مثل ربیعه و مضر و اذا ما غضبوا هم یغفرون و این ذیل آیه شریفه ایست که در سوره شوری است
و غرض استشهاد بآنست که خداوند فرموده و ما عند الله خیر و ابقی آنچه نعمت که در نزد خداوند است بهتر از متاع دنیا است
که در دست شما است و با دوام تر است و آن نعمتهائی ذخیره کرده در نزد خود برای اصنافی مقرر فرموده که در آنجا ذکر میفرماید
یکی از آنها کسانی هستند که چون خشمگین شوند بیامرزند و غفران بمعنی عفو است با زیادتی پوشاندن آن جرم و خلاف از مطلع
شدن احدی بر آن حتی از نفس خود شخص بانکه باو بگوید تو فلان کار کردی یا بگوئی بنمایانکه من فهمیدم تو چه کردی و مؤاخذه نکردم
چه در اینحال آن بیچاره مبتلا است بعار خلاف و تلخی حیا که قابل برداشتن نیست و در سلک همان آیاتست که میفرماید
و من عفی و اصلح فاجره علی الله هر که عفو کند میان خود و آنکه بر او ستم کرده اصلاح کند مزد او با خدا است و این هیچ
برای عفو منافی نیست آنچه را که بعد از آن فرموده و لمن انتصر بعد ظلمه فاولئک ما علیهم من سبیل هر که انتصار طلبید و یاری
جوید بعد از ستم کردن بر او پس برای این گروه راهی نیست یعنی عفو نکند و در مقام انتقام بر آید چه شاید عفو در انجا باشد که ظالم
نادم شده و انتقام در آنجا که بر ظلم خود ایستاده یا عفو از حق خود است و انتصار برای حق اخوان یا انتصار در اول کار و عفو
بعد از تسلط و اقتدار و در غرر است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود عفو زکوة ظفر یافتن است عفو بهترین احسانهاست
و در مصباح الشریعه است که حضرت صادق علیه السلام فرمود عفو هنگام قدرت از طریقه رسولان و پرهیزکاران است
و تفسیر عفو آنست که در ظاهر ملزم نکنی رفیق خود را در چیزیکه کرده و فراموش کنی از اصل آنچه بتو رسیده در باطن و بیفزائی
نیکیهای خود را بر او و براه این نیابی مگر کسیکه خداوند او را عفو فرموده و آمرزیده آنچه پیش کرده از گناهان و آنچه پس از آن
خواهد کرد و زینت داده او را بکرامت خود و پوشانده او را از نور بهاء خود زیرا که عفو و غفران دو صفتند از صفات خداوند
عز و جل که آنرا بودیعت گذاشته در نهانی دلهای برگزیده‌های خود تا متخلق شوند با خلاق خالق خود و شان و چنین کننده

ایشانرا که میفرماید خدای عزوجل ولیعفوا ولیصفحوا الا تحبون ان یغفر الله لکم والله غفور رحیم
هر آینه عفو کنند و درگذرند آیا دوست نمیدارید که بیامرزد خداوند شما را و خداوند آمرزنده و مهربانست و کسیکه
عفو نکند از بشری مانند خود چگونه امید دارد عفو پادشاه جبار را و نبی صلی الله علیه و آله فرمود در مقام حکایت از پروردگار
خود که امر نمود مرا باین خصلتها پیوند کن با آنکه از تو بریده و عفو کن از آنکه ترا ظلم نموده و بخشش کن بآنکه ترا محروم داشته
و نیکی کن با کسیکه با تو بدی کرده و خدای تعالی امر نموده به پیروی او میفرماید و ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه
فانتهوا آنچه نبی داده شما را از اوامر الهی پس بگیرید آنرا و آنچه نهی کرده شما را از آن پس نگاه دارید خود را از کردن آن و عفو سر
خبیثست و در دلهای خویش از کسانیکه آسان کرده بر ایشان سر خود را و رسول صلی الله علیه و آله میفرمود آیا عاجز دارد یکی از شما
که بوده باشد مثل ابی ضمضم گفتند یا رسول الله چکاره بود ابو ضمضم فرمود مردی بود پیش از شما چون صبح میکرد میگفت بار خدایا
من صدقه کردم بعرض خودم بر مردم یعنی هر کس در حق من هر چه خواهد بگوید من او را بخشیدم محض رضای خدا که برای خاطر من بسته
نزد و اینست چنین کس بعد از شنیدن در دل چیزی نگیرد و چه رسد بآنکه در مقام مواخذه بر آید یا آنگاه درگذرد و ابن
ابی جمهور در عوالی اللئالی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود آیا عاجز دارد یکی از شما که برای او نصیب
باشد از اجر کسی گفت چگونه میشود آن فرمود چون صبح بگوید بار خدایا من تصدق کردم بعرض خودم بر بندگانت و در
جامع الاخبار مرویست که روز قیامت منادی ندا کند که هر کس اجرش بر خداوندست پس داخل بهشت شود پس گویند
کیستند آنها پس میگویند عفو کنندگان از مردم داخل بهشت میشوند بیحساب و بالجمله تعبیر از این قسم انفاق در آیات
و اخبار بأسامی بسیار شده چون عفو و غفران و صفح و ستر عیب و کف اذی و لین و اغضا و تغاضی
و تغافل و کتمان سر و کظم غیظ و ابراء ذمه و اسقاط حق و احتمال اذیت و انظار معسر و اینها باهم فرقی دارند
که مقام ذکر آن و نقل تمام اخبار متعلقه بآنها نیست و یکی از آنها ترک استقصا است یعنی مداقه نکردن در حساب
و مسامحه کردن در آن بنحویکه از بعضی درگذرد و از قلم بیندازد اگرچه در طریقه تجار و کسبه و اهل حساب این امر
گناهی کبیره دانند که اگر فلسی از حساب بخشید باید بیرون متمکن از دادن نشود بهمه اقسام تضییع و بد گفتن و هتک حرمت
و از آن نگذرند و گذشتن از آنرا صدقه ندانند و از احسان نشمارند بلکه آنرا قبیح دانند که حساب باید صاف باشد و بالتمام
باید داد و گرفت بخلاف دستورالعمل و فرموده حضرت صادق علیه السلام چنانچه در مشکوة شیخ طبرسی است که حماد بن
عثمان گفت در خدمت آنجناب بودم که داخل شد مردی از اصحاب آنحضرت با او فرمود چه شد که برادرت از تو شکایت
میکرد گفت شکایت میکرد که من حق خود را بالتمام گرفتم پس حضرت فرمود گویا تو چون استقصا کردی حق خود را از او بدی
نکردی با و خبر ده مرا آنچه را که خداوند ذکر فرموده یخافون سوء الحساب میترسند از حساب بد آیا ترس دارند که
خداوند جل شانه خیانت کند با ایشان یعنی طاعت زیاد را کم و جرم اندک را بسیار شمرد نه والله ترسیدند از این
جز این نیست که ترسیدند از استقصا و مداقه در حساب پس نامید خداوند آنرا سوء الحساب حساب بد یا بدی حساب

دربزرگی مقام صفت عفویه

آری هرکس استقصا کند از برادر خود تحقیق که باو بد کرده ودر دعای سی ونهم صحیفه کامله حضرت سجاد علیه السلام میفرماید
اللهم وایما عبد محب لک ولاولیائک نال منی ما حظرت علیه وانتهک منی ما حجرت علیه فمضی
بظلامتی میتا او حصلت لی قبله حیا فاغفر له ما الم به منی واعف له عما ادبر به عنی ولا تقفه
علی ما ارتکب فی ولا تکشفه عما اکتسب بی واجعل ما سمحت به من العفو عنهم وتبرعت به
من الصدقة علیهم ازکی صدقات المتصدقین واعلی صلات المتقربین وعوضنی من عفوی
عنهم عفوک ومن دعائی لهم رحمتک حتی یسعد کل واحد منا بفضلک وینجو کل منا بمنک

بارخدایا هر آن بنده دوست دار تو و اولیاء تو که دریافت از من چیزی را که حرام کردی بر او ودریده ناموس من
چیزی را که باز داشتی او را از آن پس با مظلمه که از من در نزد او بود از دنیا درگذشت یا حاصل شده آن مظلمه که حق من
نزد او در حالتیکه زنده است پس بیامرز او را آنچه فرود آمد باو از مکافات عملش از جانب من وعفو کن او را از آنچه او باز
کرده بود از من و نگاهش مدار روز قیامت بر آنچه مرتکب شده در حق من و رسوا مکن او را از آنچه بجا آورده از بدی باین
وبگردان آنچه جود کردم بآن از عفو نمودن از ایشان وتبرع نمودم بآن از صدقه کردن بر ایشان پاکیزه ترین صدقه های
صدقه کنندگان و بهترین عطاهای نزدیکی جویندگان و عوض ده مرا از عفو کردن من از ایشان عفو کردن تو مرا و
از دعا کردن من برای ایشان رحمت کردن تو مرا تا اینکه نیک بخت شود هر یک ما بفضل تو ونجات یابد هر یک از ما بنعمت تو
وچگونه عفو از حق بهتر و پاکیزه ترین صدقها نباشد و حال آنکه دور است از بیشترین مفاسد صدقه از ریا و سمعه
ومنت واذیت وغیر اینها و دارا است غالبا بیشتر شروط قبول آنرا و ثمرش که نجات از شداید دوزخ وعذاب برزخ
وفضائح قیامت است مقدم است بر سایر منافع وخیرات وصدقه گیرندگان از صدقه میبرند از حفظ مال وجان
وعرض و وسیله بلایا وشفا و مثال آن در جنب آن منفعت اندکی ورتبه ندارند و در حالات بلال مذکور است
که او امیر المؤمنین علیه السلام را توقیر و احترام میکرد چندین برابر احترامیکه از ابی بکر میکرد پس باو گفتند تو کفران
حق نعمت ابی بکر را که ترا خرید و آزاد کرده و ترا از عذاب بندگی ها نمود و جانت و نسبت را بتو واگذاشت
وعلی علیه السلام با تو کاری نکرده و تو او را بیشتر تعظیم میکنی این کفران نعمت است گفت پس باید ابو بکر را بیشتر از رسول خدا
صلی الله علیه وآله احترام کنم زیرا که مرا آزاد کرده گفتند نسبتی ندارد رسول خدا صلی الله علیه وآله بهترین خلق خداست
گفت علی علیه السلام هم نفس بهترین خلق خدا است پس گفت ابو بکر خواهش ندارد آنچه شما خواهش میکنید زیرا که
میدانند او از حق آنحضرت آنچه را که شما نمیدانید و اینکه حق آنجناب بزرگتر است زیرا که ابوبکر نجات داده مرا از
عذاب بندگی که اگر بر من ستم بود و صبر میکردم بر او بهرا بهشت میرسیدم بجنت عدن و علی علیه السلام نجات داده
مرا از بندگی عذاب ابدی ومقرر فرموده بجهت موالات من او را و تفضیل من داد بر دیگران در بهشت جاودانی و اگر عفو
از مظالم با قدرت بر مقاصه و تلافی باشد چون مخالفت زیردستان و بندگان وفرزندان وزنان وعصیان

ایشان هر موالی و پدران و شوهر انرا که توانند یا داشتن آنکار بد را با ایشان کنند شان صدقه عفو با لاکیر د بلکه اگر
آن تعدی بخلاف بسر حد حرام شرعی نیست چون فیما بین رعایا سلاطین و حکام را باز صدقه عفو از ایشان بهترین صدقات
باشد چه بهترین صدقه هر کس چیزی باشد که یافت نشود جز در نزد او و گیرنده را راهی نباشد بسوی آن چیز الا بسوی
او و آن مختلف شود بحسب اشخاص مثلا صدقه زارع زرع اوست و در نزد غنی که نباشد دعا کردن و خدمت
نمودن و از عالم علم او و نه مال که یافت میشود در نزد غیر او و صاحب مکاسب و صاحب اسبابی و هست در محل حاجت و بهترین
و پسندیده از هر کس آنست که در راه خدا بدهد و بگذرد آنچه را که جز در نزد او نیابند و از غیر او صورت نپذیرد
و از این جهت عفو سلاطین و امثال ایشان از اعلای شکر نعمت قدرت قرار داده که با ایشان مرحمت موده و در کتاب
.... از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود سزاوارترین مردم بعفو کردن تواناترین ایشانند بعقوبت
و در غرر است که امیر المومنین علیه السلام فرمود عفو نیکوترین احسانها است و اگر کسی خود را با انتقام رساند که از خود
بزرگتر را پدر داند و برابر را برادر شمارد و زیردست و کوچک را فرزند انگارد و در گذشتن از کردار بد دیگری آسهل ننفقد
و در رسالهٔ حقوق حضرت سجاد علیه السلام که مرویست در تحف العقول در ذکر حق اهل ملت چنین فرموده که قرار داده
جمیع ایشان را در نزد خود در منزلت در رتبه خویش بزرگشان بمنزلهٔ والد و صغیرشان بمنزلهٔ ولد و وسط ایشان بمنزلهٔ برادر
و در خصال فقیه چنین نقل کرده که باید بوده باشد پیر ایشان بمنزلهٔ پدر تو و جوانهایشان بمنزلهٔ برادران و خواهران
تو و عجوزهایشان بمنزلهٔ مادر تو و کوچکانشان بمنزلهٔ اولاد تو و بالجمله هر قدر قدرت و توانائی بر انتقام مکافات
بیشتر باشد عفو از او پسندیده تر و محبوبتر و با بقای نعمت قدرت که در ادای شکر آن که جز عفو چیزی نباشد کوتاهی
نکرده بشرط آنکه آن حق از خود او و متعلق بنفس او باشد چه اگر از دیگری باشد باید حق را گرفته بصاحبش رساند
و داد مظلوم را از ظالم بستاند این و تکلیف بر کسی که گذشت از حق خویش و گرفتن حق مظلوم بلکه حفظ او از ظالم
است که دست تعدی بسوی او دراز نکند اگرچه برای همه مکلفین است ولیکن سلاطین و حکام انرا بجهت توانائی
بر ادای آن بیشتر است از دیگران و بیرون آمدن از عهدهٔ آن بیشتر بر ایشان جامه عدالت که سبب است
برای الطاف خاصه الهیه هر چند بر نفس خویش ستمکار بلکه منحوط در سلک کفار باشد چون ملک عادل کسری که بهمان نسب
که خاتم رسل صلی الله علیه و آله فخر کرده بولادتش در ایام سلطنت او و در کتاب فضائل مرویست که چون
امیر المومنین علیه السلام وارد مداین شد در ایوان کسری فرود آمد با آنحضرت بود دلف بن بحیر پس چون از نماز فارغ
شد برخواست و به دلف فرمود برخیز با من و با ایشان بود جماعتی از اهل ساباط پس پیوسته میگشت در منازل کسری
و بدلف میفرمود که کسری بود در این مکان چنین و چنان و دلف میگفت قسم بخدا که چنین است تا آنکه سیر کرد همه
آن مواضع را با هر کس که در نزدش بود و دلف میگفت ای سید و مولای من گویا تو گذاشتی این اشیا را در این
مواضع آنگاه نظر فرمود بکله پوسیده پس امر فرمود بعضی از اصحاب خود که بگیر این جمجمه را آنگاه آمد با یوان و نشست

در آنجا و فرمود طشتی حاضر کردند که در او آب بود پس امر فرمود آنچه را در این طشت بگذار پس فرمود قسم میدهم ترا ای جمجمه که
خبر دهی مرا که کیستم من و کیستی تو پس جمجمه بزبان فصیح گفت اما تو پس امیر المؤمنین و سید الوصیین و اما من پس بنده بنده
تو و پسر بنده تو و پسر کنیز تو کسری نوشیروان پس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود چگونه است حال تو گفت یا امیر المؤمنین من
پادشاهی بودم عادل مشفق بر رعایا مهربان راضی نبودم بظلم ولیکن بر کیش مجوس بودم و متولد شد محمد صلی الله علیه و آله
در زمان سلطنت من پس افتاد از غرفهای بیت من سه غرفه آنشب که متولد شد پس عازم شدم که باو ایمان آورم از بسکه
شنیدم از بسیار شرف و فضل و مرتبه و عزت او در آسمان و زمین و شرف اهلبیت او ولیکن از آن غفلت کردم
باشتغال بملکداری پس وا از آن نعمت و منزلت که از دست من رفت چون باو نگرویدم پس من محروم هم از بهشت
بجهت ایمان نیاوردن باو ولیکن با این خدا تعالی مرا نجات داده از دوزخ ببرکت عدل و انصافم میان رعایا و
آتش حرام است بر من پس وا حسرتا اگر ایمان می آوردم هر آینه بودم با تو ای سید اهلبیت محمد علیهم السلام و ای امیر امت او
پس مردم گریستند و برگشتند و اگر چنین کند عفو پیشه بگیرد و ضعفا را از شر زمان نگاه ندارد هر چه کند از کار نیک
جبران نکند و در موقف قضا در مقام سؤال در آید و آنچه بر آنها رسیده از و مواخذه کنند و دعوای احسانی هم نیست
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود همه شما والی رعایا باشید و از همه شما پرسش کنند از رعیت او یعنی از چگونگی رفتار
با آنها آنگاه فرمود پس امام رعیت دار است و او مسئول است از رعیتش و مرد در اهل خانه خود رعیت دار است و او مسئول است از رعیت خود
و زن در خانه شوهر خود رعیت دار است و از او پرسند از رعیتش و خادم در مال سید خود رعیت دار است و او مسئول است از رعیتش و همه شما
راعی و همه شما مسئول خواهید شد و از سیاق این خبر معلوم میشود که هر نفسی را رعیت بر جوارح و اعضای خود است و خود پس
مسئول خواهد بود از رعیتش چنانکه در مملکت بدن از آثار و استعداد او لوازم سلطنت قصوری نیست چنانچه در مجلس
مبین شده و ما نحن فیه مهم است اینقدر اذکر خبر شریفیکه مناسبت دارد با بیشتر اقسام انفاقات گذشته با فوائد
دیگر که در او است شیخ ثقه شاذان بن جبرئیل قمی در کتاب فضائل و ابن شهر آشوب در خصائص العلویه نطنزی عالم جلیل
شیخ سلیمان بن عبد الله ماحوزی معاصر علامه مجلسی صاحب بلغه و معراج در رجال و غیره در اربعین خود روایت کرده
از ابن مسعود که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله چون مرا بآسمان بردند فرمان رسید که بر من عرضه دار بهشت
و دوزخ را پس دیدم هر دو را دیدم بهشت و نعمتهای گوناگون او را و دیدم دوزخ و گوناگون عذاب او را چون برگشتم
جبرئیل گفت آیا خواندی یا رسول الله آنچه نوشته بود بر درهای بهشت و آنچه نوشته بود بر درهای دوزخ گفتم نه ای
جبرئیل گفت بدرستیکه برای بهشت هشت در است بر هر دری از آن چهار کلمه است هر کلمه از آن بهتر است از دنیا و آنچه
در او است برای کسیکه یاد گیرد و بکار برد آنها را و بدرستیکه برای دوزخ هفت در است بر هر دری از آن سه کلمه است
هر کلمه از آن بهتر است از دنیا و آنچه در او است برای کسیکه یاد گیرد و بشناسد آنها را گفتم ای جبرئیل برگرد با من تا بخوانم
آنها را پس برگشت با من جبرئیل و ابتدا نمود بدرهای بهشت پس بر در اول آن نوشته بود لا اله الا الله

ذکر آنچه بر درهای بهشت و دوزخ نوشته شده است

محمد رسول الله علی ولی الله برای هر چیز زیوریست و زیور نیکی زندگانی دنیا چهار خصلت است قناعت و
انداختن کینه از دل و ترک حسد و مجالست اهل خیر و بر در دوم نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول
الله علی ولی الله برای هر چیزی زیوریست و زیور سرور در آخرت چهار خصلت است دست کشیدن بر سر یتیمان
و مهربانی نمودن به بیوه زنان و کوشش نمودن در حوائج مسلمین و غمخواری با درستی کردن فقراء و مساکین و بر
در سیم از آن نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله برای هر چیز زیوریست
و زیور سلامتی در دنیا چهار چیز است کم گفتن و کم خفتن و کم رفتن و کم خوردن و بر در چهارم از آن نوشته بود
لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله هر کس ایمان آورده بخداوند و روز بازپسین پس اکرام کند همسایه
خود را هر کس ایمان آورده بخداوند و روز بازپسین پس اکرام کند مهمان خود را هر کس ایمان آورده بخداوند و روز بازپسین
پس نیکی کند با پدر و مادر خود هر کس ایمان آورده بخداوند و روز بازپسین پس سخن خیر گوید یا ساکت شود و بر در
پنجم از آن نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله هر کس خواهد که ذلیل نشود پس ذلیل نکند
هر کس خواهد که او را دشنام نکنند خود دشنام نکند هر کس خواهد که مظلوم نشود ظلم نکند و هر کس خواهد در آویزد به بند استوار محکم
پس در آویزد بقول لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و بر در ششم از آن نوشته بود
لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله هر کس دوست دارد که قبرش پهن و فراخ شود پس بنا کند مساجد را
و هر کس دوست دارد که نخورد او را کرمها در زیر زمین پس جاروب کند مساجد را و هر کس دوست دارد که تاریک نشود قبر او
پس روشن کند مساجد را و هر کس خواهد تازه بماند در زیر زمین پس بگسترد فرشها در مساجد و بر در هفتم از آن نوشته بود
لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله سپیدی دل در چهار خصلت است در عیادت ناخوشها و رفتن
در دنبال جنازها و خریدن کفنهای مردگان و دفع قرض و بر در هشتم از آن نوشته بود لا اله الا الله محمد
رسول الله علی ولی الله هر کس خواهد داخل شدن از این هشت در را پس چنگ زند بچهار خصلت صدقه و سخی
و نیکی اخلاق و باز داشتن خود از اذیت بندگان خداوند عز و جل پس آنچه هم ثبت بود بر درهای دوزخ پس بر در اول
آن نوشته بود سه کلمه لعنت کند خداوند دروغگویانرا لعنت کند خداوند بخیلانرا لعنت کند خداوند ستمکارانرا
و بر در دوم از آن نوشته بود سه کلمه هر کس امید بخداوند دارد سعادت یافته و هر کس از خداوند بترسد ایمن
خواهد بود تباه شده مغرور کسی است که امید دارد بغیر خداوند و از غیر او بترسد و بر در سیم از آن نوشته بود
سه کلمه هر کس نخواهد که برهنه باشد در روز قیامت پس بپوشاند بدنهای برهنه را و هر کس خواهد که تشنه نباشد در
روز قیامت پس سیراب کند تشنگانرا در دنیا و هر کس نخواهد گرسنه باشد در روز قیامت پس اطعام کند
گرسنهارا در دنیا و بر در چهارم از آن نوشته بود سه کلمه ذلیل کند خداوند آنرا که خوار کند اسلام را ذلیل کند
خداوند آنرا که خوار کند اهل بیت پیغمبر خدا را ذلیل کند خداوند آنرا که اعانت کند ستمکارانرا بظلم مخلوقین و بر در پنجم

مقام سیم در شرح محل صدقه و انفاق

ازان نوشته بود که کلمه پیروی مکن خواهش نفس را پس پرستیدن نفس مخالفت مر ایمان را و زیاد سخن مگو در آنچه نفعش بتو
نرسد پس بیفتی از نظر لطف پروردگار خود و مباش یار و ظالمین پس پرستیدن بهشت فهمیده نشده برای ظالمین برد
ششم ازان نوشته بود که کلمه من اهم بر گوش کشندگان در بندگی نهاد و همین فهم اهم بر دوزه گیرندگان من
حرام بر صدقه دهندگان و بر دهندگان هفتم ازان نوشته بود که کلمه حساب نفسهای خود بکشید پیش از آنکه حساب
شما بکشند و سرزنش کنید نفسهای خود را پیش از آنکه سرزنش کنند شما را و بخوانید خدا و خدمت عمل را پیش از آنکه وارد شوید برای
و قادر نباشید بر دعا مقام سیم در شرح محل صدقه و انفاق و بیان آنکه بر چه کسان باید انفاق کرد و
ترتیب آنها بر چه نحو است و کدام را باید مقدم داشت اگر نتواند به همه انفاق کند چوشیدا نماند که سزاوارترین
اشخاص برعایت و اعانت و مواظبت احوال او و فهمیدن چیزهائیکه بآن محتاج است در دین و دنیا بقدر حفظ دین
و عمل بآداب آن و رساندن بار تکلیف بمنزل و دفع آنها بنحویکه در طریقه احمدیه مقرر فرموده نفس خود است که
امانتیست الهی که آنرا بودیعه در دار دنیا گذاشته بجهت تکمیل و تهیه توشه و راحله برای سفر دراز آخرت و رسیدن
بنزدیکاه مقربین و سابقین از انبیاء و اوصیاء و شهداء و صدیقین چه اگر انسان اولا بخود نپردازد و در حوایج
خویش تأمل نکند که از علوم دینیه از معارف و اخلاق و تکالیف جوارح بچه مقدار آن احتیاج دارد بجهت خلاصی
از مخلد شدن در دوزخ و چه مقدار بجهت داخل نشدن در آن و چه مقدار بجهت آسودگی و سلامت در سفر برزخ
و عقبات قیامت و چه مقدار بجهت راحت در وقت مفارقت از دنیا و ندیدن سکرات موت و تلخی جان کندن و چه
مقدار بجهت علو رتبت و بزرگی قدر و رسیدن بخلوتخانه خاصان و خوردن بر سفره مقربان و دیدن انواع کرامات
و الطاف و نعمتهای خاصه با اولیاء در دار دنیا و آنها را از کجا باید تحصیل کرد و آموخت اگر داند این نیست از هر کس
هر وقت هر چه بگوید باید بشنید یا برای گوینده بحق برای حق شرایط و نشانیست که اولا باید آنرا فهمید و شنید و همچنین
اگر نداند بچه محتاج و از چه مستغنی و چه مضر دارد و از کدام عاریست که در این احوال باید در صدد پیدا کردن دانای عیب
دل و عیب جوی طبیب بین عیب که بی باید هر چند در تحصیل آن بهزار زحمت افتد و از پا در آید و اگر از جهل عاریست پیدا ننمود
او نکرد و که کوری مثل خود را بمنزل رساند و اگر بدستش نیاید بر خود بگرید و از دل بنالد و بموالیان خود پناه آرد و بآنچه
فرموده متوسل شود که خدا بشیر رحم کند و او را بآن رساند و گر نه بشراره آتش و من یضلل الله فلن تجد له
ولیا مرشدا از او چیزی باقی نگذارد حاصل ترجمه هر که بجهت کردار زشت مستحق آن شد که خدا پیش بخ خویش
واگذارد و از بیابان گمراهی که خود رفته در آید هرگز نخواهی یافت برای او دوستی که او را براه حق برد و از مقام پیدا
کردن عیب و گفتن آن نیافت دوست نشود و اگر عیب را نداند مرشد نباشد و براه حق نرساند چه با نفس حق نتوان
بحق رساند پس آنرا که دلی مرشد نباشد در تیه ضلالت باند و اگر خدایش [illegible] فرمود و از کلمه [illegible] تا نمیخش
چون از تشخیص احتیاج خود فارغ و از کلفت تحصیل آن آسوده شد در مقام اعمال آن [illegible]

در کیفیت انفاق بر نفس خویش

کنند و نجسته دانستم از خویشتن خرج نماید و گرنه پشیمانند که رنجها برده و زحمتها کشیده و سالها نهاد و دیده و عمرها و مالها صرف
نموده تا آبی بدست آورده در ظرفی ریخته بر دوش کشیده و قطره از آن خود نچشیده تا آن عطش او را کشت و آنچه سبب حیات
او بود مایه هلاکت او گشت پس اگر سیر اول بر خویشتن نسوخت و بر او رحم نکرد آنچه را باید بیاموزد نیاموخت و
اگر آموخت از عمل بآن مضایقه نمود از خیر انفاقات بر غیر خود و منافع صدقات بر دیگران مایوس و از آنها چشم
بپوشاند چرا از چنین کسی اگر چیزی بکسی بخشد که در آن نیت نباشد و گیرنده برکت و نفعی در آن نه بیند کسیکه از بهترین
نعمتهای عالم که بدست آورده یعنی گوهر دانش بر گرامی ترین نفسها یعنی خود بخل کند و آنرا در خود صرف نکند چگونه بجهة
خوشنودی و تقرب بخداوند که تمامی منافع و اقسام صدقه متوقف بر آنست چیزی بکسی دهد پس لا محاله آن عطاء
و بخشش از روی اغراض فاسده و دواعی نفسانیه باشد که نشان خدائی در او نباشد پس مختل شود در آیه شریفه ولا تاکلوا
مما لم یذکر اسم الله علیه نخورید از آنچه یاد نشده بر آن اسم خدا و این آیه اختصاصی ندارد به ذبیحه که اگر نام خداوند
بر او خوانده نشد حلال و گرنه حرام بلکه پرتو نهی و تا امثال این مقام باید صاحب کرامات باهره سید رضی الدین علی بن
طاوس در کتاب سعد السعود بعد از ذکر آیه مبارکه حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل به لغیر الله
حاصل حرام گردیده بر شما مردار و خون و گوشت خوک و ذبیحه که آواز برای او بلند شود بغیر اسم خداوند میفرماید از اسرار
قول خدا تعالی وما اهل به لغیر الله آنکه آنچه ذبح شود برای معاصی خداوند و برای فجور و لذات که شاغل است
از خداوند و برای شناختن مردم و برای تجارت و سایر غیر اینها از آنچه اراده شده باو غیر پروردگار عالم چگونه است
حال او و آیا ملحق است بآنچه که حلال کرده یا آیه تحریم و ظاهر آنست آیه تحریم همه را فرو گیرد و کسی که بکار از کتاب امامت
و تبصره ابن بابویه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود صله فاجر نزدیکست نرسد مگر بفاجری
مثل او و بالجمله در ضمن آنچه از دانایان دین آموخته هویدا خواهد شد مقدار حاجت بدن بمال و مشروب و ملبوس و
مسکن و عیال و خادم و فرش و توابع اینها از جنس و وصف و مقدار که در حفظ و قوت بمقدار قدرت بر ادای
تکالیف واجبه و مستحبه شخص خود و آنچه از دیگران بر عهده او گذاشته چه میخواهد و چه مقدار کافیست و از کجا باید
تحصیل کرد و بچه نحو بر بدن باید انفاق نمود و ثواب صدقه برد و در آیه شریفه قوا انفسکم و اهلیکم نارا
وقودها الناس والحجارة علیها ملئکة غلاظ شداد لا یعصون الله ما امرهم نگاه دارید تنها و جانهای خود را و اهل
خود را از آتشیکه آتش افروز آن مردانند و سنگ و موکلند بر آن ملائکه تند خوی سخت که نافرمانی نمی کنند خداوند را در آنچه
بایشان فرمان داده اشاره است بتمام آنچه گذشت چه نگاه داری خود از آتش میسر نشود مگر بعمل کردن بآنچه گفتیم و پس
از نفس خود اهل را ذکر فرمود و در آن اشاره است بکیفیت ترتیب انفاقات چنانچه در آیه دیگر تصریح فرموده
یسئلونک ماذا ینفقون قل ما انفقتم من خیر فللوالدین والاقربین والیتامی والمساکین وابن
السبیل وما تنفقوا من خیر فان الله به علیم میپرسند از تو که چه انفاق کنند بگو آنچه انفاق کنید

در انفاق بر والدین و ارحام

از مال یا از آنچه نیکو باشد چون علم و جاه و غیر آن باره و بال پس پدر و مادر باید کردن و خویشانیکه نزدیکتر باشند و بی پدران
و درویشان و رهگذران و آنچه بجای آرید از نیکی پس خدای آن داناست بعضی مفسرین روایت کردند که عمرو بن الجموح مردی
بود مال بسیار داشت از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید که چه نفقه کنم و بر که نفقه کنم خدا تعالی این آیه فرستاد و
گفت مراد از خیر در اینجا مالست شیخ ابو الفتوح از عبد الله بن مسعود روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله فرمود
الید العلیا خیر من الید السفلی ابدء بمن تعول امک واباک واختک واخاک وادناک فادناک دست
زبرین به باشد از دست زیرین و ابتدا بآنکس کن که عیال تو باشد و مادرت و پدرت و خواهرت و برادرت پس آنکه
نزدیکتر باشند پس نزدیکتر و ایضاً روایت کرده که مردی بود نزدیک رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله من
دیناری دارم گفت برو بر خود نفقه کن گفت دیگری دارم گفت برو بر فرزندانت نفقه کن گفت دیگری دارم گفت
برو بر دوستانت نفقه کن گفت دیگری دارم گفت تو دانی هر کجا که خواهی صرف کن و رسول صلی الله علیه و آله
گفت صدقه تو بر درویش صدقه باشد بر خویشاوندان دو صدقه باشد برای آنکه هم صدقه باشد و هم صلهٔ رحم
و از این بیان توان فهمید که اگر عاجز باشد سه صدقه باشد و اگر همسایه باشد چهار شود و اگر عالم باشد پنج شود و لهذا
خدای در این آیه ابتدا کرد و گفت آنچه تورا باشد از فاضل نفقات ابتدا به پدر و مادر کن آنگه بآنکه بتو نزدیکتر ند بعد هر که بقرابت
او نزدیکتر باشد ولایت و اولیتری او را باشد آنگه گفت فاضلتر یتامی اند یعنی ایشان که بی پدران باشند و ایشان را کسی
نبود که تولای کار ایشان کند و ایشان طفل باشند آنگه گفت مساکین یعنی ایشان چیزی ندارند تا کفاف بدارد آنگه گفت
و ابن السبیل یعنی رهگذر یا غریب باشد و پناهی ندارد و در کتاب تفسیرات و غیره مرویست که رسول خدا صلی الله علیه
و آله بسراقه بن مالک بن خثعم فرمود ای سراقه بن مالک آیا دلالت نکنم ترا بر بهترین صدقه گفت آری پدرم و مادرم فدا
باد یا رسول الله فرمود بهترین صدقه بر خواهر تو است و دخترت که ایشان گشته اند بتو و نیست برایشان کسب
غیر تو و ایضاً از علی علیه السلام روایت کرد که شخصی عرض کرد یا رسول الله کدام صدقه بهتر است فرمود بر برادری که در
نهانی دشمن تو است و ایضاً از آنجناب روایت کرده که فرمود بهترین صدقه بر بنده است که در نزد آقای بدی باشد
و ایضاً روایت کرده از آنجناب که گفت یا رسول الله کدام صدقه بهتر است فرمود بر جگری که چشش از گرسنگی
سیر شده و در کافی از آنجناب روایت کرده که فرمود هر که خویش خود را صله رحم کند با حج یا عمره کند خداوند بنویسد
برای او دو حج و دو عمره و همچنین هر که بر دوش گیرد باری از خویشی مضاعف میکند خداوند برای او اجر او هفتاد چندان
و صدوق در ثواب الاعمال روایت نموده که از جناب صادق علیه السلام سؤال کردند از صدقه دادن بکسیکه
سؤال میکند بر درخانها یا از ایشان امساک کند و به خویشاوندان دهد فرمود بلکه بفرستد آن صدقه را بسوی
آنکه میان او و آنکس خویشی باشد پس این اجرش بزرگتر است و در فقیه از امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که
فرمود صدقه نیست یعنی صحیح و درست نیست یا کامل و با اجر نیست و حال آنکه خویشی پریشان باشد یعنی با وجود فقیر

ندر حسم قربا دادن صدقه بدیگران بیفائده است و نیز در انجا از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود هر که راه رود
بسوی خویشاوند خویشتن بنفس و مال خود بجهة صله کردن رحم او عطا میکند خداوند باو اجر صد شهید و برای او بهر گامی
چهل هزار حسنه است و محو شود از او چهل هزار سیئه و بلند شود برای او از درجات مثل آن و چنان خواهد بود که بندگی
کرده خدا را صد سال با صبر و طلب اجر و در این مضامین اخبار بسیار است که حاصل آنها رعایت شجرهٔ نسب و اتصال رحمی است
پس از آن توجه بدیگران لکن بر دانایان بر دقائق کتاب و سنت و دانایان باسرار شریعت پوشیده نیست
که اتصال رحمی هیچ اتصال روحی صوریت الی روح و جسمیت بجسد و اتصال روحی دینی قلبی بجهة نور ولایت و ضیاء ایمان
در حقیقت که ریشه آن در زمین و شاخ و بر آن در آسمان بلی اگر هر دو با هم جمع شوند قدر آن بالا شود ولیکن اگر جدا شوند
اگر میسر است جمع کند چنانچه شیخ طبرسی در کتاب احتجاج روایت کرده که محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری نوشت خدمت
امام عصر عجل الله تعالی فرجه که کسی قصد میکند بیرون کردن چیزی از مال خود و دادن آن بمردی از برادران خود پس
می یابد در خویشان خود محتاجی آیا صرف کند آن مال را از آنکس که نیت کرده بود او را و بدهد بخویشاوند خود پس جواب
رسید که برگرداند آنرا بسوی کسیکه نزدیکتر است باو از جهة مذهب و اگر صاحب آل بقول عالم یعنی موسی بن جعفر
علیهما السلام برود که فرمود قبول نمیکند خداوند صدقه را و حال آنکه خویشاوندی محتاج باشد پس تقسیم کند آنرا میان
خویش و انکه نیت او را کرده بود تا آنکه گرفته باشد فضل را بالتمام و اگر ممکن نشد و مردد شود در اینکه صدقه را
بکدام دهد البته رعایت مذهب اولی چنانچه تصریح فرمود و اگر علاوه بر آن تاج علم بر سر و جامه تقوی در بر دارد بر همه
مقدم و از همه اولی و صدقه بر آنها عین انفاق و هدیه است بخاتم الانبیاء و ائمه هدی علیهم السلام که خلفا و جانشین
ایشانند در غیبت کبری علامه حلی رحمه الله در رساله سعدیه و ابن ابی جمهور در عوالی اللئالی روایت کرده‌اند
از رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمود صدقه بر پنج قسمت است قسمی صدقه در او بعوض ده باشد و آن صدقه‌ایست
بر عامه که خداوند میفرماید من جاء بالحسنة فله عشر امثالها هر که بیاورد حسنه را در برابرش ده مانند آن و قسمی
صدقه در او بهفتاد است و آن صدقه است بر صاحبان بلا چون کور و زمین گیر و مثال ایشان و قسمی صدقه در او بهفتصد است
و آن صدقه است بر خویشاوندان و قسمی صدقه بهفت هزار باشد و آن صدقه است بر علماء و قسمی صدقه بهفتاد هزار
شود و آن صدقه است بر مردگان و اما خبریکه مرحوم سید هاشم توبلی در معالم الزلفی از رسول خدا صلی الله علیه و آله
روایت کرده که آنجناب از جبرئیل سؤال کرد از صدقه پس گفت یا رسول الله صدقه بر پنج قسم است یکی از آنها بده و یک قسم بهفتاد
و یکقسم بهفتصد و یکقسم بهفتصد هزار و یک قسم بصد هزار پس رسول الله صلی الله علیه و آله پرسید چیست تفسیر آنها
جبرئیل گفت یکی بده در وقتیست که بوده باشد صدقه بر سائر مردم که بدنشان سالم باشد و یکی بهفتاد وقتی
باشد که مستحق متمکن نباشد کسب کردن را بسبب مرض و غیره و یکی بهفتصد وقتیست که مستحق از آل رسول علیهم السلام
باشد و یکی بهفتصد هزار وقتی است که آن صدقه برای ارحام یا پدرش باشد و یکی بصد هزار وقتی است صدقه برای

طالب علم باشد چه صحیح باشد چه مریض زیرا که او با آن صدقه قوت میگیرد بر طلب علم و منفعت میبرد بآن بندگان خدا پس احتمال دارد
بآن نیست چه **اولاً** اعتبار ندارد چه از مکان معتبری آنرا نقل کرده بود و اسم آن کتاب را میبرد چنانچه رسم او است
در تمام تصانیف خود که نام میبرد از کتابیکه از او نقل میکند و آنچه از کتب تنها یا پشت کتابها یا جاهای بی اعتبار
برداشته اسم کتاب را نمیبرد و باعتبار خود کفایت نماید و این قسم اخبار که یافت شده در کتب آن مرحوم اگر مخالف نباشد
خبر دیگر را که در کتب معتبره در نزد علما است ما را حرفی در این نیست الا از درجه اعتبار ساقط و قابل معارضه نیست و
ثانیاً در متن خبر حزازت و مرضی است که بر اهل فن پوشیده نیست چه عطیه بآل رسول را صدقه نام نهادن خلاف
اصطلاح ائمه هدی و اهل شرعست اگرچه صدقه مستحبه و وقف که آن نیز از اقسام صدقه است بر ایشان جائز با
کراهتی در اول لیکن معهود نشده صدقه گفتن بآنچه بر ایشان داده میشود بلکه احسان بایشان همیشه در مقابل صدقه
ذکر میشود و **ثالثاً** آنکه در ترتیب عدد چنانچه معلوم میشود که ترقی دادن عدد است به هفت در مراتب عشرات
و مآت و الوف بتدریج هفت هزار و هفتاد هزار از میان افتاده و بجای آن هفتصد هزار ذکر شده و از این نیز
آثار تحریف و تشویش در خبر پیدا است و **رابعاً** آنکه مقتضای ترقی در تضعیف آن بود که هفتصد هزار پس از صد هزار
ذکر شود و بر فرض صحت خبر با تحریفی در هفتصد هزار که نسخه اصل هفت یا هفتاد هزار بود و ناسخ عمدا یا سهوا چنین نوشت
و دیگری را با او ملحق کردند یا مراد از طالب علم مبتدیان باشند که در صدد تحصیل بر آمده اند هنوز از خرمن علم خوشه نچیده
و بهره نبرده اند که چون بر ایشان نام عالم گذشته و این لقب شریف را بر ایشان روا داشته پس ذکری از عالم در این خبر نشده یا
آنکه ذکر پدر بعد از ذکر ارحام با آنکه داخل در ارحام است اشاره به پدر روحانی باشد که علما باشند چنانچه این احتمال در آیه
شریفه میرود که مراد از والدین نه همان والدین جسمانی باشد بلکه جسمانی و روحانی با هم که فرد اکمل و اتم آن ائمه بخصوص رسول خدا
صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام باشد و بعد از ایشان علمای راشدین چنانچه در اخبار متواتره است که فرمود
انا و علی ابوا هذه الامة و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر آیه و بالوالدین احسانا مذکور
است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود افضل والدین شما و سزاوارتر ایشان برای شکرگذاری شما محمد است و علی
علیهما السلام و علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را که میفرمایید من و علی پدران
این امتیم و هر آینه حق ما بر ایشان بزرگتر است از حق پدر و مادر ولادتی ایشان بدرستیکه ما نجات میدهیم ایشانرا
اگر اطاعت کردند ما را از آتش بسوی دار قرار و ملحق میکنیم ایشانرا از رتبه بندگی با آزادگان اخیار و فاطمه علیها السلام
فرمود ابوین این امت محمد است و علی صلوات الله علیهما که راست میکنند کجیهای ایشانرا و نجات میدهند ایشانرا
از عذاب الیم اگر اطاعت کنند ایشانرا و مباح میکنند بر ایشان نعیم دائم را اگر موافقت نمایند ایشانرا و حسن
بن علی علیهما السلام فرمود محمد و علی صلوات الله علیهما ابوین این امتند پس خوشحال آنکه حق ایشانرا شناسد و در جمیع
احوال مطیع ایشان باشد که [illegible] او را از بهترین ساکنان بهشت نموده و نیک بخت میکند او را

بکرامات

بکرامات و رضوان خود و حسین بن علی علیه السلام فرمود کسیکه بشناسد حق ابوین خود را که بهترند محمد و علی
صلوات الله علیهما و طاعت کند ایشانرا حق اطاعت باو گفته میشود جای گیر در هر جای بهشت که خواهی و
علی بن الحسین علیهما السلام فرمود اگر ابوان جز آن نیست که برگردن شده حقشان فرزندشان بجهت احسانشان با نهها
پس احسان محمد و علی صلوات الله علیهما باین امت اجل و اعظم است پس ایشان سزاوارترند باینکه ابوین ایشان باشند
و محمد بن علی علیهما السلام فرمود هر که خواهد بداند چگونه است قدر او نزد خدا پس نظر کند چگونه است قدر بهترین ابوین
او نزد او محمد و علی صلی الله علیهما و جعفر بن محمد علیهما السلام فرمود کسیکه رعایت کند حق بهترین ابوین خود
محمد و علی را صلی الله علیهم ضرر نمیرساند باو آنچه ضایع کرده از حق پدر و مادر تنی خود و سایر بندگان خداوند زیرا
ایشان بکوشش خود آنها را راضی می کنند و فرمود موسی بن جعفر علیهما السلام بزرگ میشود قدر ثواب نماز
بقدر تعظیم نمازگذار بهترین ابوین خود محمد و علی صلوات الله علیهما را و فرمود علی بن موسی علیهما السلام آیا مکروه ندارد
یکی از شما که او را نفی کنند از پدر و مادر یکه او را زائیده یعنی بگویند فرزند آن پدر و مادر نیست گفتند آری قسم بخدا
فرمود پس سعی کنند که نفی نشود از پدر و مادریکه دارد که بهترند از پدر و مادر تنی خود و محمد بن علی علیهما السلام فرمود
چون کسی در حضرتش عرض کرد من دوست میدارم محمد و علی صلی الله علیهما و آلهما را اگر چه مرا پاره پاره کنند یا
گوشت مرا ببرند با مقراض دست نکشم از آن پس فرمود لابد محمد و علی علیهما السلام از خود بتو دهند آنچه تو از خود بایشان
دادی بدرستیکه ایشان بطلبند برای تو در روز قیامت چیزیرا که وفا نکند آنچه تو مبذول داشتی آنرا برای ایشان بیک جزء
از صد هزار جزء آن و علی بن محمد علیهما السلام فرمود کسیکه والدین دینی او محمد و علی صلوات الله علیهما عزیزتر نباشد
نزد او از والدین نسبی او پس از جانب خداوند نیست آنچه دارد از حلال و حرام و زیادی و کمی از عبادت و غیر آن
و حسن بن علی علیهما السلام فرمود کسیکه ایثار کند و برگزیند طاعت ابوین دینی خود محمد و علی صلوات الله علیهما را
بر طاعت ابوین نسبی خود خداوند میفرماید هر آئینه برگزینیم ترا چنانچه برگزیدی مرا و برگزینم شریف تو را در حضرت
ابوین دینیت چنانچه شرف دادی نفس خود را باینکه برگزیدی حب ایشانرا بر حب ابوین نسبی خود و در کافی از
امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که فرمود در آیه شریفه ان اشکر لی ولوالدیک الی المصیر والدینی را
که واجب نموده خداوند بر ایشان شکر را آن والدین میبینند که زائیدند علم را و میراث گذاشتند حکمت را و امر
کرده خداوند بطاعت ایشان انگاه خداوند فرمود الی المصیر مرجع عباد بسوی خداوند است و دلیل بر اینکه
این آیت جمیع همان والد انند و بالجمله کسانیکه متولد شود از ایشان علم و حکمت و آنرا میراث گذارند
در میان مردم حق ایشان بر مردم حق حیات روحانیه است چه حیات روح بآن دو است و روح بی دانش مرده است و حق
والدین جسمانی چون در حیات جسمانیست بمردن تمام شود و اندکی بماند و میراث آنها علم و حکمت است که
باقی و مستمر است و از اینان مال و ثروت است که فانی و نفعش جسمانی پس ایشان سزاوارترند بشکر و طاعت و خدمتگذاری

که مقرر شده در شرع برای والدین جسمانی چنانچه بودن نبی و وصی بلکه سایر اوصیا علیهم السلام والد روحانی بملاحظه تولید
اصل علم و حکمت که حق آنها در هر کجا پیدا شود اصل و ماخذ آن از ایشان و بیرون آمده از آن خانواده عظیم القدر و الشان است
و نظر به بودن تام و کامل آنها در نزد احدی غیر ایشان منافاتی ندارد با بودن خلفای ایشان یعنی علماء را نیز چنین آباء روحانی
چه ایشان گرفتند آنچه از آن خانواده بیرون آمد از علم و حکمتی که از ایشان متولد شده حفظ نمودند و عمل کردند و نشر دادند و
بعد از خود بگفتن و نوشتن میراث گذاشتند پس آنچه سبب برای نامیدن ایشان علیهم السلام بوالد همان سبب برای نامیدن
اینجماعت بآن چنانچه در جای دیگر فرمود پس آنچه از آداب و احترامات و تعظیم که در شرع مقرر فرمودند برای والدین و در نکردن
جمله از آنها ثابت شده عقوق برای اولاد اعلی و اکمل آن باید برای علما باشد و در فقه الرضا علیه السلام مذکور است
که فرمود معلم خیر و دین قائم مقام پدر است و واجب است برای او آنچه واجب است برای پدر پس بشناسید حق او را
و بمقدار زیادتی حق عالم بجهت احیا نمودن نفس و نجات دادن از مهالک و عذاب ابدی بر حق والدین جسمانی توقیر
و بر و احسان نیز باید زیاد شود مگر اینکه جمع شود در این والد آنچه در آن است پس دارا شود هر دو حق را چنانچه در
مصباح است که حضرت صادق علیه السلام فرمود نیکی کردن به پدر و مادر از حسن معرفت بنده است بخدا تعالی
زیرا که نیست عبادتی سریعتر در رسانیدن صاحبش بخوشنودی خداوند از نیکی کردن بوالدین که مؤمن باشند بجهت
رضای خدا زیرا که حق والدین مشتق است از حق خدا تعالی در وقتی که باشند بر منهاج دین و سنت و منع نکنند فرزند را
از طاعت خدا بسوی خدمت خودشان و معصیت خدا و از یقین بسوی شک و از زهد بسوی دنیا و نخوانند ایشان را بخلاف
آن یعنی بسوی معصیت و شک و دنیا که اگر چنین کنند پس معصیت ایشان طاعت است و طاعت ایشان معصیت
و تفصیل احترامات وارده برای علماء را در فصل سیم از باب چهارم ذکر نمودیم و هم چنین در باب پنجم ثابت کردیم
که مضمون آیه مبارکه که خداوند بعد از ذکر آیات بسیاری در فضل انفاق و شروط و آداب و مبطلات آن در آخر سوره
بقره در مقام ذکر مصرف انفاق بیان فرمود که للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله لا یستطیعون
ضربا فی الارض یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف لا یسئلون الناس الحافا آن صدقات و
انفاقات برای فقیرانی است که محبوس شدند در طاعت خداوند نمیتوانند گشت زدن در زمین بجهت تحصیل معاش از جهت اشتغال
بطاعت و نادان بحال ایشان پندارد ایشان را بی نیاز بجهت نگاهداشتن خود را از سؤال منطبق است بر معشر اهل علم و
طلاب دین و هر صنفی غیر ایشان فاقد باشند یکی از شروطی که در آیه است و در کتاب غایات شیخ جعفر بن احمد قمی
معاصر صدوق از حضرت باقر یا صادق علیهما السلام روایت کرده که فرمود بالای هر صدقه صدقه ایست یعنی در فضل
و صدقه بر فقرای مؤمنین از همه بهتر است و ظاهرا مراد از مؤمن در اینجا غیر عالم عامل نباشد و ابن شهر آشوب در
مناقب روایت کرده که عبد الرحمن سلمی تعلیم کرد فرزند امام حسین علیه السلام را سوره الحمد چون آن طفل خواند سوره را
در نزد آنحضرت عطا فرمود بعبد الرحمن هزار اشرفی و هزار حله و پر کرد دهن او را از در پس بعضی در این عطا سخن گفتند

دراقسام انفاق براموات

فرمود کجا وفا میکند بانچه او کرده یعنی بحق تعلیم او و اگر بمقدار وفا نکرده بحق تعلیم پس بکو الحمد پس اگر عالمی باشد که بیاموزد معارف
و اخلاق و شرایع را که علوم قرآنیست تمام دنیا وفا نکند عشری از حق او را و شاید بعد از این زیاده ازین توضیح شود و باقی
ماند شرح اجمالی از حال تتمه طبقات آنانکه بر ایشان باید انفاق نمود **اول** اموات که از همه احیاء فقیرتر و محتاج‌ترند و کسی
که صدقه بر ایشان باز ایکی هفتاد هزار دهند و **قطب** راوندی در کتاب لب اللباب خود روایت کرده که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود فراموش نکنید مردگان خود را در قبرهای خود و مردگان شما امید دارند احسان شما را و مردگان
شما هم پسند شوق دارند در کردار های نیکوی شما و ایشان از اوقاتی نیست هدیه بفرستید بسوی مردگان خود صدقه و دعا
و نقل فرمود که امیر خراسان در خواب دید که میگفت بفرستید برای من آنچه را که می اندازید برای سکان خود که من
محتاجم بآن و **شیخ** ورام در کتاب تنبیه الخواطر روایت کرده از آنجناب که فرمود چون صدقه دهد مرد به نیابت
مرده امر میکند خداوند جبرئیل را که بردارد با خود بسوی قبر او هفتاد هزار ملک را که در دست هر ملکی طبقی است پس میبرند
بسوی قبر او و میگویند السلام علیک یا ولی الله این هدیه فلان پسر فلانست بسوی تو پس درخشان میشود قبر او و عطا میکند
خداوند باو هزار شهر در بهشت و تزویج میکند باو هزار حور و میپوشانند براو هزار حله و برمی آورد برای او هزار حاجت
و **صدوق** در فقیه از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود بدرستیکه مرده خورسند میشود برحمت
فرستادن براو و استغفار برای او چنانچه خوشحال میشود زنده بهدیه که بسوی او میفرستند و فرمود که داخل
میشود در قبر میت نماز و روزه و حج و صدقه و نیکی و دعا و نوشته میشود اجر او برای آنکه بجا آورده و برای میت
و فرمود هر مسلمیکه کاری کند از جانب میت کار شایسته دو چندان میکند خداوند برای او اجر آنرا و نفع میدهد
خداوند باو میت را و **مخفی** نماند که انفاق میت بر چند قسم است **اول** آنکه خیر چون از مشفق صادر شود برو
اصرح بمیت رسد چون دعا و استغفار و نماز و زیارت و حج که بجا آورند و در کتاب جعفریات از رسول خدا صلی الله
علیه و آله روایت کرده که فرمود فرستاده نشده بسوی میت هدیه و داده نشده تحفه بهتر از استغفار و در کتاب
دعوات بن ابی منصور از اسحاق بن عمار روایت کرده که گفت گفتم بحضرت کاظم علیه السلام آیا نفع میدهد میت را
فرمود آری حتی آنکه او در تنگی است پس وسعت میدهند براو و مغضوب است پس خوشنود میشود از او و گفت گفتم میت
دانا است بآنکه دعا برای او میکند فرمود آری و **سید** علی بن طاوس در فلاح السائل از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله روایت کرده که فرمود نمیگذرد بر مرده ساعتی سخت تر از شب اول پس رحم کنید مردگان خود را بصدقه
و اگر قدرت ندارید پس یکی از شما دو رکعت نماز بگذارد و بخواند در رکعت اول سوره فاتحه یکمرتبه و قل هو الله احد
دو مرتبه و در رکعت دوم فاتحه یکمرتبه و سوره الهیکم التکاثر ده مرتبه چون سلام گفت بگوید **اللهم صل علی**
محمد و آل محمد وابعث ثوابها الی قبر ذلک المیت فلان پسر فلان یعنی بجای لفظ ذلک المیت اسم مرده و پدر
بگوید پس میفرستد خداوند از همان ساعت هزار ملک بسوی قبر او با هر ملکی جامه و حله البته و فراخ میکند خداوند

قبر او را بعد از تنگی تا روز قیامت و میدهد بآن نمازگذار بعدد آنچه آفتاب بر او میتابد حسنات و بلند میکند برای او چهل درجه
و در اواخر مجلد هجدهم بحار از آنجناب روایت کرده که فرمود هرگاه مردهٔ خود را دفن کردید و از دفن او فارغ شدید
پس باید وارث او یا خویش او یا صدیق او بپهلوی قبر دو رکعت نماز بگذارد و در رکعت اول فاتحه یکمرتبه و معوذتین
یکمرتبه و صفت رکعت دوم از اصل خبر ساقط شده و رکوع کند و سجود بگذارد و بگوید در سجود خود سبحان من
تعزز بالقدرة و قهر عباده بالموت پس سلام بگوید و برگردد بسوی قبر و بگوید ای فلان پسر فلانه این نماز برای
تو هست و صحابتی پس بدرستیکه بر میدارد خداوند از او عذاب قبر را و تنگی او را و اگر سؤال کند پروردگار خود را
که بیامرزد مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات را از زنده و مردهٔ ایشان اجابت میکند خداوند دعای او را
دربارهٔ ایشان و خداوند میگوید بصاحب او یعنی آن میت ای فلان پسر فلان چشمت روشن باد که آمرزید خداوند
عزوجل تو را و عطا میفرماید خداوند آن نمازگذار را اجر صد هزار شهید و محو میکند هزار سیئه پس چون روز قیامت
شود بفرستد خداوند صفی از ملائکه را که مشایعت نمایند او را تا در بهشت پس چون داخل بهشت شد استقبال می
کنند او را هزار هزار ملک با هر ملکی طبقی از نور پوشیده شده بمندیلی از استبرق و در دست هر ملکی کوزه ایست
از نور که در او است آب سلسبیل پس میخورد از آن طبق و میآشامد از آن آب بخوشنودی خداوند بزرگ است
یعنی بفیض آن خواهد رسید و از این قسم اعمال برای اموات و خصوص والدین و اولاد بسیار است **قسم دوم**
آنکه بجهت میت و بنیابت او چیزی بکسی بدهد و کاری و خدمتی بدیگری کند یا اجیر بکاری برای میت وا دارد
که در این خبر رساندن بمیت چیزی بدیگری رسد و مؤمنی حظی از او رسید پس از یکصدقه دو کس منتفع شود پس حق دو ادا شده باشد
و اگر آن واسطه عالم و رحیم و عاجز و همسایه باشد البته اجر چندین ضعف شود چنانچه در اخبار سابقه اشاره باین نکته شده
بود و در کتاب هدایهٔ حسین بن حمدان مرویست که حضرت امام علی نقی علیه السلام بمتوکل فرمود که والله امیر المؤمنین علیه السلام
حجه میداد برای پدر و مادر خود و پدر رسول خدا صلی الله علیه و آله و مادر او تا از دنیا رفت و وصیت کرد با امام حسن و امام
حسین علیهما السلام که این کار را بکنند و هر امامی از ما چنین میکند تا خداوند ظاهر کند امر خود را و در دعائم الاسلام مرویست
از جناب صادق علیه السلام که امام حسن و امام حسین علیهما السلام همیشه زکوة فطره امیر المؤمنین علیه السلام میدادند تا از
دنیا رفتند و حضرت سجاد از جانب امام حسین علیه السلام زکوة فطره میداد تا وفات کرد و امام محمد باقر زکوة
فطرهٔ علی بن الحسین علیهما السلام را میداد تا بعالم جاودانی شتافت و جناب صادق علیه السلام فرمود که من زکوة فطره
از جانب پدرم میدهم و قطب راوندی در کتاب لب اللباب روایت کرده که مردگان می آیند در هر شب جمعه
از ماه رمضان پس می ایستند پس فریاد میکنند هر یک از ایشان باواز حزین گریان که ای اهل من ای فرزندان من
ای خویشان من مهربانی کنید بما بچیزی خدا رحمت کند شما را ما را بخاطر بیاورید فراموش مکنید ما را رحم کنید بر ما و بر غربت ما
پس بدرستیکه ما مانده ایم در زندان تنگی و اندوه دراز و غمی و سختی پس رحم کنید بر ما و بخل مکنید بدعا و صدقه بر ما شاید خداوند

در انفاق بر اموات

ببخشید ما را پیش از آنکه شما مانند ما شوید ای دریغ که ما توانا بودیم مانند شما ای بندگان خدا و بشنوید سخن ما را و فراموش نکنید
ما را بدرستیکه این زیادیهای معاش که در دست شماست در دست ما بود و ما خرج نکردیم آنها را در راه خدا و منع کردیم حق ا
پس کشید آنها و بال آنها برای ما و منفعت برای دیگران پس مهربانی کنید بما ببخشید بما یا قرص نانی یا پاره از چیزی پس فریاد می‌کنند
چقدر نزدیکست که گریه کنید بر نفسهای خود و نفع ندهد چنانچه ما گریه میکنیم و نفع نمیدهد ما را پس کوشش کنید
پیش از آنکه مثل ما شوید و در جامع الاخبار مرویست از بعضی صحابه که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هدیه بفرستید
برای مردگان خود پس گفتیم یا رسول الله چیست هدیه مردها فرمود صدقه و دعا و فرمود ارواح مومنین می‌آیند هر جمعه
باسمان دنیا مقابل خانها و منزلهای خود و فریاد می‌کنند هر یک از ایشان با آواز حزین با گریه ای اهل من و ای اولاد من و ای
پدر من و مادر من و خویشان من مهربانی کنید بر ما بانچه بود در دست ما و عذاب و حساب او بر ما است و نفعش
برای غیر ما و هر یک فریاد میکند خویشان خود را که مهربانی کنید بر ما بدرهمی یا بقرص نانی یا بجامه که خدا بپوشاند شما را
از جامهای بهشت پس گریست رسول خدا صلی الله علیه و آله و گریه کردیم ما و آنجناب از زیادی گریستن قدرت بر سخن گفتن
نداشت پس فرمود اینها برادران دینی شمایند که خاک پوسیده شدند بعد از سرور و نعمت پس ندا می‌کنند بعذاب
و هلاکت بر جانهای خود و میگویند وای بر ما اگر انفاق میکردیم آنچه را که در دست ما بود در طاعت و رضای خداوند
محتاج نبودیم بسوی شما پس برمیگردند با حسرت و پشیمانی و فریاد می‌کنند زود بفرستید صدقه مردگان را **و ایضا**
از آنجناب روایت کرده که فرمود هر صدقه که برای مرده داده میشود پس میگیرد آنرا ملکی در طبقی از نور که درخشانست شعاع
آن و میرسد بهفت آسمان پس می‌ایستد بر لب قبر پس فریاد میکند السلام علیکم یا اهل القبور اهل شما فرستادند این هدیه را
بسوی شما پس آنرا میگیرد و داخل در قبر خود میکند و بآن خوابگاهش فراخ میشود پس فرمود آگاه باشید هر کس مهربانی کند بمرده
بصدقه پس برای او است نزد خداوند اجر مانند احد و میباشد روز قیامت در سایه عرش خدا روزیکه نیست سایه جز
سایه عرش خدا زنده و مرده نجات می‌یابند باین صدقه **قسم سیم** آنکه میت را نجات دهد از عذابیکه مهیا شده
برای او بجهت مشغول ذمه اش بحقوق خداوندی چون خمس و زکوة و کفارات و نذورات و حقوق عباد از مظالم و دیون
و باز از آنها مالی نگذاشته یا اگر گذاشته وارثانش ندارد که برادر خود بخشند و او را در قبر آسوده نمایند شیخ کلینی
و صدوق از حسن بن خنیس روایت کرده که گفت گفتم بحضرت صادق علیه السلام که عبد الرحمن بن سیابه دینی را است
بر مرد دیگر که مرده و با او سخن گفتیم که او را حلال کند راضی نمیشود پس فرمود وای بر او نمیداند که برای او بهر درهمی ده درهم است
و اگر حلال نکرد نیست برای او جز بدل هر درهم درهمی **و ایضا** از معتبر روایت کرده که محمد بن بشیر داخل شد بر آنجناب
و خواهش کرد که با شهاب تکلم فرماید که او را تخفیف دهد تا موسم حج تمام شود و شهاب از او هزار اشرفی طلب داشت
پس او را طلب فرمود آمد پس با او فرمود میدانی حال محمد و دوستی او را با ما و ذکر کرده که تو از او هزار اشرفی میخواهی و آنرا صرف
در شکم و فرج نکرده و از مردم طلب دارد و سوخته و در تجارت کرده من دوست دارم که تو او را حلال کنی و فرمود شاید

توازن کسانیکه گمان میکنند که از حسنات ایشان گرفته میشود و بتو میدهند عرض کرد چنین در دست ما است پس حضرت فرمود
خداوند کریم تر و عادل تر است از اینکه متقرب شود بسوی او بنده پس بنزد در شب سرد بجهة عبادت و روزه بگیرد در روز
گرم و طواف کند بخانه انگاه بگیرد حسنات او را و بدهد بتو و لیکن خداوند صاحب فضل است مکافات میکند مؤمن را پس
عرض کرد او را اجلال کردم **قسم چهارم** ستر کردن عیوب ظاهری و باطنی میت و ذکر نکردن در جائی مگر بخوبی زیاده
از انچه رعایت میکرد و باید کرد در حال حیات و در ثواب الاعمال شیخ کلینی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود
هر کس مرده را غسل دهد و ادای امانت نماید در باره او آمرزیده میشود راوی گفت چگونه ادای امانت کند در او فرمود خبر ندهد
بانچه می بیند از معائب و صدوق از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود هر که غسل دهد مرده را پس ستر
و کتمان نماید بیرون میرود از گناه مثل روزیکه مادرش او را زائیده و رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود
هر کس مرده را غسل دهد پس در آن ادای امانت نماید برای اوست بعدد هر موی آزاد کردن بنده و بلند کنند برای او صد
درجه کسی گفت یا رسول الله چگونه ادا کند در او امانت را فرمود بپوشاند عورت او را و بپوشاند بدیهای او را و اگر
نپوشاند عورت و معائب او را ثواب او حبط شود و منکشف گردد عورتش در دنیا و آخرت و فیما از آنحضرت روایت
کرده که فرمود برای مؤمن بر مؤمن هفت حق واجب است از جانب خدای عز و جل تا اینکه فرمود و اینکه نگوید در او بعد از مرگ
مگر خوبی **طائفه دهم** عاجز از چشم و پا و مبتلا بابتلائی در تمام یا بعضی از اعضا که مانع است صاحبش را از تحصیل
قوت و مرمت معاش و گذشت که صدقه بر ایشان بازای هفتاد و هند و نیز گذشت در قسم دوم از مقام دوم
شریف در این باب از تفسیر امام علیه السلام و در ثواب الاعمال از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود شنوانیدن
کر را بدون آنکه ملالتی گیرد صدقه ایست گوارا و در فقیه از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست فرمود هر که عهده
گیرد حاجتی از حاجتهای دنیوی کوری را و راه رود برای او در آن حاجت تا آنکه برآورد خداوند آنرا عطا میکند باو برائت
از نفاق و برائت از آتش و برآورد برای او هفتاد حاجت از حاجتهای دنیا و پیوسته فرو رود در رحمت خداوند
تا برگردد **طائفه سیم** همسایگان چنانچه خداوند میفرماید واعبدوا الله ولا تشركوا به شيئا
وبالوالدين احسانا وبذي القربى واليتامى والمساكين والجار ذي القربى والجار الجنب
والصاحب بالجنب وابن السبيل وما ملكت ايمانكم پرستید خدا را و هیچ چیز را با او انباز نگیرید و
احسان کنید بوالدین و بخویشان و یتیمان و بیچارگان و همسایه صاحب خویشی و همسایه بیگانه و همسایه متصل
یا رفیق سفر یا ملازم پهلو نشین و غلامان و کنیزان و بنا بر آنکه مراد از صاحب بالجنب همسایه متصل باشد هیچ صنفی از
اصناف محل انفاق مثل همسایه نباشد در این اختصاص که خداوند سفارش فرموده باید اقسام آنرا که احسان باید بهمه آنها
شود و هر قسم از او مقابل یکی از اصناف باشد و در اخبار آنقدر اهتمام در باره آنها شده که از عهده ضبطش بیرون نتوانند
حتی آنکه ادای حق او در شرکت از عذاب دوزخ برهاند چنانچه در ثواب الاعمال از جناب کاظم علیه السلام مرویست که در بنی اسرائیل

طائفه سیم همسایگان

در اهتمام انفاق و احسان بر همسایگان

مرد مومنی بود که او را همسایهٔ بود کافر و او مهربانی و مدارا میکرد با مؤمن و احسان میکرد با وی چون کافر مرد خداوند خانهٔ
بنا کرد در آتش از گل پس او را حفظ میکرد از حرارت او و روزی او را می‌آوردند از جای دیگر و با او گفتند که این بجهت آنچیزی بود
که داخل میکردی بر همسایهٔ مؤمن خود فلان پسر فلان از رفق و مدارا و میرسانیدی با او از نیکی دنیا و در تفسیر شیخ ابو
الفتوح مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود مؤمن نباشد آنکه همسایهٔ از شر او ایمن نبود و هر کس او را
شرمی هست باید داشتن که ایمن نباشد از همسایه باهل و مالش همسایهٔ او مؤمن نباشد گفتند یا رسول الله حق
همسایه بر همسایه چیست گفت آنکه اگر ترا بخواند اجابت کنی و اگر درویش باشد او را دستگیری کنی و اگر قرض خواهد بدهی
و اگر خیری رسد او را تهنیت کنی و اگر مصیبتی رسد تعزیتش کنی و اگر بمیرد بجنازهٔ اش حاضر آئی و دیوار از بالای سر او بنیاد
تا باد از و منع کند و او را نرنجانی ببوی مطبوخات که ترا بود مگر او را نصیبی کنی تا هر چه خوری موجب صحت و سلامتی تو
و فرزندان تو باشد و اگر بیمار شود بعیادت او شوی و اگر میوه خوری او را از آن نصیبی کنی و اگر نکنی پنهان داری و او را
در یافکنی تا کودکان تو چیزی از آنها بدر برند و کودکان او ببینند پس ایشان را آرزو آید آنگاه گفت همسایگان سه اند
یکی آنکه سه حق دارد و یکی دو حق دارد و یکی یکحق اما آنکه سه حقدارد همسایه باشد مسلمان خویش او نه حق همسایگی دارد
و حق اسلام و حق خویشی و آنکه دو حقدارد همسایهٔ مسلمان باشد حق اسلام جوار دارد و آنکه یکحق دارد همسایه باشد
اما مشرک که حق همسایگی دارد پس و شیخ کلینی روایت کرده از آنجناب که فرمود ایمان نیاورده بمن کسیکه شب را بسر برد
سیر و همسایهٔ او گرسنه باشد و فرمود نیست اهل قریه که در او گرسنه شب را بسر آرد و خداوند نظر کند بسوی ایشان
روز قیامت و نیز از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود چون بنیامین از یعقوب رفت ندا کرد ای پروردگار
من آیا مرا رحم نمیکنی چشم مرا بردی و دو پسر مرا بردی پس خداوند وحی نمود بسوی او که اگر من آندو را میرانده باشم هر آینه زنده
میکنم ایشانرا برای تو تا جمع کنم میان تو و ایشان و لیکن بخاطر داری گوسفندی را که کشتی و او را بریان کردی و خوردی
و فلان در پهلوی تو روزه داشت از آن چیزی باو نرسانیدی و در روایت دیگر فرمود پس بعد از آن منادی یعقوب
ندا میکرد هر بامداد از منزلش تا یکفرسخ که آگاه باشید هر که نهار میخواهد پس بیاید بسوی یعقوب و چون شب میشد منادی ندا
میکرد هر که شام میخواهد بیاید بسوی یعقوب و در امالی صدوق مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
هر کس ضایع کند حق همسایه را پس نیست از ما و پیوسته جبرئیل وصیت میکند مرا بهمسایه تا آنکه گمان کردم که او را ارث
بران میکند یعنی حقی بر ایشان در مال میت قرار میدهد و در کتاب اخلاق ابی القسم علی بن احمد کوفی معاصر شیخ کلینی مرویست
از آنجناب که فرمود حرمت همسایه بر همسایه مثل حرمت مادر است بر فرزندان و نیز فرمود بهترین همسایگان در
نزد خداوند بهترین ایشانند برای همسایهٔ خود و مردی از مسلمین بآنجناب عرض کرد یا رسول الله مرا دو همسایه
میباشد بسوی کدام یک از ایشان نخست هدیه خود را بفرستم فرمود بسوی آنکه در او بسوی تو نزدیکتر و مهربانی برادر در
نزد تو واجب تر باشد پس اگر در این هر دو مساوی شدند پس بسوی آنکه مجاورت او نیکوتر باشد و فرمود

فضائل رعایت همسایه

هرکس ایمان آورده بخداوند و روز بازپسین پس اکرام کند همسایهٔ خود را فوق اکرامیکه بغیر او میکند و فرمود مؤمن نیست
انکه نرسد همسایهٔ او از بلاها و سختیهای او و هرکس چنین باشد آن همسایه و فرمود هرکس ببندد در خانهٔ خود را بجهت ترسیدن
از همسایه بر اهل و مال خود پس همسایهٔ او مؤمن نیست پس گفتند یا رسول الله حق همسایه بر همسایه چیست فرمود پست ترین حقها و بر همسایه آنکه
اگر قرض بخواهد قرضش دهد و اگر استغاثه کند بفریادش برسد و اگر از او عاریه بخواهد باو عاریه دهد و اگر محتاج شود باحسانش
احسانش کند و اگر او را بخواند اجابت کند و اگر مریض شود عیادتش کند و اگر بمرد تشییع کند جنازه اش را و اگر باو چیزی
رسد خورسند شود برای او و شاد شود و اگر باو مصیبتی رسد بجهت حزن او محزون شود و بلند نشود براو به بنای مسکن خود
پس او را اذیت کند بمشرف شدن براو و گرفتن منافذ باد را از او و اگر بخانه خود چیز تازه آورد برای او از آن بفرستد
اگر بداند که در نزد او از آن نیست یا مستور دارد از او و از عیالش اگر نفسش بخل ورزد انگاه فرمود بشنوید آنچه را
میگویم بشما ادا نمیکند حق همسایه را مگر اندکی از آنها که خداوند رحم کرده بر ایشان و بتحقیق که خداوند وصیت کرده مرا
بهمسایه تا آنکه گمان کردم که برای او از میراث قرار میدهد تا انگاه فرمود بدانید که همسایه سه قسم اند تا آخر آنچه گذشت
تقریبا بروایت شیخ ابوالفتوح و در نهج البلاغه است که امیرالمؤمنین علیه السلام در وقت وفات فرمود بترسید از خدا
بترسید از خدا در همسایگان خود زیرا که آن وصیت پیغمبر شما است که پیوسته وصیت میکرد بآن تا اینکه گمان کردیم
که آنحضرت ایشانرا از میراث خواهد داد و شیخ ابوالفتوح روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
هرکس که همسایه را بیازارد مرا آزرده باشد و هرکه مرا آزارد خدا را آزارد و هرکه با همسایگان کارزار کند با من کارزار
کرده باشد و در ثواب الاعمال مرویست از جناب صادق علیه السلام که هرکه طلب کند دنیا را بجهت استغناء از مردم
و مهربانی کردن بر همسایه ملاقات میکند خدا را و حال آنکه روی او مانند ماه است در شب چهارده و در لب اللباب
قطب راوندی مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود هرکه دوست دارد که عمرش از همه مردم درازتر باشد
پس نیکی کند والدین خود را و صلهٔ رحم کند و احسان کند بهمسایهٔ خود و نیز فرمود کسیکه بمیرد و او را سه همسایه باشد
که همه از او راضی باشند آمرزیده خواهد بود و نیز فرمود حرمت همسایه بر همسایه مثل حرمت مادر است و نیز
فرمود کسیکه اذیت کند همسایهٔ خود را بجوشیدن دیگ خود پس نیست از ما و نیز فرمود هرکس خیانت کند همسایهٔ
خود را بیک وجب از زمین طوق میکند آنرا خدا در گردن او در روز قیامت تا زمین هفتم تا اینکه داخل دوزخ شود و نیز
فرمود کسیکه منع کند احتیاج را از همسایه اش انگاه که محتاج شود بآن منع میکند خداوند فضل خود را از او در روز قیامت
قطب علیه الرحمه در تفسیر آیهٔ گذشته بعد از ذکر اخبار گفته که خداوند ابتدا فرمود در این آیه بذکر حق والدین و ختم
فرمود بذکر حق مملوک و خلافی نیست در وجوب این دو حق تا اینکه دانسته شود که آنچه در بین این دو حق ذکر شده
نیز واجب است و در کتاب تحف العقول مرویست از جناب سجاد علیه السلام که فرمود اما حق همسایه پس حفظ
او است در نبودنش و اکرام او در حضور و یاری و اعانتش در هر دو حالت و نباشی در طلب عیب او و جستجو نکنی

از بدیها

از بدیهای او تا کسی بشناسی آنها را پس اگر شناختی آن بدیها را از و بدون قصد و جهت در تحصیل آن باید بوده باشی
برای آنچه دانستی قلعه محکمی و پرده پوشنده اگر نیز بادر تفحص او فرو رود در خاطرش رسد با وجهه مخفی بودن آن برا و
گوشش فرا نداری برا و در مکانیکه دانا نیست بتو وانگذاری او را در بلاها و در شکست نبری بر او چون نعمتی باو رسد
و درگذری از لغزش او و بپوشانی زلّه او را و نگاه داری حلم خود را از او اگر او با تو جهالتی کند و بیرون نروی از اینکه
بوده باشی منقاد او و برگردانی از او زبان شماتت کننده را و معاشرت کنی با او معاشرت مروّتانه و در کافی مرویست
از عمر بن عکرمه که گفت داخل شدم بر جناب صادق علیه السلام پس گفتم که مرا همسایه ایست که اذیت میکند مرا فرمود رحم کن
او را گفتم خدا رحم نکند او را پس روی خود را برگرداند از من گفت خوش نداشتم که واگذارم آنجناب را پس گفتم فدایت شوم
او بمن چنین و چنان میکند و اذیت میدهد مرا حضرت بعد از کلماتی چند فرمود مردی از انصار آمد خدمت رسول خدا صلی الله
علیه و آله و گفت خانه خریدم در محله بنی فلان و نزدیکترین همسایها بمن کسی است که امید ندارم خیر او را و ایمن نیستم
از شرش پس امر فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام و سلمان و ابوذر و یکی دیگر را که فراموش کردم
و گمان میکنم که مقداد باشد پس امر فرمود ایشانرا که ندا کنند در مسجد با واز بلند که نیست ایمان برای کسی که ایمن نیست همسایه
او از ظلم و شر او پس سه مرتبه فریاد کردند انگاه فرمود اشاره کنند که هر چهل خانه همسایه اند از پیش روی و از پشت سر و
از طرف راست و از طرف چپ و نیز مرویست در آنجا از آنجناب که فرمود مکارم یعنی اعمال و اخلاق کریمه
ده چیز است و یکی از آنها ذمم جار یعنی دور کند از خود مذمت مردم را در محافظت نکردن همسایه یا اینکه دفع کند
ضرر را از او بجهت ملامت مردم و در اخبار بسیار رسیده که حسن مجاورت و نیکی همسایگان روزی را زیاد میکند
و بعمر می افزاید و باعث آبادی دیارست و نیست از کسیکه نیکو مجاورت نمیکند با همسایه خود و فرمودند
نیکی مجاورت نه همان اذیت نکردن همسایه است بلکه صبر بر اذیتهای اوست مخفی نماند که این همه اهتمام و تاکید
که در رعایت حق همسایه فرمودند چندان غریب نباشد بلکه با تامّل در خیراتیکه از آنها میرسد معلوم میشود که هر چه نیکی کند
وفا نکند و باز برتری آنها را باشد هر چند همسایه فریاد رس کسی باشد که در مدت همسایگی هرگز مالی از او باو نرسیده
بلکه هر چند گاهی مالی خود یا با امر او یا بسبب اذیت او برده یا تلف شده چه کمتر چیزیکه از همسایگان بانسان رسد قوت دست بجهت
آن مجاورت و محفوظ بودن از شر بسیاری از حیوانات و دزدان مال و جان و عرض و سکونت نفس و
عدم اضطراب او از تصور تطرّق آنمفاسد در حال ابتلای بوحشت تنهائی چنانچه اگر خانه یا خیمه در بریه وارد که در
اطرافش کسی نباشد و او را مال و عیالی باشد هرگز نفس او آسوده نباشد و پیوسته مترقب رسیدن بلائی باشد
پس اگر در آنحال کافری بخیل بدخلق بدکردار در همسایگی او منزل گیرد از وحشت و خوفش نگاه دارد و از شر بسیاری از حیوان
و راهزنان آسوده شود و اگر اندکی از مال باختیار یا باکراه و ستم با نگاه بدهد در عوض آن حفظ عرض و جان و
مال که از وجود او پیدا شده چیزی نباشد پس حقی بزرگ پیدا کند و اگر کسی باشد که بجهت بزرگی دینی یا دنیوی او قوتی

در منافعی که از همسایه بانسان میرسد

گیرد که تواند چون ظالمان و تعدی حاکمان را از خود بردارد و حقی دیگر پیدا شود و اگر کسی باشد که در دفع مضار و جلب منافع که عام
باشد همسایه را با خود شریک کند و برای ایشان آن کند که خود بدست میکرد و بیا بسوی آن میرفت سند حق بالا گیرد و
اگر در ملاذ دنیا از ماکول و ملبوس و مشروب و امثال آن همسایه را فراموش نکند و تا تواند آنها را بر خود مقدم دارد یا با خود
شریک کند یا خیر از انها با ایشان رساند حق عظیم شود و اگر در رای و تدبیر و کیاست دینی و فطانت دنیوی چنان باشد
که در توجه بهر شدائد و مصائب دوای درد و تریاق زهر و آسوده کننده خاطر و سپر بلا و ملاذ و ملجا او باشد بر آن حق
فزاید و اگر کار او بالا گیرد و بقوت ایمان و دعای سحرگاهان شیاطین را از همسایه خود دور کند و بسبب او آنها را
از و مشغول کنند و از گناهان او درگذرند و از آن الطاف خفیه ربانیه که باو رسد همسایه اش مرحمتی کنند در اینحال
مقام آن همسایه بمقام روح و جان شود که هر چه با او کند بخود کرده غیری نیست تا ملاحظه حق وادار آن شود چنانچه
در طبقات دیگر گاهی بمنزله چشم و گاهی بجای دست و گاهی بعوض پا و پست تر از همه آنکه بمنزله احشاء و امعا باشد که
کثافت و شرور را از انسان بر دو پس پست تر چیزیکه باید رعایت نمود پوشاندن او باشد آنچه او ضرر رساند چنانچه
با احشاء کند و در عدة الداعی در ذکر ثواب دعای بیت المعمور اول آن اینست یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح
از رسول خدا صلی الله علیه و آله خبری نقل کرده و در آنجا میفرماید که خداوند آزاد میکند پدر و مادر و برادر و خواهر و اهل و فرزند
و همسایگان او را از آتش جهنم و در امالی شیخ طوسی مرویست از آنجناب که فرمود بابوذر ای ابوذر بدرستیکه خداوند
اصلاح میکند بسبب صلاح و نیکی بنده فرزند او و فرزند فرزند او را و رعایت میفرماید در اهل خانهای او و در
خانهای همسایگان او و مادامیکه در میان ایشانست که بلاها را از ایشان دفع میفرماید و عذاب خود را بر ایشان نازل نمیکند
و در مهج الدعوات در شرح دعائیکه اول آن اینست اللهم انی اسئلک یا من احتجب بشعاع نوره عن
نواظر خلقه الخ از آنجناب روایت کرده که فرمود هر که آمرزد خداوند مر خوانندگان او را و اهل بیت و همسایگان ایشان
و کسیکه در مسجد ایشانست و اهل بلد ایشان و در فلاح السائل مرویست از جناب صادق علیه السلام که هر کس بخواند یازده
مرتبه قل هو الله احد در وقت خوابیدن آمرزیده شود گناهش و شفیع می کنند او را در همسایگانش و در
ثواب الاعمال از آنجناب روایت کرده در ثواب همین عمل که محفوظ میماند خانه اش و خانهای اهل او و در مجمع البیان
در فضل آیة الکرسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر کس بخواند آنرا در وقت خواب خدای تعالی در امین
کند بر نفس خود و خانه همسایه و همسایه همسایه و در تفسیر شیخ ابو الفتوح چنین نقل کرده بر نفس خود و خانه خود
و خانه چند همسایه که پیرامن او باشد و در کافی مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود هر کس کوشش کند
در حاجت برادر مسلم خود محض رضای خدا بنویسد و واجب گرداند برای او هزار هزار حسنه که بیامرزد در آن حسنات
خویشان و آشنایان و همسایگان و برادران او را و از این قسم ادعیه و اوراد و اذکار و قرائت آیات بسیار
و کدام نعمت از این بزرگتر که انسان عاصی در بستر راحت خود شب آسوده بخوابد و از برکت دعا و تلاوت قرآن

در معنی جار و اقسام آن

همسایه گناهش آمرزیده و جان و مال و عیالش از شر همه سوانح محفوظ باشد بلکه وارد شده که چون مؤمنی بمیرد مقصد شیطان که بجهة اذیت همیشه با او بود بخانهای همسایها متفرق شوند پس جانش سبب قید آن شیاطین و مانع از رسیدن شر آنها بهمسایها است و بسته چنین وجود دیگر این همه انتفاع از او برده میشود باید مقدم داشت بر نفس خویش در هر احسان و خیری که متمکن است از آن چنانچه در مصباح الانوار از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فاطمه زهرا علیها السلام هرگاه دعا میکرد برای مؤمنین و مؤمنات و دعا نمیکرد برای نفس خود پس کسی از سبب آن پرسید فرمود الجار ثم الدار یعنی در هر چیز اولا همسایگان را مقدم دار آنگاه بخانه خود پرداز و در این کلام شریف اشاره است بسری دقیق چه سائل پرسید از سبب تقدیم دعا برای مؤمنین بر دعا برای نفس مقدس خویش در جواب اجمالا فرمود مطلب معهود مسلم از تقدیم جار بر صاحب دار و این کلام آنگاه جواب شود که مؤمنین جار حضرتش باشند و چون دعا اختصاصی بمؤمنین ساکنین در همسایگی نداشت پس تمام مؤمنین را همسایه دانستند پس مراد از همسایه خصوص ساکن در خانه متصل بخانه انسان نباشد بلکه دایره آن وسیع و مقصود از آن عام که هر مؤمنی مؤمنی را جار باشد نظر باینکه در عالم ارواح همه خویشی بوده و هستند مجتمع و گرد هم آمده بلکه مکرر در اخبار رسیده که مؤمنین بمنزله یک جسداند که اگر یکی صدمه رسد باقی متألم میشوند و معلوم است که اعضاء یک جسد همه مجاور یکدیگر و در باره اخبار فرمودند همه بمنزله یک بنااند که قوت هر یک بدیگری است و در قرآن نیز ایشان را مدح فرمود که بنیانند مرصوص و نظر باینکه حفظ دین و جان و مال و عرض هر مؤمنی بسته بدیگری است چنانچه دانستی چه اگر کسی در مکانی تنها منزل گیرد از جائی شد و حالی بجهت عمل معاش خصوص شخص او نخواهد شد و هم چنین عالمی محض هدایت یکتن از مجمع مسلمین کناره نکند و بسوی او نرود و در مخاطره بودن او از تمامی آن چهار چیز معلوم و توقف آن بر وجود دیگری و دیگری واضح و حال دیگری نیز با او چنین پس وجود هر یک با دیگری چون دو خشت ایستاده بقوت یکدیگر پس هر خشت که اراده ایستادن کند خشت همسایه خود را اولا باید بپا دارد تا از قوت او خود تواند ایستاد و از اینجا معلوم میشود که بسا از اصناف ما از همسایگان باشند که گاهی ایشان را ندیده و نخواهد دید و مأموریست باحسان با ایشان و اگر متمکن از آن نیست فداکاری کند که اذیت او با ایشان نرسد و از شر او مأمون باشند و از جمله ایشانند ملئکه موکل با انسان خصوص کرام الکاتبین و روز و شب و حفظه از شرور و الهام کنندگان و هکذا چه ایشان همسایگان عزیز با نفع بی ضرر مرتب و فا بیند چنانچه خداوند میفرماید ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملئکة الا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون نحن اولیاؤکم فی الحیوة الدنیا و فی الاخرة الآیة آنانکه گفتند پروردگار ما خداوند یکتای مستحق عبودیت و پناه آوردن باو در شدائد است آنگاه باستقامت رفتار کردند و در عقاید و خطرات و حرکات و رفتار و کردار از جاده عدل قدمی بیرون ننهادند فرود می آید بر ایشان ملئکه هنگام بیرون رفتن روح از بدن چنانچه از اهل بیت علیهم السلام رسیده که میگویند و اندوهگین نباشید و بشارت باد شما را به بهشتیکه شما را وعده میدادند ۷

در اینکه ملائکه از همسایگانند که باید بایشان احسان کرد

ما یاران و دوستان شما بودیم در دنیا و متولی بودیم رسانیدن حسنات را بسوی شما و حفظ کردن شما را از شرور و حوادث
و همچنین در حسنات و کثرت خیر بکه باید رعایت کرد در حق همسایگی ایشان اذیت نکردن و مشقت نرسانیدن ایشانست
بکردن معصیت و گفتار لغو و خوردن بد بو و نظائر آن از آنچه از آن متنفر و بالطبع کریه باشند و گذشت از تفسیر امام که حضرت
جواد علیه السلام فرمود بشخصی که صدقه بسیار داده بود و مدعی شد مقام تشیع را که خداوند میفرماید صدقات خود را
باطل مکنید بمنت و اذیت و تفسیر فرمود بمنت گذاردن بر آنکه بر او صدقه می‌کنید و باذیت کردن بر او یا اذیت
کردن تو قومی را که تصدق کردی بر ایشان عظیم تر است یا اذیت تو حفظه و ملئکه مقربین خداوند را که در حوالی تو اند و ما را
آن مرد گفت بلکه این یا ابن رسول الله فرمود بآن کلام که گفتی و دعوای مقامیکه کردی هم ما را اذیت کردی هم ایشان را و
فرمودند چون انسان قصد کند بجا آوردن گناهی را نفسیکه از او بیرون می‌آید در انحال متعفن است پس ملک شمال که
کاتب سیئات است میفهمد که او قصد گناه کرده و قطب راوندی و غیره از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کردند
که برای مؤمن هفتاد و دو پرده است چون یک گناه کرد پرده دریده شود پس اگر توبه کرد آن پرده باو رد شود با
هفت پرده دیگر و اگر ابا کرد جز اقدام در معصیت را تمامی پرده ها از او کشف می‌شود پس اگر توبه کرد خداوند آنها را باو
رد میکند و با هر پرده هفت پرده است و اگر ابا کرد جز بیشی گرفتن در معصیت را شکایت میکنند ملئکه بسوی خداوند خود که
پرده ها پاره شده و باقی مانده بی پرده پس وحی میرسد بملئکه که بپوشانید بنده مرا ببالهای خود بدرستیکه بنی آدم سرزنش کرده
میشوند و تغییر نمیدهند و من تغییر میدهم و سرزنش نمیکنم و اگر ابا کرد جز دلیری و بیشی گرفتن در معصیت را شکایت میکنند
ملئکه بسوی پروردگار خود و بالها را بر میدارند و میگویند ای پروردگار ما این بنده تو ما را چرکین کرده از آنچه میکند از
معاصی ظاهری و باطنی پس خداوند میفرماید باز دارید از ایشان بالهای خود را پس اگر در ظلمت شب گناهی کند یا در روشنائی
روز یا در بیابان یا قعر دریا خداوند جاری مینماید او را بر زبان مردم پس از خداوند بخواهید که پرده های شما را ندرد و از
خوردن پیاز و سیر و کراث نهی فرمودند بجهة متاذی شدن ملئکه و همچنین از خبر بر میان مفاصل انگشتان و نظایر
این بسیار است و فرمودند چون خواهی بخوابی نیت کن باین کار کم شدن تعب ملئکه که با تواند و سخن در اینجا در ذکر سایر
همسایگان و همنشینان طولانیست و برای تنبیه و اشاره همینقدر کافیست و بسیار مناسب است که ختم
کنیم کلام را بذکر حکایتی که در او است موعظه و ترغیب و کرامت و تشدید امر همسایه و آن چنانست که خبر داد ما را
جناب عالم جلیل و فاضل نبیل جامع مرتبه تقوی و فضل سید محمد سید مهدی نجفی یکی از ثقات ائمه جماعت حرم محترم نجف اشرف
سلمه الله تعالی که گفت شنیدم از جناب شیخ محمد آل حاجی داود خرعلی که در نهایت زهد و ورع و سخا و کرم بود و دارا
بود صفات اهل الله را و سیصد تومان که بود در خبر و در اول امر از اغنیا بود انگاه فقیر شد و فرق نکرد در حالت شکر و
رضایش و بسیار مراجعه میکرد در کتب اخبار و همچنین خبر داد ما را برادر روحانی و فاضل صمدانی آقا علی رضا اصفهانی
حشره الله تعالی مع ائمته از جناب عالم علیم و مصداق آیه تعرف فی وجوههم نضرة النعیم صاحب کرامات باهرات

حکایت خشم کردن جناب بحر العلوم بر صاحب مفتاح الکرامه در مطلع نشدن بر حال همسایه

آخوند ملا زین العابدین سلماسی قدس سره بانی قلعه مبارکه سامره که صاحب سر و تلمیذ خاص آیة الله جناب سید بحر العلوم اعلی الله
مقامه که هر دو نقل کردند که شبی جناب فقیه اجل اوحد سید الاکمل سید جواد عاملی نجفی رحمه الله صاحب کتاب مفتاح الکرامه مشغول
خوردن شام بود که کسی در خانه را کوبید و شناخت که کوبنده خادم بحر العلوم است پس خود شتابان آمد نزد خادم پس با و گفت
شام سید را در پیش رویش گذاشتند و او منتظر تو است پس بتعجیل روانه شد چون چشم سید بر او افتاد فرمود آیا از خدا
نمیترسی یا مراقب خدا نیستی آیا حیا نمیکنی از خدا گفت چه روی داده فرمود با و مردی از برادران تو از بقال برای عیال خود
هر شب فی سوز خرمای زاهدی بقرض میگرفت و بغیر او متمکن نبود و بر ایشان هفت روز است میگذرد که گندم و برنج نچشیدند
و بغیر خرمای زاهدی نخوردند و امروز رفت از آن خرما بگیرد جهت شام پس بقال با و گفت قرض تو فلان مبلغ شده پس
حیا کرد از بقال و از او چیزی نگرفت و خود و عیالش شب را بسر میبرند بی شام و تو خوش میگذرانی و میخوری و او
خانه اش بخانه تو متصل است و می شناسی او را و او فلانست پس مرحوم سید جواد گفت والله مطلع نبودم باحوال او
سید فرمود اگر مطلع بودی بحال او و شام میخوردی و التفات باو نمیکردی هر آینه یهودی بودی یا کافری و این غضب من
بر تو بجهة تجسس نکردن تو است از حال برادرانت و عدم اطلاع بر امور ایشان پس بگیر این مجموعه را و خادم آنرا بر میدارد
و بدست می سپارد در در خانه او و با و بگو خوش شدم که امشب با تو شام بخورم و این کیسه را که در او تنخواهی است در زیر فرش
یا بوریا یا حصیر او بگذار و مجموعه را بگذار برای او و برنگردان و آن مجموعه بزرگی بود و در او بود از گوشت و مطبوخات
نفیسه چه خوراک ارباب نعمت و ثروت و سید فرمود من شام نمیخورم تا تو برگردی و خبر دهی که او شام خورده و سیر شده پس
جناب سید جواد و خادم رفتند تا بخانه مؤمن رسیدند پس مجموعه را از دست خادم گرفت و او برگشت پس در را
کوبید مرد بیرون آمد سید با و گفت خوش شدم که امشب با تو شام خورده باشم چون خواستند مشغول خوردن
شوند مؤمن گفت این غذای تو نیست زیرا که او طبخی است نفیس عجب نتواند رسانید و من نمیخورم تا خبر دهی مرا بامر او
پس سید اصرار نمود در خوردن و او مصر شد در نخوردن پس ناچار قضیه را نقل کرد مؤمن گفت والله مطلع نشد بر قضیه من
احدی از همسایگان من چه رسد بآنها که از من دورند و این امریست عجیب از سید و اسم آن مؤمن شیخ محمد
نجم عاملی بود و آنچه در کیسه بود شصت عدد اشرفی بود که نام یکی از اقسام پولهای آن زمانست هر اشرفی دو قران و چیزی میشود

مؤلف گوید شیخ محمد مذکور را حقیر در آخر عمر درک کردم قریب بصد سال یا متجاوز داشت مردی زنده دل
صالح مطلع در اخبار اهل بیت علیهم السلام و متفرد بود در اخلاص محبت و غالب صحبت و ذکرش ذکر امام عصر علیه السلام
بود بعضی از صلحا را اعتقاد آن بود که بشرف حضور مشرف شده بود و در آن باب قضیه ایست که مقام ذکرش نیست

طائفه چهارم ایتام و اخبار در فضل انفاق و صدقه بر ایشان متفرق گذشت و در کتاب
جعفریات از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که فرمود آخر چیزیکه شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود
بسوی بسوی صاحب عرش نه بسوی دنیا وصیت میکنم شما را بنیکویی کردن بدو کس ضعیف یتیم و بنده و د

در مدح انفاق بر مساکین

نهج است که امیر المؤمنین علیه السلام در وصیت آخر وقت وفا فرموده بترسید از خدا و بترسید از خدا در باره یتیمان پس گرسنگی ندهید
ایشان را یعنی یک دهان ایشان بد بو شود و طعام ندهید ایشان را مگر از شما سؤال کنند و در حضور شما ضایع شوند و در
تفسیر شیخ ابو الفتوح و غیره مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بهترین خانهای شما خانۀ بود که در او یتیمی بود که در آنجا
با او احسان کنند و بدترین خانهای شما خانۀ است که در او یتیمی بود که با وی بدی کنند و ایضا فرمود من و متکفل یتیم
در بهشت با هم چنین باشیم و بدو انگشت اشاره کرد سبابه و وسطی و ایضا فرمود هر که یتیم را با خود گیرد بطعام و شراب
تا چنان شود که از او مستغنی شود بهشت او را واجب بود و در تفسیر امام علیه السلام مرویست از آنجناب که فرمود خداوند
تاکید نمود بر نیکی کردن بر یتیمان جهت انقطاع ایشان از پدران خود پس هر که حفظ کند ایشان را خداوند او را حفظ میکند و هر که
اکرام کند ایشان را خداوند او را اکرام کند و هر که دست خود را بر سر یتیمی مالد در مقام تلطف با وی میکند خداوند برای او
در بهشت بهر موئیکه گذشته دست او بر آن قصری فراخ تر از دنیا و آنچه در او است و در آن قصر است آنچه نفس بخواهد و چشم را
لذت دهد و در آنجا جاودانی خواهد بود و در لئالی الاخبار مرویست از آنجناب که فرمود چون کسی یتیمی را در زمین بگریاند
خدای میفرماید کیست که بندۀ مرا گریانده و من پدرش را در خاک پنهان کردم قسم بعزت خود که هر کس او را خوشنود کند
بپاره کلمۀ داخل میکنم او را در بهشت و فرموده است نزدیک شوید با نده را که بر سر یتیمی باشد و گذشت در باب چهارم
چیزیکه مناسب اینمقام است طائفۀ پنجم مساکین و فقرا که بجز فقر و پریشانی و احتیاج هیچ جهتی دیگر از جهات رجحان
کردن انفاق در ایشان نباشد چون خویشی و علم و عجز و همسایگی و حق داشتن و گذشت صدقه بر ایشان بازای یکی ده دهند
و در تفسیر شیخ ابو الفتوح از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود نیست مسکین آنکه میگردد یعنی بر در خانها سؤال کند
و آنکه باز گردانند او را یک خرما یا دو خرما و یک لقمه و دو لقمه بلکه مسکین آن باشد که از مردمان چیزی نخواهد و ندانند تا بخواهند
نشناسد او را مردم تا بر او صدقه کنند آنگه گفت اگر خواهی این آیه بخوان یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف تعرفهم
بسیماهم لا یسئلون الناس الحافا حاصل فرموده آنجناب و مضمون آیه مراد از مسکین در آیات بسیار امر با حسان
و تحریص بر طعام او شده همان فقرای متعففین اند که ذلت سؤال را بر خود راه نمیدهند و خدای تعالی ایشان را مسکین فرموده بری
محل نفقه و خود آنجناب در دعا میخواست مسکنت را چنانچه میفرمود اللهم احینی مسکینا و امتنی مسکینا
واحشرنی فی زمرة المساکین یکی از جملۀ زنانش گفت چرا چنین میگوئی گفت برای آنکه ایشان پیش از توانگران به بهشت
شوند بچهل سال آنگاه گفت نگر تا مسکین را نرنجانی و اگر چیزی خواهد بردش نکنی و اگر چه به نیم خرمائی باشد مسکین را دوست داری
و بخویشتن نزدیک داری تا خدای تعالی ترا برحمت خویشتن نزدیک کند و ایضا در آن تفسیر از آنجناب روایت کرده که فرمود
روز قیامت منادی از قبل العرش ندا کند کجا اند آنانکه فقرا و مساکین را اکرام کردند در دنیا به بهشت در آیند امروز بر شما خوفی
نیست و حزنی و آنانکه بیمار پرستی و درویش داری کردند در دنیا ایشان را بیاورند و بر منبرهای نور نشانند و مردمان
در حساب باشند و مؤید خبر اول که مسکین کسی است که سؤال نکند آنکه در آیه شریفه لیس البر ان تولوا سائلین را

بعد

ششم از موارد صدقه حیوانات

بعد از مساکین ذکر فرموده و از اینجا معلوم میشود که مراد حضرت رد کردن سائل و مدح نبودن کرم با وی نیست در آن کلام شریف بلکه بیان محل انفاق که در آن تاکید و تحریص شده و الا سائل را بمجرد سؤال قطع نظر از پریشانی و فقر حقیقی پیدا شود که داد آن جز باجابت سؤال نباشد چنانچه در آن تفسیر و غیره است که فرمود سائل را حقی است اگرچه بر اسب آمده و فرمود سائل را رد مکنید هرچند پس گوسفند سوخته باشد و اگر سائل را هیچ چیز نیست جز آنکه کشف حال خود کند در پیش تو و آبروی خود بریزد و در مقام ذلت بایستد خود کفایت بود میگویند اعرابی آمد تا بر امیر المؤمنین علیه السلام سؤال کند امیر المؤمنین علیه السلام گفت یا اعرابی چیزی توانی نوشتن گفت آری گفت حاجت خود را بر زمین بنویس بنوشت و سؤال کن تا مراد از سؤال در رو تو نبایدی دید و گذشت که عطا که از پس سؤال بود بهای آبروی سائل برنیاید و شاعری در این باب گفته : ما اعتاض باذل وجهه بسؤاله ، عوضا و لو نال الغنی بسؤال ، و اذا السؤال مع النوال وزنته ، رجح السؤال و خف کل نوال ، و اذا ابتلیت ببذل وجهک سائلا ، فابذله للمتکرم المفضال ، ان الکریم اذا حباک بموعد ، اعطاکه سلسا بغیر مطال ، و گذشت اخبار در فضل اعانت ابن السبیل و صدقه بر مساکین در مقامات متعدده و شرح تکلیف مسئول با سائل مشروحا خواهد آمد در باب چهارم ان شاء الله تعالی **ششم** از موارد صدقه و انفاق حیوانات اهلی و وحشی و خانگی حلال یا حرام بری یا بحری حتی حشرات چون موریست مادامیکه موذی و امر بکشتن او نرسیده و چه از او نفعی ظاهر است چنانچه بدفع دشمنان کشتن موذیان باشد از او به ور سد یا نرسد دارای حق همسایگی باشد یا نه در ثواب الاعمال مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود چون عیسی گذشت بکنار دریا انداخت یک قرص نان از قوت خود را در آب بعضی از حواریین عرض کردند یا روح الله چرا چنین کردی این از قوت تو بود فرمود تا بخورد آنرا حیوانی از حیوانات دریا و ثواب آن در نزد خدا بزرگ است و در کتاب جعفریات مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود داخل شدم در بهشت دیدم مصاحب سگی را که او را سیراب کرده بود از آب و نیز روایت کرده که وقتی آنجناب مشغول وضو بود که ناگاه گربه خانه پناه آورد بآنحضرت پس دانست که آن گربه تشنه است پس ظرف آب را کج کرد بطرف او تا گربه از آن خورد آنگاه وضو ساخت بآنچه از او باقی مانده و نیز از آنجناب روایت است که فرمود بامیر المؤمنین علیه السلام یا علی میخوانم بر تو آیه در انفاق بر ستوران الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار سرا و علانیة کسانیکه انفاق میکنند اموال خود را در شب و روز نهانی و آشکارا پس مزد ایشانست در نزد پروردگار ایشان و نیست ترسی بر ایشان و اندوهگین نشوند این آیه نفقه بر ستوران در نهانی و آشکارا و صدوق در فقیه بعد از نقل نزول آیه در انفاق بر ستوران فرمود که اعتقاد ما اینست که اصل نزول آیه در شان حضرت امیر علیه السلام وارد شده و جاری شده در نفقه بر ستوران و اشباه او چنانچه شایع است یعنی نزول آیه در باره کسی بجهت حالتی یا عملی از نیکیها بد منافات ندارد شمول او مانند آنرا هرچند تفاوت بسیار باشد و در آداب معاشرت اسب و غیره در اخبار بسیار وارد شده که تا منزل کردند اول علف او را بدهند و در راه هرجا آب دیدند بر او عرضه دارند

و بار سنگین نکنند و داغ بر رویش نگذارند و چون بنده بر چهارپائی سوار میشود میگوید بار خدایا او را بر من مهربان کن
و در محاسن مرویست که جناب صادق علیه السلام فرمود کسی ابوذر را دید در ربذه که خود را آب میدهد پس گفت مگر کسی نیست
خر تو را آب دهد گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت هیچ چهارپائی نیست مگر آنکه سؤال میکند هر صباح که
خدایا روزی کن مرا مالکی صالح که سیر کند مرا از علف و سیراب کند از آب و زیاده از طاقتم مرا تکلیف نکند پس دوست دارم که
خود او را آب دهم و میری شافعی نقل کرده که عدی پسر حاتم که از خواص امیر المؤمنین علیه السلام بود نان خورد میکرد برای
مورچه و میگفت اینها همسایگان مایند و بر ما حق همسایگی دارند و در اینجا و در کتاب سیره حلبیه از بعضی نسّاک نقل کرده
که او هر روز نان بجهت مور خورد میکرد چون روز عاشورا می شد آن مورها از آن نان نمیخوردند و از غرائب امور آنکه مور
بوی شعور در نزد جمهور حتی عاشورا نگاه میدارد و انسان مدعی شعور چون برهان الدین حلبی صاحب سیره مذکوره
چنان خفته یکسان ماهی شده که این حکایت را مؤید برای استحباب روزه روز عاشورا قرار داده که معتقد اهل سنت است
و حال آنکه اگر برای این بود در روز ماه رمضان نمیخورد که روزه آن واجب است و در مکارم الاخلاق از محمد بن الولید
روایت کرده که در خدمت حضرت جواد علیه السلام غذا خوردم چون فارغ شدم و خوان را برداشتند غلام خواست بردارد
آنچه از خورده طعام افتاده بود پس با او فرمود آنچه در صحرا ریخته بحال خود بگذار هرچند ران گوسفندی باشد و در
بحار از بعضی کتب مناقب نقل نموده از نجیح که گفت دیدم حسن بن علی علیهما السلام را که غذا میخورد و در پیشش سگی
بود هر گاه لقمه میل میکرد لقمه مثل آن برای سگ میانداخت پس گفتم ای فرزند رسول خدا آیا دور کنم این سگ را از طعام
تو فرمود بگذار او را بدرستیکه من حیا میکنم از خداوند اینکه صاحب روحی نگاه کند در روی من و من بخورم و نخورانم
او را و در کافی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که خداوند دوست میدارد سرد کردن کبد تشنه را و هر که
سیراب کند کبد تشنه را از حیوانی یا غیر حیوان سایه می افکند خداوند بر او روزیکه سایه نیست جز سایه او و در کشف الغمه
مرویست که حضرت سجاد علیه السلام در سفری غذا میل میکرد و در نزد آنجناب مردمی بود پس آهوئی رو آورد از طرفی که آنجا
گیاه میخورد و ایشان غذا میخوردند در کناره آن موضع پس حضرت فرمود بآن آهو بیا بخور تو در امانی پس آن آهو آمد و مشغول شد
بخوردن از سفره و در اختصاص مرویست که آنجناب در راه مکه بود با اصحاب خود ناگاه شغالی گذشت با ایشان
در حالیکه غذا میخوردند پس آنجناب فرمود آیا می شود برای شما که بمن پیمانی دهید بمن و خدا را شاهد گیرید که این شغال را نترسانید
که من او را بخوانم بیاید نزد ما پس قسم خوردند برای او پس فرمود ای شغال بیا پس آمد تا افتاد پیش روی آنحضرت پس انداخت
برای او گوشتی از استخوان جدا شده پس گرفت آنرا و رفت که بخورد پس حضرت آن کلام را اعاده فرمود آنها متعهد شدند
پس آمد پس یکی از آنها ترش روئی کرد در روی شغال و در کشید لبهارا چندان که دندانهایش پیدا شد پس شغال رفت
و دوید پس حضرت فرمود کیست که با من عهد کرد و پیمان را شکست مردی از آنها گفت ای فرزند رسول خدا من در روی
او ترش روئی کردم و ندانستم پس استغفار میکنم حضرت سکوت کرد و خواهد آمد که آنجناب فرمود من زرع

در روز عاشورا نخوردن مور نان

مگر آنکه قنبره از آن بخورد و در اوصاف هاشم بن عبد مناف مذکور است که چون ولیمه میداد یا غذائی می ساخت و چیزی
از آن زیاد می آمد امر میکرد آنرا برای وحوش و طیور می انداختند تا حدیکه معروف شد و مردم آنرا برای یکدیگر نقل
میکردند و از القاب شریفه حضرت عبد المطلب که از اوصیا بود مطعم طیر السماء است یعنی غذا دهنده مرغان هوا و
سبب این لقب آن بود که همیشه از خوان خویش طعمه جدا میکرد و برای طیور و وحوش و آنرا میبردند در سر کوهها میگذاشتند
و در خبر وفات امیر المومنین علیه السلام مذکور است که آنجناب فرمود به ام کلثوم در شب شهادت چون مرغابیان
در آنحضرت بر میزدند و فریاد میکردند ای دختر من بحق من بر تو که اینها را رها کن زیرا که حبس کردی چیزی را که زبان ندارد
و قادر نیست بر سخن گفتن اگر گرسنه شود یا تشنه پس ایشانرا غذا داده و سیراب کن و گرنه رها کن بروند بخورند از گیاههای
زمین و در علل الشرایع مرویست از رسول خدا و از امیر المومنین صلوات الله علیهما که فرمودند اکرام کنید گاو را
که او سید بهائم است سر خود را بلند نکرده باسمان از شرم خدا از آنروز یکه گوساله را پرستیدند و مخفی نماند
که وجه رجحان صدقه بر حیوان و حسن انفاق بر آنها شاید چند چیز باشد اول آنکه انفاق بر آنها خود سبب شود
برای تحصیل کرم و سخاوت و رفتن بخیه بخل و لئامت و آسان شدن بذل و احسان و شیرین شدن جود و عطا در
کام انسان چنانچه از راسخین در علوم الهیه است که هر که خواهد مرض بخل را از خویش دور کند چندی مور را سیر کند که
پاره از لقمه او را کافی است و هر گاه مور را سیر کند چندی که بدو سه لقمه نان یا مانند آن قانع پس چند روزی گوسفندی را
موظف شود که سیر کند و همچنین بالا رود پس بنا گذارد که روزی یکنفر را سیر کند که چون با در سد تلخی عطا از کامش
برود و برغبت دهد آنچه را دهد و چون موظف شود خود مایل گردد و بر کم و کیف آن کم بیفزاید تا بآنجا رسد که تمام
سرورش در دادن و خوراندن باشد و این خود فائده ایست بزرگ دوم آنکه نفع تمام ایشان بانسان رسد
یا بلا واسطه چون دفع عذاب الهی چنانچه فرمودند هر روز و شب ندا میکنند که اگر نبود بهائم چرنده و اطفال شیرخوار
و پیران عبادت کننده هر آینه فرو میریخت عذاب الهی بر شما و از این جهت انسانرا چاره نباشد از مصاحبت
حیوان و بودن با بیگناهی چنانچه در شرع تاکید رسیده در نگاهداشتن جمله از انها چون بز و خروس و کبوتر و اسب
و غیر اینها و همچنین خوردن گوشت و شیر و نتایج آن و پوشیدن مو و پشم و کرک و پر که عمده قوام معاش
بنی آدم است و سوار شدن و بکار بردن و شکار کردن و نظر کردن و آواز خوش شنیدن و دفع موذی و حشرات
و شیاطین کردن و غیر اینها یا بواسطه و در اخبار اهل بیت علیهم السلام رسیده که زیادتی کیک سبب رفتن طاعون
است و ندانسته خوردن مگس که در غذاها می افتد سبب نیامدن جذام است و خود اینها از زمین و هوای کثیف متعفن
خلق شوند و مضرت آن دور ابرند که اگر نبود مورث بسیاری از امراض میشد و با انحلال غذا باشند برای حیوانی
دیگر که نفع آن بهتر و بیشتر تا برسد بانسان و همچنین در ایشانست اخلاق حسنه از سخا و غیرت و شجاعت و
قناعت و سلامتی فطرت و صفات ذمیمه از بخل و ترس و حرص و طمع و غضب و حسد و تملق و دزدی که سبب بند

برای شوق و رغبت آدمی تحصیل آنها و تهذیب نفس از آنها بلکه بمقتضای آیه کریمه الطیبات للطیبین و الخبیثات للخبیثین طالب حق و سیلۀ کمال انسانیت را که باید دارا باشد تمام اوصاف نیک و خصال پسندیده مراتب پست تر از خود را از حیوان و نبات و جماد و مبرا باشد از تمام صفات مذمومۀ آنها چاره نباشد از تفحص و تفتیش در حالات آنها و بدست آوردن تمام خصال آنهائی که بسبب آن طیب و حلال شده و سزاوار آدمی است که خواسته خود را از طیبین کند الکامتصف شدن بآنها بلکه بهتر و بیشتر از هر یک از آنها و هم چنین پیدا کردن خصال هر یک که بسبب آن حرام یا نجس یا مکروه و مطرود شدند و آن خصلت از خبیثات شمرده شده تا اگر دارا است از خود دور کند و اگر ندارد از او دوری کند تا داخل نشود در خبیثین که دارای خبیثات را و شایسته ایشانست زهی پستی فطرت که این رشته را از دست دهد و باین وادی نیفتد و در قدر بحیوانی نرسد و در مذمت با مذموم آنها در یک قطار شمرده شود و بالجمله اگر کسی باتدبر رجوع کند بکسی که در حالات و صفات و حکایات آنها نوشته شده خواهد دانست که چه قدر نفع از آنها بانسان میرسد و مستحق چه مقدار احسان و تشکرند سیما آنکه آنها مخلوقی هستند از مخلوقات خداوند و جندی از جنود پروردگار عالم که معذب شده بسیاری از اوقات بایشان گردنکشان و جباران و گناهکاران را و امتحان و قصه بسیار نماید اولیاء و ابرار را و بانواع مختلفه و السنه متفرقه تسبیح و تقدیس و تمجید کنند خدای تعالی را بغیر تسبیح ذاتی که در آن شرکت دارند تمامی موجودات حتی کافر و مشرک منکر در حال التفات بکفر و شرکش و کوتاه نظران بی بصیرت در سلطنت و اقتدار حضرت احدیت جز آن مقام دیگر در آنها اعتقاد نکرده اند بلکه هر یک را تسبیحی است مخصوص و ذکری معین که بزبان و دهان که در سر دارند گویند و از این جهت نهی رسیده از زدن سر آنها و اذن داده اند در زدن سائر اعضای آنها در وقت احتیاج بسیر یا لغزیدن و در اخبار بسیار بذکر پاره از آنها اشاره شده و ما هم مختصرا بی ذکر ماخذ که کتب معتبره صحبت اشاره کنیم بآنها ذکر اسب سبحان ربنا سبحانه و بروتی الملک لله الواحد القهار ذکر دیگر سبحان من سخرنی للعباد اللهم العن امرءة لها زوج فرنی و رجلا له امرءة فیزنی ذکر دیگر لا اله الا الله اللهم انصر احب الفریقین الیک و در اول روز اللهم وسع علی سیدی و در وسط روز اللهم اجعلنی احب الی سیدی من اهله و ماله بر ویتی واولاده و در آخر روز اللهم ارزق سیدی علی ظهری الشهادة و در وقت جنگ سر بلند کند و گوید سبحان الملک القدوس

خر اللهم العن العشارین شتر حسبی الله و نعم الوکیل حسبی الله شترمرغ سبحانه سبحان طل الجبارین زرافه لا اله الا الله وحده بره کفی بالموت واعظا بزغاله عاجلنی الموت ثقل ذنبی وازداد گاو مهلا مهلا یا ابن آدم انت بین یدی من یری ولا یری و هو الله ذکر دیگر لعنة الله علی مبغض آل محمد علیهم السلام شیر امر الله مهم مهم ذکر دیگر انا غضب الله یسلطنی علی من یشاء ذکر دیگر سبحان ربی سبحان الهی سبحان من اوقع المهابة والمخافة فی قلوب عباده منی ذکر دیگر سبحان من البسنی

اسب

خر شتر شترمرغ
زرافه بره
بزغاله گاو
شیر

فیل فهد کرک
شغال سگ
خرگوش روباه آهو
کرگدن پلنگ
مار عقرب کرم
کرکس باز
طاؤس
دراج
خروس
مرغ خانگی باشق
زغن مرغ سنگخوار
سبزقبا عقاب شاهین
جغد غراب
کلنگ لقلق
مرغابی هدهد
قمری
کبوتر

المهابة وقذف فی قلوب عباده منّی المخافة ذکر دیگر مرویست در جعفریات اللهم لا تسلطنی علی احد
من اهل المعروف فیل لا یغنی عن الموت قوة ولا حیلة فهد یا عزیز یا جبار یا متکبر یا الله
کرک ما حفظ الله لن یضیع ابداً شغال الویل الویل للمذنب المصر سگ کفی بالمعاصی ذلاً
خرگوش لا تهلکنی یا الهی لک الحمد روباه الدنیا دار غرور آهو نجنی من الاذی کرگدن
غشینا الا هلکت یا مولای پلنگ سبحان من تعزز بالقدرة سبحانه مار ما اشقی من عصاک
یا رحمن عقرب الشر شیٔ وحش که هر گز نکرده که در میان سنگی در قعر دریا بود و موری روزی او را میبرد
تا در دریا و غوکی او را بدهن میگرفت تا بسوراخ آن سنگ میرسید و بدهن آن کرم میگذاشت و ذکر آنرا شنید و برای
جناب سلیمان نقل کرد یا من لا ینسانی فی جوف هذه الصخرة تحت هذه اللجة برزقک لا تنس عبادک
المؤمنین مور که جناب سلیمان در روز استسقا از او شنید اللهم انا خلق من خلقک لیس بنا
غنی عن رزقک فاما ان تسقینا و اما ان تهلکنا و براوی بعد رزقک فلا تهلکنا بذنوب بنی آدم
کرکس عش ما شئت فاخره الموت باز یا عالم الخفیات و یا کاشف البلیات ذکر دیگر سبحان ربی
وبحمده طاؤس مولای ظلمت نفسی واغتررت بزینتی فاغفرلی ذکر دیگر کما تدین کما تدان ذکر دیگر
بحمد والله یا جاهلین دراج الرحمن علی العرش استوی دراج حضرت دربیانی دید فرمود دانه
یا ازکجا میخوری گفت چون گرسنه میشوم صلوات بر اهل بیت علیهم السلام میفرستم سیر میشوم و چون تشنه میشوم
من سکیم بر ظالمین ایشان سیراب میشوم ذکر دیگر سبحان من یطعم ولا یطعم اللهم العن شارب الخمر خروس
من عرف الله لم ینس ذکره ذکر دیگر سبوح قدوس رب الملئکة والروح ذکر دیگر سبحان الملک
القدوس ذکر دیگر در سحر اذکروا الله یا غافلین ذکر دیگر سبحان من لم یلد ولم یولد ولم یکن له
کفواً احد اللهم العن قاطع رحم مرغ خانگی یا الله الحق انت الحق وقولک الحق یا الله یا حق
باشق امنت بالله والیوم الآخر زغن توکل علی الله ترزق ذکر دیگر کل شیٔ هالک الا وجهه مرغ
سنگخوار من سکت سلم سبزقبا ویل لمن الدنیا همه عقاب من اطاع الله لم یشق شاهین
سبحان الله حقاً حقاً جغد البعد من الناس انس او رشب ناله و نوحه گری میکند بر جناب سید الشهدا علیه السلام
غراب یا رازق العباد ذکر دیگر لعن الله عشارین ذکر دیگر ان فی البعد من الناس انس کلنگ
حفظنی من عدوی لقلق من تخلی من الناس نجی من اذاهم مرغابی غفرانک یا الله
سبحان ربی الاعلی هدهد ما اشقی من عصی الله ذکر دیگر رحمک الله یا ابا داؤد یعنی
ذکر دیگر من لا یرحم لا یرحم قمری یا عالم السر والنجوی یا الله ذکر دیگر استغفروا الله یا مذنبین
صحرائی که مال بسیاهی است و بانگ میکند انت الله لا اله الا هو الله یا الله ذکر دیگر لدوا للموت

وابنوا للخراب عقعق سبحان من لا تخفی علیه خافیة طوطی من ذکر ربه غفر ذنبه
ذکر دیگر کل حی میت وکل جدید بال گنجشک استغفر الله مما یسخط الله ذکر دیگر اللهم انا خلق
من خلقک لا بد لنا من رزقک فاطعمنا واسقنا ذکر دیگر سبحان ربی المذکور فی کل شیء صرد اتقوا الله
ودر تسبیح استغفروا الله یا مذنبین بلبل لا اله الا الله حقا حقا ذکر دیگر کما تدین کما تدان کبک
قرب الحق قریب سمانی یا ابن آدم ما اغفلک عن الموت چرخ لا اله الا الله محمد وآله خیر البریة
فاخته یا واحد یا واحد یا احد یا فرد یا صمد ذکر دیگر لیت الخلق لم یخلقوا ذکر دیگر فقد تکلم فقد تکلم
ذکر دیگر سبحان من یری ولا یری وهو بالمنظر الاعلی اللهم العن من ترک الصلوة متعمدا شقراق
مولای اعتقنی من النار چکاوک مولای تب علی کل مذنب من المذنبین ذکر دیگر اللهم العن
مبغضی آل محمد ذکر دیگر بورکتم اهل البیت وبورکت شیعتکم ولعن الله اعدائکم ذکر دیگر لعن الله
من یبغض اهل بیت رسول الله علیهم السلام ونیز از ذکر قمری است ان لم تغفر ذنبی شقیت ذکر دیگر
سبحان ربی الاعلی ذکر دیگر لدوا للموت وابنوا للخراب ذکر دیگر قدستم قدستم کبوتر راعبی که از
قمری وکبوتر متولد می شود سبحان ربی الاعلی ملا السموات ذکر دیگر لعن الله برازنده طنبور ومزامیر و
دختر اوازه خوان ولعن الله قتلة ابی عبد الله علیه السلام ذکر دیگر ده آیه از آخر سوره آل عمران کبوتر دشتی که صدای نیک
حزینی دارد لا قوة الا بالله العلی العظیم شترمرغ لا معبود سواک پرستوک سورة الحمد ذکر دیگر یا قابل
توبة التوابین یا الله لک الحمد ذکر دیگر آیه از اول سوره کهف وسه آیه از سوره سبحان الذی اسری که اول آن
آیه فاذا قرأت القرآن است تا آخر سه آیه وسه آیه از سوره یس از وجعلنا من بین ایدیهم سدا ذکر دیگر
قدموا خیرا تجدوه ذکر دیگر زرزور اللهم ارزقنی قوت یوم بیوم سبحانک یا رزاق خفاش
روز خراب شدن بیت المقدس اللهم سلطنی علی البحر حتی نغرقهم انعام الحمد لله الذی لم یجعلنی
من ولد آدم حمراء که بفارسی وراژوک گویند بقدر گنجشک وکردنش یا تمامش سرخ است باهیا یعنی لا اله
الا الله غوک که بعربی ضفدع وبترکی قورباغه گویند سبوح قدوس رب الملائکة والروح سبحان
المذکور لکل لسان ذکر دیگر سبحان من یعبد فی قعر البحار سبحان من عبد فی جوف القفار اللهم
العن من یعق والدیه ذکر دیگر سبحان المعبود فی لجج البحار ذکر دیگر سبحان ربی القدوس ذکر دیگر
سبحان المذکور بکل مکان وگذشت که غوک بجناب داود عرض کرد که من تسبیح میکنم خداوند را در هر شب هزار
تسبیح که منشعب میشود با هر تسبیح هزار حمد ودر مجموع الغرائب شیخ ابراهیم کفعمی مرویست که جناب داود ع
بیرون رفت پس آمد بکنار دریا که ساعتی در آنجا عبادت کند خداوند را و نماز کند پس غوکی آواز داد که ای داود نفس
بتو میگوید که ایستادی بعبادت در ساعتی که کسی ذکر نمیکند در او خداوند را وما هفتاد هزار غوکیم که بر پا ایستاده تسبیح میکنیم

قعقع
طوطی
گنجشک
صرد
کبک
بلبل
سمانی
چرخ
فاخته
شقراق
چکاوک
قمری
کبوتر راعبی
کبوتر دشتی
شترمرغ
پرستوک
زرزور
خفاش
انعام
حمراء
غوک

بیعت گرفتن جبرئیل از حیوانات برای امیر المؤمنین علیه السلام

خداوند تبارک و تعالی را و تقدیس مینمایم او را و تمام اصناف مرغان و وحوش و درندگان چون روز جمعه شود و بهمدیگر
رسند گویند سلام علیکم سلام علیکم یوم صالح و بروایتی سلام علیکم هذا یوم صالح و بروایتی
سلام سلام یوم صالح و بروایتی سلام سلام یوم صالح و در روز جمعه جناب سلمان زیارت قبور کرد و بعد
از آن گفت آیا میدانید که امروز جمعه است آنگاه برگشت بمنزل و خوابید کسی با و گفت تو آمدی و بر ما سلام کردی و گفتی آیا
میدانید که امروز جمعه است و ما میدانیم مرغان چه میگویند روز جمعه میگویند سبوح قدوس رب الملائکة و الروح
سبقت رحمتک غضبک ما عرف عظمتک من حلف باسمک کاذبا و در شب جمعه ماهیان دریا و جنبندگان
روی زمین سرهای خود را بلند میکنند آنگاه میکنند بزبان فصیح ربنا لا تعذبنا بذنوب الآدمیین و چون جناب سلیمان از زمین
موران پرسید که چرا گفتی به موران که داخل شوید در منزلهای خود آیا ترسیدی بر ایشان که از من جوری برسد با آنها در جواب گفت
نه و لیکن ترسیدم که مبتلا شوند بتماشای سلطنت تو و این شاغل شود ایشان را از طاعت پروردگار ایشان و سید
جلیل القدر علی بن طاوس در کتاب کشف الیقین از عمار یاسر روایت کرده که گفت من میرفتم در عقب امیر المؤمنین
علیه السلام در بعضی از کوچهای مدینه که ناگاه گرگی را دیدیم که سرش سیاه و بدنش سفید بود و موهای وا را بسیاری داشت
و میدوید تا آمد بآنجائیکه آنحضرت و دو فرزندش حسنین علیهما السلام بودند پس گرگ دو گونه خود را بر خاک میمالید و
بدست اشاره میکرد بامیر المؤمنین علیه السلام پس حضرت گفت بارخدایا باز کن زبان این گرگ را که با من سخن گوید
پس خدا تعالی زبان گرگ را گشود پس دیدیم که گرگ میگفت بزبان تیز فصیح السلام علیک یا امیر المؤمنین فرمود و علیک
از کجا می آئی گفت از بلد فجار کفره فرمود کجا اراده داری گفت بلد انبیاء بر ره فرمود برای چه کار گفت برای داخل
شدن در بیعت تو مرتبه دیگر فرمود گویا شما بیعت کرده اید با من گفت صیحه زد با ما صیحه زننده از آسمان که جمع شوید
پس جمع شدیم در یکی از وادیهای بنی اسرائیل پس برافراشته شد در آنجا علمهای سفید در تپهای سبز و نصب شد در او منبر
از طلای سرخ و بالا رفت بر آن جبرئیل پس خواند خطبه بلیغی که دلها از آن ترسید و چشمها از آن گریان شد پس گفت ای
معشر وحوش بدرستیکه خدای عز و جل خواند محمد صلی الله علیه و آله را پس اجابت کرد یعنی وفات کرد و قرار داد جانشین
خود را برای عباد پس از خود علی بن ابیطالب علیه السلام و امر کرده شما را که با او بیعت کنید پس وحوش گفتند قبول کردیم
و طاعت نمودیم جز گرگ او منکر شد حق تو را پس حضرت فرمود وای بر تو ای گرگ گویا تو از جنی گفت من نه از جنم و نه از
انس من گرگیم شریف فرمود چگونه شریفی و حال آنکه تو گرگی گفت شریفم زیرا که از شیعیان توام و خبر داد مرا پدرم که
من فرزندان آن گرگیم که اولاد یعقوب با و رصید کردند و گفتند برادر ما را دیروز او خورده و او تهمت زده شد
مؤلف گوید شاید آنکه گرگان منکر طایفه مخصوصی بودند یا انکار شان در زمان مخصوص بود و گرنه در اخبار بسیار
رسیده که می آمدند بخدمت ائمه علیهم السلام و متوسل میشدند و طلب دعا میکردند که فرزندان ایشان زنده و از دستان
باشد چنانچه آنچه وارد شده در ذکر تسبیح و استغفار و طلب روزی و لعن و صلوات و گریه بر ابی عبد الله علیه السلام کرده

حکایت عابد که در کوه الوند و کرامت بعضی از علماء

حیوان چندین برابر متواتر است و در محاسن برقی مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود عالمیکه علتش را پنهان
کنند لعن میکند او را هر چند جنبنده حتی حیوانات کوچک زمین و اگر نبود مگر آنچه در کلام مجید است در قصهٔ مور و هدهد با جناب
سلیمان از تصریح بمعرفت بباری تعالی و علمش بدقایق امور و عظمت عرش بلقیس و کفر منکرین و معرفت به نبی وقت و
سایر آنچه در مطاوی آن آیات است هر آینه کافی بود برای آنچه مقصود است از اثبات بودن ایشان از بندگان مطیع خالق
که پرستند خدا را بعبادات مخصوصه در شب و روز و در نزد ما دو حکایت است از ایشان که ذکر آن مناسبت برای
زیادتی و قوت ایمان و تصدیق آنچه وارد شده درباره ایشان و بعضی فوائد دیگر پس آنرا ذکر کنیم آنگاه نتیجه این کلام را
گوئیم **اوّل** حکایتی است که در آخر دارالسلام نقل کردم و خبر داد مرا آن سه نفر از اوثق ارباب فضل و کمال و تقوی
مستغرق بحار یزدانی آقا علی رضا اصفهانی همشیره زاده فخر العلماء الکاملین حاجی محمد ابراهیم کلباسی اعلی الله مقامه
که یگانه عصر خود بود در بسیاری از صفات پسندیده و جنابان عالمان کاملان میرزا محمد باقر و میرزا محمد اسمعیل که امام
جماعت است در مسجد بالاسر حرم مطهر کاظمین و خلف الصدق عالم جلیل و کامل نبیل صاحب کرامات باهره
و مقامات ظاهره آخوند ملا زین العابدین سلماسی اعلی الله مقامه که در باب تجسم و در حق جوار ذکری شد از ایشان
از آنمرحوم که فرمود که چون از سفر زیارت جناب رضا علیه السلام مراجعت کردیم عبور ما افتاد بکوه الوند که قریب
بهمدان است پس فرود آمدیم در آنجا و موسم فصل ربیع بود و پس همراهان مشغول زدن خیمه شدند و من نظر میکردم
در دامنهٔ کوه ناگاه چشمم افتاد بچیز سفیدی چون تأمل کردم پیرمرد محاسن سفیدی را دیدم که عمامهٔ کوچکی بر سر داشت
بر سکوئی نشسته که قریب بچهار ذرع از زمین ارتفاع داشت و بر دور آن سنگهای بزرگی چیده که جز سر جائی از او
پیدا نبود پس نزدیک او رفتم و سلام کردم و مهربانی نمودم پس با من انسی گرفت و از جای خود فرود آمد و از حال خود
خبر داد که از گروه ضاله نیست که بجهت بیرون رفتن از عهدهٔ تکالیف نامهای مختلفه بر خود گذاشته اند و باشکال عجیبه
بیرون می آیند بلکه برای او اهل و اولاد بود پس از تمشیت امور ایشان عزلت اختیار کرده بمحض فراغت در عبادت و در
نزد او بود رساله‌های عملیه از علمای آن عصر و هجده سال است که در آنجا است و از جمله عجائبی که دیده بود پس از استفسار
ازانها آنکه گفت اول آمدن من در اینجا ماه رجب بود و چون پنج ماه و چیزی گذشت شبی مشغول نماز مغرب بودم ناگاه
صدای و ولولهٔ عظیمی آمد و آوازهای عجیبی شنیدم پس ترسیدم و نماز را تخفیف دادم و نظر کردم در این دشت دیدم پر شده
از حیوانات و رو بمن می آیند پس اضطرابم و خوفم زیاد شد و تعجب کردم از این اجتماع چون نیک نظر کردم در ایشان
دیدم حیوانات مختلفه متضاده چون شیر و آهو و گاو کوهی و پلنگ و گرگ با هم مختلطند و صیحه میزنند بصداهای غریبی
و جمع شدند دور من در این محل و بلند کرده بودند سرهای خود را بسوی من و فریاد میکردند برروی من پس بخود گفتم
دور است که اجتماع این وحوش و درندگان که با هم دشمنند در دیدن من باشد و حال آنکه یکدیگر را نمی درند
نیست این مگر بجهت امر بزرگی و حادثهٔ عظیم چون تأمل کردم بخاطرم آمد که امشب شب عاشوراست و این فریاد و فغان

حکایت عابد ملازم کوه الوند و معجزه از امیرالمؤمنین علیه السلام

واجتماع و نوحه گری برای مصیبت ابی عبدالله علیه السلام است چون مطمئن شدم عمامه را انداختم و بر سر خود زدم و خود را انداختم
از ایشان و میگفتم حسین حسین شهید و امثال این کلمات پس برای من در وسط خود جائی خالی کردند و دور مرا مانند حلقه
گرفتند پس بعضی سر بر زمین میزدند و بعضی خود را بخاک می انداختند و بهمین نحو بودیم تا فجر طالع شد پس آنها که وحشی تر از ایشان
بودند رفتند و بهمین ترتیب میرفتند تا همه متفرق شدند و این عادت ایشانست از انسال تا حال که هیجده سال است
حتی آنکه گاهی روز عاشورا بر من مشتبه می شد پس ظاهر میشد از اجتماع آنها در اینجا آنگاه عابد برخواست و خمیری کرد
و آتشی افروخت که دو قرص نان برای افطار و سحر خود مهیا کند پس خواهش کردم که فردا مهمان من باشد که طبخی کنم و برای
او بیارم گفت روزی فطر را دارم اگر فردا چیزی نرسید روز بعد مهمان تو باشم چون شب شد به همراهان گفتم طعام
نیکوئی بسازید بجهت مهمان عزیزی که سالها است طبخ نخورده پس شب مهیا شدند و صبح از برنج طبخی کردند و من بروی
سجاده نشسته مشغول تعقیب بودم تا آنکه نزدیک شد بطلوع آفتاب ناگاه مردی را دیدم که بشتاب بکوه بالا میرود
پس نزدیک شدم و بخادم خود که جعفر نام داشت گفتم او را نزد من بیار پس او را آواز داد که بیاید گفت تشنه ام آبی
همین بر سان چون نزد عابد رفتم آنگاه می آیم نزد شما پس چون نزد عابد رفت او فرود آمد و از آن شخص چیزی گرفت پس
برگشت و آمد و سلام کرد و نشست پرسیدم سبب این شتاب چه بود و چه کار داشتی و چه باو دادی و تو کیستی و از
کجا آمدی گفت اصل من از بلد خوی آذربیجانست در کوچکی مرا دزدیدند فلان حاجی دباغ همدانی مرا خرید و در نزد
معلم گذاشت پس خواندن و خط و مسائل دینی را آموختم پس مرا عیال بسته داد و در امر خود مستقل نمود دوش در عالم خواب
امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدم پس بمن فرمود برسان بعابد یکه در کوه الوند است پیش از طلوع آفتاب یکمن آرد حلال
پاکیزه گفتم هدایت شوم از کجا بشناسم حلیت و پاکیزگی او را فرمود در نزد فلان حاجی دباغ پس از خواب بیدار شدم
و مشتبه شد بر من وقت از شب پس از خانه بیرون آمدم از بیم آنکه مبادا بعابد نرسم در آنوقت که حضرت تعیین فرموده بود
و خانه دباغ را نیز نمی شناختم چون قدری رفتم عسس شب مرا گرفتند و نزد داروغه بردند گفت ای پسر این چه وقت
بیرون آمدن و حرکت بود گفتم مرا شغلی با فلان حاجی دباغ بود و با هم معاهده کردیم که در آخر شب او را ملاقات کنم از خواب
بیدار شدم و وقت نشناختم و بیخود از خانه بیرون آمدم از ترس خلف وعده پس شب گردان مرا گرفتند و نزد
تو آوردند و آن دباغ مذکور مردی بود معروف پس داروغه گفت در سیمای این جوان آثار صدق و صلاح مشاهده میکنیم
ببرید او را بخانه حاجی دباغ پس اگر او را شناخت و بخانه اش برد از او بگذرید و گرنه او را برگردانید نزد من پس مرا
آوردند تا خانه حاجی و گفتند این خانه او است و بکناری ایستادند پس در را کوبیدم خود حاجی بیرون آمد و در را
باز کرد پس سلام کردم جواب گفت و مرا در بغل گرفت و میان دو چشم مرا بوسید و داخل کرد در خانه و آنجماعت
برگشتند پس گفتم یکمن آرد حلال میخواهم گفت بچشم و رفت و انبانی آورد سربسته و گفت این همقدار است پس گفتم
قیمت آن چند است گفت آنکه ترا امر کرد باین مرا نیز امر کرد که از تو بها نستانم پس بدوش گرفتم و نماز صبح را هنگام

بالا آمدن بکوه کردم با تعجیل از ترس فوت وقت و این فضلی است مر خدا را که بهر کس خواست میدهد جناب آخوند
اعلی الله مقامه فرمود که در نزدیکی دامنهٔ آنکوه که ما منزل داشتیم جماعتی از صحرانشینان اهل گوسفند بودند کسی را نزد ایشان
فرستادیم که قدری دوغ و پنیر بگیرد پس آنها از فروختن امتناع کردند و او را از میان خود بیرون کردند با دست
خالی و حال مهموم پس برگشت و ساعتی نگذشت که جماعتی از ایشان رو بما کردند با اضطراب و گفتند چون ما ابا کردیم
از فروختن دوغ و ماست و فرستادهٔ شما را بیرون کردیم از چادرهای خود در گوسفندان ما مرضی پیدا شد که ایستاده
میلرزند بخود تا آنکه مرده می افتند بزمین و گمان داریم که این چیز از آنکار ما است پس بشما پناه آوردیم که این بلا را از ما
بگردانید پس دعائی بر ایشان نوشتم و گفتم اینرا بر بالای چوبی ببندید و در میان گوسفندان نصب کنید پس
آنرا بردند پس از ساعتی تمام مردان ایشان برگشتند و با خود آوردند دوغ و پنیر و بره آنقدر که نتوانستیم جمع کنیم
آنگاه نزد عابد رفتیم گفت حادثهٔ عجیبی رو داد میان شما و اینجماعت یکی از جن ساکن اینمکان مرا خبر داد برفتن
بعضی از شما نزد اینجماعت و امتناع ایشان از فروختن و اذیت کردن او و بیرون کردن او از میان خود و تعصب
کردن جن اینجا برای شما و غضب آنها بر ایشان و تلف کردن آنها گوسفندان ایشانرا و پناه آوردن ایشان بسوی
شما و گرفتن ایشان دعا از شما که مشتمل بود بر تهدید و وعید بر گروه جن پس عابد گفت آنها چون نوشتهٔ شما را دیدند
بیکدیگر گفتند که حال خودشان از اینها راضی شدند و ما را تهدید میکنند دست از گوسفندان ایشان بردارید
دعا بدست کرد در زیر فرش و آن دعا را بمن داد و نام آن عابد حسین زاهد بود **حکایت دوم** سید فقیر
از اهل طالقان قزوین سفر رشت کرد بجهت اصلاح حال و تحصیل معاش در زمان آبادی رشت و فراوانی زر و
سیم و ترقی ابریشم چندی در آنجا ماند خداوند اعانت فرمود قریب دویست اشرفی برای وی جمع شد همراه خود برداشت
و از راه کنار دریا عزم ییلاق نور کرد و رسیدن خدمت علامهٔ عصره و وحید الدهر والد ماجد مؤلف اعلی الله تعالی
مقامه که در آنزمان صیت فضل و تقوی و کرم و زهدش اصقاع را پر کرده بود در بین راه سواری از راهزنان معروف
طائفهٔ خلیفه که ایشانرا عبد الملکی میگویند و غالب ایشان از غلاة و دزد و بیباک و خونریزند بسید برخورد که تنها
میرود اظهار مهربانی کرد و از حالش پرسید صادقانه شرح کرد دزد مسرور که لقمهٔ چربی بی تعب بچنگ افتاد از مقصد
پرسید گفت نور خدمت علامهٔ نوری گفت من نیز ارادهٔ آنجا دارم سید خوشحال شد نزدیک ظهر بعضی از چادرنشینان
کنار دریا که بجهت گرفتن ماهی در آنجا ساکن بودند رسیدند و بر آنها وارد شدند آنها چون سید را با او دیدند
دانستند که بیچاره ندانسته خود را بهلاکت انداخته چون معرفت بحال آن خبیث داشتند ولیکن جرئت اظهار
نداشتند بعد از صرف غذا آن مرد بجهت قضای حاجت بیرون رفت پس آنجماعت بسید گفتند تو این شخص را میشناسی
گفت در راه با من رفیق شد گفتند این از دزدهای خونریز معروف است و ناچار ترا خواهد کشت سید بگریه
و لابه افتاد که مرا نجات دهید گفتند ما را آن توانائی نیست و خود بجهت سلامتی از او در اینجا هر سال مبلغی باو میدهیم

ولیکن

دریدن شغالها دشمن سید را

ولیکن اینقدر توانیم کردن که چون او بیاید تو بهانهٔ کاری بیرون روی و ما او را چند ساعتی مشغول کنیم و تا بتوانی
از راه غیر متعارف برو شاید خود را بجائی برسانی یا او ترا پیدا نکند پس چنین کردند و قریب بدریا جنگل است که
راه در آن به آبادی باریک و مشتبه و منحصر در یکی که غیر اهالی آنجا کسی نمی شناسد و اگر کسی فی الجمله از آن منحرف شود
نجات از آن وادی در رفتنش مشکل است پس سید خود را بجنگل رسانید و با شتاب تمام از غیر جاده میرفت تا غروب آنگاه
درخت عظیمی را بنظر آورد که در جنگل آنجا بسیار دیده میشود که چند نفر خود را در میان شاخهای آن پنهان کنند پس از ترس جان خود را
بالا رفت و در میان شاخه جا گرفت آنمرد چون قدری گذشت از حال سید پرسید عذری از کار یا خواب برای او
کردند اندکی صبر کرد باز پرسید عذر آوردند بدگمان شد بیرون آمد سید را ندید و دانست که از دستش رها کردند پس آنها را
دشنام داد و تهدید کرد و سوار شد و از پی سید رو بجنگل کرد و رفت اتفاقاً سیرش در خطی افتاد که سید رفته بود
او نیز چون نزدیک شد که تاریک شود همان درخت را بنظر آورد و رو بآنجا کرد و پیوسته بسید دشنام میداد و خطاب
میکرد که اگر بتو رسیدم چنین و چنان خواهم کرد چون سید از دور او را دید و صدای تهدید و وعید و دشنام او را شنید
از خود مایوس شد و از ترس جرئت نفس کشیدن نداشت و آهسته گریه میکرد و متوسل باجداد طاهرین خود علیهم السلام شد
آن خبیث چون پائین آمد اسب را بکناری بست و زینش را گرفت در پهلوی خود گذاشت و شمشیر و تفنگ خود را نیز
در آنجا گذاشت و غذائیکه همراه داشت خورد و در زیر آن درخت خوابید و سید بیدار مشغول تضرع و زاری چون پاسی
از شب گذشت شغالی صدا کرد پس شغالهای بسیار جمع شدند اما همه ساکت و ساکن پس یکی از آنها چون دزدان آهسته آهسته
آمد و یکی از اسلحهٔ او را برد پس پوست او را خوردند و خودش را در زیر خاک پنهان کردند دیگری آمد چیز دیگر را برد همان کار را کردند و همچنین
لجام و زین چون از آنها فارغ شدند تمام آنها بهیئت اجتماع آهسته و آرام آمدند نزدیک آن خبیث و یکدفعه بر او ریختند بنحویکه او مجال
حرکت نشد و در اندک زمانی استخوانی خالی از پوست و گوشت از او باقی گذاشتند و رفتند و سید همه را
میدید و شکر الهی بجا می آورد چون صبح شد از درخت بزیر آمد و اسلحه را از زیر خاک گرفت و بر آن اسب سوار شد
و آمد در قریهٔ سعادت آباد که محل استقرار داعی الله مقامه بود و از آنجا دو فرسخ است تا شهر آمل و قصه خود را
نقل کرد و مؤمنین را سرور بر ایمانشان افزود این حاصل حکایت است و چون زمان تحمل آن طول کشیده
دور نیست که در بیان زیاد و کمی شده که در عهدهٔ من نیست والله العالم و چون واضح و مبین شد که گروه
حیوان از عساکر فرمانبردار و زینت دهندهٔ زمین از تسبیح خداوند جبارند پس انفاق بر آنها در نظر عقل راجح
و باقی داشتن آنها برای داشتن عبادت خداوند است که پسندیده و ممدوح است در زبان تمام انبیاء عظام
و اوصیاء کرام بلکه انفاق بر بسیاری از آنها بهتر است از انفاق بر بیشتر بنی آدم که پروردگار خود را نشناسند و اگر
شناسند عبادت نکنند و اگر کنند درست نباشد و اگر درست باشد آنقدر معصیت کنند که عبادت
در جنب آن نابود و مستهلک باشد و گذشت که حضرت صادق علیه السلام فرمود شتر مرا جانوران بخورند خوشتر است

در حسن انفاق بر حیوانات

در نزد من از آنکه اعراب بادیه بخورند و در کتاب جعفریات و غیره مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود
قرار ندهید پشت چهارپایان خود را کرسی که بسیار مرکوبست که بهترست از راکب خود و فرمانبردارترند مر خدا را و ذکرش
و هیچ حیوان نباشد که خداوند خود را نشناسد چنانچه در کافی و فقیه و خصال از حضرت سجاد و صادق علیهما السلام
روایت شده که فرمودند که هرچه گنگ باشند بهائم گنگ نیستند از چهار چیز معرفت آنها به پروردگارشان و آنکه
برای ایشان خالقی است و شناختن ایشان نر را از ماده و شناختن چراگاه و شناختن مرگ و خداوند در قرآن مجید
میفرماید آیا نمی بینی ای محمد که خدا را سجده میکنند برای او هرکس که در آسمانها است و در زمین و آفتاب و ماه و ستارها
و کوهها و درخت و جنبندگان یا چهارپایان و بسیاری از مردم و بسیاری و ثابت شده برایشان عذاب که سجده نمیکنند
پس مستحق عذاب شدند از هیچ یک استثنای سرکشی از پرستش خویش نفرمود مگر از بنی آدم و بالجمله در حسن صدقه و انفاق
بر ایشان محتاج برسیدن نفعی بواسطه یا بلا واسطه از آنها با نفاق کنندگان نیست با آنکه میرسد چنانچه فرقی در مراتب صدقه
و انفاقات نیست و اقل مرتبه آنکه هرکسی متمکن از آنست نگاهداشتن خود و دیگرانست از اذیت آنها بلکه از صفات
مؤمن است که اذیت نمیکند بمورچه و پست تر از آن و در فقیه مرویست که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود بپرهیزید
از خداوند در آنچه بشما داده و در زبان بستهای از اموال خود کسی گفت کدام است زبان بستهٔ آنها فرمود گوسفند
و گاو و کبوتر و در اختصاص و غیره مرویست که ناقه حضرت سجاد علیه السلام بعد از وفات آنجناب آمد بر قبر
و خود را بر آن میمالید و آنجناب بسفر حج و عمره بر او سوار می شد و هرگز تازیانه بر او نزد و بر او بیست حج و بروایتی
چهل حج بر او کرد و سید رضی در مجازات نبویه روایت کرده که فرمود دشنام مدهید شتر را زیرا که باو خون
بسته می شود در دیه دادن برای کشته که مانع است از خونریزی در مقام خونخواهی و در محاسن برقی مرویست
از جناب کاظم علیه السلام که فرمود چون بلغزد چهارپا در زیر پای مرد پس باو بگوید که هلاک یا نگونسار شوی او میگوید
هلاک و نگونسار شود هر کدام که از ما عصیانش بپروردگارش بیشتر است و در اخبار کثیره است که در پشت آنها
نایستید مگر در راه خدا و بار نکنید ایشانرا زیاده از طاقتشان و تکلیف نکنید آنها را در رفتن مگر آنچه را طاقت دارند
و در رویشان نزنید و داغ نگذارید که تسبیح خداوند میکنند و سه نفر بر یک حیوان سوار نشوند و اگر شدند یکی ملعونست و اگر
رم کردند نزنید زیرا که آنها می بینند آنچه را که شما نمی بینید و حضرت رسول صلی الله علیه و آله شتری را دید که پالانش
و جهازش بر پشتش فرمود کجا است صاحبش امر کنید او را که مهیا شود برای خصومت با او در روز قیامت و فرمودند
هیچ حیوانی نیست که صاحبش اراده سوار شدن بر او دارد مگر آنکه میگوید بار خدایا او را با من مهربان کن و بر پشت او
نخوابند و آنرا مجلس صحبت قرار ندهند و شیخ طوسی روایت کرده از جناب صادق علیه السلام که مرد پیری از عباد
بنی اسرائیل مشغول نماز بود که دید دو طفل خروسی را گرفته‌اند و پرش را می کنند پس او مشغول عبادت شد و ایشانرا
منع نکرد پس خداوند بزمین وحی کرد که او را فرو برد پس او فرو برد پس او فرو میرود تا آخر دهر و در خرائج

درحسن انفاق بر حیوانات

مرویست که آنجناب فرمود اذیت مکنید پرستوک را که او دوست میدارد ما اهلبیت را و در خصال مرویست
آنجناب مردی را دید که در دستش پرستوکی بود کشته شده پس حضرت از جای خود برخواست و آنرا از دست او گرفت
انگاه بزمین انداخت و فرمود آیا عالم شما امر کرد شما را باین یا فقیه شما تحقیق که خبر داد مرا پدرم از جدم که رسول خدا صلی الله
علیه و آله نهی فرمود از کشتن شش حیوان مگس عسل مورچه غوک صرد که او را دارکاک گویند و گنجشک را صید میکند
و هدهد و پرستوک تا آخر آنچه گذشت در وجه سیم از طریق ثانی از فصل اول از باب چهارم و در فقیه
مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی فرمود از سوزاندن چیزی از حیوانات را و در نوادر راوندیست
که آنجناب گذشت بقومیکه مرغ خانگی را زنده واداشته بودند و او را تیر میزدند پس فرمود کیستند اینها خدا ایشانرا
لعنت کند و در شهاب قضاعی مرویست که آنحضرت فرمود هرکس عبث گنجشکی را بکشد می آید روز قیامت و برای
او است ناله حول عرش میگوید پروردگارا بپرس از این که چرا مرا کشته بغیر منفعتی و در ارشاد شیخ مفید مرویست
که ابوحمزه ثمالی چند کبوتر را از روی غضب کشت پس حضرت باقر علیه السلام باو فرمود آیا نمیدانی که چون اهل
زمین یعنی شیاطین را قصدی باطفال یا باشد دفع میکنیم ضرر او را بپرزدن کبوتر و ایشان خبر میدهند بوقت
نماز در آخر شب پس صدقه بده از هر یک از انها بیک اشرفی زیرا که کشتی آنها را از روی خشم و باین مضمون که
پرزدن کبوتر سبب دور شدن جن و شیاطین است از خانه اخبار بسیار است و از این جهت امر فرمودند بنگاهداشتن
او در خانه و در عقاب الاعمال مرویست از جناب صادق علیه السلام که زنی را عذاب کردند بجهة آنکه گربه را بست
تا از تشنگی مرد و در کافی مرویست که آنجناب فرمود شخصی در حال احرام روباهی را گرفت و آتش را نزدیک روی
او میبرد و روباه فریاد میکرد و ریح از او بیرون میرفت و رفقایش او را نهی میکردند قبول نمیکرد پس او را رها کرد و
خوابید پس ماری آمد و داخل شد در دهنش و نگذاشت او را تا آنکه چون روباه ریح از او خارج شد پس واگذاشت او را
و نیز روایت کرده از آنجناب در ضمن وصایای رسول خدا صلی الله علیه و آله بسر کرده لشکر چون بجائی میفرستاد
که پی نکنید هیچ چهار پائی را که گوشتش خورده میشود مگر آنچه را که چاره ندارید از خوردنش و در مکارم الاخلاق
از آنجناب مرویست که فرمود کثیف ترین گناهها سه چیز است کشتن بهیمه و حبس نمودن مهر زن و منع کردن
مزد مزدور **هفتم** از موارد صدقه و انفاق نباتات و انفاق بر انها بکاشتن و آب دادن و حفظ کردن
از آفات و غیر آنها است چه از خود باشند یا نباشد و انفاق بر این قسم از دو راه است **اول** آنکه انفاق بر آن
حقیقةً انفاقست بر انسان چه نفع خوردن و تداوی و منافع چوبها و میوهها و چوبها و گیاهها که عصا و ستون
کرد و تصفیه آنها هوا را از کدورت و مضرات که از بهترین نعمتها است راجع است بایشان و حیوان اگرچه
در میان انسان باشد مستحق و غیر مستحق و مسلم و کافر و متقی و فاجر ولیکن منتفع شدن مؤمن مستحق از ان
کافی است در رجحان آن هر چند بطفیل او دشمنان خداوند نیز از ان منتفع شوند چنانچه در کافی از حضرت

باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود پدرم میفرمود بهترین و نیکوترین اعمال کشت است که میخورد از او نیکان و
بدکاران اما نیکان پس هرچه خورند از چیزی استغفار میکنند برای تو و اما بدکاران پس هرچه از آن خورند او را لعن میکنند
و میخورند از آن کشت بهائم و مرغان ودر تفسیر عیاشی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود
کسیکه آب دهد درخت بزرگیکه در ریگستان یا درخت موز که همان طلح است که در قرآن مذکور است یا درخت
سدر را پس گویا که سیراب کرده مؤمنی را از تشنگی و شیخ طوسی در تهذیب از جناب باقر علیه السلام روایت
کرده که فرمود هیچ عملی محبوبتر نیست نزد خداوند از زراعت و هیچ پیغمبر را خداوند مبعوث نکرد مگر آنکه زراع
بود مگر حضرت ادریس که خیاط بود و مفید ثانی از حضرت سجاد علیه السلام روایت کرده که فرمود من زرع
نمیکنم آنچه را که زرع میکنم بجهت طلب یادی بهرا و یعنی منفعت کردن از آن و زرع نمیکنم آنرا مگر آنکه تناول کنند
از او فقیر و ارباب حاجت و برای آنکه تناول کند از او قبره مخصوصا از میان مرغان قبره همان قبره است که او را چکاوک
میگویند و او بقدر گنجشکی است که کاکل بر سر دارد و شیخ برسی از محمد بن مسلم روایت کرده که با حضرت باقر
علیه السلام بیرون رفتیم ناگاه بزمین خشکی رسیدیم که آتش از او مشتعل بود یعنی از بسیاری حرارت و در آنجا
گنجشک بسیاری بود که دور سر آنحضرت پر میزدند و چرخ میخوردند حضرت آنها را راند و فرمود نه و اکرامی نیست
یعنی برای شما پس آنجناب رفت تا بمقصد خویش چون فردا رجوع کردیم و بهمان زمین رسیدیم باز آن گنجشکها
پرواز میکردند و دور سر آنحضرت میگشتند و بر بالای سر میزدند پس شنیدم که آنحضرت فرمود بنوشید
و سیراب شوید چون نظر کردم دیدم در آن بیابان آب بسیار است گفتم ای آقای من دیروز منع کردی آنها را
امروز سیرابشان کردی فرمود بدانکه امروز در میانشان قبره مختلط بود پس آب دادم بایشان و اگر قبره نبود
بایشان آب نمیدادم گفتم ای آقای من چه فرقست میان قبره و گنجشک فرمود وای بر تو اما گنجشک پس آنها از موالیان
فلانند زیرا که ایشان از ویند و اما قبره پس از موالی اهل بیت اند و ایشان در صفیر خود میگویند بورکتم اهل البیت
و بورکت شیعتکم و لعن الله اعدائکم لقما آنکه غرض حفظ و حراست و با قید داشتن و ترقی دادن
و زنده داشتن خود نبات باشد از درخت و غیره چه نفعش بکسی برسد یا نرسد نظر باینکه نباتات مقداریست از شعور
که بآن میشناسند خداوند و خداوند پرستانرا و تسبیح میکنند و سجده میکنند خدا را و منضجر میشوند از گناهکاران و تا
از ذکر خدایتعالی غافل نشوند خشک یا شکسته نشوند پس باقی داشتن انها اعانت است در مرتبه بندگی ایشان و
زیاد کردنست در عبادت و ذکر خداوند و پایه شعور آنها بجائی رسیده که محبت و اسطه فیض خود در شناسند و
بملاقات ایشان خورسند شوند و منبسط شوند و در فراق و مصیبت ایشان اندوهناک و گریان شوند دسا
تفسیر علی بن ابراهیم از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که فرمود بدرستیکه تمامی درخت پیوسته بی خار بود تا آنکه
خوانده شد برای خداوند رحمن ولدی یعنی خلق گفتند که خداوند را پسریست ارجمند و بزرگوار است از آنکه بوده باشد

مراد و فرزندی پس نزدیک شد که آسمانها از هم جدا شود و زمین پاره پاره گردد و کوهها از هم بپاشد پس این نخل و درخت
بر خود لرزید و برای او خاری پیدا شد از ترس نزول عذاب و در علل الشرایع مرویست از جناب صادق علیه السلام
که خلق نکرد خداوند عز و جل چیزی مگر آنکه برای او ثمری بود که از آن میخوردند چون مردم گفتند که خداوند جهت خود
فرزند گرفته نصف ثمر آن رفت و چون برای خداوند شریک گرفتند درخت خار بر آورد و در تفسیر عیاشی از
آنجناب روایت کرده که فرمود هرگز غضب نمیکند برای خداوند چیزی مثل غضب طلح و سدر طلح مانند ترنجی بود و سدر مثل
خربزه یعنی بار این دو درخت چنین بود و چون یهود گفتند ید الله مغلولة دست خداوند بسته آنچه باید بشود
نوشته و مقدر شده دیگر خدا را تصرفی نیست در خلقش کم کردند بار خود را پس بسته برای او شد و بسته سخت شد و
چون نصاری گفتند مسیح پسر خداوند است ترسیدند پس بیرون آمد برای ایشان این خارها و کم کردند بار خود را و گردید
نبق که میوه سدر است باین مقدار و میوه طلح رفت و بار نمیدهد تا ظهور حضرت حجة امام عصر علیه السلام یا قیام قیامت
و مراد از طلح اگر درخت موز باشد پس مقصود آنکه ثمر معهودش رفت و اگر درخت مغیلان باشد چنانچه اهل لغت گفته‌اند
و با خار مذکور هم مناسبت دارد پس مقصود ظاهر است و در کتاب خلاصة الوفاء سید علی سمهودی شافعی از
جابر مرویست که گفت روزی با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم در بعضی از باغهای مدینه و دست علی علیه السلام
در دستش بود پس گذشتیم بنخلی پس صیحه زد نخل که این محمد است سید پیغمبران و این علی است سید اوصیاء و اولیاء
و پدر ائمه طاهرین صلوات الله علیهم پس گذشتیم به نخلی پس صیحه زد که این محمد است رسول الله و این علی است سیف الله
پس ملتفت شد پیغمبر به علی صلوات الله علیهما و فرمود نام او را صیحانی بگذار پس این بود سبب نامیدن این نوع
از خرما به صیحانی یا مراد نخل او بود و امروز در مدینه جائیست که او را صیحانی میگویند و ابن شهر آشوب
این خبر را چنین نقل کرده که گفت بودیم با حضرت رسول صلی الله علیه و آله در بعضی از کوچهای مدینه که ناگاه پنجه خود را
در پنجه امیر المؤمنین علیه السلام کرد و ندیدیم دو پنجه نیکوتر از آن دو پنجه پس گذشتیم بنخل مدینه پس آواز داد نخلی جفت خود را
که این محمد مصطفی است و این علی مرتضی است پس گذشتیم از آنها پس دومی آواز داد بسیمی که اینست نوح نبی و این است
ابراهیم خلیل پس گذشتیم از آنها پس سیمی بچهارمی آواز داد که اینست موسی و برادرش هرون پس از آنها گذشتیم
پس آواز داد چهارمی به پنجمی که این محمد است سید نبیین و این علی است سید وصیین پس رسول خدا صلی الله علیه
و آله تبسم کرد و فرمود یا علی بنام نخل مدینه را صیحانی که صیحه زد بفضل من و بفضل تو و ابن شهر آشوب میگوید من
روایت کردم که آن باغ از عامر بن سعد بود در عقیق سفلی و در مکارم الاخلاق از آنحضرت روایت کرده
که فرمود بخورید بادمجان را که دیدم درخت او را در بهشت گواهی داد برای خدا براستی و برای من به پیغمبری و برای
علی علیه السلام بولایت و در روایت دیگر فرمود اول درختی است که ایمان آورد بخدای عز و جل و در باب
عرض ولایت ائمه طاهرین علیهم السلام از این رقم اخبار بسیار است و شیخ ابن عیاش در کتاب مقتضب الاثر

روایت کرده که جناب موسی علیه السلام نظر کرد در شب خطاب یعنی شبیکه خداوند در طور با او تکلم فرمود بسوی هر درختیکه
در طور بود و هر سنگی و گیاهی که سخن میگفت بذکر محمد و دوازده اوصیاء او بعد از او صلوات الله علیهم و شیخ کشی
در رجال خود روایت کرده در احوال یونس بن یعقوب که از خاصان جناب رضا علیه السلام بود و در مدینه فوت شد
و حضرت کفن و حنوط برای او فرستاده و امر فرمود جمیع غلامهای خود و غلامان پدر و جدشرا که در جنازهٔ او حاضر
شوند و فرمود این شخص مولای ابی عبد الله علیه السلام بود و در عراق منزل داشت اگر منع کردید که او را در بقیع دفن
کنیم با هم میگذاریم شما هم مولیان خود را در آنجا دفن کنید و گویا آنجناب تقیه کرده در لفظ مولی که بمعنی دوست
و آزاد کرده شده و بنده هر سه آمده و در آنجا مذکور است که موکل بقیع گفت سریر پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد من است
پس هرگاه مردی از بنی هاشم بمیرد سریر صدائی میکند پس میگوییم که مرده از ایشان تا آنکه در روز صفیهم در شبیکه اینمرد
یعنی یونس مرد سریر آواز زد گفتم چیز ناخوش نمی بینم از ایشان پس کی مرده از ایشان چون روز شد آمدند
و سریر را از من گرفتند و گفتند آزاد کرده جناب صادق علیه السلام بود که در عراق منزل داشت **هشتم**
جمادات یعنی زمین و آنچه در بردارد و غیر از اصناف گذشته و اتفاق بران عبادت کردن و یاد آوردن خداوند
و سجده کردن بر آنست چه حقیقت انفاق و صدقه بغیر رسانیدن چیزی است باو و کردن کاری باو بزبان یا جوارح
که در آن نفعی یا سروری و انبساطی برای او باشد و خداوند در آنها آن مقدار شعور قرار داده که تمیز دهند گناهکار را
از متقی و عبادت را از معصیت از آن خورسند و از این دلگیر و از آن مبتهج و از این در رنج باشد مومن را دوست دارد
و فاجر را لعنت کنند پس جمیع کردار نیک احسانست بر آن بقعه که بجا در او شود شیخ طوسی و غیر او از رسولخدا
صلی الله علیه و آله روایت کردند که فرمود به ابوذر هیچ مردی نیست که بگذارد پیشانی خود را در بقعهٔ از بقعهای زمین
مگر آنکه گواهی میدهد برای او بآن سجده روز قیامت و هیچ منزلی نیست که فرود آیند در آن گروهی مگر آنکه صبح میکند
آن منزل صلوات میفرستد بر ایشان یا لعنت میکند ایشانرا ای ابوذر هیچ بامداد و پسینی نیست مگر آنکه بقعهای
زمین آواز میکنند یکدیگر را که ای همسایه آیا گذشته بتو امروز یاد آورندهٔ خدای عزوجل یا بنده که گذاشته باشد
پیشانی خود را بر تو بجهت سجده برای خدای عزوجل پس بعضی گویند نه و بعضی گویند آری پس اگر گفت آری بخود میبالد
و منبسط میشود و می بیند برای خود بهتری بر همسایهٔ خود ای ابوذر چون آفرید خداوند زمین را و آفرید آنچه در اوست
از درخت نبود در زمین درختیکه بنی آدم بسمت او میرفتند مگر آنکه نفعی از او میبردند پس پیوسته درخت در زمین چنین بود تا آنکه تکلم کردند
فجرهٔ بنی آدم بکلمهٔ بزرگ و گفتند که خدا فرزند گرفته منزهست خداوند از فرزند پس چون گفتند آنرا زمین بخود لرزید
و منفعت درختان رفت و شیخ حمیری در قرب الاسناد روایت کرده از جناب کاظم علیه السلام که فرمود چون
مومن بمیرد گریه میکنند بر او ملائکه و بقعهای زمین که بر او عبادت میکرد در آن و درهای آسمان که بالا میبردند از آن درها
اعمال او را و در کتاب مومن حسین بن سعید اهوازی از جناب صادق علیه السلام روایتست که فرمود

هیچ مؤمنی نمی‌میرد در زمین غربتی که گریه‌کنندگان براو غائب باشند از او مگر آنکه گریه میکند براو بقعه‌های زمینی که عبادت میکرد خدا را بر آنها و گریه میکند براو جامه‌های او الخ و براین مضمون خبر بسیار رسیده چنانچه در جمله‌ای از آنها وارد شده که مرگ دو صنف‌اند در مردن قسمی به راحت می‌افتند و آن مؤمن است که از بلاها و مصائب و غموم دنیا به راحت می‌افتد و قسمی به راحت می‌اندازند و از مردن آنها انسان و حیوانات و درخت به راحت می‌افتند و آن کافر است **و قطب** راوندی در خرایج روایت کرده که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله بجنگ تبوک تشریف برد بیست و پنج هزار مسلمانان با آنحضرت بود سوای خدمه ایشان پس گذشت آنجناب در سیر خود بکوهی که از بالای آن آب ترشح میکرد و به پائین جریان پس گفتند چه قدر عجیب است ترشح این کوه فرمود او گریه میکند گفتند کوه هم گریه میکند فرمود آیا دوست دارید که دانا شوید باین گفتند آری فرمود ای کوه گریه تو از چیست پس کوه جواب داد بزبان فصیحی که جماعت شنیدند یا رسول الله گذشت بمن عیسی بن مریم و او میخواند نَاراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ آتشیکه آتش افروزان او مردانند و سنگ پس من از آنروز گریه میکنم از ترس آنکه مبادا بوده باشم من آنسنگ پس فرمود آرام گیر در مکان خود که تو از آنسنگ نیستی آن سنگ کبریت است پس آن ترشحات خشک شد از آنکوه و در همانوقت تا آنکه دیده نمی‌شد چیزی از آن ترشح و رطوبتی که بود در آنکوه **و در** کشف الغمه و مناقب ابن شهرآشوب مرویست از اسماء دختر عمیس که گفت شنیدم سیده من فاطمه علیها السلام میگفت شبیکه داخل شد بر من علی علیه السلام ترساند مرا در فراشم گفتم بچه ترا ترساند ای سیدهٔ زنان عالم فرمود شنیدم زمین با او سخن میگفت و او با زمین سخن میگفت پس صبح کردم در حالتیکه ترسان بودم پس خبر کردم پدرم را پس سجده کرد سجدهٔ طولانی پس سر بلند کرد و فرمود ای فاطمه بشارت باد ترا به پاکیزگی نسل بدرستیکه خداوند فضیلت داده شوهر ترا بر تمامی خلق خود و امر کرده زمین را که اخبار خود را برای او نقل کند و هرچه جاری میشود بر روی او از شرق زمین تا غرب او **و در** امالی شیخ طوسی مرویست که چون جنازهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام را میبردند گذشتند به قائم و آن بنائی بود نزدیک نجف اشرف پس منحنی شد چنانچه سریر ابرهه وقتیکه عبدالمطلب باو داخل شد کج شد و حالا بجای آن بنا مسجدیست که او را حنانه میگویند **و در** لب لباب راوندی مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود زمین افتخار میکند براه رفتن علی علیه السلام بر پشت او **و در** کافی مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود نیست محل قبری مگر آنکه هر روز سه مرتبه سخن میگوید که منم خانهٔ خاکی منم خانهٔ کهنه‌کننده منم خانهٔ کرم فرمود چون بندهٔ مؤمن داخل شود در آن میگوید مرحبا و اهلا آگاه باش قسم بخداوند که ترا دوست میداشتم و حال آنکه تو بر پشت من راه میرفتی پس چگونه باشد هرگاه داخل شوی در شکم من پس زود می‌خواهی دید فرمود پس فراخ می‌شود برای او بقدر مدّ بصر او تا آنکه فرمود هرگاه داخل شود کافر میگوید نه مرحبا و نه اهلا آگاه باش قسم بخدا که ترا دشمن میداشتم در آنحال که بر پشت من راه میرفتی پس چگونه است هرگاه داخل شکم من شوی بزودی خواهی دید پس او را فشار میدهد بنحویکه کوبیده می‌شود و بازیچال خود

بمیکرد والخ و نیز در بحار روایت از آنجناب که برای قبر کلامی است در هر روز میگوید منم خانه غربت منم خانه وحشت
منم خانه کرم منم قبر منم روضه از ریاض بهشت یا گودالی از گودال دوزخ و در علل الشرایع مرویست از آنجناب
که خداوند وحی فرستاد بسوی جناب ابراهیم علیه السلام که زمین شکایت کرده نزد من بجهت حیا از دیدن عورت تو
پس قرار ده میان خود و میان او حجابی پس قرار داد چیزیکه او بزرگتر از جامه و پست تر از سراویل بود پس آنرا پوشید
و آن تا زانوی آنجناب بود و در خصال مرویست از آنجناب که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله ناله کرده
زمین بسوی پروردگار خود مانند فریاد از سه چیز از خون حرامی که ریخته میشود براو و غسل از زنا و خوابیدن بر آن
پیش از بر آمدن آفتاب و در خرایج راوندی مرویست از جناب باقر علیه السلام که قرائت کردند سوره اذا
زلزلت الارض را نزد امیر المؤمنین علیه السلام پس فرمود منم انسان و بمن سخن میگوید خبرهای خود را و اشاره فرمود به آیه
و قال الانسان ما لها یومئذ تحدث اخبارها و شیخ طبرسی روایت کرده از رسول خدا صلی الله علیه و
آله که فرمود آیا میدانید چیست خبر دادن او گفتند خدا و رسول او داناترند فرمود خبر دادن او اینست که شهادت میدهد
بر هر بنده و کنیز بآنچه کرده در پشت او میگوید چنین و چنان کرد در روز فلان و فلان پس اینست خبر دادن او و در
کافی مرویست از جناب باقر علیه السلام که فرمود شکایت کرد کعبه بسوی خدای عز و جل از آنچه میرسید باو از نفسهای مشرکین
یعنی از بوی دهان ایشان پس خدا باو وحی فرستاد که ساکن باش ای کعبه که من بدل خواهم کرد بقومیکه پاکیزه کنند یعنی دهان
خود را بشاخهای درخت چون خداوند مبعوث فرمود محمد صلی الله علیه و آله را وحی فرستاد بسوی او با جبرئیل بمسواک
و خلال و در خصال مرویست از حضرت سجاد علیه السلام که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله که چون طالب علم بیرون
رود از منزل خود نمیگذارد پای خود را بر تری و نه خشکی از زمین مگر آنکه تسبیح میکند برای او هفت زمین و در دعوات
سید راوندی مرویست که چون مؤمن بمیرد ندا میکنند بقعهای زمین بعضی بعضی دیگر را که مرد بنده خدا که مؤمن بود پس
گریه میکنند براو آسمان و زمین پس خداوند میفرماید بآندو که چه شما را بگریه آورده بر بنده من و خداوند داناتر است بآنچه
رسیده پس میگویند ای پروردگار ما راه نمیرفت در هیچ ناحیه از زمین مگر آنکه ذکر میکرد تو را و نیز روایت کرده
از مجاهد در تفسیر قول خدا تعالی فما بکت علیهم السماء والارض که نمیرد هیچ مؤمنی مگر آنکه گریه میکنند براو آسمان
و زمین پس گفت که آیا تعجب میکنید چرا نگرید زمین بر بنده که آباد میکرد او را برکوع و سجود و چرا آسمان نگرید بر بنده که بود
برای او تسبیح و تکبیر او در آن آوازی مانند آواز مگس عسل و در قرب الاسناد مرویست از جناب کاظم علیه السلام که
فرمود چون بمیرد مؤمن گریه میکنند براو ملئکه و بقعهای زمینی که عبادت میکرد بر آنها و درهای آسمان که اعمال او در آنجا
بالا میرفت و در بعضی اخبار رسیده که گریه زمین بر مؤمن چهل روز است و در امالی مرویست از جناب
صادق علیه السلام که فرمود نماز کنید در مسجدها در بقعهای مختلفه زیرا که هر بقعه شهادت میدهد برای نماز گذار
بر آن نماز روز قیامت و در علل الشرایع و قصص الانبیاء مرویست از آنجناب در کیفیت خلقت آدم که خداوند

فرستاد بسوی زمین جبرئیل را که بردارد از او چیزی اگر خواست پس زمین ابا کرد و گفت پناه میبرم بخدا از اینکه برداری از من
چیزی را پس برگشت و گفت ای پروردگار من بتو پناه آورد پس فرستاد خدای تعالی بسوی او اسرافیل را و او را مخیر کرد
پس ابا و نیز چنین گفت پس برگشت پس فرستاد بسوی او میکائیل را و او را نیز مخیر کرد پس زمین گفت مثل آنچه با آنها
گفت پس برگشت پس فرستاد بسوی او ملک الموت را و او را امر حتمی نمود پس زمین بخدا پناه برد که چیزی از او
بگیرد پس ملک الموت گفت و من پناه میبرم بخداوند که برگردم بسوی او مگر آنکه بگیرم از تو قبضه **و سید**
علی بن طاوس در کتاب سعد السعود از صحائف ادریس نقل نموده در صفت خلقت آدم که زمین را خدای تعالی
شناسانید که از او خلقی بیافریند که بعضی از ایشان فرمانبردار و بعضی سرکش باشند پس زمین بخود لرزید و از خداوند
مسئلت کرد عطوفت را و سؤال نمود که نگیرد از او چیزی را که عصیان او کند و داخل دوزخ شود و جبرئیل آمد
نزد او که بگیرد از او طینت آدم را پس سؤال کرد از او بعزت خداوند که نگیرد از او چیزی تا آنکه تضرع کند بسوی
خدای تعالی پس تضرع نمود پس امر فرمود خدای تعالی جبرئیل را که برگردد از نزد او پس امر فرمود خداوند میکائیل را پس بخود لرزید
و تضرع نمود و سؤال کرد پس امر فرمود او را خداوند که برگردد پس امر فرمود اسرافیل را بهمان پس لرزید و مسئلت کرد
و تضرع نمود پس امر فرمود که منصرف شود از او پس امر فرمود عزرائیل را پس لرزید و تضرع نمود پس عزرائیل
گفت پروردگار من مرا امری فرموده که او را بجای خواهم آورد خوش آید ترا یا بد آید پس قبضه از او گرفت چنانچه
خدای فرمود آنگاه بالا برد آنرا تا موقف خویش پس خداوند باو فرمود چنانچه مباشر شدی قبض کردن او را
از زمین در حالتیکه او کراهت داشت این را مباشر خواهی شد قبض ارواح هر کس بر او است و هر کسیکه جاری شده
بر او مردن از امروز تا روز قیامت **و در** ثواب الاعمال مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود
انگشتر عقیق در دست کنید زیرا که او اول کوهی است که اقرار کرده برای خداوند بوحدانیت و برای من به نبوت و برای تو یا علی
بوصیت و برای شیعه تو بجنت **و در** خصال مرویست از آنجناب که فرمود می آید روز قیامت سه چیز
که شکایت میکنند قرآن و مسجد و عترت قرآن میگوید ای پروردگار من سوزاندند و پاره پاره کردند مرا و مسجد
میگوید ای پروردگار من خالی گذاشتند و ضایع کردند مرا و عترت میگوید ما را کشتند و راندند و آواره
نمودند پس بدو زانو می افتم برای خصومت پس خداوند بمن میفرماید که من سزاوارترم برای خصومت **و در**
قصص الانبیاء و تفسیر عیاشی مرویست از یکی از ائمه علیهم السلام که چون خداوند فرمود بعد از طوفان یا ارض
ابلعی ماءک ای زمین آب خود را ابلع کن و فرو بر زمین گفت من مأمور نشدم مگر بفرو بردن آب خود و بس و مأمور
نشدم بفرو بردن آب آسمان پس فرو برد زمین آب خود را و باقی ماند آب آسمان پس گردید دریائی دورتا
دور دنیا **و در** کتاب حسین بن سعید اهوازی مرویست از جناب صادق علیه السلام که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود بدرستیکه کوهها گردن کشیدند برای کشتی نوح و جودی فروتنیش از همه بیشتر بود پس خداوند

انسی را برو قرار داد و در کتاب اثنا عشریه سید محمد بن قاسم عاملی مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که قبر ندا میکند هر روز که منم خانه غربت
پس مونسی آرید بسوی من و منم خانه وحشت پس یاری آرید بسوی من و منم خانه تاریکی پس چراغی با خود آرید بسوی من و منم خانه خاک پس
فراشی با خود آرید بسوی من و منم خانه فقر پس غنی آرید بسوی من و نیز در آنجا مرویست از آنجناب که فرمود نیست هیچ قبری مگر آنکه ندا میکند هر روز که
ای پسر آدم بر پشت من راه میروی و منزل تو در شکم من خواهد بود و خورش میکنی در پشت من و محزون خواهی شد
در شکم من معصیت میکنی در پشت من و معذب خواهی شد در شکم من و خنده میکنی در پشت من و گریه خواهی کرد
در شکم من میخوری حرام را در پشت من و کرمها میخورند ترا در شکم من و در [illegible] شیخ در امام
مرویست از آنجناب که فرمود میگوید قبر میت را در حینی که او را در قبر میگذارند وای بر تو ای پسر آدم چه چیز ترا
مغرور کرد بمن آیا ندانستی که منم خانه بلا و خانه تاریکی و خانه تنهائی و خانه کرم چه چیز مغرور کرد ترا بمن که آنگاه
که بر من میگذشتی پس اگر آن میت صالح باشد کسی جواب میدهد قبر را پس میگوید خبر ده مرا که اگر این شخص از آنها
باشد که امر میکرد بمعروف و نهی میکرد از منکر پس قبر میگوید پس میگوید که من در این حال سبز میشوم برای او و جسد او
نوری میشود و روح او را بآسمان بالا میبرند و در کافی مرویست از عبد الله بن جعفر که او نوشت بحضرت
عسکری علیه السلام که روایت شده از صادقین یعنی ائمه علیهم السلام که ختنه کنید فرزندان خود را در روز هفتم
که پاکیزه می شوند زیرا که زمین ناله میکند بسوی خدای عزوجل از بول ختنه نکرده‌ها و در کتاب صحیفة الرضا
علیه السلام مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود در ضمن فضائل مجاهدین که چون اهل قتلشان ایشان را
وداع کنند گریه کنند برایشان خانه‌ها و دیوارها و در جعفریات مرویست از آنجناب که فرمود هر که راه رود
بر روی زمین از روی تکبر لعنت میکند او را زمین از زیر او و برا مضمون آیات و اخبار بسیار است و تأویل
در آنها باینکه مراد زبان حال یا گوینده اهل آنها است از ملائکه یا جن یا شیاطین بی آنکه برهانی قطعی یا وجدانی حسی یا ضروری
و اجماعی بر خلاف آن دلالت کند جز عدم ادراک شعور آنها چنانچه خدا میفرماید و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون
تسبیحهم خلاف طریقه اهل شرع و فتح باب الحاد و زندقه است اگرچه در قلیلی از آنها چندان بعدی ندارد

باب دهم در بیان آنکه در انفاقات و صدقات گاهی مقصود شخصی است یعنی رسیدن خیر به آدمی

مخصوص و معین بجهت صفت و جهتی که در او است مثل آنکه بدیدن چیزی میدهد و غرض رسیدن نفع است
بشخص او هرچند محرک و داعی او برانداختن علم یا خویشی یا پریشانی یا بی پرستاری یا همسایگی باشد و گاهی نظر بشخص
معین نیست بلکه مقصود یا رسیدن خیر است بنوع مسلمین و مؤمنین چه بشناسد آنها را چه نشناسد چه ذی حق
باشند بر او یا نباشند یا غرض اصلاح مطلبی است مهم در نزد خداوند و برداشتن مفاسد از چیزیکه بزرگ
و محترم است در مقدس حضرتش یا این انفاق هرچند بالآخره خیر آن برگردد بجماعت و گاهی در یک عمل هر دو
غرض را توان ملاحظه کرد و مثال اول ساختن پلها در معابر و اصلاح راهها و سایه بان ساختن در

منازل که مقصود بر جهت افتادن برادران دینی است هر که از هر کجا باشد و مهیّا کردن آب در مکان احتیاج بآن بساختن
حوضی یا آب انباری یا آوردن جوئی از نهری بانجا و مثال آن چنانچه صدوق در عقاب الاعمال روایت
کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر که بنائی بسازد در کنار راه منزلگاه برای عابری سبیل مبعوث میکند او را
خداوند بر شتری برگزیده از درّ و جوهر و نور رخسارش میدرخشد برای اهل محشر تا آنکه مزاحمت کند ابراهیم خلیل را در
قبه اش پس اهل محشر میگویند این ملکی است از ملائکه خداوند که دیده نشده مانند او هرگز و داخل میشود در بهشت
بشفاعت او چهل هزار هزار مرد و فرمود هر کس چاهی کند برای آب تا آنکه بیرون آورد آبرا پس بذل کند آنرا بمسلمین
برای او خواهد بود مثل اجر هر که از او وضو گیرد و نماز کند و برای اوست بعدد هر موئی که از برای شاربین است
از انسان یا چهارپایان یا درندگان یا مرغان آزادی هزار بنده و وارد میشود روز قیامت و داخل میشود
در شفاعت او بعدد ستارها بر حوض قدس اصحاب گفتند حوض قدس چیست فرمود حوض من حوض من حوض من
سه مرتبه مثال دوم تعمیر کعبه معظمه و قبور مطهره و سائر مشاعر عظام و آراستن آنها بانواع زینت ما دامی که خداوند خواسته که این اماکن شریفه و بقاع
متبرکه معظم و محترم باشد و ساختن و زینت دادن آن بیکی از اقسام تعظیم شعائر است بالنسبة بآنها و در نهج البلاغه مذکور است که وقتی نزد عمر ذکر شد
از زیور کعبه و زیادتی آن رفت پس پاره از حواشی او گفتند اگر بگیری آنها را و صرف کنی در تهیه اسباب جهاد کننده لشکر
مسلمین و جوابش بزرگتر است کعبه چه میکند با زینت و زیور پس عمر قصد کرد که چنین کند و از امیر المؤمنین علیه السلام
سؤال کرد فرمود قرآن بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله نازل شد و اموال را بر چهار قسم نمود اموال مسلمین
یعنی آنچه را که بیک یک مالک اند پس آنرا تقسیم کرد میان ورثه بحساب فریضه که معهود است و آنچه در جنگ مسلمانان
فرا گیرند و آنرا تقسیم فرمود بر مستحقش و خمس را مقرر فرمود آنرا خداوند در همان محلیکه معیّن فرمود و زکوة و آنرا قرار داد
در جاهائیکه مشخص نمود و زیور کعبه در آنروز بود پس خداوند او را بحال خود واگذاشت و آنکه گذاشت از روی
فراموشی و پوشیده نبود مکان او بر خداوند پس آنها را بجای خود بگذار چنانچه خدا و رسولش گذاشتند پس
عمر گفت اگر تو نبودی ما رسوا میشدیم پس آن زیورها را بجای خود گذاشت مثال سیم مساجد چه شود که مقصود
از بنا کردن و تعمیر آنها تعظیم خداوند باشد زیرا که سبب میشود برای بندگی و پرستیدن او در آنجا و بزرگی یاد نمودن
و ظاهر شدن جلال خدائی بلکه ترویج میشود دین او و ندا کنند باسم مبارکش در اوقات مخصوصه و بالجمله غرض
ظهور عظمت و الوهیت و جلال کبریائی است در آنجا با آنچه سبب او باشد از نماز و دعا و مناجات و مذاکره دین
و تعلیم جاهلین و تخویف عاصین و تنبیه غافلین و ممکن است که غرض نفع رسیدن مسلمین باشد بنماز و عبادت
در آنجا چه دیدن و عبور بآنجا خود مذکر نماز است و نماز در آنجا فضیلتی باشد مخصوص و غالب آنکه بپا نشود جماعت
مگر در آنجا و هم چنین سائر فوائد مسجد که با جاد مسلمین میرسد پس او قصد کند بآن بنا رسیدن ایشانرا بآن فیوضات
و مخفی نماند که اتفاقات در این امور عامه بی نظر تا قبت تامل در عواقب اگر خود از اهل رشد و تمیز باشد

یا بمشورت دانایان ناصح خبیر بدقایق امور دین نشود چه آن مختلف شود بحسب اختلاف زمان و مکان و کثرت انتفاع
مسلمین و قلت آن و رسیدن منفعت بایشان یا منافع بی پایان و حفظ و معزز شدن شعائر یا بمصارف یا
بیهوده فائده درین چه بسیار شده که کلی مصارف کنند و مسجدی سازند اما در محلیکه عبادت درین نشود مگر
در کمی از اوقات و دیگری عشر آن خرج کند در محلیکه منقطع نشود عبادت در او در شبانروز یا در صحرای خشکی
آبی مهیا کند و جائی سازد که هر ساله جانها خرد و نفوسها حفظ کند از انسان و حیوان و حشرات و بعضی بخرج آنها
زیورهای سنگین و سنگهای قیمتی رنگین بحرمهای مطهره فرستند که جای حفظی جز در مخزنی ندارند و از انها خیری
بمسلمی نرسد و نه برای آئین آن حرمها زینتی فزاید و شیخ طوسی در امالی از جناب صادق علیه السلام روایت
کرده که فرمود یا مفضل هرگاه خواستی بدانیکه شقی است یا سعید پس نظر کن باحسان و نیکی او که بکی میکند
اگر کرد آنها را با نکه اهل است پس بدانکه انجامش بخیر است و اگر بغیر اهلش کرد پس بدانکه او را در نزد خدا خیری
نیست و در کافی از آنجناب روایت کرده که فرمود چون خواهی بدانیکه عاقبت مردی بخیر است یا بشر پس ببین
نیکی خود را بکجا میگذارد اگر گذاشت در نزد اهلش پس بدان بسوی خیر است و اگر گذاشت در نزد غیر اهلش پس بدانکه
در آخرت برای او نصیبی نیست و بالجمله صاحبان مال و ثروت و ارباب نعمت و قدرت که باندازه زیادی آنها
متوجه میشود تکالیف خاصه بایشان و حقوق درین احوال بیش ادای حق واجب چون خواهند خدمتی بزرگ کنند
و نام خود را به نیکی پس از خود باقی گذارند بفکر یا تعلم اهم امور را در نزد خداوند بدست آرند که وجود و قوت
و نشر و کثرت و اعزاز و حرمت آنرا پیش از همه خواسته و تاکید درین زیاده از هر چیزی فرموده بلکه از مالها
و عرضها و جانهای عباد خود حتی خاصان و مقربان و انبیا و اوصیا علیهم السلام که همه عالم طفیل وجود مبارک
ایشانند در سر خوان نعمت وجود گذشت بجهت بقا و قوت آن و آن دین اسلام است که اقامه و بپاداشتن آنرا
بر همه مقدم داشته و چیزی را نخواسته مگر آنکه بواسطه یا بیواسطه مقدمه اقامه و ترویج او است چنانچه از گفتار
و کردار ابرار در جمیع اعصار معلوم می شود و در محاسن برقی مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود یا علی وصیت میکنم ترا بخصالی پس حفظ کن آنها را و بار خدایا او را اعانت کن تا آنکه فرمود پنجم آنکه بذل کنی
مال خود را و خون خود را نزد دین خود یعنی در گذری از آنها بجهت حفظ او و در کافی مرویست که حضرت امیر
علیه السلام باصحاب خود وصیت میکرد که چون بلیه بر شما نازل شود قرار دهید مالهای خود را پیش جانهای خود
و اگر فرود آید بلای سختی پس قرار دهید جانهای خود را پیش دین خود و بدانید که هلاک شده کسی است که دینش
هلاک شده و مال برده شده کسی است که دینش را بردند آگاه باشید که نیست فقری بعد از بهشت یعنی آنرا که
بهشت دادند دارای همه چیز است و نیست بی نیازی بعد از دوزخ که اسیرش رها نشود و کورش بینا نشود
و بر احدی پوشیده نیست که قوام دین و حفظش و نشر و تقویتش از وجود علما و اهل دانش است بخصوص درایام

نمبر ۲۱ غیبه

غیبت که باب دعوت بشمشیر و مجاهده با کفار مسدود و منحصر شده مجاهده و مرابطه در سعی و کوشش علما و حفظ ثغور دین
و قلوب مسلمین از غارت شکوک منافقین و شبهات ملحدین بقوت رمح قلم و تیغ زبان منحصر و حاکم گشت که مجاهده
این جماعت از چند جهت بزرگتر و با نفع تر و مشکل تر از جهاد با کفار است و بیان کردیم مراتب ایشان را در دین و جهات
رسیدن خیر و منفعت ایشان را بعامه مسلمین پس آنرا که دست کوتاه باشد از تعلیم و تعلم و اعانت شریعت بجو
هر قوم چاره نباشد از تقویت دین بتقویت این جماعت و فراهم آوردن اسباب تحصیل و اشتغال و معاش لازمه
تا اختلال آن مور پریشانی قلب و صرف عمر در صلاح آن منافی یاد گرفتن و نوشتن علوم دینیه است تا بسبب
این خدمت شریک شود با جماعت را در فیوضات خاصه که برکت علم با ایشان رسد و از خوان نعمتی که آنها خورند
او را نیز بهره رسد و برادری که آنها نگیرند او را نیز بهره دهند و اگر چنین نکنند از قسم چهارم است که هالک چنانچه گذشت
که فرمودند یا عالم باش یا متعلم یا محب ایشان و صنف چهارم مباش که هالک شوی و محب بسببی نشود اگر از
مال یا دست یا زبان مضایقه کند و بتوسط آنها با ایشان خیری نرساند و چون در این مقام برآید در خصوصیات آن
که چند نفر مستعدی را از همه جهت آسوده کند یا بسیاری را از بعضی جهات چون منزل و روشنائی و آب و کتاب و نظایر
آن فارغ نماید و غیر اینها از مطالب جزئیه که بحسب زمان و مکان و اشخاص مختلف است باید رجوع کند بعالم زیرک
ناصح که دامنش از لوث طمع و نفسانیت پاک و آنچه فرماید صدقه خود را در آنجا صرف نماید که بآنچه وعده فرموده‌اند
خواهد رسید ان شاء الله تعالی **باب یازدهم** چون خواهد صدقه دهد اگر واسطه پیدا شد که طالب خیر و ساعی
در احسان باشد و رساندن آنرا باهلش برای خویش فوزی شمارد خصوص اگر متمکن از آن نباشد و در دادن منت و اذیتی
از او بگیرنده نرسد بتوسط آن شخص بدهد و او را از برکت آن صدقه خیری رساند بلکه اگر زیاده از یکی باشد چنین کند چه جمع این شروط و نبودن محذور
در رساندن و واسطه صدقه باهلش رسیده و از صاحب چیزی کم نشده و جمعی [illegible] و کدورتها از دلها برداشته
شده و الفتها پیدا شود و سبب محبت و میل [illegible] که بدد در نفاق و کاهست دهنده را از مقدار حجت کمی یا کوچکی شرم
آید و لیکن با واسطه در آن حزازتی نباشد در ثواب الاعمال از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود اگر جاری شود
خیری بهشتاد دست هر آینه همه مزد میگیرند بدون آنکه از مزد صاحبش چیزی کم شود و در عقاب الاعمال از رسول خدا
صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود هر که تصدق کند بصدقه از جانب مردی مسکینی هست برای او از اجر هر چند فرا
گیرند تصدق را از یکدیگر چهل هزار انسان انگاه برسد بانسان که برای هر یک یک اجر کاملی است و آنچه در نزد خدا
است بهتر و با دوام تر است برای آنانکه پرهیزکار باشند و احسان کنند اگر شما بدانید و در خصال از جناب
باقر و صادق علیهما السلام روایت کرده که دهندگان سه‌اند خدا عز و جل و آنکه از مالش دهد و آنکه بر دستش
جاری شود و اما آنچه وارد شده در مدح و فضیلت دادن صدقه بدست خود چنانچه در کافی از جناب صادق
علیه السلام روایت کرده که فرمود صدقه بدست نگاه میدارد مردن بد را و دفع میکند هفتاد قسم از بلا را [illegible]

در ترغیب اینکه صدقه را باید برای حفظ وجود مبارک امام عصر داد

از آنچه اعتقاد شیطانی بهم رسانیده اند واگذارند و در تفسیر عیاشی از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود
دو خصلت است که دوست ندارم که شریک شود مرا در آنها احدی وضوی من پس بدرستیکه آن از نماز من است یعنی جزو
جزو او است و صدقه من که او باید از دست من بدست سائل برسد که او میرسد بدست خداوند رحمن و در جمله از اخبار
است که چون صدقه از قبیل درهم یا نان و امثال آن بسائل میدادند بعد از رسیدن بدست سائل برمیگرداندند و آنرا
میبوسیدند و میبوئیدند آنگاه برمیگرداندند پس منافاتی با آنچه ذکر شده ندارد چه احتمال دارد که این اخبار در مقابل آن
باشد که انسان هیچ دست بصدقه نزند بلکه بفرزند یا غلام یا رفیق خود بگوید فلان چیز را بردار بفقیر بده بلکه شایسته
است که خود بدهد و در صورتیکه صدقه از مال خودش نگیرد و احتمال دارد که دست واسطه بمنزله دست سائل
باشد چه هر کس نوع وکالتی از فقیر دارد که هر چه تواند چیزی برای او تحصیل کند و دست وکیل دست موکل است و عمده
مجاهده مالیه و اکندن از آن و از دست دادنست و بعد از رسیدن بدست واسطه علقه منقطع و چنانست که
بمحلش رسیده و احتمال دارد که دادن بی واسطه در جائی باشد که واسطه را در گرفتن آن و دادن بغیر اعتقاد خیر و رجای
ثوابی نباشد بجهت کمی یا بیقدری آن فقیر در نظرش یا گیرنده را ضرری رسد هر چند عرضی باشد از گرفتن از آنواسطه
یا دهنده را بر اطلاع آنواسطه ضرری باشد و یا بجهة نبودن واسطه جامع شروط و احتمال میرود که دادن بواسطه در جائی
باشد که آنواسطه داناتر باشد از صاحب مال بمورد انفاق و طبقات مردم از غنی و فقیر و عالم و جاهل و متعفف
و ملحّ و عاجز و مضطر و نظائر ایشان و تواند صدقه را بمحل محبوب او تعالی رساند چه در این صورت متعین است
دادن بواسطه چنانچه در باب پنجم بیان کردیم و احتمال دارد که دادن بواسطه در جائی باشد که تحصیل خلاف آن میسر
نشود باب دوازدهم هر صدقه که انسان میدهد بهر کس برای هر فائده و هر غرضیکه در نظر گرفته یا برای نفس
خود است یا برای محبوب عزیزیکه محبت در نزد او و متوقف بحسب ظاهر اصلاح بسیاری از امور معاد و معاش او بوجود
و سلامتی او چون معلم ناصح و والدین و فرزند و عیال و اخوان و امثال ایشان مثلا در حالت مرض یا سفر یکی از ایشان صدقه
میدهد بجهت صحت و سلامتی او و خیر آن بالاخره راجع میشود بخود او چه صحت عالم بسبب سلامتی برای او است و سلامتی فرزند
باعث قلت یا برطرف شدن زحمت و کلفت او است و چون برهان عقل و نقل و وجدان هیچ نفسی عزیزتر و گرامی
نیست از وجود مقدس حضرت امام عصر ارواحنا و روح العالمین فداه بلکه محبوبتر از نفس خویش که اگر چنین نباشد در ایمان
ضعف و نقصان و در عقاید سستی و خللی است چنانچه باسانید معتبره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسیده
که فرمود ایمان نیاورده احدی از شما تا اینکه بوده باشم من و اهل بیتم محبوبتر نزد او از جان او و فرزند و تمام مردم و چگونه چنین
نباشد و حال آنکه وجود و حیات و دین و عقل و صحت و عافیت و سایر نعمتهای ظاهری و باطنی تمام موجودات
از پرتو وجود آن وجود مقدس و صیانت او است و چون ناموس عصر و مدار دهر و [illegible] و ماه و صاحب قصر و بارگاه
و بسبب سکون زمین و حرکت افلاک و [illegible] دنیا از [illegible] حاضر در [illegible] اخبار در [illegible]

در تقدیم وجود مبارک امام عصر در وقت دعا و صدقه

اظهار حضرت حجت علیه السلام فرموده جامه صحت و لباس عافیت اندازه قامت آن نفس مقدس و شایسته قد آن ذات
اقدس است پس خود پرستان که تمامی اهتمام شان در حفظ وجود پست خویش است چه رسد بآنکه جز آن وجود مقدس
کسی را لایق هستی و سزاوار عافیت و تندرستی ندانند لازم و حتم است که مقصود اولی و غرض اهم ایشان از چنگ زدن
بدامان هر وسیله و سببی برای نیکو ساختن حال و استجلاب عافیت و قضاء حاجت و دفع بلیت مقرر شده چون دعا و تضرع
و تصدق و توسل سلامتی و حفظ آن وجود مقدس روحنا فداه باشد و بر متتبع در مضامین ادعیه تعقیبات و ماه مبارک
و غیر اینها پوشیده نیست که ائمه طاهرین علیهم السلام تا چه حد اهتمام و تاکید فرموده اند در دعا برای حفظ و سلامتی آن وجود
معظم از شر جن و انس و طوارق و سائر نقمات آفات دنیویه و اخرویه بلکه سالها قبل از ولادت آن مولود مبارک خود
در عقب نماز و سائر اوقات چنین میکردند و فرقی در وسیله بودن دعا و صدقه نیست و شاید تاثیر اخیر بیش باشد و
از اینجاست که سید جلیل صاحب کرامات علی بن طاوس ره در کتاب کشف المحجه بعد از وصایای بسیار بفرزند نفیس
و امر بتمسک و دوستی در موالات آنجناب میگوید و مقدم دار حوائج آنجناب بر حوائج خود در وقتیکه نماز حاجت میکنی
و صدقه از جانب او را بر صدقه از جانب خود و از هر که عزیز است نزد تو و دعا برای او را پیش از دعای برای خود و مقدم دار
آنجناب را در هر خیر که این وفا است برای او یعنی وفا است بعقد بیعت و عهد بندگی که بستی با او و مقتضی است اقبال
او را بر تو و احسان او را بسوی تو و عرض کن حاجات خود را با او در هر روز دوشنبه و پنجشنبه از هفته و در کتاب
امان الاخطار در ضمن دعائیکه برای صدقه دادن وقت سفر کردن ذکر کرده چنین فرموده اللهم ان هذه لک و منک
و هی صدقة عن مولانا محمد عجل الله فرجه و صلی علیه و بین یدی اسفاره و حرکاته و سکناته فی ساعات لیله
و نهاره و صدقة عمن یعنیه امره و ما لا یعنیه امره و ما یضمنه و ما یخلفه انتهی و این عمل جلیل است که اهل دانش
از بزرگی قدرش نباید غفلت کنند **باب سیزدهم** در شمه از حاصل فضل صدقه بکلامی خوش و بیانی
دلکش که ضبطش سهل و حفظش آسان و سزاوار است سپردن آن در سویدای مکنون جنان و نوشتنش بر رخسار حور
جنان بدانکه خداوند کریم منان با عمل صدقه کاری کند چنانچه وعده فرموده که نکرده با هیچ کار نیک انسان
و آن هشت مرحله است از مراتب لطف و احسان که با صدقه کند از روز دادن تا زمان رسیدن بجزای آن **اول**
اخذ **دوم** حفظ **سیم** تنمیه **چهارم** تزکیه **پنجم** اعلان **ششم** مدح **هفتم** مباهات **هشتم**
مکافات **اول** اخذ یعنی گرفتن چنانچه فرموده الم یعلموا ان الله هو یقبل التوبة عن عباده و یاخذ
الصدقات و ان الله هو التواب الرحیم آیا ندانستید که خداوند است که قبول میکند توبه را از بندگان و
میگیرد صدقات را و اینکه خداوند است پذیرنده مهربان و این از فضائل خاصه صدقه است چنانچه در تفسیر
عیاشی مرویست که حضرت سجاد علیه السلام چون عطا میفرمود بسائل میبوسید دست سائل را کسی پرسید چرا چنین
میکنی فرمود زیرا که صدقه میافتد بدست خداوند پیش از دست بنده و فرموده نیست چیزی مگر آنکه موکل است

با و ملکی مگر صدقه پس بدرستیکه می افتد آن بدست خدا و نیز از آنجناب روایت کرده که فرمود من ضامنم بر پروردگار
خود که صدقه نمیرسد بدست بنده تا آنکه برسد بدست خدا و بعد پس آن آیه را خواند و نیز از جناب صادق علیه السلام روایت
کرده که فرمود هیچ چیز نیست مگر آنکه موکل شده برو ملکی غیر از صدقه پس آن میرسد بدست خدا و بر این مضمون اخبار بسیار
و پاره از آن سابقا ذکر شد و خواهد آمد دوم حفظ جان انسان بر هر چه ترسد از زوال از تطرق حوادث و وقوع در
مهالک آسمانی و زمینی چون بخدا قرض دهد و بحضرت مقدسش سپرد بدادن صدقه و انفاق برای حفظ آنها را نگاه میدارد
و از آن مهالک نجات داده در روز حاجت آن باو بر میگرداند چنانچه گذشت در شرط دهم از باب ششم در خبر سفر
جناب صادق علیه السلام با آن تجار و نیت دادن صدقه و حفظ از اشرار و در تفسیر امام علیه السلام مذکور است
که چون انسان از دادن زکوة کوتاهی کند خداوند میفرماید ای بنده من آیا مرا بخل نسبت میدهی یا مرا متهم داشتی باینکه
میکنی من خسیسم یا عاجزم یا توانا نیستم بر آنکه بدهم تو را و زود است بر گردد بتو روزیکه بوده باشی محتاج ترین محتاجان اگر بدهی زکوة را
و در تفسیر شیخ ابو الفتوح و غیره مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هیچ مال بصدقه و زکوة نکاهد
سیم تنمیه یعنی ترتیب کردن و ترقی دادن چنانچه خداوند میفرماید یمحق الله الربوا و یربی الصدقات تا شمرده باطل
و تباه گرداند خدای تعالی آنچه از ربا حاصل آید و زیاد کند و فزون گرداند صدقات را و در تفسیر عیاشی از حضرت
صادق علیه السلام مرویست که فرمود خداوند میفرماید نیست چیزی مگر آنکه موکل کردم باو کسیرا که قبض کند آنرا غیر از
جز صدقه پس بدرستیکه بخوشی میگیرم آنرا بدست خود گرفتنی حتی اینکه مرد یا زن صدقه میدهد بخرما یا پاره خرما
پس تربیت میکنم آنرا برای او چنانچه تربیت میکند کره اسب یا کره شتر خود را پس ملاقات میکند او را روز قیامت و
حال آنکه مانند کوه احد و بزرگتر از احد است و ایضا از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود بدرستیکه
خداوند تربیت میکند برای یکی از شما صدقه را چنانچه تربیت میکند یکی از شما فرزند خود را تا آنکه ملاقات کنند او را
روز قیامت و او مثل احد است و در خبر دیگر بر این مضمون نقل فرمود و گفت از تفسیر شیخ ابو الفتوح که
ترازوی عمل بسنجند از طاعت سبکتر باشد پیغمبر چیزی چون کوه در کفه حسنات نهند سنگین شود و بچه بدانرا
نشناسد و از حالش پرسد حق تعالی فرماید این آن نیم خرماست که تو فلانروز برای من بصدقه دادی من آنرا
برای تو میپروریدم تا بوقت در ماندگی تو فریاد رس باشد و نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده
که فرمود بآن خدائیکه جان من بامر اوست که هیچ بنده نباشد که صدقه دهد از کسب حلال و خدای تعالی جز حلال نپذیرد
و بآسمان نشود الا صدقه پاک و الا آن صدقه در دست کرم خدای نهند خدای از او بستاند و او را میپروراند چنانچه یکی
از شما کره اسبی پروراند تا یک لقمه که از برای خدا داده باشد مانند کوهی عظیم شود انگاه خواندند الم یعلموا ان الله
الایه چهارم تزکیه و آن اگرچه بچند معنی است که همه آنها در اینجا موجود است چون تطهیر چه خداوند پاک میکند
صدقه را از جمیع ضررها و مفاسد و الم داراست چون خواست که پاک کند و تنمیه چنانچه گذشت الا آنکه مقصود

در فضائل هشتگانه صدقه

در این عنوان با نتیجه کردن و ثمر است و فوائد غیر متناهیه بیرون آوردنست از آن و این غیر تنمیه است چه مقصود از او در
دادن شخص صدقه است بمقدار استعداد یکدانه است و آبیاری کم از او میشود چون حبه که درخت شود و ثمره که
کوهی گردد و غرض از این بیرون آوردن درختان دیگر است مثلا از شاخه و حبه آن درخت و هم چنین درختان
دیگر از نتایج آن پس یک صدقه هزار صدقه شود مثلا چنانچه در اینجا یک مثقال هزار مثقال می شد پس تنمیه بزرگ کردن
کوچک است و تزکیه زیاد کردن کم است و این در صدقه علم و کلمه حق بسیار ظاهر باشد چنانچه مکرر اشاره بآن شد
در تفسیر عسکری علیه السلام مذکور است که شخصی هدیه آورد خدمت مجتبی علیه السلام پس فرمود کدام محبوبتر است نزد
تو بدل و بیست ضعف که بیست هزار درهم می شود یا مفتوح نمایم برای تو بابی از علم که مقهور کنی بآن فلان ناصبی را
که در قریه تو است و دریابی و نجات دهی بآن ضعفاء اهل قریه خود را اگر بهترین این دو را برگزیدی من هر دو را
برای تو جمع میکنم و اگر بیست را اختیار کردی تو را مخیر میکنم در گرفتن هر کدام که خواستی پس گفت ای فرزند رسول خدا
ثواب من در مقهور کردن آن ناصبی و نجات دادن آن ضعفاء از دست او باندازه بیست هزار درهم است فرمود
بلکه بیشتر است از دنیا بیست هزار هزار مرتبه پس گفت ای فرزند رسول خدا پس چگونه برگزینم پست تر را بلکه اختیار میکنم بهتر
را کلمه که مقهور کنم بآن دشمن خدا را و دور کنم او را از اولیاء خدا پس حضرت فرمود نیک برگزیدی و آن کلمه را باو آموخت
و باو داد بیست هزار درهم پس رفت و آن مرد را عاجز کرد از جواب و او بآنجناب رسید چون حاضر شد فرمود ای بنده خدا
هیچکس نفع نبرده مانند نفع تو و احدی از دوستان تجارت نکرده مانند تجارت تو کسب کردی مودت خداوند
را اولا و مودت محمد و علی صلوات الله علیهما را ثانیا و مودت طیبین از آل ایشان را ثالثا و مودت ملائکه را رابعا و مودت
برادران مؤمن خود را خامسا پس کسب کردی بعدد هر مؤمنی و کافری چیزی را که آن بهتر است از دنیا هزار مرتبه پس گوارا
باد تو را **پنجم** اعلان یعنی ظاهر کردن خداوند آنچه را انفاق کرده در نهانی برای ملاء اعلی از ملائکه و انبیاء و اوصیاء
علیهم السلام و مؤمنین و آن اعلان علاوه بر تشریف و احترام سبب می شود برای محبت آنجماعت و دعا و استغفار و
شفاعت و در این عصر که وحی منقطع نبود بسیار شد که کسی براستی و خلوص نیت صدقه داد و پنهانی کرد پس خداوند
آنرا اظهار نمود و آیه در حقش نازل فرمود که تا روز قیامت آنرا خوانند و آن نیکی را یاد کنند **ششم** مدح و
ستایش خداوند بنده ضعیف را بجهة دادن چیزی از مال او به بندگانش و این چه کافیست در فضل صدقه بلکه
هر چه غیر از او باشد مرتبه اش پست تر است چه مدح بی رضایت نشود و بعد از مقام رضا چیزی نباشد و در
آیات شریفه آنقدر از انفاق کننده و صدقه دهنده مدح فرموده و باسامی نیکو و اوصاف شریفه ذکر
فرموده که عقول حیرانست ایشان را متقین شمرده وسارعوا الی مغفرة من ربکم وجنة عرضها السموات
والارض اعدت للمتقین الذین ینفقون فی السراء والضراء والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس
و در صفات متقین فرموده ومما رزقناهم ینفقون و صادقین و صابرین [illegible]

در مناقب اجمالیه صدقه

وجوهکم قبل المشرق والمغرب لكن البر من آمن بالله الآیه فی سوره و آتی المال علی حبه ذوی القربی و
الیتامی والمساکین وابن السبیل والسائلین وفی الرقاب در سوره آیه است اولئک الذین صدقوا و اولئک
هم المتقون محسنیان نام محسن انهم کانوا قبل ذلک محسنین کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون
وبالاسحار هم یستغفرون وفی اموالهم حق للسائل والمحروم و مفلحین در سوره فآت ذا القربی
حقه والمسکین وابن السبیل ذلک خیر للذین یریدون وجه الله واولئک هم المفلحون و
صالحین در سوره وانفقوا من قبل ان یأتی احدکم الموت فیقول رب لولا اخرتنی الی اجل قریب
فاصدق واکن من الصالحین وباولی الالباب نسبت داده انما یتذکر اولوا الالباب الذین یوفون
بعهد الله تا آنجا که فرموده وانفقوا مما رزقناهم سرا وعلانیه **هشتم** مباهات کردن خداوند است
بسبب شخص صدقه دهنده بر ملائکه و سائر عباد چنانچه محمد بن [illegible] صدقه روایت کرده که حضرت رضا علیه السلام
فرمود شخصی از اهل ارمنیه در ضمن حدیثی که گذشت و هر کس بجای آورد آنچه بر او لازمست یعنی از تفرقه نکردن
میان خود و برادران مؤمن در جان و مال مباهات میکند خداوند بسبب او بملائکه خود را و مباهات میکند براو بهشت
خود را و مباهات در اینجا بهمان معنی است که شایسته ذات مقدس حضرت باری تعالی است و در جاهای دیگر
استعمال فرموده اند چنانچه در مواعظ رسول خدا صلی الله علیه و آله است به ابوذر بدرستیکه پروردگار تو
مباهات میکند بملائکه را به سه نفر مردیکه صبح کند در بیابان بی آب و گیاهی پس اذان و اقامه گوید و نماز گذارد پس میفرماید
خداوند بملائکه نظر کنید بسوی بنده من نماز میکند و نمی بیند او را بغیر از من کسی پس فرود می آیند هفتاد هزار ملک و
نماز میکنند در عقب او و استغفار میکنند برای او تا فردای آن روز و مردیکه برخیزد در شب تنها نماز کند پس سجده
رود و در سجده بخوابد پس خداوند میفرماید نظر کنید بسوی بنده من که روح او نزد من است و جسد او در طاعت من
در سجده و مردیکه در جهادی باشد و رفقای او فرار کنند و او ثابت بماند و مقاتله کند تا کشته شود و در مواعظ
آنجناب بعبدالله بن مسعود است که ای پسر مسعود دوزخ برای کسی است که مرتکب حرام شده و بهشت برای آنکه واگذاشته
حلال را و بر تو باد بزهد بدرستیکه این زهد چیزیست که مباهات میکند خداوند با و ملائکه را و اقبال میکند بر وی رحمت
خود بر تو و صلوات میفرستند بر تو جبار و بالجمله اصل مباهات غلبه کردن بر دیگری است بشمردن چیزیکه از محاسن
و مفاخر باشد و خداوند بقسمی با ملک در باره او سخن گوید و مدح و ستایش نماید که پنداری ملائکه در مقام مغالبه و
مخاصمه و خداوند چون در مقام جواب شمردن محاسن و مفاخر خود یا آنچه بستگی دارند بآن ذات مقدس تعالی الله
عن ذلک علوا کبیرا **هشتم** مکافات در دنیا و برزخ و قیامت و بهشت باقسام و مراتب و درجات
و انواع منافع دنیویه و اخرویه از جاه و شرف و نیکنامی و محبت در قلوب بندگان و توجه ایشان بسوی او و از
از ایشان کسب کمالات کردن بقول و فعل و حال و کثرت اعتبار بی اعتباری دنیا و عظم نعم عظیمه حضرت ذی العطایا

وغیره

اینها که بگذرد از هفتاد بلکه هفتصد و شاید در آیهٔ شریفه مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله
کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء[۱] اشاره بهمهٔ اینها باشد
و ذکر جملهٔ از اینها شد و ما گذشت که خدای تعالی مکافات بملاحظهٔ کمی و قابلیت و پستی آن[۲] و مکافات باشد آنچه
ذکر فرموده از اقسام نعمت و دفع کثرت و در آخر باز اشاره نموده که و اذا رأیت ثم رأیت نعیما و ملکا
کبیرا[۲] و گذشت بروایت شیخ طبرسی که این آیات جاریست درباره هر مؤمنی که این کار را بکند برای خدا و بعد فصل
و مناسب است ختم این باب بخبری که متضمن فائدهٔ لطیفه برای بسیاری از اقسام صدقه و سبیل عمل
شهید ابن قاسم حسینی عاملی جزینی در کتاب اثنا عشریه روایت کرده از کتاب لب اللباب که شخصی خدمت رسول خدا صلی الله
علیه و آله آمد پس گفت آیا رخصت میدهی مرا که آرزو کنم مرگ را فرمود مرگ چیزیست که چاره از آن نیست و سفریست دراز
که سزاوار است برای آنکه آهنگ آن کرده بردارد با خود ده هدیه گفت چیست آن هدیها فرمود هدیهٔ عزرائیل و هدیهٔ قبر
و هدیهٔ منکر و نکیر و هدیهٔ میزان و هدیهٔ صراط و هدیهٔ مالک و هدیهٔ رضوان و هدیهٔ پیغمبر و هدیهٔ جبرئیل و هدیهٔ خدای تعالی اما هدیهٔ
عزرائیل پس چهار چیز است راضی کردن خصمان و قضای نمازهای فوت شده و شوق بسوی خدای تعالی و آرزوی مردن
و هدیهٔ قبر چهار چیز است ترک نمیمه و استبرا از بول و قرائت قرآن و نماز شب و هدیهٔ منکر و نکیر چهار چیز است راستی گفتار
و ترک غیبت و حق گفتن و فروتنی برای هرکسی و هدیهٔ میزان چهار چیز است خاموش کردن و ورع است و رفتن[۷]
بجماعت و خواندن یکدیگر بسوی معرفت خداوند و هدیهٔ صراط چهار چیز است اخلاص عمل و حسن خلق و کثرت ذکر خداوند
و تحمل آزار و هدیهٔ مالک چهار چیز است گریه از ترس خدا و صدقهٔ نهانی و ترک معاصی و نیکی بوالدین و هدیهٔ
رضوان چهار چیز است صبر بر مکاره و شکر نعمت و انفاق مال در طاعت خداوند و حفظ امانت در وقت یعنی کردن
نماز که امانت بزرگ خداوند است در وقت و هدیهٔ پیغمبر صلی الله علیه و آله چهار چیز است محبت آنجناب و پیروی
سنتش و محبت اهل بیتش علیهم السلام و حفظ زبان از ناسزا و بیهوده و هدیهٔ جبرئیل چهار چیز است کم خوردن
کم گفتن و مداومت حمد و هدیهٔ خدای تعالی چهار چیز است امر بمعروف و نهی از منکر و نصیحت خلق و مهربانی بر همه کس

باب چهاردهم در فضل اعانت سلسلهٔ جلیله سادات اگرچه عنوان این بابها و فصل مقامات آن
شرح منافع و شروط و اقسام صدقه بود که واجب آن بر سادات عظیم الشان حرام و بعضی اقسام مستحبه بر همه یا بعضی
از ایشان مکروه و باقی جایز پس همه در ذکر ایشان در سلک گذشتگان نبود جز احترام آن سلسلهٔ علیا از
گذاشتن اسم صدقه بر احسان و اکرام که با ایشان شود چه این لفظ در مقابل خمس که مختص بایشانست ذکر شده و در
مقام ذکر اعانت بایشان کمتر این کلمه را استعمال فرمودند بلکه در بسیاری از اخبار صدقهٔ زکوتی وارد شده که صدقه
چرکهای مردم است و فرمودند صدقه حلال نیست برای محمد و نه اهل بیت رسولش را از این پس فرمود صدقات
از آن فقرا و مساکین و سایر اصناف است که در قرآنست بلکه نهی فرمودند از صدقه بردن کسی که آنچه را باید

چه در عوض صدقه قرض ان
مسکین و یتیم و اسیر ...
نماید ... چون ...
و ... زبان تمام ...

در ترغیب بر اعانت ذریّهٔ طیّبه

میدهند صدقه نباشد چنانچه در تفسیر عسکری علیه السلام مذکور است که کسی عرض کرد یا رسول الله کیست مستحق زکوة
فرمود مستضعفین از شیعه محمد وآل او علیهم السلام که قوت نگرفته بصیرتشان در دین واما آنکه قوت گرفته بصیرتش
در دین ونیکو شد معرفتش در دوستی اولیاء خدا ودشمنی دشمنان خدا پس این برادر شما است در دین وچسپیده تر است
بشما از پدران ومادران مخالفین پس باو ندهید زکوة ونه صدقه زیرا که دوستان ما وشیعیان ما از ما یند مانند
یک جسد وحرام است بر جماعت ما زکوة وصدقه ولیکن هر چه میدهید برادران با بصیرت خود همان نیکی است وبلند
دارید قدر ایشانرا از زکوة وصدقات ومنزه دارید ایشانرا از آنکه برسد با ایشان چرکهای شما آیا دوست میدارید
یکی از شما که بشوید چرک بدن خود را انگاه بریزد آنرا بر بدن برادر مؤمن خود بدرستیکه چرک گناهان بزرگتر است
از چرک بدن پس چرکین نکنید بآن برادران مؤمن خود را وبالجمله فضل رعایت واحسان بر ایشان نهایت بزرگ
وعظیم وثواب آن جسیم واخبار وارده در تاکید وترغیب آن بسیار وحکایات دیدن خیر بسیار از جهت اعانت
کردن با ایشان بیشمار وتبرکا بذکر چهل عدد از هر دو صنف قناعت میکنیم **اول** در کتاب شریف صحیفة الرضا
علیه السلام مرویست که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود چهار نفرند که من شفیعم برای ایشان روز قیامت
هر چند بیایند با گناهان اهل زمین اکرام کننده ذریه من وبر آرنده حاجتهای ایشان وکوشش کننده
در کارهای ایشان چون ناچار شوند بآنها ودوستدار ایشان بدل وزبان **دوم** در انجا از امیر المؤمنین علیه السلام
روایت کرده که فرمود هر که کار نیکی کند بیکی از فرزندان عبد المطلب واو قادر بر مکافات نکند بآن کار در دنیا پس
من مکافات میکنم اورا فردا چون ملاقات کند مرا روز قیامت **سیم** در تفسیر امام علیه السلام مرویست
که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود کسیکه رعایت حق خویشان پدری ومادری خود را کند داده می شود باو در بهشت
هزار درجه که دوری ما بین هر درجه بقدر دویدن اسب خوب لاغر میان یکی است که صد سال بدود ویک درجه آن
از نقره باشد ودرجه دیگر از طلا ودرجه دیگر از لولو ودرجه دیگر از زمرد ودرجه دیگر از زبرجد ودرجه دیگر از
مشک ودرجه دیگر از عنبر ودرجه دیگر از کافور بهشت واین درجات از این اصنافند وفرمود کسیکه رعایت حق
قرابت خویشان محمد وعلی صلوات الله علیهما نماید داده میشود اورا از فضل ومراتب درجات وزیادتی اجر بقدر
زیادتی فضل محمد وعلی علیهما السلام بر ابوین نسبی او **وامام حسن** ودر نسخه امام حسین علیهما السلام
فرمود بر تو باد باحسان بر خویشان ابوین دینی خود محمد وعلی اگر چه ضایع نموده باشی رعایت خویشهای پدر
ومادر نسبی خود را وبپرهیز واجتناب کن از ضایع نمودن خویشان دینی خود بدرستیکه شکر کردن خویشهای پدر ومادر
نسبی خود از جهت آنکه شکر کردن اقارب آن حضرت بسوی ابوین دینی تو محمد وعلی علیهما السلام نفع بتو بیشتر دارد
از شکر کردن اقارب نسبی نزد پدر ومادر تو بجهت آنکه خویشان ابوین دینی تو هرگاه شکر کنند ترا نزد محمد وعلی
علیهما السلام باندکی از قلیل نظر تو بچیزیکه ظاهر کنند آن ابوین دینی برای تو بر طرف میکنند از تو گناهان ترا

پری مابین زمین باشد تا عرش و بدرستیکه اقارب ابوین نسبی تو چون شکر تو را کنند نزد ایشان و حال آنکه تو ضایع نموده
باشی حق خویشان ابوین دینی خود را نفع ندهند و دفع عذاب از تو نکنند بقدر فتیلی که مثل است میان عرب در
حقارت و آن پوست رقیقی است که میان شکاف هسته خرما است و علی بن الحسین علیهما السلام فرمود که حق
قرابات ابوین دین ما محمد و علی علیهما السلام و حق محبین ایشان احقست از حق خویشهای پدر و مادر نسبی ما زیرا که ابوین
دینی ما راضی میتوانند نمود از ما ابوین نسبی ما را و ابوین نسبی ما نتوانند ابوین دینی ما را که محمد و علی است خوشنود
کنانند و محمد بن علی علیهما السلام فرمود که کسیکه بوده باشد ابوین دینی او که محمد و علی است علیهما السلام
بهتر نزد او و خویشان او اکرم باشند نزد او از ابوین نسبی او و خویشان ایشان گفته خدا تعالی در حق ایشان
که تفضیل دادی بهتر را بحق خود هم قسم که میگردانم تو را فضل و اختیار نمودی تو آن جمعی را که اولی بودند باختیار نمودن
بحق خود قسم که میگردانم تو را در دار قرار خود و هم صحبتی اولیاء من اولی است و جعفر بن محمد علیهما السلام
فرمود که هر کسیکه مقدورش نباشد که قضای حق قرابات ابوین دینی و ابوین نسبی خود هر دو بکند بجهت آنکه
قضای حق قرابت هر یک مانع باشد از قضای حق دیگری پس مقدم دارد حق قرابت ابوین دینی خود را خدای
عزوجل میفرماید در روز قیامت چنانچه مقدم داشت قرابات ابوین دینی خود را مقدم دارید او را بسوی جنات
من پس زیاد میشود فوق آنچه آماده شده بود برای او از درجات هزار هزار ضعف او و موسی بن جعفر علیهما السلام
فرمود در حالیکه با آنحضرت عرض نمودند که برای فلانکس هزار درهم بود پس دو مال یا و عرض شد که هر دو را میخواست
مایه او گنجایش خریدن هر دو را نداشت پس گفت که کدام یک از این دو متاع انفع است برای من گفتند مر او را که
این متاع زیادتی دارد بحسن بر آن متاع بهتر چندان حضرت فرمود آیا چنین نیست که لازم است در اینصورت
آنمرد را بنا بر مقتضای عقل خود که اختیار نماید فضل را گفتند آری فرمود پس چنین است بر گزیدن قرابت ابوین دینی تو
یعنی محمد و علی علیهما السلام افضل است از خویشان نسبی بلکه زیادتی زیرا که فضل او باندازه فضل محمد است و علی علیهما السلام
بر ابوین نسبی او و کسی بجناب رضا علیه السلام عرض کرد که آیا خبر دهم تو را بر بدی کار که از نفع و سرمایه دور مانده
فرمود آنکس کیست عرض کردند فلانکس فروخت دینارهای خود را بدرهم که بعوض آن گرفت پس برگرداند مال
خود را از ده هزار دینار به ده هزار درهم حضرت فرمود بمن بگوئید که اینمرد ده هزار اشرفی خود را میفروخت بهزار
درهم آیا چنین نبود که تخلف نمودن او از نفع و حسرت او اعظم بود گفتند آری فرمود آیا خبر دهم شما را به کسیکه
تخلف از ربح و حسرت او اعظم از این باشد گفتند آری فرمود بمن بگوئید اگر اینمرد هزار کوه از طلا میداشت و
بهزار حبه از درهم مغشوش میفروخت آیا نه چنین بود که تخلف نفع او عظیم تر و حسرت او اعظم از این خواهد بود گفتند
آری فرمود آیا خبر دهم شما را بسخت تر از این در تخلف و بزرگتر از این در حسرت گفتند آری فرمود کسیکه مقدم
دارد در نیکی و احسان قرابت ابوین نسب خود را بر قرابت ابوین دینی خود محمد و علی علیهما السلام زیرا که فضل خویشان

محمد و علی علیهما السلام که ابوین دینی اویند بر خویشهای پدر و مادر نسبی او افضل است از فضل هزار کوه طلا بر هزار درهم مغشوش
و محمد بن علی علیهما السلام فرمود کسیکه اختیار کند قرابت ابوین دینی خود محمد و علی علیهما السلام را بر قرابات
ابوین نسبی خود خدای تعالی اختیار نماید او را در روز قیامت در حضور خلایق و مشهور سازد او را بخلعتهای کرامات
خود و شرف او را اظهار سازد بر بندگان حق کسیکه مساوی باشد با او در فضائل یا فضل او و علی بن محمد
علیهما السلام فرمود بدرستیکه از جملهٔ تعظیم جلال خداوندیست برگزیدن قرابت ابوین دینی خود که محمد و علی علیهما السلام اند
بر قرابات ابوین نسبی خود و بدرستیکه از جملهٔ استخفاف بجلال خداست برگزیدن قرابات ابوین نسبی خود بر قرابات
ابوین دینی خود که محمد و علی علیهما السلام اند و حسن بن علی علیهما السلام فرمود مردی عیالش گرسنه بودند پس از
خانه در آمد که چیزی بیابد و قوتی برایشان تواند خرید پس درهمی تحصیل کرد و بآن نان و خورشی خرید در اثنای راه گذشت
بمردی و زنی از خویشان محمد و علی علیهما السلام دریافت ایشانرا که گرسنه بودند پس گفت ایشان سزاوارترند باین از
از خویشان من پس آن نان و خورش را بایشان داد و ندانست که چه عذری بگوید با اهلش آورد پس آهسته راه میرفت و
فکر میکرد که ناگاه قاصدی را دید که در تفحص او است و او را مستطلبید پس او را نشان دادند نزد او آمد و نامه باو داد که از
مصر آورده بود با پانصد اشرفی در کیسه و گفت این بقیهٔ مال پسر عم تو است که در مصر متوفی شده و از او صد هزار اشرفی
مانده که بر تجار مکه و مدینه است و عقار بسیار و اضعاف این مال در مصر دارد پس آن پانصد اشرفی را از او گرفت و
بر عیال خود توسعه داد و در همان شب بخواب رفت رسول خدا و امیر المؤمنین علیهما السلام را در خواب دید که با او گفتند
چگونه دیدی توانگر ساختن ما تو را چون برگزیدی قرابت ما را بر قرابت خود و بعد از آن نماند احدی در مکه و نه در مدینه
از آنها که پسر عم او از آنها طلبی داشت از وجه صد هزار اشرفی مگر آنکه محمد و علی علیهما السلام بخواب او آمدند و گفتند
که اگر صبح کنی و ندهی حق فلانرا که از میراث پسر عم او مانده یا و میرسانی فبها و الا ما در همان وقت ترا هلاک میسازیم و
مستاصل کنیم و از الهامیم نعمتها را که حق تعالی بتو داده و ترا از حشمت دهر بیرون می اندازیم پس آن نفر ضد ادای علی الصباح
آنچه بر ذمهٔ ایشان بود برداشته نزد او آوردند تا آنکه جمیع شد در نزد او تمام صد هزار اشرفی و نماند در مصر احدی
از آنها که در نزد او مالی بود از آن شخص مگر آنکه حضرت محمد و علی علیهما السلام در خواب او آمدند و تهدید او را امر نمودند
که بعجز تعجیل که او مقدور باشد مال او را ادا نماید آنگاه محمد و علی علیهما السلام بآن مرد که ایثار قرابت رسول صلی الله
علیه و آله کرده بود گفتند پس با و فرمودند چگونه دیدی احسان خداوند را نسبت بخود بتحقیق که ما امر کردیم کسانی را که در مصر
بودند که بزودی مال ترا بتو رسانند آیا میخواهی که بفرمائیم حاکم آن شهر را که عقار و املاک ترا بفروشد و قیمتهای آنها
از مال خود حواله کند که در مدینه بگیری و بدل آن هر چه خواهی در اینموضع خریداری نمائی گفت بلی میخواهم پس محمد و علی علیهما السلام
بخواب حاکم مصر آمدند و امر نمودند که عقار او را بفروشد و قیمت آنرا بطریق سابق باو برساند پس آورد برای او
از آن مال سیصد هزار اشرفی و چنان شد آن مرد در تمول که متمول تری از او در مدینه نبود پس باز رسول خدا در خواب او

آمده فرمود ای بندهٔ خدا آنچه شد جبر تو بود در دنیا بر برگزیدن تو قرابت من را بر قرابت خود و همانا عطا میکنیم بتو در خدمت بعوض هر حبّهٔ از آن مال هزار قصر در بهشت که کوچکترین آن قصرها بزرگتر است از دنیا و اما در فضل پس جائی فرو رفتن بکوزن آن بهتر است از دنیا و آنچه در او است **چهارم** کلینی و شیخ طوسی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کردند که فرمود کسیکه نیکی از اهل بیت من نیکی کند من جزا و پاداش او را میدهم در روز قیامت **پنجم** صدوق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود چون روز قیامت شود منادی ندا کند که ای خلایق ساکت شوید زیرا که محمد صلی الله علیه و آله با شما سخن میگوید پس ساکت می شوند خلایق پس برمیخیزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و میگوید ای گروه خلایق هر کسیکه از او در نزد من نعمتی یا منتی یا نیکی باشد پس برخیزد و مکافات کنم او را پس میگویند فدایت پدران ما و مادران ما چه نعمت و منت و نیکی است برای ما بلکه نعمت و منت و نیکی مر خدا راست و رسول او بر جمیع خلایق پس با ایشان میفرماید بلی هر کس جائی داده یکی از اهل بیت مرا یا با و نیکی کرده یا پوشانیده او را از برهنگی یا سیر کرده گرسنه ایشانرا پس برخیزد تا او را مکافات کنم پس برمیخیزند مردمانیکه چنین کردند پس ندائی آید از جانب خداوند تبارک و تعالی که ای محمد ای حبیب من قرار دادم مکافات ایشانرا برای تو پس جای ده ایشانرا در بهشت هر جا که میخواهی پس جا میدهد ایشانرا در وسیله بمحلیکه محجوب نباشند از محمد و اهل بیت او علیهم السلام **ششم** مفید ثانی پسر شیخ طوسی در امالی روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر کس کار نیکوئی کرده بمردی از فرزندان من پس او را مکافات نکرد پس منم مکافات کننده مر او را بر آن صلهٔ نیک **هفتم** ایضا از آنجناب روایت کرده که فرمود هر کس اراده کرده که توسل جوید بسوی من و اینکه بوده باشد از او در نزد من نعمتی که بجهت آن شفاعت کنم او را روز قیامت پس احسان کند باهل بیت من **هشتم** ایضا از آنجناب روایت کرده که فرمود هر کس صله دهد یکی از اهل بیت من بقیراطی من مکافات میکنم او را بقیراطی و صدوق در امالی چنین نقل کرده که فرمود کسیکه بجا آورد نیکی از اهلبیت من در این دنیا قیراطی را پاداش و جزا میدهم او را در روز قیامت بقنطاری **نهم** قطب راوندی در خرایج و ابن شهر آشوب در مناقب روایت کردند از هشام بن الحکم که گفت مردی بود از ملوک اهل جبل و هر سال خدمت جناب صادق علیه السلام میرسید در موسم حج پس حضرت او را در یکی از خانهای خود در مدینه فرود می آورد و آمدنش بحج و منزل کردنش در خانهٔ آنجناب طول کشید پس ده هزار درهم بآنجناب داد که خانه بخرد برای او و رفت بسوی حج چون برگشت گفت فدایت شوم خریدی برای من خانه فرمود آری و قباله آورد که نوشته بود در او بسم الله الرحمن الرحیم این چیزیست که خریده آنرا جعفر بن محمد برای فلان پسر فلان جبلی خرید برای او خانهٔ در فردوس حد اول آن رسول الله و حد دوم امیر المؤمنین علیه السلام و حد سیم حسن بن علی علیهما السلام و حد چهارم حسین بن علی علیهما السلام چون آنمرد خواند آنرا گفت راضی شدم خدا و ندم را فدایت گردم پس حضرت فرمود من گرفتم آنمال را و متفرق کردم در اولاد حسن و حسین علیهما السلام و امید وارم اینکه قبول کند خدا وند این را و جزا دهد تو بهشت را پس آنمرد بخانه

برگشت و آن قباله با او بود پس مریض شد بمرض موت چون وفاتش نزدیک شد جمع کرد اهل خود را و قسم داد ایشانرا
که آن قباله را با او بگذارند پس چنین کردند بامدادان که قوم بر سر قبرش رفتند دیدند قباله را بر روی قبر و نوشته بود
در او وفا کرد برای من ولی الله جعفر بن محمد بآنچه گفت و در بعضی نسخ وفا کرد ولی الله جعفر بن محمد بآنچه گفت **دهم**
شیخ صدوق در امالی روایت کرده از جناب صادق علیه السلام که فرمود چون روز قیامت شود جمع کند خداوند
خلق اولین و آخرین را در یک مکانی پس فرو میگیرد ایشانرا تاریکی شدیدی پس تضرع و زاری میکنند بسوی پروردگار
خود و میگویند پروردگارا بردار از ما این تاریکی را حضرت فرمود پس بیایند گروهی که برود نور و روشنائی
پیشاپیش ایشان چنانچه روشن کند زمین محشر را پس میگویند اهل محشر ایشان پیغمبرانند پس می آید ندائی از جانب
خداوند که ایشان پیغمبران نیستند پس میگویند اهل جمع که ایشان ملکه اند پس بیاید با ایشان ندائی از جانب
خداوند که نیستند ایشان ملکه پس میگویند اهل محشر که ایشان شهدایند پس می آید ندائی از جانب خداوند
که نیستند ایشان شهدا پس اهل محشر میگویند شما چه کسانید پس میگویند مائیم علویون ما ذریه محمدیم ما اولاد علی بن
ابیطالب که ولی خداست مائیم مخصوصان بکرامت خداوندی مائیم ایمن از عذاب و مطمئن که از اهل بهشتیم پس
بیاید ایشانرا ندائی از جانب خداوند عز و جل که شفاعت کنید در حق دوستان خود و اهل مودت خود و
شیعیان خود پس شفاعت کنند ایشان و شفاعت ایشان پذیرفته شود **یازدهم** شیخ منتجب الدین
(برادر زاده صدوق)
علی بن عبید الله بن حسن بن حسین بن حسن بن حسین بن علی بن بابویه قمی در اربعین و شیخ شاذان بن
جبرئیل در کتاب فضائل و سید ضامن مدنی در تحفة الازهار و صاحب وسیلة المآل باسانید متعدده روایت کرده
از ابراهیم بن مهران که گفت در همسایگی ما در کوفه مردی بود فامی مکنی به ابوجعفر و او خوش معامله بود در
سودا هرگاه شخص علوی نزد او میرفت و چیزی میخواست منع نمیکرد اگر قیمت آنرا داشت میگرفت و اگر نداشت
میگفت بنویس این مبلغی است که گرفته آنرا علی بن ابیطالب علیه السلام و مدتی بنویس چنین که علی علیه السلام گرفته
و باقی ماند آنمرد بر این حال مدتی تا آنکه فقیر و مفلس شد و در خانه نشست و در دفتر خود نظر میکرد پس اگر می یافت
یکی از بدهکاران خود را که زنده است کسی نزد او میفرستاد که آنمال را از او بگیرد و اگر میدید که وفات کرده و
چیزی ندارد خطی بر اسمش میکشید پس در این ایام روزی بر در خانه خود نشسته بود و در دفتر نظر میکرد که
گذشت بر او مردی از ناصبیان پس بطریق استهزاء و طعنه با او گفت چه کرد بدهکار بزرگ تو علی بن ابیطالب
علیه السلام پس مرد فامی بجهت سخن او غمگین شد و برخواست و داخل خانه خود شد چون شب آمد در خواب دید
حضرت رسول صلی الله علیه و آله را که با او بود حسن و حسین علیهما السلام که در پیشروی آنحضرت راه میرفتند پس حضرت
با ایشان فرمود کجاست پدر شما پس امیرالمؤمنین علیه السلام جواب داد که اینک حاضرم یا رسول الله و در پشت سر
آنحضرت بود پس حضرت با او فرمود چه شده ترا که نمیدهی حق اینمرد را گفت یا رسول الله این حق اوست

[illegible]

در دنیا که آورده ام فرمود بده باو پس داد باو آنمرد کیسهٔ از صوف سفید و فرمود این حق تو است پس فرمود رسول خدا صلی الله
علیه و آله بگیر این را و در کمن هر کسیکه بیاید نزد تو از فرزندان او و بخواهد چیزی را که نزد تو است بده که نیست بر تو فقر
بعد از امروز آنمرد گفت بیدار شدم و حال آنکه کیسه در دستم بود و بیدار کردم زوجهٔ خود را گفتم بیداری یا در خوابی گفت
بیدارم گفتم چراغ را روشن کن پس روشن کرد چون نظر کردم هزار اشرفی در آن بود پس آن زن گفت ای مرد از خدا بترس
فقر تو را وا نداشته باشد که فریب داده باشی بعضی تجار را و مالش را گرفته باشی گفتم نه والله ولیکن قصه چنین است
پس جستم دفتری را که حساب بر آن بود پس دید که نیست در آن آنچه نوشته بود بر علی بن ابیطالب علیه السلام نه کمی و نه زیادی
و در روایات اختلافی بود در کلمات یکی از آنها اکتفا نمودیم **دوازدهم** احمد بن الفضل بن کثیر در کتاب
وسیلة المآل نقل کرده از کتاب توثیق عری الایمان که او روایت نموده از ابی الحسن علی بن ابراهیم بن عثمان
دقاق رقی که گفت وارد شد بر من روزی فقیری علوی از فرزندان حسین بن علی علیه السلام پس گفت صد من آرد
بمن بده گفتم قیمت آنرا حاضر کن گفت نیست با من چیزی بنویس بر ذمهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله پس آنچه
خواست دادم و نوشتم قیمت آنرا بر رسول خدا صلی الله علیه و آله پس شنیدند علویین این قضیه را پس می آمدند
و سؤال میکردند و من میدادم پس میگفتند بنویس بر ذمهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله پس پیوسته بایشان
میدادم تا آنکه نماند برای من چیزی پس روزگاری بسر بردم با سختی و تنگی آنگاه رفتم خدمت سید عمر بن یحیی العلوی
و عرضه داشتم آن خطوط را بر ایشان و شکایت نمودم باو از پریشانی و سختی پس جوابی نداد چون شب شد دیدم
پیغمبر صلی الله علیه و آله را در خواب و با او بود علی بن ابیطالب علیه السلام پس پیغمبر صلی الله علیه و آله بمن فرمود
ای ابو الحسن مرا می شناسی گفتم آری توئی محمد رسول الله صلی الله علیک و سلم فرمود پس چرا شکایت از من کردی
و تو با من معامله کردی گفتم یا رسول الله فقیر شدم پس حضرت فرمود اگر معامله کردی با من در دنیا بدهم بتو و اگر
معامله کردی با من در آخرت پس صبر کن که من نیکو بده کاری هستم پس در سختی جزع کرد و از خواب بیدار شد
ذکر میکرد و پس از آن رفت بسوی کوهها و صحراها چند روزی گذشت که او را مرده یافتند در غار کوهی پس او را
برداشتند و دفن کردند پس در آن شب هفت نفر از صلحای کوفه او را در خواب دیدند که بر او بود حلهها از استبرق
و او در باغستان بهشت راه میرفت پس با او گفتند توئی ابو الحسن گفت آری گفتند چگونه رسیدی باین
نعمت گفت هر که معامله کند با محمد صلی الله علیه و آله میرسد بآنچه من رسیدم بدانید که من رفیق رسول الله
صلی الله علیه و آله شده ام این نعمت را بمن داد بجهت صبر من **سیزدهم** باز در اینجا از کتاب
مذکور نقل کرده که گفت علی بن عیسی وزیر که من احسان میکردم بعلویه و اجر امید داشتم برای هر یک در سال
در مدینه طیبه آنمقدار که کفایت کند طعام و لباس او را و کفایت کند عیالش را و این کار را در وقت آمدن ماه
رمضان میکردم تا سلخ او و از جملهٔ ایشان شیخی بود از اولاد موسی بن جعفر علیهما السلام و من مقرر داشته بودم

حکایت علی بن عیسی وزیر و ردّ علوی

برای او در هر سال پنج هزار درهم و چنین اتفاق افتاد که من روزی در برزنها عبور میکردم پس دیدم او را که مست افتاده
و قی کرده و بگل آلوده شده و او در بدترین حالی بود در شارع عام پس در نفس خود گفتم من میدهم مثل این فاسق را
در سالی پنج هزار درهم که آنرا صرف کند در معصیت خداوند هر آینه منع میکنم مقرری امسال او را چون ماه مبارک
داخل شد حاضر شد آن شیخ در نزد من و ایستاد بر در خانه چون رسیدم باو سلام کرد و مرسوم خود را مطالبه نمود
گفتم نه و اکرامی نیست برای تو مال خود را بتو نمیدهم که صرف کنی در معصیت خداوند آیا ندیدم ترا در برزنها که
مست بودی برگرد و مرتبت دیگر نزد من میا چون شب شد پیغمبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که مردم در نزد
مجتمع بودند پس پیش رفتم اعراض نمود از من پس بر من ناگوار آمد و مرا بگریست پس گفتم یا رسول الله با من چنین میکنی
با کثرت احسان من بفرزندانت و نیکی من با ایشان و وفور انعام من بر ایشان پس مکافات کردی مرا که اعراض
نمودی از من فرمود آری چرا فلان فرزند مرا برگرداندی از در خانه ات به بدترین حالی و نا امید کردی او را و جایزه
هر ساله اش را بریدی پس گفتم چون او را بر معصیت قبیح دیدم و قطعش نقل کردم و گفتم جایزه خود را منع کردم تا اعانت
نکرده باشم او را در معصیت خدا تعالی پس فرمود تو آنرا بجهت خاطر او میدادی یا برای من گفتم بلکه برای تو فرمود پس
میخواستی بپوشانی بر او آنچه از او سر زد بجهت خاطر من و اینکه از جهاد من است گفتم چنین خواهم کرد با او با اکرام
و بعد از پس از خواب بیدار شدم چون صبح شد فرستادم از پی آن شیخ چون از دیوان مراجعت کردم و داخل خانه
شدم امر کردم که او را داخل کردند و حکم کردم بغلام که بیاورد نزد او ده هزار درهم در دو کیسه گفتم او را اگر
چیزی کم آمد خبر کن و او را خوشنود برگرداندم چون بصحن خانه رسید برگشت نزد من گفت ای وزیر چه بود
سبب اینکه دیروز و مهربانی امروز تو و مضاعف کردن عطیه من گفتم خیر خیر چیزی نبود برگرد بخوشی گفت
والله نمیگیرم تا از قصه مطلع نشوم پس آنچه در خواب دیدم باو گفتم پس اشک از چشمش ریخت و گفت نذر کردم نذر
صحیحی که دیگر عود نکنم بمثل آنچه دیدی و هرگز پیرامون معصیتی نگردم و محتاج نکنم جدم را که با تو معاتبه کند پس
توبه کرد و توبه اش نیکو شد **چهاردهم** نیز در آنجا حکایت کرده از مقریزی از علامه شیخ ابن فهد حلی
که جمال محمد بن الحسن بن خالد حلی نقل کرد از بعضی قراء که قرائت میکرد بر سر قبر امیر تیمور لنگ بعد از مردنش در شیراز
که من وقتی با قراء حاضر شدم قرائت قرآن میکردم چون خلوت میشد میخواندم خذوه فغلوه ثم الجحیم
صلوه تا آخر آیات و بسیار تلاوت میکردم این آیات را تا اینکه شبی در خواب دیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله را
که نشسته و تیمور لنگ در پهلوی آنجناب پس باز ماندم او را گفتم رسیده تا اینجا ای دشمن خدا و خواستم دستش را
بگیرم و برخیزانم از پهلوی پیغمبر صلی الله علیه و آله پس حضرت فرمود بگذار او را که ذریه مرا دوست میداشت پس
از آن برخواستم و ترک کردم آنچه را که در خلوت میخواندم **پانزدهم** در کتاب عمدة الطالب
تألیف سید جلیل نسابه ابی العباس احمد بن علی بن الحسین الحسنی نقل کرده از ابی الحسن نصر الله بن عنین شاعر

معجزه صدیقه طاهره علیها السلام در خواب

دمشقی مشهور که او با مالی و قماشی بسمت مکه معظمه میرفت پس بعضی از سادات اشراف از بنی داود که در وادی صفرا منزل دارند بیرون آمدند و آنچه داشت از او گرفتند و او را جریح کردند پس نوشت قصیده بسوی ملک عزیز طغتکین بن ایوب که والی یمن بود و برادرش ناصر که سلطان بود در شام اقامت داشت و او را طلبیده بود بجهت اقامت در سواحل که در دست فرنگیان بود و فتح کرد و گرفت آنها را و در آن قصیده ابن عنین او را بیرغبت کرده از سواحل و ترغیب نموده او را در یمن و تحریص کرده بر آن اشراف که گذشته و اول آن قصیده بیت

اعیت صفات نداك المصقع اللسنا من خلص الزبد ما ابقى لك اللبنا وما ترید بجسم لا حیاة له وجزت فی الجود حد الحسن والحسنا تا اینکه گفته ولا تقل ساحل الافرنج افتحه فما یساوی اذا قایسته عدنا وان اردت جهادا فارو سیفك من قوم اضاعوا فروض الله والسننا طهر بسیفك بیت الله من دنس وما احاط به من خسة وخنا ولا تقل انهم اولاد فاطمة لو ادركوا آل حرب حاربوا الحسنا حاصل این ابیات آنکه مقابله شود سواحل فرنگیان برابری نکند با عدن و اگر میل جهاد داری پس سیراب کن شمشیر خود را از قومیکه ضایع کردند فرایض و سنن خدا را و پاک کن بشمشیر خود خانه خدا را از کثافت و دنائت و لغو و مگو که ایشان فرزند فاطمه علیها السلام اند چه اگر آل حرب را درک میکردند با امام حسن علیه السلام جنگ میکردند چون قصیده را اتمام کرد در خواب صدیقه طاهره علیها السلام را دید که دور خانه کعبه طواف میکرد پس سلام کرد بر آنحضرت جواب نداد او را پس تضرع نمود و تذلل کرد و از گناه خود که مستحق این اعراض شد سؤال کرد پس حضرت این ابیات را انشاد فرمود حاشا بنی فاطمة كلهم من خسة تعرض او من خنا وانما الایام فی غدرها وفعلها السوء اساءت بنا فتب الى الله ومن یقترف ذنبا بنا یأمن مما جنى ائن اسا من ولدی واحد تجعل كل السب عمدا لنا فاكرم العین لمصطفى احمد ولا تهن من آله اعینا فكلما نالك منهم غدا تلقى به فی الحشر منا منا ابن عنین میگوید از خواب بیدار شدم ترسان و هولناک و عافیت یافته بودم از تمام مرضیکه داشتم پس آن ابیات را نوشتم و حفظ کردم و توبه کردم بسوی خداوند از آنچه گفته بودم و قطع کردم آن قصیده را و در مقام معذرت برآمدم و این ابیات را گفتم عذرا الى بنت نبی الهدى تصفح عن ذنب محب جنى وتوبة تقبلها من اخی مقالة توقعه فی العنا والله لو قطعنی واحد منهم بسیف البغی او بالقنا لم ار ما یفعله سیئا بل انه فی الفعل قد احسنا

و این قصیده مشهور و مسطور است در دیوان ابن عنین و ذکر کرده آنرا بادرای در کتاب در النظیم شامی و هم در تذکرة الخواص سبط ابن جوزی نقل کرده از کتاب ملتقط جدش و در کتاب وسیلة المال منقولست که در شهر بلخ مردی علوی بود و او را چند دختر و زنی بود پس آنمرد وفات کرد و عیالش از خوف شماتت دشمنان پیاده بسمت سمرقند رفتند پس از شدت گرسنگی و کثرت سرما عاجز شدند پس داخل مسجدی شدند

حکایت علویه که به بلخ رفته بود

دختر‌ها ماندند و مادرشان بجهت تحصیل قوت بیرون رفت پس دید رئیس بلد را که نشسته و جمعیتی در دور او گرد آمده
پس پیش رفت و شرح کرد برای او بدی کار خود شانرا و اینکه ایشان علویاتند رئیس گفت گواه بیاور که شما براستی
علویاتید علویه گفت من در این بلد غریبم و شاهدی ندارم و خدای تعالی و رسولش آگاهند که من راست میگویم پس
ملتفت او نشد علویه از نزد او برگشت و میگفت یا جداه یا رسول الله پس در عبورش پیری را دید نشسته بر دکه و گرد
او بودند جماعتی علویه پرسید این کیست گفتند داروغه بلد و مجوسی است گفت شاید برای من نزد او گشایشی
باشد پس پیش رفت و خبر داد او را از حال خود و دختران و آنچه میان او و رئیس بلد گذشت و اینکه دختران در مسجد ند
و چیزی ندارند که قوت کنند پس خادم خود را آواز کرد و گفت بخاتون خود بگو که جامهٔ خود را بپوشد پس
بیرون آمد آن زن و با او بود کنیزانش پس با او گفت با این زن برو بفلان مسجد و بردار دختران او را و بیاور بخانه
پس با او آمد و دخترانش را آورد و برای ایشان اطاقی تنها مهیا کرد و ایشانرا بحمام فرستاد و از بهترین جامه‌ها بایشان
پوشانید و از فاخرترین فرشها برای ایشان فرش کرد و از لذیذترین طعامهای نیکو برای ایشان حاضر کرد پس نشستند
علویات با آن زن صحبت میکردند و بخواب نرفتند تا آنکه با مردان خود مسلمان شدند چون نصف شب
شد رئیس بلد که مسلم بود در خواب دید که گویا قیامت برپا شده و علم و لواء نصب شده بر سر رسول خدا و در نزد او
قصری دید از زبرجد سبز و زمرد و لعل و در و یاقوت سرخ گفت پس گفتم یا رسول الله برای کیست این قصر
پس از من اعراض فرمود گفتم یا رسول الله چرا از من اعراض نمودی با آنکه من مسلم موحدیم از امت تو فرمود شاهد
حاضر کن گفتم خدا و رسولش دانا ترند پس فرمود آیا تو نفرزندم نگفتی شاهد بیاور و این قصر مال آن مرد است که علویات
دختران در خانهٔ او یند پس گفتم او مجوسی است فرمود او نخواهید مگر آنکه با اهل بیتش مسلمان شدند گفت پس بیدار شدم
ترسان و هراسان گریه میکردم و بر رخسار خود طپانچه میزدم و بیرون آمدم جستجو میکردم از خانه هر دیگه علویات
در او بودند تا اینکه رسیدم بآنجا پس یافتم ایشانرا نزد او پس قصد کردم که بگیرم ایشانرا از نزد او گفت ای رئیس
تو را با این راهی نیست مرا باسلام خود نترسان قسم بخدا که من و اهل بیتم نخوابیدیم مگر آنکه مسلمان شدیم
بر دست ایشان پس مکرر التماس کردم و هزار اشرفی با او دادم گفت والله نمیشود بصد هزار هزار اشرفی
و نه بمثل آن از دراهم بلکه اگر این شهر فیها را قبول کنم تو ایشانرا بچشم خود نخواهی دید پس پیوسته خضوع و
تذلل میکردم و دست و پایش را بوسیدم گفت هیهات هیهات آنکه تو او را در خواب دیدی و تو را
بسوی من فرستاد من او را دیدم و خداوند بر من منت گذاشت ببرکت قدوم دختران رسول خدا صلی الله
علیه و آله و دیدم جد ایشانرا در خواب و میگفت بنحو الانقصر از آن تو و اهل بیت تو است بجهت آنچه با فرزندان
من کردی و شما در بهشت خواهید بود و خداوند نوشته بود شما را مؤمن از روز ازل **مؤلف گوید**
که آیة الله علامه در کشف الیقین این حکایت را بنحو دیگر نقل کرده که ابسط از این و اختلاف در مواضع بسیار دارد

حکایت عبدالله مبارک با علویه

اینحکایترا دارد چون ظاهر اتحاد دو قصه و آن هر دو یکی بود و از ذکر آن اعراض کردیم ۵۵ در کتاب عوالی اللئالی ابن ابی جمهور احسائی
و تحفة الازهار سید ضیاء بن شدقم بن علی بن الحسن النقیب المدنی از سید علی سمهودی و از دیگری در تذکرة الخواص
سبط ابن الجوزی و وسیلة المآل احمد بن فضل مکی و کشف الیقین علامه حلی اعلی الله مقامه منقولست که عبدالله بن
مبارک هر سال حج میکرد و در سالی و سال دیگر جهاد مینمود و پنجاه سال بر این کار مواظبت داشت پس
بیرون رفت در بعضی سالها که نوبت حج بود برای خریدن متاع سفر و تدارک حج و با او بود پانصد اشرفی و متوجه
بازار شتر فروشان گردید که شتری برای سفر حج بخرد پس در راه علویه را دید که در مزبله مشغول بکندن
پرهای مرغ آبی مرده و آنرا پاک میکرد عبدالله گفت نزد او آمدم و پرسیدم چرا چنین میکنی گفت ای مرد آیا نخوانده
قول خداوند را که میفرماید و لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم پس سید از پاره چیزها که اگر ظاهر شود برای
شما اندوهگین کند شما را تو را بخدا سوگند میدهم که بگذر از من و برو بسوی آنچه نفع میدهد تو را و بگذار آنچه را که نفع
نمیدهد تو را پس تعجب کردم از حسن استحضار و نیکی گفتارش گفتم بحق خدا و جدت محمد و علی علیهما السلام که مرا مطلع کن
و حقیقت امر را بگو گفت مرا معاف دار از قسم خود بجهت کشف کردن سترم بهر چیز زیرا که نمیدانند آنرا جز
علام الغیوب ستار العیوب و کشاف الکروب و غفار الذنوب پس گفتم تو را قسم دادم و از تو نمیگذرم مگر آنکه
بستی خبر خود را بمن بگوئی گفت ای عبدالله ملجا و لا علاج گردانیدی مرا که ظاهر کنم حال پنهان خود را نزد تو
بدانکه من زن سیده علویه ام و چهار دختر کوچک سیده یتیم دارم و پدرشان در این نزدیکی وفات کرده
و این روز چهارم است که بر ایشان میگذرد که چیزی نخورده اند چون کار باضطرار رسید خوردن میته برما
حلال است و من بغیر از این مرغ مرده چیزی دیگر نیافتم میخواهم که این را پاک کنم بر ایشان ببرم که بخورند این را
و دفع گرسنگی ایشان بشود عبدالله گفت پس با خود گفتم وای بر تو ای پسر مبارک کجا است آنکه بیفتد در
دستش چنین فرصت و فائده که برساند بشفاعت جد او سید مخلوقات هنگام سؤال نزد صراط روزیکه
فرار کند مرد از پدرش و مادرش و برادرش و رفیقش و پسرش روزیکه نفع ندهد مال و نه اولاد مگر آنکه آید نزد خداوند
با قلب سلیم از مصائب ای علویه دامن باز کن بگیر آنچه خداوند بتو داده چنین کرد پس کیسه زر گشادم و مجموع
آن زرها را در دامنش ریختم پس علویه سر در پیش افکنده بود ملتفت من نمیشد و من رفتم بمنزل خود و ندیدم
در خود هیچ حالت شوقی بسوی حج در این سال و مراجعت نموده آماده کار خود شدم در شهر خود و نشستم در
خانه خود تا اینکه حج کردند مردم و مراجعت نمودند پس بجهت استقبال حاجیان و همسایگان و مصاحبان
خود از شهر بیرون رفتم پس هر کس از ایشان را که ملاقات میکردم میگفتم که خدا تعالی قبول کند حج تو را و پسندیده
نماید سعی تو را او نیز بمن همین دعا مینمود و میگفت ای عبدالله آیا بخاطر نداری که همراه ما بودی در فلان محل
و فلان موضع و بسیار شد گفتن مردمان این را پس متفکر شدم در کار خود از سخن ایشان و حج نکردن خودم و تمام شب

کرامت سید ابوالحسن طاهر بن الحسین

در این فکر بودم پس حضرت رسالت پناه را در خواب دیدم که فرمود مرا ای عبدالله عجب دارد که تو رسیدی بفریاد
درماندگان و صلاح آوردی بختی فرزندان مرا پس خواستم از حضرت حق تعالی که خلق کند بر صورت تو فرشته را که
حج کند برای تو هر سال تا روز قیامت پس اگر خواهی حج کن و اگر خواهی مکن که او حج خواهد کرد برای تو **حکایت هم**
ایضا در تحفة الازهار مذکور است که سید ابوالحسن طاهر بن الحسین مردی بود عالم عامل و فاضل کامل با ورع و زهد
و صلاح و تقوی جلیل القدر عظیم الشان بلند همت میان او و مردی خراسانی رفاقت و دوستی بود و
خراسانی هر سال حج میکرد و بزیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله می آمد و دویست اشرفی برای او می آورد
و این معین بود برای او در هر سال تا آنکه مردی بخراسانی برخورد و با و گفت تو مالت را ضایع میکنی و صرف میکنی
در غیر محلش زیرا که طاهر صرف میکند آنرا در غیر طاعت خدا و رسولش و مکرر این سخن را با و گفت تا آنکه خراسانیرا
منصرف کرد از او و مال را بغیر او داد و او را ملاقات نکرد و هم چنین در سال دوم چون سال سیم و زمان سفر
حج رسید پیغمبر صلی الله علیه و آله را در خواب دید که با و میگوید ای فلان وای بر تو قبول کردی در حق فرزندم
سخن دشمنان او را و قطع کردی صلهٔ خود را و آنچه با و میکردی از نیکی قطع مکن صلهٔ خود را از او و بده با و آنچه
فوت شده از او تا توانائی داری پس از خواب برخواست خوشحال و مسرور با نخواب و تدارک سفر حج خود را
کرد و آنمبلغ را با خود برداشت بنحویکه پیغمبر صلی الله علیه و آله با و امر نموده بود با هدایائی چون حج بجای آورد
و بزیارت حضرت مشرف شد رفت نزد طاهر و دست و پای او را بوسید و نشست در آن مجلس که
سادات و اشراف و فضلاء و اعیان بودند پس طاهر ابتدا کرد و فرمود ای فلان شنیدی درباره من سخن
دشمنانم را پس جدم پیغمبر صلی الله علیه و آله در خواب دیدی پس امر کرد تو را برسانیدن ششصد اشرفی که مقطوع
شده بود در طول سه سال با هدایائی و اکرام غیکرد تو را نمی آوردی آنرا و آنرا از مال خود جدا کردی در بلد خود
سوگند میدهم تو را که نه چنین بود گفت قضیه چنین بود و الله ای فرزند رسول خدا کسی دانا نبود بآن جز خدای تعالی
طاهر گفت در نزد من بود خبر تو در سال اول و دویم و بستیم دلم تنگ شد پس دیدم جدم رسولخدا را صلی الله علیه
و آله که میگفت بمن غم مخور که من برای تو رفتم نزد فلان و امر کردم او را که بدهد بتو آنچه فوت شده و تا میتواند
صلهٔ خود را از تو قطع نکند پس حمد کردم خدای عزوجل را و شکر نمودم بر نعمت و احسانش چون تو را دیدم
دانستم بیاورده تو را مگر برای آنچه در خواب دیدم پس خراسانی دیگر بار برخواست و دست و پای او را بوسید
و التماس نمود که از او درگذرد بجهت گوش دادن بسخن دشمن در حق او و مال را تسلیم او کرد و احمد بن فضل شافعی
بعد از نقل این حکایت از کتاب توثیق عری الایمان از سید علی سمهودی گفته که این طاهر طاهر بن یحیی بن الحسین بن جعفر
الحجة بن عبیدالله بن الحسین بن علی بن الحسین بن علی ابن ابیطالب علیهم السلام است جد امراء مدینه منوره ۷۵
نوزدهم در جلد دوم تحفة الازهار مذکور در ضمن احوال عالم جلیل سید مهنا بن سنان مدنی صاحب

فضیلت عالم جلیل سید مهنّای مدنی

میسائل که از آیة الله علامه حلّی رحمه الله نقل کرده از سید علی بن داود حسینی سمهودی در جواهر العقدین بسند متصل از شیخ شهاب الدین احمد بن یونس القسطینی المغربی از بعضی مشایخ خود که گفت مردی از اعیان مغاربه از بلد خود عازم حج و زیارت شد پس مردی از اهل خیر صدا شرفی با وداد و گفت با و بگیر این مبلغ را و بمدینه برسان آنگاه بده بیکی از سادات اشراف بنی حسین که نسبش صحیح باشد تا بوده باشد این خدمت صلهٔ از من بجدّ شان رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرسخ کمر روز یکه نفع ندهد مالی و فرزندی جز آنکه با دل سالم بحضور خدا می آید چون آن مرد وارد مدینه شد از سادات بنی حسین و از صحت نسب ایشان پرسید با و گفتند شبهه در صحت نسب ایشان نیست جز آنکه ایشان از شیعه و رفضیانند که خود و دشمن دارند اهل سنت را و علانیه سب میکنند و قاضی و خطیب و امام المسلمین از ایشانست و امر بلد در دست ایشان برای کسی مدخله در آن نیست گفت پس نجوی شم نیامد که آنها را بایشان دهم چند روزی مکث کردم و در کار خود فکر میکردم و در آنچه صاحب مال بمن وصیت کرده بود تا آنکه روزی با یکی از ایشان مجتمع شدیم پس با و گفتم ای سید من اگر تو از اهل سنت بودی هر آینه میدادم بتو آنچه با من است از مال و قدر آن فلان مبلغ است پس شکایت کرد بمن از شدت تنگی و کثرت اضطرار خود و خواست از من بعضی از آن را گفتم حاشا گفت هرگز نشود که بفروشم مذهب خود را بدنیای دنیه و از برای من است پروردگاری غنی که مرا کفایت میکند پس رفتم و در شب در خواب دیدم که گویا قیامت برپا شده و مردم میگذرند از صراط چون خواستم بگذرم امر فرمود سیدة النساء فاطمه زهرا علیها السلام که مرا نگذارند پس مرا مانع شدند پس استغاثه کردم کسی بفریادم نرسید پس دیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله را که می آید پس بآنجناب استغاثه کردم و گفتم یا رسول الله من از امت توام و دختر تو منع کرده مرا از گذشتن پس حضرت با آن مکرمه فرمود چرا منع کردی او را گفت زیرا که او منع کرد روزی فرزند مرا پس حضرت ملتفت شد بمن و فرمود چرا مانع شدی روزی فرزند مرا گفتم چون سنّی مذهب بود و اهل سنت را دشمن دارد و علانیه سب میکند صحابه را فرمود تو را که دخل کرده میان فرزندان و صحابه من پس ترسان و هراسان از خواب بیدار شدم و تمام مبلغ سپرده نزد خود را گرفتم و صدا شرفی از مال خود بر آن افزودم و رفتم بسوی سید و مولای خودم مهنّا بن سنان و بوسیدم دستش را پس حمد و ثنای الهی بجا آورد بآنچه شایسته بود آنگاه فرمود این امریست عجیب سوگند میدهم تو را آیا دیدی جدم رسول الله و جده ام فاطمه زهرا علیها السلام را و امر کردند تو را که آنها را بمن دهی بعد از آنکه مانع شدند تو را از گذشتن صراط گفتم آری قسم بخدا چنین بود ای فرزند رسول خدا پس سید مهنّا گفت اگر نمیدیدی ایشان را نمی آمدی نزد من و اگر نمی آمدی نزد من هر آینه شک داشتی در صحت نسب و مذهب من مثل مذهب آن دو است یعنی رسول خدا و صدیقه علیهما السلام و ابو عبدالله محمد بن فرحون از سادات این قصه را در ضمن ابیاتیکه بخود خطاب کرده درج نمود لاتلت تمنّی الاشراف هلبا و تمدح ضدّهم بالحجاب ، فقد قال الرسول مقال صدق ۷ فلا تؤذون ما فی اصحابی ۷ ففی

در دیدن خیر از اعانت علویات و حکایت مجوسی

الاشراف ایضاً فخر قربی　وفخر بالولاة والصحاب　الم یبلغك ان فتی اتاهم　وقد اعطی وسادهم فی جراب
یقسمها علی الاشراف طرّاً　ویاتی بالجواب المستطاب　فلم یدفع لهم منها نقیراً　لزعمهم لا یلیق بذی اللباب
لرای ان القیمة قد اقیمت　وان الحوض ملتطم الشراب　وزهراء الرسول تقول مرّوا　سوی من برّ نسل ابی تراب
فاصبح ذاك یستعفی ویبکی　بکاء المستقیل بالاکتیاب　فهبها قلت فی الاشراف حقاً　الیس ان یدفن فی کتاب
فیهم الذین اولی بالترضی　وارجی للنعیم وللثواب　مهنا الخیر جامع کل فضل　وواله سنان الضراب
فقد اثنی علی القطان طراً　بالفاظ کما محو عذاب　وانت حشوت یا هذا کتاباً　من التشنیع فی غیر الصواب
رویدك یا بن فرحون رویداً　ستجتمعون فی یوم الطلاق　ویحکم بینکم خیر البرایا　امام الوقت فی یوم الحساب
وینظر من سیخطی فی نعیم　ومن یشقی ویخلد فی عذاب

بلیسمها شمس الدین یوسف سبط ابو الفرج بن جوزی در کتاب تذکرة الخواص نقل کرده از کتاب جوهری ابن ابی الدنیا که مردی دید رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب که باو میفرماید برو بسوی فلان مجوسی و باو بگو تحقیق که آن دعا مستجاب شد پس آن مرد امتناع کرد از ادای رسالت تا آن مجوسی گمان نکند که او باین وسیله خواسته خود را با و بنمایاند و از او فایده برد یا او را نزد آن مرد مسلمان وقعی و اعتباری هست چون مرد مسلم با ثروت و مال بود پس دید رسول خدا صلی الله علیه و آله را در مرتبه دویم و سیم که همان سخن را باو فرمود پس علی الصباح آمد نزد آن مجوسی در خلوت و گفت باو که من رسول رسول خدایم بسوی تو و آنحضرت بتو پیغام میرساند که آن دعا که برای او کردی مستجاب شد مجوسی گفت آیا تو مرا میشناسی گفت بلی گفت پس من منکر دین اسلام و نبوت محمدم آن مرد گفت من نیز امیدانم و مع هذا او مرا فرستاده بسوی تو و مکرر امر فرموده پس مجوسی گفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله و اهل و اصحاب خود را طلب نمود و بایشان گفت که من تا حال در ضلالت بودم و حال بمذهب حق بازگشت کردم پس شما نیز اسلام آورید که هر که از شما مسلمان شود آنچه در دست اوست از مال من از آن اوست و هر که ابا میکند هر چه در نزد اوست از مال من باید دست بردارد پس همه آن قوم و اهلش مسلمان شدند و آن مجوسی را دختری بود که به پسرش تزویج کرده بود تفریق کرد میان آنها آنگاه گفت آیا میدانی آن دعا چه بود گفتم نه و اینک حال میخواستم از تو بپرسم گفت چون دخترم را به پسرم تزویج کردم طعامی ساختم و مردم را خواندم پس اجابت کردند و در همسایگی من جماعتی از سادات فقرا بودند که مالی نداشتند پس من امر کردم غلام خود را که برای من حصیری در صحن خانه فرش نماید در این اثنا شنیدم دختری که بمادرش میگوید ای مادر آزار میرساند این مجوسی ما را بوی طعامش پس طعام و جامه و اشرفی بسیاری برای ایشان فرستادم چون ایشان آن احسان را از من دیدند آن دختر بباقی دختران گفت قسم بخدا که نمیخوریم تا دعا برای او نکنیم پس همه دستها را برداشتند بعضی گفتند خداوند محشور کند تو را با جد ما رسول خدا صلی الله علیه و آله و باقی آمین گفتند پس این است آن دعوت که باجابت رسید بلیست و بلکه هم در اینجا رعایت

کرده از جدش شیخ ابی الفرج از ابن الخضیب که گفت من منشی سیّده مادر متوکّل بودم پس روزی در دیوان مشغول بودم
که ناگاه خادمی صغیر از جانب سیّده نزد من آمد و با او بود کیسه که در آن هزار اشرفی بود پس گفت که سیّده میگوید
ترا که این زر تقسیم کن در میان مستحقین که از پاکیزه ترین مال من است و بنویس برای من نامهای آنانکه با ایشان میدهی
تا آنکه بعد از این هر چه از اینمال بهم رسد صرف ایشان کنم ابن خضیب گفت پس آمدم و رفقای خود را جمع کردم و مستحقین را
از ایشان پرسیدم پس نام اشخاصی را برای من بردند سیصد اشرفی را با ایشان تقسیم کردم و تتمهٔ آن باقی مانده نزد من
تا نصف شب که ناگاه شخصی در خانه را بزد پرسیدم کیست گفت فلان مرد علویم و او همسایهٔ من بود پس بیرون رفتم گفتم
اینمرد مدتی است همسایهٔ من است و رو بمن بیاورده پس رخصت دادم داخل شد پس گفتم با و مرحبا و پرسیدم از او
که چه کار داری گفت گرسنه ام پس با و یک اشرفی دادم آنگاه رفتم نزد زوجه ام گفت چه شخص بود که در این ساعت
ترا بر جست اند گفتم وارد شد بر من شخصی از اولاد رسول خدا صلی الله علیه و آله و نبود نزد من چیزی که او را اطعام کنم
پس یک اشرفی با و دادم آنرا گرفت و شکر کرد مرا و رفت چون بدر خانه رسید زوجه ام بیرون آمد و حال آنکه
گریه میکرد و میگفت آیا حیا نمیکنی که مثل چنین مردی رو بتو آورد و تو با و یک اشرفی میدهی و حال آنکه میدانی
استحقاق او را بدرستی تمام آنچه مانده با و ببخش پس بخشش در دلم جا کرد و از عقب او رفتم و کیسهٔ اشرفی را تمام با و دادم آنرا گرفت
و رفت چون بخانه برگشتم پشیمان شدم و گفتم حال این خبر میرسد بمتوکّل و او دشمن دارد علویین را پس مرا خواهد کشت
پس زوجه ام بمن گفت که مترس و توکّل کن بر خدا و جدّ علویین در این سخن بودیم که در خانه را زدند و مشعلها و چراغها
بر دست خدام ظاهر شد و گفتند سیّده ترا میطلبد پس ترسان و اندیشه ناک برخاستم و چون اندکی راهی رفتم
رسولان پی در پی میرسیدند تا مرا واداشتند در پس پردهٔ سیّده و خادم بمن گفت سیّده پشت این پرده است
پس شنیدم که گریهٔ او بلند شده بود و میگفت ای احمد یعنی ابن الخضیب خدا ترا جزای خیر دهد و زوجهات را جزای نیکو دهد
در این ساعت خوابیده بودم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نزد من آمد و فرمود خدای ترا جزای نیک دهد و جزای خیر دهد زوجهٔ
ابن الخضیب را معنی اینکلام چیست پس قضیه را برای او نقل کردم و او گریه میکرد پس بیرون فرستاد اشرفیها و جامها و گفت این
از علوی است و این برای زوجهات و این از تو است و آنچه فرستاد معادل صد هزار درهم بود پس مال را گرفتم و راه خود را
از در خانهٔ علوی قرار دادم پس در خانه را کوبیدم پس از اندرون خانه آواز داد که بده آنچه با تو است ای احمد و بیرون
آمد و او گریه میکرد پس از سبب گریه اش پرسیدم گفت چون در منزل خود داخل شدم زوجه ام بمن گفت این چیست
که با تو است پس آگاهش کردم پس بمن گفت برخیز تا نماز کنیم و دعا کنیم در حق سیّده و احمد و زنش پس نماز کردیم
و دعا نمودیم آنگاه خوابیدیم پس رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که میفرمود شکر ایشان را بجا آوردم به آنچه
بتو کردند و در این ساعت برای تو چیزی می آورند قبول کن آنرا **بیست و دوم** در تاریخ قم تألیف حسن بن
محمد بن حسن قمی که برای صاحب بن عباد نوشته در باب سیّم از آن مذکور است که اوّل کسی از سادات حسینیه

کہ بقم آمد ابوالحسن الحسین بن الحسین بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن جعفر صادق علیہ السلام بود و از شیخ قم روایت است کہ
ابوالحسن آشکارا کردی روزی قصد سرای احمد بن اسحق اشعری کرد بسبب حاجتی که او را بود و احمد بقم وکیل وقف بود چون ابوالحسن
نزدیک سرای احمد رسید احمد او را راه نداد و او را از صحبت خود منع کرد ابوالحسن ملول و غمگین بمنزل خود مراجعت کرد و بعد از آن
احمد بن اسحق قصد خانه کعبه کرد چون بسرمن رای رسید و دستوری خواست امام علیه السلام و را اجازت دخول نداد و او را
از زیارت و صحبت خود منع کرد پس احمد متحیر شد و در ماند و نمیدانست که بچه سبب او را از صحبت و زیارت خود منع میکند
احمد بسیاری سر بر آستانه آنحضرت نهاد و بسیاری بگریست و گفت ای نور دیده هر دو عالم و ای برگزیده اولاد آدم چه
بی ادبی از من صادر شده است که مرا بحضرت خود راه نمیدهی پس امام علیه السلام او را دستوری داد و فرمود ای احمد یاد داری
که فرزند زاده ما ابوالحسن در شهر قم بدر خانه تو آمد و تو او را بار ندادی احمد بگریست و سوگند خورد که من او را از صحبت خود
منع نکردم الا از برای آنکه ترک شرب خمر کند و از آن توبه کند امام علیه السلام گفت ای احمد راست گفتی ولیکن باید حق
سادات و علویه را بشناسی و ایشانرا حقیر نداری بهر حالیکه باشند و بنظر حقارت در ایشان نظر نکنی که بی بهره
شوی و گرفتار آئی چون احمد بن اسحاق بقم مراجعت نمود سید ابوالحسن در صحبت جمعی بسیار از مردم بدیدن احمد رفت
چون نظر احمد بر سید ابوالحسن آمد از جای برجست و پیش او باز دوید و بسیار اعزاز و اکرام کرد تا او را در صدر نشاند سید
ابوالحسن چون اینحالت بدیع و غریب دید از او سؤال کرد که تا این مدت هرگز چنین لطف و ترحیب درباره من نکردی
از این نوبت موجب چیست احمد قصه رفتن خود بصحبت امام حسن عسکری علیه السلام بسرمن رای و منع کردن امام علیه السلام
او را از صحبت شریف بسبب سید ابوالحسن باز گفت چون ابوالحسن این قصه بشنید بگریست و گفت امام علیه السلام تا بدین غایت
مرا حرمت می نهند پس روا نباشد که من بغیر رضای خدا عمر و زندگانی گذارم پس گفت توبه کردم و بدرگاه حق رجوع
نمودم و پشیمان شدم از افعالیکه از سر جهل و نادانی مباشر آن می شدم و برخواست و بسر منزل خود باز گردید و آلات
شرب بشکست و در مسجد همه اوقات اعتکاف گرفت تا آنگاه که او را وفات رسید و او را بمقبره بابلان دفن کردند
بیست و سیم نیز در آنکتاب روایت کرده از هذیل بن حسان و او از برادر خود جعفر روایت میکند که او گفت
در خدمت حضرت صادق علیه السلام گفتم که مرا پسر عمی است از آل محمد علیهم السلام حقی بود و بمن نمیداد و دفع و مطل مینمود
پس از آن سبب میان من و او سخن درشت گفتم و من بر آن پشیمانم حضرت صادق علیه السلام فرمود که آل محمد علیهم السلام را
دوست دارید و دشمنهای ایشانرا بری گردانید و ایشانرا بحل کنید و بغایت ایشانرا گرامی دارید و چون با ایشان
مخالطه و آمیزش کنید و معامله خرید و فروخت نمائید با ایشان درشتی نکنید و ناسزا نگوئید **بیست و چهارم**
و نیز در آنجا روایت کرده باسناد معتبر از ابی عبدالله که او فرمود که جدم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله فرموده است
که زود باشد که من در قیامت از برای چهار طائفه و چهار صنف مردم شفاعت کنم اگر چه ایشانرا مثل گناه همه دنیا
بود اول کسیکه برای ذریت من شمشیر کشد و ایشانرا نصرت و یاری بدهد دوم مردیکه ذریت مرا در حال فقر و فاقه

حکایت مرحوم حاجی میرزا خلیل طهرانی با علویه هندیه

ودست تنگی بر آنچه در دست او باشد از مال و منال سخاوت کند و با ایشان بخشش کند سیم مردیکه ذریت مرا بدل و زبان
دوست دارد چهارم مردیکه چون ذریت من عاجز و درمانده باشند حاجتی از حاجات ایشان بر آرد و در گذاردن حاجات
ایشان سعی نماید **بیست و پنجم** عالم جلیل و حبر نبیل که دیده نشد در عصرش برای او در تقوی و زهد نظیر و عدیل مرحوم
حاجی ملا علی طهرانی مجاور نجف اشرف اعلی الله تعالی مقامه که در غره ماه صفر سنه ۱۲۹۷ مرحوم شد خبر داد مرا شفاها که والد
مرحوم حاجی میرزا خلیل طبیب رحمه الله که سابقا ذکری از او شد همیشه میگفت که وجود من و وجود اولادم همه از برکت
علویه بود که در کربلا منزل داشت پرسیدیم چگونه بود سبب آن گفت پیش از آنکه عیال اختیار کنم در طهران بودم شبی
در خواب مردی را دیدم که خوش صورت و شمائل بود و جامه سفید در بر داشت پس بمن گفت اگر قصد زیارت امام حسین علیه السلام
داری پس تعجیل کن که بعد از دو ماه دیگر راه مسدود میشود بنحویکه مرغی پرواز نخواهد کرد و در خاطرم زیارت آنجناب بود
پس چون بیدار شدم مهیای زیارت مولای خود شدم پس بزیارتش مشرف شدم و تاریخ خواب را ضبط کردم پس
تخلف نشد از مدتیکه معین کرده بود که راه مسدود شد پس دانستم که آن خواب راست و آن مرد در خبریکه داد صادق بود و
چون سید العلماء و المحققین میر سید علی صاحب ریاض از من معالجات نیکو دید در طبابت نفوس مردم را بسوی من
ترغیب میکرد پس مدتی ماندم و مردم بمن رجوع میکردند تا آنکه روزی در محکمه خود نشسته بودم ناگاه زنی داخل شد
با خادمه چون از مردم فارغ شدم و کسی نماند نزدیک من آمد و دست خود را بیرون آورد دیدم نمانده در آن جز استخوان
بجهت مرض آکله چون آنرا مشاهده کردم طبعم مشمئز شد و باو گفتم این مرضی نیست که بتوانم او را علاج کنم پس آهی حسرتناک کشید
و بیرون رفت دلم سوخت خادمه او را آواز دادم و پرسیدم این زن کیست گفت صاحبه بیگم از پدر و مادر علویه
است و شوهرش علوی بود او را از هند آورد با مالی فراوان که از اندازه بیرون بود و همه آنرا صرف کرد برای ابی عبدالله
والآن دستش خالی شده و مالی نمانده و باین مرض مبتلا شده که دیدی پس باو گفتم بگو بیاید تا معالجه کنم پس آمد و شروع
کردم در علاج او از فصد و حجامت و مسهلات و معاجین تا شش ماه پس از دستش و سائر بدنش که باین مرض مبتلا بود
شروع کرد گوشت روئیدن و سال نشد که مرض بالمره تمام شد چنانکه گویا مرض نداشت پس علویه پیوسته نزد من
می آمد و چون مادر بفرزند مهربانی میکرد تا آنکه مدتی گذشت پس در خواب دیدم همان مرد را که خبر داد که راه بسته
می شود و مرا امر کرد بتعجیل در زیارت ابی عبدالله که میگفت ای فلان مهیا شو برای سفر آخرت که نمانده از عمر تو مگر ده روز
پس بیدار شدم از خواب ترسان و هراسان پس گفتم لا حول و لا قوة الا بالله انا لله و انا الیه راجعون و گفتم
این آخر ایام من است از دنیا پس در آن روز مرا تبی عارض شد سخت شدید تا آنکه بستری شدم و علویه پرستاری
میکرد مرا و آنچه حاجت داشتم انجام میداد تا آنکه روز دهم شد و احبای من جمع شدند در کنار من پس در آن هنگام
که ایشان نظر میکردند بمن و من نظر میکردم بایشان که ناگاه دیدم خود را که منتقل شدم از عالمی بعالمی دیگر و از ایشان که در دور
من بودند احدی را ندیدم و من در آن عالم بودم که ناگاه دیدم دیوار خانه شکافته شد و دو نفر از آنجا بیرون آمدند

که بنهایت مهیب بودند یکی از آنها آمد و بالای سر من نشست و دیگری در زیر پای من و ایشان چیزی از بدن من مس نمیکردند
ولیکن خود را چنان میدیدم که از عروق من چیزی متعلق و متصل است بایشان بنحوی که از وصف کردن آن عاجزم
تا آنکه جان خود را چنین دیدم که بحنجره رسیده در آنحال باز دیوار شکافته شد و مردی بیرون آمد و بآن دو نفر گفت بگذارید
او را ایشان گفتند ما مأموریم پس بایشان گفت بدرستیکه حسین بن علی علیه السلام شفاعت کرد نزد خداوند که رجوع کند
بدنیا پس برخواستند و رفتند و من برگشتم بحالت قبل و جماعت را که در اطراف من بودند دیدم که تهیه اسباب دفن
میکنند پس چشم خود را باز کردم ایشان مسرور شدند و بشارت دادند که ناگاه علویه داخل شده و گفت بشارت باد شما را
بشفای فلان زیرا که جدم حسین علیه السلام شفاعت کرد نزد خداوند در شفای او گفتند چگونه دانستی گفت من رفتم
نزد قبر جدم حسین علیه السلام پس تضرع کردم بسوی خداوند در شفای این مریض و بآنجناب در شفاعت نزد خداوند پس
خواب بمن مستولی شد در خواب جدم حسین علیه السلام را دیدم پس گفتم یا جداه از تو میخواهم شفای فلان را فرمود فلان
عمرش منقضی شده گفتم ای آقای من من نمیفهمم اینرا شفای فلان را میخواهم پس فرمود من خداوند را میخوانم پس اگر حکمت را
در اجابت دید مستجاب خواهد فرمود آنگاه دستهای مبارک خود را بجانب آسمان بلند کرد و دعا نمود پس فرمود
بشارت باد تو را بدرستیکه خداوند تعالی دعای مرا مستجاب فرمود در شفای فلان جناب حاجی قدس سره میفرمود عمر والد از وقت
بیست و هفت یا هشت سال بود و در روز وفات قریب نود سال داشت و من میگفت بفرزندان برای علویات شأن
بزرگی است و من از ایشان عجایب دیدم و پاره از آن کرامات را نقل میکرد **مؤلف گوید** خداوند بآنمرحوم پنج پسر
بعد از آن مرض عطا فرمود دو از علمای متبحرین و سه از طلاب ماهرین یکی از ایشان مرحوم مرقوم بود که آیتی بود از آیات خداوندی
در زهد و تقوی و کرامت و حسن خلق و معاشرت و نمونه بود از خلّص اصحاب ائمه علیهم السلام و کمّلین علما گذشته در
سفر و حضر مدّتی با او مصاحبت کردم و اگر بخواهم صفات حمیده و عبادات و رفتار و حالاتش را ذکر کنم از وضع کتاب
بیرون خواهم رفت حشره الله تعالی مع موالیه **بیست و ششم** عالم ربانی و استاد در امور اخبار و اسرار
قرآنی المولی الاجل جناب آخوند ملا اسمعیل سلطان آبادی ایده الله نقل نموده از یکی از ارحام خود که در نهایت تقوی
و سداد و مواظبت طاعات و عبادات و اهل ورع بود که شبی در ایام گرانی در مسجد بودم پس از ادای نماز با جماعت
واعظی بر منبر آمده و در ضمن موعظه شرحی از خمس سادات و اعانت ذریه کرام بیان فرمود و مردم را تحریص و ترغیب نمود پس بخود
گفتم گندمیکه در خانه اندوخته و منتظر زیاد شدن قیمتی با این تنگی و کثرت فقرا روا نیست و همچنین انتظار کشیدن سال
که شاید مخارج دیگر پیدا شود و پس از آن خمس گندم باقی مانده را دادن حسنی ندارد چه بحسب ظاهر مخارج تازه نیست و ما
یحتاج خانه تا آخر سال مهیا پس با خود قرار دادم که اولا خمس گندم موجود را بدهم و باقی را بفروختن و قرض دادن
بهر کس هر چند که ایشان بسیار باشند تمام کنم پس بخانه آمدم خواستند طعام حاضر کنند امتناع کردم که تا خمس این گندم
ندهم چیزی نخواهم خورد گفتند باشد فردا راضی نشدم پس فقرا سادات را که می شناختم حاضر کردم و حساب گندم

که در میان گندم ها بود میدانستم پس همه آنها را با ایشان دادم رفتند آنگاه غذا خوردم علی الصباح در مسجد حاضر شدم
و فکر کردم که هر کس گندم میخواهد بخرد بدین یا بقرض بخانه آید هر دم از شنیدن این خبر فوج فوج رسیدند و بسوی خانه شتافتند
آنچه بود بقیمت وقت یا قرض که هنگام درو دهند بردند ظهر شد آمدم بمسجد پس از ادای فریضه چون بسمت خانه
برگشتم در راه دیدم جماعت اکراد آنقدر گندم آوردند که در بستی در هر دو نهاده و از قیمت صحیح زیاده از دو ثلث
کاهیده پس شکر الهی بجای آوردم چون بخانه آمدم و مشغول حساب گندم فروخته و قرض داده شدم دیدم باندازه
پیش از دادن هست گویا از آن گندها که در آن گندم هر یک معلوم بود چیزی برداشته نشده و با آنچه سادات را دادند
نقصی در گندم بهم نرسید دانستم که این کرامت باهره از خلوص اعانت بآن ذریه طاهره بود **بیست و هفتم**
عالم فاضل جلیل میرزا عبد الله اصفهانی معروف بافندی تلمیذ علامه مجلسی در کتاب ریاض العلماء در ضمن
احوال سید اجل امیر کمال الدین فتح الله بن هبة الله بن عطاء الله الحسینی الاسترابادی الشامی ذکر نموده که او را
کتابیست نامش ریاض الابرار در مناقب ائمه ابرار علیهم السلام و در آنجا روایت کرده از اربعین از پیغمبر
صلی الله علیه و آله که فرموده هر که دید یکی از فرزندان مرا و برنخواست برای او بجهت تعظیم پس تحقیق که مرا جفا کرده و
هر کس مرا جفا کرده پس او منافق است **بیست و هشتم** نیز در آنجا روایت کرده از اربعین سید علاء الدین
آنجا رضی الله عنه از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود کسیکه ببیند یکی از فرزندان مرا و نه ایستد برای او ایستادن
تمام یعنی راست بایستد بجهت تعظیم او خداوند مبتلا میکند او را ببلائیکه نیست برای او دوائی **بیست و نهم**
در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که گفت میگوید خدا تعالی منم رحمن و اوست رحم خلق کردم برای او اسمی از اسم خود پس هر که او را نیکی کند نیکی میکنم او را و هر که
قطع کند آنرا قطع میکنم او را آنگاه علی علیه السلام فرمود آیا میدانید چیست این رحم که کسی که او را وصل کند وصل میکند او را
رحمن و هر که قطع کند قطع میکند پس کسی گفت یا امیر المؤمنین تحریص فرموده خداوند باین کلمه هر قومی را باینکه اکرام
نمایند خویشان خود را و نیکی کنند ارحام خود را فرمود آیا ترغیب میکند ایشانرا باینکه نیکی کنند ارحام کافر را
خود را و اینکه تعظیم کنند آنرا که خدا حقیر کرده و واجب نموده کوچک شمردن او را از کافرین گفتند نه ولیکن
ترغیب نموده ایشانرا بر صله ارحام مؤمنین خود پس فرمود واجب کرده خدا حقوق ارحام ایشانرا بجهت اتصال آنها
به پدران و مادران ایشان گفتند آری ای برادر رسول خدا فرمود پس ایشان در اینحال ادا میکنند حقوق پدران و
مادران را گفتند آری ای برادر رسول خدا فرمود پس پدران و مادران ایشان جز این نیست که غذا دادند ایشانرا
از دنیا و نگاهداشتند ایشانرا از مکاره آن و آن نعمتی است زائل و مکروهیست که تمام میشود و رسول پروردگار
ایشان را هدایت کرده ایشانرا بسوی نعمتی که زائل نمیشود و نگاهداشته از مکروه ابدی که تمام نمیشود پس کدام یک
از این دو نعمت یاد و رحم بزرگتر است گفتند نعمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بزرگتر و جلیل تر و عظیم تر است

[illegible]

فرمود پس چگونه روا است که ترغیب نماید برادا حق آنکه حقش کوچک است و تحریص نفرماید برادا حق آنکه حقش بزرگ است
گفتند جائز نیست این فرمود پس در این احکام حق رسول خدا صلی الله علیه و آله عظیم تر باشد از حق پدر و مادر و حق
رحم او نیز عظیم تر است از حق رحم آنها پس رحم رسول خدا صلی الله علیه و آله اولی باشد بصله و عظیم تر باشد قطیعه پس وای بحال
برای آنکه قطع کند آنرا پس وای بحال همه وای برای آنکه تعظیم نکند حرمت ایشانرا آیا نمیدانید که حرمت رحم رسول خدا صلی الله علیه
و آله حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله حرمت خدا تعالی است تا اینکه فرمود بدرستیکه رحم مشتق فرموده او را
خدای از رحمت خود بقول خود که منم رحمن و او است رحم و رحم محمد صلی الله علیه و آله است و بدرستیکه از اعظام خدا است
اعظام محمد صلی الله علیه و آله و بدرستیکه از اعظام محمد است اعظام رحم محمد صلی الله علیه و آله و بدرستیکه هر مؤمن و مؤمنه
از شیعیان ما او از رحم محمد است و اعظام ایشان از اعظام محمد است صلی الله علیه و آله پس وای برآنکه سبک شمرد
چیزی را از حرمت محمد صلی الله علیه و آله و خوشا حال آنکه بزرگ شمرد حرمت او را و اکرام نماید رحم او را و آنرا وصل نماید
سی ام در کتاب تحفة الابرار سید ضیاء من مدنی مذکور است که تقی عربی حکایت کرده از یعقوب بن یوسف بن علی بن
محمد مغربی که گفت حکایت کرد بمن شیخ عالم فاضل کامل زاهد عابد ابو عبدالله محمد بن فرحون فارسی در روضه نبویه
علی مشرفها السلام در سنه ۸۱ که گفت من دشمن میداشتم سادات اشراف بنی حسین اهل مدینه را بجهت شدت
تعصب ایشان در مذهب خود و بغض ایشان اهل سنت را و سب کردن ایشان علانیه پس در خواب دیدم که در مسجد نبوی هستم مقابل
قبر شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله پس بمن فرمود ای ابو عبدالله محمد چه شده تو را که دشمن داری فرزندان مرا گفتم
حاش لله یا رسول الله دشمنی ندارم با ایشان نیست که ناخوش دارم آنچه می بینم از شدت بغض ایشان اهل سنت
تو را و آشکار است کردن ایشان صحابه تو را پس فرمود که تو داخل کرده میان من و فرزندان و اصحاب من و بر تقدیر صحت قول تو
فرزند من عاقست آیا ولد عاق ملحق نمیشود به نسب پس گفتم بلی یا رسول الله و از تو عفو میطلبم پس بیدار شدم از خواب
ترسان و توبه کردم بسوی خدا همان ساعت در نزد ضریح مقدس با اخلاص و نیت صادقه و ملاقات نمیکردم احدی
از ایشانرا مگر آنکه بقدر استطاعت مبالغه میکردم در اکرام و جلال و اعظام او و این شخص صاحب همان اشعار است
که در حکایت نوزدهم گذشت **سی و یکم** شیخ شهید اول در کتاب الدرة الباهرة من الاصداف الطاهرة روایت
کرده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود کسیکه اکرام کند فرزندان مرا پس بتحقیق که مرا اکرام کرده و فرمود کسیکه
دشمنی یا اهانت کند فرزندان مرا پس بتحقیق که دشمن داشته مرا و کسیکه دشمن داشته مرا پس بتحقیق که دشمن داشته
خداوند را **سی و دوم** و نیز در انجا و در کتاب جامع الاخبار از آنجناب روایت کرده که فرمود دوست دارید
فرزندان مرا نیکوکارانرا برای خدا و بدکارانرا برای من و اخبر از سید العلماء المتبحرین میر سید حسین سبط محقق کرکی
و خاله زاده میر داماد و داماد او در منهاج الصفوی ذکر کرده و نیز دولت آبادی از علماء هند در مناقب خود از
فوائد جلالیه نقل کرده باین عبارت اکرموا اولادی الصالحون لله و الطالحون لی چنانچه در فضائل السادات نقل کرده

سی و سیم شیخ صدوق در معانی الاخبار روایت کرده که شخصی از جناب صادق علیه السلام پرسید از معنی حی علی
خیر العمل فرمود بهترین عمل نیکی کردن بفاطمه علیها السلام است و با ولاد او سی و چهارم در جامع الاخبار
از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود که اکرام کنید یا کرامی دارید فرزندان مرا و نیکو بجا آرید روش مرا
یا بکنید و نیکو شمرید آداب مرا یا بجا آورید با من سلوک نمائید سی و پنجم در امالی از جناب صادق علیه السلام
مرویست که فرمود آمیزش مکن با احدی از علویین زیرا که اگر با ایشان مخالطه و آمیزش کنی همه ایشان را مبغوض خواهی
داشت ولیکن دوست دار ایشان را بقلب چه مرا امت بوده باشد دوستی تو ایشان را از دور سی و ششم محمد بن
علی بن شهرآشوب مازندرانی در کتاب مناقب از محمد بن یعقوب روایت کرده که گفت در جحفه خوابیده بودم پس دیدم که
رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب پس رفتم خدمت آنجناب پس فرمود بمن که ای فلان مسرور شدم بسبب نیکی
از جهان با اولاد من بعد از دنیا پس گفتم که اگر ایشان را واگذارم پس بچه احسان کنم که بهتر از ایشان باشد پس حضرت فرمود
چون چنین است پس جزای عمل تو در عقبی یافت پس نزد آنحضرت طبقی بود که در آن خرمای صیحانی بود پس از آنجناب
طلب کردم از آن خرما پس قبضه از آن بمن داد که در آن هیجده دانه خرما بود پس تعبیر کردیم آنخواب را که من هیجده سال
زندگانی خواهم کرد پس فراموش کردم این خواب را پس روزی دیدم ازدحام مردم را در موضعی پس پرسیدم از مردم سبب
ازدحام را گفتند حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام آمده پس دیدم آنجناب را که نشسته در آن موضعی که رسول خدا
صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که در آنجا نشسته بود و پیش آنحضرت طبقی بود که در آن خرمای صیحانی بود پس طلب از آن خرما نمودم
از آنحضرت پس کفی از آن خرما بمن داد که قدر آن هیجده دانه بود گفتم با آنجناب که زیاده بمن ده ارشاد فرمود اگر جدم صلی الله علیه و
آله زیاده بتو داده بود ما نیز زیاده میدادیم سی و هفتم عالم فاضل نحریر بصیر سید محمد اشرف بن سید عبد الحسیب بن
عالم جلیل امیر سید احمد بن سید زین العابدین عاملی اصفهانی در کتاب فضایل السادات که برای شاه سلطان حسین صفوی نوشته
و تاریخ اتمام آن سنه ۱۱۰۳ است از بعضی کتب معتبره نقل کرده که در شهر بصره زن فقیره علویه بود و چهار دختر نیک اختر داشت
که همه از غایت افلاس محتاج غذا از سوء القضا مستلبس بلباس تنگی گرسنگی بودند پس در اول شب عید با هم عهد بر آن ماتم زدگان سجیه
سعیده صغیره او گریست و گفت از غایت آرزومندی و نیاز ای مادر آیا کاش نداری و سببی که ما در این عید از نان جوی
توانیم خورد پس مادر گریست و از غایت اضطرار از خانه بیرون آمد که از جهت ایشان تحصیل نانی کند پس رفت بخانه قاضی
بصره قاضی ابو الحسین بصری پس گفت ای قاضی من زن علویه فقیره ام و از برای من چهار دختر جوان هست و این ایام
ایام عید است صدقات پس نظری کن در امر ما و مقرر کن برای ما از بیت المال از وجوه بر آنقدر که دفع شود بسبب آن عسرت
و تنگی روزگار با پس بتحقیق که روز قیامت سؤال کرده خواهی شد از ما اگر حقوق اهلبیت را بحقوق مستحق مبدل سازی
پس قاضی از روی محبت و تکریم با او گفت که فردا بیا نزد من که بخوشی و نیکوئی ترا روانه خواهم کرد چون علویه برگشت
یکی از آن دختران گفت ای مادر اگر قاضی تو چند درهم نقره دهد چه خواهی خرید برای من مادر گفت با و چه میخواهی

حکایت علویه در بصره با سیدوک مجوسی

کفت قدری پنبه میخواهم که ریسمان کرده بفروشم دختر دیکر کفت من از آن وقت که پدرم وفات کرده آرزوی
نان بازار دارم دختر صغیره کفت من یک قرص نان درست میخواهم بامداد روز دیکر مادر نزد قاضی رفت و در کوشه
بنشست تا مردم متفرق شدند بعد از آن کفت ای قاضی من آن زن علویه ام که دیروز وعده نمودی که بمن [illegible]
احسان کنی پس قاضی بانک زد براو و امر کرد غلامان خود را که این سیده را بیرون کنید پس آن علویه بیرون آمد کریان
و نالان و شکسته خاطر و با حسرت و ناله میکرد و با زبان فصیح و صوت ملیح و میکفت چه بکویم با فاطمه دختر کوچک و با
زینب دختر بزرک خود که امیدوار و منتظر هستند و چه روی برکردم بسوی ایشان و چه زبان عذر بخواهم پس کفت
اللهم لا تخیب ظنی فانی رفعت الیک قصتی و منک سئلت حاجتی انک علی کل شیء قدیر
ای سید من نا امید مکردان امید مرا پس بدرستیکه من بلند کردم بسوی تو قصه خود را و از تو سوال نمودم حاجت خود را
بتحقیق که تو بر همه چیز قادر و توانائی پس در اینحال کبری سیدوک نام مجوسی مست لا یعقل سواره با وی برخورد و چون شنید
صدای کریه و ناله آن سیده را کمان نمود در عالم مستی که آن علویه بصدای بلند تغنی و سرود میکند پس آن مجوسی کفت
چه خوش است صوت تو و چه دردناک است قلب تو پس چه میشود ترا سیده کمان کرد که او هشیار و مسلمان و با او
ترحم نموده است احوال خود را برای او کفت پس مجوسی بغلامان خود امر نمود که آن زن را بر در خانه بیاورید چون بخانه
سید بر آن سیده صندوقی بیرون آوردند که در آن چهارصد اشرفی و پنجدست رخت بود و بآن سیده کفت این مال برای
تو و دختران تو است پس سیده با مجوسی دعا کرد و برکشت فرحناک بسوی دختران خود چون دختران آنها را دیدند
مجوسی را دعا کردند و کفتند ای آنکه حق احسان و نعمت بر ما داری ساکن کرداند خداوند ترا در قصرهای بهشت و به تو
عطا نماید فوز و رضوان و خدمتکار تو کرداند در بهشت حور و ولدان و بکرداند ترا از اولیا، و همچنین در همین شب آن
قاضی در خواب دید که کویا داخل شده در فضای بوستانی و بنظر در آورد قصرهای دلکش نیکو پس آمد که داخل آن قصور شود رضوان
که حاجب بود مانع شد قاضی از سبب منع پرسید رضوان فرمود این از آن تو بود اکر به نیکوئی معاشرت کرده بودی
با آن سیده ولیکن از تو کرفته شد و داده شد به سیدوک مجوسی پس قاضی ترسان و هراسان از خواب بیدار شد و فی الحال
سوار شد و آمد تا در خانه سیدوک و داخل شد براو و کفت چه عمل نیک در این ایام کردی مجوسی کفت هفت روز است
که مستم از آنچه میکوئی خبری ندارم که کاری کرده باشم قاضی کفت نه چنانست فکری کن و تأمل نما پس غلامان کفتند
ای سید ما تو بآن زن علویه در این ایام چهارصد اشرفی و پنجدست رخت دادی قاضی کفت میفروشی ثواب این عمل خیر را
به ده هزار اشرفی مجوسی کفت چه باعث شده ترا بر این معامله کفت چون در خواب چنین و چنان دیدم مجوسی کفت
هر عمل مقبولی کران بهاء است هرکاه دانستم که عمل من مقبول شده مرا امکان آن نیست که آنرا بفروشم دست خود را
دراز کن که من کواهی میدهم بوحدانیت خداوند و رسالت محمد صلی الله علیه و آله پس شهادتین کفت و اسلامش
نیکو شد و علویه را طلبید و نصف مال خود را باو داد راوی اینحکایت کفت که این صنف مردم را خدای عز و جل

قیمت برای جنت و رحمت نیز برای خدمت و عبادت یعنی برای صنفی خاص از عبادات که دادرسی درماندگان و برداشتن اضطرار
بیچارگان باشد که از افضل عبادات است سی و هشتم در کتاب جامع الاخبار مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که استخفاف مکنید بفقرا شیعه علی علیه السلام و عترت او که مردی از ایشان شفاعت کنند در مثل ربیعه
ربیعه و مضر سی و نهم نیز در آنجا روایت کرده از آنجناب که فرمود هرکس طعام بخورد با اولاد من حرام کرده
خدای تعالی جسد او را بر آتش و ظاهر آنست که مراد این باشد که اولاد آنجناب را بر طعام خود حاضر کنند و با او طعام بخورد چهلم
در کتاب فضائل السادات از بعضی کتب انساب نقل کرده که آنجناب فرمود هرکه نیکی کند بیکی از ذریه من پس فرد او حجه
ما خواهد بود در بهشت و همانا مقصود اصلی از این باب تحریص و ترغیب باعانت و رعایت و احسان بذریه طاهره و
سلسله علیه عالیه سادات عظیم الشان والدرجات بود نه شرح مقامات و خصایص و فضائل و مناقب بیغایتشان
چه آن بیشتر از آنست که در این مختصر گنجد و بسیاری از علمای متقدمین و متاخرین را تصانیف مستقله در این باب
و اتقن از آنها در متاخرین رساله سادات الاشراف سید المحققین العظام امیر حسین مفتی کرکی دخترزاده محقق ثانی
است و جمیع آنها فضائل السادات سابق الذکر است والله العالم باب پانزدهم در مدح و ترغیب
بر شرکت در صدقه و انفاقات بر هر عاقل هوشمند که خواهد از هر قسم زاد آخرت توشه و از هر خرمن خیرات خوشه گیرد لازم
که چون بیند بعضی با جماعتی مالی فراهم کرده که در راه خداوند صرف کنند با جتماع در حضرت مقدسش هدیه برند یا بنای
مسجدی برای عابدین یا انبار آبی بجهت تشنگان یا قنطره و جسری در معبر مسافرین یا مقبره برای مردگان یا اصلاح راه
برای روندگان یا کاروانسرای بجهت واماندگان یا مدرسه برای متعلمان یا قنات آبی در بیابان و امثال اینها از
محل آسایش مسلمانان سعی کند که خود را با آن جماعت شریک کند و خویشتن را از جمله آن هیئه قرار دهد هرچند بگذاشتن
خشتی یا برداشتن مشتی از خاک باشد چه از فوائد جلیله این خدمت و برکت توسل باین شرکت آنکه شاید در میان
آنجماعت کسی باشد که بجهت صدق نیت و خلوص عقیدت یا پاکی مالش از قذارت شبهه و حرمت هدیه او در مقدس
جنابش مقبول و پسندیده و نامش در دفتر متصدقین صادقین به ثبت رسیده شود و باقی آن هدیه یگانه که بشرکت
آشنا و بیگانه بود اگر رد شود از ساحت کرمش دور که در یک معامله که با جتماع ایدی با جنابش کردند پاره را
بخواند و بعضی را براند چه این عمل را از بندگانش ناخوش داشته با آن همه هوای و هوس و لئامت و بخل چه رسد بکرم
جنابش که همه کرمست و فضل و چون قبول نماید از این صدقه جزئی و مال کم که سرمایه شرکت بود نفع کلی برد و خیر عظیم
باو رسد چه هر چه شریک بهمه آنچه بدیگران دهند رسد و با آن قلت و نداشتن بسیاری از شرایط صدقه از فیض تمام
کامل آن محروم نماند و این یکی از علل و اسرار شرکت در عبادتست در بسیاری از مواضع چون نماز که عمود دین و اعظم
و اشرف عبادات جوارحی مسلمین است و در شرع مقدس آنهمه تاکید و اصرار و ترغیب و وعده ثوابهای بزرگ رسیده
با جتماع در اقامه آن و بپا داشتن آن بجماعت یا پیشوائی که از اهل صلاح و سداد باشد چه در همه آن نماز یا که

در فوائد بقره که بنی اسرائیل آن را قربانی کردند

شرکت در جماعت همه با یکدیگر بسته شاید نمازی بدرجه قبول رسد و از برکت آن از عیوب و مفاسد سائر نمازها در گذرند
چنانچه جماعتی از علمای اعلام تصریح فرموده‌اند بلکه بعضی از مفسرین و شیخ بهاء الدین در آخر مفتاح الفلاح در نکته اینکه
خداوند در سوره مبارکه حمد ایاک نعبد فرموده بصیغه جمع که بنده میگوید پرستش میکنیم و حال آنکه مقام مقام
ذلت و انکسار است نه اظهار جلال و تعظیم پس باید بگوید ایاک اعبد بصیغه مفرد چند وجه گفته‌اند یکی از آنها آنکه
غرض نمازگذار از کلمه نعبد عبادت خود و عبادت جمیع نمازگذاران است از انبیاء و اولیاء و مؤمنین و ملائکه و جن و باین صیغه
عبادت خود را در تضاعیف عبادات اهل جماعت درج میکند و حاجت خود را در اثنای حاجات ایشان معروض میگرداند
تا برکت طاعت ارباب سعادات طاعات او مقبول و دعوات او مستجاب گردد پس گویا که بنده میگوید خداوندا اگر عبادت من
استحقاق قبول ندارد بسایر عبادات مقبوله تشفع میکنم مرا در دایره ایشان بطفیل قبول داخل کردان و همین نکته لطیفه
جاریست در ایاک نستعین که بنده استعانت میجوید برای جمیع کارهای دنیوی و اخروی خود و سایر مؤمنین و صلحا و انبیا
و کارهای خود بطفیل ایشان و هم چنین در طلب هدایت خاصه در قول اهدنا الصراط المستقیم باز اهل ایمان را شریک
کرده و هم چنین سلام بر خود در آخر نماز داخل کرده ملائکه و انبیا و صلحا را تا از پرتو فرود آمدن سلام خداوندی
بر آن گروه از شر هر جنی و انسی و ارضی و سماوی و دنیوی و اخروی سالم مانند و از عبادات شرکتی قربانی عید اضحی است
که در مستحبات آن فرموده‌اند از هفت نفر میتوانند شریک شوند تا هفتاد و شتر یا گاوی یا گوسفندی در راه خدا
بکشند هر گاه هر یک متمکن نشوند چنانچه بنی اسرائیل چون مامور شدند بقربانی کردن گاوی مخصوص برای زنده کردن آن کشته
مجهول و یافت نشد جز نزد جوانیکه بجهت نیکی کردن به پدر و صلوات بر پیغمبر و آل اطهار او علیهم السلام و تفضیل ایشان
بر تمامی خلائق خداوند وعده ثروت و بی نیازی با او داده و با وفا شد که نفروختند آنرا جز بامر مادر پس فروخت آنرا به پر کردن
پوست آن از اشرفی و خداوند پوست را فراخ کرد که به پنجهزار هزار اشرفی پر شد و ایشان اگر چه در اول لجاجت کردند
لیکن در آخر کار همت نمودند و ببال عطای کریم بقدر خزانه سلطانی است بشرکت جمع کردند و هر کس از هر چه داشت و کشیده
و برای یافت بانی همه خود را فقیر کردند و آنرا با نیت و درستی بقبول رسانیدند و از آن قربانی عجیب که در دنیا هرگز مثل آن
نبوده آن اثر عجیب و آیت بزرگ خداوند پدید آمد و از برکت آن مرده را زنده کردند و قاتل را از میان بشناختند اگر چه
دیدن چنین آیه خود کافی بود در نفعیکه از آن صدقه باید بایشان برسد و لیکن خداوند باز تفضل فرموده و توسل بمحمد و آل طیبین
از ذریه او و علیهم السلام بایشان تلقین کرد و بی تعب و مشقت و تاخیر مدت گنجی در خانه که ده هزار هزار اشرفی در آن بود
بایشان نمود و هر کس آنچه داد رسید و مثل آن نفع دید و ضایع را خوشنود کرد و جانی را خرید و آن آیه بزرگ را دید
و از برای کشف کردن شافع شد بآن هدیه خاصه فایز گردید و از برای ثبوت معاد و زنده شدن اموات و کیفیت
رجوع ارواح به اجساد برهان حسی مشاهده نمود و آنرا بمقام اطمینان و یقین رسانید و از قیل و قال استدلال و شبهات
ارباب ضلال فارغ شد بلکه جماعت برای عبادت از روز قیامت برهان محسوس برای اثبات صانع و توحید و معاد

در فوائد بقره که بنی اسرائیل آنرا قربانی کردند

وصدق جسرِ اعمال همیشه کشته شدند و بانعمت هزاران هزار مردهٔ حقیقی را زنده کردند و حیات جاودانی دادند و در مقام تکالیف و اطاعت فرمین آیه ایشانرا بطاعت نزدیک کردند و از معصیت در چه به عیان دیده شد و دیگران دانستند که سلطان عالم عادلیست که کردارهای خلق در ظلمت شب بی خلوت براو پوشیده نیست نیکی را باضعاف آن نیکی جزا دهد و بدکارانرا بتازیانه عذاب تادیب کند در یکساعت گروهی از توانگرانرا بر خاک مذلت نشاند ساحتی و دیگر بهره را تاج بی نیازی بر سر گذارد و برای یک عمل جسر گروها در دنیا دهد و دعای بندگانرا چگونه وسیلهٔ نیل مقصود کند مظلوم را یاری نماید و حاسد را بآتشیکه خود افروخته سوزاند در مقام قدرت از ملاقات دو بیجان جان بخشد و در مقام عدالت قوم بیچیره را از لوث تهمت گناه بیرون کشد و مفتری را رسوا نماید و ظاهر است که وجدانی شدن نیمه از صفات و ضعاف امثال آن جسر بدیدن چنین آیت و نظیر آن شود و در آخر آیات این قصه خداوند اشاره باینمراتب فرمود کذالک یحیی الله الموتی و یریکم ایته لعلکم تعقلون خدای تعالی مردگانرا چنین زنده کند و آیات و حجج خود را بر انچه اشاره شد و غیر آن بشما مینماید تا شاید بفهمید و عقل کار بندید و تفکر و تامل کنید و در اول و آخر انقصه امر فرمود بیاد کردن آن که با تامل آن فوائد را از او بیرون آورند و از خرمن آن خوشها چینند و اثر برکت انقربانی و صدقهٔ مقبوله بینند و بشوق و رغبت افتند و بکره هم در شوند و در صدد زنده کردن مردهٔ یا موت بیمار بر آیند مالی جمع کنند و قلوب مجتمع در میان گذارند و از اعانت زبانی و بدنی مضایقه نکنند جهال مستعدین را از هم معاش آسوده کنند که بفراغت نفوس مردهٔ خود را از نادانی زنده کنند و با زنده شدن مردگان بیچیاره زنده شوند عزایان تهیدست را از سادات و غیرهم از شر نفس و وحدت نگاه دارند و شوند بجای وجود نفوس مسکین کنند زمین را بعبادت خداوند و بسا هست که از یکنفر اینکار و نظیر آن صورت گیرد ولیکن با همت جمعی از دل و غیب دیگران خود یا بواسطه عقدها از مشکلها آسان شود بدون ظهور خسارت و خلل در رشتهٔ زندگی و این فائده دیگریست از فوائد شرکت در عبادت چه بسیار از مهام دینی و امور مهمهٔ مسلمین است که بی اجتماع و تقویت صورت نگیرد بلکه در حق جوار اشاره شد که همه در همه جنس محتاجند و بقوت مظاهرت اصلاح امور معاد و معاش خود کنند تفاوت در ظهور و خفای بعضی از آن امور است بالنسبه ببعضی و در ظاهر آن تاکید در اجتماع بیشتر شده مثل دفع بلای عام که از گناه خاص و عام نازل شده و لهذا امر باجتماع عام شده چنانچه در نهج البلاغه است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود ولو ان الناس حین ینزل بهم النقم و تزول عنهم النعم فزعوا الی ربهم بصدق من نیاتهم و وله من قلوبهم لرد علیهم کل شارد و اصلح لهم کل فاسد و اگر مردم آنگاه که فرود می آید بر ایشان بلاها و بر طرف میشود از ایشان نعمتها پناه جویند بسوی پروردگار خود با نیات صادقه و دلهای مضطرب و ترسناک هر آینه بر گرداند خداوند بایشان هر فرار کردهٔ را و بصلاح آرد بر ایشان هر تباه شده را و از جملهٔ بلاها قحط و غلا است که امر فرمودند باجتماع مسلمین در صحرا بجهت نماز و دعا و تضرع و استسقاء از خالق

در فوائد اجتماع در عبادت

تبارک و تعالی بآنها فرموده خواهد شد که چهل نفر از مؤمنین جمع شوند و شفیع شوند پس بسبب آنچه خواهند داد که آنکه مستجاب میشود و در علل الشرایع
مرویست که خداوند وحی کرد بعیسی علیه السلام که ای عیسی نزدیک بیا مؤمنین را و امر کن ایشان را که دعا کنند با تو و در
کافی مرویست که جناب صادق علیه السلام فرمود چون مؤمن میمیرد پس حاضر شوند در جنازه او چهل نفر از مؤمنین پس
بگویند اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا و انت اعلم به منا خداوند میفرماید امضا کردم شهادت شما را و آمرزیدم
برای او آنچه را که میدانم از آنچه شما نمیدانید و ایضا از جناب باقر علیه السلام روایت کرده که در بنی اسرائیل عابدی بود
که داود علیه السلام از او بشگفت افتاد پس وحی فرستاد خدا بسوی او که تعجب ننماید تو را چیزی از امور او
زیرا که او مرائی است پس آن مرد مرد داود علیه السلام فرمود که رفیق خود را دفن کنید و خود حاضر نشد چون او را شستند
پنجاه نفر ایستادند پس شهادت دادند بحق خداوند که نمیدانیم از او مگر خوبی چون نماز بر او گذاردند پنجاه نفر دیگر
برخواستند پس شهادت دادند بآن چون او را دفن کردند پنجاه نفر دیگر برخواستند پس شهادت دادند بهمان پس
وحی کرد خداوند بداود علیه السلام چه مانع شد تو را که حاضر شوی بجنازه فلان گفت پروردگارا بجهت آن که
مرا بر آن مطلع کردی پس خداوند باو وحی کرد که چنین بود ولیکن شهادت دادند قومی از احبار و رهبان که نمیدانند از او
جز خوبی پس نفاذ کردم شهادت ایشان را و او را آمرزیدم آنچه را خود دانا بودم که از او بود و در قصه مباهله
رسول خدا صلی الله علیه و آله با اهل نجران و بهمراه آوردن امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام با خود بجهت
نفرین بر ایشان با دارا بودن آنمقام از نبوت و قرب و کمالات که عقل از تصور آن عاجز است کفایت است برای ثبوت برکت
ایشان اینکار و برکت و اجتماع در تذلل در درگاه پروردگار و در تفسیر علی بن ابراهیم مرویست که چون پسران
یعقوب کردند با یوسف آنچه کردند لاوی با ایشان گفت یا قوم آیا نمیدانید پسران یعقوب اسرائیل الله پسر اسحاق
نبی الله پسر ابراهیم خلیل الله آیا گمان میکنید که خداوند میپوشاند این خبر را از پیغمبر خویش گفتند چه حیله کنیم گفت بر خیزیم
و غسل میکنیم و بجماعت نماز میگذاریم و تضرع میکنیم بسوی خداوند تبارک و تعالی که بپوشاند این خبر را از پدر ما که
او است جواد کریم پس برخواستند و غسل کردند و در سنت حضرت ابراهیم و اسحاق و یعقوب چنین بود که نماز بجماعت
نمیکردند تا برسند بیازده مرد که یکنفر امام و ده نفر دیگر در پشت سر او نماز کنند پس گفتند چه کنیم که امام نداریم لاوی
گفت قرار میدهیم خدا را امام خود پس نماز گذاردند و گریه کردند و تضرع نمودند و گفتند پروردگارا مستور دار
بر ما این خبر را و مخفی نما الخ که چنانچه در صلاح زاد معاد انسان محتاج است باخیار عباد و نیکان بلاد که از
پرتو وجود ایشان از مفاسد شرور عمل خویش آسوده و برکت و ثواب عمل شان کامروا همچنین در اصلاح امر معاش
او را از چنین کسان چاره نیست در تجارت و زراعت و مواشی و بوستان چه از برای هر یک از آنها آفات و
مهالکیست بحیثیات سماوی و ارضی چون خشکی سال و قحط و غرق شدن و سوختن و امراض و بادهای سموم و حشرات
و دزد و سلاطین و کساد و خسران و نظائر آن که بسبب آنها سود کردگار و پاره حفظ نظام روزگار و بهره مخصوص لطف

و دفع مضار و بعضی بجهت امتحان و اختبار و بعضی برای دل کندن از اسباب و انقطاع و توکل بر پروردگار است و لیکن
مشارکت و اختلاط با ابرار و اشراف نما کرده در خیر که آرایش میمون و امورش مبارک پیوسته و نعمت پیوسته نه
پس از نکبت عمری به لقمه نانی با هزار زحمت و دونکی رسیده فارغ کند دل را از هم نزول آفات و زوال برکات
چه برکت و یمن مجالست بزرگان و مخالطت با ارباب عزت و شان از آن بیشتر است که خیر را بخود کشد و شر را
از شخص خویش دفع کند و اتصال یابد مانند آنچه سوده که سیاه بمجاورت نگین یاقوت شبیه شاهی منزل گزیند اجزا
خبیثه با اعضاء رئیسه از یک سفره در یک وقت غذا خورند و جلد حیوان نجس مصاحبت کتاب خدا و بر بوسه زنند و
بر دیده گذارند و در نهج البلاغه مذکور است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود شرکت کنید با کسانیکه روی کرده
با ایشان روزی زیرا که او شایسته تر است برای ثروت و سزاوارتر است با اقبال بخت و در کافی و تهذیب از
جناب صادق علیه السلام روایت است که فرمود مخالطه و معامله مکنید مگر با آنانکه در خیر نشو و نما نموده اند و مسئلت قرض
مکنید از کسانیکه تازه بنعمت رسیده اند و حضرت صادق علیه السلام به ولید بن صبیح فرمود که بخر برای من
از محارف چیزی زیرا که برکتی نیست در مخالطه با او و فرمود مؤمن محارف نمیشود و فرمود بخر از محارف
که برکتی در معامله او نیست و محارف بی بخت بی روزیست مقابل مبارک چنانچه در ضرب الله از مؤمن که
مبارکست برکت باشد البته در شرکت بهتر و بیشتر خواهد بود و فرمود معامله مکنید با صاحبان عاهات
چون کور و لال و پیس و ابرص و امثال ایشان زیرا که ایشان از هر چیزی ستمکارترند و با اکراد و با سفله و پست
فطرتان زیرا که سفله بخیر منتهی نگردد و فرمودند مشارکت مکنید با یهودی و نصاری و مجوس و بسیار از مفاسد
از روی جهل و ندانستن احکام حلال و حرام بر خیزد و بسبب اخلاط و شرکت مؤمن دانا و واگذاشتن باو در هر حال
و پیروی کردن او چون متابعت ماموم امام را باز شود چه گاهی بجهت حرمت از یک جهت از روی ندانستن
اصل حکم یا محل آن یا مساجد در آن غذاهای نجس پخته کنند و برای زرع در ملک وقفی از روی ستم و نادانی اولاد
زارع را بکشند و زرع را خراب کنند چنانچه در تاریخ قم تالیف حسن بن محمد بن حسن بن قمی نقل فرموده از کتاب
مونس الحزین فی معرفة الحق و الیقین من مصنفات ابی جعفر محمد بن بابویه قمی باین عبارت باب حکایت بنای مسجد
جمکران از قول حضرت امام محمد مهدی علیه صلوات الله علیه الرحمن و علی آبائه المغفرة و الرضوان سبب بنای مسجد مقدس
جمکران و عمارت آن بقول امام علیه السلام این بوده است که شیخ عفیف صالح حسن بن مثله جمکرانی رحمة الله علیه
میگوید که من شب سه شنبه هفدهم ماه مبارک رمضان سنه ثلث و تسعین و ثلثمائه در سرای خود خفته بودم که
ناگاه جماعتی مردم بدر سرای من آمدند نصفی از شب گذشته مرا بیدار کردند و گفتند برخیز و طلب امام محمد مهدی
صاحب الزمان را اجابت کن که ترا میخواند حسن گفت من برخواستم و بر آمدم و آماده شدم گفتم بگذارید تا پیراهن
بپوشم آواز آمد از در سرای که هو ما کان قمیصک پیراهن مپوش که از تو نیست دست فرا کردم و سراویل خود را

حکایت حسن بن مثله در رسیدن او خدمت امام عصر علیه

برگرفتم آواز آمد که لیس ذلک منک فخذ سراویلک یعنی آن سراویل را که برگرفتی از تو نیست از آن خود برگیر
آنرا انداختم و از خود برگرفتم و درپوشیدم و طلب کلید در سرا کردم آواز آمد که الباب مفتوح چون بدر سرا آمدم
جماعتی بزرگان را دیدم سلام کردم جواب دادند و ترحیب نمودند یعنی مرحبا گفتند و مرا بیاوردند تا بدانجایگاه که اکنون مسجد است
چون نیک بنگریدم تختی دیدم نهاده و فرشی نیکو بر آن تخت گسترده و بالشهای نیکو نهاده و جوانی سی ساله بر آن تخت
تکیه بر چهار بالش کرده و پیری پیش او نشسته و کتابی در دست گرفته و بر آن جوان میخواند و فزون از شصت مرد بر این
زمین گرد او نماز میکنند بعضی از جامهای سفید و بعضی جامهای سبز داشتند و آن پیر حضرت خضر بود و پس آن پیر مرا
نشاند و حضرت امام علیه السلام مرا بنام خود خواند و گفت برو حسن مسلم را بگو که تو چند سال است که عمارت
این زمین میکنی و میکاری و ما خراب میکنیم و پنج سال است که زراعت میکنی و امسال دیگر باره باز گرفتی و عمارت میکنی
رخصت نیست که تو دیگر باره زراعت کنی باید هر انتفاع که از این زمین برگرفته رد کنی تا بدین موضع مسجد بنا کنند
و بگو این حسن مسلم را که این زمین شریفی است و حق تعالی این زمین را از زمینهای دیگر برگزیده است و شریف کرده
تو با زمین خود گرفتی و دو پسر جوان خدای تعالی از تو باز ستد و تو متنبه نشدی و اگر چنین نکنی آزار وی بتو رسد
آنچه تو آگاه نباشی حسن مثله گفت یا سیدی و مولای مرا در این نشانی باید که جماعت سخن بی نشان و حجت
نشنوند و قول مرا مصدق ندارند گفت انا سنعلم هناک علامات اینجا بکنیم تا تصدیق قول تو باشد تو
برو و رسالت ما بگذار و بنزدیک سید ابو الحسن برو و بگو تا برخیزد و بیاید و آن مرد را حاضر کند و انتفاع چند ساله که گرفته
است از او طلب کند و بستاند و بدیگران دهد تا بنای مسجد بنهند و باقی وجوه از رهق بناحیه اردهال که ملک ماست
بیارد و مسجد را تمام کند و یک نیمه رهق را وقف کردیم بر این مسجد که هر ساله وجوه آنرا بیاورند و صرف عمارت
مسجد بکنند و مردم را بگو تا رغبت کنند بدین موضع و عزیز دارند و چهار رکعت نماز اینجا بگذارند دو رکعت نماز
تحیت در هر رکعتی یکبار الحمد و هفت بار قل هو الله احد و تسبیح رکوع و سجود هفت بار بگویند و دو رکعت نماز
امام صاحب الزمان علیه السلام بگذارند بر این نسق چون فاتحه خوانند به ایاک نعبد و ایاک نستعین رسد صد بار
بگوید و بعد از آن فاتحه را تا آخر بخواند و در رکعت دوم نیز بهمین طریق بگذارد و تسبیح در رکوع و سجود هفت بار
بگوید و چون نماز تمام کرده باشد تهلیل بگوید و تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام بخواند و چون از تسبیح فارغ شود سر
بسجده نهد و صد بار صلوات بر پیغمبر و آلش فرستد و این نقل از لفظ مبارک امام علیه السلام است که فمن صلیهما
فکانما صلی فی البیت العتیق یعنی هر که این دو رکعت نماز بگذارد هم چنین باشد که دو رکعت نماز در کعبه
گزارده باشد حسن مثله جمکرانی گفت که من چون این سخن بشنیدم گفتم با خویشتن که گویا این موضعی است
که تو میپنداری انما هذا المسجد للامام صاحب الزمان علیه السلام و اشارت بدان جوان کردم
که در چهار بالش نشسته بود پس آن جوان بمن اشارت کرد که برو من بیامدم چون پاره راه بیامدم دیگر باره مرا باز

الامام در نسخه بود منه

خواندند

خواندند و گفتند بری در گله جعفر کاشانی رمه ایست باید آن بز را بخری اگر مردم ده بها دهند بخر و اگر نه تو از
خاصه خود بدهی و آن بز را بیاری و بدین موضع بکشی فردا شب آنگاه روز چهارشنبه هیجدهم ماه مبارک رمضان گوشت
آن بز بر بیماران و کسیکه علتی داشته باشد سخت انفاق کنی که حق تعالی همه را شفا دهد و بز ابلق و موهای بسیار
دارد و هفت علامت دارد سه بر جانبی و چهار بر جانبی که والله هم سیاه و سفید همچون درمها پس رفتیم
پس مرا باز گردانید و گفت هفتاد روز یا هفت روز با اینجائیم اگر بر هفت روز حمل کنی دلیل کند بر شب قدر که
بیست و سیم است و اگر بر هفتاد حمل کنی شب بیست و پنجم ذیقعدة الحرام در روز بزرگوار است پس حسن مثله گفت
من بیامدم و تا خانه آمدم و همه شب در اندیشه بودم تا صبح اثر کرد فرض بگذاردم و نزدیک علی المنذر آمدم
و آن احوال با وی گفتم او با من بیامد رفتیم بدان جایگاه که مرا دوش برده بودند پس گفت بالله نشان و علامتی که
امام علیه السلام گفت یکی آنست که این زنجیرها و میخها اینجا ظاهر است پس نزدیک سید شریف ابوالحسن رضا
شدیم چون بدر سرای وی رسیدیم خدم و حشم دیدیم که گفتند از سحرگاه سید ابوالحسن در انتظار تو است
تو از جمکرانی گفتم بلی من در حال رفتم و سلام کردم و خدمت کردم جواب نیکو داد و اعزاز کرد و مرا تمکین بنشاند
و پیش از آنکه من حدیث کنم مرا گفت ای حسن مثله من خفته بودم در خواب شخصی مرا گفت حسن مثله نام
مردی از جمکران پیش تو آید بامداد باید آنچه گوید سخن او را مصدق داری و بر قول او اعتماد کنی که سخن او سخن ماست
باید که قول او را رد نگردانی از خواب بیدار شدم تا این ساعت منتظر تو بودم حسن مثله احوال را شرح
با وی بگفت در حال بفرمود تا اسبها را زین بر نهادند و بیرون آوردند و سوار شدند چون نزدیک ده رسیدند
جعفر راعی گله بر کناره راه داشت حسن مثله در میان گله رفت و آن بز از پس همه گوسفندان می آید پیش حسن
دوید و آن بز را برگرفت که بهای وی دهد و بز را بیاورد جعفر راعی سوگند یاد کرد که من هرگز بز را ندیده ام
و در گله من نبوده است الا امروز که می بینم و هر چند که میخواهم این بز را بگیرم میسر نمی شود و اکنون که پیش شما
آمد پس بز را همچنانکه سید فرموده بود در آن جایگاه آوردند و بکشتند و سید ابوالحسن الرضا رضی الله
عنه بدین موضع آمدند و حسن مسلم را حاضر کردند و منافع از او بستدند و وجوه ده رهق را بیاوردند و مسجد
جمکران را بچوب پوشانیدند و سید ابوالحسن الرضا رضی الله عنه زنجیرها و میخها را بقم برد و در سرای خود گذاشت
همه بیماران و صاحب علتان میرفتند و خود را در زنجیر میمالیدند خدای تعالی شفای عاجل میداد و خوش می شدند
و ابوالحسن محمد بن حیدر گوید که بالاستفاضه شنیدم که سید ابوالحسن رضا مدفون است در موسویان بشهر قم و
بعد از آن فرزندی از آن وی را بیماری نازل شد و وی در خانه شد و سر صندوق را برداشتند زنجیر و میخها را نیافتند
تمام شد حکایت آنموضع شریف مشتمل بر عجائب بسیار و مطالب و فوائد بیشمار که از جمله آنها است دیدن
آنجماعت نظیر بقره بنی اسرائیل را و بدین اثبات بجهت کثرت فائده و قلت وجود آن در کتب بنا بسبب

جزئی نقل کردیم **مخفی نماند** که مؤلف تاریخ قم شیخ فاضل حسن بن محمد قمی است و او معاصر شیخ صدوق
است و در اینجا از برادر صدوق حسین بن علی بن بابویه روایت میکند و اصل نسخه عربی است و در سنه سیصد و
شصت و پنج حسن بن علی بن حسن بن عبد الملک قمی بامر خواجه فخر الدین ابراهیم بن الوزیر الکبیر خواجه عماد الدین
محمود بن الصاحب خواجه شمس الدین محمد بن علی الصفی آنرا فارسی کرده علامه مجلسی در اول بحار میفرماید که آن کتاب
معتبر نیست ولیکن میسر نشد برای ما اصل کتاب و آنچه بدست ما آمده ترجمه او است و این کلام محل تعجب است چرا که
فاضل المعی میر محمد اشرف صاحب فضائل السادات در عصر آن مرحوم در اصفهان بود و از نسخه عربی نقل میکند چنانچه
در باب سابق اشاره شد بلکه مرحوم خلد آشیان آقا محمد علی کرمانشاهی در حواشی رجال میر مصطفی در باب اسم حسن
نام حسن مثله را برده و مختصر خبر سابق را از نسخه عربی نقل کرده و عجب از این آنکه اصل کتاب مشتمل است بر بیست
باب و عالم خبیر میرزا عبد الله اصفهانی تلمیذ علامه مجلسی در ریاض العلما در ترجمه صاحب تاریخ گفته که من ترجمه
تاریخ را در قم دیدم و آن کتابیست بزرگ نیکو کثیر الفائده در چند جلد و الآن جز یک جلد که مشتملست بر
هشت باب بنظر نرسیده بعد از تفحص بسیار و خبر سابق از خط سید محدث جلیل سید نعمة الله جزایری
نقل شده در مجموعه که از آنجا نقل کردیم و پوشیده نماند که کلمه تسعین در صدر خبر که بمعنی نود است مشتبه شده
بر ناسخ و ظاهر اصل سبعین بوده که بمعنی هفتاد است زیرا که فوت شیخ صدوق پیش از نود است و این قسم
اشتباه مکرر دیده شده و لهذا جماعتی محض رفع اشتباه مینوشتند سبع یا سبعین بتقدیم سین والله تعالی هو العالم
و تمام آنچه گفتیم در این فائده شریفه از منافع اشتراک و اجتماع در امور دین و دنیا داخلست در قرآن الهی که
تعاونوا علی البر و التقوی امر است از خدای تعالی مر جمله مکلفین را بر معاونت و مظاهرت و یاری دادن
یکدیگر را بر بر و تقوی و پرهیزکاری که نیکو باشد از فضل و احسان و حسن ذلک آنکه اصل اعانت از روی بر و تقوی باشد
که انسان ببر و تقوی اعانت کند دیگری را بر بر و تقوی چه شود که دیگری را بر بر و تقوی اعانت کند ولیکن اعانت او
از روی گناه و سمعه و نیت فاسده و غرض باطله و مال حرام و شبهت باشد و اینست باشد پس رفع
حاجت و سد خلت که محبوب الهی و معین بر تقوی بود حاصل شد ولیکن با خرابی و فساد اصل اعانت چه حسن
از این آنکه این اعانت را ببار مشقتی کند و افضل از همه آنکه شخص با مشقت از روی بر و تقوی متقی را در بر و
تقوی اعانت کند تا فائز شود باعلی درجه باب اعانت و برسد بتمام آنچه **در باب شانزدهم**
در شرح حال جماعتی از شیعیان از آنچه اهل کوفه دین و ایمان [illegible] صدقه [illegible] از خدای تعالی
مالی تازه طلبند که اگر عطا فرماید از آن انفاق نمایند و چون عطا نماید [illegible] مستحق [illegible] شوند چنانچه
در سوره توبه میفرماید و منهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله لنصدقن و لنکونن من الصالحین
فلما آتاهم من فضله بخلوا به و تولوا و هم معرضون فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه

بما اخلفوا الله ما وعدوه و بما کانوا یکذبون پاره‌ از مردمان یا منافقان کسی است که عهد کرد با خدا تعالی که اگر دهد ما را
از فضل خود هر آینه صدقه دهیم و هر آینه میشویم از شایستگان پس چون بداد ایشان را از فضل خود بخل نمودند
بآن و اعراض کردند و ایشان معتادند پس از پی در آورد ایشان را بخل مرض نفاق در دلهای ایشان تا روزیکه برسند بجزای
خداوند بسبب آنکه خلاف کردند با خدای آنچه وعده کرده بودند با او بسبب آنکه بودند که دروغ می‌گفتند در اصل
عهد که با خدا تعالی کرده اند که منافق حقیقی بودند که در دل اقرار و تصدیقی بوجود معهد نسبتش نداشتند یا داشتند
ولیکن بمقام یقین نرسیده و بنای آن بر پایه محکمی نبوده که در همان حال معاهده بنای خلاف و عذر داشتند
و در دل بنای بسر بردن آن عهد را نداشتند یا در آنحال اگرچه بنای بر وفا شکستن عهد با خداوند بودند ولیکن بجهة
ضعف یقین و نهان بودن حب مال و جاه و حب اولاد و عیال و طول امل و خوف فقر و سوء ظن بخداوند
در مکنون خاطر و سویدای قلب بنحویکه بر صاحبش کاهی امر مشتبه و خود را خالی میپنداشت از این صفات و منزه داند
از آلودگی بکثافت و قذارت آنها بلکه خویش را متصف بیند بخلاف آنها و اظهار کند نفرت و سوء عاقبت
آنها را لیکن بمجرد امتحان و اختبار از پا در افتد و مکنون خاطر بر همه ظاهر گردد و از یک خواهش زن و اندوه و فرزند
و دیدن زینت و متاع و آلات زیادی همسر و رفیق و چشیدن غذای لذیذ و مشاهده جامه جدید نه عهدی
در دل ماند نه وفا نه خودی بخاطر آرد نه خدا عقده عهدش را اگر بصد زنجیر آهنین محکم بسته بود بیک مثقالی
از هوی در هم شکند و پایه پیمانش را اگر بر پشت ماهی زمین گذاشته بیک خواهش نفسانی از ریشه کند پس آن
نفاق کهن که با شعور اختیار کرده بود نفاق تازه برای او زاید و خداوند صاحب آنرا بآن مرض عقوبت نماید
فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا مرض دوم که از جانب خدا است جزای مرض اولست که خود برگزیده و آن
اینکه ضعفش بقوت مبدل شود و اگر مستور بود آشکار گردد و اگر اندک بود زیاد شود پس هم توان گفت آن نفاق
جلی یا نفاق ضعیف یا مستور که بسبب خلف عهد و شکستن پیمان بود نفاق تازه آرد یا قوتی در آن فزاید یا پرده
از روی آن بر دارد و توان گفت که خدا ایشان چنین عقوبت کند چه عقاب خداوندی منحصر بآتش جحیم و سوزش
جحیم نیست برای دل نیز عقوبتها مقرر فرموده که در پاداش جرمش یا عصیان اعضا در اینجا او کند چنانچه
کاهی ببلاهای آسمانی و ارضی عقوبت نماید فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم فاما الذین فی قلوبهم مرض فزادتهم
رجسا الی رجسهم چون میل کردند از خداوند یا دین یا آخرت خداوند نیز بر میلشان افزود و آنانکه در دلهای
ایشان مرضی بود از نفاق و شک در آیات خداوندی بر اثر حسن قبیح و قذارت نفسانی رجسی تازه افزوده و
این کذب در معاهده با خداوند و نفاق در مراتب مذکوره را استحکام بستن پیمان علامتی است صحیح و
نشانه ایست آشکارا که بدیدن آن هر خردمندی داند که او کاذبست یا صادق مؤمن است یا منافق پیمانها
بسته در دل بسته یا بزبان در مقام هر آنچه گوید و اجمال میزان شناختن صدق و کذب آنها هو

برای خودش اگر نفاقش پوشیده و در خود احتمال خلاف ندهد و برای دیگران آنکه ببینند اگر آنچه را دارد است از انواع
اموال و اقسام ملا از املاک و عقار و مواشی و مرکوب و فرش و جامه و اثاث خانه و زر و سیم و غیر اینها هرگز
زیاده از آنچه باو احتیاج دارد و بلی او در رشته زندگیش از هم گسسته شود نگاه ندارد و آنرا هرگاه که بدستش آید
در راه خداوند انفاق کند چنانچه مکرر در اخبار رسیده که فضول معاشرا نگاه ندارید و در صفات مؤمن فرموده‌اند
آنست که فضول کلام را نگاه دارد و فضول معاشرا انفاق کند بلکه در کتاب جعفریات روایت از امیرالمؤمنین
علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله گذشت بزنی و او گریه میکرد بر پسرش و میگفت الحمدلله که مرد بشهادت
یعنی شهید شد و معلوم میشود که این در بارهٔ غزوات آنحضرت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود باز دار
خود را ای زن یعنی مرده خود را بخاطر جمع تزکیه مکن فلعله کان یبخل بما لا یضره و یقول فیما لا یعنیه پس شاید
پسرت بخل میورزید بآنچه اگر انفاق میکرد ضرری باو نمیرسید چون از فضول معاش بود و سخن میگفت در آنچه
نفعی باو نمیرساند و معلوم میشود که این دو صفت و کردار که بنظر بسا عیبی ندارد و نه قبحی در نزد خداوند چنان
بزرگ است که مانع میشوند شهادت را از تأثیر و حال آنکه فرموده‌اند بالای هر نیکی نیکی دیگر است تا برسد بکشته شدن
در راه خداوند که نیست برتر از آن هیچ نیکی خصوصاً اگر در رکاب همایون آنجناب باشد پس اگر در رفتار خود
چنین باشد در عهد خود صادق بلکه هر چه آرزوی مالی برای صرف خیری برای او هم بنویسند چنانچه در محاسن
برقی روایت از جناب صادق علیه السلام که فرمود بدرستیکه بندهٔ مؤمن فقیر هر آینه میگوید پروردگارا
روزی کن مرا تا چنین و چنان کنم از نیکیها و راههای خیر پس هرگاه دانست خداوند این را از او که در نیت
خود صادقست مینویسد خداوند برای او از اجر مثل آنچه مینوشت برای او اگر میکرد آنرا زیرا که خداوند
بسیار عطا و کریمست و نیز در آنجا روایت کرده که هیچ مؤمنی نیست که قرار داده بر نفس خود حسنها
چیزی که از خیر را پس حائل شد میان او و عمل حائلی مگر آنکه مینویسد خداوند برای او آنچه جاری کرده بر
نفس خود در دنیا و اگر باو داشتن زیادی از اندازهٔ احتیاج و دل تنگدان از محبت آنها و انفاق نمودن در
راه خدا طلب مال دیگر کند که از آن بفقیر دهد در عهد خود کاذبست و در چنین معاهده بهشتی بانی نیست بر وفا
چه آنکس که اورا نگذارد و حال بر انفاق آن زیادی که دارد و زینت دهد در نظرش نگاهداری آنرا باینکه شاید چندی
بعد از این باو محتاج شوی یا عیالات زیاد شود یا فرزندت پس از تو لعلی نیاز باشند یا شایسته نیست که
ترا دیگران چنین ببینند و نظایر این از مرغبات حفظ و مخوفات انفاق همانکس بعد از رسیدن مال چه چیز
با او خواهد بود چه آن شیطانست که حسب فرموده خداوند وعدهٔ فقر بانسان میدهد در وقت قصد انفاق
کما الشیطان یعدکم الفقر یا نفس اماره است که احضرت الانفس الشح و لئامت در او موجود و حاضر
و چنانچه حال از عهدهٔ این هم بر نیاید با ضعف آنها جهت کمی ثروت که لازم دارد کمی حرص و قلت شیاطین

متوکلین برادر را بعد از آمدن مال جدید هرگز قوت معاودت آنها را نخواهد داشت یا از زیاد شدن حرص و طول امل
و کثرت شیاطین و بیشتر این جماعت از روی جهل یا ضعف یا احتیاج از غیر آن و تمیز دادن فضول معاش از ضروری
و توهم احتیاج داشتن با آنچه دارا است در نزد خود فضولی تصور نکنند و هرچه دارند آنرا از ضروریات زندگی
خود شمرند و از این جهت پیوسته در وادی نفاق حیران و در مقام زیاد کردن منقصت و خسران و بسیار کم باشد
آنکه در اموال خود زیادی از احتیاج ببینند پس بر آنانکه اراده دارند که بهمیشه با خدای خود چنین معاهده کنند
و از شر شکستن عهد ایمن و بعقوبت نفاق مبتلا نگردند لازم است اولاً شناختن احتیاج از غیر آن پس
انفاق زیادی پس معاهده خدائی و اصدق شاهد این است و از جمله وصیتهای جناب ابوذر رحمه الله در کلام خود
که البته شنیده بود آنرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم اجمالاً بیان فرمود چنانچه گذشت در مقام اول از
باب پنجم از جناب صادق علیه السلام که ابوذر گفت قرار ده دنیا را دو درهم که انفاق کنی یک درهم را بر عیال
خود و دیگر درهم را بفرست پیش برای آخرت خویش و درهم سیم ضرر میرساند و نفع نمی‌بخشد پس آنرا نخواه و بگردان
دنیا را دو کلمه برای طلب حلال و کلمه برای آخرت و سیمی ضرر دارد و نفع نمیدهد نخواه آنرا و غرض آنجناب از درهم
و کلمه مثالست نه اینکه در این دو چنین کنند و در باقی طلا دنیا بی لجام هرچه خواهد کنند پس باید خطرات قلبیه
و لحظات چشم و خطوات پا و سکنات و حرکات و اشارات بتائید حق جل و علا یا برای تحصیل نفعی از
منافع محلله دنیا برای خود یا غیر بوده بنحوی که مانع از یاد خداوند و بازدارنده از ذکر جلالش نباشد و یا برای
آخرت و شیخ ابن فهد روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود بعیسی بن موسی ای عیسی
همه اموال مال خدای عزوجل است که ودیعت گذاشته نزد خلقش و امر کرده ایشانرا که بخورند از آن بمیانه روی و بیاشامند از آن بمیانه روی
و بپوشند از آن بمیانه روی و نکاح کنند از آن بمیانه روی و سوار شوند از آن بمیانه روی و ما بقی را بذل
کنند بر فقراء مؤمنین پس هرکه از این تعدی کرد آنچه بخورد از آن حرام است و آنچه بنوشد از آن حرام است و آنچه
بپوشد از آن حرام است و آنچه نکاح کند از آن حرام است و آنچه سوار شود از آن حرام است و در کافی مرویست
که جناب صادق علیه السلام نظر کرد بسوی فراشی در خانه مردی پس فرمود فراشی برای مرد و فراشی برای اهل او و
فراشی برای مهمانش و فراشی برای شیطان و آخر خبر در خصال چنین است که فراش چهارم مال شیطانست
و نظیر این خبر را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز روایت کرده و نیز در کافی مرویست از آنجناب که
فرمود کسیکه بنا کند فوق آنچه محل سکنای او است روز قیامت تکلیفش کنند که او را بردارد و نیز
از آنجناب روایت کرده که فرمود هر بنائیکه نیست برای کفاف پس او وبالست بر صاحب خود روز قیامت
و در صافیه مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هرکه بنا کند بنائی را محض ریاء و سمعه میدارد
آنرا خداوند روز قیامت از زمین هفتم درحالیکه او آتشی است که مشتعل است از او پس آنرا طوق میکند در

حکایت ثعلبه انصاری و سوء عاقبت او

۴۳۶۴

که آتشش میگذارد و می اندازد او را در دوزخ پس حبیب و اورا حبس بکنند پیش از قرآن کسی عرض کرد یا رسول الله
چگونه بنا میکند بجهت ریا و سمعه فرمود بنا میکند زیاده از آنچه او را کفایت میکند مختصر تکبر کردن و مباهات بکنانش
و مباهات کردن بر برادرانش در مجمع عیون شیخ و در تهم و غیره منقولست که سعد وقاص بعیادت سلمان رفته
بود پس سلمان گریست سعد با و گفت چه ترا بگریه آورده ای ابو عبدالله رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات کرد
و حال آنکه از تو راضی بود و وارد خواهی شد بر آنجناب بر سر حوض پس سلمان گفت آگاه باش که من گریه نمیکنم
بجهت ترس مردن و نه بجهت حرص بر دنیا ولکن رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیت کرد ما را پس فرمود بهرهٔ یکی شما
بوده باشد قوت شما و آنچه با آن سوز خود را کند به مثل توشه سواری و حال اینکه حول من این اساود است
نبود حول او مگر آنجانه و کاسه و مطهره و ابن اثیر جزری در نهایت این حدیث را نقل کرده و گفته اساود جمع
سواد است و هر شخصی از انسان و متاع و غیر آن سواد است و جایز است که اراده کرده باشد از اساود مارها که
جمع اسود باشد که مار است تشبیه کرده آن متاع را بمارها بجهت رسیدن ضرر با و از وجود آنها و اگر انسان عاجز
باشد از درک اینمقام پس لامحاله طلب زیاده نکند و در مقام آنچه با و بدهند برنیاید که شاید بجهت امتحان باو دهند
و او بخل کند پس حال او حال ثعلبه بن حاطب انصاری شود چنانچه شیخ ابو الفتوح و غیره روایت کردند
که او بیامد نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و گفت یا رسول الله خدا را دعا کن تا مرا مالی دهد رسول الله صلی الله
علیه و آله گفت ویحک یا ثعلبه بود قناعت کن باینکه داری که شکر کنند به باشد از بسیاری که شکرش نکند
روزی چند برفت دیگر باره باز آمد گفت یا رسول الله از خدا تعالی در خواه تا مرا مالی دهد رسول الله صلی الله
علیه و آله گفت ترا بمن اقتدا نیست که اگر من بخواهم بفرمایش خدای کوههای زمین زر و سیم شود برای من
برفت پس از زمانی باز آمد گفت یا رسول الله از خدای بخواه تا مرا مالی دهد که من بحق خدای از آن بدهم و حقها از آن
بگذارم با و صله رحم کنم رسول صلی الله علیه و آله گفت بار خدایا ثعلبه را مالی ده و ثعلبه گوسفندی چندی داشت
خدا تعالی زیادتی در او نهاد تا چنان مورچه فزاید و میفزود چون مالش زیاد شد خویشتن بتعهد و رعایت مال
و فرصت پس از آنکه پنج نماز در مسجد با رسول الله صلی الله علیه و آله کردی چنان شد که جائی ساخت بیرون از مدینه
که گوسفندش آنجا بودی و نماز پیشین و دیگر با رسول الله صلی الله علیه و آله بکردی و نماز بامداد و شام و خفتن آنجا کردی
گوسفند زیاده شد بیشتر رفت وادی بزرگ بود از مدینه دور آنجا رفت و جای ساخت و پنج نماز از مسجد ببرد
و آنجا ماند و از مسجد و نماز جماعت و اقتدا بر رسول صلی الله علیه و آله باز ماند آدینه و نماز آدینه مسجد آوردی چون
مال بیشتر شد از نماز آدینه نیز باز ماند و آنجا مقیم شد و اگر کسی آنجا بگذشتی احوال مدینه از او پرسید رسول صلی الله
علیه و آله گفت ثعلبه چه کرد گفتند یا رسول الله ثعلبه چندان گوسفند دارد که در یک وادی نمیگنجد بفلان وادی
رفته است و آنجا جائی ساخته و مقام کرده رسول صلی الله علیه و آله گفت یا ویح ثعلبه یا ویح ثعلبه و ای ثعلبه با

حکایت ثعلبه و سوء عاقبت او

چون خدای تعالی آیه صدقه فرو فرستاد رسول صلی الله علیه و آله مردی را از جهینه بخواند و یکی را از بنی سلیم و برای
ایشان احکام و اسنان صدقه بفرمود نوشتن و گفت بروید و از ثعلبه حق خدا بستانید و بفلان مرد سلمی بروید
و او شتر بسیار داشت و از وی نیز زکوة بستانید و ایشان بیامدند و نامه رسول صلی الله علیه و آله بر ثعلبه خواندند و از او
زکوة خواستند او گفت این جزیه چیست این نیست الا مانند جزیتی بروید بجای دیگر که خواهید رفتن تا چون
باز آئید من رای خود ببینم ایشان برفتند و بنزدیک آن مرد سلمی شدند و نامه رسول صلی الله علیه و آله بر او
خواندند او گفت سمعا و طاعة لامر الله و حکم رسول الله سمیع و مطیعیم فرمان خدا و فرمان رسول خدا را آنکه در میان
افتاد و آنچه رسول صلی الله علیه و آله نوشته بود از اسنان شتر گفت بگیرید خیار و بهترین آن این ساعیان
گفتند ما را نفرموده اند که خیار مال بستانیم از عرض مال بده آنچه میخواهی گفت حاشا که من جز خیار و گزیده
بخدا و پیغمبر او بدهم ایشان بستاندند و باز آمدند و بنزدیک ثعلبه رفتند گفتند چه میدهی بده تا برویم او دیگر باره
همین مقاله گفت که این جزیه است و مانند جزیه بروید جاهای دیگر چون از همه پرداخته باشید بنزدیک من آئید
برفتند و صدقات بستدند و باز بنزدیک ثعلبه آمدند او گفت این نامه که دارید مرا دهید نامه بستد و
دیگر باره برخواند و گفت این جزیه است شما بروید تا من در اینمعنی رای خود ببینم ایشان باز پیش رسول صلی الله
علیه و آله آمدند و این حال بگفتند رسول صلی الله علیه و آله گفت یا ویح ثعلبه یا ویح ثعلبه یا وای ثعلبه آنکه سلمی را
دعا کرد بخیر و خدای تعالی در حق ثعلبه این آیه فرستاد ومنهم من عاهد الله تا وهم معرضون این آیه
در حق ثعلبه آمد رسول صلی الله علیه و آله بر صحابه خواند مردی از خویشان ثعلبه حاضر بود آن بشنید برخواست و بنزدیک
ثعلبه آمد و گفت ویحک یا ثعلبه خدای تعالی در حق تو سه آیت قرآن فرستاد ثعلبه برخواست و بنزدیک رسول
صلی الله علیه و آله آمد گفت من صدقه بیارم چنانکه فرمودی رسول صلی الله علیه و آله گفت بعد از آنکه گفتی این جزیه
است خدای مرا فرموده است که صدقه تو قبول نکنم او برخواست و خاک بر سر کرد و فریاد کردن گرفت رسول
صلی الله علیه و آله گفت این است که من ترا گفتم و تو فرمان نبردی او برخواست و بازگشت و بجای خود شد رسول
صلی الله علیه و آله وسلم در گذشت باجوار رحمت خدا شد و صدقه او قبول نکرد و در عهد ابو بکر بیامد و گفت
صدقه من قبول کن گفت رسول صلی الله علیه و آله صدقه تو قبول نکرد من نیز قبول نکنم چون عمر بخلافت نشست
بیامد و درخواست تا صدقه بیاورد عمر نیز قبول نکرد و در عهد عثمان نیز بیامد او نیز قبول نکرد و در
آخر عهد عثمان از دنیا برفت **باب هفدهم** در بیان اجمالی از تکلیف فقراء و محتاجین و گیرنده نسبت
باغنیاء و اهل ثروت و معرفت حکم سؤال از ارباب سوال بزبان حال یا مقال **پوشیده نماند**
از اینجا که انسان سرمایه و بضاعتی جز فقر و امکان و نیستی ندارد چون بخود نگرد چیزی از خود نه بیند و خود را
دارای هیچ نداند و آنچه را بصورت مالک است چون عاریه و امانتی است که تا اذن تصرف و قوة آن نرسد

نتوانند از نهالتی برد و خیری نرسانند گاهی پس بگذارند تا بودنیست که از تصرف در آن محروم است
تعب حفظش از او و نفعش برای دیگران پس او را چاره نباشد از سؤال آنکه دارا است و بی نیاز اگر خواهد دهد و از
خزینه اش هیچ چیز کم نشود و اگر ندهد از روی مانع و عیبی نیست که در او نکرده بجهت لئامت و بخلیت که دستش را
گیرد و سائل هر آنچه الحاح کند ملال نگیرد و از مسئلت فتوتی با و نرسد و آلی از خسارتش نریزد هر چه رد کند و محروم
نماید باز اجر بندگی و مزد عبودیت باقی است و اگر صادقانه کسی برگزیرش را گوید کفش از خیر خالی نیست مصاحبی
ندارد که بخشش را در نظرش قبیح و مساک را نیکو نماید و خزانه نعمتش را اندازه و نهایتی نیست که چون بردارد
از آن چیزی بکاهد نه برای خود وقتی معین نموده که در غیر آن وقت حاجت خویش نشود نزد او و بردن و دربانی
دارد که بی دادن رشوه نتوان از او عبور نمود و نحیتی نباشد که بوهم اندر آید و در خزانه اش نباشد و در آن خزانه
چیزی نباشد که گاهی در آن حاجت قند شیخ جلیل هرون بن موسی تلعکبری روایت کرده از نوف
بکالی که گفت دیدم امیر المؤمنین علیه السلام را که پشت کرده و شتابان میرفت پس گفتم ای مولای من بکجا قصد
کردی فرمود بگذار مرا که آرزوهای من پیش انداخته مرا بسوی محبوب گفتم ای مولای من آرزوهای تو چیست فرمود
دانسته آنها را آنکه آرزو از او است و بی نیازم از اظهار کردن آنها برای غیر او و بنده را کافی است در نادبش
که قرار دهد نعمت او و حاجات خود غیر پروردگار خود را پس گفتم یا امیر المؤمنین من بر نفس خویش می
ترسانم از حرص در نگریستن بسوی مطالم دنیا پس فرمود بمن کجائی تو از پناه خائفین و کهف سارتین گفتم دلالت کن
مرا بسوی او فرمود بدرستیکه خداوند عز و جل میرساند آرزوی تو را بحسن تفضل خود و تو ملازم او شو بهمت و قصد
خود فرو روی کردن از بلای سخت که در دل داری و اگر تو را مصلحت داد در او اجابت پس من ضامنم از ورود آن و منقطع شو
بسوی خداوند زیرا که میفرماید قسم بعزت و جلال خودم هر آینه قطع میکنم آرزوی هر که بغیر من امیدوار د بنا امیدی
و هر آینه میپوشانم او را جامه خواری در میان مردم و هر آینه دور میکنم او را از ساحت قرب خود و هر آینه
جدا میکنم او را از وصل خود و کم و بیقدرش نمایم یاد او را آنگاه که عنایت میکند غیر مرا آیا آرزومند است وای بر او
برای شدائد خود غیر مرا و حال آنکه بر داشتن سختیها بدست من است آیا امیدوار د سوای مرا و حال آنکه منم زنده و
باقی میکوبد درهای بندگان مرا و حال آنکه آنها بسته است و وا میگذارد در مرا و حال آنکه باز است پس کیست آنکه
امیدوار شد بمن از برای جرمهای بسیارش پس من امیدش را نا امید کردم گردانم آرزوی بندگان خود را
متصل بخویش و گردانم امیدهای ایشان را ذخیره برای ایشان در نزد خود و پر نمودم آسمانهای خود را از کسانی که
ملالت نگیرند از تسبیح من و امر نمودم ملائکه خود را که نه بندند درها را میان من و میان بندگان من آیا نمیدانند آنکه کسر نا
کرده او را بلائی از بلاهای من آنکه مالک نیست احدی برداشتن آنرا مگر باذن من پس چرا بنده روی برمیگرداند
بسبب آرزوی خود از من و حال آنکه با و دادم چیزی را که از من سؤال نکرده بود پس از من سؤال نمیکند و از

در شرح مطالبیکه باید آنها را از خداوند خواست یا نخواست

غیر من سؤال میکند آیا مرا چنین میداند که ابتدا عطا میکنم خلق خود را بدون مسئلت آنگاه از من سؤال میکنند پس
اجابت نمیکنم سائل خود را آیا بخیلم من پس بخیلم مرا بخل نسبت میدهد آیا دنیا و آخرت از آن من نیست آیا کرم و جود صفت
من نیست آیا فضل و رحمت بدست من نیست آیا نه اینست که آرزوها بآخر نمیرسد مگر بسوی من پس که قطع میکند
آنها را از من و نشاید که امیدوار شوند آرزومندان از غیر من قسم بعزت و جلال خود اگر جمع کنم آرزوهای اهل زمین و
آسمانرا آنگاه عطا نمایم بهریک از ایشان کم نشود از ملک من بمقدار پارهٔ از عضو مورچه و چگونه کم میشود عطائیکه
من او را زیاد کردم ای چه عذاب که برای مأیوسین از رحمت من است ای چه عذاب که برای کسی است که مرا عصیان
کرده و حمله آورده بر حرام کردهای من و مراقبت نکرده مرا و کشتی کرده بر من آنگاه حضرت مناجاتی به نوف تعلیم
فرمود که آنرا در صحیفهٔ ثانیه علویه ذکر نمودیم و همین خبر شریف کافی است از برای ترغیب و تشویق فقراء و محتاجین
بسوی در خانهٔ رحمت خداوند غنی قادر دانا باحوال عباد و خواستن کشف مهام و انجاح مرام خود را از جزئی و کلی
دنیوی و اخروی داخلی و خارجی از جناب حضرتش با صدق در سؤال چه اگر در مسئلت خود کاذب باشد ناچار
خائب برگردد و دانستن سؤال صادق و کاذب و تمیز دادن خواهش بجا از خواهش بیجا امریست مهم و لازم
بر هر سائل مسلم و آگاه شود که مطلب شایسته و بجا است ولیکن خواستن آنرا خصوص این سائل بیجا است توضیح
این اجمال آنکه بعضی از حوائج و مطالب انسانی چنانست که هیچ کس در هیچ وقت نتواند آنرا بخواهد از خداوند
و خواست سؤال آن از حضرت احدیت چون طلب نمودن مقام نبوت و امامت بلکه درجات عالیه از علم و معرفت
یا اعراض از جمیع مقدمات و اسباب تحصیل آن و مشغول بودن بآنچه زیاد کند نادانی و ریبه و شک را و خواستن
تمامی آنچه در شرع حرام شده و آنچه سبب باشد برای اختلال نظام عالم و امثال اینها از آنچه سائل را قابلیت نباشد
یا حاجت حرام باشد و در خصال مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود ای صاحب دعا سؤال مکن
چیزیرا که حلال نیست و چیزیکه نخواهد شد و بعضی از آنها چیزهائیست که هر کس در جمیع احوال باید آنرا بخواهد و
تضرع کند و الحاح نماید در انجاح و اجابت آن بهر وسیله و راه که تواند بتوسط آن بآنها رسید و تمامی کند
وصول بآنها را و برای آنها حدی نیست معلوم و مقداری مشخص و مقامی معین که چون بآن رسید تمام سؤال دیگر
جائی نماند چون تشنه که آبی طلبد چون باو داده شد و نوشید برای طلب نمودن آن محلی نماند بلکه بهر درجهٔ آن اگر رسد
بالاتر از آن درجه باشد که باید طالب شد و سؤال نمود تا جان در بدن و روح در قالب است چون مغفرت
و رضا و خوشنودی خدا و بخشش و بهشت و درجات آن و برائت از دوزخ و درکات آن و هدایات خاصه و
محض اخلاص و حقیقت توکل و صدق تسلیم و نورانی شدن دل و شرح صدر و قوت معرفت و زیادتی ایمان و کمال
یقین و تمام رضا و رقت قلب و نظائر آن و پاره از آنها حاجاتی است که رو میدهد بانسان و مختلف میشود
بسبب اختلاف زمان و حالات و اطوار و امکنه و در طلب آن نیز محذوری در این بر دو صنف است یکی آنکه

نباشد ۲

در عمده موانع استجابت دعا که در بیشتر خلایق موجود است

خداوند برای آن رهای مخصوصه و اسباب معینه قرار داده که باید از آن راه آنها را بدست آورد مثل واجبات
از تکالیف و مستحبات و محرمات و مکروهات و مباحات و توابع آنها که باید عامی از راه تقلید و عالم
از کتاب و سنت و عقل قطعی بر آنها ظفر یابند دوم آنچه که برای وصول آنها راهی مخصوص معین نفرموده‌اند مثل شفاء
مرض و ادای دین و وسعت روزی و تخلص از دشمن و نجات از مهالک چون طاعون و وبا و گم شدن در بیابان
و مصاحبت دونان و مفارقت دانایان و روزی شدن فرزند و بقای نسل و معرفت مآل کار سیئت و
اطلاع بر خیریت امری که اراده کرده آنرا و امثال اینها از حوائج که نه واجب است طلبیدنش عقلاً و نه محذوریست
در آن و اگر در مقام طلب برآید از غیر خداوند نخواهد و اگر از خدای خواست اجابت چون قسم دوم که سؤالش واجب بود
باید از بابش درآید و با شرطش بخواهد و چنانچه بزبان آنرا میطلبد بکردار و رفتار خلاف آنرا طالب نشود و اظهار
کراهت و اعراض نکند چون طالب فرزند که عیال اختیار نکند و مشغول بانواع معاصی که در آنحال استغفار
کند و سائل مال که دل بدیگران بسته و چشم بر دست دیگران دارد همه مشغول بکار ایشان شده و شب و روز باقسام توسل و
انواع تذلل خود را بر ایشان عرض نموده و فقر خویش بر آنها نمایانده چه آنها است اگرچه بزبان خدا را خواسته
اما بدل و بکردار بر در خانهٔ اغیار ایستاده‌اند بزبان با خدای راز گویند و بدل و جوارح برای ذات مقدسش
صدا انباز گیرند بلکه باید بدل از دیگران مأیوس و با خدای خود مأنوس همه را فقیر و عاجز داند از روی حقیقت و
وجدان و خدا را مالک قادر عالم حکیم داند مشاهده و عیان در واسطه بودن روزی و رسیدن نعم الهی بشر را
چون کشتی و حیوان باربردار پندارند و مقلب قلوب و بخشنده میل و نفرت را بدلها جز حضرت احدیت کسی را نداند
بخود و اعمال ناشایسته خود بدقت نگرد و حساب خود را از نفس چون شریک از شریک عدوی خائن مکار کشند
و خیانت خود را در امانت الهیه از جوارح و قوی و اموال که باو سپرده برخود معلوم نماید که تا چه حد تعدی
و تفریط کرده و از حدود شرع تا بکجا تجاوز نموده و مستحق چه مقدار سیاست و عقوبت شده و از ساحت
قرب و مقام لطف و احسان تا چه اندازه دور افتاده تا بر او مکشوف و هویدا شود که سزاوار حال و مناسب
افعالش رسیدن عقوبت است نه نزول رحمت و جزای کردار و نتیجه اعمالش دیدن انواع نقمت است نه
الوان نعمت مقامش را با این سر شکسته جسران مقام دزدی بیند که بر در خانه صاحب مال بجهت سؤال ایستاده
و میداند که صاحب خانه از دزدیش مطلع و بر تعذیبش قادر ولیکن بامید وسعت کرم و عفو در میکوبد
و چیزی میطلبد که اگر داد جز کرم بی اندازه سببی ندارد و بقدر بال مگسی استحقاق نداشت تا آنرا ملاحظه
نماید و اگر نداد ظلمی ننموده و تقصیر او محروم نکرد چون با یأسی چنان از مخلوق و خوفی چنین از رد بجهت شقاوت
نفس و کردار زشت و طمعی بی سبب از دریای کرم بی ساحل حضرت مالک الملوک اگر حاجتی خواست و
سؤالی کرد سائلی است صادق که وعده اجابت داده بدادن همانچه خواسته یا بهتر از آن که حاجتش

بیان

بآن پیش و بحالش اصلح است در دنیا یا آخرت و بیشتر مردم بجهت نداشتن انجالت و دانستن خود را مستحق هر قسم
لطف و مرحمت و ندیدن در خویش چیزی که قابل مواخذه و رفتن اگر باشد بر اندن استغفار بر زبان و پسندیدن
تاثیر را در اذکار و ادعیه و ختوم مانند خواص اشیاء از تبرید و تسخین و ترطیب و تخفیف و تسمین و امثال آن که در تاثیر محتاج
نبود بوجود هیچ حالت نفسانیه و هیچ صفتی از صفات رذیله و را مانع نباشد ضرر ایشان از ادعیه و اوراد
بیش از نفعی است که در آنها معتقد و از آنها متوقعند زیرا که از عالمی مثلا دعائی برای حاجتی مخصوص گیرند
یا در کتاب معتبری بینند پس آن را در انجاح حاجت خوانند با غذای حرام و لباس حرام و مکان حرام و شغل حرام
و امراض نفسانی بسیار و قلب ناپاک خراب و ویران عاری از صفات اهل ایمان پس اجابت ظاهری در عقب آن
بلا فصل نه بینند پس گاهی بد دعا گویند که من بفلان دعا اعتقاد ندارم که مکرر خواندم و اثری ندیدم و گاهی واسطه را
دشنام دهند که چه دروغها گویند و مردم فریبند و بسا هست که در بالا اثر از ایشان شکسته و در اصل دین
سست شوند و از کثرت جهالت و غرور در خویش مانعی نه بینند و از همه معائب خود را منزه دانند با آنکه در
قسم اخیر از اقسام حاجات که غالبا ادعیه و اذکار را بجهت انجاح آن خوانند علاوه بر ناقابلیت محل و عدم استحقاق
اجابت در بیشتر ایشان موانع دیگر هست که با حسن حال و استحقاق او مر اجابت را مانع میشود مثل مضر بودن
آنچه خواسته بحال او اگرچه از نادانی چیزی در او پنداشته یا مالی خواسته و سبب طغیان او است و زنی
خواسته و مایه بردن ایمان او است و فرزندی خواسته و دشمن جان او است و شفائی طلبیده و مرض
موجب غفران او است یا بحال نظام عالم چون عاجز از تحمل گرما که در فصل آن سرما خواهد که بجهت شخص او
از تمام منافع گرما از برای انسان و حیوان و نبات و جماد بلکه برای خود او هم دست کشند و بعکس در موسم سرما
تشخیص صلاح و فساد واقعی این قسم حوائج را علمی بایست کامل و بصیرتی تمام و تاییدی سماوی و نفسی بی هوسی تا ملاحظه
با دقت و نظری در عواقب و در بزرگی مراد همین بس که نوح علیه السلام با آن مقام نبوت نجات پسر خود را
خواهد پس خطاب رسید انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح فلا تسئلن ما لیس لک به علم انی اعظک
ان تکون من الجاهلین قال رب انی اعوذ بک ان اسئلک ما لیس لی به علم و الا تغفر لی و ترحمنی
اکن من الخاسرین ای نوح این پسر تو نیست صاحب عمل ناشایسته است پس مخواه از من چیزی را که دانا
نیستی بصلاح او و من پند میکنم تو را که نباشی از نادانان یعنی بصلاح و فساد آنچه را خواهند گفت پروردگار من
من پناه میبرم بتو از اینکه بخواهم از تو چیزی را که دانا نیستم باو یعنی بصلاحش و الا هر باشعوری میداند که هیچ خواهشی
اگر مرا نیامرزی و رحم نکنی میباشم از زیانکاران و همه آن تهدیدات و اینهمه عذرها و طلب عفو و ترحم
بجهت صورت آن دعا بود که با ندانستن بصلاح مطلق نفرمودند بصلاح و گرنه مقام انبیا بزرگتر از
یا علم بصلاح منجز آنچه خواهند چه رسد با آنجا که ندانند و این قضیه دستور العملی است برای تهدید سستان

ازکوهر دانش وبینش که تا اصلاح حاجت را با بصیرت تمام نفهمند نخواهند وبافهمید مغرور نشوند و منجر بسؤال
نکنند که خطای ایشان بیش از صواب پوشیده از ایشان زیادتر از ظاهر شده برایشانست وبالجمله
با این دو مانع بزرگ که یکی نداشتن استحقاق و دیگری نبودن صلاح است وسایر موانع جزئیه که درباب
آداب دعا ذکر شده اگر دعائی مستجاب نشود وسائل را عطا نفرمایند محل تعجب واستغراب است که چگونه سائل و
سؤالش از چنگ این موانع رها شدند واز برای آنچه گفتیم شواهد از آیات واخبار بسیار است که مقام ذکر
آنها نیست ودروضوح بمکانیست که حاجت ندارد بدلیل **وچون** دانستی که انسان فقیر عاجز باید سؤال
کند الا از غنی کریم وحاجات خود را بخواهد الا از قادر رئوف رحیم واین از لوازم وآثار توحید در ذات و
صفات وافعال خداوند تبارک وتعالی است چنانکه در دل از روی برهان ووجدان ومشاهده وعیان قرار
واذعان نمود که نیست خالقی ورازقی بجز ذات مقدس یگانه در صفات کمالیه منزه از عجز وجهل واحتیاج
وسایر نواقص که هر مضطر ناچار باو پناه برد وهر غریق از او نجات طلبد هسته از غیر جناب اقدسش چیزی
نتواند خواست زیرا که او را مانند خود فقیر وعاجز داند وهرگز فقیر از مثل خود چیزی نخواهد مگر درانجاکه بفرمان
الهی او را حواله بمخلوق کنند واذن سؤال از غیر دهند که در اینجا سؤال روا است بلکه گاهی واجب وگاهی
مستحب شود با مراقبت حالت قلبیه که در دل محض فرمانبرداری سؤالی کند نه آنکه او را مالک ضرر ونفعی داند و
اگر فرمان نرسد حرام یا مکروه است که بالاخره خود را آنجا کشاند پس مکشوف شد که سؤال از مخلوق در احکام
مختلفه باشد **اول** وجوب وآن در سؤال از علوم واجبه عینیه است که هیچ انسانی را چاره از تحصیل
آنها نیست چون معارف حقه وعقاید دینیه که جهل بآنها خلود ابدی آورد در دوزخ ومعرفت معاصی قلبیه
وجوارحیه که در هر حال مکلف است بترک آنها وارتکابش یا دخول جهنم آرد یا عذاب برزخ وقیامت ومعرفت
واجبات عملیه قلبیه وجوارحیه هر آن یا روز یا ماه یا سال که در کتب فقه واخلاق مشروح شد پس بر نادان
واجبست تعلم این علوم از اهلش باداب وشروط وترتیب که در مجالس علما در آیات واخبار بسیار که امر فرموده
در این باب سؤال علم از علما ذکر فرمودند ودیگر واجب شود در حال اضطرار وخوف هلاکت نفس از گرسنگی
یا تشنگی یا سرما یا گرما یا واماندگی در بیابان وبسته شدن راه چاره جز از باب سؤال که در آنوقت بقدر رمق
واجب شود ودر کتاب دعائم الاسلام مرویست که حضرت باقر علیه السلام فرمودند بعضی از اهلبیت
خود که رد نکنید سائل را پس مردی از اصحابش که در آنجا حاضر بود گفت ای فرزند رسول خدا گاهی سؤال میکند
کسیکه مستحق نیست فرمود شاید رد کنند کسیرا که اعتقاد کنند مستحق نیست واو مستحق باشد پس نازل شود بر ایشان
پناه میبرم بخدا از آنچه نازل شد بیعقوب وآنرا گفت چه نازل شد بیعقوب فرمود که یعقوب میکشت هر روز برای
عیال خود یک گوسفند وقسمت میکرد بر ایشان از طعام باین گوسفند آنقدر که ایشانرا کافی باشد ودر عصر او

در ذکر جاهائیکه واجب است سؤال از مخلوق

پیغمبری بود از پیغمبران که عزیز بود در نزد خدا و نزد کسی با او شناختی نداشت پس خود را گمنام و در شهر خود پنهان نمود و
مشغول سیاحت شد و دنیا را ترک کرد و مشغول نشد بکاری جز آنکه اگر گرسنگی او را بیطاقت میکرد می ایستاد
بر در خانهٔ پیغمبران یا اولاد پیغمبران یا صلحا و سؤال میکرد چنانچه اهل سؤال سؤال میکنند پس اگر بقدر آنکه سد رمق
خود کند می یافت از پی شغل خود میرفت و از مسئلت دست می کشید و عبورش شبی بخانهٔ یعقوب علیه السلام افتاد و ایشان
از خوردن طعام فارغ شده بودند و مانده بود در نزد ایشان زیادتی بسیاری پس سؤال کرد اعراض نمودند نه باو
چیزی دادند و نه او را برگرداندند و طول داد ایستادن را بانتظار چیزی که نزد ایشان بود تا اینکه ضعف گرسنگی
و ضعف طول ایستادن بر او غالب شد و از پا در افتاد و غش کرده پس بحال نیامد تا پاره از شب گذشت و دید
او را کسی بر او گذشت و چیزی باو که بآن زنده ماند پس گذشت و در همان شب یعقوب علیه السلام در خواب دید که نزد
او آمد پس گفت ای یعقوب پروردگار عالم میفرماید در معیشت تو وسعت دادم و نعمت را بر تو تمام کردم پس میکند
بر در خانهٔ تو پیغمبری از پیغمبران من که مکرم است نزد من و او بیطاقت شده بود پس تو و اهلت از او اعراض میکنید
و حال آنکه در نزد شما بود از زیادی آنچه بر شما انعام کردم آنقدر که اندکی از آن او را زنده میداشت پس باو چیزی
ندادید و او را برنگردانید که از غیر شما سؤال کند تا آنکه غش کرد و افتاد و بزمین چسپید در پیش شما و تو بر فراش
خود سیر بودی در آنچه بر تو انعام کردم یعنی فرزندت خوابیده بودید و شما هر دو در نظر من بودید قسم بعزت و جلالم که ترا
مبتلا کنم ببلیه که داستان شود برای آیندگان پس یعقوب از خواب برخواست ترسان و بیتاب و در آمد و
مشغول گریه شد تا صبح آنگاه پسرها آمدند و از او مسئلت کردند بردن یوسف را بهمراه خود پس حضرت آن قصه را
تا آخر نقل فرمود و مقصود از این حدیث شریف اثبات بودن اضطرار است تمام خزانت و کرمهای سؤال را
تا آنجا که انبیا مرتکب شوند آنرا و در کافی از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود چون تنگ شود
بر یکی از شما پس اعلام کند برادر خود را و اعانت نکند بر هلاکت جان خود و در خصال از آنجناب روایت
کرده که روا نیست سؤال مگر در سه جا دیهٔ خون که از همه جا منقطع شده و دینی که مسکین شده و حاجتی که
از سختی بزمین چسپانده صاحبش را و نظیر آنرا از جناب امام حسن علیه السلام روایت کرده که بسائل فرمود حلال
نیست سؤال مگر در یکی از سه چیز و مثل آن بیاید از رسول خدا صلی الله علیه و آله و در هر جا استحباب مثل
سؤال از انواع علوم و کمالات و آداب و سنن که واجب نباشد دانستن آن عینا و کفایة و تعلم پاره
از صناعات و حرفه که در شرع ممدوح و مستحب است چون زراعت و سیاحت و کتابت و کاشتن درخت
و چرانیدن مواشی و غیر آن و شاید پاره از موارد سؤال فرض استحباب بتوان کرد چنانچه در مصابیح بیاید
انشاء الله تعالی و سؤال از فسق و نقش و حالش چنانچه در کافی مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و
آله که فرمود هرگاه محبت پیدا کرد یکی از شما با برادر مسلم خود را پس سؤال کند از او از اسمش و اسم پدرش و قبیله اش

در ذکر جاهائیکه حرام است سوال از مخلوق

وعشیره‌اش زیرا که از حق واجب او وصدق برادری آنست که بپرسد از این والا معرفت احمقانه است و در
قرب الاسناد از آنجناب مرویست که فرمود سه چیز است که از جفا است اینکه مصاحبت کند مردی با مردی
پس نپرسد از اسم و کنیه او و از نسب او و در کافی مرویست که آنجناب فرمود از عاجزترین عاجزها است که ملاقات
کند مردی را پس او را از آنمرد خوش آید پس نپرسد از اسمش و نسبش و موضعش سیم حرمت چون سوال از مال
حرام یا علم حرام یا عمل حرام چون کهانت وتسخیرات وشعبده وسوال از معصیت آنکه در خلوت مرتکب آن شده
وسوال غنی در غیر مقام اضطرار وحاجت با مستور داشتن غنای خود واظهار نمودن فقر در نزد آنکه چیزی دهد باو
مگر بجهت فقری که از او فهمیده و در او اعتقاد نموده بتدلیس او و در تفسیر عیاشی از جناب صادق علیه السلام مرویست
که فرمود هر که سوال کند از مردم چیزی را در نزد او است قوت امروز او پس او از مسرفین است و بسند
از آنجناب روایت کرده که فرمود سه نفرند که بلطف ورحمت نظر نمیکند بسوی ایشان خداوند در روز قیامت
و تزکیه نمیکند ایشانرا و برای ایشانست عذاب دردناک دیوث از مردان و فحش گو که از حد در گذرد و آنکه
سوال کند از مردم و در دست او است آنمقدار که اگر چیزی دهد باز غنی باشد و در عدة الداعی از آنجناب
مرویست که هر که سوال کند بی احتیاج پس گویا که شراب خورده و در عقاب الاعمال از آنجناب مرویست
که هر که سوال کند از مردم و در نزد او است قوت سه روز ملاقات میکند خداوند را روزیکه ملاقات میکند
یعنی ثواب و عقاب او را و حال آنکه نیست در روی او گوشتی و در کافی مرویست که آنجناب فرمود نیست بنده
که سوال کند بی حاجت پس بمیرد مگر آنکه خداوند او را محتاج میکند بآن چیز و جزا میدهد او را بجهت آنکار آتش و در
سرائر مرویست که حضرت باقر علیه السلام فرمود بمحمد بن مسلم که ای محمد اگر بداند سائل که چیست در سوال
سوال نخواهد کرد احدی از احدی و اگر بداند دهنده که چیست در دادن رد نمیکند احدی احدی را آنگاه فرمود
ای محمد هر کس سوال کند و حال آنکه غنی است ملاقات کند خدا را روز قیامت با روی خراشیده و شیخ
ابو الفتوح از قبیصة بن مخارق روایت کرده که گفت بنزدیک رسول صلی الله علیه و آله آمدم در دیتی که بر من
لازم بود گفت باش نزدیک تا ما صدقه و تقسیم تورا بر آن و بدانکه سوال حلال نباشد که سوال کند الا
یکی از این سه یا دیتی که بر او لازم بود و او آن قوت ندارد سوال کند تا آن دیه بگذارد و آنکه نیز سوال کند
تا کفاف آن بهمرسد پس امساک کند و نیز سوال نکند و کسیکه درویش بوده و او را چیزی نباشد و سه کس از
قوم او بدرویشی او گواهی دهند و نیز سوال کند تا قوامی از عیشش بدست آرد و آنکه نیز سوال نکند و آنچه
بیرون این باشد از سوال حرام است خداوندش حرام خورده باشد آنچه از آن خورده و بسند آنحضرت فرمود
سوال بنده را بجائی آورد که چون با پیش خدای شود بر روی او هیچ گوشت نبود و از اقسام سوال حرام است
سوال کردن از علم و مال کسیکه سوال کردن از او اذیت باشد او را بملاحظه بعضی جهات چون رسیدن

و کشف حال که در ستر آن میکوشید و غیر آن چه اهمّ کراهت و آن از برای سایر اقسام سؤالست که
دخل در گذشتن نباشد مگر اندکی از موارد که شاید بتوان حکم باباحهٔ آن کرد و چون شدّت و خفّت کراهت در سایر
مواضع از روی شدّت و خفّت آن حزازت و ضرر عقلی یا نفسی یا بدنیست که در جمیع افراد آنست یا پارهٔ از آن که
که معیّن نیست مثل نسیان و قساوت و بی غیرتی که در خوردن یا آشامیدن یا استعمال نمودن بعضی چیزهاست
و کم شدن قدر و احترام و ریختن آبرو و افتادن از قلوب که در کردن پارهٔ از کارهاست و جرئت و بی حیائی
در ارتکاب حرام و احتمال رسیدن ضرر از حیوان یا شیاطین در جمله از حالات تخلّی و غیره و احتمال آن در اولاد
در جماع در اوقات معیّنه و ضرر سؤال هم ضرر ناموسی و عرضی است و هم قلبی و دینی پس کراهت آن در
نهایت شدّت باشد بلکه نهی از آن و کثرت و تهدید بیش از پارهٔ معاصی است بلکه در بعضی اخبار تصریح
بحرمت مطلق آن شده مثل آنچه ابن فهد در عدّه روایت کرده از جناب صادق علیه السلام که فرمود
لو یعلم السّائل ما علیه من الوزر ما سئل احدٌ احداً اگر سائل بداند که چه قدر گناه بر او ثبت شود سؤال
نمیکرد احدی احدیرا و بعد از معلوم شدن مفاسد او چنانچه بیاید مشکل خواهد شد جدا کردن او از سلسله معاصی
و آن چند چیز است که بعضی از آن از مقدّمات قریبه کفر و در صدد آنست **اوّل** افتادن خلل در بنیان توحید
و سست شدن ارکان او چنانچه دانستی و چگونه جمع می شود اعتقاد جازم و یقین ثابت بوجود یگانه دارای
تمام صفات کمال و سزاوار بودن احدی از برای عبادت و تذلّل و استکانت و استعانت جز ذات
مقدّسش و نبودن خالقی و رازقی و مالکی و کاشف کربی و برطرف کننده همّی و غمّی و برآرندهٔ حاجتی
و اظهار این عقیده در شبانه روزی چندین مرتبه بر زبان در هر حال نماز که ایاک نعبد و ایاک نستعین
غیر از تو کسیرا پرستش نمی کنیم و بجز تو از احدی استعانت نمیجوئیم و با اجمال و مقال متوسّل شدن بغیر جبّار
چون خود و تذلّل و استمالت کردن برای مخلوقی در مقام سؤال و دانستن او را برآرندهٔ حاجت و دفع بلیّت
حاشا و کلّا بلکه اوّل آن اوّل درجهٔ شرک خفی و آخر آن شرک جلی است در علل الشرایع مرویست از جناب
رضا از آباء طاهرینش علیهم السّلام که خداوند از این جهت جناب ابراهیم علیه السّلام را خلیل خود کرد اینکه
که او احدیرا رد نکرد و از احدی سؤال نکرد غیر از خدای عزّ و جلّ **دوم** ضرر رسانیدن سؤال مقام توکّل را
تا بانجا که نماند از آن اثری در دل چه توکّل از ثمرهٔ علم بیگانگی خداوندست پس بر مهمّات کفیلی نباشد غیر او
و علم باینکه پوشیده نیست از او مثقال ذرّه در سموات و ارضین پس مخفی نخواهد بود مهمّات بنده بر او
و علم باینکه آسمان و زمین و آنچه در آنها و میان آنهاست از ملک و حیوان و نبات و جماد مسخّر امر اویند و بس
و بر همهٔ آنها قادر و مقتدر پس از بر آوردن چیزی از مهمّات عاجز نباشد و علم باینکه حکیم است در کارش
جور و عبث راه ندارد هر چه صلاح داند کند و آنچه نکند صلاح در نکردنش بود پس از بر نیامدن حاجت دلتنگ

نباشد و بآنچه باو بکند راضی باشد و کارهای سخت براو آسان شود پس ناچار کارهای خود را بجنابش واگذارد
و از تدبیر خود دست کشد مگر آنچه او را بآن امر فرموده و بهر وثوق و اعتمادش بخزانه رحمت او باشد نه بآنچه ببیند
در دست دیگران بلکه دل نه بندد بآنچه او دارا است چه رسد به تکیه کردن و امید داشتن بآنچه بودنش در نزد او
چون نقش بر آب و خط بر هواست و در معانی الاخبار مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید از
جبرئیل که چیست توکل بر خداوند عزوجل گفت دانستن آنکه مخلوق نه ضرر میرساند نه نفع نه عطا میکند نه منع
و مایوس بودن یا نمودن خود را از خلق پس چون بنده چنین شد کاری نمیکند برای احدی سوای خداوند و امید
ندارد و نمیترسد مگر از خدا و طمع ندارد در احدی سوای خداوند پس نیست حقیقت توکل و سائل تا سؤال را نفع ده
و بخشنده نداند و بکرم و عطایش امیدوار نباشد و از منعش خائف و در آن ضرر خود را نه بیند هرگز پیرامون
سؤال نگردد و اینهمه خواری برای خود راه ندهد پس هرگز متوکل نباشد سیم نتیجه دادن سؤال سوء ظن
بخداوند و بدگمان بر بردن بکارسازیش چه اگر سائل ندادن خداوند باو چیزیرا که بظاهر خود را محتاج بآن می بیند
و دادن بدیگران را از روی صلاح داند که اگر عکس بود موجب فساد بودی هرگز بآن راضی نبود ناچار بآنچه داده
شد خوشنود و قانع بود و پس راضی نبودن بمقسوم خود و کوشش کردن در تحصیل زیادتی بگدائی و تملق یا چه
از روی گمان بد بردن بخداوند است که آنچه مستحق بود باو نداده یا اگر عجز و لابه کند اجابت نکند یا بحالش
آگاهی و اطلاعی ندارد یا دیگری برای سببی ترجیح داده و در نهج البلاغه در عهدنامه که امیرالمؤمنین علیه السلام
برای مالک اشتر نوشته مذکور است که جور و بخل و حرص صفت نفسانیه متفرق اند که جامع یعنی منشاء
آنها سوء ظن است بخداوند و مخفی نماند که هر صفتی که سبب و منشأ عملی و کاریست آن کار هم سبب زیادتی و
قوت آن صفت خواهد بود چنانچه در باب سیم بیان کردیم چهارم آوردن سؤال سوء ادب را بالنسبه بجمیع
انبیاء و خصوص نبی اکرم صلی الله علیه و آله که این همه اصرار و ابرام نمودند در پوشیدن جامه تعفف و توکل و
ترک سؤال و توسل حتی از خود ایشان با آنکه سؤال از ایشان سؤال از خدا است و استکانت و تذلل
بر در خانه ایشان بهمه اقسام سزاست چنانچه شیخ ابوالفتوح در تفسیر خود روایت کرده از ابوسعید خدری
که گفت تا سالی گرسنگی رسید من برخواستم پیش رسول خدا رفتم برای آنکه از او سؤال کنم و از او چیزی
خواهم اول حدیث که کرد رسول صلی الله علیه و آله چون مرا دید این بود که گفت هر که عفت کند خدای تعالی او را
عفیف گرداند یعنی هر که سؤال نکند خدای تعالی او را مستغنی کند و هر که خویشتن از مردمان بگیراند خدای تعالی
او را توانگر کند و هر که از ما چیزی خواهد که ما را باشد برای او بخل نکنیم من گفتم اینکه رسول صلی الله علیه و آله
گفت کار بندم و سؤال نکنم و تعفف کنم تا خدای تعالی مرا مستغنی کند از سؤال و از رسول صلی الله علیه و آله
هیچ چیز نخواستم و خدای تعالی کفایت کرد پس از آن چندان مال پدید آمد که ما و قوم ما در آن غرق شدیم

پنجم و ششم و هفتم از مفاسد سؤال

و نیز حاجت نبود کسیرا که از ایشان سؤال کردن و شیخ ابن فهد در عدة الداعی روایت کرده از جناب صادق
علیه السلام که فرمود سخت شد حال یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله پس زوجه اش باو گفت اگر میرفتی
خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس سؤال میکردی از او شاید چیزی عطا فرماید پس آمد نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله
پس شنید که میفرماید کسیکه از ما سؤال کند عطا کنیم او را و هر کس استغنا کند خداوند او را بی نیاز میکند تا سه مرتبه
چنین کرد پس مرد رفت و تیشه عاریه کرد پس بکوهی بالا رفت و هیزمی تحصیل کرد و آنگاه آورد و آنرا فروخت
بنصف مدی از آرد پس فردا رفت و بیشتر آورد و آنرا فروخت پس پیوسته کار میکرد و جمع مینمود تا آنکه
تیشه خرید آنگاه جمع کرد تا آنکه دو شتر و یک غلام خرید آنگاه مالش افزود و حالش نیکو شد پس آمد نزد پیغمبر
صلی الله علیه و آله پس خبر داد آنجناب را که چگونه آمد سؤال کند و چگونه شنید که میفرماید پس حضرت فرمود گفتم
بتو هر کس از ما سؤال کند باو عطا میکنیم و هر کس استغنا کرد خداوند او را غنی میکند پس ظاهر شد که سؤال
خلاف و سوء ادب باشد با ایشان بلکه اذیت چه تمام غرضشان از این ابلاغات و تحمل مشقت و زحمات
تکمیل معرفت مردم بود که عماد آن توحید است پس آنچه منافی آن باشد نقض باشد مر غرض ایشانرا و البته
متألم شوند از آن **پنجم** آنکه دست کشیدن از در خانه خداوند و رو آوردن بجانب مخلوق اذیت است
مر ملئکه موکلین براو بلکه غیر آنها را خصوص اگر سؤال چنانچه متعارف است متضمن باشد دروغ را که ایشان
مأمورند بر لعن براو چه این نفوس مقدسه بجهت پاکی فطرت و مقام قرب و استغراق در انجام خدمتی که
بر ایشان مقرر شده چون حفظ و حراست و ثبت عمل و بشارت و الهام و غیر آن بجهت ناملائم طبع که نمیشود
مگر ناشایسته در نزد خداوند متأذی شوند و بجزع در آیند و محبت ایشان مبدل بعداوت و استغفار ایشان
مبدل بلعنت و شفاعت ایشان مبدل بخصومت بلکه طغیان کار بجائی رسد که الهام مبدل بخواهش گردد
چنانچه شرح این جمله را در مقامش در دار السلام ذکر کرده ایم **ششم** مسرت شیطان زیرا که بآن حاصل شود
عمده مقصود او از اضلال و غوایت که دور کردن مردم باشد از ساحت بندگی و تذلل و عبادت خداوند چه
اعتقاد ضعیف بوجود مقدسش که قابل نشد نگاه داری صاحبش را از رفتن نزد مخلوق و اعتقاد رسیدن ضرر
و نفع از منع و عطای او و قابل بقائیت و بردن او بر شیطان سهل و آسانست پس سؤال هم خود محبوب
ذاتی اوست هم از سبب قریبه بیرون بردن اوست سائل را بالمره از حدود ایمان و اسلام **هفتم**
آنکه سؤال سبب است برای عداوت سائل مسئول را در صورت حرمان و رد هر چند رد بحق و صاحبش معذور
بلکه از اولیاء و مؤمنین باشد که عداوت ایشان از گناهان کبیره بلکه هر چند نبی و حجت باشد که نتیجه عداوت
جحد به باشد چنانچه در امالی شیخ طوسی مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود معلی بن خنیس را
شما را و الله اگر از من سؤال کنید پس عطا کنم بشما پس مرا دوست داشته باشید محبوبترست نزد من

در ترجمه
بحار نقل

هشتم و نهم از مفاسد سؤال

از اینکه سؤال نکنید از من پس عطا نکنم بشما پس مرا مبغوض داشته باشید و شیخ صدوق در کتاب اخوان
روایت کرده از جناب صادق علیه السلام که فرمود سؤال نکنید حوائج خود را از برادران که شما را منع میکنند
پس بغضب می آیید پس کافر میشوید و باین ضرر در آیه شریفه اشاره شده که فرموده ومنهم من یلمزك في
الصدقات فان اعطوا منها رضوا وان لم یعطوا منها اذا هم یسخطون و از ایشان کسی است که
عیب جوید ترا در قسمت کردن صدقات پس اگر دهند شان از آن خوشنود شوند و اگر ندهند شان از آنها
ناگهان ایشان ناخوشنودی نمایند و در تفسیر عیاشی و غیره مرویست که جناب صادق علیه السلام فرمود
به اسحق بن غالب چه مقدار سخت است بر من این آیه را ان اعطوا منها تا آخر بعد فرمود ایشان بیشتر از دو ثلث
مردمند و همین مرض سبب نفی شهادت سائل بکف شده هرچند جامع باشد سایر شروط شاهد را چنانچه
در کافی مرویست که حضرت باقر علیه السلام فرمود بمحمد بن مسلم که رد کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله شهادت
سائل را که سؤال میکند بکف خود پس جناب باقر علیه السلام فرمود زیرا که او امین نیست بر شهادت بجهت
آنکه اگر باو داده شود راضی میشود و اگر منع کرده شود بغضب می آید و در آیات و اخبار بسیار امر شده بمحبت
مؤمنین و جلب محبت آن و نهی شده از کینه و عداوت ایشان و سؤال هم برنده محبت است هم آورنده
عداوت **هشتم** آنکه سؤال علت شود عداوت مسئول و سائل را که طلب کرده از او چیزی را که عمر
و بدن بلکه دین خود را صرف جمع آن کرده و از دوست و خویش و آشنا و ذوی الحقوق دست کشیده
تا آنرا بدست آورده و رشته محکم از دل باو بسته بنحویکه در قطع کردن آن چه جراحت بقلب گر رسد پس
خواستن مفارقت چنین محبوب خود مورث کینه و دشمنی است چه رسد اگر از خود جدا کند و گذشت
از دیلمی در اعلام الدین که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود در جواب آنکس که گفت بیاموز مرا عملیکه خلق مرا
دوست داشته باشند که هرگاه خواستی خلایق ترا دوست دارند پس نیکی کن بایشان و اعراض کن از آنچه
در دست ایشانست و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مرویست از علی بن الحسین علیه السلام که فرمود
بمحمد بن مسلم زهری که بدرستیکه گرامی ترین خلق بر مردم کسی است که خیر او بر ایشان بسیار باشد و از ایشان بی نیاز
و متعفف باشد و گرامی ترین مردم نزد ایشان بعد از آنها کسی است که از ایشان متعفف باشد هرچند که محتاج
باشد بسوی ایشان یعنی باز داشتن از ایشان چیزی نخواهد و جز این نیست که اهل دنیا عشق دارند مال دنیا را
پس کسیکه مزاحمت نکند ایشانرا در چیزیکه عشق دارند باو مکرم است نزد ایشان و کسیکه مزاحمت نکرد ایشانرا
در آنها و ممکن گرداند ایشانرا از آن اموال یا پاره آن یعنی اعانت کند ایشانرا در رسیدن بآن معشوقه عزت و احترامش
بیشتر است **نهم** سرایت کردن آنچه ذکر شده که در عقب دارد معاصی بسیار را از سائل بدیگران که در مقام
سؤال نبودند و حیا و عفت یا خوف منع و حرمان مانع بود ایشانرا از سؤال پس چون ببینند سائلیرا که

سؤال کرده و چیزی بدست آورده و باد راین مهلکه نهاده حیا برداشته شود و طمع زور آورد و شاید
از همه جهت خود را اولی برعایت بینند خصوص اگر دارای وسیله باشند نزد آن مسئول چون خویشی و مصاحبت
و جوار و تعلیم و اتحاد بلد یا شغل و حرفت پس سؤال اوّل آتشی شود که از شعله آن دلها سوزد و جانها گدازد و
عزیزها خوار و متعففین شهر بازار کنند دروغها گفته و شنیده شود و فحشها داده و رد شود و غیبتها کرده و تلافی
شود و گاه شود که از آن طبقه بطبقه دیگر از غائبین و بازماندگان سرایت کند و در ضمن آن سائل بلوث و قذارت همه
این بدیها ملوث شود چنانچه فرموده‌اند هر کس طریقه بدی در میان مردم گذارد شریک است در وبال هر که بآن
عمل کند بدون آنکه از صاحب عمل چیزی کم شود دهم انداختن سائل مسئول را در معصیت دروغ چه بسیا
کم باشند آنانکه متمکّن نباشند از برآوردن تمام حاجت متعارف ارباب سؤال یا بعضی از آنها بنقد یا جنس
که زاید از ضروری معاش او است پس آنانکه فی الجمله رعایتی از آداب شرع دارند در جواب توریه کنند و خود را
در وادی هلاکت دروغ نیندازند و عامّه ناس که قیدی ندارند یا دارند و فقه ندارند که چگونه توریه کنند
ناچار صریحاً دروغ گویند که چیزی نیست یا ندارم و حال آنکه چیزها است و دارند و گاهی آنرا بقسمهای مغلظه مؤکد
کنند و در چاه ویل دیگر افتند و پاره از مغرورین بجاه یا مال یا عاری از جامه شرع و حیا با اظهار ندارائی بلکه
با افتخار برداشتن رد کنند و بنجاعت از شر کذب آسوده و لیکن قلب سائل را بیش از دیگران برنجانند یازدهم
افتادن سائل در مهلکه کذب و مبتلا شدن بوبال آن بلکه ملکه شدن آن برای او و رفتن قبح کذب و رسوائی
دنیا و افتضاح اخروی آن در نظرش و وسیله کردن آنرا با قسمهای پیچ در پی بذات مقدس خداوند جل و علا و
اولیایش برای ظفر یافتن بر لقمه نان یا عشر درهم و نظائر آن و گاه شود که تمام آنچه گفته دروغ و بسیار کم است
سائلیکه در تمام آنچه گوید در مقام بیان سوء حال و شرح حاجت و احتیاج دروغی نباشد و لامحاله در اصل اظهار
احتیاج بآنچه ندارد و میخواهد کاذب باشد چنانچه اشاره شد سابقاً بمیزان احتیاج و آنکه کمتر کسی آن رفتار کرده
و امور خود را بآن سنجیده شیخ کلینی و صدوق از جناب صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود قطع نکنید بر سائل مسئلتش را یعنی بگذارید هر چه میخواهد بگوید پس اگر نه آن بود که مساکین دروغ
میگویند رستگار نمیشد آنکه رد میکرد ایشانرا دوازدهم انداختن سائل مسئول را در صدمات و مشقتهای
بسیار و ابتلای بسؤال و جواب با مردم که از آن سائل سؤال کردن از این مسئول را آموختند و بسبب بردن حاجت
این آمدند و بارهای حاجت خود را فرود آوردند و دادن بآن سائل را وسیله انجاح مقاصد خود قرار دادند
پس آن بیچاره بگردابی افتد که برای او خلاصی نباشد اگر خواهد همه را اجابت کند متمکّن نباشد و اگر بر بعضی
قادر باشد از عمل بآن و ترجیح بعضی بر بعضی عاجز باشد و اگر هیچ نتواند از او نشنوند و دادن بآن سائل را تنها هم
کذب بکار برند پس مبتلا شود گاهی بدروغ گاهی ببد گفتن بآن سائل که سبب این بلا شد گاهی باظهار پشیمانی از

سیزدهم و چهاردهم از مفاسد سؤال

صدقهٔ اول که سبب حبط و شست که های بهشتی است و غیر اینها از مفاسد سیزدهم مانع شدن سؤال از
ادای تکلیف بزرگ امر بمعروف و نهی از منکر که امیر المؤمنین علیه السلام در بزرگی شان او فرموده چنانچه
در نهج البلاغه است و ما اعمال البر کلها و الجهاد فی سبیل الله عند الامر بالمعروف و النهی عن المنکر الا کنفثة فی بحر لجی یعنی نیست
تمام کارهای نیکو و جهاد در راه خداوند در نزد امر بمعروف و نهی از منکر مگر مثل آب دهنی که در دریای بزرگ
چه سؤال لازم دارد عجز و التماس را در اول و خضوع و ذلت و حقارت در نزد مسئول الیه از نیل مقصود
و در ارشاد شیخ مفید و غیره مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود حاجت خود را ببر بسوی
هر کس که میخواهی که اسیر او خواهی شد و استغنا جو از هر که میخواهی که نظیر او خواهی شد و احسان کن بهر که میخواهی
که امیر او خواهی شد و عظم امیر در نظر اسیر و امید احسان جدید و قطع مرسوم مانع است از اقامهٔ آن و جب خصوص
اگر متوقف شود بر سائر مراتب امر بمعروف و در مناجات انجیلیه وسطی که مرویست از جناب سجاد
علیه السلام تصریح شده بر این مفسده بانیکلمات ولا تجعل وجوهنا مبذولة لاحد من العالمین فانه من
حمل فضل غیره من الآدمیین خضع له لسانه عن باطل و لم ینقبض علی معصیته خداوندا مگردان روهای
ما را خوار و ذلیل برای احدی از اهل عالم زیرا که هر کس که ببرد احسان غیر خود را از آدمیین خاضع می شود
برای او پس نهی نمیکند او را از باطلی و او مبغوض ندارد بر کردن معصیت چهاردهم کشاندن سؤال صاحبش را
بسبب مبغوض خدا و اولیائش از ظالم و فاسق و کافر چه فطری انسانست دوست داشتن آنکه باو احسان کرده
چنانچه شاهد است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود جبلت القلوب علی حب من احسن الیها و عادت
سؤال و حرص بر قضای حاجت نگذارد سائل را به اقتصار کردن بر سؤال از نیکان و اخیار و بسا شود
که از دل سرایت کند بزبان و در مقام دعا و ثنا و مدح برآید که هر یک خود سببی است برای هلاکت دین
و در منتهی الباهر شهید اول مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود چون فاسق را مدح
کنند عرش بلرزه در آید و شیخ کشی روایت کرده از صفوان بن مهران جمال که گفت داخل شدم بر حضرت
کاظم علیه السلام پس فرمود ای صفوان هر چیز از تو نیکو است مگر یک چیز گفتم فدایت شوم کدام است آنچیز فرمود کرایه
دادن تو شتران خود را باین مرد یعنی هارون گفتم و الله کرایه ندادم باو برای کبر و نخوت و نه برای صید و لهو
ولیکن کرایه دادم باو برای این راه یعنی مکه و خودم هم مباشر این کار نمی شوم ولیکن غلامان خود را باو روانه میکنم
فرمود ای صفوان آیا کرایه تو میماند بر ذمهٔ ایشان گفتم آری فدایت شوم فرمود آیا دوست داری بقای ایشان را
تا کرایه تو بیرون بیاید گفتم آری فرمود پس هر که دوست دارد بقای ایشان را او از ایشانست و هر که از ایشانست
بر آتش وارد شود صفوان گفت پس رفتم و فروختم شتران خود را تا آخر آنها پس این خبر بهارون رسید مرا خواست
پس گفت ای صفوان بمن رسیده که تو فروختی شتران خود را گفتم بلی گفت چرا گفتم من پیر شده‌ام و غلامان

پانزدهم و شانزدهم از مفاسد سؤال

بکار نمی‌آید گفت هیهات من سید انم کی بتو اشاره کرده باینکار اشاره کرده تو را باین موسی بن جعفر
علیهما السلام گفتم مرا چه کار بموسی بن جعفر علیهما السلام گفت از این بگذر اگر نبود مصاحبت نیکوی تو هر آینه
تو را میکشتم **مؤلف گوید** شنیدم از فخر الشیعه و ذخر الشریعه شیخ الفقهاء و مصباح الاتقیاء البدل الازم
جناب شیخ جعفر شوشتری اطال الله بقاه که حاکم بروجرد روزی بدیدن عالم جلیل جناب سید مرتضی طباطبائی
رفت پس از شرفیابی و قضای وطر و برخواستن چون بصحن خانه آمد آیة الله فی عصره و ناموس زمانه و دهره فرزند
ارجمند ایشان جناب سید مهدی بحر العلوم را که در آنوقت بحسب سن در شمار اطفال و قابل نشستن آن مجلس نبود
ملاقات کرد ایشانرا بحاکم شناسانیدند استاد و اظهار مهربانی بسیار کرد و رفت پس جناب سید بخدمت
پدر رسید و گفت باید مرا از این بلد بیرون بری که میترسم هلاک شوم گفت چرا گفت میبینم قلب خود را
از بشاعتی که حاکم بمن ملاطفت کرد فی الجمله میلی در آن باو پیدا شده و آن بغضیکه باید باو داشته باشم ندارم دیگر
در اینجا نباید ماند پس این شد سبب هجرت ایشان از آن بلد و بسته استحکام پایه باین نحو در بدایت امر
و صغر سن نتیجه چنان خواهد داد در بزرگی که پرده کرامت و فضل و عبادت و علم آنجناب را و اندکی از آن را
در دار السلام ثبت نمودم **پانزدهم** از مفاسد سؤال سبب شدن اوست برای دشنام و نسبت
بخل و لئامت دادن سائل مسئول را بلکه انتشار کردن سایر معایب مستوره مجهوله او را از جبن و نسب و
غیره بلکه بهتان زدن و افترا بستن باو و بسا هست که نداشت یا داشت و وجه النقد در پیش دست
یا در دادن آنچیز باو اعتقاد مفسده و ضرری داشت و بر فرض نبودن آنها و غیر آن از موانع نهایت کرم نمی
کرده و اینجا یعنی اعراض نموده استحقاق اینهمه جز از شخص او از کجا بهم رسیده و سبب نزول آیه حرمت غیبت
قضیه بود از این باب چنانچه شیخ طبرسی نقل فرموده در تفسیر خود که ابوبکر و عمر جناب سلمانرا فرستادند
خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله که برای ایشان طعامی گرفته بیاورد پس حضرت او را نزد اسامه فرستاد
که انبار دار آنحضرت بود پس اسامه گفت چیزی نزد من نیست پس سلمان نزد آنها آمد گفتند اسامه بخل
کرده و سلمانرا اگر بفرستیم بسوی چاه پر آب آنکه فرو میرود آنگاه رفتند نزد اسامه بجهت تجسس آنچه حضرت
حواله کرده بود بر ایشان پس حضرت فرمود چه شده که می‌بینم تیرگی گوشت را در دهن شما گفتند یا
رسول الله ما گوشت نخوردیم امروز فرمود کردید که میخوردید گوشت سلمان و اسامه را پس نازل شد
آیه شریفه یا ایها الذین امنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم و لا تجسسوا و لا یغتب
بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه واتقوا الله ان الله تواب حکیم
شانزدهم سبب شدن سؤال برای پیدا شدن صفت ذمیمه بخل برای مسئول و بخیل دانستن دیگران
او را چنانچه در کافی مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود سؤال [illegible]

در مجالس که بخیل خواهید کرد ایشان را و سرّ آن در صحبت چه انسان بحسب فطرت اوّلیه و مقداری از حیا که با ایمان است
مائل بانفاق و از ترک شرم کند و عطا بسائل غالباً در مجالس مورث مفاسد بسیار است چون تحریک بعضی بر بخیلی
بعضی کینه و رشک بسائل و کشف غنا که خوشنود است ستر آنرا و امثال آن پس چکند پس پرده از حیا دریده
و غباری بر دل نشیند و چون مکرّر مبتلا شود حیا بالمرّه از دو طرف شود و زنگ دل را فرو گیرد و حسن عطا از
دلش محو شود و بانجا رسد که آنرا قبیح شمرد و این طریقه منقضی است برای تحصیل صفات حسنهٔ قلبیه چون زهد و
حلم و کرم و شجاعت و تقوی و آمدن ملکات رذیله از بخل و حرص و جبن و غیر آنها چه این صفات اگر چه قلب آید
اما بتکلف آوردن افعال لازمهٔ آن صفات کم کم بتصفیت در قلب پیدا شود چنانچه در اخبار اهلبیت علیهم السلام
مکرّر تصریح رسیده که اگر حلیم نیستی تحلّم کن و اگر زاهد نیستی تزهّد کن که تو را بزهد و حلم میرسانند و این تزهّد و تحلّم و
امثال آن که انسان آنرا راه برای پیدا کردن زهد و حلم خود قرار داده غیر از زهد و حلم ریائیست چنانچه بر بعضی
مشتبه شده و در این باب فرقی میان صفات خوب و بد نیست چنانچه در اخبار نهی از مجالست فاسق
و فاجر و احمق و کذّاب و اهل ریب و شر و بخیل اشاره بآن شده **هفدهم** از مفاسد عظیمهٔ سؤال
ذلیل و خوار شدن سائلست در نزد مسئول بلکه در نزد هر که مطلع شود بر سؤال او و رفتن عزت و ریختن
آبرو و افتادن از قلوب و کم عظم شدن در نظرها و دیدن ناملائمات بسیار و آشنا نکردن با او در مجالس و
گوش ندادن بسخن او و تاثیر نکردن وعظ و نصیحت او و روا نیست در شرع و عقل و عرف که انسان عزیز بست
خود خود را چنین کند پس در اینجا دو مقام است **اوّل** در اثبات ذلیل شدن بجهت سؤال و ظاهر از کثرت
وضوح محتاج نباشد باستدلال جز آنکه من باب التبرک بپارهٔ از اخبار اهل بیت علیهم السلام اشاره باید کرد
کلینی روایت کرده از جناب باقر علیه السلام که فرمود اگر بداند سائل که چیست در سؤال کردن سؤال
نمیکرد احدی احدی را **واز** جناب صادق علیه السلام که فرمود میترسانم شما را از سؤال زیرا که ذلت است در
دنیا و فقریست که شتاب کرده درآوردن آن و حساب طولیست در روز قیامت **واز** حضرت
رسول صلی الله علیه و آله که فرمود دستها سه است دست خداوند که بالاست و دست دهنده که در پی
دست خداوند است و دست گیرنده که پست ترین دستهاست پس تعفّف کنید از آنها بقدری که قوّه
دارید بدرستیکه در پیش روزیها پرده هاست پس اگر خواهد حیای خود را نگاه دارد و روزی خود را بگیرد و هر که
خواهد پردهٔ خود را بدرد و روزی خود را بگیرد قسم بآنکه جانم در دست اوست که اگر بگیرد یکی از شما ریسمانی
پس داخل شود در عرض این وادی پس جمع کند آنقدر که دو طرف ریسمان بهم نرسد انگاه آنرا ببازار برد
پس بفروشد آنرا بچاره کی از خرما و بگیرد ثلث آنرا و صدقه کند دو ثلث آنرا بهتر است برای او از
آنکه سؤال کند مردم را بدهند باو یا محروم کنند **واز** جناب صادق علیه السلام که فرمود رحمت کند

در بردن سؤال آبروی سائل را

خداوند بنده که پارسا شود و بازایستد از سؤال مردم پس نگاه دارد خود را از سؤال زیرا که او تعجیل میکند
پستی را در دنیا و بروایت صدوق در ثواب الاعمال ذلت را در دنیا و مردم از جانب او کفایت چیزی
نکنند آنگاه حضرت این بیت حاتم را بجهة شاهد خواندند اذا ما عرفت الیاس الفیته الغنی اذا عرفته
النفس والطمع الفقر و از آنجناب که فرمود بمفضل بن قیس میسر سازم ترا از آنکه آگاه کنی مردم را باهتمام حال خود
که خوار می شوی نزد ایشان و از آنجناب که فرمود شرف مؤمن ایستادن اوست بعبادت در شب و عز
او استغناء اوست از مردم و در نهج البلاغه مرویست که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود آبروی تو بسته
منجمد که سؤال آنرا میچکاند پس ببین در نزد کیست که آنرا میچکانی و در دیوان آنجناب است لقلع ضرس
وضنك حبس ونزع نفس ورد امس وحمل فهر ونفخ نار وبيع دار بعشر فلس وقود قرد ونسج برد
ودبغ جلد بغير شمس وقتل عمرو شرب سم وحمل غم ونقل جسم اهون من وقفة بباب تلقاه
حجابه ابس حاصل مضمون هر آینه کندن دندان و تنگی زندان و بیرون رفتن جان و برگردانیدن دیروز
و حمل غبار و دمیدن آتش و فروختن خانه بعشر فلس که آن پول نازک بسیار تنگ است و کشیدن میمون
و بافتن برد و دباغی پوست بی آفتاب و کشتن عمرو و خوردن خون و برداشتن اندوه و نقل بکوه آسمان
است از ایستادن در خانه ایکه ملاقات کنند دربانهای او ترا با روهای ترش و ابن فهد در عده
خود روایت کرده از جناب باقر علیه السلام که فرمود طلبیدن حوایج از مردم خواستن رفتن عزت است
و برنده حیاست و یاس از آنچه در دست مردم است عزت برای مؤمن و طمع بآن فقریست که حاضر شد
و در کنز الفواید کراجکی مرویست از آنجناب که فرمود کسیکه ظاهر کند برای مردم پریشانی خود را بتحقیق که
رسوا کرده خویشتن را و بهترین غنا ترک سؤالست و بدترین فقر ملازمت تذلل است و در معانی الاخبار
از امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست که فرمود هر آینه باید جمع شود در دل تو افتقار بسوی مردم و استغنا
تو از ایشان پس باشد افتقار تو بسوی ایشان در نرمی سخن گفتن و خوش روئی و استغنا تو از ایشان در نزاهت
عرض خویش و بقای عزت یعنی در صحبت و مکالمه و ملاقات چنان نرم و خوش رو باش مانند کسیکه احتیاج
دارد و تملق میکند و با اینحال هرگز خواهشی مکن و حاجتی مخواه که عرضت باقی و عزت محفوظ بماند و در
فقه الرضا علیه السلام مذکور است که حضرت کاظم علیه السلام فرمود یاس از آنچه در دست مردم است
عز مؤمن است در دین او و مروت اوست در نفس او و شرف اوست در دنیای او و بزرگی اوست
در چشمهای مردم و جلالت اوست در عشیره او و مهابت اوست در نزد عیال او و او بی نیازترین
مردمست در نزد خود و در نزد جمیع مردم و گذشت که فرمودند از هر که خواهشی کردی اسیر اوئی
و بهر کس احسان کردی امیر اوئی و در کافی مرویست که لقمان بپسرش گفت ای پسر من صبر را چشیدم

در جایز نبودن ذلیل کردن مؤمن نفس خود را

ما رزقت کفایة فاذا طلبت ذالت ذل الخادم و در این تفسیر بعد از ذکر بعضی ابیات گفته که در این معنی
بسیار گفته اند و نکوتر از آنکه قاضی ابو الحسن بن عبد العزیز الجرجانی گفت کسی نگفته است من قصیدة وما
زلت منها لعرضی جانبا من الذل اعتد الصیانة مغنما اذا قیل هذا مشرب قلت قد اری ولکن
نفس الحر تحتمل الظماء انزهها عن بعض ما لا یشینها مخافة اقوال العدی فیم او لما فاصبح عن عیب
اللئیم مسلما وقد رحت فی نفس الکریم مکرما فاتم ما عز امرء حسنت له مسامرة الاطماع ان بات
معدما یقولون لی فیک انقباض وانما راوا رجلا عن موقف الذل احجما اری الناس من داناهم
هان عنده ومن اکرمته عزة النفس اکرما ولم اقض حق العلم ان کان کلما بدا طمع صیرته لی سلما و
لم ابتذل فی خدمة العلم مهجتی لاخدم من لاقیت لکن لاخدما ءاسقی به غرسا واجنیه ذلة اذا
فاتباع الجهل قد کان احزما ولو ان اهل العلم صانوه صانهم ولو عظموه فی النفوس لعظما و
لکن اذلوه فهانوا ودنسوا محیاه بالاطماع حتی تجهما وانی اذا ما فاتنی الامر لم ابت
اقلب کفی اثره متندما ولکنه ان جاء عفوا قبلته وان مال لم اتبعه هلا ولیتما
وکم طالب رقی بنعماه لم یصل الیه وان کان الرئیس المعظما وما کل برق لاح لی یستفزنی
ولا کل اهل الارض ارضاه منعما ولکن اذا ما اضطرنی الامر لم ازل اقلب فکری منجدا ثم متهما
الی ان اری من لا اغص بذکره اذا قلت قد اسدی الی وانعما وکم نعمة کانت علی الحر نقمة
وکم مغنم یعتده الحر مغرما وماذا عسی الدنیا وان جل خطبها ینال بها من صیر الصبر مطعما
اما مقام دوم که روا نبودن در آوردن نفس است در مقام ذلت و خواری و کردن کاری که سبب شود
برای پست شدن در انظار و بد گفتن مردم پس آن نیز معلوم است در عقل و شرع شیخ کلینی از جناب صادق
علیه السلام روایت کرده که خداوند تفویض کرده بسوی مؤمن همه کارهای او را و تفویض نکرده باو که بوده باشد
ذلیل آیا نشنیدی که خداوند میفرماید ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین پس مؤمن عزیز است و ذلیل
نمیشود و در روایت دیگر فرموده که تفویض نکرده باو که خود را ذلیل کند و در روایت دیگر فرموده
تفویض فرموده باو همه چیز را مگر ذلیل کردن نفس خود و در خصال از حضرت سجاد علیه السلام مرویست
که فرموده دوست ندارم که برای من باشد بعوض ذلت نفس شتران سرخ مو و در صفات الشیعة از جناب
صادق علیه السلام مرویست که فرموده چه قدر قبیح برای مؤمن که باشد برای او رغبتی و طمعی که خوار کند او را
و فیها در انجا روایت کرده که حضرت کاظم علیه السلام دید مردی را از شیعیان که ماهی در دست داشت پس فرمود
بینداز او را که من ناخوش دارم از شما که بردارد چیز پستی را بنفس خود و در کافی مرویست از جناب
صادق علیه السلام که فرموده سزاوار نیست برای مؤمن که ذلیل کند نفس خود را راوی گفت بچه ذلیل میکند

در عدم جواز خوار کردن مؤمن نفس خود را

نیست

نفس خود را فرموده ذلیل نمی شود در کاری که عذر جوید از آن و در نهج البلاغه در مکتوبیکه حضرت امیر علیه السلام
برای حارث همدانی نوشت اینفقره است و مکردان عرض خود را نشانه برای تیرهای گفتار و در کتاب
جعفریات از حضرت رسول صلی الله علیه وآله مرویست که فرمود از اخلاق مؤمن نیست تملق و حسد مگر در طلب علم و در کافی
از آنجناب روایت کرده که هر که برود نزد صاحب مالی پس تذلل کند برای او بجهت طلب آنچه در دست اوست میرود
دو ثلث دینش و در نهج قریب باین مضمون مرویست و در علل از ثمالی از آنجناب مرویست از داود رقی که
گفت روزی داخل شدم بر مولای خود صادق علیه السلام و در نزد او بود جماعتی پس فرمود ای داود
کسی فروتنی نکند برای برادر مؤمن خود بمحض طلب دنیای او مگر اینکه بتحقیق که بازکرده ریسمان عصمت را میان او و خداوند
گره خورده بود گفتم مولای من برای مؤمن ریسمان عصمت که گره خورده بغیر خداوند فرمود ای داود آیا نشنیده که خداوند
میفرماید و لله العزة و لرسوله و للمؤمنین گفتم مولای من هلاک شدند شیعیان تو در اینحال فرمود ای داود
مگر صاحبان اضطرار زیرا که ایشان بخلاف ارباب اختیارند و اگر بمیرد ولی من بار و گذار از روزی که
از خواستن مستغنی کند بهتر است در نزد من که دنیا برای او باشد تمامه و شیخ جلیل حسین بن سعید
اهوازی از اصحاب رضا علیه السلام در کتاب مؤمن از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود
برای جناب موسی بن عمران برادری بود که برادریش در راه خدا بود و موسی علیه السلام او را اکرام میکرد
و دوست میداشت و معظم بود در نظر او پس مردی نزد او آمد و گفت من دوستی دارم که برای من حاجتی
کوئی باین جبار و آنجبار ملکی بود از ملوک بنی اسرائیل آنمؤمن گفت بالله او را نمیشناسم و هرگز از او حاجتی
نخواستم گفت بر تو ضرری نیست در این شاید که خدای عزوجل حاجت مرا بر دست تو روا کند
پس دلش برحم آمد و سوخت برای او و رفت بدون خبر دادن بجناب موسی پس با او رفت نزد آن جبار
چون جبار او را دید نزدیک خود خواند و تعظیم کرد او را پس حاجت آنمرد را از او خواست جبار آنحاجت را
بجهت او بر آورد پس جبار درنگی نکرد که بطاعون مبتلا شد و مرد پس جمع شدند در جنازه او اهل مملکتش
و بستند برای مردن او درهای بازارها که حاضر شوند در جنازه او و از قضای الهی آنمؤمن برادر
موسی علیه السلام مرد در روزیکه آنجبار مرد و عادت برادر جناب موسی آن بود که چون داخل منزل خود
میشد در خانه را برروی خود می بست پس کسی بجنازه اش نمیرسید و چون موسی علیه السلام قصد او میکرد
در را بروی او باز میکرد و داخل میشد و جناب موسی سه روز او را ترک کرد چون روز چهارم شد
بخاطر آورد او را پس گفت سه روز است ترک کرده ام برادر خود را و نزد او نرفتم پس آمد و در را باز کرد
و داخل شد برادرش را دید که آنمرد مرده و حشرات زمین بر روی او راه میروند تا محاسن او را خوردند چون
موسی او را دید عرض کرد پروردگارا دشمن خود را جمع میکنی برای او مردمرا و دوست خود را میکشی

دشمن

مفسدۀ هیجدهم از مفاسد سؤال

و حشرات زمین را برا او مسلط میکنی که از محاسن ریش او بخورند پس خدای عزّ وجل فرمود اینکه دوست من سؤال کرد
این جبّار را برای حاجت خود پس آنرا برآورد برای او چنین جمع کردم اهل مملکت او را برای نماز برای او تا مکافات کنم
او را از جانب مؤمن بجهت برآوردن حاجت او تا بیرون رود از دنیا و نباشد برای او حسنه که جزا دهم او را
بر آن و برای این مؤمن مسلط کردم حشرات زمین را که بخورند از محاسن خسار او بجهت سؤال کردن او این جبّار را
و این سؤال بی رضایت من بود تا اینکه بیرون برود از دنیا و نباشد برای او نزد من گناهی و در اخبار
مذمت کثرت مزاح نیز تصریح فرمودند باینمطلب که او وسیلتی است برای رفتن هیبت و بها و آبرو **هیجدهم**
از مفاسد عظیمه سؤال آنکه باعث مستجاب نشدن دعای سائل است در حق خود بلکه در حق مسئول چه از شرایط
لازمهٔ اجابت دعا نا امید بودن است از مخلوق و متوسّل نشدن بهمت بایشان است کلام در ورود شداید و نزول
بلا و پیدا شدن حاجت چنانچه در عدة الداعی از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده که خداوند
عزّ وجل فرمود نیست مخلوقی که چنگ زند بمخلوقی غیر من مگر آنکه قطع میکنم اسباب آسمانها و زمینها را از او پس
اگر سؤال کند مرا عطا نمیکنم او را و اگر بخواند مرا اجابت نمیکنم و در کافی و امالی شیخ مفید و غیره مرویست
از جناب صادق علیه السلام که فرمود هرگاه خواهد یکی از شماها که سؤال نکند از خداوند چیزی را مگر آنکه عطا کند
باو پس مأیوس شود از جمیع مردم و نباشد برای او امیدی مگر از خداوند عزّ وجل پس اگر دانست خداوند این را
از قلب او سؤال نخواهد کرد از خداوند چیزی را مگر آنکه عطا خواهد کرد باو و در عدّه مرویست که خداوند وحی
کرد به عیسی که بخوان مرا خواندن حزین غرق شده که دادرسی ندارد ای عیسی سؤال کن مرا و سؤال مکن
غیر مرا پس حسن خواهد شد از تو دعا و از من اجابت و در کافی مرویست از حضرت سجاد علیه السلام که
فرمود دیدم همه خیر را که جمع شده در قطع طمع از آنچه در دست مردم است و کسیکه امید ندارد بمردم و
و برگردانده امر خود را بسوی خداوند عزّ وجل در جمیع کارهای خود خداوند اجابت میکند برای او در هر چیز
و در خصال مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود چون عطا کردید بسائل چیزی پس سؤال کنید
از او که دعا کند برای شما زیرا که با جابت میرسد دعای او درباره شما و مستجاب نمیشود در حق خودش
بجهت آنکه ایشان دروغ میگویند و شیخ کلینی از جناب کاظم علیه السلام روایت کرده که فرمود حقیر
مشمرید دعای احدی را زیرا که مستجاب میشود برای یهودی و نصرانی درباره شما و مستجاب نمیشود درباره
نفس خودشان و نیز روایت کرده که فرمود چون بسائلها عطا کردید پس بیاموزید دعا بایشان
زیرا که مستجاب خواهد شد درباره شما و مستجاب نمیشود در حق خودشان و بمضمون اخبار بسیار است
و ظاهر است که این اجابت دعا در حق مسئول مختص باشد بکسانیکه لامحاله دعای ایشان مشوب نباشد
بریا و سمعه و غفلت قلبیه و امثال آن و با اینحال این از ثمره و نتیجه آن صدقه خواهد بود و اما دعای

مفسدهٔ بیست و یکم و دوم و سیم از مفاسد سؤال

چون بگفتن و غیبت کردن و تهمت زدن و دشنام دادن و حکایت کردار و گفتار کردن دشمن دنیوی
مسئول اگر شاید از بخیلی او بهره باشد در تقوی و ایمان و علم و مثل آنست مدح کردن و ثنا گفتن در ضمن نثر
و نظم مسئول را با وصف اینکه دارا نیست و بکار آنکه مبغوض خداوند است و جلوه دادن او آنها را در
نظرش بلکه مرتبه فضیلت او در آنها و شریک شدن با او در حرکات و سکنات و اطوار ناشایسته و
گاه شود مسئول بجز میراث چند که آن بزرگی مانده سائل مصاحب قطع آنرا از قلبش برد یا کار ربا
حرام دانسته بجا آید و او شریک شود در بیشتر آن و بر حرصش بیفزاید و بسا شود که با نواع حیله و مکر مانع
شود او را از عطا و بخشش و دستگیری فقرا و مساکین محض احتمال نقص و کسر در حظ و نصیب خویش و
همه اینها و بیشتر از آن دیده و شنیده شده در کتب پیشینیان حکایات ایشان مذکور است و تمام
آنچه باین وسیلها بدست آرند خوردن مال است بباطل که خدا تعالی از آن نهی فرموده لا تأکلوا
اموالکم بینکم بالباطل و سبب آنها در ابتدا سؤالهای جزئیه بی این محذورات است که چون
عادت کرد و ملکه شد باینجا کشاند بیست و یکم از مفاسد سؤال خصوصا اگر با لحاح و اصرار باشد
بردن آبروست قصد لقب را آن مسئول و بی ثمر کردن اوست صدقات و انفاقات صاحبانش را
چه اگر سؤال از دیدن سائل و کشف شدن حالش در نزد او انسپار و ... یا از چگونگی مسئلت رقتی
در دلش پیدا شده و داعی الهی او را محرک گشت که بمیل نفس و رغبت چیزی دهد تا بیابد آنچه با لحاح و اصرار
و بار روی کراهت و حفظ عرض و دفع شر و دور کردن سائل که مضیع وقت و مانع شغل اوست
باشد پس باطل رفته و تجارتی نشده و از جانب سائل این خسارت باو رسیده بیست و دوم
آنکه اصل سؤال و اظهار حاجت بمخلوق و طلب کردن قضاء آن از ایشان خیانت است در امانت
باریتعالی که لازم بود رد آن بمقدس حضرتش چنانچه شیخ کلینی از امیر المؤمنین علیه السلام روایت
کرده که فرمود شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود حاجات امانت است از خداوند
در سینهای عباد پس هر که کتمان کند آنرا نوشته می شود برای او عبادتی و در ثواب الاعمال روایت
از آنجناب که فرمود یا علی بدرستیکه خداوند قرار داد فقر را امانت در نزد خلق خود پس هر که بپوشاند
آنرا خواهد بود مانند روزه دار که شب بعبادت ایستاده و هر که افشا کند آنرا در نزد کسیکه توانا است
بر برآوردن حاجت او پس نکرد پس او را کشته آگاه باش که نکشته او را بشمشیر و نه بنیزه و لیکن بآنچه زخم
کرده از دل او بیست و سیم از مفاسد سؤال سبب شدن اوست برای باز شدن دری از فقر
بر روی سائل از جانب خداوند که تمام مخلوق بتمام قوت قادر نباشند بر بستن آن که از آنها پر گرفتار شود
بآنچه از فقرا میکرد برای دفع او هر ذلت و منت را بخود میخرید لقمه نانی گرفت ... فقرها محروم

در ترغیب به استغنا از مخلوق

و در بهشت آورد و گنجهای عرش بر باد داد و در کافی از جناب صادق علیه السلام مرویست که
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود پیروی کنید قول رسول خدا صلی الله علیه و آله را که فرمود هر که باز کند
بر نفس خود دری از سؤال باز میکند خداوند بر او دری از فقر و در عدة الداعی ابن فهد از جناب
مرویست که حضرت باقر علیه السلام فرمود قسم میخورم بخداوند و آن قسم حق است که هیچ مردی
باز نکرد بر نفس خویش بابی از مسئلتی مگر آنکه باز کرد خداوند بر او بابی از فقر و نیز از رسول خدا صلی الله علیه
و آله روایت کرده که فرمود هر که باز کند بر نفس خود در مسئلتی باز میکند خداوند بر او هفتاد در از فقر که
کم نمیشود پست ترین آنها بهیچ چیز و از جناب باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود نا امید شدن
از آنچه در دست مردم است عزتست برای مؤمنین و طمع فقریست حاضر شده و در [illegible]
از جناب رضا علیه السلام مرویست که فرمود سؤال کلید فقر است و در خرائج قطب راوندی مرویست
که شخصی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت دو روز است غذائی نخورده ام فرمود بر تو باد برفتن
بازار چون روز دیگر شد آمد و گفت یا رسول الله رفتم بازار و دیروز گشته و چیزی نیافتم پس شب را
بسر بردم بی شام فرمود بر تو باد برفتن بازار پس از آن آمد آنجناب فرمود بر تو باد برفتن بازار
پس رفت ببازار ناگاه کاروانی را دید که آمده و متاعی با آنها هست و باو فروختند پس یکدینار
زیاد آورد یعنی در فروختن منفعت کرد پس مرد آنرا گرفت و آمد خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و گفت چیزی نیافتم فرمود آیا یافتی از فلان کاروان چیزی گفت نه فرمود بلکه سهمی برای تو در آن زده شده بود
و تو از آنجا بیرون آمدی با یکدینار گفت آری فرمود چه وا داشت ترا که دروغ بگوئی گفت شهادت
میدهم که تو راست گوئی و وا داشت مرا بر این قصد اینکه بدانم که آیا تو میدانی آنچه مردم میکنند و
بیفزایم چیزی را بر چیزی پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود راست گفتی هر که استغنا کند خدا تعالی او را
بی نیاز کند و هر کس باز کند بر نفس خویش در مسئلتی باز میکند خدا و بر نفس او هفتاد در را از فقر که سد
نمیکند پست ترین آنرا چیزی پس [illegible] سؤال کند [illegible] پس فرمود صدقه حلال نیست
برای غنی و نه برای صاحب اندام یا توانائی معتدل طاقته حلال نیست برای او اینکه بگیرد آنرا و سؤال آنکه قادر
است که باز دارد نفس خود را از صدقه و در عدة الداعی مرویست از محمد بن عجلان که گفت بودم
بسیار پریشانی سختی و تنگی و صدیقی نبود برای آنکه کار من و ملازم من شد دینی سنگین و بزرگ که
الحاح میکرد صاحبش در طلب پس متوجه شدم بسوی خانه حسن بن زید که در آن روز امیر مدینه بود
بجهت شناسائی که میان من و او بود و مطلع شد بر احوال من محمد بن عبد الله بن علی بن الحسین علیهما السلام
میان من و او آشنائی قدیمی بود پس مرا ملاقات کرد در راه و دست مرا گرفت و گفت بمن رسید

خبر شریفی در تحریص بر یأس از مخلوق

آنچه تو در اندیشهٔ آنی پس بجای امید وار شدی برای کشف آنچه بر تو نازل شده گفتم حسن بن زید گفت پس در اینحال حاجتت روا نشود و مقصودت برآورده نگردد و بر تو باد بآنکه توانا است و او کریم ترین کریمها است پس بطلب آنچه آرزو داری از نزد او زیرا که شنیدم پسر عمویم جعفر بن محمد علیهما السلام خبر میداد از پدرش از جدش از پدرش حسین بن علی علیهم السلام از پدرش علی بن ابیطالب علیه السلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله که خدا تعالی وحی فرستاد بسوی بعضی پیغمبرانش در بعضی از وحی خود که قسم بعزت و جلالم هر آینه قطع میکنم آرزوی هر آرزومندی را که امیدوار شده بغیر من بنا امیدی و هر آینه در برش کنم لباس ذلت در میان مردم و هر آینه دور کنم او را از فرج خودم و فضل خودم آیا امیدوار است بنده من در سختیها غیر مرا و حال آنکه سختیها در دست من است و امید دارد غیر مرا و منم غنی جواد بدست من است کلیدهای درها و آنها بسته است و باب من باز است برای هر که بخواند مرا آیا نمیداند که هر کرا برسد بلائی مالک نیست کشف آنرا از او غیر من پس چه شده که می بینم او را که امید دارد غیر مرا و اعراض کرده از من و حال آنکه عطا کردم باو بجود و کرم خود چیزی را که از من نخواسته پس اعراض کرده از من و از من سؤال ننموده و سؤال کرده در بلای خود غیر مرا و منم خدائیکه ابتدا کنم بعطیه پیش از پرستش پس آیا از من بخواهند و جود نکنم نه چنین است آیا نیست جود و کرم از من آیا نیست دنیا و آخرت از آن من پس اگر اهل هفت آسمان و زمین همه سؤال کنند از من و عطا کنم هر یک از ایشان را آنچه خواسته کم نکند این از ملک من مثل بال مگسی و چگونه کم شود ملکی که منم قیم بر او پس وای بر کسیکه مرا عصیان کند و مراقبت نکند مرا پس گفتم ای فرزند رسول خدا اعاده کن این حدیث را بر من پس سه مرتبه آنرا اعاده کرد پس گفتم نه قسم بخدا که نخواهم بعد از این حاجتی از کسی پس درنگی نشد که خداوند رساند بمن رزقی از نزد خود و در اول این باب خبر دیگر قریب باین مضمون گذشت و در دعای سیزدهم صحیفه کامله است وَمَنْ تَوَجَّهَ بِحَاجَتِهِ إِلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ أَوْ جَعَلَهُ سَبَبَ نُجْحِهَا دُونَكَ فَقَدْ تَعَرَّضَ لِلْحِرْمَانِ وَاسْتَحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَوْتَ الْإِحْسَانِ و در دعای بیستم است وَلَا تَفْتِنِّي بِالْاسْتِعَانَةِ بِغَيْرِكَ إِذَا اضْطُرِرْتُ وَلَا بِالْخُضُوعِ لِسُؤَالِ غَيْرِكَ إِذَا افْتَقَرْتُ وَلَا بِالتَّضَرُّعِ إِلَى مَنْ دُونَكَ إِذَا رَهِبْتُ فَأَسْتَحِقَّ بِذَلِكَ خِذْلَانَكَ وَمَنْعَكَ وَإِعْرَاضَكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ چون مکشوف شد پارهٔ از ضرر و مفاسد سؤال و ظاهر شد کثرت مضرت بزرگی و مفسدهٔ آن که در هیچ گروهی یافت نشود معلوم میشود سبب تشدید آن در شرع و اصرار و ابرام در ترک آن شیخ صدوق در صفات الشیعه از جناب باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود بجز این نیست شیعه علی علیه السلام کسی است که بانگ نکند چون بانگ سگان و طمع نکند چون طمع غراب و سؤال نکند از مردم هر چند

بمیرد از گرسنگی و بهمین مضمون در مشکوة طبرسی از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که بمضمون
فرمود و نیز از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که گروهی از برادران و تبار انصار بخدمت
رسول خدا صلی الله علیه وآله آمدند پس سلام کردند جواب داد پس گفتند یا رسول الله ما را نزد شما حاجتی
است فرمود بیارید حاجات خود را گفتند آن حاجتی است بزرگ فرمود بیارید آنرا چیست
آن حاجت گفتند ضامن شوی برای ما بهشت را بر پروردگار خود پس حضرت سر مبارک بزیر انداخت
آنگاه متفکرانه بر زمین نشانی میکشید پس سر مبارک بلند کرد و فرمود بجای آورم آنرا بشما بر این شرط
که سؤال نکنید از احدی چیزی را جناب صادق فرمود پس چنان بود که مردی از ایشان در سفر
بود پس تازیانه اش می افتاد پس کراهت داشت که بگوید بمن ده آنرا بجهة فرار از سؤال کردن پس فرود
می آمد و میگرفت آنرا و بر سر سفرهٔ طعامی حاضر میشد و بعضی اهل مجلس نزدیکتر بود به آب از او پس
نمیگفت بمن ده تا آنکه خود برمیخواست و میاشامید و صدوق از آنجناب روایت کرده که فرمود
در وصیتش بعلی علیه السلام یا علی اگر داخل کنم دست خود را در دهان اژدها خوشتر است نزد من از آنکه
سؤال کنم کسی را که چیزی نداشت آنگاه دارا شد آنگاه فرمود به ابوذر ای ابوذر زنهار از سؤال
کردن زیرا که او ذلتی است حاضر و فقریست که شتاب کردی در آمدنش و در او حسابیست طولانی
در روز قیامت ای ابوذر سؤال مکن بکف خود و اگر چیزی بسوی تو آمد قبول کن آنرا و نیز
فرمود استغنا کنید از مردم هرچند بپاک کردن دندان باشد بمسواک و شیخ مفید روایت
کرده از سلمان که گفت وصیت کرده مرا خلیل من رسول خدا صلی الله علیه وآله بهفت چیز که ترک نخواهم کرد
آنها را در هر حال اینکه نظر کنم بسوی پست تر از خود و نظر نکنم بآنکه از من برتر است یعنی در مال و
اینکه دوست داشته باشم فقرا را و نزدیک شوم بایشان و اینکه بگویم حق را هرچند تلخ باشد و اینکه
صله رحم کنم هرچند اعراض کرده از من و اینکه سؤال نکنم از مردم چیزی و اینکه زیاد بگویم قول
لاحول ولا قوة الا بالله که او گنجی است از گنجهای بهشت و در نهج البلاغه مذکور است که امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود از دست رفتن حاجت آسان تر است از طلب نمودن آن از غیر اهلش و در عدة الداعی
مرویست از رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود روزی باصحاب خود آیا بیعت نمیکنید بمن گفتند
بیعت کردیم ترا یا رسول الله فرمود بیعت کنید با من بر اینکه سؤال نکنید چیزی را از مردم پس
بعد از آن چنان شد که می افتاد از دست ایشان عصا و مانند آن پس فرود می آمدند برای او و نمی گفتند
باحدی که آنرا بمن ده و شیخ ورام در تنبیه الخواطر روایت کرده از مالک بن عوف اشجعی که
گفت ما در نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله نه نفر یا هشت یا هفت نفر [۲] پس فرمود آیا بیعت نمیکنید

[۲] بودیم

رسولخدا

رسول خدا گفتیم آیا بیعت نکردیم با تو یا رسول الله آنگاه فرمود آیا بیعت نمیکنید پس گشودیم
دستهای خود را پس یکی گفت بیعت کردیم با تو اما بر چه بیعت میکنیم با تو فرمود اینکه بندگی کنید
خدا را و شریک نگیرید با او چیزی را و پنج نماز و بشنوید و اطاعت کنید و پنهان کرد کلمه را باهستگی
و سؤال نکنید از مردم چیزی را و آن کلمهٔ خفیه ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام بود بعد از آنجناب
بخلافت اما چون راوی کراهت داشت ذکر ننمود و در جامع الاخبار مرویست که آنجناب فرمود
هر کس سؤال کند از مردم اموال ایشانرا بمحض زیاد نمودن مال پس آن خورده است از آتش پس میخواهد کم طلبد
از آن یا زیاده طلبد از آن و در خصال صدوق مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود خداوند
عافیت داده شیعیان ما را از شش چیز از جنون و جذام و برص و ابنه و زائیده شدن از زنا و اینکه
سؤال کند از مردم بکف خود و نیز از آنجناب روایت کرده که فرمود خداوند پناه داده شیعیان
ما را از شش چیز اینکه طمع کنند چون طمع غراب یا بانگ زنند مانند بانگ سگ یا با ایشان
لواط کنند یا متولد شوند از زنا یا متولد شود برای ایشان از زنا یا صدقه طلب کنند بر درخانها و نیز
از آنجناب روایت کرده که فرمود چهار خصلت است که در مؤمن نیست نمیشود با جنون و سؤال نمیکنند
بر درخانها و متولد نمیشود از زنا و با او لواط نمیکنند و نیز از آنجناب روایت کرده که بچهار چیز خداوند
شیعیان ما را مبتلا نکند پس هر که مبتلا نخواهد کرد بچهار چیز اینکه از زنا باشند یا سؤال کنند بکف خود
یا با ایشان لواط کنند یا در ایشان باشد سبز چهرهٔ ازرق و شیخ طوسی در امالی روایت کرده
که شخصی عرض کرد بحضرت رسول صلی الله علیه و آله که بیاموز مرا عملی که حائلی نباشد میان او و بهشت
فرمود غضب مکن و سؤال مکن از مردم چیزی را و راضی باش برای مردم آنچه را که رضائیت داری
برای نفس خود و در تفسیر شیخ ابوالفتوح مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود خدای تعالی
کاره باشد از شما سه چیز را گفت و گوی و سؤال بسیار کردن و مال ضایع کردن و نیز او و غیر او
از آنجناب روایت کردند که فرمود خدای تعالی دوست دارد که اثر نعمت خود را بر بنده ببیند و کاره باشد
اظهار بؤس و حاجت را و مرد حلیم متعفف را دوست دارد و فاحش پلید زبان بسیار سؤال
الحاح کننده را دشمن دارد و در کتاب من لا یحضر مرویست که حضرت سجاد علیه السلام شنید
روز عرفه سائلی را که سؤال میکرد از مردم پس فرمود وای بر تو بادا آیا از غیر خدا سؤال میکنی
در امروزیکه امید است آنانکه در شکم زنان آبستنند سعید شوند و در علل مرویست که کسی عرض کرد
بآنجناب که اگر نزد ولید پسر عبدالملک میرفتی و آنحضرت در مکه بود و ولید هم در آنجا بود هرآینه
حکم میکرد برای تو بر محمد بن الحنفیه در صدقات امیرالمؤمنین علیه السلام پس فرمود وای بر تو

آیا در حرم خدا سؤال کنم غیر خدا را من ننگ دارم که سؤال کنم دنیا را از خالقش پس چگونه سؤال
میکنم آنرا از مخلوقش زهری گفت لاجرم خدا تعالی هیبت او را در دل ولید انداخت که حکم کرد برای
او بر محمد بن الحنفیه و در تحف العقول و بشارة المصطفی مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ای کمیل
ای کمیل بدرستیکه محبوبترین چیزی که طاعت کنند آنرا بندگان بسوی خدا تعالی بعد از اقرار باو
و باولیاء او علیهم السلام تجمل و تعفف و صبر است ای کمیل نمایان بمردم احتیاج و بی چیزی و اضطرار
خود را و صبر کن برآن و بجهت تحصیل اجر بعزت و تستر و در بعضی نسخ که شناخته خواهی شد بستر و در
اخبار بسیار است که کتمان حاجت از گنجهای بهشتی است و در اعلام الدین مرویست از عسکری
علیه السلام که فرمود دفع کن از خود سؤال کردنرا مادامیکه قدرت داری بر تحمل زیرا که برای هر روز
روزی جدیدیست پنجم از اقسام احکام سؤال اباحه است و آن در جائیست که خالی باشد از جمیع
محذورات حرام و مکروه که گذشته پس باید آنچه میخواهد حرام و مکروه نباشد و در خواستن نیز ضرر و
مفسده برای خودش و مسئول دیگران نباشد و اگر موقوف است بر دخول خانه یکی از اقسام اذن
صریح یا فحوی یا شاهد حال قطعی ماذون باشد و در سؤالش زیاده از اظهار حال و اگر تواند بی توسط
مقال چیزی نباشد از هر و ابرام و الحاح و قسم دادن و شکایت و تکذیب و کذب و غیرها
و نخواستن او در سبب منع و عطا بلکه با مشاهده قلب مسئول در میان دو انگشت قدرت و نعمت
و قبض و بسط خدا او ند که اگر خواهد مایلش کند باو و اگر خواست محرومی از جانب او است و با رعایت
تمامی این شروط و آداب باید احتراز کند در سؤول چند چیز را اول اسلام چنانچه در نهج البلاغه است
که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود هر کس شکایت کند حاجت خود را بسوی مؤمنی پس مثل آنست که شکایت
کرده آنرا بسوی خدا تعالی و هر که شکایت کند آنرا بسوی کافری پس چنانست که شکایت کرده
از خداوند دوم ایمان را پس سؤال نکنند از مخالفین چیزی را چنانچه در ساکن کرچکی مرویست از
جناب باقر علیه السلام که فرمود بجابر استعانت مجو بدشمن ما در حاجتی و نطلب از او غذائی و سؤال
مکن از او شربت آبی و در علل الشرایع مرویست از آنجناب که فرمود سؤال نکنید از ایشان که
مارا بمشقت خواهید انداخت در برآوردن حاجت ایشان روز قیامت و نیز در آنجا از آن جناب
مرویست که فرمود نخواهید حاجات خود را از ایشان یعنی مخالفین پس می شوید برایشان وسیله نزد
پیغمبر صلی الله علیه و آله روز قیامت و اینهم خبر اشاره است باین مطلب که در اخبار بسیار رسیده
و پاره از آنها گذشته که خداوند در قیامت بخصوص کرامت مؤمن هر کس براو حقی دارد هر چند
بدادن آب وضوئی باشد تلافی کند و جزا دهد و مؤمن را در زیر منت او نگذارد پس خواستن حاجت

در اوصاف آنکه میشود از او سؤال کرد

از جملهٔ سبب شود برای تخفیف عذاب در بارهٔ ازیشان یا رفع آن در بعضی وقت این وظائف در تحمل
خود قرار شده سبب رقت قلب و عطوفت و مهربانی مسئول با اهل استحقاق که احتمال برود تاثیر
کردن سؤال در قلبش که برانگیزاند او را از برای قضای حاجت در اختصاص شیخ مفید مرویست
ازجناب صادق علیه السلام که فرمود خداوند گردانیده رحمت را در دل رحیم دلان از خلق خود پس طلب کنید
حاجات را ازیشان و طلب مکنید حاجات را از سخت دلان که قساوت دارد دلهای ایشان پس بدرستیکه خداوند
واجب کردانیده غضب خود را برای ایشان یا فرود آورده غضب خود را در ایشان و در اعلام الدین دیلمی
مرویست از انجناب که فرمود بجوئید نیکی و فضل را از رحیم دلان امت من که زندگی خواهید کرد در پهلوی
ایشان و تمامی خلق عیال خداوندند و محبوبترین ایشان نزد او آنکه نفعش بخلق او بیشتر باشد و عطایش
نیکوتر و بدرستیکه خیر بسیار است و بجا آورنده آن کم چهارم آنکه غنا و ثروتش تازه نباشد چنانکه
گذشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که اگر دست خود را در دهان اژدها کنم مرا خوشتر است از آنکه
سؤال کنم از کسیکه دارا نبود آنگاه دارا شد و در تهذیب شیخ طوسی مرویست ازجناب باقر علیه السلام
که فرمود مثل حاجت داشتن بسوی کسیکه تازه مالی پیدا کرده مثل درهمیست که در دهان افعی باشد
که تو بآن درهم محتاج باشی و از آن افعی در خطر و نیز ازجناب صادق علیه السلام روایت نموده که
فرمود بداود رقی داخل کنی دست خود را در دهان اژدها تا مرفق بهتر است برای تو از طلب کردن حوائج
از آنکه نداشت پس دارا شد و نیز روایت کرده که شخصی از آنجناب قرض کرده بود از مردی طعامی برای
آنحضرت پس الحاح کرد در مطالبه آن پس حضرت فرمود با او آیا نهی نکردم تو را از آنکه قرض کنی از کسی چیزی
دارا نبود پس دارا شد پنجم آنکه از خانوادهٔ کرم و نجابت و معتاد بخیر و برکت باشد چنانچه دیلمی
در اعلام الدین روایت کرده از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود بفرزند خود امام حسن علیه السلام
يَا بُنَيَّ إِذَا نَزَلَ بِكَ كَلَبُ الزَّمَانِ وَقَحْطُ الدَّهْرِ فَعَلَيْكَ بِذَوِي الْأُصُولِ الثَّابِتَةِ وَالْفُرُوعِ النَّابِتَةِ
مِنْ أَهْلِ الرَّحْمَةِ وَالْإِيثَارِ وَالشَّفَقَةِ فَإِنَّهُمْ أَقْضَى لِلْحَاجَاتِ وَأَمْضَى لِدَفْعِ الْمُلِمَّاتِ وَإِيَّاكَ وَطَلَبَ الْفَضْلِ
وَاكْتِسَابَ الطَّسَائِجِ وَالْقَرَارِيطِ مِنْ ذَوِي الْأَكُفِّ الْيَابِسَةِ وَالْوُجُوهِ الْعَابِسَةِ فَإِنَّهُمْ إِنْ أَعْطَوْا مَنُّوا وَإِنْ
مَنَعُوا كَدُّوا ثُمَّ أَنْشَأَ يَقُولُ واسئل العرف ان سئلت كريما لم يزل يعرف الغناء واليسارا فسؤال
الكريم يورث عزا وسؤال اللئيم يورث عارا واذا لم تجد من الذل بدا فالق بالذل ان
لقيت الكبارا ليس اجلالك الكبار بعار انما العار ان تجل الصغارا حاصل مضمون چون فرود آید
بتو سختی زمانه و خشکسالی روزگار پس بر تو باد بآنانکه اصلشان قدیم و نتایج آن اصل کریم از خانواده
مهربانی و مکرمت و بخشش و شفقت زیرا که ایشان حاجات را بیشتر یا بهتر یا زودتر برآرند و شداید

زود تر دفع کنند و زنهار از خواستن عطا و کسب کردن طوسج و قیراط که هر طوسج چهار دانگ حبه است
و هر قیراط سه حبه و مثقال شرعی بیست قیراط پس کنایه باشد از طلبیدن چیز بسیار اندکی از نزد صاحبان
کفهای خشک و رویهای ترش زیرا که ایشان اگر بدهند منت گذارند و اگر ندهند بمشقت اندازند سؤال
کن نیکو اگر سؤال میکنی از کریمیکه شناخته پیوسته بی نیازی و نزد تو اگر سؤال از کریم عزت آورد
از لئیم ننگ دارد هر زمان که از کشیدن بار مذلت چاره نداری ببر بزرگان ذلت کن که در آن ننگی نیست
بلکه ننگ در بر کس شمردن پست فطرتانست ششم آنکه عاقل و فهمیده باشد چنانچه در تحف العقول مرویست
از جناب کاظم علیه السلام که بهشام فرمود که حسن بن علی علیهما السلام فرموده هرگاه خواسته باشید طلب نمائید حوائج
خود را طلب نمائید آنرا از اهلش کسی گفت یا ابن رسول الله کیستند اهل او فرمود کسانیکه خداوند خبر داده از ایشان
و ذکر فرموده ایشانرا پس فرموده انما یتذکر اولوا الالباب جز این نیست که پند میگیرند و بیاد می آورند اولوا الالباب
فرموده ایشان صاحبان عقولند هفتم آنکه دارا باشد یکی از این چهار خصلت که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرموده چنانچه در تفسیر نیشابوریست که اعرابی سؤال کرد از حسین بن علی علیهما السلام حاجتیرا و گفت شنیدم
جدت فرموده هرگاه حاجتی طلب نمائید پس طلب نمائید آنرا از چهار راه یا از عربی شریف یا از عجمی کریم یا حامل قرآن
یا صاحب جمال اما عرب پس شرافت یافتند بسبب جدت تو و اما کرم پس واجب و سیره شماست و اما قرآن پس در خانه
شما نازل شده و اما وجه صبیح پس بدرستیکه من شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را که میفرمود هرگاه خواسته باشید
که نظر کنید بسوی من پس نظر کنید بسوی حسن و حسین و تتمه خبر بیاید در باب آینده انشاء الله تعالی هشتم
داشتن صفت اخوت چنانچه در بعضی نسخ نهج البلاغه و بشارة المصطفی مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود
بکمیل بعد از نهی از ظاهر کردن افتقار خویش چنانچه گذشت ای کمیل باکی نیست بر تو که مطلع کنی برادر خود را [illegible]
ولیکن برادر تو برادر تو کسی است که وا نگذارد ترا در سختی و اعراض نکند از تو چون گناهی کردی و با تو خدعه
نکند چون از او سؤال کردی و وا نگذارد ترا بحال خود تا آنکه او را از حال خود مطلع کنی یعنی باید همیشه در صدد
اطلاع بر حال تو باشد و ظاهر این کلام شریف آنست که با وجود همه این صفات اگر در کسی بهم رسد باز احتیاج
ندارد بسؤال چه این کلمه لا بأس که در صدر این خبر است و ترجمه اش نیست شدن عذاب و حزازت است در جائی گویند
که مقام توهم آن باشد که انکار کار بد است پس گویند لا بأس و در مقام ذکر کار نیکو این کلمه استعمال نشود
پس بهتر نیست این خبر مراد بامر کردن بسؤال در اخبار گذشته نیز همان اذن و رفع کراهت و حرمت باشد
مگر اخوت و سخاوت بمقامی رسد که صاحب خود را مهیا کند برای قضای حاجت و بذل و بخشش بنحویکه
در سؤال او ذلتی نباشد و سبب سرور و خورسندی او باشد خصوص اگر مالی مخصوص امثال او کرده که اگر
بداند محتاج است و نخواسته ملول شود و بالجمله چون مفسده آن بزرگ و ضررش عظیم و با مذکر شان عادی

و حیا برداشته شود ناچار در رعایت شروط آن اهتمام تمامی باید بشود تا محل رجحان آن از روی بصیرت
و تدبر معلوم گردد و چون نادرست بجز در آن مبتلا نشود در تحف العقول مرویست از حضرت سجاد
علیه السلام که فرمود حق مسئول بر تو آنست که اگر عطا کرد قبول شود از او و هرچه داده با شکر کردن برای او
و شناختن فضل او و طلب نمودن عذر برای منع او و نیکو نما گمان خود را باو و بدانکه او اگر منع کرد مال خود را
منع کرده آنچه را که برای اوست که منع کند و بر او گناهی نیست و نیز فرمود اما حق صاحب نیکی بر تو پس آنست که
شکر کنی او را و ذکر نمائی نیکی او را و منتشر کنی برای او سخنی را که نیک باشد و با اخلاص دعا کنی برای او میان خود
و خداوند تبارک و تعالی پس اگر چنین کردی شکر او را بجای آوردی در نهانی و آشکارا آنگاه اگر ممکن شود ترا که او را
مکافات کنی بآن احسان بکن و گرنه در انتظار تلافی باش و نفس خود را مهیا کن برای آن

باب پنجاهم

در شرح تکلیف
مسئولین بملاحظه سؤال سائلین بر ایشان وارد شده علاوه بر آن حق که پیش از سؤال داشتند چه سائل
مستحق عطا اگر قبل از سؤال از چندین جهت حقی داشت که باید از عهده آن بر آید بجز در سؤال باز حقی تازه وارد
که باید وفا شود هر چند در شدت و سختی نباشد بلکه با غنا و ثروت باشد چنانچه در کافی از جناب صادق
علیه السلام مرویست که فرمود جناب باقر علیه السلام که بده بسائل هر چند بر پشت اسب باشد و در تفسیر
شیخ ابو الفتوح مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود سائل را حقیست اگر چه بر اسب آید پوشیده نماند
که اگر مسئول براستی اعتراف نموده به بندگی خداوند و معنی بندگی در نفس خویش یافته بنحوی که بسهل و آسانی
در مقام بجا آوردن آثار و لوازم آن در آمده ناچار خویشتن را مالک حقیقی نداند و آنچه دارد از مالک خویش
داند و سائل را چون نزدش آید رسولی از جانب او پندارد که از آنچه در دستش داده و او را خلیفه خود نموده
بر آن مال چنانچه میفرماید و انفقوا مما جعلکم مستخلفین فیه انفاق کنید از آنچه گردانید شما را خلیفه
بر آن پاره ستاند پس اولا سپاس لطف بجای آورد که بمن نظر رحمت دارد که رسول نزد من فرستاده و
روزی عیال خود را بمن حواله کرده و ثانیا اظهار مسرت و خوشنودی کند که بجهة ازاد امانت خویش خواسته
و تکلیف حفظ و حراست آن از من برخواسته و ثالثا برسول نظر نکند که کیست و از کجاست دشمن است
یا دوست اجنبی است یا خویش یا دند حقی بر او دارد یا نه رنجی و آزاری باو رسانده یا نه توقع تلافی از او دارد
یا نه نشر این احسان را خواهد کرد یا نه حاجتی قبل از این نزد او برده یا نه بر آورده کرده بود یا نه بعد از این باو
محتاج خواهد شد یا نه چه او حقیقة بسائل چیزی نمیدهد تا این ملاحظات کند بلکه بآنکه او را فرستاده و از
مال خود طلبیده که جز اطاعت و تسلیم و رضا چیزی شایسته فرمان او نیست و در اینجا راهی ندارد پس آنکه
بی عذر مقبول سائل را از نوال خویش براند لا محاله یا خود را بنده نداند یا داند ولیکن غیر خود را مالک
یا شریک یا صاحب حق در آنچه در تصرف اوست نداند یا داند ولیکن سائل را رسول پروردگار نداند

در نهی شدید و تخویف از ردّ سائل

وبدی حال وکردار وگفتار او را منافی رسالت داند یا رسول ملک الملوک داند اما عداوت ورزد بنوعی از بخل نفسانی
او را نگذارد واما عدد اوّل و دوّم که با ایمان و اقرار بعبودیت نسازد و ما بقی برطرف شود از تدبّر در اخبار
صادقین علیهم السلام و ما شمهٔ از آنرا ذکر کنیم آنگاه حکم مسئول را که چون حکم سائل به پنج قسم می شود شرح
دهیم با شرح آداب با سائل بدانکه در کافی مرویست از جناب صادق علیه السلام که منع نکرد رسول خدا صلی الله
علیه وآله هرگز سائل را اگر چیزی نزدش بود میداد وگرنه میفرمود خدا میرساند و نیز از آنجناب روایت کرده
که جبرئیل علیه السلام آمد نزد حضرت ابراهیم علیه السلام پس گفت فرستاد مرا پروردگار تو بسوی بندهٔ از
بندگان خود که بگیرد او را خلیل خود ابراهیم علیه السلام گفت مرا خبرده که کیست او تا خدمتش کنم گفت او تویی
گفت از چه چنین کرد گفت زیرا که تو سؤال نکردی از احدی چیزی هرگز و سؤال نکرد از تو هرگز کسی چیزی
پس گفتی نه و نیز از آنجناب روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود رد نکنید سائل را هر چند
بسم سوخته گوسفند باشد و نیز از جناب باقر علیه السلام روایت نمود که خدا عزّ وجلّ بموسی
علیه السلام فرمود که ای موسی اکرام کن سائل را بعطائی اندک یا بردّی نیکو زیرا که می آید بسوی تو کسیکه نه از انس
است نه از جن ملکه است از ملائکهٔ رحمن که امتحان کند تو را در آنچه عطا نمودم بتو و سؤال کند از تو از آنچه
احسان کردم بتو پس نظر کن که چه خواهی کرد ای پسر عمران و نیز از جناب صادق علیه السلام روایت کرده
که سائلی آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله پس آنجناب نظر فرمود بسوی اصحابش پس عطا کرد باو مردی از
صحابه مبلغی از طلا پس آمد سائل گفت ای قوم گفت آری بگیر طلای خود را بدرستیکه من نه از جن هستم
نه از انس ولیکن من رسولم از جانب خداوند برای آنکه اختبار کنم تو را پس یافتم تو را شاکر پس خداوند تو را
جزای خیر دهد و نیز از سعید بن مسیب روایت کرده که گفت حاضر شدم روزی خدمت علی بن الحسین
علیهما السلام در آنحال که از نماز بامداد فارغ شده بود پس ناگاه سائلی بدر خانه آمد پس حضرت فرمود بدهید
باین سائل و سائلی را رد نکنید و در قرب الاسناد مرویست که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود
برگردانید سائل را با عطائی اندک یا بنرمی و مهربانی زیرا که می آید نزد شما و می ایستد بر در خانهٔ شما کسیکه
نیست از جن و نه از انس که نظر کند که چگونه است عطا و کرم شما در آنچه عطا فرموده خداوند بشما و در
نهج البلاغه مذکور است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود بدرستیکه مسکین رسول خداوند است بسوی شما
پس هر کس او را منع کرد خدا را منع کرده و هر کس باو عطا کرده بخداوند عطا کرده و در بشارة المصطفی
و بعضی نسخ در وصیت آنجناب است بکمیل که تصدق کن بر مسائلین ای کمیل رد مکن البته سائل را هر چند
بنصف خرما یا نصف دانهٔ انگوری باشد و در کافی و عیون مرویست که حضرت رضا علیه السلام
نوشت بجناب جواد علیه السلام که ای ابا جعفر بمن رسیده که غلامان وقتی که سوار می شوی بیرون آورند

نمبر ٧ نورا

در فضل اجابت مسئلت سائل

تو را از در کوچک این بجهت بخل ایشان است که نرسد از تو چیزی با حدی پس سؤال میکنم تو را بحق من بر تو که تنها
داخل شدن و بیرون آمدن تو مگر از در بزرگ هرگاه سوار شوی پس با شد با تو زر و سیم که هرگاه سؤال کنند از تو چیزی مگر آنکه عطا کنی
او را و از عمومات است که سؤال کنند از تو نیکی کنی با و پس عطا کن یا کمتر از پنجاه اشرفی و زیاده از آن با توست و از عمومات که
از تو سؤال کنند پس بده یا کمتر از بیست و پنج اشرفی و زیاده از آن با توست من قصد ندارم مگر آنکه خداوند تو را بلند کند پس
انفاق کن و مترس از صاحب عرش تنگ گرفتن را و شیخ ابو الفتوح در تفسیر خود روایت کرده که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود بار خدایا مرا زنده دار مسکین و بمیران مسکین و محشور کن در زمره مساکین یکی از جمله زنانش گفت یا رسول الله
چرا چنین میگوئی گفت برای آنکه ایشان پیش از توانگران بهشت میروند بچهل سال انگاه گفت نگر
تا مسکین را زجر نکنی و اگر چیزی خواهد ردش نکنی اگر چه بنیم خرما باشد مسکین را دوست داری و بخویشتن
نزدیک داری تا خدا تعالی تو را برحمت خویشتن نزدیک کند و نیز روایت کرده که سائلی
یکبار سؤال میکرد حسین بن علی علیهما السلام گفت دهید که چه میگوید گفتند یا ابن رسول الله
گفت میگوید من رسول ترا از شما ام اگر چیزی دهید بگیرم از شما و بآنجا برم و الا دست تهی آنجا روم
و شیخ اول در روضة الباهره روایت کرده که آنجناب فرمود بدرستیکه حاجتهای مردم بتو
از نعمتهای خداوند است بر تو پس ملالت مگیر از ایشان و در ماقرب الاسناد مرویست که
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود کسیکه بزرگ شد نعمت بر او سخت میشود بر او این بار کلفت مردم
برا و پس اگر ایستادگی کرد در تحمل آن زحمات جلب خواهد شد زیادتی نعمت بر او از نزد خداوند
و اگر نکرد در آورده آن نعمت را در معرض زوال و در کتاب تمحیص مرویست از حضرت باقر علیه السلام
که فرمود فقیر هدیه خداوند است بر غنی پس اگر حاجت او را بر آورد قبول کرده هدیه خداوند را
و اگر بر نیاورد حاجت او را پس تحقیق که رد کرده هدیه خداوند عز و جل را و در کتاب شریف
جعفریات مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هرگاه بر در خانه شما بیاید مرد سائلی
در شب پس او را رد نکنید و نیز فرمود سائل رسول پروردگار عالمیانست برای آنکه
اختبار کند او را پس هر که عطا کرد با و پس عطا کرده خداوند را و کسیکه ردش کند پس تحقیق که رد
کرده خداوند تبارک و تعالی را و نیز فرمود قطع مکنید بر سائل مسئلت و را بگذارید او را
که از پریشانی خود شکایت کند و از حال خود خبر دهد و در دعائم الاسلام مرویست از امیر المؤمنین
علیه السلام که فرمود رد مکنید سائل را هر چند به نیمه خرما باشد و بدهید بسائل هر چند آمده باشد
بر پشت اسب و رد مکنید سائلی اگر بیاید نزد شما در شب زیرا که گاهی سؤال میکند کسیکه نه از
انس است نه از جن ولیکن بجهت آنکه زیاد کند بآن سؤال خیر شما را و در کتاب تحف العقول

در ترغیب به اجابت سائل

مرویست از حضرت سجاد علیه السلام در حدیث حقوق که فرمود اما حق سائل پس دادنست باو هرگاه
یقین داری بصدق او و قادری بسد حاجت او و دعا کردن برای او در آنچه نازل شده باو و اعانت
کردنش در حصول مقصودش پس اگر شک کردی در صدق او و پیشی گرفت بسوی تو تهمت بودن او
عزم مکن برای ضرر او و ایمن مباش که بوده باشد این از کید شیطان که قصد کرده باز دارد ترا از حظت
و حائل شود میان تو و میان متقرب شدن تو نزد پروردگار تو پس واگذار او را با ستر حال او
یعنی ظاهر مکن دروغ او را و رد کردن او را بر کردن نیکوئی و اگر غالب شدی بر نفس خویش درباره
او و عطا کردی او را با عروض آنچه عارض شده در نفس تو از او پس بدرستیکه اینکار از کارهای
صاحبان عزم است و در کتاب اختصاص مرویست از جناب کاظم علیه السلام که فرمود که
هر کس که بیاید نزد او برادر مؤمنش بجهت حاجت خویش پس آن رحمتی است از خداوند که کشانده بسوی
او پس اگر بجای آورد آنرا پس وصل کرده خود را بولایت ما که آن وصل است بولایت خداوند
عزوجل و اگر رد کرد حاجت او را و حال آنکه قادر بود بر آن بتحقیق که ظلم کرده بنفس خویش و بدی
نموده باو و در امالی مفید ثانی مرویست از آنجناب که فرمود هر که رد میکند بمن صاحب حاجت
پس مبادرت میکنم بسوی انجاح آن از بیم آنکه بی نیاز شود صاحب حاجت از من و در عدة الداعی
مرویست از آنجناب که فرمود هر مؤمنیکه سؤال کند از او برادر مؤمنش حاجتی را و او قادر است به
برآوردن آن و نکند آنرا برای او مسلط میکند خداوند برای او ماری را در قبر او که میگزد انگشتان او را
و در کافی مرویست از اسمعیل صیرفی که گفت گفتم بجناب صادق علیه السلام فدایت شوم مؤمن رحمت است
بر مؤمن فرمود آری گفتم چگونه است این فرمود هر مؤمنی که برود نزد برادر خود بجهت حاجتی پس
نیست آن مگر رحمتی از خداوند که فرستاده آنرا بسوی او و قرار داده آنرا سبب آمرزش و بلندی
مرتبه او پس اگر برآورد حاجت او را پس قبول کرده آن رحمت را بقبول کردن آن حاجت و اگر رد کرد
حاجت او را با قدرت بر برآوردن آن پس جز این نیست که رد کرده از خود رحمتی را از جانب
خدای عزوجل که فرستاده آنرا بسوی او بسبب مؤمن و فرمود برای او ذخیره میکند خداوند عزوجل
آن رحمت را تا روز قیامت تا آنکه صاحب آن حاجت حاکم میشود در آن رحمت اگر خواهست
میگرداند آنرا بسوی خود و اگر خواهست صرف میکند بسوی غیر خود ای اسمعیل پس اگر روز قیامت
و او حاکم شد در رحمت خدا که ظاهر گواره شده برای او بسوی که میبینی صرف کند آنرا گفتم
گمان ندارم که برگرداند آنرا از نفس خود فرمود گمان مدار بلکه یقین کن زیرا که او رد نخواهد کرد آن
رحمت را از نفس خود ای اسمعیل کسیکه بیاید برادرش نزد او برای حاجتیکه قادرست بر انجاح آن

در محل وجوب اجابت سائل

پس بجا نیاورد آنرا مسلط میکند بر او خداوند ماری را که بگزد ابهام او را در قبرش تا روز قیامت چه آنکه
آمرزیده شده باشد یا معذب و در بحار از کتاب قضاء الحقوق صوری نقل کرده که آنجناب فرمود
مؤمن محتاج رسول خداوند است بسوی غنی قوی پس اگر بیرون آمد رسول بدون قضاء حاجت آمرزیده
میشود کناهان رسول و مسلط میکند خداوند بر غنی قوی شیاطینی را که بگزند او را فرمود تخلیه میکند میان
او و میان اهل دنیا پس راضی نمی شوند بانچه در نزد او است تا اینکه تعب بیفتد بر ایشان یعنی مال خود را
بکلفت و تعب بایشان دهد داخل میشود بر او شاعر پس گوش میدهد با و پس عطا میکند او را پس اینها نیند
شیاطینیکه میگزند او را و نیز از مفاعد روایت کرده که آنجناب باو فرمود آگاه باش ای مفاعد
که ایمان نیاورده بخداوند و نه بمحمد صلی الله علیه و آله و نه بعلی علیه السلام کسیکه بیاید نزد او برادر مؤمن او
بجهت حاجتی خنده کند در روی او پس اگر هست مقصودش در نزد او بشتابد بسوی بر آوردن آن
و اگر نیست در نزد او زحمت بکشد در تحصیل آن از نزد غیر خود تا آنکه بر آورد آنرا برای او پس اگر باشد
بخلاف آنچه توصیف کردم پس نیست ولایتی میان ما و او و در کتاب تمحیص مرویست که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود کامل نمیکند مؤمن ایمان خود را تا آنکه دارا شود صد و سه خصلت را آنگاه شمرده
تمام آنرا که از جمله آنهاست سخاوت کف و رد نکردن سائل و بخل نمودن به نائل و شیخ ابراهیم
کفعمی در مجموع الغرائب نقل کرده از کتاب جواهر شیخ فاضل محمد بن محاسن بادرائی که مشتمل است بر هشتاد
و پنج جوهره که او روایت کرده که جناب عیسی علیه السلام فرمود هر که سائل را محروم برگرداند هفت روز
ملائکه داخل آنخانه نمی شوند و در کتاب تعازی شریف زاهد ابی عبدالله محمد بن علی بن الحسن بن
عبد الرحمن علوی حسینی مرویست باسناد او از محمد بن منصور از رشید طویل از ابی شریح که گفت
شنیدم جعفر علیه السلام را که او میفرمود به ازدی غلام ابی بکر ازدی آیا در نزد تو چیزی هست که
آنرا صدقه دهی گفت ای سید من چیزی بدست نیاوردم از صدقه که آگاه هم بآن از آنجا صدقه دهم
فرمود مردی رو بمن آورد در مسجد و ذکر کرد که خود و عیالش دو روز است طعامی نخورده اند ازدی
گفت پس من رفتم پس دیدم مرد را از دوستان آل بیتم از کسانیکه اقرار می بستند بر آل رسول خدا
علیهم السلام پس داخل شدم بر آنجناب و گفتم شما را اندوهناک دیدم بجهت این سائل آیا فرزندم شما را
فرمود بگو گفت او از دشمنان شماست پس خشم مخور بجهت او پس آنجناب فریاد بر آورد که یا محمد ابن محمد
بشتاب داخل شد پس فرمود بیاور دو انگشتر را پس آورد آن دو انگشتر را آنگاه فرمود آن شخص را
بنزد من آر پس او را بنزدش آوردم پس آن دو انگشتر را گرفت و باو داد آنگاه بمن فرمود ای ازدی
بدرستیکه صدقه فریضه است از جانب خداوند هنگامیکه موجود باشد خصوصا بر کسیکه تو گمان میبری

در محلیکه واجب است اجابت سائل

وارد شده در تفسیر شیخ ابو الفتوح رحمه الله مرویست که خدا تعالی روز قیامت گوید با بعضی بندگان
بنده من از تو طعام خواستم ندادی و شراب خواستم ندادی و جامه خواستم ندادی بنده گوید بار خدایا
کی بود و چگونه بود گوید فلان بنده گرسنه از تو طعام خواست ندادی و فلان تشنه از تو آب خواست
ندادی و فلان برهنه از تو جامه خواست ندادی فلامنعنّك الیوم فضلی کما منعته من امروز فضل
خود را از تو باز گیرم چنانکه تو از او باز گرفتی و چون معلوم شد که اجابت سؤول از اعظم تکالیف الٰهیّست
و رد سائل از اقبح منکرات است پس شروع کنیم بآنچه وعده کردیم از ذکر احکام و آداب سؤال اما
اوّل پس مخفی نماند که اجابت را نیز عارض شود احکام پنجگانه اوّل وجوب و آن در اقسام سؤالها
از بسیاری از علوم پیدا شود چه اگر جاهل باحکام شرعیه که مبتلا است بآن از طهارت و نجاست و
نماز و مقدمات آن و مأکول و مشروب و امثال آن از عالمی حکم مسئله را بپرسد و غیر او کسی نباشد که از
عهده جواب برآید و خوفی بر گوینده نباشد در ان جواب البته جواب واجب شود و ترکش حرام خواهد بود
در کافی مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود یافتیم در کتاب علی علیه السلام که بدرستیکه خداوند
عهد نگرفت بر جاهلان در طلب علم تا اینکه عهد گرفت بر علما به بذل علم بر جهال و نیز از آنجناب روایت
کرده که زکوة علم تعلیم اوست بر بندگان خدا و نیز فرمود که عیسی فرمود به بنی اسرائیل منع نکنید حکمت را
از اهلش که ظلم خواهید کرد بایشان و در امالی مفید ثانی مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود
هر مردی را که خدا تعالی علمی بخشید پس کتمان کند او را با اینکه داناست بآن ملاقات کند خدا را در
روز قیامت در حالتیکه لجامی از آتش او را لجام کرده باشند و در محاسن برقی مرویست از آنجناب که فرمود
بدرستیکه عالمیکه کتمان کند علم خود را مبعوث می شود در حالتیکه عفونتش بیشتر از جمیع اهل قیامت است
و لعنت کند او را هر جنبنده حتی جنبنده های کوچک زمین و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مرویست
از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود هر آنکسیکه پرسیده شود
از او از علمی پس کتمان کند آنرا در جائیکه واجب است اظهار آن علم و تقیه از او برطرف شده باشد
می آید روز قیامت لجام کرده شده بلجامی از آتش و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود هرگاه کتمان کند
عالم علم خود را از اهلش و تکبر کند جاهل در آموختن آنچه را که چاره از یاد گرفتن او نیست و بخل ورزد مالدار
به نیکی کردن خود و بفروشد فقیر دین خود را بدنیای غیر برگشته شود بلاء و عظیم می شود عقاب و در
رجال شیخ کشی مرویست از حضرت کاظم علیه السلام که نوشت بعلی بن سوید سائی از حبس که از خبر
حق برادر تو آنست که پنهان نکنی از او چیزی را که نفع میدهد او را از دنیای او و نه از آخرت او و در
عدة الداعی مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود هر آنکه محتاج باشند مردم بسوی علم

در موضعیکه واجب است اجابت سائل

که بفهماند بایشان امور دین ایشانرا پس از ایشان اجر بخواهد سزاوار است بر خدا تعالی که داخل کند او را
در آتش جهنم و در نوادر سید فضل الله راوندی مرویست از رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود
کسیکه بشکند بیعتی را یا بلند کند علم گمراهی را یا کتمان کند علمی را یا حبس کند مالی را بستم یا اعانت کند ظالمی را
بر ظلمش و حال آنکه میداند که او ظالم است پس بتحقیق که بیزار شده از اسلام و نیز واجب شود اجابت در آنجا
که حفظ جان یا ناموس برادر مؤمن موقوف شود بر آن چنانچه در عقاب الاعمال از حضرت سجاد علیه السلام
مرویست که فرمود کسیکه سیر بسر آرد شب را و در حضر او باشد گرسنه چیز نخورده خدا تعالی میفرماید
ای ملائکه من گواه باشید بر این بنده که من او را امر کردم پس عصیان کرد مرا و اطاعت کرد غیر مرا و من وا
واگذاشتم او را بسوی عمل خودش قسم بعزت و جلال خود که هرگز او را نخواهم آمرزید و این تهدید نباشد
مگر در آنجا که گرسنگی موروث هلاکت یا ضررهای سخت باشد چنانچه مراد همین است آنچه در چند خبر رسیده
که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود قسم بآنکه جانم در قبضه قدرت اوست که ایمان نمی آورد بمن
بنده که شب را بسر برد بسیر و برادرش یا همسایه مسلمانش گرسنه باشد یا مراد از ایمان پاره از مراتب
اوست و در کافی مرویست از سماعه که گفت پرسیدم از جناب صادق علیه السلام که گروهی هستند
که در نزد ایشانست زیادتی و برای برادران ایشان حاجت شدیدیست و زکوة ایشانرا کافی نیست
آیا آنها را میرسد که سیر باشند و برادران ایشان گرسنه باشند پس فرمود برادر شخص مسلمان او را ظلم نمیکند
و یاری او را نمیگذارد و او را محروم نمیکند پس واجب است بر مسلمانان کوشش در رسانیدن و مواصلت
و یاری کردن یکدیگر بر آن کار و مواسات با اهل حاجت و ملاطفت از شما تا که خواهید بود بر آن طریقه
که خدای امر فرموده در باره ایشان و نیز از آنجناب روایت کرده که فرمود هر مردی از شیعیان ما
که بیاید نزد او مردی از برادرانش پس طلب اعانت کند از او در حاجت خود پس اعانت نکند او را و حال آنکه
قدرت دارد مبتلا میکند او را خداوند باینکه برآورد حاجت دشمنی از دشمنان ما را که خداوند بآن
اعانت عذاب کند او را روز قیامت و نیز از آنجناب روایت کرده که فرمود وا نمیگذارد مردی
اعانت برادر مسلم خود را که کوشش کند در آن و مواسات کند با او مگر آنکه مبتلا می شود باعانت
کسیکه گناهکار شود در آن و اجر نباشد او را و نیز از جناب کاظم علیه السلام روایت کرده که
فرمود کسیکه رو کرد بسوی او مردی از برادرانش که پناه برده باو در پاره از حالاتش پس او را پناه نداد
با آنکه قادر است بر آن پس بتحقیق که قطع کرده ولایت خدای عز وجل را و نیز از جناب صادق
علیه السلام روایت کرده که فرمود هر مؤمنیکه منع کند از مؤمنی چیزیرا که بآن محتاج است و حال آنکه
قادر است بر آن از نزد خود یا از نزد غیر خود بپا میدارد او را خداوند روز قیامت در حالیکه سیاه

در محلیکه حرام است اجابت سائل

روی او و برگردیده چشمان او بنحویکه ظاهر شود سپیدی او و مغلولشده دستهای او در گردنش پس گفته
میشود که این خائنی است که خیانت کرده خدا و رسول او را و آنگاه امر میشود که او را بآتش برند و نیز
فرمود کسیکه خانه دارد و محتاج شود مؤمنی بنشستن در آن پس منع کند او را از آن خدا تعالی میفرماید
ای ملائکه من آیا بخل ورزیده بسکنای دنیا قسم بعزت خود که ساکن نخواهد شد هرگز در بهشت من و در
عقاب الاعمال مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود کسیکه شکایت کند بسوی او برادر مسلمانش
پس قرض ندهد او را حرام میکند خداوند بر او بهشت را در روزیکه جزا میدهد نیکوکاران را و کسیکه منع کند
حاجت طالب حاجتی را و حال آنکه قادر است بر بر آوردن آن پس بر او است مثل گناه عشار پس برخواست
مالک بن عوف و عرض کرد یا رسول الله چه مقدار است گناه عشار فرمود بر عشار در هر روز و شب
لعنت خدا است و ملائکه و همه مردم و کسیکه خدا او را لعنت کند هرگز نخواهی یافت برای او یاوری و از
برای تنبّه در آنچه نقل کردیم کفایت است دوّم حرام چون اجابت سائلیکه سؤال از چیزیکه گفتن و
ظاهر نمودن آن برای او جائز نباشد چه آنکه آنچیز از اسرار الهیه باشد که افشا و تعلیمش بغیر اهلش حرام است
یا در جواب ضرر جانی یا عرضی و مالی باشد برای مسئول یا سائل یا برادر مؤمن دیگر بلکه هر کسکه جان و مالش
در شرع محترم باشد و بیشتر این موارد داخلست در عنوان تقیه و محل طفره از جواب و ردع سائل
بسخن نرمی یا توریه در کلام چه تقیه که در شرع مطهّر از بزرگترین واجباتست منحصر نیست در کتمان
اصل مذهب از مخالف در آنجا که بترسد از او بلکه لازمست کتمان بسیاری از علوم حقه اهل بیت علیهم السلام
و نکات و اسرار و لطائف کلام خداوند را از هر کسکه پایه ایمانش بر بنای محکمی نباشد که نتواند آنها را
تحمّل نماید در کافی از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود نکشته ما را بخطا آنکه فاش کند احادیث
ما را بلکه کشته ما را بعمد و در محاسن برقی مرویست که آنجناب فرمود بچند نفر از اصحاب خود که فاش
نکنید امر ما را و خبر ندهید بآن مگر باهلش زیرا که فاش کننده بر ما امر ما سخت تر است گفتنش بر ما
از دشمن ما و در اختصاص مرویست از آنجناب که فرمود به ابی سعید مدائنی که سلام برسان بدوستان ما
و اعلام کن ایشان را که قرار ندهند احادیث ما را مگر در قلبهای محکم و سینهای فهمیده و صاحبان عقول
کریمه قسم بآنکه دانه را شکافت و جانرا آفرید که نیست شتم کننده عرض ما و آنکه خود را در مقام محاجّه
با ما در آورده زحمتش بر ما شدیدتر از فاش کننده بر ما حدیث ما را در نزد کسیکه نتواند او تحمّل کند
و در غیبت نعمانی مرویست از آنجناب که فرمود هر آینه خبر میدهید مردی را بحدیثی پس میرود و روایت میکند
آنرا از من بنحویکه شنیده پس حلال میکند بسبب آن بر خود لعن خدا و بیزاری او را و مراد آنحضرت روایت
کردن او است برای آنکه شایسته شنیدن و تحمّل آن نباشد و نیز در آنجا مرویست که امیرالمؤمنین

علیه السلام

علیه السلام فرمود بحذیفة بن الیمان که ای حذیفه خبر مده مردم را بچیزی که دانا نیستند بحقیقت آن که طغیان کنند
و کافر میشوند زیرا که بعضی از علوم سخت و مشکلست و سنگین بار که اگر او را بار کنی بر کوهها عجز می آورد
از برداشتنش و باین مضمون اخبار بسیار است و در جمله از آنها وعدهٔ چشیدن حرارت آهن در دنیا
داده‌اند بآنکه فاش کنند اسرار اهلبیت علیهم السلام را وا۸ این قسم است اجابت سؤال از آنچه خود
حرام باشد چون زنا و لواط و تقبیل و نظر باجنبیه یا مقدمه باشد برای حرام بتفصیلی که در فقه مسطور
است چون دادن زهر بآنکه خواسته خود یا غیر را بکشد و دادن سلاح بدشمنان دین هنگام جنگ
و دادن انگور بآنکه داند که او شراب میکند یا چوب بآنکه تشش میسازد یا برای همین بخواهد و بدهد
یا حربه بدست ظالم دهد آنگاه که ارادهٔ ظلم دارد و نظایر اینها از اعانت بر ظلم و عدوان و عصیان ده
کافی مرویست که مردی از شیعیان عرض کرد خدمت جناب صادق علیه السلام فدایت شوم ۲
بسا هست مردی از ما در تنگی و سختی می افتد و کار معیشت براو سخت میشود پس او را میخوانند بعضی امراء
و ولاة بنی عباس برای بنا کردن جائیکه او بسازد یا برای نهری که بکند او را یا بندی که آب را اصلاح کند
آنرا پس چه میفرمائی در این پس حضرت فرمود دوست ندارم که برای ایشان گرهی گره زنم یا بندی بر
مشکی ایشان بندم و از برای من باشد از مال دنیا بقدر ما بین دو کوه مدینه بلکه نمیخواهم اعانت ایشان
بقدر سر قلمی که بقلم چسبد زیرا که اعانت کنندگان ظلمه در روز قیامت در سراپردهٔ از
آتش خواهند بود تا حکم فرماید خداوند میان بندگان ود در خبر دیگر است که هر کس بیاویزد تازیانه را
در پیش روی سلطانی خداوند آن تازیانه را در روز قیامت اژدهائی کند از آتش که درازی آن هفتاد ذرع
باشد و او را مسلط میکند بر آن شخص در آتش جهنم و بد جائیکه است ود در خبر دیگر وعدهٔ عذاب شدید ۵
برای آنکه برای ظلمه قلمی بتراشد یا لیقه در دوات ایشان بگذارد و سجده برای ایشان بکند و بر اینها باید
قیاس کرد سایر انواع اعانت را و نیز حرامست اجابت کردن سائل اگر ناصبی باشد چنانچه
در کافی مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود اطعام مکن کسی را که اظهار دشمنی کند بچیزی
از حق یا دعوت کند بسوی چیزی از باطل ود در کتاب سرائر مرویست از حضرت هادی علیه السلام
که نوشت بمحمد بن علی بن عیسی که هر کس صدقه دهد به ناصبی پس آن صدقه برای ضررش خواهد بود نه برای نفعش
ود در ساهیهٔ صدوقست که حلال نیست صدقه بر ناصبی ود در کتاب صفات الشیعه مرویست
از جناب صادق علیه السلام که فرمود هر کس سیر کند دشمنی از ما را پس بتحقیق که کشته دوستی از ما را ۶
در کافی مرویست که عمر بن یزید پرسید از آنجناب از صدقه کردن بر ناصبیها و بر زیدیه پس
فرمود صدقه مکن بر ایشان بهیچ چیز و آب بده ایشانرا اگر توانی و زیدیه از ناصبیانند ود در تفسیر ۷

در موضعیکه مکروه است اجابت سائل

حضرت حسن عسکری علیه السلام مرویست که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود صدقه دهنده به دشمنان ما
مانند دزد است در حرم خداوند بلکه و در کافی مرویست از جناب کاظم علیه السلام که فرمود شخصی پرسید
که اگر برای زکوة اهلی پیدا نکردم تا چهار سال در کجا صرف کنم فرمود اگر برای آن اهلی پیدا نکردی آنرا در کیسه کن
و ببند و از در دریا انداز زیرا که حق تعالی حرام کرده اموال ما را و اموال شیعیان ما را بر دشمنان ما و خواهد آمد
در ضمن مورد هفتم از اجابت مکروه که اگر ناصبی از گرسنگی و تشنگی بمیرد نباید باو طعام و شربی داد
و کسیکه ناصبی را سیر کند پر کند شکمش را از آتش در روز قیامت هرچند آمرزیده شده باشد و نیز از این
است اجابت کردن فاسقی و ظالمی در رفتن بخانه او برای ولیمه و مانند آن و غذا یا آلات و متاع یا
منزل او از مال حرامی باشد که نتواند مسئول برای تصرف در آن راه مباحی پیدا کند یا در رفتن تقویتی باشد
برای او که سبب زیادتی فسق یا ظلم او شود و غیر این از اقسام اجابت محرمه که بر متامل پوشیده نیست
سیم یا مستحب چون اجابت سؤال طالب علوم حقه که تعلیمش برای او واجب عینی نباشد و بر آموختن سائل
فسادی مترتب نشود و اجابت مستشیر در بذل رای و اجابت محتاج باعانت بدنی یا زبانی یا مالی که در آن
ضرر دنیوی یا دینی بر کسی نباشد بانچه مقدور او است و اجابت برادر مؤمن چون بضیافت دعوت
نماید و در کافی از رسول خدا صلی الله علیه وآله مرویست که فرمود وصیت میکنم امتان خود را از حاضرین
و غائبین که اجابت کنند دعوت مسلم را هرچند بمسافت پنج میل باشد زیرا که از جمله دین است و نیز
فرمود که فرض است برای مؤمن بر مؤمن که چون او را بخواند اجابت کند و از جناب صادق علیه السلام
روایت کرده که فرمود از حق واجب مسلم بر برادرش اجابت دعوت او است و در کنز الفوائد کراجکی
مرویست از رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود مسلم را بر برادرش سی حق است که از عهده آنها بیرون
نیاید مگر باداء آنها یا آنکه از او در گذرد و یکی از این سی حق اجابت دعوت است و مراد از دعوت یا خواندن
بضیافت است یا برای هر مهمی و بعضی از علما گفته اند مراد جواب دادن او است چون او را آواز دهد و
این احتمال بعید است و اجابت برادر مؤمن در تزویج کردن باو آنرا که خواستگاری کرده چنانچه در
مشکوة الانوار شیخ طبرسی مرویست که جناب صادق علیه السلام فرمود به عبدالملک که دوستان ما را
از جانب من سلام برسان و خبر ده ایشان را که من ضامنم برای ایشان بهشت را مگر هفت طائفه از ایشان را
و ششم یکی از آنها کسیرا که خواستگاری کند از او مؤمنی پس تزویج نکند باو و در کتاب مؤمن
حسین بن سعید اهوازی مرویست از آنجناب که فرمود در مقام بیان مذمت بخل و صاحبش که
کمتر چیزیکه بر او داخل میشود آنکه می آید بنزد او برادر مسلمش و از او خواستگاری میکند پس باو میگوید تو
مال نداری و غیر اینها از موارد اجابت مسئول که بر متامل در ابواب سابقه خصوص باب ششم پوشیده نخواهد ماند

در مواضعیکه مکروه است اجابت سائل

چهارم مکروه و محل آن بسیار است ولیکن متفرق در احادیث اهلبیت علیهم السلام و با ذکر بعضی از آن
قناعت میکنیم اوّل اجابت شارب خمر در دادن دختر باو و قبول شفاعتش چنانچه در کافی و فقیه
و غیره مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود شارب خمر اگر مریض شود او را عیادت نکنید و اگر
مرد بر جنازه اش حاضر نشوید و اگر شهادت داد او را تزکیه نکنید و اگر خواستگاری کرد پس باو تزویج نکنید
و اگر سؤال کرد از شما امانتی را پس او را امین ندانید و باو چیزی نسپرید و بچند سند روایت کرده اند
از آنجناب که فرمود کسیکه خمر بنوشد بعد از آنکه خدا تعالی او را حرام نموده بر زبان من پس اهلیت ندارد که
چون خواستگاری کند باو تزویج کنند و چون خبر دهد او را تصدیق کنند و چون شفاعت کند شفاعتش را نپذیرند
و در کافی از جناب صادق علیه السلام مرویست هر کس دختر خود را بشارب خمر تزویج کند پس بتحقیق که قطع کرده
رحم او را و در فقیه از آنجناب مرویست که فرمود شارب خمر اگر خواستگاری کرد پس باو تزویج نکنید زیرا که
کسیکه تزویج کند دختر خود را بشارب خمر پس چنانست که او کشیده بسوی زنا دوّم اجابت کسیکه بطلبد
برای ولیمه عروسی در روز سیم چنانچه در کتاب جعفریات مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
ولیمه روز اوّل حقست روز دوّم نیکی است پس هر چه زیاده از این شد ریا است حضرت صادق علیه السلام
که راوی این خبر است فرمود که پدرم مرا خبر داد که پدرم را یعنی حضرت سجاد علیه السلام را بولیمه دعوت کردند
پس اجابت فرمود آنگاه روز دوّم خواندند باز اجابت فرمود پس در روز سیم دعوت نمودند پس امر فرمود که
آن رسول را راندند تا آنکه از نظر مبارکش متواری شد و در چند خبر دیگر تصریح شده که ولیمه عروسی در روز سیم
و زاید بر آن ریا و سمعه است و در عقاب الاعمال مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود هر کس طعام
کند طعامی را از روی ریا و سمعه بخوراند خداوند باو مانند آن طعامی را از چرک جهنم و بگرداند آن طعام را آتشی
در شکم او تا آنکه حکم کند میان مردم یعنی تا آخر روز بازپسین سیم اجابت کردن دعوت مهمانی برای ختنه
کردن دختران چنانچه در کافی از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود اجابت کن در ولیمه عروسی
و ختنه کردن و اجابت مکن در ختنه کردن دختران چهارم اجابت کردن کافر یا فاسق یا منافق
در دعوت مهمانی ایشان چنانچه در کافی مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود اگر بخواند مرا
مؤمنی برای خوردن ذراع گوسفندی هر آینه اجابت خواهم کرد او را و این از اجزای دین است و اگر مشرکی
یا منافقی بخواند مرا بسوی گوسفندی یا شتری اجابت نخواهم کرد او را و این از دین است و در فقیه مرویست
که آنحضرت نهی فرمود از اجابت کردن فاسقین چون دعوت کنند بسوی طعام خود شان پنجم اجابت
کردن در رفتن بمهمانی کسانیکه اغنیا را دعوت میکنند بمهمانی خود نه فقرا را چنانچه در دعوات سید فضل الله
راوندی مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود مکروه است اجابت کسیکه حاضر میکنند در

در موضعیکه مکروهست اجابت سائل

ولیمه خود غنیا را حاضر میکند فقرا را و در نهج البلاغه مرویست که عثمان بن حنیف را که والی بصره بود از جانب
امیر المؤمنین علیه السلام بولیمه یکی از خوبیانش دعوت کردند و او اجابت نمود پس حضرت باو مکتوبی نوشت
که یکی از فقراتش اینست و ما ظننت انک تجیب الی طعام قوم عائلهم مجفو و غنیهم مدعو و گمان
نداشتم که تو اجابت کنی بسوی طعام قومیکه فقیر و درویش ایشان ستم رسیده اند که ایشانرا در سفره طعام خود
حاضر نمیکنند و مالدار و بی نیاز ایشان خوانده شده اند بمیهمانی ششم اجابت سؤال آنکه قبل از سلام
کردن سخن گوید چنانچه در خصال از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود کسیکه نخست تکلم کند پیش
از آنکه سلام گوید پس جوابش ندهید او را و فرمود نخوانید احدی را بسوی طعام خود تا آنکه سلام گوید هفتم
اجابت سائل غیر قائل بحق و امامت ائمه اطهار علیهم السلام زیاده از آنچه رخصت داده اند و مقرر فرموده اند مگر در جائیکه
که دادن زیاده از آنچه و کثرت احسان سبب باشد برای تألیف قلب و میل بحق و قلت عداوت و دست
برداشتن او از آزار کردن مؤمنین شیخ کلینی و صدوق و مفید ره روایت کرده اند که شخصی از جناب صادق علیه السلام
پرسید از سائلیکه سؤال میکند و حالش معلوم نیست که چه مذهب دارد پس فرمود بده بآنکس که در دولت
رقتی افتد برای او و فرمود بده کمتر از درهم راوی پرسید تا چه مقدار میتوان داد باو فرمود ثلث درهم
و آن تقریبا حال کمتر است از نیم قران و نیز از عبد الله بن ابی یعفور روایت کرده که گفت گفتم بآنجناب
فدایت شوم چه میگوئی در زکوة که برای چه کسانست فرمود زکوة برای رفقای تو است یعنی شیعیان گفت
گفتم اگر از ایشان زیاد آید فرمود باز برگردان بایشان تا سه مرتبه چنین پرسید و بهمان قسم جواب داد آنگاه
پرسید بسائلهای ایشان یعنی خلاف مذهب داده میشود از آن چیزی فرمود نه والله مگر خاک مگر آنکه ترحم کنی
براو پس اگر ترحم کردی براو پس بده باو پاره از نان آنگاه اشاره کرد بدست مبارک پس گذاشت انگشت ابهام
را بر پنج انگشتان یعنی آن پاره آنقدر باشد و نیز از آنجناب روایت کرده که نهی فرمود از دادن صدقه بکسانیکه
موی سر ایشان زیاد است که از بناگوش نیز تجاوز کرده باشد و در تفسیر عسکری علیه السلام مرویست از رسول خدا
صلی الله علیه و آله که فرمود در مقام بیان محل زکوة و اما مخالفان پس ندهید بایشان نه زکوة و نه صدقه پس کسی
عرض کرد یا رسول الله مستضعفین از مخالفین که جاهلانند در مخالفت ما بابصیرت نیستند و نه دشمنی و معانده
دارند با ما حکم ایشان چیست فرمود داده میشود بیک نفر از درهم کمتر از درهم و از نان کمتر از یک قرص
و در کتاب زید نرسی مرویست که از جناب صادق علیه السلام پرسید که اگر نیابیم از اهل ولایت یعنی از
شیعه کسیرا آیا جائز است برای ما که صدقه خود را بدهیم بغیر ایشان پس فرمود اگر نیافتید اهل ولایت را
در آن شهریکه هستید بفرستید زکوة واجب را بسوی اهل ولایت که در غیر شهر شما باشند و اما آنچه هست از
صدقه که واجب نیست پس اگر نیافتید اهل ولایت را پس حرجی نیست بر شما که بدهید آنرا باطفال و

مرد نسا

در موضعیکه مکروهست اجابت سائل

مردانیکه در عقل مانند اطفالند کسانیکه ناصبی نیستند و دشمنی ندارند و نمی شناسند دینی را که شما بر آن هستید
پس با شما دشمنی نکنند و نمی شناسند دین غیر شما را که آنرا پیروی کنند و باو متدین شوند و ایشانند مستضعفین
از مردان و زنان و اطفال ضرری ندارد که عطا کنند بایشان کمتر از درهم و کمتر از یک قرص نان امّا درهم تمام را
پس مده مگر باهل ولایت زید گفت پس گفتم فدای تو شوم چه میگوئی در سائل که سؤال میکند در در خانها و در
کوچها و ما نمیدانیم که او چه مذهب دارد فرمود مده باو و اگر امر کن و مده بغیر اهل ولایت مگر آنکه دلت رقّت
کند برای او پس بده باو پارهٔ از نان و پارهٔ از نقره امّا ناصبی پس دلت برای او رقّت نکند و او را طعام مده و
بیآشامکن هر چند بمیرد از گرسنگی و تشنگی و بفریاد او نرس اگرچه غرق شده یا می سوزد پس استغاثه میکند پس
او را بپوشان با آن یعنی با آب یا آتش و بفریاد او نرس زیرا که پدرم میفرمود کسیکه ناصبی را سیر میکند خدا
جوف او را از آتش روز قیامت چه از اهل عذاب باشد یا او را امرزیده باشند هشتم اجابت صاحب خانه
در نشستن بر صدر مجلس چنانچه مرویست که چون داخل شد بر کسی در خانه اش پس اطاعت کن او را در نشستن
بهر جا که تعیین کند جز در صدر مجالس و در کتاب تحف العقول مرویست از جناب کاظم علیه السلام که
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود نه نشیند در صدر مجالس مگر مردیکه در او سه خصلت باشد جواب گوید
هرگاه از او چیزی پرسند و سخن گوید آنگاه که قوم از سخن گفتن درمانند و اشاره کند برائی که در او رشد و
صلاح اهلش پس هر کسیکه نباشد در او چیزی ازین خصلتها و نشیند پس او احمق است و آنچه در کافی چنین است
که نه نشیند در صدر مجالس مگر مردیکه در او این سه خصلت باشد یا یکی ازین سه و شاید مراد از فقرهٔ اولی علم
باحکام حلال و حرام باشد و از ثانی علم بمعارف و حقایق و اخلاق باشد و از ثالث علم بسیاسات
عامه و خاصه و معاملات و معاشرات باشد نهم اجابت صاحب خانه مهمانرا در اعانت بر قصد
حرکت و مراجعت از منزل او چنانچه در کتاب خصال مرویست که وارد شد بر حضرت صادق
علیه السلام گروهی از قبیلهٔ جهینه پس ایشانرا ضیافت کرد و چون اراده کردند که رحلت کنند بایشان توشه داد
و عطا کرد و احسان نمود آنگاه بغلامان فرمود دور شوید و اعانت نکنید چون آن جماعت فارغ شدند آمدند نزد
آنجناب بجهت وداع پس عرض کردند ای فرزند رسول خدا ضیافت کردی پس نیکو ضیافت نمودی و عطا کردی
پس نیکو عطا نمودی آنگاه بغلامان فرمودی که ما را اعانت نکنند بر رحلت حضرت فرمود ما اهل بیتیم
که اعانت نمیکنیم مهمانرا بر مفارقت کردن از ما و در محاسن برقی مرویست که جماعتی بر جناب کاظم
علیه السلام وارد شدند برسم مهمانی چون خواستند که رحلت کنند غلامان آنحضرت از اعانت ایشان
دست کشیدند پس آنجماعت عرض کردند یا بن رسول الله چه شود اگر امر فرمائی غلامانرا که ما را اعانت کنند در
لوازم سفر پس حضرت بایشان فرمود ما در اینحال که از ما جدا میشوید پس اعانت نخواهیم کرد دهم

در موضعیکه مکروهست اجابت سائل

اجابت زن در خواستن چند چیز که بآن تصریح فرموده‌اند چنانچه در کافی مرویست از حضرت صادق علیه السلام
که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود کسیکه اطاعت کند زن خود را برو می اندازد او را خداوند در آتش جهنم
کسی عرض کرد این چه طاعت است فرمود زن طلب کند از شوهر اذن رفتن بحمامها و عروسیها و عیدگاهها
و عزاخانها و پوشیدن لباسهای رقیق را و در فقیه همین نحو روایت کرده ولیکن ذکر کرده که سائل امیرالمؤمنین
علیه السلام بوده و باین مضمون اخبار متعدده باسانید معتبره وارد شده و همه آنها حمل بر کراهت شده مگر در حال
ضرورت و احتیاج که در آنوقت محذوری نیست یا بر صورت مقارنه با مفاسد و محرمات دیگر از تهمت
و غیبت و فتنه و تعلیم و تعلم مکر و حیله و ضرر و امثال اینها که کمتر مجلسی از این قسم آباد از طائفه زنان و خالی باشد از
مفاسد مذکوره **یازدهم** اجابت کردن ظالم در کردن کار مباحی برای او بشرط آنکه از اعوان و حشم
و انصار او شمرده نشود چه اعانت ظالم بر سه قسم است **اول** اعانت او در ظلم و مثل او است اعانت
هر فاسق و عاصی بر فسق و عصیانش و این از کبائر گناهانست و برای اعانت مراتب و درجاتیست که حکم بعضی
واضح و بعضی مشتبه است و در کتب فقها مبین شده **دوم** اعانت او بر [illegible] که معین
از اعوان و انصار او شمرده میشود مثل طباخ و سایس و منجم و معمار باشی هرچند برای [illegible]
و قناطر باشد و نظائر ایشان این قسم نیز حرام و گذشت پاره از اخبار آن **سوم** [illegible]
نه بنحو مذکور مثل فروختن باو چیزی و کردن باو کاری برای او در بعضی اوقات [illegible] گفت
و این قسم مکروه اگرچه ظاهر جمله از اخبار حرمت است ولیکن چون خلاف پاره از اخبار دیگر است [illegible]
میکند بر جواز و سیره قطعیه و طریقه فقها ناچار آن نهی که در این قسم اخبار رسیده حمل بر شدت کراهت شده
والله العالم **دوازدهم** اجابت کردن سائل در فعلیکه مکروه باشد برای مردود و حاجت سائل آن بحدی
نرسیده باشد که بردارد کراهت آن فعل را در حق او چه اگر باینمقام رسیده دور نیست که بمقتضای مطلق
اخباریکه دلالت بر استحباب اجابت و اعانت برادر مؤمن میکند کراهت را از مسئول نیز بردارد و امثال
این قسم بسیار است چون صید کردن در روز جمعه و ذبح کردن در شب و خواندن شعر لغو یا مطلق شعر در روز جمعه
و ماه رمضان و خواندن لوح قبور و سخن گفتن در میان اذان و اقامه و سوار شدن در دریا هنگام هیجان
و اضطراب آن و خوابیدن در بالای بام که محجری ندارد و در اطاق خالی و سخن گفتن با مجذوم بفاصله
یکذراع و داخل شدن در خانه تاریک بی چراغ یا روشنی آتش و نظائر اینها که بسا شود مورد سؤال و
محل حاجت گردد و بمحض سؤال خواهش کراهت از آنکار برطرف شود و بهتر آنکه در صورت حاجت
اگر متمکن شود مسئول بتدبیر و موعظه بدلی بی محذور برای آنکار معین کند و او را از آن مقصود منصرف نماید
و بسیار شود که بدلی بهتر و محبوبتر موجود باشد و سائل از آن غفلت کرده و بتوهم انحصار رفع غرض در آنکار

اورا

اول و دوم و سیم از آداب مسئول با سائل

ابواطالب شود پنجم مباح و آن در جائی باشد که در آن مقتضی یکی از آن احکام چهارگانه نباشد اگر چه فرض آن
بعید است و مخفی نماند که گاه شود که در مورد واحد جمع شود جهت رجحان وجوب یا استحباب و جهت حرمت یا
کراهت اجابت و توضیح و ترجیح بعضی از آن جهات بر بعضی محتاج بشرحی است که مناسب مقام نیست اما
دوم که آداب مسئول است با سائل پس آن بسیار است بعضی از آنها باید رعایت شود پیش از فعل و بعضی مقارن
آن و بعضی بعد از آن و بعضی از آن قلبی و بعضی زبانی و بعضی جوارحی و بعضی کردنی و بعضی نکردنی و بعضی مختص قادر
بر اجابت و بعضی مختص عاجز از آن و بعضی مشترک و بیشتر آنها گذشت متفرقا در طی ابواب سابقه لیکن برای
سهولت آموختن و حفظ و ضبط برای آنانکه اراده دارند عمل کنند بآن هر چند بسیار کمند در میان خلق
مختصر آن بمقداری از آن اشاره میشود اول اختیار کردن آنراه که در او فقرا و اهل سؤال باشند چنانچه
گذشت در اول باب که حضرت رضا علیه السلام نوشت بجناب جواد علیه السلام که غلامان ترا از در
کوچک بیرون میبرند که نرسد خیر تو باحدی پس بردن مرو و داخل مشو مگر از در بزرگ و با تو باشد زر و سیم
و احدی از تو سؤال نکند مگر آنکه عطا کنی و از اینجا میتوان فهمید مذمت و داشتن حاجب و دربان برای
سائل و ارباب حاجت علاوه بر نهی از آن در اخبار بسیار در همین خصوص مفیده مرویست از جناب صادق علیه السلام
که فرمود کسیکه برود نزد برادر مؤمن خود و یا سلام بجهة حاجتی پس خود را در پرده نگاهدارد و منع کند او را و پیوسته
در لعن خدا خواهد بود تا او را مرگ رسد و بروایتی خداوند میان او و آن مؤمن در بهشت هفتاد هزار قلعه
قرار دهد که ما بین هر قلعه تا قلعه دیگر هزار سال باشد دوم خبر ضرار بن ضمره است که چون برای معویه
شمه از خصال امیر المؤمنین علیه السلام را بیان میکرد گفت آنجناب در بروی ما نمی بست و حاجبی او را از ما حجب
نمیکرد و پرده برای جنابش نمی آویختند سوم نراندن سائل از خود چنانچه خدای میفرماید و اما
السائل فلا تنهر سائل را از ان راندن گاهی بزبان شود و گاهی بدست و گاهی باشاره و گاه به پشت
کردن و ترش نمودن بلکه سکوت کردن درباره کسانیکه نفقشان عزیز و قدرشان رفیع است
و بعضی مفسرین گفته در اینجا که خدای در حق آنانکه گنج نهند زر و سیم را فرماید ایشان را بشارت ده بعذاب
دردناک آنروز که آن سیم و زر را بتابند در آتش دوزخ و داغ کنند بآن پیشانیهای ایشان و
پهلوها و پشتهای ایشان را که سبب تخصیص دادن خداوند پیشانی و پهلو و پشت را برای آنکه چون سائل را
بینند گره به پیشانی زنند آنکه پهلو از او گردانند آنکه پشت بر او کنند سیم دانستن و اعتقاد کردن
باینکه سائل فرستاده خداوند است و از جانب او رسول است چنانچه گذشت در اخبار متعدده پس
کمتر رفتاری که مسئول بایستی با او کند از اکرام و تبجیل و احترام آنکه رفتار کند با او بآنچه رفتار میکند
با رسول سلطان عظیم الشان که غالب و قاهر است بر او و الا مقدم داشته رسول بنده ذلیلی را بر رسول

چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم از آداب مسئول با سائل

پروردگار عالمیان و چنین کس از حد و حقیقت بندگی بیرون و پست‌تر از آنکه خداوند در حق شان فرموده
و هم بربهم یعدلون چهارم دانستن و اعتقاد داشتن حاجت او را هدیه از جانب خداوند بسوی
آن رسول برای او چنانچه در چند خبر تصریح فرموده و بیشتر چیزیکه لازمهٔ این اعتقاد است قبول این هدیه
و گرنه حالش هزار بار بدتر باشد از آنکه هدیهٔ سلطانی را که ثم و رد کند که سالها او را از انواع نعمت خود
چشانده و بهر چه محتاج بود باو رسانده پنجم بزرگ داشتن این هدیه در دل که از آثار بزرگ داشتن
و دوست داشتن خداوند عظیم است که دارای عرش عظیم و ملک عظیم و ثواب عظیم و عذاب عظیم و عفو عظیم را
در وصایای امیر المؤمنین علیه السلام است به امام حسن علیه السلام که اندک از خداوند تبارک و تعالی
بیشتر و بزرگتر است از بسیار یکه از خلق میرسد و اگر نظر کنی در آنچه میطلبی از ملوک آیا خواهی یافت
که برای تو در اندک از ملوک بیسد افتخار است و بر تو در آمال فراوان که از دونان بیسد عار است
و لازم تعظیم این هدیه قبول کردن و گرفتن او است بجد و عزم ثابت و سرور و فخر و مباهات بر
غیر خود که چنین خداوند بسویش برگزیده و باین هدیه الٰهیه رسیده ششم محبت داشتن سائلان چنانچه
سابقا شرح کردیم و گذشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده باشد در مقام ذکر ادب با سائل
که نگر با مسکین را دوست داری و بخویشتن نزدیک داری تا خدا تعالی ترا بجهت خویشتن نزدیک کند
هفتم شکر بسیار این نعمت جزیله و هدیه جلیلهٔ الٰهیه بدل و زبان و جوارح چون شکر بر سائر نعم الٰهی
بهمان نحو که در محلش مبین شده هشتم بشاشت و انبساط و ملاقات در رو و عبوس و ترش
روئی نکردن بروی سائل که در خلقت در زجر و نهر سائل که خداوند در مقام توبیخ و سرزنش بعضی از صحابه
میفرماید عبس و تولی ان جائه الاعمی روی ترش نمود و اعراض کرد و رو برگردانید از اینکه آمد نزد
او کوری و گذشت که اول صدقات تو ملاقات رخسار است نهم خنده کردن بروی سائل چنانچه
گذشت که فرمودند اگر خنده نکند بروی او ولایتی نیست میان ما و او دهم آنکه اگر تواند نگذارد
صاحب حاجت سخن گوید و خجلت کشد بلکه چون فهمید که حاجت دارد امر کند او را بنوشتن حاجت خود
چنانچه در ارشاد دیلمی مرویست که مردی در حاجتی خدمت امیر المؤمنین علیه السلام می آمد و
میفرمود که بنویس حاجت خود را بر زمین که من کراهت دارم که ببینم ذلت سؤال را در رخسار سائل
و صدوق در امالی روایت کرده که مردی آمد نزد امیر المؤمنین علیه السلام و گفت یا امیر المؤمنین مرا بسوی تو
حاجتی است فرمود بنویس حاجت خود را بر زمین که بد حالی ترا در رو نمی‌بینم پس نوشت بر روی زمین
که من فقیر محتاجم حضرت بقنبر فرمود که او را دو حله بپوشان پس آن مرد این ابیات را انشا کرد و گفت
کسوتنی حلة تبلى محاسنها فسوف اکسوک من حسن الثنا حللا ان نلت حسن ثنائی نلت مکرمة

ولن

ولست تبغی بما قد نلته بدلاً ان الثناء لیحیی ذکر صاحبه کالغیث یحیی نداه السهل والجبلا
لا تزهد الدهر فی عرف بدأت بها فکل عبد سیجزی بالذی فعلا پس حضرت فرمود صد اشرفی باو
بدهید پس کسی گفت یا امیر المؤمنین بتحقیق که او را بی‌نیاز کردی فرمود بدرستیکه شنیدم که رسول خدا صلی الله
علیه وآله میفرمود فرود آرید مردم را در منازل خودشان یعنی با هر کس بقدر مرتبه اش رفتار نمائید انگاه فرمود یا علی
بدرستیکه من عجب دارم از گروهیکه میخرند مملوکرا با موال خود و نمیخرند آزادگانرا به نیکی خودشان مؤلف
گوید این خبر را دیدم بخط عالم جلیل صاحب کرامات شمس الدین محمد بن علی بن حسن جباعی جد شیخ بهائی
در مجموعه که تمام آن بخط او بود و بیشتر آنرا از خط شمس الفقهاء شهید اول نقل کرده بود با فی الجمله اختلافیکه
مقتضی تکرار نقل آنست نقل کرده در آنجا از سید تاج الدین محمد بن معیة که از علماء معروف و شیخ شهید
اول است که او روایت نموده از غوث سنبسی که او گفت گذشت بما جابر بن عبد الله انصاری با گله از
شتران خود پس از او خواهش کردیم که در نزد ما فرود آید پس فرود آمد و شب را با ما بسر برد چون صبح
دانستیم که با سودگی انس گرفته گفتیم ای جابر آیا خبر نمیدهی ما را بچیزی از مکارم اخلاق امیر المؤمنین علیه السلام
پس گفت که من و قنبر و علی علیه السلام نشسته بودیم که ناگاه اعرابی فریاد کرد که السلام علیک یا امیر المؤمنین
ورحمة الله وبرکاته پس علی علیه السلام فرمود وعلیک السلام ورحمة الله وبرکاته یا اخا العرب پس اعرابی
گفت یا امیر المؤمنین مرا بسوی تو حاجتی است که آنرا بنزد خدا بردم پیش از آنکه بنزد تو آورم پس اگر اذن
فرمائی بقضای آن حاجت حمد کنیم خداوند را و شکر تو بجای آوریم و اگر بجا نیاوری آنرا شکر کنیم خدا را و معذور
داریم ترا پس علی علیه السلام فرمود بنویس حاجت خود را بر زمین که من اثر فقر را در تو آشکار می‌بینم پس نوشت
بر زمین که من فقیرم پس علی علیه السلام فرمود ای قنبر بده باو حله مرا پس آنرا حاضر کرد و براو پوشانید
پس اعرابی این ابیات که گذشته بخواند جز بیت اخیر چون حضرت کلام اعرابی را شنید فرمود یا اخا العرب
هرگاه با تو است این یعنی دارای چنین کمالی پس نزدیک من آی در اینجا پس نزدیک آنجناب آمد پس حضرت
فرمود یا قنبر عطا کن باو از بیت المال مسلمین پنجاه اشرفی جابر گفت پس گفتم یا امیر المؤمنین امر فرمودی او را
که بنویسد در پیشگاه تو پس نوشت من فقیرم پس فرمودی حله ترا باو دهند پس باو پوشانیدند پس بر تو
ابیاتی خواند پس منزلتش را نزد خود بلند کردی و امر فرمودی که پنجاه اشرفی باو دهند حضرت فرمود بلی
ای جابر شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه وآله میفرمود انزلوا الناس منازلهم با هر کس بقدر شانش
رفتار نمائید و بباید که اعرابی نزد امام حسین علیه السلام آمد پس حاجت خود را بر زمین نوشت و
مثل نوشتن است خاموش کردن چراغ چنانچه خواهی دانست یازدهم آنکه چون خواست سخن
گوید و از پریشانی خویش شرح دهد سخنش را قطع نکند و بگذارد که از حال خود آنچه خواهد بگوید چنانچه گذشت

از رسول خدا صلی الله علیه و آله **و نیز** در تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی مرویست از عبدالرحمن سلمی از آنجناب که فرمود چون سائل سؤال کند قطع سؤال او نکنید تا از آن فارغ شود و آنگه جوابی کنید او را با وقار و لین بچیزی اندک یا بردی نیکو که وقت باشد که سائلی بشما آید که نه انسی باشد و نه جنی تا بنگرد تا خود شما در نعمتیکه خدای با شما کرامت کرده است چگونه میکنید **دوازدهم** گمان بد نبردن بسائل که آنچه میگوید از فقر و درویشی خویش دروغ پندارد بلکه اگر در نفس خود شک کند در صدق سائل آنرا از شیطان داند که قصد کرده مانع شود او را از خیر پس از او استعاذه برد بسوی خداوند و پیروی نکند **و در** خبر تحف العقول تصریح فرمود که این از حقوقست **و در** جامع الاخبار مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله آیا در مال حقی است سوای زکوة فرمود آری بر مسلمست که اطعام کند گرسنه را هرگاه از او سؤال کند و بپوشاند برهنه را هرگاه از او سؤال کند گفت میترسد که او دروغگو باشد فرمود آیا نمیترسد که او صادق باشد **سیزدهم** ستر عیب سائل بکند تمام یا بعض از آنچه میگوید برای او ستر کند و با و نگوید که چنین نیست که میگوئی چنانچه گذشت از حضرت سجاد علیه السلام در خبر حقوق **و در** آیه شریفه قول معروف و مغفرة خیر من صدقة یتبعها اذی گفتار نیک و پوشاندن و آمرزش سائل بهتر است از صدقه که از پی درآید او را رنجی بزبان و باشاره شده چه مراد از مغفرت سؤول سائل را ظاهر نکردن او است آنچه داند از معائب باطنی سائل که مربوطست با ینکار و آن نباشد جز بودن او برخلاف آنچه میگوید از درویشی و پریشانی و ابتلای بعیال و قرضخواه و غیره یا گذشتن از آنچه می‌شنود از سائل از سخنان زشت و کلمات درشت چه پیش از راندن و محروم کردن گوید یا بعد از آن که ابتلای بآن زیاد است **چهاردهم** عطا کردن بسائل خصوص سائل اوّل و دوّم و سیّم را با آن مقدار که لا محاله صدق رد نکند هر چند به نیم خرما یا حبّهٔ انگور یا سیم سوخته گوسفند باشد چنانچه مفصلا گذشت **و در** کافی مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود طعام دهید سه نفر را و اگر خواستید زیاد کنید و گرنه ادا کرده اید حق روز خود را **و نیز** از ولید بن صبیح روایت کرده که گفت بودم خدمت آنجناب که سائلی آمد پس با و عطا کرد پس دیگری آمد پس عطا فرمود پس دیگری آمد پس عطا نمود پس دیگری آمد پس فرمود یسع الله علیک خدا روزیت را فراخ کند **پانزدهم** آنکه از این حد بالا رود و با او مواسات کند در آنچه دارد و با او برادری نماید خصوص با اجتماع شروط اخوت و وفای آن نمائی بحقوق برادری که لازمهٔ آن مشارکت و مشاطره است در مال او **و** اخبار مواسات متفرق گذشت **و در** تفسیر عیاشی مرویست از سعد که او دید جناب صادق علیه السلام را که جبّه بردوش مبارک انداخته پر از نان کرده بود و داشت و برد آنرا در مکانیکه جمعی از فقرا خوابیده بودند پس بهر یک یک نان یا دو نان داد

شانزدهم و هفدهم و هیجدهم از آداب مسئول با سائل

تا تمام شد پس معلّی پرسید که اینها از شیعیانند فرمود نه اگر بودند واجب بود بر ما که مواسات کنیم با ایشان حتی در نمک
شانزدهم آنکه علاوه بر آن ایثار کند بر سائل آنچه را خواسته و باو محتاج است هر چند خود در نهایت
احتیاج باشد بآن چنانچه سیره و سلوک ائمه علیهم السلام و خلّص اصحاب ایشان بود و بسیاری از اخبار این مطلب با بیان او
در سرّ آن گذشت و کافیست در این مقام قضیه نزول سوره هل اتی و دادن امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین علیهم السلام قرص
نان افطار خود را در هر سه شب بسائل مسکین و یتیم و اسیر با شدت احتیاج بآن و گذراندن روزه سه روز را با آب
فرمودند هر که کند آنچه ایشان کردند برای او است آنچه در آن سوره وعده شده و مهیّا فرمودند **هفدهم** آنکه
مبادرت و تعجیل کند در انجاح مرام سائل و قضای حاجت او چنانچه گذشت از جناب کاظم علیه السلام که فرمود
رو می آورد بمن صاحب حاجت پس مبادرت میکنم بسوی انجاح آن از بیم آنکه از آن مستغنی شود و در نهج البلاغه
مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود مستقیم نمی شود قضای حوائج مگر بسه چیز یکی از آنها تعجیل در آنها تا آنکه
گوارا شود و بلکه در خبر معلّی از جناب صادق علیه السلام در ذکر هفت حق واجب مؤمن بر برادر مؤمن که گذشت
در باب ششم چنین فرمود که هرگاه دانستی که برای او حاجتی است مبادرت کن بسوی قضاء آن و ملجأ مکن او را که از
تو سؤال کند آنرا بلکه مبادرت کن بسوی آن و در مناقب ابن شهرآشوب مرویست که نمی نشست احدی در
نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالیکه نماز میکرد مگر آنکه نماز خود را تخفیف میداد و رو میکرد باو و میفرمود آیا
برای تو حاجتی است **هیجدهم** سعی و کوشش کردن در انجام کار سائل بنحویکه در کار لازم و حاجت ضروری
خود جد و جهد میکند و این غیر از مسارعت و تعجیل است چه شود که مبادرت کند امّا با ملالت و کسالت و بی اعتنائی
بآن و سعی نشود مگر باسم آن در قلب و عزم ثابت در انجاح آن بقدر میسور و در بحار نقل کرده از کتاب
قضاء الحقوق صوری که او روایت کرده از ابن مهران که گفت نشسته بودم در خدمت مولای خود حسین بن علی
علیهما السلام پس مردی نزد آنجناب آمد و گفت یا فرزند رسول خدا بدرستیکه بسبب فلانی مالیست بر ذمّه من و اراده
کرده که مرا حبس کند پس حضرت فرمود والله در نزد من چیزی نیست که آن دین را از تو ادا کنم گفت پس با آن شخص سخن بگو
فرمود مرا با او انسی نیست ولیکن شنیدم پدرم امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود که فرمود رسول خدا صلی الله
علیه و آله هر کس سعی کند در حاجت برادر مؤمن خود پس چنانست که عبادت کرده خداوند را نه هزار سال که روزها
آنرا روزه داشته و شبها بعبادت ایستاده و نیز در آنجا و غیر آن مرویست از صدقه حلوانی که گفت در وقتیکه
مشغول طواف بودم مردی از اصحاب یعنی شیعیان از من سؤال کرد دو دینار قرض خواست پس باو گفتم که
بنشین تا طواف خود را تمام کنم و من پنج شوط کرده بودم چون داخل شوط ششم شدم حضرت صادق علیه السلام
مشغول شد و بر من تکیه کرد و دست مبارک را بکتف من گذاشت پس شوط هفتم را تمام کردم و داخل شدم
با آنحضرت در طوافش یعنی قصد طواف دوم کردم چون خوش نداشتم که از آنجناب جدا شوم و حال آنکه تکیه بمن

نوزدهم و بیستم از آداب مسئول با سائل

کرده بود پس هر زمان که میگذشتم با نمرد و او نمی شناخت حضرت را چنین گمان میکرد که من مسامحه میکنم در حاجت او
پس اشاره میکرد بمن و بدست طلب باعث میشود پس حضرت فرمود چه شده که می بینم اینمرد را بدست خود اشاره
میکند گفتم فدایت شوم انتظار دارد که من طواف کنم و نزد او روم چون بر من تکیه کردی خوش نداشتم که بروم و ترا
واگذارم فرمود برو از نزد من و مرا واگذار و برو با او و آنرا بده صدقه گفت چون فردای آن روز شد یا روز بعد از آن
داخل شدم بر آنجناب در حالیکه با اصحاب خود صحبت میکرد چون نظر مبارکش بر من افتاد سخن را قطع کرد و فرمود هر آینه
اگر سعی کنم با برادرم در حاجتی تا بر آورده شود خوشتر است در نزد من از اینکه هزار بنده آزاد کنم و هزار اسب
زین کرده لجام نموده سوار کنم در راه خدا و اخبار در تحریص و ترغیب بسعی بسیار و بیرون از حد است و اقل همین ذکر کافیست
نوزدهم اقتصار نکردن بر آنچه سائل خواسته بلکه ملتفت شود و تامل کند در حال او و بحسب مزاج و زمان و
مکان و سن که با آنچه خواسته بچیزی محتاج است یا بچیز دیگر و در آنچه مطلب ضرر دین یا بدن یا مزاج یا عقل او
پس آنرا باو ندهد و آنچه خود داند که احتیاج سائل در آنست دهد **بیستم** انفاق بمحبوب اگر خصوصیات در چیز
مخصوصی نباشد و اینده مطلب شده و حال گذشت در باب ششم **بیست و یکم** آنکه در عطا ملاحظه کند
شان و مقام و قابلیت سائل را و بحسب قدر باشد در کیفیت و کیفیت عطا و تقدیم بر غیر و تاخیر از آن اگر متعدد باشند
رعایت نماید چنانچه گذشت که امیر المومنین علیه السلام بحسب فرودن در عطای ... استشهاد فرمود
بکلام رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود فرود آرید مردم را در منازل خود شان و در عیون و معانی الاخبار
و غیره در حدیث شمائل معروف میان خاصه و عامه مذکور است که از سیره آنجناب بود در میان امت که
مقدم بود اهل فضل با مر آنحضرت و قسمت کردن آنحضرت بود در میان ایشان بحسب قدر فضل ایشان در دین
پس بعضی از ایشان صاحب یکحاجت و بعضی دو حاجت و بعضی حاجتهای متعدده پس مشغول میشد با ایشان و
ایشانرا مشغول میکرد بآنچه اصلاح کند کار ایشانرا و در تفسیر نیشابوری مرویست که اعرابی نزد امام حسین
علیه السلام آمد و حاجتی خواست چنانچه گذشت در آخر باب سابق پس آنحضرت فرمود چیست حاجت تو بنویس حاجت
خود را بر زمین نوشت پس حضرت فرمود شنیدم پدرم علی علیه السلام میفرمود قیمة کل امرء ما یحسنه قیمت
هر مردی کاریست که نیکو کند آنرا یا چیزیست که داند آنرا یعنی کسیکه ضایع و باطل شد و چیزی نماند و کار نیکی
از او بر نیاید پس گویا از بیقدری و بیوجودی قیمتی ندارد بلکه قدر و قیمت هر کسی بقدر کاریست یا چیزیست که
نیکو تواند کند یا داند آنرا و شنیدم که جدم صلی الله علیه و آله میفرمود المعروف بقدر المعرفة نیکی بهر کس
باندازه معرفت و دانش اوست پس من از تو سئوال میکنم سه مسئله اگر نیکو جواب دادی یکی را پس برای تو
باشد نزد من ثلث آنچه خواستی و اگر از دو جواب دادی پس برای تو باشد دو ثلث آن نزد من و اگر جواب دادی
از هر سه پس تمام آن نزد من است و آورده بود برای آنجناب کیسه ... از عراق پس اعرابی گفت سئوال کن

بیست و یکم از آداب سؤال با سائل

ولا قوة الا بالله پس حضرت فرمود کدام عمل افضل است اعرابی گفت ایمان بخداوند فرمود پس چیست نجات
دهندهٔ بنده گفت وثوق و اعتماد بخداوند فرمود چه زینت میدهد مرد را گفت علمیکه با او باشد حلمی فرمود
اگر براه خطا رفت یعنی این خصلت بدستش نیاید گفت مالیکه با او باشد کرمی فرمود اگر بدستش نیاید گفت
فقریکه با او باشد صبر فرمود اگر این بدستش نیاید گفت پس صاعقه از آسمان فرود آید و او را بسوزاند پس حضرت
خندید و آن کیسه را بطرف او انداخت (۵۳) جامع الاخبار از کتاب مقتل اخطب خوارزمی بخبر با سناد نقل
نقل کرده که اعرابی آمد نزد آنحضرت و گفت که ضامن شدم دیه کامله را و از ادای آن عاجز شدم پس در نفس خود
گفتم سؤال میکنم کریمترین مردم را و نمیدانم کریم تری از اهلبیت رسول خدا علیهم السلام پس حضرت فرمود
یا اخا العرب سؤال میکنم از تو مسئله پس اگر جواب دادی از یکی عطا میکنم بتو ثلث آنرا و اگر جواب دادی از دو
مسئله بتو دو ثلث آنرا و اگر از همه جواب دادی عطا میکنم بتو همه را اعرابی گفت یا فرزند رسول خدا آیا
مثل تو سؤال میکند از مثل من فرمود آری شنیدم جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود المعروف بقدر
المعرفة اعرابی گفت بپرس از هر چه خواهی اگر جواب دادم فبها و گرنه از تو می آموزم ولا قوة الا بالله پس
حضرت از او پرسید بترتیبی که در خبر بود پس کیسه بجانب او انداخت که در آن هزار اشرفی بود و انگشتری داد
که در آن نگینی بود که قیمت آن دویست درهم بود و فرمود ای اعرابی آنزر را بده بطلبکارهای خود و انگشتر را
صرف کن در مخارج خود پس اعرابی آنرا گرفت و گفت الله اعلم حیث یجعل رسالته خدای داناست
که رسالت خود را در کجا قرار دهد (۵۴) کافی از مسمع بن عبد الملک مرویست که جناب صادق علیه السلام
در منی بود پس سائلی نزد آنجناب آمد پس امر فرمود خوشهٔ انگوری باو دهند سائل گفت مرا احتیاجی نیست در این
اگر درهمی باشد پس حضرت فرمود خداوند وسعت دهد بر تو پس رفت و باو چیزی عطا نفرمود پس برگشت و گفت
انگور خوشه را بر گردانید حضرت فرمود خدا بتو وسعت دهد و باو چیزی نداد پس سائل دیگر آمد حضرت سه حبه از
انگور گرفت و باو داد پس سائل گفت الحمد لله رب العالمین الذی رزقنی حمد خدایرا که مرا روزی داد پس
حضرت فرمود بجای خود باش پس دو کف مبارک پر نمود و باو داد پس سائل گفت الحمد لله رب العالمین
پس حضرت فرمود بجای خود باش ای غلام چه با تو است از دراهم راوی گفت با او بود قریب بیست درهم
پس فرمود بده آنرا باو پس سائل آنرا گرفت و گفت الحمد لله رب العالمین هذا منک وحدک لا شریک لک
این از جانب جناب مقدس تو است و بس پس حضرت فرمود بجای خود بایست پس خلع فرمود پیراهنی که در بدن
مبارکش بود و فرمود بپوش این را پس آنرا پوشید و گفت الحمد لله الذی کسانی و سترنی سپاس
خدایراست که مرا جامه داد و پوشانید ای بندهٔ خدا خداوند ترا پاداش نیک دهد دعا کرد برای آنحضرت
مگر باین اتکاه برگشت و رفت مسمع گفت پس گمان کردیم که اگر او دعا نمیکرد برای آنحضرت پیوسته باو

باو میداد زیرا که هرگاه چیزی میکرد خدا بآن حضرت باو عطائی میفرمود **بیست و دوم** آنکه آنچه خواهد
بسائل بدهد بدست خود بدهد چنانچه در مکارم الاخلاق وغیره مرویست در صفات حضرت رسول صلی الله
علیه و آله که دست راست آنجناب برای طعام و شراب گرفتن و دادن بود و نمیگرفت مگر بدست راست
و عطا نمیفرمود مگر با دست راست و در دعائم الاسلام مرویست که آنجناب دوست میداشت طرف
راست را در چیزی و از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود نخورد مرد مگر با دست راست خود
و ننوشد مگر بآن و عطا نکند مگر بآن مگر آنکه او را علتی و آفتی باشد یعنی در دست راستش و در بحار از کتاب
فردوس نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هرگاه کسی میگیرد و پس بگیرد بدست راست و هرگاه عطا
میکند عطا کند بدست راست پس بدرستیکه شیطان میگیرد بدست چپ و میدهد بدست چپ **بیست
و سیم** بوسیدن آنچه میدهد بعد از رسیدن بدست سائل چنانچه در خصال صدوق در حدیث اربعمائه
مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود در ضمن آداب عطا که هرگاه برگردانند آنچه را بسائلش داده باید آن
خود پس او را ببوسد زیرا که خداوند میگیرد آنرا پیش از آنکه بدست سائل برسد و بهمین مضمون اخبار بسیار وارد گشت
بیست و چهارم بوئیدن آنچه چنانچه در تفسیر عیاشی از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود
چون پدرم چیزی صدقه میداد میگذاشت آنرا در دست سائل آنگاه آنرا برمیگردانید از نزد او پس آنرا میبوئید
و میبوسید آنگاه برمیگردانید آنرا در دست سائل **بیست و پنجم** بوسیدن دست سائل چنانچه در آن تفسیر
مرویست از جناب باقر یا صادق علیه السلام که حضرت سجاد علیه السلام هرگاه عطا میفرمود بسائل میبوسید
دست سائل را پس بآنجناب گفت چرا چنین میکنی فرمود زیرا که تصدق میافتد بدست خدا پیش از آنکه بدست
بنده **بیست و ششم** بوسیدن دست خود بعد از دادن صدقه چنانچه ابن فهد در عدة الداعی
روایت کرده که حضرت امام زین العابدین علیه السلام دست خود را میبوسید چون صدقه میداد پس از
آن پرسیدند از وجهش باقر ذکر فرمود **بیست و هفتم** دادن بسائل آنچه که در آن ذلتی و اهانتی نباشد
برای او پس بریزد آبرویش چیزیکه مقابله نکند با او هزار مثل آنچه باو داده و این غالبا میسر شود مگر به مخفی
داشتن آنچه میدهد از غیر سائل بلکه از خود سائل اگر میسر شود و اگر نشد لامحاله موجب نباشد که از آنجهت
از شرمندگی و خجلت او بکاهد و آیات و اخبار مدح اخفاء صدقه که پارهٔ از آن مربوط باینجاست
گذشت در باب ششم و در خبر حاجی خراسانی بود که چون خرجیش تمام شد و متوسل شد بحضرت رضا
علیه السلام آنجناب بحجره تشریف برد و دویست اشرفی آورد و از بالای در باو داد و فرمود که بیرون رو
که من ترا نبینم و تو مرا نبینی چون اصحاب سبب آنرا از آنجناب پرسیدند فرمود از بیم آنکه ببینم
ذلت سؤال را در روی او و بجهت برآوردن حاجتش و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود پنهان کردن

عمل نیک معادل هفتاد حج است آنگاه به بیتی استشهاد فرمود که مضمونش آنکه ممدوح من کسی است
اگر برای حاجت روزی نزد او روم بر خواهم گشت بسوی اهل خود در حالتیکه آبروی من بجای خود باقیست
یعنی چنان میدهد که بذلت سؤال گرفتار نمی‌شوم و حضرت سید الشهدا علیه السلام نیز چهار هزار اشرفی باعرابی
سائل داد و از شکاف در گذشت که جناب صادق علیه السلام تشریف میبرد در جائیکه فقرا خوابیده بودند
و با آنحضرت انبانی بود پر از نان پس در زیر سر آنها میگذاشت بنحویکه آنها نمی‌فهمیدند با آنکه از خبر معلوم میشود
که از موالیان نبودند و در خصال مرویست از جناب باقر که حضرت سجاد علیهما السلام شبهای تاریک انبان
بدوش میگرفت و در آن بود کیسه‌ها زر و سیم و گاه هم طعام و هیزم بدوش میکشید و می‌آمد بدر خانها پس میکوبید آنگاه
میداد بکسیکه بیرون می‌آمد نزد آنجناب و روی خود را میپوشید هرگاه بفقیر چیزی میداد تا آنکه او را نشناسد و در کافی
مرویست از حارث همدانی که گفت شبی با امیر المؤمنین علیه السلام صحبت کردم پس گفتم یا امیر المؤمنین مرا حاجتی رو داده
فرمود آیا مرا اهل دیدی برای آن حاجت گفتم بلی یا امیر المؤمنین فرمود خداوند ترا از جانب من جزای خیر دهد آنگاه
برخواست و چراغ را خاموش کرد و نشست فرمود برای این خاموش کردم که نبینم ذلت حاجت را در رخسار تو پس
سخن گوی بدرستیکه من شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را که میفرمود حاجات امانت خداست در سینهای بندگان
پس هرکه او را کتمان کند نوشته میشود برای او عبادت یکسال و کسیکه او را فاش کرد لازمست بر آنکه شنید آنرا
اینکه اعانت کند او را بیست و هشتم آنکه خواهش کند از سائل که برای او دعا کند چنانچه در کافی
مرویست از یکی از ائمه علیهم السلام که فرمود چون بفقرا و سائلین چیزی دهید ایشانرا تلقین کنید دعا را زیرا که
آن دعا مستجاب میشود برای ایشان در حق شما و در ثواب الاعمال مرویست از جناب صادق علیه السلام که
علی بن الحسین علیهما السلام فرمود نیست مؤمنی که صدقه دهد بمسکین ضعیفی پس دعا کند آن مسکین برای او بجهت چیزی
در آن ساعت مگر آنکه مستجاب میشود برای او و در عده است که آنجناب امر میکرد خادم را که چون داد بسائل
امر کن او را که دعای خیر کند و میفرمود بخادم قدری مکث کن تا او دعا کند و در خصال در حدیث اربعماة مرویست
که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود هرگاه عطا نمودید بسائل چیزی پس سؤال کنید از او که دعا کند برای شما زیرا که
آن دعا باجابت میرسد برای شما بیست و نهم صغیر دانستن و حقیر شمردن آنچه بسائل میدهد برای او
میکند هرچند در نظر بسیار و عظیم باشد چه مقام برادر مؤمن و حق او از آن بالاتر و عظیم ترست بلکه از
عهده اداء آن نتواند بر آمد چنانچه در باب هفتم در شرح من وادی توضیح شد و در نهج البلاغه است
که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود مستقیم نمیشود قضای حوائج مگر بسه چیز بکوچک شمردن آن تا بزرگ شود و
به پنهان داشتن آن تا ظاهر شود و بتعجیل در آن تا گوارا شود و در خصال مرویست از جناب صادق علیه السلام که
فرمود دیدم نیکی را که شایسته نمی‌شود مگر به سه خصلت تصغیر آن و ستر آن و تعجیل در آن زیرا که تو چون آنرا

سی ام و سی و یکم از آداب سؤال با سائل

صغیر شمردی بزرگش کردی در نزد آنکه آن نیکی را با او میکنی و چون مستورش کردی تمام کردی آنرا و چون تعجیل کردی
گوارا کردی آنرا و اگر غیر این شد سخت و نابود نمودی آنرا ودد تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام است که اگر همه
دنیا را یک لقمه کنند و من آنرا در دهان کسی گذارم که باخلاص خداوند را عبادت میکند هر آینه خود را می‌بینم
که مقصرم ودد امالی مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود مؤمن مؤمن نمیشود تا اینکه عقلش کامل
شود و عقلش کامل نمیشود تا اینکه در او ده خصلت باشد خیر از او امیدوار باشد و شر از او مأمون کوچک شمرد
خیر بسیار را از نفس خود و بسیار داند خیر اندک را از غیر خود و بسیار داند شر کم را از نفس خود و اندک شمرد شر بسیار
از غیر خود ملالت نگیرد از طلب حاجات از نزد او و ملول نشود از طلب علم در همه عمرش فقر و ذلت محبوب‌تر باشد نزد
او از عزت و فقر محبوب‌تر باشد نزد او از ثروت اکتفا کند از دنیا بقوت و دهم و چه دهمی ملاقات نکند
احدی را مگر آنکه بگوید او بهتر از من است و پرهیزکارتر جز این نیست که مردم دو مردند یکی و صنفند مردی
بهتر از او و پرهیزکارتر و دیگری بدتر از او و پست‌تر پس هرگاه ملاقات کند آنرا که بهتر از او است فروتنی
کند برای او تا ملحق شود باو و هرگاه ملاقات کند آنرا که بدتر از او است و پست‌تر بگوید شاید شر این ظاهر
و خیر او مخفی است پس هرگاه چنین کرد قدرش بالا گیرد و سید اهل زمان خود شود سی ام آنکه آنچه
باو داده از خاطر خود محو کند چونکه چنین داند و رفتار کند که گویا چیزی باو نداده و کاری برای او نکرده پس
حقی براو ندارد که مترقب تلافی و منتظر مکافات آن باشد ددر مجموعه معتبری دیدم که از [illegible]
نقل شده که گفت لقمان حکیم بپسرش خدمت کردم چهار هزار پیغمبر را در چهار هزار سال و اختیار کردم از
کلمات ایشان هشت کلمه را هرگاه در نماز شدی قلب خود را حفظ کن و هرگاه در میان مردم شدی پس زبان خود را
حفظ کن و هرگاه در سر خوان شدی پس حلق خود را حفظ کن و هرگاه در خانه غیر شدی پس چشم خود را حفظ کن باید
خود دارد و چیز را و فراموش کن دو چیز را اما آن دو که بایست بخاطر داشته باشی آنرا پس خدای تعالی است و مردن
و اما آن دو که باید فراموش کنی آنرا پس احسان تو است در حق غیر و بدیهای غیر است در حق تو سی و یکم
خورسند و خوشنود بودن در آنچه داده و مسرور بودن بآنچه برای سائل کرده تا داخل شود در آن زمره که خداوند
خبر داده که ما صدقات شانرا قبول نمیکنیم زیرا که ایشان کارهند در انحال که انفاق کنند ولا ینفقون الا
وهم کارهون بلکه در دل مضطرب و هراسان باشد که مبادا این هدیه ناقابل قبول نشود و الذین یؤتون
ما آتوا وقلوبهم وجلة و این مقام میسر نباشد برای احدی مگر آنگاه که از دست شدن چیزی رسیده بمالی باو
کاره و اندوهگین باشد چه در دل جمع نتوان کرد میان سرور شدن بمال و سرور در بقبضه آن که داد و نیست مگر
اندوختن که مقدمه باشد برای دادن ودد تفسیر امام علیه السلام مرویست که شخصی بخلقش بحضرت جواد
علیه السلام داد و مسرور بود حضرت از سبب سرورش پرسید گفت از پدرم شنیدم که میفرمود سزاوارترین

روزیکه بنده باید مسرور باشد در آن روزیست که خداوند روزی کرده او را در آنروز صدقات و نیکیها و
نفعها که ببرادران مؤمنین خود رسانده و امروز روزی آورد بمن ده نفر از برادران من که فقیر بودند و عیال داشتند
و از بلد دور رو بمن آوردند پس بهریک از ایشان عطائی کردم و سرور من از نتیجه است **سی و دوم**
شکرگذاری سائل که مسئول پروردگار و حامل هدیه از حضرت مقدسش و رساننده او بود برحمت الهی بآنچه
لایق شکرگذاری عبادست در آنجا که واسطه نعمتی شوند چه فرمودند هرکه شکر بنده نکند شکر خدا تعالی نکرده
و حق سائل بر مسئول اعظم است از حق مسئول برا و چه مسئول مال دهد و سائل نعمت بزوال مسئول او را از
نکبتی که بدنش از کسب در آرد و سائل او را از عذاب طولانی برهاند و در محاسن برقم و بست از حسین بن نعیم
که گفت فرمود بمن حضرت صادق علیه السلام آیا دوست داری برادرانت را گفتم آری فرمود منفعت میرسانی
بفقرای ایشان گفتم آری فرمود آگاه باش که واجب است بر تو که دوست داشته باشی کسیرا که خدا او را دوست دارد
آگاه باش قسم بخدا منفعت نمیرسانی احدی از ایشانرا تا اینکه او را دوست داشته باشی میخوانی ایشانرا
بمنزل خود گفتم نمیخورم مگر آنکه با منست از ایشان دو نفر و سه نفر پس فرمود فضل ایشان بر تو اعظم است از فضل تو
بر ایشان گفتم ایشانرا بمنزل خود میخوانم و میخورانم ایشانرا از طعام خود و سیراب میکنم ایشانرا و بر فرش خود میدهم
که پامال کنند و باینحال فضلشان از من فرمود آری بدرستیکه ایشان چون داخل میشوند در منزل تو داخل میشوند با آمرزش تو
و آمرزش عیال تو و چون بیرون روند از منزل تو بیرون میروند با گناهان تو و گناهان عیال تو و شنیده
در دروس گفته واجب است شکر منعم بصدقه و حرام است کفران او **سی و سیم** شکر خداوند به
توفیق ادای این عبادت که از اعظم قربات و اجل مثوبات و اشق تکالیف و سید اعمال است چنانچه
بر ناظر این اوراق مکشوف و هویدا و در کتاب و سنت منصوص و مصرح است **سی و چهارم** منت
نگذاشتن بر سائل و در وقت دادن و بعد از آن **سی و پنجم** آزار نکردن و رنج نرساندن بسائل زبان
عطا و پس از آن چنانچه در باب ششم هر دو مشروح شد **سی و ششم** رد نکردن آنمال که برای سائل
مهیا کرده در مال خود اگر آنسائل رفت یا از آنچه خواست مستغنی یا هلاک شد چنانچه در عدة الداعی مرویست
که امام علیه السلام رسیدند از شخصی که بیرون رفت با صدقه که بدهد آنرا بسائل پس نیافت آنرا که رفته فرمود
پس بدهد آنرا بغیر آنسائل و برنگرداند آنرا در مال خود **سی و هفتم** آنکه آنچه را داده دوباره برنگرداند
آنرا در مال خود و تصرف نکند در آن هرچند بخرد آن از سائل یا غیر او یا بهبه یا بنحو دیگر از اسباب انتقال شرعیه
باشد مگر آنکه بمیراث باو منتقل شود چنانچه شیخ طوسی در تهذیب از جناب صادق علیه السلام روایت
کرده که فرمود هرگاه مردی صدقه داد پس حلال نیست برای او اینکه بخرد آنرا یا خواهش کند که باو ببخشد و
طلب نکند برگشتن آنرا مگر بمیراث شود و در کافی از آنجناب مرویست که فرمود بمنصور بن حازم هرگاه تصدق

سی و هشتم و نهم از آداب مسئول با سائل

کردی بصدقه بر نمیگردد بتو و بخر آنرا مگر آنکه بمیراث مالک شوی و ظاهر این دو خبر اگرچه حرمت است چنانچه ظاهر
شیخ مفید در مقنعه و شیخ طوسی در نهایت فتوی بر طبق آن داده الا آنکه معروف بین فقها کراهت است
و حمل این دو خبر بر آن **سی و هشتم** دلالت کردن سائل بجائیکه حاجتش را برآورد و آنچه خود تنها باو دهد
برغبت اگر خود متمکن نباشد از حاجت هر چند بسئوال از غیر باشد چنانچه گذشت از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که فرمود اگر نیست در نزد او چیزی سعی کند در تحصیل آن از نزد غیر خود تا آنکه برآورد آنرا و [illegible] باید در این دلالت
محذوری نباشد بدتر از رد کردن سائل با دست تهی مانند ضرری یا اذیتی یا شخص [illegible] دلالت کردن بسوی
او هر چند کشف حال یا دادن بجبر باشد نه از روی غیبت و رضا **سی و نهم** آنکه اگر ندارد بحسب ظاهر حال
خود متمکن نیست که بعد از زمانی حاجتش را برآورد وعده نیکوئی باو دهد و بنرمی او را برگرداند و در نیست مراد از
معروف در آیه شریفه قول معروف و مغفرة خیر من صدقة یتبعها اذی سخن نیکست و آمرزش
لغزشهای سائل بهتر است از صدقه که از پی آن آید آزار [illegible] بنا بر تفسیر بعضی و در مکارم الاخلاق مرویست
که مردی از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی خواست پس حضرت فرمود چیزی نزد من نیست ولیکن بر ذمه من
طلب کن آنرا پس هر زمانکه رسید بما [illegible] پس عمر گفت یا رسول الله خدا ترا تکلیف نکرده بآنچه
قدرت نداری پس حضرت را ناخوش آمد این سخن پس [illegible] گفت انفاق کن و مترس از صاحب عرش
کم کردن را پس حضرت تبسم کرد و شناخته شد سرور در رخسار مبارکش و در [illegible] احادیث متعلق بوفات
آنجناب مذکور است که در مرض وفات عباس را خواست و فرمود وصیتم را قبول کن یا اینکه دینم را
ادا کنی و آنچه وعده دادم وفا کنی قبول نکرد و گفت من عیال دارم و [illegible] در شما نمیباشد یا بودی
یعنی از عهده آنها بر نیایم پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را خواست و باو فرمود و قبول کرد و همه
آنها را ادا و وفا و در کتاب قضاء الحقوق صوری مرویست که آنجناب فرمود وعده مؤمن گرفتن
است بدست یعنی هرگاه وعده داد اطمینان بوعده او مثل اطمینان بچیزیست که در دست [illegible] باشد و در
کشف الغمه مرویست که فرمود وعده مؤمن نذریست که کفاره ندارد [illegible] دعا کردن در حق او اگر
از وعده نیز عاجز باشد بلکه با وعده نیز مناسب است چنانچه خداوند میفرماید و اما تعرضن عنهم ابتغاء
رحمة من ربك ترجوها فقل لهم قولا میسورا حاصل ترجمه بنا بر بعضی از تفاسیر و اگر اعراض کنی
بجهت شرم داشتن از خویشان و مساکین و رهگذران چون از تو سئوال کنند بجهت طلب کردن وسعت
و فضل از پروردگار خود که آن بتوانی بر ایشان بذل کنی پس بگوی ایشانرا قول نرمی سخن سهل آسان
در مرحله اجابت که نشود مگر خواستن از خداوند برای او بمقدار اندازه و قابلیت و رفع ضرورت
و حاجت او و بعضی گفته‌اند که مراد از قول میسور وعده نیکوست بسائل و بعضی گفته‌اند برگرداندن بنرمی

ولایت و شیخ طبرسی روایت کرده که چون این آیه نازل شد حضرت بآن سائل فرمود یرزقنا الله و
ایاکم من فضله و بعضی گفته‌اند قول معروف دعاست در حق سائل و چون از اهل عصمت علیهم السلام
تفسیری بنظر نرسید و کشف و توضیح نشده و کلام گنجایش هر دو مطلب را دارد بلی محذوری نیست شاید شمول هر دو
مطلب یعنی وعدهٔ نیکو و دعا را بلکه برگرداندن بنرمی و شفقت و مهربانی و موعظه و دلداری را بآن نحو که
با دل خوش برگردد نه با خاطر شکسته باب نوزدهم در ذکر پارهٔ از زمانها و مکانها که سبب است برای
زیاد شدن اجر و ثواب صدقه و انفاق در آنها و سزاوار است اهتمام نمودن در بی‌بهره نماندن از فیوضات خاصه که
برای منفقین در آنها مهیا نموده‌اند و ما ترتیب آنها را ذکر میکنیم با بعضی از اخبار متعلق بآنها چه استقصاء آن موجب
تطویل و ملالت بی‌حاصل است و ابتدا باید نمود بعرض ایام و تاریخ روزها عید غدیر شیخ طوسی از فیاض
ابن محمد روایت کرده که گفت در روز غدیر در خدمت حضرت رضا علیه السلام بودم و آنحضرت در آن روز
مخصوصان خود را جمع کرده بود و ایشان را نگاه داشته بود برای افطار و بخانهای ایشان طعام و زر و خلعت و پوشاک
حتی انگشتر و کفش و با ایشان خلعتهای فاخر شفقت فرمود و ملازمان و خدمتکاران خود را با جامهای نو بسیار نفیس
پوشانید و فضیلت این روز را برای مردم نقل میفرمود از جمله فرمود که در بعضی سالهای خلافت امیرالمؤمنین
علیه السلام جمعه با غدیر جمع شد پس بعد از چهار ساعت که از روز گذشت حضرت بر بالای منبر برآمد و
و فضائل این روز را بیان فرمود و برای او نامهای بسیار ذکر نمود آنگاه فرمود بعد از انقضای این
بخانهای خود و توسعه دهید بر عیال خود و احسان و نیکی کنید نسبت ببرادران دینی خود و در جاهای خود
برادران مؤمن را جمع کنید و نیکوئی کنید با ایشان و یکدیگر را مبارکباد و تهنیت بگوئید و نیکی و احسان کردن
در این روز مال و عمر را زیاد میکند و مهربانی با یکدیگر کردن موجب زیادتی رحمت الهی است و تا توانید بخشش و احسان
کنید بعیال و برادران مؤمن خود و هر که امید احسان در حق شما دارد در حق او تقصیر مکنید و ضعیفان و فقیران و غلامان
و کنیزان را با خود برابر کنید بیک درهم دادن یک درهم در این روز برابر است با دویست هزار درهم و حضرت زیاده نیز عطا
میکردند تا آنکه فرمود هر که در شب مؤمنی را افطار دهد چنان باشد که هزار هزار پیغمبر و صدیق و شهید را افطار داده باشد
پس چگونه باشد ثواب کسیکه متکفل باشد احوال چندین نفر از مؤمنین و مؤمنات را و هرگاه چنین کند من ضامنم بر خداوند
که امان یابد از کافر شدن و فقیر شدن و اگر بمیرد در شب یا در آن روز یا بعد از آن تا عید غدیر آینده بدون آنکه
کبیره بجا بیاورد البته آمرزیده است و هر که قرضی بکند در این روز برای برادران خود من ضامنم بر خداوند که اگر او را زنده
بدارد یا بمیراند آن قرض را از او متحمل شود و از دوش او بردارد و در حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السلام مرویست
که فرمود روزهٔ روز غدیر برابر است با روزهٔ عمر دنیا تا آنکه فرمود هر که در این روز مؤمنی را افطار دهد ثواب
کسی دارد که فئام فئام را طعام کند که هر فئامی صد هزار کس است و ثواب کسی دارد که طعام دهد و آب دهد باین عدد

غدیر دوم

که مذکور شد از پیغمبران و اوصیا ایشان و شیعیان و صالحان را در سال قحط و یکدرهم که در این روز تصدق کند برابر است
با صد هزار درهم که در روزهای دیگر تصدق کند **روز غدیر دوم نهم ربیع الاول** سید جلیل
علی خلف رضی الدین علی بن طاوس در کتاب زوائد الفوائد از احمد بن اسحاق قمی روایت کرده که امام علی نقی علیه السلام
نقل فرمود از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود بحذیفه در ضمن فضائل این روز که حق تعالی فرمود ای محمد این روز را
عید کردانیدم برای تو و اهلبیت تو و برای هر که تابع ایشان باشد از مؤمنان و شیعیان ایشان و سوگند یاد میکنم
بعزت و جلال خود و علو منزلت و مکان خود که عطا کنم بآنکه عید کند این روز را از برای من ثواب آنها که بدور
عرش احاطه کرده اند و قبول کنم شفاعت او را در خویشان او و زیاد کنم مال او را اگر گشادگی دهد بر خود و عیال خود در این روز
انگاه از حضرت امیر علیه السلام هفتاد و دو نام برای او نقل فرموده و از جمله آنها است که فرمود روز زکوة بیرون
است روز فطر دوم است روز پیش فرستادن تصدقات روز زیادتی مثوبات روز نحله دادن
روز زیارت کردن مؤمنان است روز محبت کردن ایشانست **و شیخ مفید** در کتاب مسار الشیعه
روایت کرده که هر که در روز نهم ماه ربیع الاول چیزی انفاق کند حقتعالی گناهان او را بیامرزد و مستحب است
در این روز طعام برادران مؤمن و خوشحال کردن ایشان و توسعه دادن بر عیال و دیگران **روز هفدهم** ربیع الاول
روز ولادت با سعادت حضرت خاتم النبیین شیخ مفید در کتاب مذکور فرموده مستحب است در این روز تصدقات
بارباب حاجات بدهند و مؤمنین و مؤمنات را شاد کنند **روز عید فطر** که خداوند وعده داده رستگاری
آنکه را که صدقه دهد و پروردگار خود را یاد کند چنانچه میفرماید قد افلح من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی
و حضرت صادق علیه السلام بعقب هر کس خرج خود فرموده بود فطره جمیع غلامان و کنیزان را بدهد یکی
از ایشان را ادا نکند که زکوة او را ندهی زیرا که اگر [illegible] کنی میترسم که در عرض سال بمیرد و این زکوة فطره سبب
قبول شدن روزه و حفظ بدن و پاکیزگی از بخل و سایر کثافات معنویست و از برای آن آداب و شرایط است
که در رسائل مبین شده **روز عرفه** در ثواب الاعمال و فقیه مرویست که جناب باقر علیه السلام چون روز عرفه
میشد سایلی را رد نمیکرد و گذشت که حضرت رضا علیه السلام تمام مال خود را در روز عرفه در خراسان بفقرا تقسیم
کرد و در مناقب ابن شهرآشوب مرویست از عبد الرحمن [illegible] که گفت خطبه خواند رسول خدا صلی الله
علیه و آله روز عرفه و تحریص کرد بر صدقه پس مردی گفت یا رسول الله این شتر من برای فقرا باشد و آن ناقه
غضبا بود که آخر بآنجناب رسیده و نزدیک وفات آنحضرت عرض کرد مرا که وصیت میکنی بعد از خود فرمود
ای غضبا خداوند برکت گذارد در تو تو از آن دختر من فاطمه که سوار شود بر تو در دنیا و آخرت پس از وفات
نبی آمد خدمت فاطمه علیها السلام و گفت السلام علیک یا بنت رسول الله نزدیک شده زمان
مفارقت من از دنیا قسم بخدا که گوارا نشده نه علفی و نه آبی بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و مرد سه روز

بعد

فصل انفاق در روز قربان و جمعه

عید قربان

بعد از آنجناب مروی در عید قربان از صدقات مقرره مؤکده این روز قربانیست که سبب آمرزش صاحب اوست
چون اول قطره از خون بریزد و تفصیل شروط قربانی و آداب و کیفیت تقسیم آن در محلش مذکور است و بعضی علما آنرا
واجب دانسته اند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود قرض کن برای قربانی که خدا میدهد مروی در جمعه در نوادر

روز جمعه

الاعمال مرویست که سائلی خدمت جناب صادق علیه السلام آمد عصر پنجشنبه پس سؤال کرد او را رد نمود پس متوجه
کسانی شدند که در مجلس نشسته بودند و فرمود آگاه باشید که در نزد ما هست چیزی که صدقه باو توان داد ولیکن صدقه در روز جمعه
مضاعف میشود چندین ضعف و نیز از آنجناب روایت کرده که فرمود پدرم مالش از همه اهل بیتش کمتر بود
و اعانت و تحمل خرجش از همه بزرگتر و صدقه میداد در هر روز جمعه یک اشرفی و میفرمود صدقه روز جمعه
مضاعف می شود بجهت فضل روز جمعه بر غیر او از روزها و شیخ مفید در مقنعه از آنجناب روایت کرده
که فرمود صدقه در شب جمعه و روز او برابر است با هزار و صدوق علل الشرایع از ابو حمزه ثمالی
روایت کرده که گفت نماز کردم با حضرت علی بن الحسین علیهما السلام بامداد در مدینه در روز جمعه پس چون فارغ شد
از نماز و تسبیحش برخواست و روانه شد بسوی منزلش و من با آنجناب بودم پس آواز داد کنیز خود را که نامش سکینه بود
و فرمود باو عبور نکند بر در خانه من سائلی مگر آنکه طعامش دهید پس بدرستیکه امروز روز جمعه است پس عرض
کردم بآنجناب که هر که سؤال میکند مستحق نیست فرمود ای ثابت میترسم بعضی از آنها که سؤال می کنند
مستحق باشند پس طعامش ندهند و ردش کنند پس نازل شود بما اهل بیت آنچه نازل شد بیعقوب و آل او طعام
دهید ایشانرا اطعام دهید ایشانرا و در دعائم الاسلام مرویست از جناب باقر علیه السلام که فرمود اعمال
مضاعف می شود در روز جمعه پس زیاد کنید در آن از نماز و صدقه و دعا و در خصال مرویست از هشام بن
حکم که از جناب صادق علیه السلام پرسید از مردیکه قصد کردن چیزی دارد از خیرات چون صدقه و روزه و نحو
آن فرمود که مستحب است که بوده باشد این در روز جمعه زیراکه عمل مضاعف میشود در روز جمعه و در
عدة الداعی مرویست از جناب باقر علیه السلام که هرگاه اراده داری تصدق کنی بچیزی پیش از جمعه بیکرد پس
تأخیر کن آنرا تا روز جمعه و گذشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بمردی در روز جمعه امروز روزه
گرفتی گفت نه فرمود صدقه دادی بچیزی گفت نه فرمود برخیز و با اهلت نزدیکی کن که آن صدقه ایست از تو
براو و در کتاب عروس مرویست از آنجناب که صدقه در شب جمعه بهزار و در روز جمعه بهزار است و وارد
شده که چیزی تازه برای اهل خود در روز جمعه ببر که خورسند شوند بآمدن جمعه و در فقه الرضا علیه السلام
مرویست که آنجناب فرمود روز جمعه روز عید است برای امت من بسیار صدقه دهید در آنروز ماه

ماه مبارک رمضان

مبارک رمضان در نوادر سید فضل الله راوندی مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود
هیچ نفقه نیست مگر آنکه بنده را از آن سؤال میکنند مگر نفقه در ماه مبارک رمضان که صله است مر بندگانرا

نعمت که عطا و بخشش داد او کنید و مواظبت کنید برادران خود را و طعام دهید فقرا و مساکین از برادران خود را
پس بدرستیکه کرامی فرموده هر روزه دار را بر این بهای او است مثل اجر او بدون آنکه از اجر او چیزی کم شود و
سید علی بن طاوس در کتاب مضمار روایت کرده از آنجناب که حضرت علی بن الحسین علیهما السلام چون
ماه مبارک داخل میشد نمیزد بندهٔ خود را و نه کنیز خود را و چون غلام و کنیز گناهی میکردند با نسبت بآنجناب مینوشت
در جائیکه فلان گناه کرده یا فلانه گناه کرده در فلان روز و او را عقاب نمیکرد بر آن گناه تا آنکه جمع میشد بر ایشان
گناهان بسیار تا آنکه شب آخر ماه مبارک رمضان میشد ایشانرا میخواند و جمع میکرد در دور خود آنگاه ظاهر مینمود
آن دفتر را پس میفرمود ای فلان چنین و چنان کردی و من ترا ادب نکردم آیا بخاطر داری پس میگفت آری یابن رسول خدا
تا آنکه چنین میکرد تا آخر ایشان آنگاه می‌ایستاد در وسط ایشان و میگفت با ایشان صداهای خود را
بلند کنید و بگوئید ای علی بن الحسین بدرستیکه پروردگار تو احصا کرده بر تو هر چه بجای آوردی چنانچه احصا کردی
تو آنچه ما کردیم و در نزد او است کتابیکه شهادت میدهد بر تو براستی که وا نگذاشته کوچکیرا و نه بزرگیرا
از آنچه کردی مگر آنکه احصا کرده و خواهی یافت آنچه را که کردی حاضر در نزد او پس عفو کن و درگذر چنانچه امیدواری
از سلطان عفو را و چنانچه دوست داری که عفو کند آن پادشاه از تو پس عفو کن از ما که خواهی یافت او را
عفو کننده و مهربان بتو و آمرزنده مر ترا و ظلم نمیکند پروردگار تو احدیرا همچنانکه در نزد تو نوشته ایست
که شهادت میدهد بر ما براستی و وانگذاشته کوچک و بزرگیرا از آنچه کردیم مگر آنکه احصا نموده آنرا پس یاد آور
ای علی بن الحسین خواری ایستادن خود را در حضور پروردگار خود که حاکم عادل است و ظلم نمیکند مثقال حبه از
خردل و خواهند آورد روز قیامت و کفی بالله حسیبا و شهیدا و خدای عزوجل خود کافیست
در کشیدن حساب و گواهی دادن پس عفو کن و درگذر که عفو میکند از تو آن پادشاه و در میکند روز یرا
که میفرماید ولیعفوا ولیصفحوا الا تحبون ان یغفر الله لکم بدرستیکه عفو کنند و درگذرند آیا
دوست نمیدارند که بیامرزد خدا و ند مر شما را و حضرت ندا میکرد باین کلمات نفس خود را و ایشانرا می‌آموخت
و ایشان نیز فریاد میکردند بر آنجناب و او میان ایشان ایستاده و میگریست و نوحه میکرد و میگفت
بارخدایا تو ما را امر کردی که عفو کنیم از آنکه ما را ظلم کرده و عفو کردیم ما از آنها که بر ما ستم کردند چنانچه فرمودی
پس عفو کن از ما که تو سزاوارتری از این کار از ما و از مأمورین و از این قسم کلماتی در مناجات میفرمود آنگاه
رو میکرد با آنجماعت و میفرمود من شما را عفو کردم آیا شما عفو کردید از من و از آنچه صادر شده از من بالنسبه
بشما از بدی آقائی بدرستیکه من آقای بدی هستم ستمکارم که مملوکم مر سلطان جواد عادل محسن متفضّل را پس میگفتند
که ما عفو کردیم از تو ای آقای ما و تو بدی نکردی پس میفرمود با ایشان که بگوئید بارخدایا عفو کن از علی بن الحسین
چنانچه عفو کرده از ما و آزاد کن او را از آتش چنانچه آزاد کرد ما را از بندگی پس میگفتند این را پس میفرمود اللّهمّ

خبر شریفی در فضل ماه شعبان

آمین رب العالمین برو پس بتحقیق که عفو کردم از شما و آزاد کردم شما را بامید عفو کردن از من و آزاد شدن
رقبه ام پس ایشانرا آزاد میکرد و چون روز فطر میشد جائزه میداد بایشان آنقدر جائزه که ایشانرا از سؤال
نگاه دارد و بی نیاز کند ایشانرا از آنچه در دست مردم است و هیچ سال نبود مگر آنکه آزاد میکرد در آخر
شب ماه رمضان ما بین بیست نفر و کمتر و بیشتر و میفرمود برای خداوند است در هر شب از ماه رمضان در وقت
افطار هفتاد هزار هزار آزاد شده از آتش که همه مستحق دوزخ شده اند پس چون شب آخر ماه رمضان شود آزاد
میکند در او مثل آنچه آزاد کرده در جمیع آن ماه و بدرستیکه من میخواهم که ببیند خداوند مرا در حالتیکه آزاد کرده ام
در ملک خود در دار دنیا بامید آنکه آزاد کند مرا از آتش و هرگز بخدمت وانداشت خادمیرا زیاده از یکسال هم
بنده را که مالک میشد در اول سال و در وسط سال چون شب فطر میشد آزاد میکرد آنها را و بدل ایشان میگرفت
در سال دوم آنگاه آزاد میکرد و بهمین نسق کارش چنین بود تا ملحق شد بخدای تعالی و گاه بود که میخرید سیاهها را
و حاجتی بآنها نداشت و می آورد ایشانرا بعرفات پس می بست بایشان گشادگیها و رخنها و سوراخهای جا را
پس چون حرکت میکرد از آنجا آزاد میکرد ایشانرا و میکرد برای آنها جایزها از مال خود ماه شریف
شعبان سید علی بن طاوس در کتاب اقبال از داود رقی روایت کرده که گفت پرسیدم از جناب
صادق علیه السلام که چیست ثواب یکروزه بگیرد یکروز از شعبان را فرمود بهشت والله گفتم چیست
بهترین عملی که بجا آورده میشود در او فرمود صدقه و استغفار و هر که تصدق کند بصدقه در شعبان تربیت
میکند آنرا خدا چنانچه تربیت میکند یکی از شما کره شتر خود را تا آنکه می آورند آنرا روز قیامت در حالتیکه
گردیده مانند کوه احد و در عیون مرویست از جناب رضا علیه السلام که فرمود هر که تصدق دهد در ماه شعبان
بصدقه هر چند نیم خرمائی باشد حرام میکند خداوند جسد او را از آتش و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مروی
است که گذشت امیرالمؤمنین علیه السلام بر قومی از آمیخته شده مسلمین که نبود در ایشان مهاجری و نه انصاری
و ایشان نشسته بودند در مسجدی در روز اول شعبان و دید ایشانرا که فرو رفته اند در امر قدر و غیر آن از آنچه
اختلاف کردند در آن مسلمین و بلند شده آواز ایشان و سخت شده لجاجت و جدال ایشان پس ایستاد
نزد ایشان و سلام کرد بر ایشان پس جواب دادند و برای آنحضرت مجلس خود را وسعت دادند و برخواستند و
خواهش کردند نشستن را در نزد ایشان پس التفات نکرد بایشان و فرمود و ندا کرد ایشانرا که ای گروه سخن گوی
در آنچه نمی رساند بایشان آیا ندانسته اید که برای خدای تعالی است بندگانیکه ساکت کرده ایشانرا خوف
بدون آنکه عاجز باشند از گفتن و لال باشند و بدرستیکه ایشانند فصیحان عاقلان با خردان دانایان
بخداوند و روزهای خدا یعنی روز نعمت و نقمت و روز جزا و روز عقوبت و روز امتحان یا روز دنیا
و روز رجعت و روز آخرت و لیکن ایشان هرگاه بخاطر آرند عظمت خداوند را شکسته میشود زبانهای ایشان

شعبان

خبر شریفی در فضل ماه شعبان

وکنده میشود دلهای ایشان و میرود عقلهای ایشان و مبهوت میشود خردهای ایشان بجهت اعزاز و اعظام و جلال خداوند
پس هرگاه بخود آمدند از خجالت روی آورند بسوی خدا بکردارهای پاکیزه میشمرند نفسهای خود را با ستمکاران و
خطاکاران و حال آنکه ایشان منزهند از تقصیر و تفریط مگر آنکه ایشان راضی نمیشوند برای خدا بکردار اندک و بسیار
نمیشمرند برای او عمل زیاد را و پیوسته مشغولند باعمال پس ایشان چنانند که هر وقت نظر کنی بایشان ایستاده‌اند
بعبادت ترسان و هراسان در بیم و خطر اند پس کجائید شما از ایشان ای گروه تازه کارها آیا ندانسته‌اید که
داناترین مردم بقدر ساکت ترین ایشانند از آن و اینکه جاهلترین مردم بقدر سخن گوترین ایشانند در او ای گروه
تازه کارها امروز غره شعبان کریم است نامیده است او را پروردگار ما شعبان بجهت پراکنده شدن خیرات
بتحقیق که باز کرده پروردگار شما درهای او درهای حسنات خود را و جلوه داده بشما قصرها و خیرات او را بقیمت ارزانی
و کارهای آسانی پس بخرید آنرا و جلوه داده برای شما ابلیس لعین شعبه‌های شر و بلاهای خود را و شما پیوسته
میکوشید در گمراهی و طغیان و متمسک میشوید بشعبه‌های ابلیس و رو میگردانید از شعبه‌های خیرات که باز شده
برای شما درهای او و این غره ماه شعبانست و شعبه‌های خیرات او نماز است و روزه و زکوة و امر بمعروف
و نهی از منکر و برّ والدین و خویشان و همسایگان و صلاح ذات البین و صدقه بر فقرا و مساکین بخود تکلیف
میدهید چیزی را که برداشته شده از شما یعنی امر قضا و قدر و چیزی که نهی کرده شده اید از فرو رفتن در آن از
کشف سرهای خدا که هر که تفتیش کند از آنها از تباه شدگانست آگاه باشید بدرستیکه اگر شما واقف شوید بر
آنچه مهیا فرموده پروردگار عز و جل برای مطیعین بندگانش در امروز هر آینه باز خواهید داشت خود را از آنچه در او
هستید و شروع خواهید کرد در آنچه امر کردند شما را بآن گفتند یا امیر المؤمنین و چیست آنکه آنرا خداوند مهیا فرموده
در این روز برای مطیعین خود پس امیر المؤمنین فرمود آگاه باشید که خبر نمیدهم شما را مگر بآنچه شنیدم از رسول خدا صلی الله
علیه و آله بتحقیق که فرستاد رسول خدا روزی لشکری بجانب قومی از سخت دلان کفار پس خبر ایشان طول کشید و
قلب آنجناب متعلق شد بایشان و فرمود کاش کسی عارف بود باخبار ایشان و خبر میداد ما را باحوال ایشان در این
گفتگو بودند که ناگاه بشارت دهنده آمد که ایشان ظفر یافتند بر دشمنان خود و مستولی شدند بر ایشان و گردانیدند
آنها را مابین کشته و زخم دار و اسیر و غارت کردند اموال ایشانرا و اسیر نمودند اطفال و عیال ایشانرا پس چون
لشکر نزدیک مدینه رسید پیغمبر و رفت بسوی ایشان رسول خدا صلی الله علیه و آله با اصحابش برای استقبال
پس چون ملاقات نمود ایشانرا و رئیس ایشان زید بن حارثه بود که آنجناب او را بر آنها امیر کرده بود چون
حضرت را دید از ناقه فرود آمد و آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و بوسید پای آنحضرت و دستهای آنجناب را
پس حضرت او را گرفت و سرش را بوسید آنگاه از ناقه فرود آمد عبد الله بن رواحه و بوسید دست و پای
آنحضرت را و حضرت او را در بغل گرفت آنگاه فرود آمدند سایر لشکریان و ایستادند و صلوات بر آنجناب فرستادند

کرامت زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه و قیس و قتاده

و نیست احوال ایشان و ندیدیم یا رسول الله عجیب تر از این نورها در دهنهای ایشان و دیگر گردانید تاریکی شب را بر ایشان
ما تا آنکه قادر شدیم بر ایشان پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود با ایشان بگوئید الحمد لله رب العالمین که
فضیلت داده ایشان را با اول ماه شعبان و بتحقیق که بگذشت از ایشان ماه حرام یعنی رجب و این نورها بجهت اعمال این افراد
شما است در غرهٔ ماه شعبان که پیش داده با ایشان در شب خود پیش از آنکه صادر شود از ایشان آن اعمال پس گفتند یا رسول الله
چیست آن اعمال که ما هم پروریده شویم بر آن فرمود اما قیس بن منقری پس او امری کرد بمعروف در غرهٔ شعبان و نهی کرد
از منکری و دلالت کرد بر خیری پس از اینجهة پیش داده شد برای او این نور در شب آن روز او در وقت خواندن قرآن
و اما قتادة ابن نعمان پس اداء کرد دینی را که بر او بود در غرهٔ روز شعبان پس با این سبب پیشی داد با او آن نور را
در شب آن روز و اما عبدالله بن رواحه پس او نیکوکار بود بوالدین خود و غنیمت او در شب زیاد شده بود پس چون
چنین شد پدرش گفت با و من و مادرت ترا دوست میداریم و این زن تو فلانه ما را آزار میرساند و رنج میدهد ما
ایمن نیستیم که تو شهید شوی در این جنگها پس مداخله کند با ما این زن در اموال تو و زیاد شود بر ما ستم و رنج او پس عبدالله
گفت من مطلع نبودم بر ستم او بر شما و ناخوش داشتن شما او را و اگر میدانستم این را هر آئینه جدا میکردم او را از خود
ولیکن الآن او را از خود جدا کردم تا آنکه در امان باشید از آنچه از آن میترسید و من دوست نداشتم که شما کاره باشید
پس این سبب شد که بسلف داد با و نوری را که دیدید و اما زید بن حارثه که بیرون می آمد از دهان او نوری که روشن تر بود
از آفتاب طالع شده و او سید القوم است و افضل ایشان پس بتحقیق که خداوند میدانست که چه از او سر میزند
پس اختیار فرمود او را و فضیلت داد او را از روی دانستن بآنچه از او می شود بدرستیکه او در آن روزیکه در پس این شب
بود که در او ظفر یافتید بسبب آن آفتاب طالع شده از دهان او مردی از منافقین عسکر اراده کرد برانگیختن بدی
میان او و میان علی بن ابیطالب علیه السلام و افسادی میان این دو پس با و گفت به به صبح کردی که نظیر نداری
در اهلبیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحاب او این رنج و مشقت تو و این چیز که مشاهده نمودیم نور تو است پس
زید با و گفت ای بنده خدا بترس از خداوند و افراط مکن در گفتار و بالا مبر مرا زیاده از قدم پس بدرستیکه تو بسبب
این گفتن مخالفی و جهت او کافری و اگر قبول کنم گفتار ترا من نیز چنین میشوم ای بندهٔ خدا آیا خبر دهم ترا
بآنچه بود در اول اسلام بعد از او تا آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل مدینه شد و فاطمه علیها السلام را
تزویج نمود و متولد شد برای او حسن و حسین علیهما السلام گفت آری گفت چونکه رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا
بغایت دوست میداشت تا آنکه مرا به پسری خواند پس مرا میگفتند زید پسر محمد صلی الله علیه و آله تا آنکه متولد شد
برای علی حسن و حسین علیهما السلام پس کراهت داشتم اینخواندنرا بملاحظهٔ آنها و بزرگوارد گفتم بآنکه میخواند مرا و دوست داشتم
که بخوانی مرا زید مولی رسول خدا صلی الله علیه و آله زیرا که کراهت داشتم که شبیه شوم حسن و حسین علیهما السلام را
پس پیوسته چنین بود تا آنکه خداوند تصدیق کرد ظن مرا و فرستاد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله که خدای قرار نداد

خبر شریفی در فضل ماه شعبان

برای مردود ول و رباطن او یعنی ولیکه دوست دارد محمد و آل او را علیهم السلام و تعظیم کند ایشانرا و ولیکه تعظیم کند
غیر ایشانرا مثل تعظیم کردن ایشان یا ولیکه دوست داشته باشد آن دشمنان ورا یا آنکسیکه دوست دارد
دشمنان ایشانرا پس بغض دارد مر ایشانرا و دوست ندارد مر ایشانرا آنگاه فرمود و ما جعل ازواجکم
اللائی تظاهرون منهن امهاتکم و نگردانده آن زنها را که مظاهره کردید از ایشان مادران شما و ما جعل
ادعیائکم ابنائکم و نکرده پسر خواندهای شما را پسران شما تا آنجا که فرمود و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض
فی کتاب الله یعنی حسن و حسین علیهما السلام سزاوارترند به پسری رسول خدا صلی الله علیه و آله در کتاب خدا و فرض او
از مؤمنین و مهاجرین مگر آنکه به موالیان خود نیکی و احسان کنید که برسد بحق اولاد و کان ذلک فی الکتاب
مسطورا پس ترک کردند آنرا و میگفتند زید برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله پس پیوسته مردم چنین میگفتند بمن و من
کراهت داشتم آنرا تا آنکه برگرداند رسول خدا صلی الله علیه و آله برادری میان خود و علی بن ابیطالب علیه السلام آنگاه زید
گفت ای بندهٔ خدا بدرستیکه زید مولای علی بن ابیطالب است چنانچه او مولای محمد است پس نکردند او را نظیر
آنجناب و بلند نکردند او را فوق مرتبه اش پس مشوی چون نصاری چون بلند کردند عیسی را فوق مرتبه او پس کافر
شدند بخدا و تعظیم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود پس از انجهت فضیلت داد زید را بانچه دید و شرافت داد
او را بانچه مشاهده کرد قسم بانکه مبعوث کرده مرا براستی به پیغمبری بدرستیکه آنچه خداوند مهیا کرده آنرا برای زید
در بهشت بهترینه کوچک است در جنب آنچه دید در دنیا از نور او بدرستیکه می‌آید در روز قیامت و نور او
سیر میکند پیش روی او و پشت سر او و طرف راست او و طرف چپ او و بالای او و زیر او از هر جانبی مسافت
هزار سال آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود آیا خبر دهم شما را در هر عینی که رسید او شیطان و پدرش و عساکر
سخت تر از انچه واقع شد در این دشمنان شما گفتند آری یا رسول الله فرمود قسم بانکه مرا براستی به پیغمبری برانگیخته که چون روز اول
شعبان میشود پراکنده میکند ابلیس لشکر خود را در اطراف زمین و آفاق آن و میگوید بایشان که سعی کنید در کشیدن بعضی از
بندگان خدا بسوی خود در این روز و بدرستیکه خدای عزوجل پراکنده میکند ملائکه را در اطراف زمین و آفاق او و بایشان
میفرماید براستی نگاه دارید بندگان مرا و ارشاد کنید ایشانرا پس همه ایشان نیکبخت میشوند بشما مگر آنکه ابا نماید و سرکشی
کند پس بدرستیکه او از حد گذشته میگردد در حزب ابلیس و جنود او بدرستیکه خداوند عزوجل چون روز اول ماه شعبان میشود
امر میکند بدرهای بهشت پس باز میشود و امر میکند درخت طوبی را پس نزدیک میکند شاخهای خود را برین دنیا آنگاه
ندا میکند منادی پروردگار ما عزوجل ای بندگان خدا این شاخهای درخت طوبی است پس در آویزید باو که بلند کند
شما را بسوی بهشت و این شاخهای درخت زقوم است پس بپرهیزید از او که نبرد شما را بسوی دوزخ رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود قسم بانکه مرا براستی برسالت مبعوث نموده که هر که فرا گیرد دری از خیر و نیکی را در این روز پس بتحقیق که در آویخته
بشاخه از شاخهای درخت طوبی پس او کشاننده است او را بسوی بهشت و هر که فرا گیرد دری از شر را در این روز پس بتحقیق

فضیلت انفاق و سائر خیرات در ماه شعبان

در آویخته بشاخهٔ از شاخهای درخت زقوم پس آن کشاننده است او را بسوی آتش آنگاه فرمود رسول خدا صلی الله علیه
و آله پس هر کس نماز مستحبی کند امروز برای خدا پس در آویخته بشاخهٔ از آن و هر که روزه گیرد در این روز پس تحقیق که در آویخته
بشاخهٔ از آن و هر که صلح دهد میان زن و شوهرش یا پدر و فرزندش یا خویشاوندش یا مرد و زن همسایه‌اش یا مرد و زن بیگانه
پس تحقیق که در آویخته از آن بشاخهٔ و کسیکه تخفیف دهد بر پریشانی از طلبیکه از او دارد یا کم کند از آن پس تحقیق که در آویخته
از آن بشاخهٔ و کسیکه نظر کند در حساب خود پس ببیند قرض کهنهٔ را که صاحبش از آن مایوس شده پس ادا کند آنرا پس تحقیق که
در آویخته بشاخهٔ از آن و کسیکه کفالت کند یتیمی را پس تحقیق که در آویخته از آن بشاخهٔ و کسیکه باز دارد سفیهی را از عرض
مؤمنی پس تحقیق که در آویخته از آن بشاخهٔ و کسیکه بخواند قرآن یا چیزی از آنرا پس تحقیق که در آویخته از آن بشاخهٔ
و کسیکه یاد آرد خدا را و بشمرد نعمتهای او را و شکر کند پس تحقیق که در آویخته از آن بشاخهٔ و کسیکه عیادت کند مریضی را
پس تحقیق که در آویخته از آن بشاخهٔ و کسیکه نیکی کند پدر و مادر خود یا یکی از آنها را پس تحقیق که در آویخته از آن بشاخهٔ
و کسیکه پیش از این روز بغضب آورده بود ایشانرا پس خوشنود شان کرد در این روز پس تحقیق که در آویخته از آن
بشاخهٔ و هر که تشییع کند جنازهٔ را پس تحقیق که در آویخته از آن بشاخهٔ و کسیکه تسلیه دهد در آن مصیبت زدهٔ را
پس تحقیق که در آویخته از آن بشاخهٔ و همچنین هر کسیکه بجا آورد چیزی را از ابواب خیر در این روز پس تحقیق که در آویخته
از آن بشاخهٔ آنگاه فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله قسم بآنکه مرا براستی به پیغمبری مبعوث فرموده که هر کسیکه
فرا گیرد دری از شر و گناه را در این روز پس تحقیق که در آویخته بشاخهٔ از شاخهای درخت زقوم پس آن کشاننده
است او را بسوی آتش آنگاه فرمود قسم بآنکه مرا براستی به پیغمبری فرستاده که هر کس تقصیر کند در این روز در نماز واجب
خود را و ضایع کند او پس تحقیق که در آویخته از آن درخت بشاخهٔ و هر کسیکه بیاید در نزد او فقیری ضعیفی که میداند
بدی حال او را و او قادر است بر تغییر حالش بدون آنکه ضرری باو برسد و کسی هم نیست که از او نیابت کند و بنشیند
بجای او پس واگذارد او را که ضایع شود و هلاک گردد و دست او را نگیرد پس تحقیق که در آویخته بشاخهٔ از آن و
کسیکه عذر خواهی کند از او بدکاری پس نپذیرد عذر او را آنگاه عقوبت نکند او را بقدر بدی او بلکه بیفزاید
بر آن پس تحقیق که در آویخته بشاخهٔ از آن و کسیکه جدائی اندازد میان شوهر با زنش یا پدر با فرزندش یا برادر با برادر
یا خویشی با خویش یا میان دو همسایه یا میان دو رفیق یا دو خواهر پس تحقیق که در آویخته از آن بشاخهٔ و کسیکه
سخت بگیرد بر تنگدستی و حال آنکه میداند تنگدستی او را پس بیفزاید بر غیظ او و بلای او پس تحقیق که در آویخته
از آن بشاخهٔ و کسیکه بر او دینی باشد پس منکر شود آنرا بر صاحبش و تعدی کند بر او تا آنکه باطل کند دین او را
پس تحقیق که در آویخته از آن بشاخهٔ و کسیکه جفا کند یتیمی را و آزار رساند او را و مال او را تباه کند پس تحقیق که
در آویخته بشاخهٔ از او و کسیکه داخل شود در عرض برادر مؤمن خود و وادارد مردم را بر آن پس تحقیق که در آویخته
بشاخهٔ از او و کسیکه آوازه خوانی کند بقسمی از خوانندگی که برانگیزاند در آن خواندن بر معاصی پس تحقیق که

درآویخته بشاخهٔ از او و کسیکه بنشیند بشمردکارهای قبیح خود را در جنگها و انواع ستم خود را بر بندگان خدا و فخرها
کند بر آنها پس بتحقیق که درآویخته بشاخهٔ از آن و کسیکه همسایه اش مریض شده پس او بعیادت نکرده محض سبک شمردن
بشان او پس بتحقیق که درآویخته بشاخهٔ از آن و کسیکه همسایه اش مرد پس بمشایعت نکرد جنازهٔ او را بجهت خوار
بودن او در نظرش پس بتحقیق که درآویخته از آن بشاخهٔ و کسیکه عرض کند از مصیبت زده و جفا کند او را محض حقارت
و کوچکی او در نزدش پس بتحقیق که درآویخته بشاخهٔ از آن و کسیکه عاق کند پدر و مادر خود یا یکی از آن دو را پس بتحقیق
که درآویخته بشاخهٔ از آن و کسیکه پیش ایشان را عاق کرده بود و خوشنود نکرد ایشان را امروز و حال آنکه قدرت
دارد بر آن پس بتحقیق که درآویخته بشاخهٔ از آن و همچنین هر کس بکند کاری از سایر اقسام شر پس بتحقیق که درآویخته بشاخهٔ از آن
و قسم بآنکه مرا براستی به پیغمبری فرستاده که درآویختگان بشاخهای درخت طوبی بلند میکند ایشان را آن شاخها بسوی
بهشت آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله نظر خود را بجانب آسمان انداخت اندکی و میخندید و مسرور بود آنگاه نظر
مبارک را بزیر انداخت بسوی زمین پس پیشانی مبارک را در هم کشید و روی مبارکش ترش شد آنگاه رو کرد باصحاب
خود و فرمود قسم بآنکه فرستاده محمد را براستی به پیغمبری که دیدم بتحقیق درخت طوبی را که بالا میشد و بلند
میکرد آنانکه باو درآویخته بودند بسوی بهشت و دیدم بعضی از ایشان را که درآویخته بود بیک شاخهٔ از آن و بعضی
درآویخته بودند بدو شاخهٔ از آن یا بچند شاخه بحسب اگرفتن ایشان هر طاعت را و بدرستیکه هر آئینه می بینم
زید بن حارثه را که درآویخته به بیشتر شاخهای آن پس آن شاخها بلند میکند او را باعلی علیین بهشت پس از این جهت
خندیدم و خوشحال شدم پس نگاه کردم بسوی زمین پس قسم بآنکه مرا براستی به پیغمبری فرستاده که دیدم
درخت زقوم را که پائین میرفت شاخهای او و پائین میبرد درآویختگان باو را بسوی دوزخ و دیدم پارهٔ
از ایشان را بیک شاخهٔ و دیدم پارهٔ از ایشان را که درآویخته بدو شاخهٔ یا بچند شاخهٔ بحسب درگرفتن او و هر قبیحه
و بدرستیکه هر آئینه می بینم بعضی از منافقین را که درآویخته به بیشتر شاخهای او و آنها فرو میبرند او را باسفل
درکات او پس از این جهت روی خود را ترش کردم و پیشانی را در هم کشیدم آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله
معاودت فرمود نظر خود را بسوی آسمان پس اندکی نظر کرد بسوی آن و خندید آنگاه نظر خود را بزیر انداخت
بجانب زمین و رویش ترش شد و پیشانیش در هم کشیده شد پس رو کرد باصحاب خود و فرمود ای بندگان
خدا آگاه باشید که اگر ببینید آنچه را می بیند محمد صلی الله علیه و آله هر آینه در خیال خود درشت خواهید کرد آنرا
برای خدا در روزها جگرهای خود را و گرسنه خواهید داشت شکمهای خود را و هر آینه بیدار خواهید بود در
شبهای خود و هر آینه بتعب و زحمت خواهید انداخت قدمهای خود را و بدنهای خود را و هر آینه بیرون
خواهید کرد برای صدقه اموال خود را و در معرض تلف خواهید در آورد در راه خدا بدنهای خود را عرض کردند که
آن چیست یا رسول الله فدای تو باد پدرها و مادرهای ما و پسران و دختران و خویشان و عیالهای ما رسول خدا صلی الله علیه و آله

در فضیلت انفاق در ماه رجب و شعبان

فرمود قسم بآنکه مرا براستی بپیغمبری فرستاده که بتحقیق که دیدم این شاخهای از درخت طوبی را که برگشت
بسوی بهشت پس ندا کرد منادی پروردگار ما خزنهٔ بهشت را که ای ملائکهٔ من نظر کنید هر کسی را در آویخته بشاخهٔ
از شاخهای طوبی در این روز پس نظر کنید بسوی مقدار سایهٔ این شاخه پس عطا کنید او را از جمیع اطراف بمثل
مساحت او قصرها و خانها و حوریان پس دادند ایشانرا پس عطا شد بپارهٔ از ایشان مسافت هزار سال از هر جانب
و داده شد بپارهٔ از ایشان ضعف آن و داده شد ببعضی از ایشان سه مقابل و چهار مقابل آن و بیشتر از آن
بر حسب قوت ایمان ایشان و بزرگی اعمال ایشان و بتحقیق که دیدم صاحب شما زید بن حارثه را که داده شده هزار ضعف
آنچه داده شده بجمیع ایشان بر حسب زیادتی فضیلت او بر ایشان در قوت ایمان و بزرگی اعمال پس از این جهت
خندیدم و خورسند شدم و بتحقیق که دیدم این شاخهای از درخت زقوم را که برگشت بسوی جهنم پس ندا
کرد منادی پروردگار ما خزنهٔ او را که ای ملائکهٔ من نظر کنید کسیرا که در آویخته بشاخهٔ از شاخهای درخت زقوم
در این روز پس نظر کنید بسوی منتهای رسیدن حرارت این شاخه و تاریکی او پس بسازید برای او نشیمنگاه از آتش
از هر طرف بمثل مسافت او قصرهای آتش و بقعها و غارها و مارها و عقربها و زنجیرها و غلها و قیدها و بندهای
آتشین که عذاب کنند او را بآنها پس آماده شده برای پارهٔ از آنها مسافت یکسال یا دو سال یا صد سال یا
بیشتر بر حسب اندازهٔ ضعف ایمان و بدی کردار ایشان و بتحقیق که دیدم برای بعضی منافقین هزار ضعف آنچه
بتمام ایشان دادند باندازهٔ کفر و شر پس از این جهت عبوس کردم و روی خود درهم کشیدم آنگاه رسول خدا
صلی الله علیه و آله نظر کرد بسوی اطراف زمین و آفاق و پس گاهی تعجب میکرد و گاه بی آرامی مینمود آنگاه رو کرد
باصحاب خود پس فرمود خوشا برای اطاعت کنندگان که چگونه اکرام میکند ایشانرا خداوند و ملائکه و وای بر گروه
فاسقین که چگونه مخذول کرده و واگذاشته شیاطین خود شان و قسم بآنکه مرا فرستاده براستی برای پیغمبری
بدرستیکه من میبینم آویختگان بشاخهای درخت طوبی را که چگونه توجه کرده بسوی ایشان شیاطین که ایشانرا
اغوا کنند پس حمله کرده بر ایشان ملائکه میکشند ایشانرا و مجروح مینمایند و دور میکنند از ایشان و ندا میکند
ایشانرا منادی پروردگار ما که ای ملائکهٔ من نظر نمائید بسوی هر ملکی که در زمین است تا منتهای رسیدن این شاخه که
در آویخته باو احدی پس مقاتله کنید با شیاطین از جانب این مؤمن و دور کنید آنها را از او پس بدرستیکه من میبینم
بعضی از ایشانرا که آمده اند نزد او و ملکهائی که یاری کنند او را بر شیاطین و دفع کنند از او شیطانها را تا آن
تعظیم نمائید این روز را از شعبان پس از تعظیم نمودن تمام ماه شعبانرا پس چه بسیارند از نیکبختان در او و
چه بسیار است از بدبخت شده در او و تا اینکه بوده باشید از نیکبختان در او و نباشید از شقیان در او

ماه رجب شیخ صدوق در کتاب فضائل الاشهر الثلثه و غیره روایت کرده از امیر المؤمنین علیه السلام
که فرمود کسیکه تصدق کند بصدقه در رجب برای طلب خوشنودی و رضای خدا گرامی است او را خداوند

ماه رجب

در فضیلت انفاق در راه کربلای معلی و مکه معظمه

روز قیامت در بهشت از ثواب چیزی را که چشمی ندیده و گوشی نشنیده و خطور ننموده بر قلب هیچ بشری کربلا
و راه زیارت حضرت ابی عبدالله علیه السلام و آنچه صرف شود در آن برای خود یا غیر در کامل الزیارة از
عبدالله بن سنان مرویست که گفت گفتم بجناب صادق علیه السلام که فدایت شوم پدر شما که پدر تو میفرمود
در حج حساب میشود برای حاجی بهر درهمیکه خرج میکند هزار پس چیست برای کسیکه خرج میکند در زیارت سیر
بسوی پدرت حسین علیه السلام فرمود ای پسر سنان حساب میشود برای او بهر درهمی هزار و هزار تا آنکه شمرده ده
و بلند میکند برای او از درجات مثل او و خوشنودی خداوند بهتر است برای او و دعای محمد صلی الله علیه و آله
و دعای علی علیه السلام بهتر است برای او و نیز از هشام بن سالم روایت کرده که گفت عرض کردم خدمت
آنجناب که چیست برای انفاق کننده در وقت بیرون رفتن بسوی آنحضرت و انفاق کننده در نزد او فرمود
درهمی بهزار درهم و نیز از آنجناب روایت کرده که فرمود خداوند عطا میفرماید بزائر آنحضرت بهر درهمیکه
خرج کرده آزاده هزار اشهر که برای او است در کتاب محفوظ و نیز از آنجناب روایت کرده که فرمود قرار میدهد
خداوند برای او بهر درهمی ده هزار درهم و ذخیره میشود این برای او پس چون محشور میشود میگویند مر او را که برای تو است
ده هزار درهم و بدرستیکه خداوند ذخیره کرد آنرا برای تو در نزد خود و بسندهای معتبر روایت کرده از
معویة بن وهب که او شنید که حضرت صادق علیه السلام در سجده دعا میکرد برای زوار ابی عبدالله علیه السلام
که مالهای خود را خرج میکنند و بدنهای خود را برحمت حق می اندازند بدعائیکه معویه را بشگفت آورد عرض کرد
فدایت شوم اگر آنچه شنیدم از تو برای کسی بود که نمیشناخت خدا را بهتر بگمان دارم که آتش بچیزی از او را
و در اخبار زیارت بسیار مضمون بسیار است و فرمودند هر آنکه دیگر را نفرستد و خود نرود خدا میکند خود
باو بهر درهمیکه انفاق کرده مانند کوه احد از حسنات و چندین برابر عوض باو میدهد و دور میگرداند از او بلا
آنهائیکه نازل شده پس دفع میکند از او و مال او را حفظ میکند **مکه معظمه** در راه بسوی آن بهتر است که ادای
مناسک حج در کامل الزیارة مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود مکه حرم خدا است و مدینه حرم رسول
او و حرم علی علیهما الصلوة و السلام نماز در آن بصد هزار نماز و درهم در آن بصد هزار درهم و شیخ طوسی
از ابو بصیر روایت کرده که گفت شنیدم از آنجناب که میفرمود یک درهم در حج بهتر است از دو هزار هزار درهم
در غیر او از راه خدا و نیز از آنجناب روایت کرده بعلی بن ابی حمزه فرمود یک درهم که آنرا خرج کنی در حج بهتر است از
بیست هزار درهم که صرف کنی آنرا در حق و شیخ صدوق از آنجناب روایت کرده که فرمود کسیکه انفاق کند درهمی
در حج بهتر است برای او از صد هزار درهم و نیز روایت کرده که یک درهم در حج بهتر است از دو هزار هزار
درهم در سوای آن از سبیل الله و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود هیچ نفقه نیست
محبوبتر نزد خدا از نفقه که میان [illegible] باشد [illegible] از اسراف [illegible] و عمره و نیز از آنحضرت روایت

در فضل انفاق در مدینه طیبه و کوفه

کرده که فرمود کسیکه بیرون رود برای حج یا عمره پس برای او است بهر گامی تا برگردد صد هزار هزار حسنه و
محو میشود از او هزار هزار سیئه و بلند میشود برای او هزار هزار درجه و برای او است نزد خداوند بهر درهمی هزار
هزار درهم و بهر دیناری هزار هزار دینار و بهر حسنه که بجا می آورد در آنجا هزار هزار حسنه تا برگردد
مخفی نماند که چون در سیر بسوی مکه معظمه برای ادای مناسک و اعمال عمره و حج تعظیم است از اعظم شعائر
اسلام که بآن امتیاز تام پیدا کنند از سائر فرق و ملل باطله و ترویج و نشر است از سیره و آثار انبیاء
گذشته که جز این چیزی از ایشان بظاهر باقی نمانده و ابتلا است بمعاشرت با اصناف خلق از عالم و جاهل و
ضعیف و فقیر و عاجز و مریض و میت و اصناف حیوان از مرکوب و غیره که هر یک حسب حالیکه گذشت
مورد اند برای انفاق و صدقه از خلق و علم و مال و جوارح و عفو و صفح و غیر آن ناچار اهتمام در تحصیل
این سفر زیاده بر استطاعت ظاهره که شرط وجوب است باید نمود تا نتیجه این سفر بیهوده و
از این محل فیوضات غیر متناهیه با دست تهی جز لقب حاجی برنگردد بلکه بی تحصیل آن استعداد و ثبات
که بر وبال افزوده و از آنجا مخذول و مطرود بخانه خود برگشته و در خصال و غیره مرویست از جناب
باقر علیه السلام که فرمود اعتنائی نیست بآنکه قصد این بیت کرده در وقتیکه نباشد در او سه خصلت
ورعیکه منع کند او را از معاصی خداوند و حلمیکه مالک شود بآن غضب خود را و نیکو رفاقت کردن با آنکه
با او مصاحبت میکند و آنچه گفتیم در این سه خصلت مندرج است **مدینه طیبه** در کامل
الزیاره مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمودند مدینه حرم خدا است و حرم رسول و
حرم امیر المؤمنین صلوات الله علیهما نماز در مسجد او بده هزار نماز و درهم در او بده هزار درهم
کوفه در آن کتاب از آنجناب علیه السلام مرویست که فرمود انفاق یکدرهم در کوفه حساب میشود بصد درهم
الحمد لله وله المنة که آنچه مقصود بود حاصل و بار بمنزل رسید با نداشتن بضاعت معرفت و
سرمایه دانش و قلت اسباب و کثرت موانع از برکت مجاورت دار الولاده امام عصر روحی و
روح العالمین له الفداء امید است برای هر مبتدی و منتهی و عالم و جاهل از هر طبقه و صنفی نافع و بهره برند و مستفیض
شوند اللهم اجعله لنا فی صحیفة الحسنات ولا ترنا اعمالنا علینا حسرات
وکتب بیمناه الداثرة الخاسرة الجانیة الفانیة العبد المذنب
المسیء حسین بن محمد تقی النوری الطبرسی فی لیلة الخمیس الرابع عشر من
المحرم من سنة ۱۳۰۱ و تمام شد بیاض آن تا بسید مؤلف چند جزو از اول
کتاب در شب شنبه یازدهم جمادی الثانیه سنه ۱۳۰۰ در بلد طیبه
سر من رأی علی مشرفها آلاف التحیة والثناء حامداً
مصلیاً مستغفراً